* آغاز جلد دوم *

* حرف الدال *

* دربار خان *

عنایت نام - پسر تکلو خان قصه خوان است - که در خدمت شاه طهماسپ صفوي بعنوان قصه خواني اختصاص داشت - و مورد انواع مراحم شاهي بود - چون پسرش وارد هند گردید بهمان طریقۂ موروثي در خدمت عرش‌آشیاني سعادت روشناسي اندوخته بدولت مصاحبت امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدي و خطاب دربار خان چهرۂ شادکامي افروخت - در سال چهاردهم بعد فتح رنتهپور (که پادشاه بزیارت روضۂ معینیه متوجه دارالخیر اجمیر شد) دربار خان از اشتداد بیماري رخصت دارالخلافۂ آگره گرفت - و پس از رسیدن آنجا جهان فاني را پدرود نمود - چون عرش‌آشیاني را نهایت توجه بحالش بود بسیار اندوهگین گردید - دربار خان

رسانید که پسر غلام بخشو حاضر و عزت الدوله نیز باریاب - حکم شد که هردو بشمشیر باهم بجنگند . هرکه غالب آید همان غالب جنگ باشد . پادشاه متبسم شده او را بخطاب غالب جنگ بنواخت . و عزت الدوله را مقدر جنگ مقرر ساخت *

---
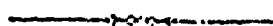
* تمام شد *

* جلد دوم از مآثرالامرا *

نمود) او را همراه برد - و پستر (که زمانه طرح دیگر ریخت
و چرخ نیلگون توطیهٔ تازه بر انگیخت - و خبر کشته شدن
حسین علي خان بقطب الملک رسید) تالیف او اهم تدابیر
دانسته بخانهٔ او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش
سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان (که بتوزکي بر داشته
بود) آورد و بخطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشیگري
سر بلندي یافت - و روز جنگ در هراولي اوجا داشت -
پس از دستگیر شدن قطب الملک راه دارالخلافة پیش گرفت -
و چون موکب معلای فردوس آرامگاه بدارالخلافة رسید امیرالامرا
خاندوران را بخانهاش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور
طلب داشته ببحالی خطاب و منصب قدیم مورد نوازش گردانید -
بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مرد سپاهي نقش
غیور بود - هندوستان زیاده وضع داشت - با عمدهای وقت
سلوک مساوي مي نمود *

گویند چون فردوس آرامگاه برای بحالی منصب و خطاب
امیرالامرای خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق
خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شیرافگن خان بخطاب
عزت الدوله بهادر غالب جنگ مخاطب شده درین باب قسمے
که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را صفدرجنگ باید
کرد - غازي الدین خان (که همان روز ملازمت کرده بود) بعرض

دست برداشت - وملازم سرکار سلطان عظیم الشان گشته بتفویض بعضے خدمات همراهئ سلطان محمد فرخ سیر (که به نیابت پدر در بنگاله بود) رخصت آنصوب یافت - و چون (پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز کشته گردید - و محمد فرخ سیر را داعیهٔ سلطنت پیش نهاد خاطر شد) او را بمنصب شایان و خطاب غازي الدین خان بر نواخته سرگرم گرد آوری سپاه و دلدهی مردم ساخت - درین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علي خان (که از اهم تدابیر بود) صورت بست - بادشاه برای تسلی خاطر آنها نامبرده را از منصب و خطاب و مجرا باز داشت - و پس ازان (که بر عم خود جهاندار شاه فیروزي مند گشت - و همراهیان بعنایت منصب و خطاب مورد مرحمت شدند) او نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و خطاب غازي الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشیگری سوم سر بلندي اندوخت و بعد ازان (که میان پادشاه و سادات بارهه گرد فتنه بلندي گرفت) او بطرف داري پادشاه بر زبانها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور قطب الملک قدر داني نموده او را رفیق خود ساخت - و پس ازانکه حسین علي خان عزیمت دکن نمود با فردوس آرامگاه از اکبرآباد روانه گردید - قطب الملک (که معاودت بدار الخلافة

که بدنام بصارت او پرداخته اصلا فرقے از راستي ندارد -
عالمگیر بادشاه بسیار محجوب و کینه‌ور بود اگر ازین قبیل
چیزے شرعي یافت این آب و رنگ نمیگذاشت - غیر سلّمي
و نیک اندیشي او نقش پذیر خاطر بادشاهي بود - حتا
آخرها (که خان فیروز جنگ مکرر در تنبیه اشقیای دکن
اهمال و مداهنه کرد) روزے ازین قسم مقوله از راه عناد کسی
ببادشاه عرض کرد - در جواب مستخط شد حاشا که بر
خان فیروز جنگ که از کجا بکجا - با این حال رسید گمان
کفران نعمت که در کفر است کرده شود - ابتدا حسب الامر
جهان‌الحکم بادشاهي خان فیروز جنگ صبیهٔ علامي سعدالله خان
در عقد ازدواج داشت - پس از فوت آن عفیفه با دو دختر
برادر آن مرحومه حفظ الله خان عرف میان خان مرة بعد
اولی کرة بعد اخری تزویج نمود - ازین هر دو اولاد نماند *

(۲) * غازی الدین خان بهادر غالب جنگ *

مشهور بیوسه احمد بیگ نام کوکهٔ سلطان معز الدین است
موطن نیاگانش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان مذکور بود -
چون اختیار مالي و ملکي آن سرکار به علي مراد (که او هم
کوکهٔ سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب بخانجهان بهادر
گردیده) تعلق داشت این معني بر طبعش شوریده از نوکري

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر امیر نیست *

ندارند - و راه راست گذاشتن برای کوري چرا - ازو چه میخیزد
در واقع نظر بر اسباب ظاهر غلط عظیم و نهایت سوی تدبیر
واقع شد - که مثل خان فیروز جنگ سردار صاحب جمعیت
را رفیق نکرد - و الّا طرفه شیرازه فراهم آوردن مردم بود -
خصوص مغلیهٔ توران که همه بریاست و فرمان برداری او
گردن میگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از نربدا گذشت
بخان فیروز جنگ نوشت - که از برار ببرهانپور آمده
بنشینید - و پس از سریر آرائي خلد منزل بصوبه داری
گجرات مامور گردید - و در سال چهارم در احمد آباد باجل
طبیعي در گذشت - نعش او را بدهلي برده متصل دروازهٔ
اجمیري در مقبره و خانقاهے (که ساختهٔ اوست) مدفون
نمودند - در امرای توران بخوبیها یگانه بود - خوش خلق -
با وقار - فتح نصیب - صاحب نسق - دولتش رونقے داشت -
در عهود ماضیه کم اتفاق افتاده که سلاطین نوکرے را در حالت
نا بینائي بسري و سرداری فوج کشي و کار فرمائي در عرصه
داشته باشند - محض باصابت رای و حسن تدبیرش بود
که پیوسته به تمشیت کارهای عمده پرداخته در سواري
و دیوان همان توره و ضابطهٔ مرعي میداشت - و آنچه شهرت
دارد (که بادشاه بر بعضے مکامن ارادهای او مطلع شده در
آشوب چشم (که عارض شده بود) باطبا اشارت کردند

و همه چیز آن قدر که باید بل نباید داره - و در سال هشتم
بتعاقب پاشنه کوب بنما سیندهیا تا مالوه عنان وا نکشید -
و سرچنگی مستوفی رسانید - و بخطاب سپه سالاري مامور
گردید - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت
خلد مکان بصوبه داري برار در ایلچپور اقامت داشت -
هر چند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسیار بود اما شاهزاده
بنابر غرورے (که فطري و جبلي او بود) بمراعات بایست
وقت کمتر پرداخت - و چنین سردارے را همراه نگرفت *
گویند وقتے (که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر
روانه شد ذو الفقار خان در نواح (خجسته بنیاد ملازمت
نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - التماس
کرد که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل
بدولت آباد باید گذاشت - و مردم بادشاهي نهایت بے سرانجام
اند - دو ماهه از خزانهٔ اندرون محل تنخواه باید داد - که
اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فرداپور
نشود از دیولگهات فرود باید آمد - تا خان فیروز جنگ
ملحق گردد - بادشاهزاده (که مست نخوت و دیوانهٔ غرور
بود) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتے ست که مثل
دارا شکوه حریف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم
خود است - مردم پادشاهي بغیر مبارک و سلامت کارے

شدن قلعهٔ چنجي فرار نمود) بارادهٔ مخاصمت دیرینهٔ دهنا جادو سمت ستاره رفته شکست فاحش خورد - وبحال تباه آوازه میرفت - اتفاقا ناکوبا میان نامي مرهتهٔ بغدر سرش جدا کرد - مي خواست نزد دهنا جادو ببرد در راه بدست لشکریان خان فیروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوب خواجه بابای توراني (که در جائزهٔ این مژده بخوشخبر خان مخاطب گردید) بحضور فرستاد و هزاران تحسین و آفرین اندوخت - و در سال چهل و سیوم بمهم اسلام گدهه عرف دیوگدهه تعین گشته بتصرف در آورد - و پس ازان بمحافظت بنگاه اسلام پوري مامور شد - و در وقت مراجعت رایات ظفر سمات پادشاهي از تسخیر کهیلنا (۲) ببهادر گدهه مجلای فوج او (که از بنگاه ترتیب داده فرستاده بوذ) تا چهار کروه جریبي بنظر پادشاهي گذشت *

گویند باین شان و توزک و سامان و سرانجام هیچ امیرے در هیچ وقت مجلا نداده - و از هر جنس پیشکش فراوان گذرانید پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط نمودند و بشاهزاده بیدار بخت سرزنش نامه صادر شد - که شما با اضعاف یافت و مداخل این سرانجام ندارید که خان فیروز جنگ در خانهٔ خود توپ و گجنال و شترنال و کهورنال

(۲) نسخهٔ [ب - ج] کهیلنا *

(که بعزم گوشمال رانا اودیپور مرکز رایات پادشاهي بود) از حسن علي خان بهادر عالمگیر شاهي (که بتعاقب رانا بکوهستان در آمده) خبر واقعي نمیرسید - خاقان زمان نیم شبی میر شهاب الدین را (که بامر کشک قیام داشت طلبیده بخبرگیری خان مزبور فرستادند - آن اقبالمند با عدم اطلاع بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد مسافت و خوف راهگیران بے توقف بپای استعجال شتافت - و بعد دو روز عرضداشت خان مشار الیه آورده از نظر گذرانید - و این حسن خدمت باعث پیش آمد او شده بخطاب خاني و دیگر عنایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس و سونگ (۲) و دیگر شورش گرایان راتهور با فوجی شایسته بطرف سروهي تعین شد - و چون آن فتنه پژوهان بشاهزاده محمد اکبر پیوسته رهبر بیراهه‌روي و تباهي گشتند شاهزاده میرک خان را (که از نوکران روشناس پادشاهي بود) نزد خان فرستاد - و بوعدهاي مکرمت و رعایت درخواست رفاقت نمود - خان قدویت‌نشان از فرط نیک اندیشي و اخلاص منشي (۳) با میرک خان شصت کروه مسافت در دو روز پیموده (۴) در حضور رسیده مورد تحسین گشت - و بداروغگی عرض مکرر اختصاص گرفت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] سونک (۳) نسخهٔ [ب] سبقت کرده (۴) نسخهٔ [ب] بحضور رسیده مورد فراوان تحسین گشت *

نمود - ازو دو پسر باقي ماندند - یکے فتح‌یاب خان (که مدتها بقلعه‌داری موروثی اورنگ‌گدهه عرف ملهیر مي‌پرداخت - سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري باتفاق عبدالعزیز خان بهادر (که سند صوبداری گجرات از حضور فردوس آرامگاه باو رسیده بود) عزیمت آنصوبه نموده - و در اثناي راه با غنیم جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پیوست - پسرش بخطاب پدر مخاطب گشته چندے بآئین جاگیرداري گذرانید - در حالت تحریر بنوکری این و آن بسر مي برد - دومین فیض‌یاب خان مرد یارباش بود - در گذشت *

* غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ *

میر شهاب الدین نام پسر قلیچ خان خواجه عابد است - در سال دوازدهم از توران بملازمت خلدمکان رسیده بمنصب سیصدی هفتاد سوار سرافراز گردید - گویند روزے سبحان قلي خان والی آنجا بسیر فالیز رفته بود - میر شهاب‌الدین بخواجه یعقوب جویباري و رستم‌بے اتالیق ظاهر کرد که پدرم بهند مي‌طلبد - و خان رخصت نمیدهد - چون وقت رسیده بود این هر دو عزیز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل کردند - خان طلبیده فاتحه خواند - وگفت تو بهندوستان میروي مرد عمده خواهي شد - اتفاقاً بدولتے رسید که ثروت و مکنت سلاطین بلخ و بخارا را در جنب آن چه نسبت - در سال بیست و سیوم

(۲)
* غيرت خان محمد ابراهيم *

پسر نجابت خان است - در خدمت فردوس آشياني پايهٔ روشناسي داشت - و بمنصب هشتصدي چهار صد سوار مرتقي گشته در ايامي (كه محمد اورنگ زيب بهادر از دكن عزيمت رفتن پيش پدر نمود - و نجابت خان در رفاقت شاهزادهٔ مذكور تن در دادهٔ كمر موافقت چست بست) او باضافهاى متواتره از اصل و اضافه بپايهٔ (۳) دو هزاري هزار سوار و خطاب شجاعت خان سربلندي اندوخت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و محاربهٔ اول دارا شكوه از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنج هزار سوار و خطاب خان عالم سرفراز گشته بر چار بالش بلند رتبگي تكيه زد - و چون [پادشاه بتعاقب دارا شكوه تا ملتان شتافته معاودت فرمود - و نظم صوبهٔ مذكور بنام لشكر خان (كه در كشمير بود) قرار يافت] تا رسيدن او بنابر خبر داري بلدهٔ مذكور در انجا ماند - پستر ازانجا رسيده در جنگ دوم دارا شكوه همراه ركاب پادشاهي بود - پس ازان بوجهي از منصب معزول شده اواخر سال دوم جلوس بمنصب سه هزاري دو هزار سوار مشمول عاطفت گشت - و سال سيوم بخطاب غيرت خان مخاطب شده آب رفته بجو آورد - سال نهم بهمراهي سلطان محمد معظم (كه

---

(۲) در نسخهٔ [ج] ذكر اين امير نيست - (۳) نسخهٔ [ب] بمنصب پايهٔ •

و بقدوم پادشاهي مورد سعادت گرديده بفيض اباد موسوم گشت - و مواضع برگذات نواح بمجموع سي لک دام جدا ساخته بدو متعلق نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در فوج برانغارش بود - پس ازان (که الویهٔ عالمگيري بفتح و فيروزي ارتفاع آسماني گرفت و زمام سلطنت بقبضهٔ اقتدارش درآمد) اکثر پسران الله وردي خان باندازهٔ رشادت و کارطلبي يا بعلت قالبغ پدر آنها (که همراه شجاع بود) مورد عاطفت خسرواني گشتند - مشار اليه در آغاز جلوس نيز بفوجداري ميان دوآب اختصاص گرفت - و در آخر سال دوم از تغير مکرم خان صفوي بفوجداري جونپور عزت اندوخت - و در سال هفتم بصوبه داري ټهته⁽²⁾ از تغير قباد خان منصوب شد - و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار (از انجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه) مباهي گشت - در سال دهم آخر سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري در ټهته باجل طبيعي بساط زندگي در نوشت - حسن علي خان برادرش (که فوجدار مرادآباد بود) و اسلام خان برادر خوردش (که فوجداري سيوستان داشت) و همچنين پسران و ديگر منسوبانش بارسال خلعت مورد عاطفت گشتند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلهه *

تغیر شد - و در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزاري هشتصد سوار و خدمت فوجداري میان دوآب سربلند گردید - ناگاه فیلی کلان دندان دار از کوه دامان شمالي بپرگنهٔ چوراسي مضاف سرکار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود - قراولان با فیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعین گشتند - خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخاص شکار موسوم گردید - و در سال بیست و هشتم خدمت مذکور و اهتمام عمارت مخلص‌پور از تغیرش بحسین بیگ خان تفویض یافت - اتفاقا در سال سي‌ام محمد ابراهیم پسر اصالت خان بدیدن عمارت مخلص‌پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که کار عمارت بآئین سابق جاري نیست - لهذا مجدداً خان مذکور را بفوجداري میان دوآب و اضافهٔ دو صد سوار بر نواخته - بر سبیل تعجیل دستوري یافت که زود عمارت مذکور را بوجه دلخواه باتمام رساند #

مخفي نماند که کنار جون متصل دامان کوه شمالي که بکوه سرمور نزدیک است چهل و هفت کروه دهلي موضعی ست معروف بمخلص‌پور از مضافات سهارنپور - بخوش هوائي و چندین صفات شگرف موصوف - از دار الخلافة کشتي سواره دریک هفته توان آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارتے رفیع اصدار یافته بود - در سال سي ام بصرف پنج لک روپیه باتمام رسید .

* غضنفر خان *

پسر الهوردي خان است - از ديرباز از خدمت پدر جدائي گزيده در حضور اعلى حضرت شرف‌اندوز پرستاري بود - و نسبت بسائر اخوان (غير از مهين برادر ميرزا جعفر) بمزيد رو شناسي و اعتبار و عزت امتياز داشت - و از كارطلبيها در تقديم خدمات پادشاهي چست و چالاک بود - اولا از پيشگاه خلافت بخدمت تزک سرفرازي يافت - و در سال شازدهم بداروغگي توپخانه و كوتوالي لشكر سربلند گرديد - و در يساق بلخ شاهزاده مراد بخش خليل الله خان را (كه بسرداري طرح دست چپ معين شده بود (۲)) از چاري‌كار بانفتاح حصار كهمرد و غوري دستوري داد - خان مذكور غضنفرخان را با جمعي بطريق منقلا بر سر قلعهٔ غوري فرستاد - مشار اليه با قباد خان مير آخور باشي ضابط آن حصار كارزار مردانه نموده او را بقلعه درآورد - و از ناموس‌جوئي و نام طلبي از اسپان پياده شده دست و بازو بقلعه ستاني بر گشاد - درين اثنا فوج عقب نيز رسيد قلعه‌دار را غير از تسليم چاره نماند - و در سال بيست و دوم بداروغگي فيلخانه و منصب هزاري پانصد سوار تارک افتخار افراخت - و بخطاب خاني نيز مفتخر گشت - و آخر بسبب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش

---

(۲) نسخهٔ [ب] معين بود •

صوبه‌داری تهته چهرهٔ بختوری افروخته عازم آن سمت گردید -
و در سال چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری همانجا
پیمانهٔ زندگیش پر شد - جهانگیر نامه (غیر از اقبالنامه تالیف
معتمد خان) از مولفات اوست - و مشار الیه نسبت به معتمد
خان (که بمزاج‌گوئي ناچار و گرفتار است) اکثر مقدمات را بے
کم و کاست نوشته - سیما بغی ایام شاهزادگی جنت مکانی که
بتفصیل مرقوم ساخته *

* غالب خان بیجاپوری * (۲)

ابتدا نوکر عادل خان والی بیجاپور بود - و بقلعداری حصن
پریندا مضاف صوبهٔ خجسته بنیاد (که دران ایام تعلق بوالی
مذکور داشت) می پرداخت - سال سیوم جلوس خلد مکان
از عادل خان متوهم گردیده بشایسته خان امیرالامرا صوبه‌دار
دکن ملتجي گشته قلعهٔ مذکور را بسرکار پادشاهي گذاشت - و در
جلدوي آن بمنصب چارهزاری چهار هزار سوار و خطاب خاني سر
بر افراخته در زمرهٔ تعیناتیان دکن منسلک گشت - سال نهم
همراه میرزا راجه جے سنگه بتادیب بیجاپوریان کمر بسته در
تسخیر کدهي موضع دهونکي از اعمال بیجاپور و (۳) نلنکه مصدر
ترددات شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیده *

---

(۲) در نسخهٔ [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخهٔ [ب] نیلنکه *

پستر عبد الله خان از عقب رسیده سر خانجهان و عزیز نام پسرش و ایمل خان را مصحوب خواجه کامگار بدرگاه پادشاهي فرستاد - مشاراليه هشتم ماه مذکور در اثناے آن (که صاحب قران ثاني در آب تپتي کشتي سوار عشرت اندوز صید مرغابي بود) با سرهاے آن نگونساران رسید - اعلی حضرت زبان بشکر افضال الهي گشاده حکم بنواختن کوس شادماني فرمود - خواجه کامگار بعنایت خلعت و اسپ و باضافهٔ پانصدي دو صد سوار و خطاب غیرت خاني سربرافراخت - و چون مشار الیه خالي از فهمید و کارداني نبود بدوام خدمت حضور مورد نوازش گشته بافزوني سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در سال دهم باضافهٔ هزاري هزار و دویست سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ذات دو هزار سوار و خدمت نظم صوبهٔ دارالملک دهلي از تغیر اصالت خان تارک افتخار برافراخت - و در سال دوازدهم تاسیس عمارات شاهجهان آباد باهتمام او مفوض گشته - بهرکاري و صاحب اعتباري مشار الیه پنجم ذی الحجه سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري موافق طرح (که قرار یافته بود) بحفر بنیان پرداختند - نهم محرم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري اساس نو آئین گذاشتند - تا چار ماه دیگر بصرف جد کاري خان مذکور برخے مصالح موجود شده لختي جا اساس برآمده بود (که بتفویض

* غیرت خان *

خواجه کامگار برادرزادهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ است - در سال سیوم شاهجهاني از اصل و اضافه بمنصب هزار و چارصد سوار سرفرازي یافت - و چون (سال چهارم خانجهان لودي از دکن برآمده بقصد شورش افزائي سرے بهندوستان کشید - و پس از کشته شدن دریا خان همه آرزو از سر بدر کرده مامني میجست و میخواست که بگمنامي از میان بدر رود عبد الله خان فیروز جنگ بهراولیِ سید مظفر خان بارهه دست از تعاقب باز نکشیده هرجا مي رفت خود را باو مي رسانید - ناچار هنگامهٔ کارزار گرم کرده برخے از خویشان و اقربا را بکشتن داده راه فرار مي سپرد) خواجه کامگار بهمراهیِ عم بزرگوار بتقدیم خدمات مي‌پرداخت - چون خانجهان از حواليِ کالنجر سرچنگ خورده بیست کروه دیگر شتافته برکنار سهینده فرود آمد - ازانجا (که اُمید رستگاري منقطع ساخته و از زندگاني سیر آمده بود) همانجا غرهٔ رجب سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري در مقابل هراول لشکر فیروزي از اسپ فرود آمده با معدودے (که برفاقت او پای ثبات افشرده بودند) بزد و خورد درآمد - پیش ازانکه سید مظفر خان هراول برسد سادات با جوقے از یردلان لشکر هجوم آورده خوی گرفته را با رفیقانش پاره پاره ساختند -

هزاري رسيده تعين دکن گرديد - درانجا با خانخانان ساز
مصاحبتش کوک شد - که ناگاه در عين زمان شباب محبت
الهي ولوله برانگيخت - و جذبهٔ ازان طرف در رسيد -
بخانخانان گفت ترک روزگار سراپاي خاطرم فرو گرفته -
بدرخواست نه خواهند گذاشت - بدر جنون ميزنم - شما
بحضور نوشته روانهٔ دهلي نمائيد - که بقيهٔ عمر بر مزار
سلطان المشايخ بپايانم - هرچند خانخانان الحاح و ابرام نمود
(که ازين فرزانگي ديوانگي نما بگذرد) ممنوع نشد - روز
ديگر عريان گشته گل و لاي ببدن ماليد - و در کوچه و
بازار ميگشت - چون بعرض پادشاهي رسيد - رخصت انزواي
دهلي حاصل شد - مدت سي سال در امال تورع و تشرع
بسر برد - با آنکه از علم بهرهٔ تمام داشت همه را بآب
فراموشي شستند - بتلاوت قران شريف و باشتغال صوفيهٔ صافيه
قيام مي نمود - و از خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل
کابلي المولد (که در دهلي آسوده است) اجازت ارشاد
سالکان داشت - در سنه (۱۰۴۳) يکهزار و چهل و سه هجري
رحلت نمود - زوجهٔ او همشيرهٔ علامي شيخ ابوالفضل بود - بفرمود
شوهر آنچه زر و زيور داشت بدرويشان داده دامن از لوث
علائق برچيد - گويند هر سال دوازده هزار روپيه جهت خرج
خانقاه شاه حسام الدين مي فرستاد *

و در عہد جنت مکاني از بے تاملي و نا پژوهي اين طريقۂ
نکوهیدہ همه وقت معمول گردید - چون سرير فرمان روائي
(۲) بجلوس فردوس آشياني (شكر الله سعيه) مزين گشت اول
حکمے (که از قهرمان خلافت پیرایۂ صدور یافت) منع سجده
بود که جز ذات معبود حقيقي شايان اين تعظيم عظیم نیست
مهابت خان سپه سالار بعرض رسانيد - كه ناگزير پايه شناسي
آن است که تحية پادشاهي مغائر تحيات مشترکه ميان سائر
بندگان الهي باشد - اگر بجای سجده زمين بوس قرار يابد هراينه
سر رشتۂ خادم و مخدوم و سلطان و رعيت مضبوط مي ماند -
لهذا تقرر يافت که هر دو دست بر زمين گذاشته پشت
دست را استلام نمايند - و چون زمين بوس صورت سجده
داشت آن را نيز پادشاه حق آئين در سال دهم جلوس
برطرف ساخته تسليم چهارم بجای آن مقرر شد - که در برابر
عنايتے (که از پیشگاه سلطنت در حضور و غیبت پرتو ظهور
دهد) تسليمات چهار گانه بجا آرند - و برای سادات و
علما و مشائخ وقت ملازمت سلام شرعي و هنگام وداع فاتحه
متعين گشت *

خلف ارشد اغر غازي خان مير حسام الدين - مشهور
است که از مشائخ وقت بود - در عہد اکبري بمنصب

(۲) نسخۂ [ب] بجلوس فردوس آشياني مزين گشت *

بطریق تحیت و فروتني نه عبادت و بندگي پیشاني بر زمین
مي گذاشتند - سجدهٔ ملائکه آدم را و پدر و برادران یوسف
او را ازین قبیل بود - و این تحیت در زمان پیشین بمثابهٔ
سلام رواج داشت - چون بفروغ خورشید اسلام چراغ ادیان
خالیه انطفا پذیرفت بدل آن سلام و مصافحه (۲) مقرر گشت -
عرش آشیاني (که موسس سلطنت و جهانباني و موجد اکثر
قواعد و رسوم است) در نیایشگري نیز مراتب متنوعه برساخت -
روی دست بر فراز پیشاني نهاده سر فرود آوردن قرار داده آنرا
کورنش نامید - یعني سر را که زندگانیِ محسوس و معقول
بدوست بدست گرفته نیاز مي کند - و خود را باطاعت آماده
میسازد - و روی دست را بر زمین گذاشته بآرمیدگي بردارند
و راست ایستاده روی دست بر تارک سر نهند - آنرا تسلیم
خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفویض منصب و جاگیر
و عنایت خلعت و فیل و اسپ سه تسلیم قرار یافت - و
در باقي مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بیکی اکتفا
فرمود - و پس ازانکه بتجویز دنیاپرستان خوشامدگو آئین سجده
درمیان آمد طعن عامه اندیشیده دربار عام موقوف نمود - و
آن را مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در
خلوت بنشستن امرا حکم مي شد سجده بجا مي آوردند -

---

(۲) نسخهٔ [ب] سلام مصافحه •

را برداشتند بسیارے از بهادران را پای ثبات لغزید - غازي خان
از کار طلبي برگشته بفوج هراول پیوست - و مردانه کارزار
نمود - و پس ازان در تیولداری اوده در مالش امرای
سرتاب صوبهٔ بهار (که از تباه‌خردي و کوته‌اندیشي غبار
فساد دران دیار برانگیخته بودند) بهمراهی عساکر حضور
جوهر مردانگی او فروغ دیگر بخشید - و بگانگونهٔ اخلاص و
یکجهتي چهرهٔ حالش آراسته تر گردید - و سال بیست و نهم
سنه (٩٩٠) نهصد و نود هجري در سن هفتاد سالگي بقصبهٔ
اوده سفر واپسین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبره (٢) است -
شیخ علامي در احوال او نوشته که کندآورے چهره‌افروز دانائي
داشت - و شمشیر را پایه افزای قلم گردانیده با فرو رفتگي
در علم زار رسمي با صوفیان صافي نیایش گري نمودے - و با
پابستگی صوري وارستگي اندوختے - و همواره چشم گریان
و دل تفسیده داشتے - گویند اول کسیکه اختراع سجده
عرش آشیاني کرده او بود - طرفه اینکه ملا عالم کابلي (
از فضلای وقت بود) همواره بحسرت میگفت - که دریغا من
مخترع این امر نشدم *

بر متصفحان صحائف اخبار ظاهر است که در ملل سابقه
و امم سالفه برای برگزیدگان دین و پیشوایان راه یقین

---

(٢) نسخهٔ [ب] معتبر *

سخنان فریب‌آمیز پیغام کرد - خان قاضي را چند روز نگاه
داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار (که بوقت سعة و
آسودگي در حوصلهٔ بدخشیان نگنجد) در مجلس مي کشید -
قاضي را یقین شد که فتح قلعه از مقولهٔ ممتنعات است -
بیرون آمده بمیرزا سلیمان گفت که سعي در تسخیر قلعهٔ آهن
سرد کوفتن است - نا گزیر میرزا در آشتي زده ببدخشان
بر گشت - و پس ازانکه قاضي از میرزا سلیمان جدا شده بکابل
رسید میرزا محمد حکیم باحترام و اعزاز پیش آمد - و بمصاحبت
خود برگزید - و او در سال نوزدهم روانهٔ هند گشته در منزل
خانپور هنگام مراجعت الویهٔ پادشاهي از جونپور شرف ملازمت
عرش آشیاني دریافت - و بکمر و شمشیر مرصع و خلعت فاخره
و انعام پنج هزار روپیه و تفویض منصب پروانچي‌گري (۲) چهرهٔ
کامیابي برافروخت - چون از مزاج شناسیِ روزگار نصیبهٔ فراوان
داشت در کمتر فرصتے محفوف عواطف پادشاهي گشته اعتبارے
تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاري سر برافراخت - و پس از
تردد در معارک و مغازي (که مکرر بمري و سرداري لواي
چیرگي افراشت) مخاطب بغازي خان گردید - و در سال
بیستم و یکم بهمراهیِ راجه مانسنگهه در جنگ رانا سردار فوج
جرانغار بود - چون مبارزان غنیم بدلیريِ کند آوري این فوج

---

(۲) نسخهٔ [ج] پروانچي گري ٭

* حرف الغین *
(۲)

* غازي خان بدخشي *

قاضي نظام نام داشت - علوم مکتسبه را نزد ملا عصام تلمذ نمود - و در دانش عقلي و نقلي یکتای روزگار گردید - و نسبت مریدي بشیخ حسین خوارزمي پیدا کرد - و بطریقهٔ صوفیهٔ صافیه مناسبت تمام بهم رسانید - و چون ذهن رسا و فکر بلند فطري او بود بفرط کارداني و رشادت ناموري اندوخته بپایهٔ امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والي بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانید - و در زمرهٔ عمدهای او منتظم گشت - و بخطاب قاضي خان اختصاص گرفت - و در سالي (که همایون پادشاه لوای سفر آخرت بر افراخت - و میرزا سلیمان از قابوطلبي آمده کابل را محاصره نمود) منعم خان (که سردارے کاردیده بود) حصاري گشت - و باستدعای کومک مسرعان را بهندوستان گسیل نمود - چون محاصره بامتداد کشید میرزا قاضي خان را نزد منعم خان فرستاده

(۲) نسخهٔ [ب] هفت امیر *

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر ندارد چندے وارد بندر سورت گردیده با کلاه‌پوشان آنجا در ساخته اوقات بسر برد - دریئولا سوار جهاز شده عازم بیت‌الله گردیده - با حفظ کلام الهي و تحصیل علوم - بمشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و شجاعت را بهم برآمیخته - شعر مي گوید - ازوست * * بیت *

مرا بسنگ فلاخن کجاست همسنگي
که دورم افگني و گرد سر نگرداني

کثیرالاولاد است - یک پسر او در سرکار نظام الدوله آصف جاه آمده برعایت قرابت بمنصب پنجهزاري و خطاب حمیدالدوله و مدد خرج نقدي سرفراز گردیده *

بود) مقتول گرديد - و همان روز هشتم ربيع الآخر روز پنجشنبه سنه (۱۱۷۳) هزار و يكصد و هفتاد و سه هجري عالمگير ثاني هم بدرجهٔ شهادت پيوست - و در تاريخ مذكور محي الملة پسر محي السنة بن كام‌بخش بن خلد مكان را بر تخت نشانده بشاهجهان ثاني ملقب ساخت - و بعد فوت عالمگير ثاني و خانخانان بر طبق طلب دتا بكومك او شتافت - در همين ايام آمد آمد شاه دراني غلغله دران نواحي افگند دتا از نواحي شكرتال برخاسته باراده مقابله با شاه دراني جانب سرهند رو نهاد - و عماد الملک بشاهجهان‌آباد آمد - و چون خبر مقابله دتا با قراولان شاه دراني شنيد غالبيت درانيان بر غنيم استنباط نمود - بنابران پادشاه (۲) تازه را در دهلي گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتے نشست - و پستر (كه پادشاه مذكور را زمانه از ميان برداشت و نجيب‌الدوله سلطان جوان بخت پور عالي گهر شاه عالم بهادر پادشاه را بتوزكي برگرفته در دار الخلافة حكمراني ميكرد) او بفرخ آباد نزد احمد خان بنگش رفت - و همراه شجاع‌الدوله بجنگ اهل فرنگ شتافت - و بعد هزيمت در تعلقهٔ جات پناه جست - و سنه (۱۱۸۷) هزار و يكصد و هشتاد و هفت هجري بدكن آمده - مرهتّه محالے چند براى اخراجات او در صوبهٔ مالوه

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاهزاده را *

لهذا شاه نجيب الدوله را منصب امير الامرائي هندوستان داده روانهٔ لاهور گرديد - عماد الملک در فکر نجيب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گشت - و رگناتهه راو برادر اعياني بالاجي راو و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبيده باتفاق دهلي را محاصره نمود - عالمگير ثاني و نجيب الدوله محصور شدند - چهل و پنج روز جنگ توپ و رهکله درميان ماند - آخر هولکر (۲) رشوت سنگيني از نجيب الدوله گرفته بناي صلح گذاشت - و (۳) نجيب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه برآورده متصل خيمهٔ خود جا داد - و بتعلقهٔ او آن طرف آب جون (که عبارت از سهارنپور بوريا و چاندپور و تمام قصبات بارهه باشد) رخصت نمود - عماد الملک بتقويت غنيم رتق و فتق مهمات سلطنت بتمامها بدست آورد - و چون دتا سردار غنيم (۴) نجيب الدوله را در شکرتال محاصره کرد - و عماد الملک را از دهلي بکومک خود طلبيد و عماد الملک با خانخانان (۵) انتظام الدوله خال خود نا خوش بود - و با عالمگير ثاني هم صفا نداشت - و مي دانست (که اينها با شاه دراني مخفي سلسلهٔ رسل و رسائل دارند - و نيز غلبهٔ نجيب الدوله بر دتا ميخواهند) بنا بران خانخانان (که از سابق محبوس

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] رگهناتهه راو - (۳) نسخهٔ [ب ج] بنا بر صلح -
(۴) نسخه (ب) دتّا - (۵) نسخهٔ [ا ب] عماد الملک که ٭

شاہ درانی دو شاہزادہ یکی ہدایت بخش بن عالمگیر ثانی دوم میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از دہلی طلبیدہ با جانباز خان (کہ یکی از سرداران زکاب شاہ بود) ہمراہ عماد الملک کرد - عماد الملک با ہردو شاہزادہ و جانباز خان در کمال بے سرانجامی عبور جون نمودہ عازم فرخ آباد مسکن احمد خان بن محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کردہ خیمہ و خرگاہ و افیال و اسپان وغیرہ پیشکش شاہزادہا و عماد الملک نمود - ازانجا پیشتر رفتہ از آب گنگ گذشتہ رو بصوبۂ اودھہ آورد - شجاع الدولہ ناظم اودھہ باستعداد جنگ از لکھنؤ برآمدہ خود را در میدان سانڈی و پالی (کہ سرحد صوبۂ اودھہ است) رسانید - دو بار جنگ سہل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد اللہ خان روہیلہ بر پنج لک روپیہ قدرے نقد و باقی بوعدہ صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاہزادہا سنہ (۱۱۷۰) ہزار و یکصد و ہفتاد ہجری از میدان نزاع کوچیدہ - و از دریای گنگ گذشتہ بفرخ آباد رفت - و چون شاہ درانی (کہ بنابر حدوث وبا در لشکر او) از حوالیٔ اکبرآباد بعزم ولایت گام سرعت برگرفت - روزیکہ محاذیٔ دار الخلافۃ رسید عالمگیر ثانی با نجیب الدولہ بر سر تالاب مقصود آباد آمدہ با شاہ ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد -

بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارت برآورده در خیمه جا دادند همشیرهٔ مسطوره زن تغائی عمادالملک است - و نیز دختر او بعماد الملک نامزد بود - عمادالملک صوبه‌داری لاهور بآدینه بیگ‌خان در بدل پیشکش سي لک (۲) روپیه مقرر کرده بدهلي معاودت نمود - و چون این اخبار بسمع شاه دراني رسید بسیار شاق آمد - و از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان از لاهور بصحرای هانسي و حصار فرار نمود - شاه دراني بر جناح استعجال بیست کروهی دهلي علم افراز شد - عمادالملک که سروسامانے نداشت جز انقیاد چاره نیافته ملازمت شاه نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش همشیرهٔ مذکوره و سعي اشرف الوزرا شاه ولي خان محفوظ ماند - و وزارت هم بقرار پیشکشے باو مسلم شد - و چون شاه دراني جهان خان را به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعین کرد عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آورد - و مورد آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که نورهٔ (۳) از نسل تیموریه و فوجے از درانیان همراه من شود - که از انتربید (؛ آن عبارت است از سر زمین واقع مابین دریای گنگ و جون) زر خطیر بمعرض وصول (۴) درآورده داخل سرکار سازم -

---

(۲) نسخهٔ [ب] صد لک - (۳) نسخهٔ [ب] نوبارهٔ (۴) نسخهٔ [ب] زرسه •

وزارت را از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامرائی بصمصام الدولهٔ مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت صبح خلعت پوشید - و وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بر تخت سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که تمام فتنها ازو زائیده بود) مکحول گشت - بعد ایامی برای انتظام صوبهٔ پنجاب (که پس از فوت معین‌الملک از جانب شاه درانی بتصرف اهلیهٔ معین‌الملک بود) قصد لاهور کرد - عالمگیر ثانی را در دهلي گذاشته شاهزاده عالي گهر را بتوزکي برداشته از راه هانسي (۲) و حصار (۳) روانهٔ لاهور گردید - و قریب دریای ستلج رسیده حسب‌الطلب آدینه بیگ خان فوجی را بهر کردگی سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیري مدارالمهام خود را (که بمنصب شش هزاري و خطاب بهاءالدوله سرافراز بود) شباشب بلاهور رخصت کرد - و اینها باستعجال تمام خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم فرستاده مسماة مذکوره را (که در کمال غفلت خوابیده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] چکار و [ج] رو به لاهور کرد - (۳) نسخهٔ [ب ج] چون قریب دریای ستلج رسید *

بخورجه برگشت) هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب
چند بان سر داد - مردم گمان کردند که عاقبت محمود خان
از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر
(۲)
سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم ننمودند -
و الّا خرابیها پیش نمي آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر
آمده است - دست و پا گم کردند - که نه وقت استعداد
جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او
و صمصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا خاندوران ناموس
و احمال و اثقال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافة
برگرفتند - و از ناتجربگي چشم زخم عظیم رسید - هولکر
آمده بے مزاحمت تمام اثاثهٔ سلطنت را غارت کرد - و ملکهٔ
زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه (که زوجهٔ فردوس آرامگاه
(۳)
بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهي باسر در آمدند -
هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت - عماد الملک این خبر شنیده
محاصره را گذاشته بدار الخلافة شتافت - جے اپا چون دید
که این هردو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره
نمي توان شد او هم دست از محاصره برداشته بمارنول رفت -
و سورجمل خود بخود از تنگنای محاصره بر آمد - و عماد الملک
بزور هولکر و سازش امرای حضور خصوص صمصام الدوله میر آتش

---

(۲) نسخهٔ [ب] داشته (۳) نسخهٔ [ج] باسیري *

دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بجانب داسنه (٢) نهاد - و از در قطاع الطریقي درآمده بتاخت و تاراج محالات خالصهٔ پادشاهي و جاگیر منصبداران (که در نواحي دار الخلافه بود) غبار فتنه بر انگیخت - و درین ضمن سورجمل جات (که از دست اهل محاصره بحالت تباه رسیده بود) از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق انتوبید و در باطن برای کومک جات از دهلي برآمده در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را (که دران نواحي هنگامه پرداز بود) استمالت نموده بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت *

از مقدارت الهي اینکه هولکر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون (٣) برآمده است رفته رسد غله و کاه لشکر پادشاهي بند باید کرد - و قافیه را (۴) تنگ نموده اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این کار را بے سهیم و شریک بر کرسي نشاند - عماد الملک و جیاپا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهرا عبور دریای جون کرده شبے (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده

(٢) نسخهٔ [ب] داشنه (٣) نسخهٔ [ا - ب] برون (۴) نسخهٔ [ب] قافیه تنگ نموده *

بخواهید - او میر بخشیگري از تغیر عمادالملک به سادات خان ذوالفقار جنگ دهانید - چون پادشاه را با صفدر جنگ سرگراني رو داد عمادالملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند - شش ماه با او جنگید - و در ایام جنگ مذکور ملهار راو هولکر را از مالوه و جےاپا را از ناگور بکومک خود طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه درمیان آمد - عمادالملک و هولکر و جےاپا مرهته باتفاق برسر سورجمل جات رفتند - بهرت پور و کمهنیر و دیگ (۲) را (که هر سه از قلاع حصینهٔ ملک جات است) محاصره نمودند - و چون عمده اسباب قلعه‌گیري اضراب توپ است عمادالملک بالتماس سرداران غنیم عریضهٔ بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب عاقبت محمود خان کشمیري (که مدارالمهام او بود) ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن اعتماد الدوله قمرالدین خان مرحوم بضد عمادالملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران پادشاهي و مردم توپخانه را بوعدهٔ این (که اگر دور عمادالملک شد با شما مراعات چنین و چنان بعمل مي آید) با خود متفق ساخته - خواست که انتظام الدوله را بردارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله غلو کرده هنگامهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] کهیر و ڈیگ *

مبارک الدوله بنام رياست موسوم شدند - و سنه (۱۱۸۵) هزار و يکصد و هشتاد و پنج هجري صوبهٔ بنگاله و بهار بالکليه بتصرف کلاه پوشان درآمد *

* عماد الملک *

پسر اميرالامراى فيروز جنگ خلف نظام‌الملک آصف جاه است - و دختر زادهٔ اعتماد الدوله قمر الدين خان - نام اصلي او مير شهاب الدين - چون پدرش بنظم دکن مامور شده بدان حدود شتافت اورا به نيابت مير بخشيگري در حضور احمد شاه گذاشته بصفدر جنگ وزير بسپرد - سپس (که خبر فوتش از دکن (۲) رسيد) او پاس وقت از دست نداده با صفدر جنگ آنقدر جوشيد که بکار بندگي مرتبت ميربخشيگري بنام او تقرر يافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان (که در مزاج پادشاه درآمد گرد از جانب صفدر جنگ تکدر يافته) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعهٔ شاهجهان آباد درآمده موسوي خان را (که به نيابت صفدر جنگ با چهار صد کس بکار مير آتشي مي پرداخت) از قلعه بيرون کرد - و تعلقهٔ مزبور به پسر خاندوران مقرر ساخت - صفدر جنگ فرداى آن پيش پادشاه رفته مبالغه در بحالي مير آتشي نمود - پيش رفت نشد - حکم صادر گرديد که تعلقهٔ ديگر

(۲) نسخهٔ [ب] و پسترد *

مکرر بکومک پتنه عازم گردید - و در جنگ ثبات پا ورزیده زخمي گشت - و چون شاهزاده عنان رخش عزیمت را جانب مرشدآباد گردانید او زود رفته با پدر ملحق شد - و پیشتر جانب پورنیه (که خادم حسن خان نائب آنجا دم مخالفت مي زد) شتافته بعد وصول در نواحي بتیا مضاف پورنیه سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري قضا را شبي برق برو افتاده خرمن هستیش بسوخت *

* ع *

* بناگه برق افتاده بمیرن *

تاریخ این سانحه است - پس از وقوع این حادثه قاسم علي خان نام داماد جعفر علي خان خسر را بیدخل ساخته خود مسلط شد - لهذا جعفر علي خان بکلکته رفت - آخر صحبت قاسم علي خان با نصاری در نگرفت - و جعفر علي خان بار دوم بر حکومت دست یافت - قاسم علي خان ازانجا برآمده - و پادشاه وقت و شجاع‌الدوله وزیر را بران صوبه برد - و هیچ کار صورت نگرفت - مدتي مترصد گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چندے به بیرونجات گذرانید - مآل حالش معلوم نیست - اما جعفر علي خان در سنه (۱۱۷۸) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجري فوت نمود - پس ازو پسرش نجم الدوله بر مسند حکم راني نشست - و در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجري عالم را پدرود کرد - بعد ازو سالے چند سیف الدوله نامي و ماهے چند

و قتال طول کشید - علي وردي خان سلسلهٔ صلح جنبانید - و بهاسکر پندت و علي‌قراول را با بیست و دو سردار بتقریب ضیافت در خیمهٔ خود طلبیده همه را علف تیغ بے دریغ ساخت - فوج بنات النعش شده رو بفرار نهاد - رگهو و میرحبیب خائب و خاسر بر گشتند (۲) - اما هر سال فوج بتاخت و تاراج بنگاله میفرستادند - تا آنکه علي وردي خان هر سال زرے براے رگهو مقرر کرده در عوض آن صوبهٔ اوریسه حواله نمود - و ملک را از خرابي محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال زد - بعد فوتش نبیره اش (که بخطاب سراج‌الدوله مخاطب بوده) ده ماه حکومت کرد - درانمیان بندر کلکته را غارت نمود - و پستر از فوج کلاه پوشان فرنگ هزیمت یافته کشتي سوار ره سپر وادیٔ فرار گشت - و پس از وصول براج محل یکے از نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میر جعفر بخشي او (که خواهر مهابت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش داشت) فرستاد - و بتیغ بیداد سرش از تن جدا شد - میر جعفر بخطاب شمس الدوله جعفر علي خان زبان زد شده به امداد اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجري (که موکب سلطان عالي گوهر متصل پتنه رسیده محاصره نمود) صادقعلي خان عرف میرن پسر او

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] خاسر گشتند ٭

پتنه اصالة گرفت - شجاع الدوله صوبه‌داري را طوعاً و کرهاً باو گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله (چون صوبه‌داري بنگاله بپسر او علاءالدوله سرفراز خان مقرر شد - و بسبب بخل طبیعي که منافي رياست است اکثر سپاه را برطرف کرد) علي وردي خان سنه (۱۱۵۲) هزار و يکصد و پنجاه و دو هجري هواي گرفتن بنگاله در سر خود جا داد - و با فوج سنگين بتقريب حصول ملاقات سرفراز عازم مرشدآباد شد - و ببرادر خود حاجي احمد (که در کارهاي سرفراز خان دخيل بود) از ما في‌الضمير خود اطلاع داد - حاجي مزبور در مدد فريب بود - مهابت جنگ چون قريب رسيد سرفراز خان متنبه شده با مردم قليل از مرشدآباد برآمد - و حرکت مذبوحي کرده سنه (۱۱۵۳) هزار و يکصد و پنجاه و سه هجري بقتل رسيد - مرشد قلي خان مخمور تخلص داماد شجاع الدوله درانوقت ناظم اوزيسه بود - فوجي فراهم آورده بمحاربهٔ علي وردي خان شتافت - و مکرر شکست يافته خود را بدکن پيش آصف‌جاه رسانيد - مير حبيب اردستاني (که بخشي مرشد قلي خان بود) نزد رگهو بهونسله مکاسدار صوبهٔ برار رفته او را تحريک تسخير بنگاله نمود - رگهو فوجي سنگين بسرداري بهاسکر پندت ديوان خود و علي قراول که (سردار عمده از رفقاي او بود) همراه مير حبيب کرده برسر علي وردي خان به بنگاله فرستاد - و قريب يکماه جدال

داشت] بتصرف ملک متعلقۀ او پرداخته نام بهري بر آوردند - دومین بعرض درگذشت و نخستین مدتے در قید حیات بود - تا آنکه شجاع‌الدوله پسر صفدرجنگ ابوالمنصور خان در سنه (١١٨٨) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري فوجے برو کشیده - بعد جنگ ته تیغ در آمد - ازان بعد ازین قوم کسے شهرت ننموده #

(٢)

علي وردي خان میرزا بندي

گویند او و حاجي احمد برادرش هردو پسران حاجي محمد اند (که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بتعلقۀ بکاولي[٣] مامور بود) خان مزبور در عالم کم‌روزگاریها با شجاع الدوله ناظم بنگاله آشنائي داشت - در عهد فردوس آرامگاه ایام حکومت او باتفاق حاجي احمد بدان صوبه شتافته پاتابۀ غربت کشاد - شجاع الدوله بگرمي پیش آمده مدد خرچ برای هردو مقرر ساخت - و جلیس و انیس خود ساخته هیچ کار بے مشورت اینها نمیکرد - و در پیشگاه سلطنت نوشته منصب شایان و خطاب علي وردي خاني برای خان مزبور طلب داشت - و چون صوبۀ پتنه ضمیمۀ بنگاله بنام او تقرر یافت علي وردي خان را به نیابت آنجا تعین کرد - او در زندگي شجاع الدوله در پتنه بدر خودسري زده از حضور بادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه‌داري

---

(٢) نسخۀ [ج] مهابت جنگ میرزا بندي (٣) نسخۀ [ج] بیوتات #

شکست فاحش داده غنائم [۳] بسیار و توپخانهٔ عظیم بدست آورد -
و از اعتماد الدوله تدارکی بظهور نه پیوست - بعد ازین شیوهٔ
بغي اختیار کرده مردم بسیار از روه که وطن افاغنه است طلب
داشته پارهٔ از ملک پادشاهي و پارهٔ از حدود راجهٔ کمائون
متصرف شد - و خیمها را بداب سلاطین هندوستان برنگ
سرخ تیار کرد - لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه او گشته - لچهای
لشکر فیروزي پیشتر شتافته آتش بانوله دادند - آخر بوساطت
وزیر (که با وصف غارت نمودن هیرنده متصدی او بر رغم
عمدة الملک و صفدر جنگ مصروف طرفداری او بود) بنای
صلح گذاشته آمده ملازمت نمود - در عوض اماکن این
ضلع فوجداری سرکار سهرند یافت - در آمد آمد شاه دراني
سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري از سهرند
برآمده بانوله و بذکر محالات قدیم خود شتافته همان سال
بدار باقي شتافت - پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان
و فیض الله خان - اولین بمرض در گذشت - دومین همراه
حافظ رحمت خان مقتول گردید - و سیومین در رامگدهه تا
حالت تحریر زنده است - و از همراهیانش حافظ رحمت
خان و دوندي خان [۲] [که باهم بني عم بودند - و اولین
قرابت قریبه با افغانی (که خاوند علي محمد خان بود)

(۲) نسخهٔ [ا ب] وغنائم (۳) نسخهٔ [ب] دونده‌ي خان •

ذي حجه سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجري حسب الطلب بدربار مي رفت - چون بدروازهٔ دیوان خاص رسید یکے از نوکران نوملازمش او را بزخم جمدهر کشت - او بحاضر جوابي و مطایبه گوئي متصف بود - و از پس مصاحبت پادشاه بهیچ یک سرفرو نمي آورد - در فنون بسیار مهارت داشت - شعر مي گفت و انجام تخلص مي نمود - ازوست * * شعر *

* من از جمعیت آسودگان خاک دانستم *
* که غیر از خشت بهر خواب راحت نیست بالینی *

* علي محمد خان روهیله * (۲)

گویند در اصل افغان نبود - چون مدتے با یکے ازین قوم بسر برد و او مالدار و لاوارث فوت نمود در حین حیات نامبرده را قابض گردانید - موصي الیه اموال او گرفته ابتدا در انوله وبنگر (۳) (که از پرگنات شمالي دهلي در دامن کوه کمانون واقع شده) سکونت ورزید - چندے بنوکری زمینداران و فوجداران آن نواحي ساخت - پستر تسلط بهم رسانیده بانس بریلي و مراد آباد جاگیر اعتماد الدوله قمر الدین خان را ویران نمود - بنابران اعتماد الدوله هیرننده نامي متصدي را جهت بندوبست محالات خود تعین نمود - او بجنگ پیش آمده متصدي مزبور را

(۲) نسخهٔ [ج] علي محمد خان (۳) نسخهٔ [ب - ج] کمایون *

مزبور را همراه برده مورد مراحم بیکران گردید - در عهد مزبور
مدتے بخشیگری سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و
عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعهٔ رنگینی بود
خوش گاه مزاج سلطانی گشته قسمے ساز صحبت او کوک گردیده
که همه وقت از باریابان محفل سلطانی شد - و رفته رفته
بمنصب عمده و خطاب عمدة الملک تصاعد نموده محسود
همگنان گشت - ازانجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر
این امر را محمول بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از
حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده بناظم
الهآباد مامور گردید - سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه
و دو هجري بدانصوبه دستوري یافت - و سنه (۱۱۵۶)
هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري حسب الطلب دامن
عزیمت بر کمر همت زده بحضور رسید - و بیش از بیش
مورد التفات خسرواني گشت - و حسب العرض او صفدر جنگ
ناظم اوده (که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود) طلب
حضور شده بداروغگی توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق
شده فردوس آرامگاه را بر سر علي محمد خان روهیله (که
احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته) بردند - اما بسبب
نفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان پیش رفت نشد - دران ایام
بر زبان خاص و عام بود که وزارت باو میشود - بیست و سیوم

در گرفت و گیر زر از حساب و بے حساب پروائے نداشتے -
از پسرانش یکے محمود عالم خان (۲) است - که پس از پدر
بقلعه داری جنیر معین گشته مدتها بدان می پرداخت -
چون مرهته بسیار غالب شد و امید کومک نماند محالے از
مرهته گرفته قلعه بآنها سپرد - در حالت تحریر بقید حیات
است - دوم خدمت طلب خان که آخرها بقلعداری نلدرگ
ممتاز گشته درگذشت *

* عمدة الملک امیر خان میر اسحٰق *

پسر امیر خان میر میران است - ابتدا عزیز الله خان
خطاب داشت - برفاقت محمد فرخ سیر بجنگ جهاندارشاه
مصدر خدمت شده - پس از فیروزي بخدمت قوربیگي
و داروغگيِ قوشخانه (۳) مترقي گردید - و سال دوم فردوس آرامگاه
چون حسین علي خان بهمراهيِ پادشاه عازم دکن گشت او
باتفاق قطب الملک راه شاه‌جهان‌آباد پیش گرفت - و پستر
(که قطب الملک سلطان ابراهیم را همراه گرفته با افواج سلطاني
بمقابله پیوست) خان مزبور در هراولي جا داشت - و بعد
گرفتاريِ قطب الملک بپناه باغے نشست - درین ضمن باستماع
این (که سلطان ابراهیم بحالت تباه سرگردان این وادي
ست) نامبرده را بباغ آورده بپادشاه عرضي نوشت - و سلطان

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] محمود علي خان (۳) نسخهٔ [ب] توپخانه *

جنگ مرهته به نیابت صوبه‌داری خجسته بنیاد فرق افتخار
برافراخت - و چون بعد معاودت نظام‌الملک آصف‌جاه از هندوستان
میان پدر و پسر ببرهمی صحبت انجامید و ناصر جنگ در
خلد آباد روضه (که دو کروهي قلعهٔ دولت آباد است) رفته
انزوا گزید عبد العزیز خان از روضه مرخص شده پیش
نظام‌الملک آصف جاه رفت - و بملاحظهٔ کمی عنایت بتقریبی
در اورنگ‌آباد آمده بنامه و پیام مزاج ناصر جنگ را برسر
برآمدن از روضه آورد - تا انکه از روضه بملهیر شتافته جمعیت و
شامان فراهم کرده بیرون اورنگ آباد بر روی پدر آمد - و شد انچه
شد - چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجنیر رسانید
پس ازان وسائل برانگیخته (که عمدهٔ آن گذشت و بسر تدبیری
آصف جاه بود) صفح جرائم حاصل نمود - و خفیة نوشت
و خواند بدربار فردوس آرامگاه نموده سند صوبهٔ گجرات (که
بتصرف مرهته رفته بود) بنام خود طلبداشت - و در ایامی
(که آصف جاه متصل ترچناپلي چهاوني داشت) مردم
بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد - مرهته در اثنای راه
سد گردیده نوبت بجنگ رسید - و حسب تقدیر نامبرده
سال (۱۱۵۶) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري بدرجهٔ
شهادت پیوست - صاحب جرأت بود - بکار کرده عملداري شناسا -(۲)

---

(۲) نسخهٔ [ب] بکار کرده و عملداري

بفرزندي بر گرفت) - در ايامي (كه سيد فاضل ولد سيد عبدالحكيم
در دولت‌آباد دكن بديوانيء يكي از امرا مي‌پرداخت) شيخ
مذكور همراه او بود - امير مرقوم آثار قابليت از جبين او
خوانده بوكالت خود باردوي معلى فرستاد - ازانجا كه شيخ‌الهديه
در امور معاش سليقهٔ درست داشت رفته رفته جمعيت
معقول بهم رسانيد - او را سه پسر بود - سيومين عبدالرسول خان
كه پدر صاحب ترجمه است *

خان مذكور را فيروز جنگ بهادر در عهد خلد مكان
بملازمت بادشاهي و پايهٔ روشناسي رسانيد - پستر بمنصب
در خور و خطاب خاني سرفرازي يافته رفته رفته بخدمت
طلب‌خان مخاطب گرديد - و بقلعداريء نلدرگ صوبهٔ بيجاپور و
اوسا صوبهٔ محمد آباد بيدر مي پرداخت - پس از و نامبرده
رشدے بهم رسانيده در عمل نظام الملک آصفجاه بقلعه داريء
جنير كامياب گشت - و نسبت بامثال بيشتر مورد مهربانيهاي
آن نوئين بالندمرتبه بود - در ايامي (كه نظام‌الملک آصف‌جاه
ناصر جنگ شهيد را بدكن گذاشته خود پيش فردوس آرامگاه
نهضت نمود - و باجي راو سردار مرهته سر بفساد بر داشته بساط
منازعت پهن گسترد) ناصر جنگ بفكر تاليف مردم افتاده
نامبرده را (كه بجرأت متصف بود و بتربيهٔ مرهته آشنا) از
جنير طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

کرد - کثیر الاخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادي خان است که مدتے بقلعه داری ماهور مي پرداخت - ابتدای عمل صلابت جنگ تغیر شده باز بحالي اندوخت - و بخطاب ظهیرالدوله قسوره جنگ مخاطب گردید - پیش ازین چند سال بدار بقا خرامید - ازو هم اولاد باقیست - میرزا منش و زنده دل بود و با محرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه عبدالرشید خان بهادر همت جنگ - و پنجمین خواجه عبد الشهید خان بهادر هیبت جنگ - هر دو روزگارے در سرکار نظام الدوله آصف جاه دارند *

* عبد العزیز خان بهادر *

شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر (۲) قدس سره است - موطن نیاکانش موضع اسی (۳) متصل قصبهٔ بلگرام - جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الهدیه معروف بود - گویند سید ابو القاسم ولد سید خان محمد (۴) بن سید محمود بهته را سه پسر بود - سید عبد الحکیم و سید عبد القادر از بطن زوجهٔ که از اهل قرابت بود - و از زنے دیگر سید بدرالدین (که در موضع اسی کتخدائي نمود- چون فرزندے بوجود نیامد منکوحهٔ او پسر برادر یا خواهر خود را مسمی بشیخ الهدیه

(۲) نسخهٔ [ب] شکر گنج (۳) نسخهٔ [ج] اسي (۴) نسخهٔ [ج] جان محمد (۵) نسخهٔ [ب ج] نهذه *

جنگ مبارز خان بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار ممتاز گردیده به نیابت پدر بصوبه داری برار مي پرداخت - بعد فوت پدر معزول شده - و در ایامے (که آصف جاه بدار الخلافة عازم شده نظام الدوله ناصر جنگ را در دکن گذاشت - و درینجا هنگامهٔ مرهته بیش از بیش بمیان آمد) او بصوبه داری برار تعین پذیرفته بخطاب قسوره جنگ مامور گشت - و پس از مراجعت آصف جاه با ناصر جنگ در روضهٔ شاه برهان الدین غریب رفته نشست - و در جنگ ناصر جنگ با پدر شریک بود - آصف جاه بصفح تقصیراتش پرداخته طلب داشت و ببحالی جاگیر نوازش نمود - در سنه (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نه هجري سفر عقبی گزید - پسران بسیار گذاشت - دومین خواجه مومن خان است - که در عهد آصف جاه به نیابت صوبه داری حیدر آباد و متصدي گری آنجا نامزد شده - و بتذبیه علي خان قراول (که نوکر رگهو بهونسله بود) مورد استحسان گشت - و لختے بنظم برهانپور مامور شده در عمل صلابت جنگ بخطاب عضدالدوله کامیاب گشته مکرر بصوبه داری ناندیر (۳) سربلند گردید - آخرها بجاگیر داری پرگنهٔ پاتور شیخ بابو (۴) مضاف برار قانع بود - سالے چند قبل ازین منزل دار باقي اختیار

(۲) نسخهٔ [ا ب] هزار و پنجاه و نه (۳) نسخهٔ [ج] ماددیر (۴) نسخهٔ [ب] تاپور شیخ مالو •

بحضور چون به تنبیهٔ حیدر قلي خان ناصر جنگ (که در صوبهٔ
احمد آباد سر شورش داشت) مامور گشت عضد الدوله
حسب الطلب او مع جمعیت رسیده چندے همراه بود
(۲)
و از منزل جهابوا مضاف مالوه بتعلقهٔ خود رخصت
یافت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک مراسم نیکوخدمتي
(۳)
بظهور رسانید - پستر در سال (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و سه
هجري بمرض در گذشت - و در درگاه شیخ برهان الدین
غریب رحمه الله مدفون گشت - از علم بهره داشت و در
عمل مي کوشید - با علما خیلے بتعظیم پیش مي آمد - و
با فقرا و صلحا طریق خوش خلقي مي پیمود - در بر انداختن
زبردستان و تقویت زیردستان سعی بلیغ مي نمود - و در
حفظ قانون عدالت و اجراي سیاسات سریع الغضب بود -
مسجد شاه گنج واقعهٔ بلدهٔ خجسته بنیاد ساختهٔ اوست
که خجسته بنیاد تاریخ آنست - حوض پیش روی مسجد
مزبور اگرچه حسین علي خان بنا نهاده بود اما او وسیع تر
گردانیده - و حویلي و باره دری او واقع بلدهٔ مزبور مشهور
عالم است - طعام خوب و وافر داشت - پسرانش کلان ترین
آنها سید جمال خان است (که در حین حیات پدر بریعان شباب
رسیده در معرکها نامے بشجاعت و دلاوري بر آورد - پس از

(۲) نسخهٔ [ب] جهالو (۳) نسخهٔ [ب] چهل و شش •

گردیده - پستر به نیابت امیر الامرا حسین علي خان بنظم صوبهٔ مزبور مي پرداخت - و بضبط و ربط همت گماشته نقش دلیري و دلاوري او دران صوبه درست نشست - سال دوم جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک آصف جاه بهادر از مالوه راه دکن پیش گرفت) او از مضمون نوشتها بما في الضمیر پي برده فوج شایسته فراهم کرده پس از رسیدن بهادر مزبور در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلاور علي خان (که حرب صعب برو افتاد و مردم بسیار از همراهیانش بکار آمدند) هر چند فیل او قدرے بر گشته بود اما سر رشته همت از دست نداده در جانفشاني کوتاهي ننمود - و در جنگ عالم علي خان بمثل دست راست نامرد شد - و بعد فتح (که وصول بخجسته بنیاد صورت بست) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب عضدالدوله بهادر قسوره جنگ چهرهٔ اعتبار بر افروخت - و اصالة بصوبه داري برار تعین پذیرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم (که آصف جاه عزیمت بندوبست صوبهٔ بیجاپور نمود) او بنیابت در خجسته بنیاد ماند - و پستر (که آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه راه دارالخلافة پیش گرفت) دفتر دیواني و بخشیگري پیش او گذاشته او را نائب مستقل ساخت - و پس از رفتن

که در دارالخلافة بقید حیات است - و بخطاب منصور الدوله سرفرازي دارد *

* عضدالدوله عوض خان بهادر قسورة جنگ *

خواجه کمال نام نبسهٔ همشیرهٔ میر بهاء الدین سمرقندیست پدرش میر عوض نام از سادات حیدري بود - و نامبرده خدیجه بیگم صبیهٔ قلیچ خان در خانه داشت - سید نیاز خان خال حقیقي او (که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و نیابت صوبه داري بیجاپور شرف افتخار حاصل نموده و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر بیجاپور رفت او بانتظار تحقق خبر چندے تعویق بمیان آورد - بستر ملازمت نمود - و بے اطلاع شاهزاده دفعة برخاسته نزد اعظم شاه شتافت) سید نیاز خان دوم پسر او بود (که صبیهٔ اعتماد الدوله قمر الدین خان زوجهٔ او میشد) در هنگامهٔ نادر شاه بنابر صدور گستاخي ازو شکمش را چاک کردند - نامبرده در عهد عالمگیري از توران بهندوستان رسیده بتوسط خان فیروز جنگ خطاب عوض خان یافته همراه خان مزبور در صوبه داري احمد آباد دخیل کارهای خانهٔ او بود - پس از فوتش بدربار پادشاهي رفته ابتدا بوساطت میر جمله در عهد محمد فرخ سیر بصوبه داري برار مامور

تفويض يافت - كه خود در حضور باشد و نائب بتعلقه بفرستد - و در عهد فردوس آرامگاه پس از فوت اعتماد الدوله محمد امين خان بمنصب هفت هزاري جبين بخت روشن ساخته تا رسيدن آصف جاه بحضور نيابة امور وزارت و اصالة ميرسامانی سرانجام مي نمود - در همين عصر سنه (۱۱۳۹) هزار و يكصد و سي و نه هجري بساط هستي در نورديد *

گويند مرد پاكيزه صورت خوش وضع متين و متدين بود و بصلاح و تقوی و حسن اعتقاد با فقرا معروف - ضوابط جهانداري و سررشتهٔ دفتر بر سر زبان داشت - خلد مكان انشا و املای او را مي پسنديد - احكامے (كه بوساطت او بنام پادشاه زادها و امرا صدور يافته) فراهم كرده باحكام عالمگيري موسوم ساخته - و شقّهای دستخطی پادشاه نيز جمع كرده كلمات طيبات نام گذاشته - هردو نسخه متداول است - خان مزبور شش پسر داشت - يكے سعد الله خان هدايت الله خان كه احوال او برأسه بزبان قلم گذشته - دوم ضياء الله خان كه احوال او در ضمن ترجمهٔ ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش نگارش يافته - سيوم كفايت الله خان - چهارم عطيت الله (۲) خان - كه بعد پدر مخاطب بعنايت الله خان و حاكم كشمير گرديده - پنجم عبيد الله خان - ششم عبد الله خان

(۲) نسخهٔ [ب] عظمت الله خان *

که چون اسد خان بسبب پیری و عیاش مزاجی در دستخط
کواغذ وزارت تهاون میکرد حکم میشد - که عنایت‌الله خان
نیابة دستخط می نموده باشد - و از غرائب عنایات بادشاهی
نسبت بحال او (که صاحب مآثر عالمگیری نوشته) از ذیل
احوال امیرالامرا اسد خان باید دریافت *

پس از ارتحال خلد مکان همراه اعظم شاه بهندوستان رفته -
(چون محالات کارخانجات غیر ضروری در گوالیار گذاشته شد)
او نیز باتفاق اسد خان درانجا ماند - و در عهد خلد منزل
ببحالی خدمات سابق آبرو حاصل کرده همراه اسد خان
بدار الخلافة مرخص گردید - و پسرش هدایت‌الله خان نیابة
در حضور خدمات ماموره را سرانجام میداد - پس از وصول
بدکن چون مختار خان (که بتعلقهٔ خانسامانی مقرر شده
بود) درگذشت - تعلقهٔ مذکور بنام او قرار یافته حسب الطلب
بحضور رسید - و در عهد جهاندار شاه عنایت الله خان
بنظم صوبهٔ کشمیر نامزد گردید - و در ابتدای عهد محمد
فرخ سیر (که پسر رشیدش سعد الله خان هدایت الله خان
بقتل رسید) عنایت الله خان از کشمیر عزیمت بیت الله
نمود - و در اواسط عهد مذکور مراجعت کرده از اصل و
اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار فایز شد - و خدمت
دیوانی خالصه و دیوانی تن بانضمام صوبه‌داری کشمیر باز

پدر معروض داشت - نامبرده ابتدا بمنصب قليل و اشراف جواهر خانه سربلندي اندوخت - و سال سي و يکم از اصل و اضافه بمنصب چهار صدی شصت سوار فايز گرديد - و سال سي و دوم بخانسامانی سرکار بيگم چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال سي و پنجم (چون رشيد خان بديع الزمان دفتر دار خالصه برای تشخيص جمع بعضے محالات خالصهٔ صوبهٔ حيدرآباد رخصت يافت) او به نيابت خان مزبور و از اصل و اضافه بمنصب شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خاني امتياز بر گرفت و سال سي و ششم از تغير امانت خان مير حسين بديوانی تن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد چند روز بانضمام ديوانی صرف خاص و اضافهٔ بيست سوار امتياز يافت - و سال چهل و دوم خدمت صدارت نيز تا تقرر ديگرے متعلق باو شده از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد سوار گردن کاميابي بر افراخت - و سال چهل و پنجم از انتقال ارشد خان ابو العلا ديوانی خالصه نيز بنام او قرار يافته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار درجهٔ ارتقا پيمود - سال چهل و ششم بعنايت فيل بلندمرتبه گشت و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو صد و پنجاه سوار بر فراز بلند رتبگي بر آمد - ساز صحبت او با پادشاه قسمے کوک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

بازار کوشش و کشش (۲) را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت (۳) -
شهداد خان تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت گذاشت -
قضا را درین اثنا تفنگی بپدر آن ستمگر دولت خان نام
(که بدولت پسر دم آسایش می زد) رسیده به نیستی سرا
در شد - آن بدمست پندار (که نشهٔ بادهٔ دو بالا داشت)
برخود پیچید - و فیل را تند رانده یکسر بر سر شهداد خان
(که بر مادهٔ فیلی کوچک سوار بود) رسید و دو سه ضرب تیغ
خون آشام حواله کرد - درین ضمن تیرے بمقتل او آمده
بپاداش اعمال خسران مآل پیوست - سر بریدهٔ او بحکم
ناظم بدار الخلافة ارسال یافت - و پس ازان زمینداري بر
پسرش مقرر گشت - براه و رسم معمول زمیندارانه مي پردازد
هیچکس مثل مقتول ازین فرقه نام آور نگردید *

* عنایت الله خان *

نسبش بسید جمال نیشاپوري میرسد - حسب اتفاق وارد
کشمیر گردیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکر الله
نام داشت - مادرش حافظه مریم (که عفیفهٔ صالحه بود) درعهد
خلد مکان بتعلیم زیب النسا بیگم صبیهٔ پادشاه خواهر حقیقی
محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم پیش او بحفظ کلام الهي
و کسب آداب پرداخته برای منصب عنایت الله بخدمت

---

(۲) نسخهٔ [ج] کشش و کوشش (۳) نسخهٔ [ج] نگهداشت *

و بزعم آنکه با رئیس بسازد و برویه بتازد بیش از بیش بتمرد و سرکشي افزوده و دامے از مال واجب بجاگیرداران آن ناحیه عاید نمي نمود - و از کنار رودبار بیاه (که قلعهٔ موسوم بادرپسا (۲) اساس گذاشته بود) تا قصبهٔ تهاره مضاف سرهند (که برلب دریای ستلج است) در تصرف داشت و از نهیب او شیر ناخن میگذاشت - دیگری را چه یارا که دران حوالي دست از آستین بر آورد *

چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور (۳) از شرمنجي و بیراهه‌روی او خار خار غم در دل مي شکست پس از مهم گرو شهداد خان خویشگي را (که از ابطال رجال بود) بفوجداری آن ناحیه بر گماشت - و باستیصال آن مغرور اشاره نمود اگرچه حسین خان (که رب النوع خان مزبور و سرآمد سرتابان وقت بود) راضي ببرداشتن عیسی خان نمیشد - که تا او هست کسے بما نمي پردازد (واقع درست اندیشیده بود چنانچه احوالش برگوید) شهداد خان کار بند حکم ناظم شده - چون در مبادی سال پنجم فرخ سیر تقارب فئتین بهم پیوست آن بومی بے باک (که پشت گرمی او بکثرت مواد و بسیاری استعداد بود) متصل قصبهٔ تهاره (که منشا و مولد آن خودسر همان نواحي‌ست) با سه هزار سوار جرار بزد وخورد مردانه درآمده

---

(۲) نسخهٔ [ب] بادرمون [ج] باوري (۳) نسخهٔ [ج] صوبهٔ لاهور *

بر آورد - و بمنصب پادشاهي فرق افتخار بر افراخت - و در قتال و جدالي (که شاهزادها را در لاهور واقع شد) با فوجي شايستهٔ جرار ملتزم رکاب جهاندار شاه گرديد - دران هرج و مرج از ياوري طالع غنيمت سترگ (که همگي عرابهاي خزانه بود) بدستش در آمد - و هيچ کس بباز پرس نيفتاد و پس از فتح از پيشگاه سلطنت بمنصب پنج هزاري و فوجداري دوآبهٔ پتهه و لکهي جنگل (۲) علم اعتبار افراشت و از حضيض زميداري به بلند پايهٔ امارت و ايالت مرتقي گشته کله گوشهٔ پندار بارج فلک رسانيد - و چون قابو طلبي و واقعه پژوهي تمغاي زميداري ست خصوص متمردان (که هر زياده سري بناخن فتنه و فساد مي خارند) همين که انقلاب سلطنت بميان آمد و جهاندار شاه از سرير فرمانروائي غلطيد يکبار سر از ربقهٔ اطاعت کشيده دست تصرف و تغلب بنواحي و جوانب دراز ساخت - و بطريق مالوفهٔ معهوده بر قوافل دهلي و لاهور مي تاخت - و مکرر با فوجداران قرب و جوار ساحت جنگ و پيکار پيموده چهرهٔ غرور و نخوت افروخت - و مال و اسباب بسيار بحرام توشگي اندوخت - از راه حيله ورزي (۳) و بهانه سازي بوسيلهٔ ارسال رسل و اهداي تحف با صمصام الدوله خاندوران ربطي و توسلي بهم رسانيد

(۲) نسخهٔ [ب] تکهه و آکهي جنگل (۳) نسخهٔ [ا ج] حيله وري •

رنگ رفته بر رو آورد - پستر چندے صوبه داری برار بنام او قرار گرفت - و برخے ایام به نیابت محمد بیدار بخت در برهانپور ماند - سال چهل و نهم (۲) درگذشت - محمد رضا پسرش از انتقال او بقلعه داری رامگدهه و از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار قامت قابلیت آراست *

(۳) * عیسی خان مبین *

و منبج نیز گویند - طایفه ایست منشعب از قوم رنگهیر که خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکلهٔ سرهند و دوآبهٔ پتهه (۴) ببومی گری و زمینداری بسر برند - رهزنی و قطاع الطریقی را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاکان مشار الیه مرزبانی معتد به نداشتند - جدش بولاقی دست و پای زده نامے پیدا کرد - اما (۵) چون او بعرصهٔ تردد و تلاش خرامید دزدي و دست اندازي آغاز نهاده سرمایهٔ مردم‌آزاري بهم رسانید و حرامی قافله گشت - پس ازان جمعیتے فراهم آورده هرجا دستش میرسید بغارت و تاراج مي پرداخت - و رفته رفته از اطراف و جوانب زمینداري و اوطان مردم بتعدي گرفته صاحب حشم و دستگاه گشت - و در جنگ اعظم شاه بهمراهی محمد معز الدین تردد (۶) نمایان نموده نامے بمردانگي و بهادري

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] ششم (۳) نسخهٔ [ب ج] مهین (۴) در [اکثر نسخه] تتهه (۵) نسخهٔ [ج] چون او (۶) نسخهٔ [ج] تردد نموده *

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یارخان بخدمت میر توزکي چهرهٔ عزت بر افروخت - سال سیم چون برادرش روح الله خان بنظم صوبهٔ بیجاپور مامور گردید او بقلعه داري آنجا اختصاص گرفت - سال سي و ششم بعد فوت روح الله خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - پستر بخدمت قوربیگي نامزد شده سال چهل و ششم از تغیر سردار خان بقلعه‌داري قندهار و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار مرتقي گردید - باقي کیفیت حالش دریافت نشده *

* علي مردان خان حیدر آبادي *

میر حسیني نام داشت - از نوکران عمدهٔ ابو الحسن والي حیدر آباد بود - سال سیم جلوس عالمگیري بعد فتح گلکنده ملازم پادشاهي گشته بمنصب شش هزاري و خطاب علیمردان خان بلند آوازه گردید - و بتعلقه داري کنچي مضاف کرناتک حیدراباد سرفرازي یافت - سال سي و پنجم (که سنتاجي کهور پره بکومک چنجي (که در محاصرهٔ فوج پادشاهي بود) رسید نامبرده بدفع او کمر بسته بر آمد - و بعد مقابله و روداد زد و خورد دستگیر شد - و افیال و غیره اسباب بغارت مقاهیر در آمد - بعد دو سال مبلغ معتدبه داده مخلصي حاصل نمود - و غایبانه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار

باشد) بوقوع نخواهد آمد - بار ندادن او بجميع وجوه رجحان دارد - و بعد رسيدنش بدارالخلافه و پيام نمودن بحرف و صوت از سر وا كرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدين و اخلاص از خودرائي و خود آرائي او اغماض مي‌فرمود - و تمشيت تعلقات عمده باو مي‌سپرد - خالي از كمال ظاهر نبود - چون بخدمت شاه برهان الدين راز الٰهي (رحمة الله عليه) اعتقاد بسيار داشت رازي تخلص ميكرد - ديوان و مثنوي او مشهور است در حل تدقيقات مثنوي مولاناي روم خود را يگانه ميدانست متخير (۲) موفق و كريم‌الصفات بود - اين بيت ازوست - كه در سواري روز فوت زين آبادي پيش شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر خوانده بود * * بيت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *
* هجر كه دشوار بود يار چه آسان گرفت *

پادشاهزاده يک دو بار بحكم اعاده فرمود - و پرسيد كه اين بيت از كيست - گفت از كسي ست كه نمي‌خواهد بخدمت خداوند نعمت خود را بشاعري موسوم سازد *

* عزيز الله خان *

پسر سيوم خليل الله خان يزدي ست - پس از فوت پدر بمنصب درخور و خطاب خاني سربلند گرديده سال بيست

---

(۲) در [بعضى نسخه] متخير و موفق *

سال نهم باضافهٔ پانصدي ذات لوای بلند مرتبگي بر افراشت سال دوازدهم باز عزلت اختیار کرده بسالیانهٔ دوازده هزار روپیه ممتاز گشت - و باز مورد عاطفت خسرواني شده سال بیست و دوم ببخشیگري تن از تغیر صفي خان (۲) باوج اعتبار گرائید - سال بیست و چهارم بتفویض نظم صوبهٔ دارالخلافه بر چار بالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال چهلم مطابق سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجري زاویه‌نشین عدم سرا گردید - با فقر و آزادي استقامت مزاج جمع‌داشت - نوکري به تبختر مي کرد - و با هم چشمان تکبر مي ورزید *

چون مهابت خان محمد ابراهیم بصوبه داري لاهور مامور شد برای سیر قلعه و عمارات دولتخانه استدعای پروانگي نمود - و عرض او پذیرائي یافته فرمان بنام خان مذکور درین باب صدور یافت - در جواب نگاشت - که او را بسبب بعضے موانع نخواهم طلبید - اول جیدر آبادي قابل آن نیست که عمارات پادشاهي را بنظر سیر و تماشا ببیند دیگر ابواب اماکن بنابر احتیاط مسدود میدارند - و امکنه غیر مفروش - و تماشای او لایق این نه که برای او بتصفیه و فرش باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوکے (که از من متوقع

(۲) نسخهٔ [ع] آصف خان *

معه فرمان طلب بنام او با هزار جوان لاري روانه ساخت
درين ضمن خبر رسيد - كه او حسب الطلب والي ايران
از وطن راهي شده در عرض راه مقيم ملك جاوداني گرديد
دو پسرش يكے رزاق قلي خان و دومين محمد خليل در
اورنگ آباد بودند - و بجاگير مي گذرانيدند - در گذشتن
دومين با محرر اوراق شناسا بود *

* عاقل خان مير عسكري *

خوافي الاصل است - و از والا شاهيان عالمگيري - در عهد
شاهزادگي ببخشيگري دوم مامور بود - در اوانے (كه
پادشاهزادهٔ مذكور بتقريب عيادت پدر گرامي قدر از دكن
عزيمت هندوستان نمود) او را بحراست شهر در اورنگ آباد
گذاشت - و پس از جلوس خلد مكان به پيشگاه سلطنت آمده
بخطاب عاقل خان مخاطب شده بفوجداري ميان دوآبه
سر بلندي اندوخت - و سال چهارم ازان تعلقه معزول شده بنابر
عوارض جسماني گوشهٔ انزوا گزيده بتقرر ساليانهٔ ده هزار روپيه
رخصت لاهور يافت - سال ششم در اوانے (كه مراجعت
پادشاهي از كشمير بلاهور واقع شد) فروغ التفات سلطاني
بحال او تافته از لباس گوشه گزيني بيرون آورد - و بعنايت
خلعت و منصب دو هزاري هفتصد سوار ديگر باره كامياب
گشت - پستر بداروغگي غسلخانه چهرهٔ عزت بر افروخت

قدر شناسي گفت - که هر چند این جان سخت تا حال
بر نیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شد
بدست و پای مجروح تقدیم مراسم نوکري متعذر - و اگر
نوکري هم توانم کسے (که گوشت و پوست او بنمک ابوالحسن
پرورش یافته باشد) نوکري عالمگیر پادشاه نتواند نمود
ازین جواب بر چهرهٔ پادشاه اثر ملال ظاهر گردید - اما از
انصاف پژوهي حکم شد که بعد صحت تمام احوال او بعرض
رسانند - و پس از صحیح شدن او بصوبه دار حیدر آباد حکم
رفت - که باستمالت او پرداخته روانهٔ حضور سازد - چون باز
زبان بانکار کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستد - خان
فیروز جنگ شفیع گشته پیش خود طلبید - و چند گاه با خود
داشته هموار کرد - سال سي و ششم بمنصب چهار هزاري
سه هزار سوار در زمرهٔ ملازمان انسلاک یافت - و بخطاب خاني
بر نام و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوجداری (۲)
نواحی راهیري سر بلندي اندوخت - و سال چهلم بتعلقهٔ فوجداری
کوکن عادل شاهیه (که کنار دریای شور متصل کوده بندر
واقع است) بلند آوازه گشت - و پستر بابرام رخصت بیت الله
گرفته روانه گردید - و بعد رسیدن بوطن خود لار درانجا منزوي
شد - پادشاه باستماع احوال او عبد الکریم نام پسرش را

(۲) در [بعضی نسخه] فوجداری راهیري •

و بهیچ باب خود را معذور نمیداشت - و فرمان پادشاهی متضمن امیدواریها (که بنابر تالیف او صدور یافت) از وفا کیشی دست رد بران زده باقبح وجوه پاره ساخت شبی (که امرای پادشاهی بساخت بعضی اهل حصن درون قلعه در آمدند - و صدا بلند شد) او فرصت کمر بستن نیافته با شمشیر و سپر بر اسپ چار جامه باتفاق ده دوازده کس از رفقا جانب دروازه دوید - ازانجا (که مردم پادشاهی بندوبست دروازهٔ شهر پناه نموده چون سیل بلا راه (۲) قلعهٔ ارک پیش گرفته بودند) نامبرده دوچار شده بهر که میرسید شمشیر می‌انداخت - و از مردم پادشاهی جراحتها می برداشت دوازده زخم بر چهرهٔ او رسیده بود - تا آنکه پوست پیشانیش چشمها را پوشید - و مرکب اورا برده متصل ارک زیر درختی رسانید - کسی شناخته مردمی کرده بخانه اش برد - چون ماجرا بامرای پادشاهی معلوم شد و بعرض خلد مکان رسید پادشاه رسوخ او با ولی نعمتش پسندیده بمقتضای قدردانی جراح برای معالجهٔ او تعین فرمود *

گویند چون امید روز بهی او بعرض رسید پادشاه پیغام کرد - که پسران خود را برای ملازمت بفرستند - که از جانب او هم تسلیمات منصب نمایند - او بعد ادای شکر

---

(۲) نسخهٔ [ج] راه ارک *

(که به بیراهروي رهنمون پادشاهزاده محمد اکبر شده) خواه باراده فاسد و آهنج غدر و خواه بنوشتۀ خسر خود باز گشت به بندگي و عقیدت نموده بدر دولتخانۀ پادشاهي حاضر شد و روزگار سزای کور نمکي درکنارش گذاشت] او از دیوانی خالصه تغیرشده به بیوتاتی سرکار والا ازعزل کامگار خان مقرر گردید و در همین حال باعتبار آنکه داماد او تهور خان در فوجداری اجمیر درمالش راجپوتیه دستبردهای سترگ نموده التماس فوجداری مذکور و ادعای صرف مساعي در تنبیه رانهوران مقهور کرده بپذیرائی خواهش اسپ شادکامي دراند - در سال بیست و ششم سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سه هجري باجل طبعي در گذشت *

* عبدالرزاق خان لاري *

ابتدا نوکر ابوالحسن (۲) خان والی حیدر آباد بود - و مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست و نهم جلوس رفته قلعۀ گولکنده را (که ابوالحسن درانجا متحصن شده بود) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن بمقتضای وقت رجوع بدرگاه سلطاني آورده بمناصب شایان و خطابهای عمده فائز گردیدند - مگر نامبرده که پاس نمک منظور داشته همواره از قلعه بر آمده بر مورچالها میریخت

(۲) نسخۀ [ب] ابوالحسن والی *

و کم حاصلی ملک سرباری گشت - معهذا تا اختتام ایام حیات آن پادشاه در قلعهٔ آگره ده دوازده کرور روپیه تخمیناً موجود بود - قدرے در زمان خلد منزل (که دخلها مفقود شده همه خرج بود) تلف گردید - و پستر محمد معزالدین (٢) جرباد داد - آنچه ماند در هنگامهٔ نیکو سیر سادات بارهه گرفتند - دریوقت (که مداخل سلطنت منحصر بر صوبهٔ بنگاله بود) مرهته از دو سه سال خلل انداز آندیار شد لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - قلم طغیانی نمود - سخن کجا بود بکجا رسید *

بالجمله عنایت خان در سال چهاردهم از دیوانی خالصه (که بمبیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود) تغیر گشته بفوجداری چکلهٔ بریلي تعین گردید - و در سال هیزدهم بفوجداری خیرآباد از تغیر مجاهد خان کامیابي اندوخت - و پس ازان (که امانت خان مرحوم از دیوانی خالصه استعفا نمود) حکم شد که کفایت خان دیوان تن دفتر خالصه را نیز سرانجام دهد - در سال بیستم بار دیگر بتفویض پیشدستی خالصه بمنصب هزاري صد سوار فرق عزت بر افراخت - در سال بیست و چهارم در خطهٔ اجمیر بعد ازان [که خویش او تهور خان مخاطب بپادشاه قلي خان

(٢) نسخهٔ [ب ج] و پستر معزالدین *

بیگهه زمین و یکصد و بیست موضع دربست (۲) به بیگمان و شاهزادها و نوئینان (۳) و امرا و سادات و فضلا و مشائخ و تا آخر سال بیستم نه کرور و شصت لک روپیه در وجه انعام محسوب شد - و بر یساق بلخ و بدخشان سوای دو کرور روپیه وجه علوفه و مواجب دو کرور روپیه نقد بر سرانجام ضروریات صرف شده - و دو کرور و پنجاه لک روپیه بر ابنیهٔ والا اساس بکار رفته - ازان جمله پنجاه لک روپیه بر روضهٔ ممتاز محل - و پنجاه و دو لک روپیه بر عمارات دیگر آگره و پنجاه لک روپیه بر قلعهٔ شاهجهان‌آباد - و ده بر مسجد جامع آنجا - و پنجاه لک روپیه بر حدائق و عمارات لاهور - و دوازده در کابل - و هشت بر منزهات کشمیر - و هشت در قندهار و ده لک بر عمارات احمد آباد و اجمیر و غیرهما (۴) - معهذا گنجینهائی (که در سلطنت پنجاه و یکسالهٔ اکبری دم پری میزد - و صفت لاخلا و لاملا بهم رسانیده بود) نعرهٔ هل من مزید کشید - خلد مکان که حزم و احتیاطی داشت مدتی در تسویهٔ دخل و خرج کوشید - اما بنابر کهنه لنگی مهم دکن زرها رایگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوه و غیره از هندوستان بار شده بدکن آمده بتنخواه در آمد - و ویرانی

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] دروبست (۳) در [بعض نسخه] شاهزاده (۴) نسخهٔ [ب] وغیره •

در کارسازي و معامله پردازي مرد هرکار و کارهرمرد مرعي نداشتند - ويراني ملک و کمي مداخل بجائے رسانيدند که محصول محالات خالصه به پنجاه لک روپيه عايد گرديد و مخارج بيک کرور و پنجاه لک روپيه رسيد - و زرهای گرانمند از خزانۀ عامرۀ بصرف در آمد - آغاز عهد جمعيت مهد اعلی حضرت چون مداخل و مخارج با کيفيت ملکي معروض بار يابان پادشاهي گرديد آن خاقان هوشيار دقيقه رس محالات يک کرور و پنجاه لک روپيه (که از قرار دوازده ماهه پانزدهم حصۀ ممالک محروسه است) در خالصه ضبط فرموده کرور روپيه را اخراجات مقرري بحال داشته تتمه را برای خرج روداد نگاهداشت - رفته رفته بحسن نيت و شگرفيِ اقبال آن پادشاه يوما فيوما مداخل افزوني گرفت - و مخارج نيز توفير يافت - چنانچه آخر سال بيستم از هشت صد و هشتاد کرور دام ممالک يکصد و بيست کرور دام خالصه مقرر کرد که موافق دوازده ماهه سه کرور روپيه مي شود - و آخرها قريب بچهار انجاميد - چنانکه گذشت *

غريب تر آنکه مبلغهای خطير در بخشش و انعامات و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول جلوس يک کرور و هشتاد لک روپيه نقد و جنس و چهار لک

و بدخشان در تصرف داشتند) از مال و سائر نقدي (۲)
و غله و ارتفاع و زکات بیک کرور و بیست لک خاني
(که سي لک روپیه باشد) مي رسید - که تنخواه هر هفت هزاري
هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و یک کرور دام
انعام است - فکیف یمین الدوله آصف خان که هرسال پنجاه لک
روپیه حاصل تیول داشت - و شاه بلند اقبال دارا شکوه که آخرها
بمنصب شصت هزاري چهل هزار سوار دو اسپه سه اسپه
و انعام هشتاد و سه کرور دام رسیده بقرار دوازده ماهه
دو کرور و هفت لک و پنجاه هزار روپیه تنخواه یافت *

بر ارباب تتبع اخبار ظاهر است - که در عهد عرش آشیاني
(که بانیء مبانیء خلافت و جهانباني و موسس قواعد
جهان ستاني ست) بسابقهٔ استمرار و پیشین معمول اخراجات
آنقدر نبود - چون روز بروز ناحیتے بر ناحیه و مملکتے
بر مملکت مي افزود و وسعت و فسحتے در ملک پدید آمد
هرچند بقدر ضروري آن خرج افزایش گرفت اما مداخل
از یکے بصد کشید - و اندوختها فراهم آمد - در نوبت
سلطنت جنت مکاني (که آن پادشاه لا ابالي اصلا بمهمات
ملکي و مالي گیرا نبود - و مزاج مجبول بیپروائي و عالیجاهي
داشت) متصدیان خیانت آلود آزوز از زر اندوزي و رشوت ستاني

(۲) در[بعضے نسخه] سایر و نقدي *

از تغیر بهره مند خان بخدمت آختهبیگي کامیابي اندوخت سال بیست و چهارم ازان تعلقه عزل پذیرفته بتفویض بخشیگری سیوم و مرحمت دوات سنگ یشم بر پایهٔ عزت بر افزود سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۹۲) هزار ونود و دو هجري رخت زندگاني بربست *

* عنایت خان *

بر اصل و نژاد او و منشأ و موطنش چنانچه باید آگهي نیست - نه از اسلاف او خبرے و نه از اخلافش (۲) اثرے درمیان غیر ازینکه گویند خوافي بود - در آخر سال دهم عالمگیري بدیوانی خالصه سرافرازي یافت - مشار الیه در سال سیزدهم افزونی مدد خرج از عهد اعلی حضرت چهارده لک روپیه بر دخل معروض داشت - حکم شد چهار کرور روپیه خالصه مقرر دارند - و همین قدر خرج - و کاغذ اخراجات ملاحظه فرموده اکثرے ابواب خرج از سرکار پادشاهي و پادشاه زادها و بیگمات کم نمودند - ازینجا اندکے بعظمت و پهنائی سلطنت هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان پی توان برد - که موسوم السلطنت سلاطین دیگر بیافت نوکری امرای اینجا نمي رسد - ماحصل امام قلي خان و نذر محمد خان (که سراسر ولایت ماورا النهر و ترکستان بلکه تا بلخ

---

(۲) در [بعضی نسخه] نشد *

با نگاهبانان ساخته سال بیست و چهارم بندهٔ سلطنت رسید و بعطای خلعت و جیغهٔ مرصع با پهول‌کتاره و منصب چهارهزاري پانصد سوار و اسپ با زین مطلا و فیل و بیست هزار روپیه نقد فرق عزت بر افراخت - سال بیست و پنجم چون خبر فوت تذر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن پسران خان مذکور بخلعت تعزیت مخلع گردیدند - سال بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده ازو ظاهر گشت پادشاه بیدماغ شده اورا تعینات بنگاله فرمود - پس ازان (که عالمگیر پادشاه بر تخت سلطنت نشست) در جنگے که با شجاع رو داد او در فوج قول بود - بعد از فرار شجاع بملازمت پادشاه پیوست - تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستفاد مي شود گاه گاه از پیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسپ و فیل سربلندي مي اندوخت *

* عبد الرحیم خان *

پنجمین پور اسلام خان مشهدي ست - بعد فوت پدر بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فردوس‌آشیاني بداروغگی خواصان مامور شد - و سال دوم جلوس خلد مکان بخطاب خاني و سال (٢) نوزدهم از تغیر همت خان بدخشي بداروغگی غسلخانه چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست و سیوم

---

(٢) نسخهٔ [ج] سال نهم *

بخشیدند - پس ازان همواره بکرات بانعام اسپ و فیل و نقد مشمول عواطف بود - بعد ازان (که بلخ بنذر محمد خان مسترد شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گروه اوزبک و المان[۲] و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب روانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدمت پادشاه محرک شد) ازانجا (که خسرو پیش از تسخیر بلخ و بدخشان از پدر آزرده شده به پیشگاه خسروي آمده بود) نه پدر طلب نمود و نه او برفتن رضامند شد - و بهرام نیز دل از مستلذات اینجا برنگرفته برفتن راضي نشد - لهذا سال بیست و سیوم عبد الرحمن بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یراق مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و سي هزار روپیه نقد کامیاب گشته همراه یادگار جولاق سفیر نذر محمد خان پیش خان مذکور مرخص گردید - چون نزد پدر رسید خان اورا ولایت غوري داد - سبحان قلي پسر چهارمین خان ازین امر آزرده شده با هزار سوار بر سر بلخ آمده خان را تنگ ساخت ناگزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - قلماقان (که با سبحان قلي موافقت داشتند) سر راه گرفتند - و دستگیر ساخته پیش سبحان قلي بردند - او مقید ساخت - عبد الرحمن

---

(۲) در [بعض نسخه] المانان ‌•

فردوس آشياني چون پادشاهزاده محمد مراد بخش با فوج كثير رفته پس ازان (كه نذر محمد خان با سبحان قلي و قتلق محمد در پسر خود راه فرار گزيد) بلخ را بتصرف در آورد بهرام و عبد الرحمن پسران و رستم ولد خسرو نبيرهٔ خان مذكور را طلب داشته حوالهٔ لهراسپ (۲) خان نمود سال بيستم سعد الله خان (كه بعد استعفاى شاهزاده به بندوبست آنجا تعين شده بود) حسب الحكم هر سه كس مذكور را با ساير متعلقات همراه راجه بيتهلداس و غيره روانهٔ حضور ساخت - بعد رسيدن اينها بعتبهٔ خلافت صدر الصدور سيد جلال تا خيابان پذيرا شده بحضور آورد - پادشاه بهرام را بعطاى خلعت با چارقب زر دوزي و جيغه و خنجر مرصع با پهول كتاره و منصب پنجهزاري هزار سوار و دو اسپ با زين طلا و مطلا و ده تقوز پارچه و يک لک شاهي (كه بيست و پنجهزار روپيه باشد) و عبد الرحمن را بمرحمت خلعت و جيغه و خنجر مرصع و اسپ با ساز طلا و پنج تقوز پارچه و رستم را بخلعت و اسپ بر نواخت - و عبد الرحمن را (كه خرد ترين برادران بود) صد روپيه روزانه مقرر كرده بپادشاهزاده داراشكوه سپردند - و مستورات خان مذكور را بيگم صاحب اندرون طلبيده باقسام دلجوئي تسلئ خاطر

---

(۲) در[بعضي نسخه] سهراب خان ه

* عسكر خان نجم ثاني *

نامش عبد الله بيگ است - در عهد فردوس آشياني سال دوازدهم جلوس بمنصب دز خور و قلعه داري كالنجر چهرهٔ عزت بر افروخته بستر توسل با محمد دارا شكوه جمله مير بخشي سركار شاهزادهٔ مزبور گرديد - سال سيم بخطاب عسكر خان نامور گشت - و چون پس از انهزام مهاراجه جسونت سنگهه آمد آمد محمد اورنگ زيب بهادر بجانب اكبر آباد شهرت گرفت او از جانب داراشكوه ابتدا همراه خليل الله خان جهت بستن معبر دهولپور و روزجنگ در مثل هراولي تعين يافت - و در مصاف دوم در مورچال متصل كدهه پتهلي(۲) بود - چون دارا شكوه اسامیها و اسباب ضروري همراه گرفته بيخبر گجرات رويه شتافت آخر شب نامبرده برين قضيه مطلع گشته از صف شكن خان امان طلبيده نزد او آمد و بحصول ملازمت و عنايت خلعت و بحالي نوكري كاميابي اندوخت - بستر در كومكيان خانخانان معظم خان قرار يافته بصوبهٔ(۳) بنگاله رفت - سال هشتم جلوس عالمگيري باتفاق بزرگ اميد خان جهت تسخير چاتگام كمر همت بست - بعدازان احوالش بگوش نرسيده *

* عبد الرحمن سلطان *

ششمين پور نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس

---

(۲) در[بعضي نسخه] پتلي (۳) نسخهٔ [ج] بصوب بنگاله •

بحفظ بنگش پائین (۲) نوازش‌آمود گردید - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار افتخار اندوخته بقندهار نزد پدر دستوري یافت - چون پدرش را در سال بیست و پنجم روزگار سپري شد او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار لوای افتخار برافراخت - و آخر همین سال بخطاب خاني و عطای اسپ با زین نقره ناموري پذیرفته با سلطان محمد اورنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار مامور شده بود) مرخص گشت - پستر مدتها بحراست شهر کابل معین بود - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و پستر باضافهٔ پانصدي طبل شادکامي نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه (که برسر سلطان شجاع تعین یافته بود) دامن عزیمت بر کمر همت زد - پس ازان (که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه بعد از جنگ سموگدهه بپای فرار بلاهور شتافت) او از شاهزادهٔ مزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان در یافت و بعطای خلعت و خطاب سعید خاني و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بکام دل رسید تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] پایان *

اعلی حضرت در مخاطبات یار وفادار می فرمود *

از کارهای پا برجای او (که بمرور دهور و اعوام بر صفحهٔ ایام خواهد بود) آوردن آب نهر است در بلدهٔ دارالسلطنة لاهور - که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه علي مردان خان بعرض رسانید که از مردم او شخصے (که در کندن نهر مهارت دارد) تعهد میکند که نهرے بحوالی لاهور بیارد - یک لک روپیه برآورد اخراجات مرحمت شد - آن شخص از منبع دریای راوي (که بکوهستان شمالي ست بمسافت پنجاه کروه جریبي از لاهور و بر زمین هموار جریان دارد) شروع بحفر نموده در عرض یک سال و کسرے انجام گرفت - سال چهاردهم بگذار آن نهر در حوالی شهر مذکور در مکانے (که بلندي و پستي داشت) باغے (که مشهور بشاله مار است) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدد مرتبه بمرتبه احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین کیفیت و خصوصیت باغے در هندوستان نیست * * بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *

* همین است و همین است و همین است *

و چون آب نهر چنانچه باید نمي آمد لک روپیهٔ دیگر حوالهٔ کار گذاران شد - اتفاقا میرکاران از بیوقوفي پنجاه هزار روپیه

بمحاربه و تعاقب آنها پردازد - عبدالعزيز خان عطف عنان نموده در يکروز از جيحون گذشت - و بسيارے را غريق گرداب اجل ساخت - و پس ازان (که بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند) امير الامرا بکابل رسيده بکارهای آنجا مي پرداخت - در سال بيست و سيوم از کابل بحضور رسيده به تيولداری صوبهٔ لاهور مامور گرديد - پس از چندے برخصت کشمير (که آب و هوای آن ديار بمزاج او سازگار بود) خوش‌دلي اندوخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بمهم قندهار تعين گشت اگرچه صوبه داری کابل بسليمان شکوه مهين پسرش مقرر بود امير الامرا بدرخواست آن ملک دستوري يافت - و باز بصوبه داری کشمير شتافت - در آخر سال سيم حسب الطلب بملازمت رسيده اسهالے بهم رسانيد - لهذا در آغاز سال سي و يکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت اجازت کشمير گرفت - در منزل ماچهيواره رهگرای عقبی گرديد - نعش او را بلاهور برده در مقبرهٔ والده اش مدفون ساختند - متروکات او از نقد و جنس يک کرور روپيه بضبط در آمد - هرچند در ايران خلاف طريقهٔ ملازمان خاندان صفويه ورزيده بکور نمکي و بيوفائي خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسن اخلاص و شکرفی عقيدت و وفور دانائي و مردانگي پايهٔ اعتبار از جميع امرا برتر افراخته بمرتبهٔ در مزاج پادشاهي جاکرد که

تاراج کرده سالم و غانم بر گردید - روز دیگر بیگ اوغلي با تمام لشکر بر امیرالامرا هجوم آورد - او پای ثبات افشرد - و خود شاهزاده بکومک رسید - جمعے از اعیان اوزبکیه بر خاک هلاک افتاده متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خان و سبحان قلي (۲) سلطان برادرش (که بخان خرد موسوم بود) با اوزبک بسیار پیوسته بتفریق اسپان بزبون (۳) و خوش اسپه پرداختند - و هرکه اسپ خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - یادگار تکریه (۴) با فوجے از یکه تازان بر امیر الامرا تاخته نزدیک بود که خود را برساند - او بمشاهدهٔ آن تیغ از غلاف کشیده مهمیزے بر اسپ زد - دیگران با او در آریخته نایرهٔ جدال ملتهب ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر رو خورده و اسپش نیز بزخم تفنگ از پا در آمدند - و بدست غلامان امیر الامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحسین و آفرین گردید *

بالجمله هفت روز جنگ قیامت آشوب درمیان بوده پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده جنگ کنان ببلخ رسیده خواست اردو در شهر گذاشته جریده (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سبحان قلي برادرش (۳) در [اکثر نسخه] اسپان زبون و خوش اسپه (۴) در [اکثر نسخه] مکریت (۵) در [بعضے نسخه] جریده بعقاقب آنها *

چون شاهزادهٔ مراد بخش پیش ازان (که ولایات تازه گرفته از قرار واقع مضبوط گردد) ارادهٔ مراجعت نمود و باوصف منع حضور ممنوع نشده معاملات رو براه آوردهٔ آنجا را مجددا برهم خورده هرج و مرج تازه پدید آمد اعلی‌حضرت شاهزاده را بعزل جاگیر و منصب تادیب فرموده جهت بند و بست آن مملکت سعدالله خان مامور گشت - بامیرالامرا حکم شد که متمردان قندز را مالشی بسزا داده بعد از رسیدن حاکم ببدخشان بصوبه داری کابل (که بدو متعلق است) باز گردد و در همین سال سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت شاهزادهٔ محمد اورنگ‌زیب بهادر بعطای ولایت بلخ و بدخشان اختصاص یافته مرخص گردید - امیرالامرا نیز با شاهزاده همراه گشت چون بنواحی بلخ رسید ظاهر شد که عبدالعزیز خان پسر کلان نذر محمد خان والی بخارا از قرشي متوجه کنار جیحون شده بیگ اوغلي را با لشکر توران پیش از خود فرستاده - او از آب آمویه گذشته در حوالی آقچه مجتمع گشته - و قتلق محمد سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز باو پیوسته - شاهزاده ببلخ در نیامده متوجه آن‌سمت گردید - و در تیمور آباد هنگامهٔ نبرد آراستگي یافت - امیرالامرا حریف خود را برداشته تا منزل قتلق محمد سلطان (که از دایرهٔ اوغلي دور بود) رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب و دواب او و همراهانش

دفع الوقت مي گذد - دو كروهي بلخ رفته دايره گرديد - شاهزاده
بهرام سلطان و سبحان قلي سلطان پسران او با جمعے از اکابر
آن بلده بملازمت رسيده رخصت معاودت يافتند - صبح بعزم
ملاقات او بباغ شتافته فرود آمدند - نذر محمد خان بتهيهٔ
ضيافتي درشده بباغ مراد رفت - و لختے جواهر و اشرفي گرفته
فرار نمود - و در شرغان بفكر فراهم آوردن سپاه گرديد - بهادر
خان روهله و اصالت خان تعاقب نموده بجنگ پيوستند - خان
از مشاهدهٔ استيلاى آنها جلو گردانيده باندخود شتافته روانهٔ
ايران‌ديار گشت - در سر آغاز بيستم سال سنه مزبور در بلخ خطبه
و سكهٔ صاحب قران ثاني پيرايهٔ ظهور گرفته همگي دوازده لک
روپيه از مرصع آلات و غيره با دو هزار و پانصد اسپ و سه صد
شتر بضبط درآمد - اما از متصديان مهمات او ظاهر شد
كه از نقد و جنس هفتاد لک روپيه بود - قدرے عبد العزيز
خان متصرف گشت - و بسيارے اوزبكان بغارت بردند - و قليلے
بخود همراه برد - سواى خسرو (كه سابق روانهٔ حضور گشته بود)
بهرام و عبد الرحمن دو پسر و سه دختر و سه زوجه در كابل
بكلمياجه عواطف پادشاهي شدند - بطريق تعميه تاريخ اين
فتح است * 　　　* بيت *

۱۰۵۶

* شده ز بلخ و بدخشان نذر محمد خان *
* زر و قبيله و املاک را گذاشت دران *

و در همین سال مبادی سنه (١٠٥٦) هزار و پنجاه و شش بعزم تسخیر بلخ و بدخشان و تنبیه اوزبک و المان شاهزاده مراد بخش را با علي مردان خان و دیگر امراي عمده با پنجاه هزار سوار جرار تعین فرمود - و چون درین ایام جان نثار خان جهت تعزیهٔ شاه صفي و تهنیت جلوس شاه عباس ثاني بسفارت ایران رخصت یافت در نامه اشعارے بطلب پسر کلان امیرالامرا (که برسم یرغمال نزد شاه بود) رقم پذیرفت - شاه از فرط مروت سلسلهٔ دیرین موالات نگسیخته اورا روانه فرمود - و امیر الامرا بهمراهی شاهزاده مراد بخش براه کتل طول راهي گشت - چون بحوالي سراب رسید سلطان خسرو پسر دوم نذر محمد خان (که حکومت قندز داشت) از چیرگی المانان نتوانست ثبات ورزید - بشاهزاده پیوست و پس ازان (که شاهزاده بحوالي خلم سه منزلي بلخ رسید) نذر محمد خان را بارسال فرمان پادشاهي متضمن تسلیه و دلدهي و رسیدن خود بطریق کومک مستظهر گردانید - او در جواب گفت که همه ملک تعلق بسرکار والا دارد - من ادراک ملازمت نموده روانهٔ حجاز میشوم - اما از شوخي و خیره سري اوزبک احتمال آن بود که خان را از هم گذرانیده اموال و اشیاء متصرف شوند - امیرالامرا با شاهزاده سرعت بکار برده بآستانهٔ امام رسیدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بحیله و خدعه

امير الامرا بحضور رسيده جهت تسخير مملكت بدخشان (که نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده) دستوري يافت - اصالت خان مير بخشي بهمراهي مامور گشت (۲)
علي مردان خان در سال نوزدهم فوجے از کابل برکهمرد فرستاد - چون مردم کے در حصار بودند بے استعمال سيف و سنان فرار نموده قلعه بتصرف در آمد - ازين خبر امير الامرا با فوج کابل روانه گشت - چون در راه ظاهر شد (که محافظان قلعهٔ کهمرد از بيجگري و آمدن فوج ارزبک قلعه را سپرده غارت زدهٔ الوسات و ايماقات سر راه گشتند - و درين طريق از نايابيِ آذوقه و کاه عبور عساکر متعسر بل متعذر است) تسخير (۳)
آن قلعه موقوف بوقت ديگر داشته بکشايش بدخشان رو آورد - چون بکلهار رسيد تهانه دار پنجشير (که از حقيقت راه واقف بود) آگهي داد - که گذشتن چنين لشکرے از کتلها و تنگناي اين راه صعب المرور دشوار - معهذا يازده جا از آب پنجشير (که بے پل نمي توان گذشت) عبره بايد نمود - بنابران امير الامرا اصالت خان را بتاخت خنجان کسيل نمود - که در شازده روز رفت و روپے کرده برگشت - و باتفاق عازم کابل گرديد - و اين رفتن و آمدن درچنين هنگامے (که در توران هرج و مرجے واقع شده) ملائم طبع اعلی حضرت نيفتاد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر سر کهمرد (۳) در[بعضے نسخهٔ] موقوف داشته *

چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه از تغیر سعید خان بنظم صوبهٔ کابل مورد مراحم گشت - و سال شانزدهم (که دار الخلافهٔ اکبر آباد بفر نزول پادشاهي رونق گرفت) علي مردان خان برطبق طلب بملازمت رسیده بخطاب عمدة امیر الامرا و انعام یک کرور دام و عنایت حویلیٔ اعتقاد خان که بهترین منازلے ست (که امرای ذیشان در آگره بر کنار جون اساس گذاشته اند - و خان مذکور بخواهش پادشاهي پیشکش کرده بود) مطرح انظار عواطف گردید - و اجازت انصراف بصوبهٔ کابل یافت *

و در سال هیزدهم توردي علي قطغان اتالیق سبحان قلي خان پسر نذر محمد خان (که بضبط کهمرد و مضافات آن از تغیر یلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعین شده بود) از نا عاقبت اندیشي بر احشام بلوچان نواحیٔ زمین داور تاخته برخے الوس هزاره را (که بر کنار دریای هیرمند اقامت دارند) غارت نمود - و ببیست کروهیٔ (۲) بامیان توقف گزید تا قابو یافته دست اندازیٔ دیگر نماید - علي مردان فریدون و فرهاد را (که از غلامان معتبر او بودند) با فوجے برسر او فرستاد - اینها باستعجال شتافته بمخیم اوزبکیه ریختند - قطغان دست و پای زده رو بفرار گذاشت - زوجهٔ او با چندے از اقاربش با تمام اسباب و اشیاء بدست در آمد - و در همین سال

(۲) نسخهٔ [ج] هشت کروهیٔ *

بهادران نصرتمند شب در خیمهای قزلباش گذرانیده جمیع
اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندهار بر گشتند - بعد رسیدن
قلیچ خان (که بحکومت قندهار مقرر شده بود) علي مردان
خان روانهٔ حضور شد - در سال دوازدهم سنه مذکور در لاهور
شرف آستانبوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک
ملازمت بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و علم و نقاره اختصاص
یافته بود درین روز شش هزاري ذات و سوار مقرر گشت
و حویلی اعتماد الدوله (که بسرکار والا متعلق بود) مرحمت
گردید - و ده کس از نوکران عمدهٔ او بمنصب درخور سرفراز
گشتند - و از وفور عاطفت علي مردان خان را (که بآب
و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان هندوستان نداشت)
بصاحب صوبگی کشمیر جنت نظیر مورد تفضل فرمود
در حین انتهاض الویهٔ پادشاهي بکابل خان مزبور دستوری تعلقه (۲)
یافت - و چون مبادی سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار
و چهل و نه هجري لاهور مهبط اعلام خلافت گردید علي مردان
خان حسب الطلب از کشمیر رسیده بمنصب هفت هزاري
هفت هزار سوار بلند رتبه گشته با وصف صوبه داری کشمیر
بصاحب صوبگی پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و قشلاق
تابستان و زمستان را بآسودگي و فراغت بسر برد - و در سال

---

(۲) نسخهٔ [ج] دستوري یافت *

بنا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید - و چون این اخبار بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول پسر کلانش را طالب داشت علي مردان خان اگرچه باقتضای وقت او را روانه نمود اما بعد ازان بهرکه گمان دورنگي داشت بقتل آورده پرده از روی کار بر داشت - شاه سیاوش قللرآقاسي را (که بمشهد مقدس فرستاده بود) برسر او تعین کرد - علي مردان خان باعلی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجان ستانی من افتاده یکی از عمدها تعین شود که قلعه باو سپرده روانهٔ درگاه شوم *

در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت سعید خان صوبه دار کابل و قلیج خان صوبه دار لاهور با حاکم غزنین و بهکر و سیوستان برطبق حکم روانهٔ قندهار گشتند - چون سعید خان پیش از قلیج خان خود را رسانید دانست که تا سیاوش در حوالیٔ قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت نخواهند کرد - باتفاق علي مردان خان (که همگي هشت هزار سوار بود) بیک فرسخیٔ قلعه با سیاوش (که پنج شش هزار سوار داشت) بجنگ پرداخت - زد و خورد غریب واقع شد قزلباشیه[2] رو بفرار آورده تا معسکر خود (که آنروی آب اندراب[3] بود) عنان باز نکشیدند - سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه آن سمت گشت - آنها احمال و اثقال بر جا گذاشته بدر زدند

---

(۲) در [بعضی نسخه] قزلباشیان (۳) در [اکثر نسخه] عندراب *

اوزبکیهٔ خراسان و محاربات آن گروه صدور یافت) بمراتب علیای خانی و لقب ارجمند بابا ترقی نموده قریب سی سال من حیث الاستقلال حاکم کرمان بود - پیوسته آثار عدالت و رعیت پروری بظهور می‌آورد - چون شاه در عهد جنت مکانی قلعهٔ قندهار را بمحاصرهٔ چهل و پنج روز از عبد العزیز خان نقشبندی برگرفت ایالت آندیار بدو تفویض نمود - شبے در سنه (۱۰۳۴) هزار و سی و چهار بالای ایوان ارک قندهار بر سریرے (که بمحجر ایوان تکیه داشت) خوابیده بود محجر سستی پذیرفته میان خواب و بیداری پایان افتاد و هیچکس مطلع نبود - بعد از زمانے برخے خدمتگاران آگهی یافته بر سرش رفتند - مرده یافتند - شاه پسرش علی مردان بیگ را بخطاب خانی و ریاست قندهار سرفراز کرده ببابای ثانی ملقب فرمود *

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائی ایران بشاه صفی پسر زادهٔ او رسید بمظنهای بے اصل و احتیاطهای دور از کار اکثر عمدهای دولت عباس شاهی را از پا در آورد - علی مردان خان اندیشه ناک شده سلامت خود منحصر در توسل بدرگاه فردوس آشیانی دانسته نوشت و خواند بسعید خان صوبه دار کابل درمیان آورد - و باستحکام برج و باره پرداخته قلعهٔ بالای کوه لکه (که برحصار قندهار مشرف است)

سوار کامیابی اندوخت - سال نهم (که ملک دکن دوم بار مطرح الویهٔ ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک عادل خان روانه شد) او بهمراهی خاندوران اختصاص پذیرفته در تنبیه مردم عادل خان تردد واقعی نمود سال دهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند شده بقلعه داری فتح آباد دهارور از اقران تفوق جست - و پستر باضافهٔ پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و چهارم بعنایت نقاره کوس شادمانی زد - و پس ازان (که هفده سال و کسرے زیاده در حراست فتح آباد دهارور بعزت و آبرو بسر برد) سال بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجری روح بر فتوحش بروضهٔ رضوان پرواز نمود پسرش قلعه‌دار خان است - که احوالش علیحده درین نامه بگذارش (۲) آمده *

* علی مردان خان امیرالامرا *

پدرش گنج علی خان زیک - که از عشائر اکراد است ملازم قدیم شاه عباس ماضی بود - در اوان طفولیت شاه و ایام اقامت هرات بشگرف پرستاری قیام داشت - در زمان فرماندهی بحسن خدمات و مردانگیهائے (که در فتو

(۲) نسخهٔ [ج] نگارش یافته

قندهار نامزد شد - و ازانجا همراه قلیچ خان جانب بست شتافت - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکوخدمتي گردید لهذا سال بیست و سیوم بپایهٔ دو هزار و پانصدي هزار سوار تفوق بر همگنان جست - سال بیست و چهارم همراه جعفر خان صوبه‌دار بهار بدانصوب روانه گشت - سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بجانب قندهار کمر عزیمت بست - و ازانجا با رستم خان بتسخیر بست کام جلادت برداشت *

* عرب خان *

نور محمد نام - در عهد فردوس آشیاني منصب یافته سال سیوم [که بلدهٔ برهانپور معسکر فیروزي بود - و سه فوج بسرکردگي سه عمده جهت تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني (که اورا در پناه خود داشته بود) تعین گردید] او بهمراهي اعظم خان نامزد شد - و پس ازان بتعیناتي دکن مخصوص گشته سال هفتم (که پادشاهزاده محمد شجاع بتسخیر پرینده بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعي بطریق منقلا پیشتر روانه ساخت) چون بنابر احتیاط راه در تصبات سر راه تهانجات قرار یافت اورا با پانصد سوار در ظفرنگر گذاشت - اواخر سال مذکور بخطاب عرب خان سر برافراخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد

* عبد الرحيم بيگ اوزبک *

برادر عبد الرحمن بیگ اتالیق عبد العزیز خان پسر
نذر محمد خان والی بلخ است - سال یازدهم جلوس
فردوس آشیانی از بلخ آمده بدولت آستانبوس شرف امتیاز
حاصل نمود - پادشاه اورا بعنایت خلعت و خنجر مرصع
و شمشیر با یراق طلائي میناکار و منصب هزاري شش صد
سوار و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد نوازش فرمود
و بستور اضافهٔ پانصدي دو صد سوار و تیول در صوبهٔ بهار یافته
بدان صوب مرخص گردید - و بعد رسیدن آنجا چون بنابر
درشتی خوئی عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابین او
و خان مذکور ناساز گاري رو داد او این معني را باعث ضرر
خویش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر
ساخت - و تا یکسال در خلا و ملا زبان از سخن بربست
حتا که زنان او آگهي نیافتند - چون این مقدمه بسمع
پادشاه رسید حکم در باب آمدن او بحضور صادر گردید - سال
سیزدهم بحضور آمده بحرف در آمد - و سبب گنگي بعرض
بیان در آورده حضار را بحیرت انداخت - و چون درین سال
پادشاه بکشمیر متوجه شد اورا از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هزار سوار بر نواخته بتوقف دار السلطنه مامور فرمود
سال بیست و دوم همراه سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب

و سواد فارسي نامها آگهي داشت بتعليم بيگم صاحب مقرر شده سر باوج كيوان رسانيد - پس از فوت ممتاز الزماني پادشاه از راه قدر داني صدارت محل باو تفويض فرمود ازانرو كه فرزندے نداشت پس از فوت طالبا دو دختر اورا بفرزندي بر گرفته بود - كلان را بعقد ازدواج عاقل خان و خرد را بقيد تزويج ضياء الدين مخاطب برحمت خان پسر حكيم قطبا برادر حكيم ركنا در آورده بود - سال بيستم در ايامے (كه بلدهٔ لاهور مقر سلطنت بود) كوچك (كه با وی خانم را اُنست بسيار بود) بعارضهٔ وضع حمل فوت كرد - خانم چند روز بسوگواریِ اُو بخانهٔ خود رفته نشست - پس ازان پادشاه اورا در مكانے (كه ميان محل پادشاهي داشت) از خانه طلب داشته خود بتسلیِ اُو متوجه شده دران مكان تشريف فرمود و بدولت‌خانه همراه آورد - او بعد از فراغ كارهای حضور بمنزل معهود رفته واصل بحق گرديد - پادشاه (۲) ده هزار روپيه براى تجهيز و تكفين اُو از سركار داده حكم نمود - كه جائے بامانت بسپارند - پس از يک سال و كسرے باكبرآباد برده در مقبرهٔ (كه غربیِ روضهٔ مهد عليا متصل بچوک جلوخانه بمبلغ سي هزار روپيه از سركار پادشاهي ترتيب يافته) مدفون گرديد - و دیہے (كه حاصلش سي هزار روپيه است) جهت اخراجات آنجا مرحمت شد *

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاه هزار روپيه *

هشتصد سوار قامت قابلیت آراست - و بستور چون خانساماني
از عزل او بملا علاءالملک توني مقرر شد او باضافهٔ دویست سوار
و خدمت بخشیگري دوم و عرض وقائع صوبجات فرق عزت
بر افراخت - سال بیستم با جمعے برای رسانیدن مبلغ بیست
و پنج لک روپیه بغوري نزد شاه بیگ خان تهانه‌دار آنجا
دستوري پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاري هزار سوار و مرحمت علم لوای کامراني بر افراخت
و آخر سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه
و نه هجري در ایامے (که بلدهٔ کابل مطرح الویهٔ ظفر طراز
بود) بمرگ مفاجات بساط زندگي در نوردید - از نظم
و سیاق بهره ور بود - صبیهٔ پرورش کردهٔ ستي خانم (که
رانق و فاتق مهمات مشکوی اعلی حضرت بود) در حبالهٔ
نکاح داشت *

خانم مذکوره از اولاد اهالی مازندران است - و خواهر
طالب آملي - که در عهد جنت‌مکاني بخطاب ملک الشعرائي
سرفرازي یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم
رکنای کاشي بامداد طالع بخدمتکاري ممتاز الزماني امتیاز
اندوخت - ازانجا (که بشیوا زباني و ادب شناسي متحلي بود
و از مراسم خانه داري و علم طب باخبر) از سایر خدمتگاران
قدیم گذرانیده بپایهٔ مهرداري رسید - و چون از علم قرات

هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري
بدار آخرت خراميد *

عاقل خان عنايت الله

برادر زاده و متبنای افضل خان ملا شکر الله است
نام پدرش عبد الحق - که در عهد فردوس آشياني بمنصب
هزاري دويست سوار رسيده - و بامانتخاني ممتاز گرديده
خط نسخ بسيار خوب مي‌نوشت (۲) . سال پانزدهم در جائزهٔ
کتابهٔ (که در گنبد ممتاز الزماني نگاشته) بعطای فيل
سرافرازي يافت - سال شانزدهم رخت از دنيا بر بست - خان
مذکور سال دوازدهم بتفويض خدمت عرض مکرر مباهات اندوخت
پستر بخطاب عاقل خان و تقرر ديواني بيوتات از تغير
ملتفت خان نامور گشت - سال پانزدهم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خدمت مير ساماني
سر بلند شده پايهٔ عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسوي
خان بملک بقا شتافت خدمت عرض وقائع صوبجات و رسالهٔ
انعام (که باو متعلق بود) نيز بنامبرده مفوض شد - سال
هيزدهم باضافهٔ دويست سوار رايت افتخار بر افراخت
و عرض وقائع صوبجات از تغير او بملا علاء الملک مقرر گرديد
سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي

(۲) نسخهٔ [۱] خوب داشت *

بر می آیند - چون بخانجهان نقل کردم گفت - عجب ازین مرد که با افعال نکوهیده فخر می‌کند - و ندامت ندارد - اولادش رشدے نکرد - میرزا عبد الرسول تعیناتِ دکن بود *

عزیز الله خان

عزیز الله نام - پسر یوسف خان پور حسین خان تکریه است - که احوال هر دو بزبان خامهٔ وقائع طراز گذشته - نامبرده از تعیناتیان صوبهٔ کابل بود - و تا آخر عهد جنت مکانی بمنصب دو هزاری هزار سوار فایز گردید - پس از مسند نشینیِ فردوس آشیانی ببحالیِ منصب مزبور افتخار اندوخته سال هفتم بخطاب عزت خان و عطایِ علم رایت ناموری بر افراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاری هزار و پانصد سوار تفوق جست - و در همین سال چون بهمراهیِ سعید خان بهادر بجنگ قزلباش متصل قندهار شتافت و فوج مخالف هزیمت یافت باضافهٔ پانصدي صد سوار سررشتهٔ اعتبار بدست آورد و از نواحیِ قندهار با پردل خان جهت تسخیر قلعهٔ بست بدانصوب رفت - سال دوازدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشته بحراست قلعهٔ بست و گرشک (۲) (که مفتوح شده بود) مامور گردید سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب عزیز الله خان درجهٔ اعتلا پیمود - سال

(۲) یا گرسک باشد - و الله اعلم *

معتبر مقرر میکرد - هرکه عقب مي‌ماند سرش بریده مي آورد پنجاه مغول (که یساول میر توزک بودند) بلباس و سلاح و طره و عصاهای مرصع اهتمام مي‌کردند - گویند در مهم رانا سه صد سوار زرین پوش مرصع سلاح و دویست پیاده از خدمتگار و جلودار و چوبدار بهمین وضع با او مي‌بودند - و بچهره زخمے رسیده بسیار خوش نما بود - و مهابتے تمام داشت - در آخر ایام یکپاس شب مانده دیوان مي‌کرد - از سفاکي هم دست کشیده بود *

شیخ فرید بهکري در ذخیرة الخوانین آورده - هنگامے (که عبد الله خان را خانجهان لودي نظربند نمود) ده هزار روپیه جهت خرج او مصحوب من فرستاد - بعبد الله خان عرض کردم که نواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سر کافران بریده باشند - گفت دو لک سر خواهد بود - که از آگره تا پتنه دو رویه منار کلهٔ آنها ست (۲) - گفتم البته درین مردم مسلمانے بےگناهے هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالد و تناسل آنها تا قیامت کرورها میشود - پیغمبر خدا بخانهٔ نداف میرفت و معجزات مي‌نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

---

(۲) در[اکثر نسخه] کله منار آنها *

پدر بود - و این حرکت محمول بر تساهل و فراغت دوستیِ فیروز جنگ شده بعزل تیول اسلام آباد مورد عتاب گشت - و در سال شازدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب صوبگیِ الهٔ آباد مقرر گردید - و پس از چندے اعلی حضرت اورا از منصب باز داشته لک روپیه بطریق مساعده قرار یافت - و در همان ایام مجددا بر سر عنایت شده بمنصب سابق مباهي فرمود - عمرش قریب بهفتاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم سنه (۱۰۵۴) یکهزار و پنجاه و چهار در گذشت *

باسفاکي و ظلمے که داشت مردم دعویِ مشاهدهٔ خوارق ازو مي‌کردند - و نذور و فتوح مي‌گذرانیدند - پنجاه سال در امارت گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت دیده میشد - نوکریِ او ایمني (۲) داشت - در حیات او اکثر ملازمانش پنجهزاري و چهار هزاري شدند - گویند سپاه بیش قرار نگاه مي‌داشت - اما در سالے جز دو سه ماه طلب نمي‌یافتند - اگرچه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماهه طلب یکساله بود - و کسے قدرت نداشت که خود عرض احوال خود نماید - بدیوان و بخشي بگویند - اگر آنها در عرض توقف میکردند صفای ریش مي‌بخشید - و ضابطهٔ او در یورش و سواري چنان بود که در یکروز شصت هفتاد کروه مي‌نوردید - چنداولي

(۲) یا یمنے باشد ٭

گونڈ آن ناحیه جان بسپردند - فیروز جنگ سر هر دو بریده روانهٔ حضور ساخت *

چون سال دهم راجه پرتاب اُجینیه [که بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافرازي یافته بحکومت سرزمین خود (که از دیر باز آرزوی او بود) دستوري گرفته] از فتنه‌سرشتي سر از انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان حسب فرمان از بهار بمالش آن بد کردار رو آورد - نخست حصار بهوجپور را (که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن بود) محاصره نمود - او بعد زد و خورد پي در پي هراسان شده بعجز گرائید - و لنگي بربسته بدست زن خود گرفته بوساطت یکے از خواجه سرایان فیروز جنگ حاضر شد - خان اورا با زنش مقید ساخته بحضور نوشت - حکم رسید که آن مخذول را بیاسا رسانیده زن اورا با اموالش خود متصرف شود فیروزجنگ لختے از غنائم بکنداوران وا گذاشته زنش را مسلمان ساخت - و بنکاح نبیرهٔ خود در آورد - و در سال سیزدهم بمالش پرتهیراج پسر ججهار سنگهه و جنپت بندیله (که در نواح اوندچهه سر بشورش بر داشته بودند) تعین شد - اگرچه بسعي باقي خان (که عبد الله خان اورا فرستاده بود) پرتهیراج اسیر گردید لیکن جنپت (که محرک سلسلهٔ فساد بود) بتکتک (۲) پا جان

(۲) نسخهٔ [ا] بتک پا - و نسخهٔ [ج] بیک پا *

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه روانه گشت ججهار
بندیله باز بغي ورزید - بر طبق حکم از راه برگشته بمالش
او پرداخت - خاندوران از مالوه و سید خانجهان بارهه نیز
پیوسته چون یک کروهی اوندچهه معسکر ساختند آن تیره بخت
اندیشه ناک گشته با اهل و عیال و لختی از سرخ و سفید
از حصار برآمده بصوب قلعهٔ دهامونی (که پدر او بکمال
استحکام بنا نموده) ره نورد فرار گشت - عساکر پادشاهي پس از
بر کشادن اوندچهه بتعاقب او سه کروهی دهامونی رسیده
آگهي یافتند - که او با اسباب و خواسته بقلعهٔ چورا گدهه
شتافته انتظار نوشتهٔ زمیندار دیوگدهه دارد - اگر بملک خود
راه دهد یدکن بدر زند - افواج پادشاهي دهامونی بر گرفته
سید خانجهان بجهت تنسیق ولایت مفتوحه توقف گزید
و عبدالله خان بهراولی خاندوران بهادر بدان سمت راهي گردید
ججهار(۲) از راه لانجي (که داخل ملک زمیندار دیوگدهه است)
گریخت - عبد الله خان هر روز ده کروه گونتدي و گاهے
بیست کروه (که قریب مضاعف کروه رسمي ست) مي پیمود
در سرحد چاندا باو رسیده دستبرد نمایان نمود - آن مدبر
راه گلکنده گرفت - پس از ره نوردی بسیار یاو پیوست
آن پدر و پسر از خوف جان بجنگلے درشده بدست طایفهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] ججهار سنگهه *

ججهار سنگهه بود) رسیده بچستي و چیره دستي مفتوح ساخت - و چون اعلی حضرت بعزم استیصال خانجهان لودي ببرهانپور طرح اقامت انداخت عبد الله خان از کالپي محال تیول خود بدکن رفته بسرداري فوجے (که بسري شایسته خان تعین شده بود) دستوري یافت - و بنابر ورهے (که بر شکم بهم رسانیده بود) پس از بهي بحضور رسیده بگوشمال دریا خان روهله (که در نواح چالیس‌گانو شورش افزا بود) نامزد گردید و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف (که خانجهان و دریا خان از دولت‌آباد راهي شوند) بلا اهمال و توقف بتعاقب پردازد *

چون در سال چهارم خانجهان باتفاق دریا خان از دولت آباد براه خاندیس آوارهٔ مالوه گشت او پاشنه کوب شتافته هیچ جا مجال درنگ نداد - تا در کنار سندهیه خانجهان پای ثبات افشرده کشته گردید - در جلدوی این‌کار سترگ بمنصب ششهزاري شش هزار سوار و خطاب فیروز جنگ مفتخر و مباهي گشت در سال پنجم بصوبه‌داري بهار مامور گردید - عبد الله خان تنبیه زمیندار رتن پور پیشنهاد همت ساخته بدان سر زمین در آمد - بابو لچهمي زمیندار آنجا خایف شده بوساطت راجه امر سنگهه مرزبان باندهو زینهاري گشته سال هشتم با پیشکشے همراه خان مذکور سعادت آستانبوس پادشاهي اندوخت

خوانین اوزبکیه باین خاندان بمرتبهٔ کمال است - عبد الله خان والی آنجا حلقهٔ ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جنت مکانی از قبل امام قلی خان والی توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرافراز گشت ، و بعنایت نشستن بپهلوی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدو جلوس اعلی حضرت از لاهور باگره آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت] چون عبد الله خان را بسلسلهٔ نقشبندیه قرابت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاری یافت - و بمنصب والای پنجهزاری پنجهزار سوار و عنایت علم و نقاره بر نواخته سرکار قنوج به تیول او مرحمت شد *

چون در همین سال اول ججهار سنگه بندیله از حضور فرار نموده بوطن خود اوندچهه (۲) شتافت فوجی بسرکردگی مهابت خان از حضور تعین گشت - خانجهان لودي از مالوه و عبد الله خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده دست جلادت بر کشودند - چون کار بران نابکار به تنگي گرائید بمهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان با بهادرخان و جمعی دیگر امرا (که نه هزار سوار بود) بقلعهٔ ایرج شازده کروهی اوندچهه (که مشرق رویهٔ آن ملک و در تصرف

---

(۲) در [بعضی نسخه] اوندچه *

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده ازان همه عنایت چشم پوشیده مفارقت ورزیده - و بملک عنبر پیوست - چون او فراخور توقعش نپرداخت بوسیلهٔ خانجهان در سلک بندهای پادشاهي انتظام گرفت - گویند چون ببرهانپور رسید خانجهان تا باغ زین آباد استقبال کرده باعزاز و احترام آورد - او بلابه و چاپلوسي زده فرجي پوش مثل درویشان اوزبک محاسن تا بناف رسیده بے سلاح یک گهري شب مانده در دیوان خانهٔ خانجهان آمده مي نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنیر راهي شد همراهي گزیده بملک عنبر نوشت - که اگر درین وقت برسر خانجهان میریزي قابو ست - اتفاقا خط را گرفتند - خانجهان بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعهٔ آسیر زنداني گشت - اکرام خان فتحپوري قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود و بتحریک مهابت خان در ایام استیلای او مکرر احکام رسید که اورا کور نمایند - خانجهان مجوز نشد - در جواب نوشت که بقول من آمده - بحضور مي آرم *

چون سریر خلافت بجلوس صاحبقران ثاني مزین گردید بالتماس سلالهٔ سلسلهٔ نقشبندیه عبد الرحیم خواجه که خلف خواجه کلان خواجهٔ جویباري ست [که بسي واسطه بسید علي عریض بن امام همام جعفر صادق (علیه السلام) میرسد و از اجلهٔ سادات و اعزهٔ اکابر توران بود - اخلاص و اعتقاد

بتحریک ارباب نفاق خواجه ابوالحسن بهراولی عبد الله خان تعین شد) بمجرد تلاقی فریقین عبد الله خان جلوریز بلشکر شاهزاده پیوست - قضا را دران وقت تیر تفنگ از شست غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید - هر دو فوج از ترک افتاده بجای خود رفته قرار گرفتند - چون حکومت گجرات براجه تعلق داشت درین هنگام شاهزاده بعبد الله خان تفویض فرموده او وفا نام خواجه سرائے را با معدودے به نیابت آنجا تعین کرد - میرزا صفي سیف خان دولتخواهی پادشاه با خود مصمم ساخته باتفاق متعینهٔ آنصوبه آن خواجه‌سرا را دستگیر نموده شهر را متصرف شد - عبد الله خان در ماندو از شاهزاده رخصت گرفته و ملتفت کومک نگشته گرم و گیرا بدان طرف شتافت - چون فیمابین عرصهٔ مبارزت آراسته گشت شکست بر عبد الله خان افتاد - ناچار ببروده آمده به بندر سورت رفت - و جمعے فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید پس ازان در ایام هرج و مرج همه جا هراول شاهي بود *

چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله معاودت بدکن نمود و یاقوت خان حبشي و غیره ملازمان نظام شاهیه را همراه گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد - که هرگاه بران بلده استیلا یابد قتل عام نماید - چون شاهزاده بے نیل مقصود از گرد برهانپور بر خاست عبد الله خان بے التفاتی

لایق نبود بگیریزید - گریز جنگ خطاب شماست - و چون
در سال یازدهم عابد خان پسر خواجه نظام الدین احمد
بخشي را (که واقعه نگار احمد آباد بود) بنابر تحریر واقعي
پیاده از خانه طلب داشته انواع اهانت رسانید دیانت
خان از حضور تعین شده که عبد الله خان را پا پیاده بحضور
بیارد - او پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاع
شاهزاده سلطان خرم صفح(۲) جرائم گردید - و چون مرتبهٔ ثاني
شاهزادهٔ ولي عهد شاهجهان بدکن رخصت یافت عبد الله
خان بهمراهی موکب شاهي مامور گشته بے رخصت از دکن
به تیول خود شتافت - ازین جهت بعزل جاگیر معاتب ساخته
اعتماد رای بهزاولي تعین شد - که او را بخدمت شاهزاده
رساند - و چون شاهزاده بجهت مهم قندهار از دکن طلب
حضور گردیده بانقضای موسم برشکال در ماندو اقامت گزید
و مزاج پادشاهي بنابر دواعی برانگیختهٔ اهل عناد(۳) از چنین
پسرے منحرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان
از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهي نمود - چون
شاهزاده از مقابل پدر والا قدر کناره گزیده فوجے بسرکردگی
راجه بکرماجیت در برابر لشکر پادشاهي گذاشت (که اگر جمعے
بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت - چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] صفح جرائم خود کرد (۳) نسخهٔ [ج] اهل فساد *

از غایت غرور و نخوت (بے آنکه از فوج دوم خبر بگیرد)
بملک غنیم درآمد - ملک عنبر (که ازو توهم عظیم داشت)
مردم چیدهٔ خود را باستیصال او فرستاد - تا هر روز بر دور
لشکرش برگیي گري میکردند - و شب تا سحر بان میزدند
هرچند بدولت آباد نزدیک تر میشد انبوهی مخالف بیشتر
مي گشت - چون بحوالی دولت آباد رسید اثرے از فوج دوم
ظاهر نگردید - صلاح در مراجعت دیده از راه بلانه باحمدآباد
برگشت - دزین راه غنیم پیچیده مي آمد - و هر روز آویزشے
مي نمود - علي مردان بهادر (۲) عار فرار بر خود نپسندیده مردانه
نبرد آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دارد (که ملک عنبر
بخانخانان در ساخت - و او خانجهان را بلطائف الحیل
متوقف کرد) اصلی ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن
بحضور رسیده بود - خانجهان در برار این خبر موحش شنیده
عنون کرده در عادل آباد بخدمت شاهزاده پرویز پیوست *
گویند جنت مکاني تصویر عبد الله خان و دیگر امرای
همراهی او کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست
گرفته چیزے مي فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت
که امروز در حسب و نسب شما هیچ کس نمي رسد
باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

(۲) نسخهٔ [ب ج] خان بهادر *

(۲)
اصالت و شجاعت از سیمای حال او دریافته بمنصب هزاري و خطاب صفدر خاني برنواخت - و برادرانش خواجه یادگار و خواجه برخوردار بمناصب مناسب فرق عزت برافراختند و پس از سریر آرائي صاحب طبل و علم گشت *

چون مهم رانا از مهابت خان چنانچه باید متمشي نشد او در سال چهارم بسرداري آن عساکر نامزد گردید - دران مهم بتحصیل نام آوري علم شهرت افراخت - مهرپور را (که پناه جای رانا امرسنگهه بود) تاخته فیل عالم گمان (که مثلش دیگر نشان نمي‌دادند) بدست آورد - و در (۳)
کونپامیر تهانه نشانده بیرم دیو سولنکهي را (که از راجپوتان عمده بود) بنهب و غارت داد - سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري بصوبه داري گجرات اختصاص گرفت - و فوجي بکومکي از حضور نیز باو تعین شد - بقرار آنکه با لشکر گجرات از راه ناسک و تریتک بدکن درآید - و خانجهان با راجه مانسنگهه و امیر الامرا و میرزا رستم از راه برار بر هردو فوج از یکدیگر خبر گرفته بروز معین غنیم را درمیان گیرند اغلبکه استیصال واقعي مقاهیر صورت پذیرد *

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسپه آراسته

---

(۲) نسخهٔ [ج] ازناصیهٔ حال او (۳) در [بعضے جا] کوتهلمیر - و در [بعضے نسخهٔ اکبرنامه] کوتبهلمیر ه

و چندے بحراست قلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر خانه‌زاد خان حارس غزنین نیز گردید - و بنابر عروض مرض چون ضعف و ناتوانی او روز بروز مي افزود معزول شد و سال چهاردهم مطابق سنه (١٠٥٠) هزار و پنجاه هجري پا بعالم عقبی کشید *

* عبد الله خان فیروز جنگ *

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبید الله ناصر الدین احرار است (قدس سره) و خواهر زادهٔ خواجه حسن نقشبندي - اواخر عهد عرش آشیاني از ولایت بهندوستان آمده روزے چند با شیر خواجه در دکن بسر برد - و هرجا کارے و ترددے پیش آمد جوهر شمشیر زني و راد مردي نمایان ساخته بستر از خواجه جدائي گزیده در لاهور بشاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده بحسن خدمات ترقي کرد - در ایامے (که شاهزاده در اله‌آباد از خودسري (۲) و خود رائي شروع بتقسیم مناصب و خطاب و تنخواه تیول و جاگیر بملازمان نمود) او بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني امتیاز یافت - لیکن چون با شریف خان (که مختار سرکار شاهزاده بود) نقش او خوب نذشست سال چهل و هشتم بعتبهٔ خلافت روی امید نهاد - پادشاه جوهر

(۲) نسخهٔ [ب ج] از خودرائي •

سنة (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري در بهکر برحمت حق پیوست *

* عوض خان قاقشال *

عوض بیگ نام - از تعیناتیان صوبهٔ کابل بود - چون سال دوم جلوس فردوس آشیاني تهانهٔ ضحاک مضاف کابل از دست ازبکان استخلاص یافت او بمنصب هزاري ششصد سوار و تهانه داري آنجا سرفراز گردید - و سال ششم باضافهٔ دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ مباهات بر افروخت و سال دهم باضافهٔ دویست سوار و سال یازدهم بفزوني سه صد سوار کامیاب گشت - و در هنگامی (که علي مردان خان سپردن قلعهٔ قندهار باولیای دولت قرار داد) او (که از سابق در غزنین منتظر بود) باشارهٔ سعید خان ناظم کابل با یک هزار سوار روانهٔ آنصوب شده بقلعهٔ مزبور درآمد - و در جنگی (که سعید خان را با سیاوش و فوج قزلباش دست داد) مصدر تردد شده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عطای نقاره و اسپ و فیل فرق عزت بآسمان رسانید - و همراه راجه جگت سنگهه بتسخیر قلعهٔ زمین داور شتافته در گرفتن قلعهٔ سارباان و محاصرهٔ زمین داور نیکو خدمتیها بتقدیم رسانیده

برگیان عنبر برداشته بردند - هرچند جراح برای معالجه برگماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري چراغ هستیش خاموش گردید - این حرف ازو زبان زد است - شخصی بتقریبی گفت که فتح آسماني ست بهادر جواب داد - الحق فتح آسماني ست - اما میدان از ما ست - کرم‌الله پسرش در عهد فردوس‌آشیاني بمنصب هزاري هزار سوار رسیده چندے قلعدار اودگیر (۲) مضاف دکن بود - سال بیست و یکم درگذشت *

* عزت خان خواجه بابا *

ظاهرا از قرابتیان عبد الله خان فیروز جنگ است - در عهد جهانگیري بمنصب هزاري هفتصد سوار رسیده - و پس از سریر آرائی فردوس آشیاني همراه یمین الدوله از لاهور آمده بملازمت و بحالی منصب سابق رایت امتیاز بر افراخت و سال سیوم بپایهٔ هزار و پانصدي هزار سوار مرتقي گشته همراه عبد الله خان بهادر (که بتعاقب خانجهان لودي بعد فرار او از دکن بجانب مالوه تعین گردیده) دستوري پذیرفت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب عزت خان و عنایت علم و فیل و تفویض فوجداری بهکر سرمایهٔ شادکامي اندوخت - و سال ششم مطابق

(۲) در [بعضی نسخه] اودگر - یا اود گذشته باشد *

سپاه تلنگانه بوی نامزد شد - سال چهل و ششم او از کار طلبی بیاوری شیر خواجه نزدیک پاتهری رسیده - درین ضمن شکست بهادر خان گیلانی (که اورا با اندک مردم در تلنگانه گذاشته بود) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف دو چار شده هرچند بیشترے از همراهان پهلو تهي کردند او پای ثبات افشرده داد مردانگي داد - و بدست مخالفان گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابو الفضل باقتضای مصلحت ملکي با سران دکن در آشتي زد او باین تقریب رهائي یافته بسرداران پادشاهي ملحق گشت - سال چهل و هفتم در جنگے (که بسرداری شاهنواز خان میرزا ایرج با ملک عنبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید) سرداری جرانغار باو تعلق داشت - سال هفتم جهانگیري همراه عبدالله خان فیروز جنگ تعین گردید - حکم صدور یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن در آیند - و از فوج دوم (که بسرداری خانجهان لودي تعین شده) خبر گیران بوده باتفاق در کار پادشاهي بذل جهد نمایند - چون عبد الله خان بنابر خود سري بملک غنیم در آمد و پس ازانکه اثرے از فوج دیگر ندید گجرات رویه برگشت او قرار برگشتن خود داده با فوج غنیم (که دنبال گرفته مي آمد) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید

نبرد آراست - بعد زد و خورد عرب غبار آلود وادی فرار شد
و پس ازان (که شهباز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار
مرخص گردید - و در تعلقهٔ دلپت اجینیه رسیده بعد تادیب او
سعادت علي خان را در قلعهٔ کنت (۲) از مضافات رهتاس
جهت پاسباني گذاشت) عرب باتفاق دلپت قابو یافته بر قلعهٔ
مذکور دوید - و شگرف آریزش رو داد - سعادت علي خان
بشایستگي کشته شد - عرب از بد نهادي قدرے خون او بیاشامید
و لختے بر پیشاني مالید - پستر همراهی معصوم خان فرنخودي
گزید - و در دو جنگ (که با شهباز خان صورت گرفت) شریک او
بود - پس از شکست یافتن او جدائي اختیار کرده در حدود
سنبل گرد فتنه بلند کرد - ازانجا (که جاگیرداران آن نواح یکجا
شده هنگامهٔ نبرد آراستند) او عرصه پیمای وادی هزیمت
گردید - پستر بهار رویه شتافته با فوجے (که خان اعظم کوکه
روانه نموده بود) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب
جونپور گام شتاب بر داشت - چون گوردهن پور راجه تودرمل
بفرمان پادشاه جهت سزا دادن او روانه شده بود آن خسران زده
در تنگنای جبال در شد - پستر در کوهستان بهرایچ بنگاه ساخته
قلعهٔ بنیاد کرد - و پناه گاه وقت برگشتن از غارت ساخت
روزے بهمان کار شتافته بود - کهرک رای بومي پور خود

(۲) در [اکثر نسخه] کسیت ٭

به نیستی سرا شتافت - شیر زاد پسرش در عهد جهانگیري بمنصب پانصدي دویست سوار سرافرازي داشت *

* عرب بهادر *

در عهد عرش آشیاني از متعینان دیار شرقي بود - و بتقدیم مراسم نیکو خدمتي نامے بمردانگي بر آورد - پرگنهٔ سهسراون صوبهٔ بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه رایت بغي بر افراشتند او نیز خاک بےحقیقتي بر فرق خود بیخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم (که مظفر خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قلي را روانهٔ بارگاه خلافت نمود - و بسیارے از بازرگانان و سپاهي همراه آن بودند) بعد رسیدن صوبهٔ بهار محب علي خان حبش خان نامي را با فوجے از همراهیان خود بنابر حزم اندوزي بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام فراخ بر زد - چون از گذر چوسا گذشته بودند فیلے چند که عقب مانده بود بدست آورد - پستر بر سر رای پرکهوتم دیوان صوبهٔ مذکور (که در حوالیٔ خطهٔ بکسر باجتماع سپاه آنولایت تکاپو داشت - و روزے بر ساحل دریای گنگ بپرستش معهوده مي پرداخت) ناگهاني ریخت - او گرم پیکار شده حسب تقدیر زخمي بر زمین افتاده روز دوم فوت نمود محب علي خان ازین آگهي بآن بدسرشت رسیده هنگامهٔ

مظفر حسین میرزا را مردم قطب الدین خان مقید از دکن به پیشگاه خلافت مي بردند) او بنابر مزید احتیاط با برخے سپاه مالوه چستي بکار برده پیوست - و بحضور رسانید - سال بیست و پنجم همراه اسمعیل قلي خان بنابر تنبیه نیابت خان عرب مامور گشته بتقدیم مراسم جانفشاني علم اعتبار افراشت سال بیست و ششم بتهمت خون ریزي فتح دوست پور علي دوست باربیگي بپایهٔ عتاب در آمده پس از چندے مطرح انظار توجه پادشاهي گردید - در ایاغار کابل باشایقي جرانغار بدو تعلق گرفت - سال بیست و هفتم (که عرش آشیاني توجه بشرقي دیار فرمود) چون نزدیک کالپي (که باقطاع عبد المطلب خان مقرر بود) مورد لشکر شد باستدعای خان مزبور منزل او را بسایهٔ اقبال آراستگي بخشید - سال سیم در کومکیان خان اعظم کوکه بدیار جنوبي کمر خدمت بست و سال سي و دوم با جمعے کثیر بسزا دادن جلالهٔ تاریکي مقرر شده سرمایهٔ مباهات اندوخت - روزے (که جلالهٔ تاریکي بر مردم چنداولي جنگ انداخت) اگرچه عبد المطلب خان سوار نشده اما امرای دیگر بهم شتافته هنگامهٔ مخالف را درهم شکستند سرکردهٔ آن گروه شقاوت پژوه بسیارے را بکشتن داده راه ادبار سپرد - عبد المطلب خان از وفور فکر و کثرت اوهام سودائي شده ناچار بحضور رسید - تا آنکه وقت موعود

در سال یازدهم لشکرے شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت نزدیک بود که عبد الله خان دستگیر گردد - بهزار کلفت و مشقت خود را بعلي‌قلي خان خان‌زمان و سکندر خان اوزبک رسانید - و در انجا باجل طبعي در گذشت *

* عبد المطلب خان *

پسر شاه بداغ خان - از امرای دو هزار و پانصدي اکبري ست - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر میرتهه تعین گردیده مصدر تردد شد - بعتر از ملتزمان رکاب فیض انتساب بود - سال دهم همراه میر معز الملک بمالش سکندر خان اوزبک و بهادر خان شیباني دستوري یافت - چون فوج پادشاهي هزیمت یافته پراگنده شد او نیز راه خویش گرفت - پس ازان باتفاق محمد قلي خان برلاس بر سر سکندر خان (که در اوده مصدر حرکات ناشایسته بود) رخصت پذیرفته - بعد آن مدتے در تیول خود که در صوبهٔ مالوه داشت گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکومک خان اعظم کوکه نامزد شدند او نیز بگجرات شتافته در جنگ محمد حسین میرزا چپقلشهای مردانه بتقدیم رسانیده چهرهٔ ناموري افروخت سو حسب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگامے (که پادشاه محاصرهٔ قلعهٔ سورت داشت) بدولت آستان بوس مورد نوازش گشته برخصت جاگیر کام دل برگرفت - سال بیست و سیوم (که

گشت - عرش آشياني جمعے را بسرکردگی قاسم خان نیشاپوري بتعاقب تعین نمود - و زمینداران آن ناحیه از روی دولتخواهي نیز ضمیمهٔ لشکر گشته نزدیک گریوهٔ چانپانیر بر اردوی عبد الله خان ریختند - او سراسیمه شده زنان خود را بصحرا بر تافت - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت امرا تمامی بنه و بار خصوصا حرمها و فیلان اورا گرد آورده دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبي گذشته بآن سر زمین در آمد - و شکر الهي بجا آورده با غنائم فراوان مراجعت نمود عبد الله خان (که نیم جانے ازان مهلکه بیرون برده) خود را بسرحد گجرات انداخت - و بچنگیز خان (که درانوا در گجرات سر ببزرگي بر داشته بود) پیوست - عرش آشیاني حکیم عین الملک را نزد چنگیز خان کسیل نمود - تا آن مدبر منکوب را بحضور فرستد - یا ازان ملک آواره سازد - او عرض داشت که از فرمان پذیري گزیر ندارم - اگر درین مرتبه گناه اورا بخشیده نوازش فرمایند او را بدرگاه عالي مي فرستم و اگر این التماس پایهٔ قبول نیابد ناگزیر ازین ولایت بدر خواهم کرد - و چون این پیغام سمت تکرار یافت چنگیز خان او را از پیش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر بشورش بر داشت - شهاب الدین احمد خان (که پیشتر ازان بسرانجام ولایت مالوه از پیشگاه خلافت نامزد شده بود)

گفته اینها را از سر خود وا کرده - و خود با بنه و بار رو براه گریز آورده - عرش آشیاني عنان توجه از صوب مندو مصروف نموده جمعی از امرا را برسم منقلا پیشتر روانه کرده - تا گرم شتافته سر راه بگیرند - و خود نیز در ایلغار شتابنده‌تر گشت و چون فوج منقلا بدو پیوست عبدالله خان بگمان آنکه در چنین وقتی (که از راه دور ایلغار کرده اند) مردم کم رسیده باشند برگشته بجنگ در آمد - و چون نایرهٔ پیکار اشتعال پذیرفت و کار بجائی رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه مي گذشت بالهام غیبي اشارت نمود که نقارهٔ فتح بلند آوازه سازند - و بمنعم خان خانخانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - بر سر غنیم باید تاخت - خانخانان عرض کرد که خوب است - اما جای یکه تازي نیست - مجموع ملازمان فدائي یکجا شده مي تازیم عرش آشیاني خشم آلود در مقام تاختن شد - اعتماد خان از فرط اخلاص جاو گرفت - پادشاه برو اعتراضي شده پیشتر توجه فرمود - چون تائید الٰهي قرین حال والا همتان مي باشد غنیم را از شکوه پادشاهي پای از جا و دل از دست رفته با آنکه عبدالله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیاني از سه صد کس زیاده نبود مردم معتبر خود را بقتل داده از معرکه رو بر تافت - و براه آبي‌موهان (٢) گجرات سو روانه

---

(٢) نسخهٔ [ب] الپي موهان ٭

ازان (که خاطر از شوق شکار وا پرداخت) جریده بصوب مندو (که مقر آن خود سر بود) متوجه شد - چون از امتداد برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل ولای لزج و کثرت گو و مغاک (که در زمین مالوه می باشد) کار بر رهروان دشوار شده اسپان چون آسپان آبی شنا کرده می‌آمدند و شتران چون جهازهای عمان طوفان نوردي می‌کردند و در طي این راه از کثرت وحل و خلاب جانوران را پای تا سینه فرو میرفت و اکثر بار بردار اردو بر جا ماند از کاگرون ایاغار قرار یافت - چه غرض از ارتکاب این یورش تعب ناک آن بود که عبد الله خان (که در چنین وقت گمان نداشته که لشکرے بمالوه که متعسر العبور است در آید) بغتة بر سرش باید شتافت - و اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر فرستاد - که تا او را از اعمال ناشایسته که متوهم و خائف است نوید عنایت پادشاهي داده بملازمت آورند - و نگذارند که آوارهٔ صحرای بیدولتي شود - و خود عرش آشیاني بیست و پنج کروه مالوه (که از چهل کروه معمول دهلي زیاده مسافت دارد) در چنین آب و گل بیک منزل راه سپرده بحدود سارنگپور رسید - و چون بقصبهٔ دهار ورود نمود از فرستادها بظهور پیوست که هرچند اینها گرم نفسي کردند بباطن بوسوسه‌ناک او در نگرفت - بعضے ملتمسات واهي

ادهم خان بود و بطرز آن ملک آشنا گشته در سال هفتم (که پیر محمد خان شیروانی حاکم آنجا در آب نربده فرو رفت و باز بهادر بدعوی ارث بران دیار دست تصرف یافت) عرش آشیانی عبد الله خان را بپایهٔ والای پنج هزاری بر آورده بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعین فرمود و جمیع امور سیاست و دار و گیر آنجا من حیث الاستقلال برای او مفوض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر تاب مقاومت از حوصلهٔ خود بیرون یافته بگریزگاه عافیت شتافت - و آن ولایت بتازگی در قبضهٔ تصرف درآمد - عبد الله خان بشهر مندو (که پای تخت سلاطین مالوه بود) بر وسادهٔ حکومت متمکن گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه و حالت بامرا تقسیم نمود *

و چون نشهٔ پرزور ریاست کم حوصلگان اخلاص را زود ببد مستی و بیراهه روي مي‌آرد در اندک زمانے عبد الله خان کلاه نخوت کج نهاده خواست سر بشورش بردارد عرش آشیانی در سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بجانب نرور و سپری[2] (که دران هنگام بیشهای فیل داشته) نهضت فرمود - و پس

(۲) در [بعضی نسخه] سپوري *

* حرف العين *

* علي قلي خان اندرابي *

از پیش آوردهای جنت آشیاني ست - سالی (که آن پادشاه سخنان غیر واقع از مردم نسبت به بیرام خان شنیده از کابل عازم قندهار گردید) حکومت کابل بوی مفوض نموده در انجا (۲) گذاشت - پس ازان در ظل عاطفت سلطاني بممالک هند آمد در ابتداي عهد عرش آشیاني باتفاق علي قلي خان زمان بمهم هیمو بقال و پستر همراه خواجه خضر خان بدفع اسکندر سور تعین شده آخر سال پنجم همراه شمس الدین محمد خان اتکه بمقابلهٔ بیرام خان شتافت - پس ازان احوالش بنظر نیامد *

* عبد الله خان اوزبک *

از امرای جنت آشیاني ست - در سلک جان سپاران بزرگ منش انسلاک داشت - در عهد عرش آشیاني بعد فتح هیمو بخطاب شجاعت خاني اختصاص یافته به تیولداری سرکار کالپي مامور گردید - و چون در تسخیر مالوه کومکی

(۲) نسخهٔ [ج] تفویض *

نموده بملخص موسوم ساخته - درمعني بندي و سخن سنجي
استاد است - و صاحب مثنوي و ديوان - ازوست * بيت *

* در سبکباري ست آسايش *
* سايه خوابيده قطع راه کند *

مصور ساخت - خود نیز شعر را بکمال رسانیده - ازوست * بیت *

* بتیغ بے نیازي تا توانی قطع هستي کن *
* فلک تا افکند از پا ترا خود پیشدستي کن *

در سالیکه شمس النسا همشیرهٔ کلان ممتاز محل زوجهٔ سیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن اوست میرزا محمد طاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلی حضرت بمنصب هزار و پانصدي سر بر افراخته بخطاب عنایت خان امتیاز یافت - و بداروغگیهای حضور (که جز بخانه زادان معتبر نسزد) مامور میشد - در اواخر آن عهد بداروغگی کتاب خانه فایز گشته - گویند اعلی حضرت جهت ملاحظهٔ اوضاع و اطوار سرمد مجذوب (که عریان مي‌بود) فرستاد - او آمده این بیت خواند * بیت *

* بر سر مد برهنه کرامات تهمت است *
* کشفی که ظاهر است ازو کشف عورت است *

چون پسر آن پدر بود که بمزاج روزگار آشنائي نداشت در خطهٔ کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیري بیست و چهار هزار روپیه سالیانهٔ او معین شد - در سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک دامن از صحبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت بنهانخانهٔ عدم کشید - احوال سي سالهٔ اعلی‌حضرت را از پادشاه نامه تلخیص

تخم زدهٔ بے آبي ست - اما در رسائي دانش و درستي تدبير يكتائي داشت - در برهمزني تسلط مهابت خان در كابل با نور جهان بيگم شريک غالب بود - و ببه انديشي او بكار پيش رفت - و خالي از كمال نبود - در عهد جهانگيري زبان‌زد مردم بود كه در آمرا زادها چهار كس رشيد تر از پدر اند جهانگير قلي خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان خلف سعيد خان چغتا - و ظفر خان ولد زين خان - چهارم اين ظفر خان پسر خواجه ابو الحسن - با آنكه خواجه سني بود اما ظفر خان در تشيع تعصب تمام داشت - زرها بمردم ايران ميداد خصوص درحق شعرا طرفه بذل و كرم مي‌فرمود - سخنوران صاحب استعداد دل از اوطان بر داشته روي اميد بدرگاهش مي گذاشتند - و بمنتهاي متمنا ميرسيدند - افصح المتاخرين ميرزا صايب تبريزي چون از ايران بكابل رسيد از كرم جوشي و دريا بخشي او دل بستهٔ صحبتش گرديده مدتها بهمراهي خان مذكور در هندوستان بسر برد - چنانچه گويد * بيت *

* خانخانان را ببزم و رزم صايب ديده ام *

* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نيست *

و او انتخاب اشعار شعرائي (كه با وي رابطهٔ اخلاص داشتند) بخط هر كدام نويسانيده بر پشت هر ورق صورت آن معني‌سنج

بحکومت تتهه باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار پایه برتر افراخت - و چون سال بیست و نهم حکومت آنجا بنام سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور در سال سیم از تتهه بدرگاه معلی آمده شرف اندوز ملازمت گشت - و در اولین محاربهٔ دارا شکوه با پنج هزار سوار دلاور جانباز بسرداری میسرهٔ قول او انتظام داشت - ازانجا (که خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر روزگار سنج نداشت) لهذا در عهد اعلی حضرت (که زمان قدر شناسي و خانه زاد پروري بود) دو مرتبه عزلت نشین گردید - چون نوبت سلطنت بخلد مکان رسید محنت‌طلبي و قلقچي‌گري (۲) را روز بازار شد ناز برداري و گرم خوئي (۳) را خیرباد گفتند - در مبادی جلوس بسالیانهٔ چهل هزار روپیه موظف گشت - و سال ششم سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در لاهور بساط هستي در نوردید - در مقبرهٔ پدر مدفون شد *

گویند ظاهرش بسیار محقر و کوتاه قد بود - مشهور است که روزے در حضور اعلی حضرت مذکور شد - که خواجه ابوالحسن دو تمام روز یک مرتبه آب مي خورد - ملا حفظي حاضر بود - عرض کرد که قد قصیر ظفر خان ازین سبب

(۲) در [بعضی نسخه] قلعچیگري را (۳) در [اکثر نسخه] گرم‌خریدي را *

بحصول ملازمت کسب سعادت نمود - و سال دوازدهم از صوبهٔ کشمیر معزول شده باتفاق خاندوران نصرت جنگ به تنبیه هزارجات کمر عزیمت بر بست - و سال سیزدهم همراه پادشاهزاده محمد مراد بخش (که بتوقف در بهیره (۲) مامور گردیده بود) رخصت پذیرفت - پس ازان دو سال بموجبی معاتب شده بے منصب و جاگیر منزوي شد - اواخر سال چهاردهم ببحالي آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد و سال پانزدهم چون بعرض رسید [که تربیت خان صوبه‌دار کشمیر باوصف صدور تاکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین آنجا (که دران سال قحط رو داده بود) چنانچه باید نمي‌پردازد] مرتبهٔ ثاني خان مزبور بصوبه داري کشمیر دستوري یافت چون سال شیزدهم گل زمین کشمیر بهار تخمیر بگلگشت پادشاهي رشک گلزار ارم گردید روزے [که باغ ظفرآباد (که احداث کردهٔ اوست) بقدوم پادشاهي رونق پذیرفت] در جلدوی حسن سلوکے (که رعایا و سکنهٔ آنجا را از خود راضي داشته) باضافهٔ هزار سوار سر فراز گردید - و پس ازان باز بوزرح امرے از دولت بندگي چندے محروم گردیده در سال بیست و پنجم ببحالي منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال سعید خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهیرة •

سال هفتم (که پادشاه عزیمت کشمیر نمود) او تا بهنبهر آمده دولت بار اندوخت - و سال دهم بر طبق حکم محکم بملک تبت (که از کشمیر دو راه دارد - یکے مسمی بکرج است و دومین بالر - اولین اگرچه چهار منزل از دومین افزود است اما دومین بنابر کثرت و دوام برف و درمیان بودن دو کتل متعسر العبور واقع شده) براه اول شتافت - و بحسن تدبیر ملک را مفتوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته بسرعت براه اخیر برگردید - عجلت او درین باب بپادشاه مستحسن نیفتاد #

ملک تبت همگي بیست و یک پرگنه و سي و هفت قلعه دارد - از فزوني کوه و تنگي میدان بسیار کم زراعت است و از حبوبات بیشتر جو و گندم در انجا میروید - محصول سال کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح جوی آبے ست که بر یکطرف آن قراضهای طلا کم عیار (که توله زیاده بر هفت روپیه نیرزد) بهم میرسد - قریب دو هزار توله سالے اجارهٔ آنست - میوهای سردسیري چون زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیرین یکموسمه مي شود - سیبے دارد که درون و بیرونش سرخ است #

سال یازدهم (۲) حسب الحکم معه ابدال مرزبان آنجا آمده

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] سال یازدهم از صوبهٔ کشمیر حسب الحکم •

سلطنت فردوس آشیاني چون بعرض رسید [که او عبد القادر پسر احد داد را در درهٔ خرمابه (۲) از مضافات تیراه در قبل داشت - پس ازان (که خبر فوت جنت مکاني شنفت) جمعے را بکابل فرستاده خود بپشاور آمد - و پس از فراغ مقدمات آنجا برسم معمول (که ناظم آنجا قشلاق در پشاور کند - و ایلاق در کابل) عازم کابل گردید - و در ره نوردي مراتب احتیاط از دست داد - و گروه اورک زئي و افریدي (که از شعب افاغنهٔ کوهستان خیبر اند) بر سر راه آمده بتاراج اردو قسمے پرداخته که او عنان همت از دست داده بچارهٔ آن نتوانست قیام نمود] بنابران تعلقهٔ مذکور از پدرش تغیر شده او بحضور آمد - سال دوم با خواجه ابوالحسن بتعاقب ججهار سنگهه بندیله مامور گردیده سال سیوم هنگامے (که ملک دکن مقر موکب سلطاني بود) همراه خواجهٔ مذکور بتسخیر ولایت ناسک و تربنگ و سنگمنیر دستوري یافت - و سال پنجم چون صوبه‌داري کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه پور بپدرش مفوض گشت او به نیابت خلعت و اسپ یافته بدان صوبه مرخص گردید - و سال ششم (که پدرش بدار باقي شتافت) پادشاه صوبه‌داري کشمیر اصالة باو مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره بر نواخت

(۲) در [بعضے نسخه] خرمانه •

و هرچه از کسے بظلم گرفته باشند مسترد سازد - مشار الیه کاربند خدمت مامورة گردیده هنگام مراجعت بملازمت پیوست و مورد تحسین شد - سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سرمایهٔ ناموري اندوخت - و بستر در همین سال بعنایت علم و خلعت خاصه و خنجر مرصع کامیاب گشت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات دو هزار سوار مرتقي گردیده بصاحب صوبگی بهار لوای کامراني بر افراشت - سال دهم ازانجا معزول شده بحضور رسیده باضافهٔ پانصدي ذات پانصد سوار نوازش یافته بمهم بنگش دستوري پذیرفت - تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده - پسرش سعادت خان است - که ترجمه‌اش علیحده بزبان خامه در آمده *

(۲) * ظفر خان خواجه احسن الله *

پسر خواجه ابوالحسن تربتي ست - سال نوزدهم جلوس جنت مکاني چون صوبه‌داري کابل از تغیر مهابت خان بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بحراست آنجا تعین شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي شش صد سوار و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و فیل جبههٔ امتیاز بر افروخت - و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار فائز گشت - سال اول

---

(۲) نسخهٔ [ج] خواجه حسن *

حرف الظاء

ظفر خان

(۲)
پسر زین خان کوکه است - غالبا نام او شکر الله است
تا سال چهلم اکبری منصب دوصدي داشت - و پس از
فوت پدر هفتصدي گردیده - ظاهرا اواخر عهد عرش آشیاني
خطاب ظفر خاني یافت - و پس از سریر آرائی جنت مکاني
چون دختر زین خان کوکه درخانهٔ پادشاه بود بیش از بیش
مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون رایات دولت
(۳)
از دارالسلطنهٔ لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهروئي
(۴)
قریب قلعهٔ اتک منزلگاه شد و فریاد سکنهٔ آنجا از قوم کهتر
(که دله گر بودند - و انواع فساد از قطاع الطریقي و رهزني
مي نمودند) بعرض رسید اتک از تغیر احمد بیگ خان بجاگیر
نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل درانجا
بوده آنها را کوچانیده بلاهور فرستد - و کلانتران را در بند دارد

(۲) نسخهٔ [ج] بود (۳) نسخهٔ [ج] آبروهي (۴) در [بعضی نسخه]
سکنهٔ آنجا که از قوم کهترو دله زاك بودند - و در [بعضی] کهترو دله زاك
بودند - والله اعلم *

رخت فرار بجانب وطنش بردند ازانجا (که طاهر خان بممانعت گریختها پا قائم نکرد) در همان سال از معزولی خدمت و برطرفی خطاب خانی معاتب گشت - و بوقت موعود درگذشت - پسرش مغل خان عرب شیخ است - که ترجمهاش جداگانه نوکریز خامهٔ اخبار طراز گشته *

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزادهٔ مذکور بمهم قندهار کمر عزیمت بست - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه بمهم مسطور دامن همت بر کمر زد - و همراه رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسید - و ازانجا باتفاق خان مزبور جانب بست رفت - سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصد سوار اختصاص گرفته بهمپائی جملة الملکي سعد الله خان بر سر قلعهٔ چیتور شتابید - و در جنگ متصل سموگده همراه دارا شکوه بود - پس از فرار او چون موکب عالمگیري در نواح مستقر الخلافه رسید موصی الیه احراز ملازمت نموده بعنایت خلعت مباهات پذیرفت - پستر همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شکوه بعنایت ترکش مشمول عاطفت شده با جمعے بقراولي کام جلادت برداشت - ظاهرا پس ازان بصوبه داری ملتان سرفرازي یافته - که مولف مآثر عالمگیري معاودت او بعد عزل از ملتان سال یازدهم بزبان قلم داده - سال بیست و دوم (که پس از فوت مهاراجه جسونت سنگهه ضبط وطنش قرار یافت) او بفوجداری جودهپور معین شد - و چون نوکران راجهٔ مذکور با پسرانش از مضافات کابل کوچ کرده بدار الخلافه رسیدند و از فرمودهٔ پادشاه سر پیچیده آغاز شورسنجي نمودند و با فوجے (که بر سر آنها تعین شده بود) بزد و خورد پرداخته

از بلخ آمده بتقبیل سدهٔ سلطنت پرداخت - و بعنایت
خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپیه نقد و پستر بعطای
شمشیر با یراق طلائی میناکار و منصب هشتصدي چهار صد سوار
مباهي گردید - و پس ازان بمرحمت جیغهٔ مرصع و از اصل
و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب خاني و اسپ
با زین نقره سر عزت بر افراخت - و در رکاب پادشاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر ببلخ شتافت - سال بیست و یکم باضافهٔ
پانصدي صد سوار ممتاز گردید - و پس از معاودت ازانجا
به پیشگاه سلطنت رسیده جبین ارادت را بر آستانهٔ عقیدت
گذاشت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هفتصد سوار نوازش پذیرفته در رکاب پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین یافت
و پس از وصول بدانجا همراه قلیج خان بصوب بست رفت
و بر قلعهٔ خنسي (۲) (که سرحد ولایت سیستان است) تاخته فراوان
غنائم آورد - و در جنگ قزلباش تردد نمایان بتقدیم رسانید
سال بیست و سیوم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي هزار سوار گردن مباهات افراشت - پستر
بحضور رسیده بکار پردازان بیوتاتي حکم شد - که تا یک سال
پیشکش روز پنجشنبه بخان مذکور برسانند - سال بیست

(۲) در [بعضی نسخه] خنشي *

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید - پستر بعنایت خنجر مرصع امتیاز یافت - سپس بانعام پانصد دهن (۲) (که صد و پنجاه اشرفي باشد) افتخار اندوخت - و دهن عبارت است از نقد مسکوک طلائي - که در وقت عرش آشیاني مخترع گردیده - سال بیست و یکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روپیه مفتخر گشت چون درین سال پادشاه از کابل بهندوستان معاودت فرمود او حسب الحکم تا رسیدن فرزندانش (که از بلخ طلب داشته بود) در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی و خواجه عیسی دختر زادهای عبد الرحیم خواجه آمده احراز سعادت ملازمت نمود - سال بیست و دوم بعطای اسپ با زین مطلا و دو اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس از چندے معه پسران بانعام پنجهزار روپیه سرفرازي یافت سال بیست و ششم یکهزار اشرفي از زر وزن باو مرحمت گشت - پستر چون یوسف خواجه برادر کلان او (که جانشین بزرگان بود) فوت نمود و غیر ازو کسے که قیام بآن نماید نماند در همین سال رخصت شده بوطن رفت - از آخر جلد دوم پادشاه نامه مستفاد مي‌شود که منصب چهار هزاري ذات چهار صد سوار داشت *

* طاهر خان *

نامش طاهر شیخ است - سال بیستم جلوس فردوس‌آشیاني

(۲) در [بعضی نسخه] دو صد و پنجاه *

※ حرف الطاء ※

※ طیب خواجه جویباری ※

پسر حسن خواجه میان برادر عبد الرحیم خواجه ابن کلان خواجه است - که عمهٔ نذر محمد خان خواهر دین محمد خان حلیلهٔ او بود . عبد الرحیم خواجه در سلطنت جنت مکانی برسم رسالت از جانب امام قلی خان بهندوستان آمده عظمت او بحدے رسید که در مجلس جنت مکانی می‌نشست سال اول جلوس فردوس‌آشیانی جهان را بدرود نمود - افضل خان بموجب حکم پیش صدیق خواجه ولد خواجهٔ مذکور رفته بعد ادای مراسم تعزیت بحضور آورد . حسن خواجه پدرش در رباطے (که پیش از تسخیر بلخ درانجا رو داده بود) درگذشت - و یوسف خواجه عم دوم او جانشین نیاکان بود طیب خواجه دختر عبد الرحیم خواجه درخانه داشت - سال بیستم شاهجهانی بعد از فتح بلخ روانهٔ حضور شده . چون نزدیک رسید قاضی محمد اسلم و خواجه ابو الخیر میر عدل باستقبال شتافته بملازمت پادشاهی رسانیدند - و دو تقوز اسپ و پانزده شتر برسبیل پیشکش گذرانید - و بعطای خلعت

ضمیمه گشت - چون در گذشت پسرش بخطاب پدر و تعلقهٔ
ارثي و خانساماني سرمایهٔ ناموري اندوخت - و رفته رفته
بمنصب عمده و خطاب ضیاء الدوله تصاعد نمود - ذوالفقار
بعد برخوردگی مقدمهٔ سلطنت در شاهجهان آباد نشست
مدار اخراجات بر جاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگهه جات
همراه نجیب الدوله بود - مطابق سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد
و هفتاد و نه هجري بمرض فوت نمود *

* حرف الضاد *

(۲)

* ضیاء الدوله محمد حفیظ *

پسر خواجه سعد الدین خان است - که ابتدا ملازم سلطان جہان شاه بود - و بخدمت قوربیگي و عرض مکرر سر فرازي داشت - تا آنکه شاهزادهٔ مذکور در جنگ با برادران کشته شد - پستر نامبرده رفاقت نظام الملک آصف‌جاه گزیده خانسامانی سرکار آن نوئین بلند مقدار سر انجام میداد - و در جنگ سید دلاور علي خان شریک ترددات بود - و پس از جنگ عالم علي خان بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادري و عطای نقارهٔ خرسند گردید - و پس ازان (که سلطنت فردوس‌آرامگاه خلف سلطان جہان شاه مذکور استقرار گرفت) او از آصف جاه رخصت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمت پادشاهي پیوسته اول بداروغگی عرض مکرر و ثانیا بخدمت [illegible] چهرهٔ عزت بر افروخت - و آخرها میر آتشي نیز

(۲) نسخهٔ [ب ج] ضیاء الدوله پسر خواجه سعدالدین *

دمدمه بلند ساخته بکنگرهٔ قلعه رسانید و نون توپ بران بر آورد اما بنابر نفاق وزري با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود - بنابران بدرطرفی منصب معاتب گشته زاویه نشین زندان ادب شد - و پس از چند روز منچلکا نوشته داد - که در فرصت کم از جانب دیگر دمدمه تیار نموده بکنگرهٔ قلعه برساند - بدین تقریب از حبس رهائي یافته آنچه گفته بود از قوت بفعل آورد - سال سي و نهم باتفاق خانه زاد خان بتادیب بسونت کهورپره مجاز گردید - و بمقتضای گردش فلک کج رفتار بتفصیلی (که در احوال قاسم خان کرماني ثبت شده) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمائي از پیشگاه سلطنت بفوجداری دهاموني تعین یافت پسرش مخلص خان است - که ترجمه‌اش علیحده زینت تسطیر پذیرفته *

بر دمدمه ریخت - و عزت خان و سربراه خان جلال چیله و جماعهٔ را که بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار دیگر صلابت خان بخدمت میر آتشي منصوب شد - چنانچه نعمت خان حاجي (که در طور خود یکتاست) در وقائع حیدرآباد (که هزل آمیز نوشته و داد استادي داده) بر تفویض میر آتشي مرتبهٔ ثاني بخان مذکور و سر باز زدن او ازان مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازي پهن تر ساخته - ازین صورت ظاهر میشود که خان مشارالیه دو مرتبه بمتصدیگري بندر سورت رفته باشد - اما در مآثر عالمگیري نیاورده *

بالجمله صلابت خان مرحوم پسر رشید داشت - کار طلب سپاهي نقش - در حیات پدر مکرر مصدر ترددات شده بخطاب تهور خان علم شهرت افراشت - و نقش جدکاري و پردلي او و جان نثار خان خواجه ابو المکارم نوعي در پیشگاه خلافت نشسته بود که در ضمن کار سرکردگي خانجهان بهادر نام آنها بر زبان پادشاهي مي گذشت - و بتحسین بهادري و جانفشاني آنها بر واسوختگي خانجهان بهادر مي افزودند - چون هردو به تنبیه اشقیا مامور میشدند در سال سي و هفتم در نزدیکي سرحد کرناتک با سنتاي مشهور بمرهٔ کار مقابله افتاد - بعد زد و خورد شایان بنگاه و توپخانه بغارت داده زخمي بکنک پا جان بدر بردند - در سال چهلم

بتهدید و ترهیب آن فتنه جویان پرداخت - و صلابت خان را از خانه بدربار آورد - و چندے از منکباشیان و یوزباشیان روشناس معاتب و مغضوب شدند *

خان مذکور در سال سي و ششم آخر سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه از مقامات کلکله بسبب اشتداد بیماري وازمان آن برخصت دار الخلافه بموجب درخواست خودش مجاز گردید مرحلهٔ چند قطع کرده بود که اجل موعود فطره زنان در رسید دران مدت اکثر مي خواند *　　* بیت *

* خود رفته ایم و کنج مزارے گرفته ایم *
* تا بار دوش کس نشود استخوان ما *

مطاوي اخبار بزتو وضوح داد - که خان مذکور در مرتبه میرآتشي یافته - و در سال بیست و هشتم متصدي بندر سورت گردیده در سال سي و سیوم باستدعاي خودش درحضور رسید - حالانکه تناقض دارد با آنکه در ایام محاصرهٔ قلعهٔ گولکنده سال بیست و نهم جلوس چون صف شکن خان میرآتش از نفاق ورزي و کینه توزي با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود صلابت خان بجاي او خلعت میر آتشي یافت - پس ازان (که او هم - نتوانست کماحقه بتقدیم خدمت پرداخت) مستعفي شد - و سید عزت خان بجاي او کمر همت بر بست تا آنکه نیم شبي از غفلت و خود داري سرداران کارکن غنیم

و پس ازان بنابر صدور زلتے از نوکري برطرف شده در سال بیست و پنجم باز ببحالی منصب و خدمت میرآتشي عز امتیاز یافت - پس ازان بالکهٔ اودهه تعین شد - چون ازانجا آمده باستان بوس خلافت مستسعد گردید بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و در سال بیست و هشتم از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمتصدیگری بندر سورت شتافته در سال سي و سیوم حسب الالتماس خودش طلب حضور گشته بمیر توزکی اول کامیابي اندوخت - پس ازان بداروغگی چوکی خاص مطرح نوازش شده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو صد سوار رتبهٔ برتري بدست آورد *

گویند روزے در مقامات گوري‌گانون سر دیوان بر سر اهتمام چوب سددستی سهراب خان میر توزک دوم بر سر یکے از سران عملهٔ توپخانه رسید - چندے از معتبران آن جماعه که حاضر بودند بحمایت أو بسهراب خان در افتادند - صلابت خان باعتبار میر توزکی اول خواست که بچشم نمائی آنها پردازد قضیه منعکس گردید - و بخفت میر اهتمامان انجامید - و دفعة غلوی عملهٔ آن کارخانه بجائے کشید که پادشاه از دیوان برخاست - و امرای ذی شان بفرونشاندن آن شورش تعین شدند - و صلابت خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند تا روز دیگر آشوب برپا بود - روح الله خان اول خود سوار شده

نشست بخطاب جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب پنجهزاري و انضمام داروغگي ديوان خاص و ميرتوزكي اول فايز شد - و در سلطنت محمد فرخ سير چندے مير توزك و چندے بخشي دوم بود - و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب هفت هزاري درجهٔ اعتلا پيمود - گويند متين و موقر بود و بخوشخوري مشهور - قبولي اسلام خاني (كه وضع كردهٔ خود او ست) در سركار او خوب تيار ميشد ٭

(۲)
٭ صلابت خان ٭

خواجه مير خوافي - خودش هندوستان زا ست - آباي او ازان مكان فراست بنيان بدين ديار رسيده - چون اكثر امزجهٔ اهل خواف به نيكوئي و يكروئي مفطور و مجبول است خان مشار اليه نيز در معاملات راست و درست و در رضا جوئي خداوند چابك و چست بود - از ياوريهاى نيك اختري منظور نظر تربيت عالمگيري شده بقرب و اعتبار خسرواني درجهٔ اعزاز پيمود - و برشادت و كارداني در سال بيست و دوم از تغير بهره مند خان بداروغگي فيلخانه سرفرازي يافته باعتبار مهابت و صلابت ظاهري (كه مرد قوي هيكل بلند بالا بود) بخطاب صلابت خان ناموري يافت - و در سال بيست و سوم از تغير روح الله خان بداروغگي توپخانه جبههٔ روزگار افروخت

(۲) نسخهٔ [ب] صلابت خان ناقوري ٭

دو صد سوار و تقرر قلعه‌داری کانگره مشمول عاطفت گشت
پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس عالمگیري رونق تازه
یافت) سال اول جلوس در ایامی (که پادشاه بارادهٔ جنگ
دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) نامبرده بحضور رسیده
بتفویض قلعه‌داری دارالخلافه رایت خوشدلي افراخت - سال دوم
بتعلقهٔ بخشیگری والا شاهیان ممتاز شد - سال پنجم از اصل
و اضافه بمنصب سه‌هزاري هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال
ششم بقلعه‌داري و نظم مهمات دار الخلافه از تغیر هوشدار خان
به بلند رتبگي گرائید - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم
بجانب دکن تعین گردید - و سال دوازدهم از تغیر تربیت خان
بصوبه داری اودیسه نامور شد - و پستر بنظم اکبر آباد مقرر
گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعین یافت - سال
بیست و یکم همراه سلطان محمد اکبر (که بنظامت ملتان
دستوري پذیرفت) تعینات گشت - و سال بیست و دوم ازان جا
برگردیده بتفویض صوبه داری اکبر آباد چهرهٔ عزت بر افروخت
سال بیست و هفتم بحراست اورنگ‌آباد مانده سال بیست
و هشتم باز بنظم صوبهٔ اکبرآباد لوای عزیمت افراشت - پسرش
میر عبدالسلام است - که در عهد عالمگیري بمنصب هزاري پانصد
سوار و خطاب برخوردار خان و داروغگی توپخانهٔ سلطان معظم
سرفرازي داشت - چون شاهزادهٔ مذکور بر تخت سلطنت

مطابق سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري پيمانهٔ
ممات در کشيد *

* صفي خان *

پسر دوم اسلام خان مشهدي ست - سال نوزدهم جلوس
فردوس آشياني (که پدرش بناظم صوبجات دکن مامور گرديد)
او باضافهٔ درخور مباهي گشته همراه پدر مرخص شد - سال
بيستم با پيشکش پدر بحضور رسيده دولت بار اندوخت
سال بيست و يکم چون پدرش فوت نمود او از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدي چهارصد سوار ترقي پذيرفت - سال
بيست و دوم همراه سلطان اورنگ زيب بمهم قندهار دامن همت
برکمر زد - و سال بيست و سيوم بحجابت بيجاپور نزد عادل
خان دستوري يافت - سال بيست و پنجم با پيشکش خان مذکور
(که جمله از نقد و جنس چهل لک روپيه قيمت داشت)
آمده فيض اندوز آستان بوسي گرديد - پس ازان در رکاب سلطان
اورنگ‌زيب بيساق قندهار شتافت - سال بيست و ششم بعد
معاودت ازانجا بتقرر خدمت بخشيگري و واقعه نويسي هرچهار
صوبهٔ دکن کام دل برگرفت - سال بيست و هفتم بخطاب
خاني سرمايهٔ ناموري اندوخت - سال سيم بنابر تقديرے
بپاي عتاب در آمده بکمي منصب پانصدي صد سوار ازان
خدمت معزول و طلب حضور گرديد - سال سي و يکم باضافهٔ

میرزا راجه جیسنگهه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان خود نامبرده با فوجے بتکامشي او تعین یافته - و تا تتهه از قطره و پویه نیاسوده - پس ازان (که دارا شکوه داخل سرحد گجرات گشت - و درین ضمن حکم پادشاهي در باب برگشتن باو رسید) معاودت نموده در ایامے (که خلدمکان بارادهٔ جنگ ثانی(۲) داراشکوه عزیمت جانب اجمیر داشت) آمده دولت بار یافت سال چهارم بتقصیرے از منصب معزول گردیده بعد چندے قرین بخشایش و ببحالی منصب دو هزاري یکهزار سوار گشت سال پنجم باضافهٔ دو صد سوار سر برافراخته سال ششم (که پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده) او مامور گشت که بدرپای کتل بهنبهر متوقف شده بحفاظت دهنهٔ آن کوهستان پردازد - آخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فوجے بدکن نزد سلطان معظم دستوري پذیرفت - و سال نهم بحضور رسید - و سال دهم باز همراه شاهزادهٔ مذکور (که بنابر بندوبست دکن مرخص گردیده) معین شد - سال یازدهم بحضور آمده احراز سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفوجداری متهرا لوای رشادت بر افراشت - سال هفدهم بانتقال شجاعت خان رعد انداز خان بداروغگي توپخانه بر فراز اعتبار بر آمد - سال هیزدهم

---

(۲) در [بعضي نسخه] جنگ ثانيي با دارا شکوه *

حکومت کشمیر خود تنها با یک جلودار ایلچي شده نزد راجۀ کشتوار (۲) رفت - مردم آنجا اورا شناخته مقید ساختند بسفارش مادر راجه رهائي یافت - و چندے تعینات کابل بود منصبداران آنجا را بضیافت طلبیده کباب گوشت خوک بخورد همه کس داد - چون این معني بعرض جنت مکاني رسید طلب حضور نموده ازو استفسار این امر فرمودند - گفت شراب و گوشت خوک یک حکم دارد - مگر اینکه گوشت خوک مکروه طبعي ست - لهذا چندے از نظر افکنده معاتب ساختند خانجهان باعانت مبلغی و سپردن تهانه داری بهر دران وقت سایۀ ترحم گسترد - اما شیوۀ قبیله پروري داشت *

* صف شکن خان محمد طاهر (۳) *

در اواخر عهد فردوس آشیاني بداروغگی توپخانۀ دکن کامیاب گردید - پس ازان (که خلد مکان عیادت پدر والا قدر را وجهۀ همت ساخته از دکن روانۀ هندوستان شد) بعد وصول بغربده او بخطاب صف شکن خان سرمایۀ ناموري اندوخت و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه مصدر ترددات گشت - و سال اول ابتدا باتفاق شیخ میر خوافي برای سد راه سلیمان شکوه بکنار دریای جون و ثانیا بملحق گردیدن با خلیل الله خان (که بتعاقب دارا شکوه بسمت پنجاب مي شتافت) باتفاق

---

(۲) نسخۀ [ب] کشنواز (۳) نسخۀ [ج] محمد طاهر نام داشت *

مصدر گستاخي شده از حضور فرار نمود و ممنوع شد خزانهٔ او
(که از بنگاله مي آوردند) بنواحئ دهلي رسيده بنابران
او با جمعے جهت بدست آوردن آن تعين يافت - و پس
از رسيدن بر سر آن چون مردم او بسرائے متحصن شده
بزد و خورد پرداختند و بعد آتش دادن بدروازهٔ سرا بدر رفتند
زرها بدست آمد - پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس
فردوس‌آشياني رونق گرفت) ببحالئ منصب دو هزار و پانصدي
دو هزار سوار (که تا آخر عهد جنت مکاني داشت)
کام دل يافت - چون خطاب صفدر خان بخواجه قاسم سيدهٔ
اثائي مرحمت شد او بخطاب صف شکن خان چهرهٔ عزت
بر افروخت - و دران زمان (که بير از دست کسان نظام الملک
دکني بر آمد) بدستور قديم تهانه داري آنجا بدو تفويض
پذيرفت - مدتها دران‌جا بسر برد - (۲) بتقريبے بپايهٔ عتاب
آمده از جاگير و منصب افتاد - و دوازده هزار روپيه ساليانه
مقرر شده در لاهور مي بود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵)
هزار و پنجاه و پنج هجري بساط زندگي در نورديد *
(۳) گويند مرد منقلب الحال بے‌پروا مزاج دهن دريده بود
هرچه بخاطرش مي آمد ميگفت - چون معمر و از قديمان
اين دولت بود صوبه داران دکن مراعات او مي‌کردند - در ايام

(۲) نسخهٔ [ج] يافت (۳) نسخهٔ [ب] لفظ (گويند) نيست *

شده بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنجهزار سوار و مرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و تقرر صوبه داري قندهار از تغیر قلیج خان لواي عزت برافراشت - و سال هفدهم ازانجا عزل پذیرفته بحضور آمد چون در قندهار بیماري بمزاج او عارض گردیده بود بملازمت نتوانست کامیاب گردید - سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري رخت سفر از دار فاني بربست پسرانش بمنصب در خور مشمول عنایت شدند - ارشد آنها خواجه عبد الهادي ست - که احوالش جداگانه زینت تسطیر پذیرفته - پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم بمنصب هشتصدي شش صد سوار کام دل مي اندوخت *

* صف شکن خان میرزا لشکري *

پسر سید یوسف خان رضوي ست - که احوالش درین نامه علیحده ثبت شده - پس از فوت پدر در عهد عرش آشیاني به تهانه داري بیر مضاف دکن مي پرداخت - و اوائل عصر جنت مکاني مخاطب بصفدر خان گشته از جاگیرداران صوبهٔ بهار گردید - سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار افتخار اندوخت - سال ششم از تغیر هاشم خان پور قاسم خان میر بحر بصوبه داري کشمیر امتیاز پذیرفت - سال هشتم ازانجا معزول گردیده سال بیست و یکم چون مهابت خان

سوار سربلند گشته پس از معاودت پادشاه از دکن دولت باز اندوخته بسفارت ایران دیار قامت امتیاز پیراست - و وقت رخصت بعطای یک لک و پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرج و خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسپ با زین طلا و فیل تفرق جسته با ارمغان بقیمت چهار لک روپیه (که ازانجمله یک لک روپیه مرصع آلات و سه لک روپیه اقمشهٔ نفیسهٔ هندوستان بود) گام همت بجانب مقصود برداشت - و پس از وصول بدان نواحي چون والئ ایران شاه صفي بمهمات ایروان سرحد ملک روم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بسیار کشید و بعد ملاقات شاه صفي از آداب دانئ او خیلے محظوظ شده بخانهٔ او آمد - و تا رخصت رعایت موفور نمود - و او پیشکش نمایان بشاه و سوغات باعیان آنجا گذرانید - سال یازدهم معاودت نمود - سال دوازدهم بعد حصول ملازمت پانصد اسپ عراقي و اصناف اقمشهٔ ایران بنظر پادشاه در آورد چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد عنایت شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار عرصهٔ بلند رتبگي پیمود - در همین سال (که پادشاه از اکبرآباد متوجه لاهور شد) از اثنای راه او بتفویض صوبه‌داری مستقر الخلافه و عطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم ازانجا معزول

سال اول بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو يست سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و اسپ با زين نقره و فيل و انعام سي هزار روپيه چهرهٔ امتياز برآراست - پستر بخطاب صفدر خان (كه در زمان جنت مكاني ميرزا لشكري پسر سيد يوسف خان رضوي داشت - و درينولا بصف شكن خان مخاطب گرديد) ناموري اندوخت - و بفوجداري و تيولداري سرونج (۲) اختصاص پذيرفت - و در هنگام طغيان نوبت اول ججهار سنگهه بهمراهي خانجهان لودي بمهم مزبور تعين شد - و پس ازان بعنايت علم رايت مباهات بر افراشت - و سال دوم همراه خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب خانجهان لودي نامزد گشت و سال سيوم باضافهٔ پانصد سوار و مرحمت نقاره بلند آوازه گرديده باتفاق راو رتن هاڈا (كه با چند منصبداران ديگر جهت انسداد راه مفسدان بتوقف در باسم (۳) مضاف بالاگهات (۴) صوبهٔ برار ملک تلنگانه مامور بود) كمر همت بست - و پستر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار لوای كامراني علم ساخت - سال چهارم بصوبه داری مستقر الخلافه و صيانت قلعهٔ آن دامن رسوخ بر كمر عقيدت زد - سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونج (۳) نسخهٔ [ب ج] بتوقف پرگنهٔ باسم (۴) نسخهٔ [ا] مضاف صوبهٔ برار *

بشرف آستان‌بوس رسانید - او در صف دست چپ بجای خود رفته ایستاد - و صلابت خان جانب دست راست - چون پس از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکے از نوئینان بدست خود می نوشت صلابت خان برای کارے از ایوان فرود آمده با کسے گرم سخن بود - او جمدهر کشیده دویده در حالت غفلت تحت سینهٔ او فرو برد - ازانجا که جانب دل بود بمجرد آن کارش باتمام گرائید - چون شایسته برنائے بود و بیمن تربیت خاقان بنده پرور مستعد خدمات بزرگ پادشاه برحسن خدمت و صدق ارادت و حداثت سن او تاسف بسیار فرمود - و محمد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب پانصدي صد سوار سربلندي یافت - و تا سال سیوم بپایهٔ هزاري صد سوار رسیده سال دوم عالمگیري بخطاب التفات خان سرفراز گشته سال ششم بمنصب هزار و پانصدي صد و پنجاه سوار و سال نهم باضافهٔ یکصد سوار لوای ترقي برافراشت *

* صفدر خان خواجه قاسم * (۲)

سید اتائي ست - گویند ابتدا از ملازمان دنگل نشین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام شاهزادگي برکاب شاهجهاني پیوسته در مدت فترات بدوام خدمت جا در دل شاهزاده بهم‌رسانید - پس از اورنگ نشیني

(۲) نسخهٔ [ب] صفدر خان سید اتائي ست *

و خدمت قوربیگي از تغیر سردار خان سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بعالم بقا خرامید شاهزاده محمد اورنگ زیب بر طبق حکم پدر رفته جعفر خان پسر کلان خان متوفی را با برادرانش برداشته به پیشگاه سلطاني آورد - او بعنایت خلعت و اضافهٔ منصب نوازش یافت . سال هشتم باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري هشتصد سوار افتخار اندوخت - و بستر بخطاب صلابت خان بلند آوازه گردید سال یازدهم پانصدي دو صد سوار بر پایهٔ او افزوده دو هزار و پانصدي هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم از خدمت قوربیگي معزول گردیده بتعلقهٔ بخشیگری دوم از تغیر تربیت خان و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و علم و نقاره سرفرازي یافته رایت بلند رتبگي برافراخت *

و در همین سال سلخ جمادي الاول مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري بزخم جمدهر راو امر سنگهه پسر راجه گجسنگهه جهان فاني را پدرود نمود - مجملا حقیقتش اینکه راو مزبور چندے بنابر بیماري از باریابی اعلی حضرت محروم بود - پس از افاقه چون بدربار آمد صلابت خان در خلوتخانهٔ منزل سلطان داراشکوه (که پادشاه درانجا تشریف داشت)

که بعد وفات پدر باضافهٔ منصب کام دل اندوخت - و پس
ازان ببخشیگری احدیان مباهي شد - سال هشتم ازان معزول
گردید - سال دوازدهم بمنصب هزاري ذات چهار صد سوار
رایت اعتبار افراخت - و بعتر بخطاب مرحمت خان چهرهٔ
افتخار افروخت - سال نوزدهم برای مهمانداری خسرو پور
نذرمحمد خان والی بلخ [که عزیمت آمدن حضور در اوائے (که
کابل معسکر فیروزي بود) داشت] تعین یافت - سال بیستم
باضافهٔ پانصدي چهار صد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - چهارمین
بهرام - که احوالش در ترجمهٔ بهره مند خان میر بخشي پسرش
مرقوم گشته - گویند صادق خان خلیق و متواضع بود - و با
همه کس آئین صلح مي سپرد - حتا مهابت خان (که دشمن
این سلسله بود) از مدارا شعاري او را از خود میدانست
باسپ خوب خیلی شوق داشت - و از جنس عراقي بسیار
فراهم آورده بود - اما غیر حاضری سپاه بهر بهانه وضع مي‌کرد
ازین جهت پیش آن مردم مطعون بود *

(۲)

* صلابت خان روشن ضمیر *

(۳)
پسر دوم صادق خان میر بخشي ست - سال پنجم جلوس
فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري دویست سوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] صلابت خان پسر دوم (۳) نسخهٔ [ب ج] پنجم
فردوس آشیاني *

(که چندے غبار فتنه دران حدود بلند کرده بود) بعواطف
سلطاني امیدوار ساخته بحضور آورد - و باستشفاع نور جهان
بیگم عفو جرائم آن صورت بست - و چون در اوان مراجعت
از کشمیر واقعهٔ ناگزیر جنت مکاني رو داد و یمین الدوله
بمقتضای وقت داور بخش پسر خسرو را بسلطنت برداشت
صادق خان (که نسبت بشاهجهان نفاق مي ورزید) از مآل کار
خود خائف شده التجا بیمین الدوله آورد - او هرسه شاهزاده را
از نور جهان بیگم برگرفته سپرد صادق خان نمود - که خدمت
اینها وسیلهٔ رستگاری خود اندیشد - و سال اول جلوس
فردوس آشیاني همراه شاهزادها آمده دولت بار یافت - و ببحالیی
منصب سابق (که چهار هزاري چهار هزار سوار و علم و نقاره
بود) مشمول مرحمت شد - و چون پیشتر بخشیگري بارادت خان
مقرر شده بود و باز حسب الالتماس یمین الدوله ارادت خان
بتعلقهٔ وزارت سربلند شد صادق خان ببحالیی تعلقهٔ بخشیگري
و عطای قلمدان مرصع آب رفته بجو آورد - و سال ششم نهم
ربیع الاول سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري برحمت
ایزدي پیوست - پادشاه از راه قدر شناسي شاهزاده محمد
اورنگ زیب را برای تسلی پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت
ارشد آنها جعفر خان است - دومین روشن ضمیر صلابت خان
(که احوال هر دو علیحده ترقیم پذیرفته - سیومین عبد الرحمن

(۱۰۰۵) هزار و پنج هجري در شاهپور بامهال معاصر ملک بقا
گشت - دهولپور بیست کروهی آگره وطن گرفته سرا و عمارت
و مقبره عالي بنا نهاده دیهات کرد و نواحي آن آباد ساخت
پسر کلانش زاهد خان - که ذکر او جدا تحریر یافته - و دیگر
پسرانش دوست محمد و یار محمد - که در عهد اکبري
بمناصب مناسب امتیاز داشتند - تا عهد شاهجهان کسے از اینها
نماند - لیکن صادق محمد خان بانیچی مدتها در دهولپور
مي‌بود - درگذشت *

* صادق خان میربخشي *

پسر آقا طاهر وصلي تخلص بن محمد شریف هروي
و برادرزاده خویش اعتماد الدوله طهراني است - چندے
همراه پدر بفوجداري نواح پنجاب گذرانیده در عهد جهانگیري

میان صادق محمد خان و شهباز خان همان صحبتها رو داد
و از دیرین کینه بنکوهش یکدیگر کشید - اگرچه در سنه
(۱۰۰۴) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشینان
از کم آذوقي و بے اتفاقي نیروی تحصن نداشتند اما از دوئي
و بے پروائی امرا چاند بي بي باستحکام کوشید - و آخر کار
بسست پیمانها آشتي نموده برخاستند - شاهزاده با امرا
راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان پاسباني سرحد برخود
گرفته در مهکر بنگاه ساخت *

در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب پنجهزاري سر برافراخت
و در همین سال بر سر اوز خان (که شورش افزائي داشت)
فوجے فرستاده برشکست - و غنیمت فراوان اندوخت - چون
خداوند خان دکني جمعے از امرای دکن با خود متفق ساخته
نخوت مي فروخت صادق محمد خان بآهنگ پیکار بر آمده
چپقلشهای مردانه نمود - و او تاب نیاورده بسیارے را بکشتن
داده هزیمت ورزید - و چون شاهزاده از یتاق داری برار
لختے را پرداخته شش کروهي بالاپور سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار
هجري سال چهل و یکم طرح معموره انداخته بشاهپور
موسوم گردانید و خانخانان و میرزا شاهرخ طلب حضور شدند
سپاه آرائي و ملک آبادي بے شرکت غیرے بصادق
محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چهل و دوم سنه

بعهدهٔ خود گیرد دیگرے ببهار برگردد - در سال سیم
صادق محمد خان بر ذمهٔ خود گرفت - و در همین سال بے طلب
برسم ایلغار بحضور رسید - و بار نیافت - و چون شهباز خان بحکم
والا از بهار به بنگاله برگردید صادق محمد خان بحضور رسیده
حکومت ملتان یافت - چون روشانیان تیراه را (که کوهستانے ست
غربی پشاور سی و دو کروه طول و دوازده عرض بنگاه افریدي
و اورک‌زئي) پناه گاه خود ساخته شورش افزودند صادق محمد
خان در سال سي و سیوم بمالش آنها تعین گشت - و به نیروی
شجاعت و حسن تدبیر آن قوم موز نشین را نوعے ایل ساخت
که متعهد روانیء راه خیبر شده ملا ابراهیم را (که جلاله او را
بجای پدر مي‌شمرد) بدست آوردند - جلاله را اعتماد بر آنها
نمانده آوارهٔ توران دیار گردید - چون زین خان کوکه (که سواد
و بجور را لختے انتظام داده) بحضور شتافت صادق
محمد خان در همین سال از تیراه بفرمان پذیر ساختن باقي
سرکشان آن نواحي مامور گردید - و در سال سي و هشتم (که
شاهزاده سلطان مراد از مالوه بایالت گجرات نامزد گشت)
چون از اسمٰعیل قلي خان امر وکالت شاهزاده بشایستگي
سرانجام نمي گرفت صادق محمد خان باتالیقي رخصت
یافت - و در سال چهلم (که شاهزاده بتسخیر دکن مامور
شد - و شاهرخ میرزا با شهباز خان و خانخانان کومکي گشت)

برخی امکنهٔ عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشت و در سال بیست و هفتم با خبیطه (که از گم نامان الوس مغول در سپاه بدخشیان بسر می برد - و بهمراهی معصوم خان کابلي در شورش و فتنه افزائي کارهای نمایان کرده نامی بمردانگي بر آورد - و از بنگاله ببهار آمده برعیت آزاري دست برکشاد) صادق محمد خان در پتنه جنگ کرده غالب آمد - و سرش بریده بحضور فرستاد - و چون وزیرخان در مقابل قتلوی کررا ني (که بر اوڈیسه چیرگي یافته) در حدود بردوان برنشست و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم صادق محمد خان بدو پیوسته کاربند معامله داني (۲) گردید قتلو را پای شکیب از جا شده باوڈیسه گام برگرفت - و امرا تکامشي نمودند - و او باسیمه سري درآمده پیغام مصالحه نمود - و برادر زادهٔ خود را با فیلان گزیده روانهٔ حضور ساخت امرا اوڈیسه باو باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع خود پتنه باز گردید - و چون شهباز خان بناکامي از ملک بهاتي برگشت - و تیولداران بهار بکومک تعین بنگاله شدند میان او و شهباز خان صحبت در نگرفت - ازانجا (که یک کار بدو سردار مخالف منتج برهمي ست) خواجه سلیمان قامي از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت

---

(۲) یا معامله راني باشد *

جدا نساخته بهمگي همت فرمان پذیر گردد - از چندے نشیب
و فراز روزگار پیموده سال بیستم بدرگاه پادشاهي رو آورد - و صد
فیل برسم جرمانه گذرانیده مورد عنایت شد - و بحراست
ولایت گده از تغیر رای سرجن اختصاص گرفت *

در سال بیست و دوم صادق محمد خان با امرای دیگر
به تنبیه راجه مدهکر (که ثروت صوري و مکنت ظاهري
و مستحکمی جا و افزونی گروه تهور گزین را سرمایهٔ نخوت
ساخته از شاهراه اطاعت قدم بیرون مي گذاشت) تعین شد
چون از حدود نرور گذشت داستان اندرز درمیان نهاد
آن شوریده سر بسرانجام جنگل بري پرداخته متصل اوندچهه
با فوجے گران بکارزار پیوست - جنگے عظیم بمیان آمد - هورل راو (۲)
پسرش بعدم شتافته خود زخمي بدر زد - صادق محمد خان از
وفور کارداني رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزیر
بعجز گرائیده سال بیست و سیوم باتفاق خان مذکور بملازمت
عرش آشیاني رسید - پس ازان اقطاع صادق محمد خان
بولایت شرقي قرار گرفت

چون مظفر خان را روز خلاف سپري گشت
و بیشتر بنگاله و بهار را خان برگرفتند صادق محمد
خان بافزونی اخلاص چهار رای همت درست آویزشها نموده

(۲) نسخهٔ [ج] هولکر راو *

* حرف الصاد *

* صادق محمد خان هروي *

پسر محمد باقر هروي ست - وزیر قرا خان ترکمان حاکم خراسان بود - که با شاه طهماسپ بغي ورزیده - در بدایت حال (که وارد هند گشت) نوکر بیرام خان شده خدمت رکابداري یافت - و از رشادتے که داشت در مدت کمے بمنصب پادشاهي افتخار اندوخت - پس از فوت بیرام خان ترقي کرده بپایهٔ امارت بر آمد - هنگامے (که بعد فتح پتنه عرش آشیاني کشتي سوار علم معاودت بجونپور افراخت) صادق خان مامور شد که اردو را از راه خشکي بگذرهای مناسب عبور داده بآهستگي بیارد - اتفاقا لال خان نام فیل خاصه درگذر چوسا فرو رفت - و ظاهر شد که صادق خان احتیاطے درگذراندن بجا نیارد - جاگیرش ضبط و از مجرا ممنوع بولایت تتهه(۲) بر آوردند - تا گزین فیلے (که بدل آن فیل تواند شد) نیارد بکورنش سرافراز نگردد - في الحقیقت تعلیم خدمت شناسي بود - که در کار پادشاهان خرد را از بزرگ

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهته •

صلابت جنگ نموده نزدیک رسید او بودن خود را پیش صلابت جنگ مصلحت ندیده از کارها پهلو تهي کرده کمر عزیمت بسمت صوبهٔ متعلقهٔ خود بربست - و هنگامے (که آصف جاه مذکور بملاحظهٔ حرکات غیر مربوط صلابت جنگ ازو جدائي گزیده بنابر اخذ پیشکشات جانب راجبندري مضاف حیدر آباد نهضت نمود) باز خود را نزد صلابت جنگ رسانیده بدستور سابق محیط مقدمات گشت - ازانجا (که آمدني محالات بکمي گرائیده - و طلب سپاه بیش از بیش افزوده) رفقای غرض آلود (که هریک بنفع خود نظر مي دوخت) بندوبست متعذر دانسته کناره گرفتند - و پس ازان (که صوبه‌داري دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت) چندے سررشتهٔ ظاهرداري از کف رها کرده اندیشهاي چند در چند بخاطر راه داد - چون کارے پیش نرفت و اکثر محالات صوبهٔ بیجاپور بتصرف مرهته و خیبر علي خان نامي (که احوالش جداگانه بزبان قلم گذشته) درآمد در خالت تحریر بر بعضے محالات سرکار امتیاز گده عرف ادوني و فیروز گده رایچور قناعت دارد وبکنج دار و مریز مي گذراند *

پس از رسیدن نور الدین خان دران نواح سکجیون فوجی را فرستاد - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نماید - درانیان بعد از حرب و ضرب بسیار غالب آمدند - و کشامره را از شعاب جبال بر داشته بسیارے را سر مشق تیغ جلادت ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سکجیون باجمعی که همراه بودند صف آرا گردید - و حسب المقدور دست و پای زد - آخر کشامره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند و سکجیون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه درانی بعد فتح نور الدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت *

* شجاع الملک امیر الامرا * (۲)

پنجمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او (۳) میر محمد شریف - در حین حیات پدر بخانی و خطاب بسالت جنگ بهادر مباهي گردید - و در عمل صلابت جنگ بصوبه داری بیجاپور نامزد شد - و پس از چندے پیش برادر خود صلابت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات خانگی او گشت - و چون سال (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد و دو هجري نظام الدوله آصف جاه بنابر علاقهٔ ولي عهدي (که از سابق بنام او مقرر بود) از برار ارادهٔ ملاقات

---

(۲) نسخهٔ [ب] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ (۳) نسخهٔ [ب ج] اصلیٔ او محمد شریف *

فرستاده بود - چون شاه دراني در سنه (۱۱٦۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري عبد الله خان ایشک آقاسي را از کابل براى تسخیر کشمیر روانه کرد و او کشمیررا از صوبه دار جانب عالمگیر ثاني انتزاع نموده عبد الله خان عرف خواجه کیچک (۲) را با فوجے از افاغنه نائب گذاشت دیواني را بسکجیون مقرر کرد - و خود برگشت - بعد از چندے سکجیون سردار افاغنه را کشت - و خواجه کیچک را اول قید کرد - سپس از کشمیر بر آورد - و از عالمگیر ثاني بوساطت عماد الملک وزیر قدرے زر فرستاده فرمان صوبه داري بنام خود طلبید - و خطبه و سکه بنام عالمگیر ثاني کرد - و تمام صوبه را چه خالصه و چه جاگیرات منصبداران ضبط نمود مشار الیه خوش‌روی متصف باوصاف شایسته قریب الاسلام بود جمیع مزارات بزرگان و باغات کشمیر را ترمیم نمود - و هر روز بعد فراغ از دیوان دو صد کس مسلمین را روبروی خود الوان اطعمه مي‌خوراند - و در هر ماهے دوازدهم و یازدهم طعام نیاز پخته بمردم تقسیم مي‌نمود - و وارد و صادر را چه درویش و چه غیر آن درخور حال هرکس مراعاتے مي کرد و در هر هفته یکبار مشاعره مقرر کرده بود - جمیع شعرای کشمیر حاضر میشدند - در آخر مجلس شیلانے مي‌کشید *

(۲) در [اکثر نسخه] کچک *

و شاه دراني راه کابل و قندهار گرفت - سیوم سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري - و چهارم سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري - هر دو بار با معین الملک جنگ واقع شده - نوبت اخیر معین‌الملک ملاقات کرده به نیابت شاه در لاهور ماند - پنجم سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجري - بشاه‌جهان آباد رسیده با عالمگیر ثاني ملاقات نمود و دختر عزالدین برادر عالمگیر ثاني بعقد تیمور شاه پسر خود در آورد - و به تنبیه سورجمل جات همت گماشت - و بحدوث وبا گام مراجعت برداشت - دران هنگام دختر فردوس آرامگاه را با خود در سلک نکاح کشید - ششم در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري - دران نوبت دتا سندهیه را قتل ساخت - و در سکندره چهاونی کرد - و در سال دیگر سدا سیو راو عرف بهاو را با فوج بسیار ته تیغ آورد - و بقندهار برگشت هفتم در سنه (۱۱۷۵) هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجري دران بار قوم سکهه را تنبیه بواقعي رسانید - و نورالدین خان دراني را (که از بني اعمام اشرف‌الوزرا شاه ولي خان است) بر سر سکجیون صوبه‌دار کشمیر تعین کرد *

سکجیون از قوم کتهري باشندهٔ کابل است - در ابتدا متصدي اشرف‌الوزرا شاه ولي خان وزیر شاه دراني بود یک‌مرتبه شاه دراني او را براي وصول زر از کابل نزد معین الملک

آن صوبه شریک ساخت - سال (۱۱۸۸) یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري بمعاونت آنها بر سر حافظ رحمت خان روهله (که از رفقای علي محمد خان روهله بود - وا پس از فوت او پارهٔ از محالات متصرفهٔ او در قبضهٔ اقتدار خود داشته سر سرداري مي‌افراخت) رفته ته تیغ درآورد و همان سال بنابر عروض بیماریهای گوناگون از تماشاگاه هستي دیده درپوشید - پسر او (که در اوان تحریر بجای او در صوبهٔ اوده است) میرزا اماني (۲) نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شریک غالب اند #

چون بتقریب شجاع الدوله نام احمد شاه دراني بزبان قلم گذشت تحریر پارهٔ از احوال او ناگزیر خامهٔ حقائق نویس گردید - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک یساولان او منسلک - آخرها منک‌باشي هم گشته - پس از شنقار شدن نادرشاه در قندهار و کابل علم اقتدار بر افراخت و سکه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول اواخر سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري همراه نادرشاه - دوم سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري - که احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابله شتافت و دران نبرد قمر الدین خان بگولهٔ اجل نقد هستي درباخت

(۲) نسخهٔ [ج] میرزا ماني •

عمل نشین پادشاهي گردید - و سال (۱۱۷۵) هزار و یکصد
و هفتاد و پنج هجري الویهٔ ظفر طراز از دریای جمنا گذشته
نواح کالپي و قلعهٔ جهانسي از کسان مرهته برآمد - درین
سال نامبرده بعنایت خلعت وزارت و مالای مروارید و قلمدان
مرصع علم بلند رتبگي برافراشت - پستر همراه پادشاه عزیمت
صوبهٔ بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ (که دران نواح
دست تسلط یافته بودند) شکست یافت - و پادشاه با
کلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله بالهآباد رفته باجتماع
جمعیت پرداخت - و نوبت دوم در نواح بکسر بمقابلهٔ
اهل فرنگ پرداخت - و این بار هم شکست فاحش یافته
اسباب بغارت داد - ناچار او پناه بحافظ رحمت خان برد
او انواع خفت بحالش رسانید - و نظر بمال باقي مانده
داشت - آخر تا دریای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار برسر
احمد خان بنگش انداخت - او هم پهلو تهي کرد - نوبت
سیوم باتفاق عماد الملک بهادر و ملهار راو هولکر کمرعزیمت
بجدال آنها چست بست - آنها فوج قلیلی رو برو فرستادند
جنگ سهلی بمیان آمد - هولکر جانب کالپي و عماد الملک
در تعلقهٔ جات شتافتند - لهذا با کلاه پوشان بدر صلح زده
بنام وزارت قانع بود - و سالی چند بامداد اهل فرنگ
به بندوبست صوبجات خود پرداخت - و آنها را در آمدني

درین ضمن (که آمد آمد شاه درانی زبان‌زد شد - و دتا سندهیه روبروی او کشته گردید - و شاه درانی در سکندره چهاونی کرد) نامبرده باستصواب نجیب خان بعد استحکام عهد و پیمان با ده هزار سوار رفته شاه را دید - و در جنگ با سدا سیو بهاو (۲) تردداب شایسته بتقدیم رسانیده مورد تحسین گشت - و شاه وقت مراجعت بوطن سلطنت هندوستان بنام سلطان عالی گهر (که درین ایام مسند جهانبانی بوجود فائض الجود او رونق دارد - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسکهٔ که ومه مشتهر) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامبرده بصوبهٔ اوده رسیده عرضه داشت متضمن استدعای معاودت به پیشگاه شاه عالم بهادر (که بعد فوت پدر عالی قدر عزیزالدین پادشاه عالمگیر ثانی در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری مابین صوبهٔ بهار و بنگاله دیهیم خلافت را بجلوس خود آراسته بود) ارسال داشت - و خود تا دریای کرم ناسا باستقبال شتافته احراز ملازمت نمود - و چون موکب خسروانی اواخر سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری در سواد جاجمیو رسیده چهاونی نمود محالات انتربید (که عبارت از اماکن واقعه مابین دریای گنگا و جمنا ست - و از ده سال کم و بیش در تصرف مرهته بود)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سدا شیو بهاو •

به‌تفصیلے (که در احوالش نگارش یافته) فوج بر سر تعلقهٔ او
(۲)
برد - و نامبرده از لکهنؤ بر آمده تا میدان ساندي و پالي
(که سرحد صوبهٔ اوده است) پیش آمد - و جنگ سهلے
بمیان آمده بوساطت سعد الله خان پسر علي محمد خان
روهله برپنج لک روپیه قدرے نقد و تتمه بوعده انفصال یافت
و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري حسب
استدعای نجیب خان روهله و دیگر افاغنه (که پرگنات صوبهٔ
دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر
اشکال عبور گنگا گذر نمي‌توانست نمود - و در سنه (۱۱۷۱) هزار
و یکصد و هفتاد و یک هجري دتا سندهیه بندوبست نواحی
دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجیب خان را
(۳)
در سکرتال محصور نمود - و بعد انقضای برسات گوبند پندت
را با بیست هزار سوار از تهاکر دواره که متصل کوه است
از گنگا گذرانیده برای تالان تعین کرد) رفته پندت مزبور
را شکست فاحش داد سعد الله خان و دوندي خان و
حافظ رحمت خان (که بنابر رعب فوج مرهته بکوه کمایون
پناه برده بودند) آمده ملحق گشتند - و نجیب خان هم از
صعوبت محاصره نجات اندوخت - ازانجا (که جمعیت مرهته
افزود بود) از مآل اندیشي حرف مصالحت بمیان آورد *

---

(۲) در [بعضے نسخه] مالي (۳) در [بعضے نسخه] شکرتال *

اقبال خاندوران بدستگیري برخاست - و در عهد محمد شاه پادشاه از بارگاه جهانباني باضافهٔ نمایان و فوجداري هانسي حصار (که از قدیم الایام مفسده زار زور طلب است - و بانقلابات سلطنت غیرعملی محض شده بود) کامروا گردانید - خان شهامت نشان درخستن و بستن متمردان و قتل و اسر سرتابان آن ناحیه کمر سعي چست بربست - مشهور است که او تمام تصور را در حصار بکشتن داد - بسیارے از خویشان همقوم او در جنگ گدهي و زد و خورد روز و شب بکار آمدند اما قسمے نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که در سوالف ایام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن ولایت وا پرداخت بحضور رسیده بیمن اعانت آن نوئین جوانمرد بمنصب شش هزاري و پالکي جهالردار مرتقي والا پایهٔ اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه برفاقت آن نام‌آور ناموس پرست مردانه جان بر افشاند - پسرانش بمنصب عمده و جاگیرهای خوب در حالت تحریر کامیاب جمعیت اند *

* شجاع الدوله بهادر *

پور ابو المنصور خان - نام اصلی او میرزا جلال الدین حیدر است - پس از فوت پدر ببحالی نظم صوبهٔ اوده و الهآباد امتیاز اندوخته بندوبست آنجا چنانچه باید نمود - و در سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجري عماد الملک

برخوانده نقاره نواخته راه قصور گرفت - نخست دلیرجنگ مالش او برسگالید - و پستر بدانجای آن پی برده خود را باز داشت - و پیچ و تابے خورده بعرفان (۲) بدر برد #

اتفاقا میر جمله (که بپای عتاب محمد فرخ سیر پادشاه در آمده بلاهور اخراج یافته بود) بعد چندے طلب حضور گشت - چون بر جرأت و جسارت خان مزبور مطلع شده بود بخواهش نزد خود خوانده بدار الخلافه همراه آورد - و وقت ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر انچه بایست در بارهٔ او گفت اما درین مرتبه صحبتش بپادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز نیافت - فتح البابي بخان مذکور هم روی نیاورد - و پس ازان قطب الملک بنظر توجه تفقد فرمود - و بنوازش منصب معتبر برنواخته بآوردن خزانهٔ بنگاله تعین کرد - همان ایام حسین خان خویشگي کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو التفات و رعایت برحالش نتافت - کارش بفقر و فاقه کشید دران وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیر الامرا کشته شد بار دیگر قطب الملک بگرم جوشي و عطای زر نقد مستمال ساخت - و بعد ازان (که معاملهٔ او فزوني شد) از خاندوران (که رکن رکین سلطنت گردیده) بنابر قتل عیسي خان منج (که بتوسل او اشتهار داشت) خائف بود - از شگرفیٔ تائید و رسائیٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعرقان •

بپای فرار راه هزیمت سر کردند - عیسی خان از شتاب زدگي
بدجلوي کرد - و تیز راند - هردو سردار بیکدیگر در افتادند
اگرچه از شمشیر آن بومي (که شهداد خان بدست گرفت)
انگشتانش از کار رفت اما بتیر جگر دوز افغانان (که در
خواصی فیل ردیف خان مذکور بودند) آن نخوت‌کیش نقد جان
در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را تالان زدند - و چون شهداد
خان بسبب جراحت خویش و تیمار زخم رسیدگان تیز پائي
ننمود پس از هفته برکوته او (که موطن و مسکن این قوم
بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف
(که هم ازان طایفه اند) بر اندوختهای او ریخته نقد را بردند
جنس بدست مشار الیه افتاد - پارهٔ بلاهور فرستاد - و تتمه
بوطن روانه کرد - دلیر جنگ بر آشفته جریده طلبداشت
و بپرس و جوی اموال مقتول درآورد - او ببهانهٔ تاراج
از خود پی سپر مي‌کرد - کار بتعین محافظان کشید - او *
در مضافات حویلی دارا شکوه فروکش کرد - از فاقه
و بے چیزی بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بداد
هرچند دلیر جنگ کاوتازیها نمود و زهرچشم نگارش (۲)
بازوی همت او بسستي نگرائید - و پای ثب
درنیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلقه

را جلال الدین
بہ اودهه و الہ آباد
باید نمود - و در
یان هجري عیان الملک

(۲) نسخهٔ [ب] کاوشها •

خان عم شمس خان در فوجداری جمو مصدر کار بود
چون خان مذکور بدست کروی مقهور کشته شد او تا رسیدن
حاکم دیگر دست و پای بحرکت آورده طرفی بر بست - و سرمایه
اندوخت - و دران وقت (که عبد الصمد خان دلیر جنگ
بصاحب صوبگی لاهور تعین گردید) بکم جمعیتي از عیسی
خان منج (که در عرض راه سر خود سري مي افراشت)
توهمي داشت - او خود را از قصبهٔ قصور باشارهٔ ماهم غیبي
و تیسیر بخت بیدار با جوقی نمایان بر وقت رسانید - و بموافقت
و همرهي لوازم خدمت و یکجهتي بتقدیم آورد - پس ازان
بفوجداری لکهي جنگل بپایهٔ شهرت و ناموري برآمد #

وچون دلیر جنگ از جانب عیسی خان منج (که در مابین
رودبار ستلج و آب بیاه بانا و لاغیري ميگذرانید - و اطراف
و جوانب آن را بقهر و جبر فرو گرفته بود) دل پري
داشت بعد از مهم کروی مخذول او را بفوجداری دوآبه
و مالش آن بیدادگر کسیل نمود - شهداد خان در فراهم آوردن
سپاه تیز دستي بکار برده چون سپاهی فالیز بهم آمد از بےزري
و کم مایگي (که مبادا سنگ تفرقه دران جمعیت افتد)
گرم و گیرا شتافته متصل تهاره عرصهٔ کارزار بر آراست - و چون
آن بومي بمیدان نبرد درآمد رمي سهام و ضرب صمصام را
رونق دیگر بخشید - زر بندهای نوکرد آمدهٔ شهداد خان

شتافته بجنگ پیوست - و زد و خورد بمیان آمده نامبرده زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجري بگلشن بقا خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خاصهٔ خود خوانهای مقرري نوبت بنوبت بجماعه‌داران مي فرستاد سوای آن بدو صد کس از مردم وطن او (که در رفاقت بودند) خوراک دو وقته بضابطهٔ اهل پورب (که عبارت از دیار شرقي شاهجهان آباد است) مقرر بود - پسرانش غلام محي‌الدین شجاعت خان - که بسرور جنگ مخاطب است - و اشرف خان و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از پرگنهٔ بیر محال ارث یافته بنوکري مي پردازند *

* شهداد خان خویشگي *

عبد الرحیم نام - یزنهٔ شمس خان است - که در فوجداري دوآبهٔ (۲) تتهه با سکهان (که دران هنگام هرکه از سران و سرداران دوچار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت) بکرات و مرات عرصهٔ نبرد بر آراست - و هر مرتبه فیروزجنگ آمد و آخر سر در سر آن کرد - مشار الیه مرد بے مایه و کم روزگار بود - نام و نشانے نداشت - در عهد خلد منزل منصب پانصدي و خطاب شهداد خاني یافته بهمراهي قطب الدین

---

(۲) نسخهٔ [ا ج] دوآبهٔ بهته *

و نقاره بلند آوازه گردیده بخطاب شجاعت خان بلند نامي اندوخت - و بتقرر پرگنهٔ بیر و برخے دیهات فتح آباد دهارور صوبهٔ خجسته بنیاد و حویلی پاتهري صوبهٔ برار و سرکار بیجاگده کهرکون صوبهٔ خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان (که بیر و غیره محالات بجاگیر راجه سلطان جي (۲) قرار یافت) او جاگیردار بالاپور و غیره محالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب پنج هزاري و خطاب بهادري چهرهٔ عزت برافروخت - بعد فوت عضد الدوله در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجري به نیابت صوبه‌داری برار لوای ترقي بر افراخت - ضبط و ربط عملداري خوب داشت - مکاسداران مرهتّه سرحساب بودند و چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک او مقاهیر بمنازعت برخاستند - رگهوجي بهونسله فوج فراهم آورده بر سر ایلچپور آمد *

گویند خان مذکور دیوان لسان الغیب را همواره روبروی خود داشتے - و برای امور عظیمه بطریق تفاول کتاب مزبور را میدید - این مرتبه در جواب فال برآمد *　* ع *

* ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد *

قرار داد که خود از شهر بر آمده برسر مقهوران باید رفت تا حاصل مصراع (۳) مذکور متوجه او باشد - بچهار کروهی بلده

---

(۲) نسخهٔ [ا] سلطانجي (۳) نسخهٔ [ج] حال مصراع *

در ایامی (که پادشاه بر کالاهٔ دکن مقامات داشت) بمنصب
چهار صدي و بخشیگري و داروغگیِ عدالت بندر سورت به تیول
دران حدود افتخار اندوخت - و گاهی بفوجداری نیاپورهٔ
دهاتیا سرکار سورت و لختی بتعلقه داری بیرم گانو و چندے
بفوجداری سرکار سورت گجرات مفتخر بوده از اصل و اضافه
بمنصب هفتصدي و خطاب شاه علي خان ناموري پذیرفت
و در وقت جهاندار شاه بجهت آنکه نزد محمد فرخ سیر
شتافته بود از منصب و جاگیر افتاد - سال اول جلوس محمد
فرخ سیر ببحالی منصب معزز شده بفوجداری مندسور
مالوه معین گشت - سال دوم محمد شاهي چون نظام الملک
آصف جاه از مالوه ارادهٔ دکن تصمیم نمود بدلدهیِ او
پرداخته با شیخ نور الله برادر خردش در رفاقت خود
برگرفت - او بداروغگیِ توپ خانهٔ سرکار آن نوئین بلند قدر
و برادرش بداروغگیِ احشام سرمایهٔ اعتبار اندوختند - و در
جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان مصدر ترددات
شایان گردید - در مصاف اخیر چون کار بر اینها تنگ شد
برسم بهادران جانفشان پیاده پا گشته دقیقهٔ از زد و خورد
مهمل نگذاشتند - شیخ نور الله دران نبرد مردآزما بکار آمد
و شیخ محمد شاه مجروح گشته از کار باز ماند - پس ازین
نامبرده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم

قسمی درست نشست که هیچ گاه لغزش نیافت - پسر نداشت دهقان زاده را بفرزندي برگرفته - بخاطر داشت او بمنصب عمده و خطاب نظرعلي خان نامے بر آورد - و پس از فوت او با قوم مرهته جنگ بے تدبیرانه کرده منهزم گردیده سزایه درباخت - صبیهٔ شجاعت خان بدست معصوم بیگ پور کاظم بیگ بود - که در ایام صوبهداری حیدر قلي خان نیابت احمد آباد و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر دوم او رستم علي خان - متصدی بندر سورت شده - و برادر سیومین ابراهیم قلي خان خطاب داشت - هرسه در وقت نظامت معزالدوله حامد خان بهادر بقتل رسیدند *

* شجاعت خان بهادر *

محمد شاه نام از شیخ زادهای فاروقي ست - نسبش بشیخ فریدالدین شکرگنج منتهي مي شود - وطنش جونپور صوبهٔ آله آباد - نام جدش غلام محمد خان - که در عهد فردوس آشیاني بمنصب و خطاب خاني سرفراز شده بفوجداری حاجي پور مضاف بهار مي پرداخت - و در جنگ شجاع برکاب عالمگیر پادشاه بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم خان منصب یافته ابتدا بفوجداری متهرا و پس ازان بفوجداری گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کره مانکپور صوبهٔ آله آباد گردیده با راجپوتان آن نواح جنگ نموده بقتل رسید - نامبرده

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از صوبهٔ مذکور نهضت نموده
بصوبهٔ مالوه آمده با برادر مذکور ملحق گردید و پس از جنگ
مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه به نابکارئ
چرخ غدار محبوس گشت ناکرده بصوبهٔ آبقانی خود
ندامت . سال دوم جلوس خلد مکان (که دارا شکوه بگجرات
رسانده جمعیت فراهم آورد) اورا خطاب قزلباش خان داده

یا دو هزار اشیای موم (۲) (که هر یکے دو منی و سه منی بوده)
پیشکش کرد - و اعتذار کرد که غایبانهٔ آقا ست - زیاده برین
جرأت نمي‌تواند شد - و معلوم شد که برای ذخیرهٔ این موم
چاهها کنده نگاهداشته‌اند - و در تابستان آبے سر مي دهند
که بگداز نرود - ازینجا قیاس دیگر اسباب باید کرد - صبیهٔ
شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خانخانان بحکم جهانگیري
در عقد ازدواجش بود - اما اولادش از بطن سراري و غیره
بودند - از پسرانش عقیدت خان است - ابوطالب نام - که
سال دوم عالمگیري چون پدرش بنظم دکن مامور گردید او
بحراست دولت آباد اختصاص گرفت - و زود درگذشت - دیگر
ابو الفتح خان - که در شبخون سیوا بهونسله بکار آمد - و هرکه
نامے (۳) تحصیل نمود درین جرائد مرقوم است - از دخترهایش
یکے بازدواج روح الله خان اول درآمده - و دیگرے با ذوالفقار
خان نصرت جنگ عقد بیوگاني داشت *

* شجاعت خان محمد بیگ ترکمان *

در جرگهٔ منصبداران کومکی صوبهٔ گجرات انسلاک داشت
با سلطان مراد بخش در ایامے (که بنظم صوبهٔ مذکور
مامور بود) ساز موافقت کوفته بپایهٔ روشناسی شاهزاده
افتخار اندوخت - و چون شاهزادهٔ مذکور حسب اشارهٔ برادر

---

(۲) در [بعضے نسخه] آسیای موم (۳) نسخهٔ [ج] تحصیل نامے نمود *

و شریف بکار مي برد - و گلبانگ جود و احسانش آفاق را محیط گشته - آثار خیر از قبیل رباط و مسجد و جسر (که لکها بصرف آن رفته) در چار دانگ هندوستان بسیار یادگار (۲)
پیوسته بے نوایان و عجزۀ دور دست از بذل و نوال او بهره مند بودند - معهذا اموالے (که پس از فوتش داخل سرکار پادشاهي شد) از حیطۀ قیاس بیرون است - با آنکه مرور جنس اعلی ازان (از طلا آلات و نقره) بصرف حوائج پادشاهي درآمده هنوز در قلعۀ آگره حجرها مقفل افتاده است *

(۳)
از کثرت اسباب و عروض کارخانهای او غریب حکایات مسموع شده - از معتبرے استماع افتاده که هنگامے در شکار عالمگیري موم مطلوب شد - عمال خالصه و پرگنات نواح (که فرمایش بنام آنها رفته بود) بعذر موسم برشگال یک قلم نایاب بقلم آوردند - خانسامان بعرض رسانید - موم هیچ جا بهم نمي رسد - مگر در کارخانۀ امیر الامرا (که در دهلي ست) ذخیرۀ موم شنیده میشود - حکم شد که بقدر ضرورت عاریت بگیرند - چون بمتصدیی امیرالامرا ابلاغ فرمان شد استیذان آقا که در بنگاله بود بدیر مي کشید - و ایستادگي مقدور نبود - ناچار دو صد من موم از جانب خود و هزار

(۲) در [اکثر نسخه] بذل نوال او (۳) در [بعضی نسخه] عرض *

مقابل آن مي‌گذاشتند - خشک شده قطره قطره آب ازو
مي‌چکيد - و صندوقي بوده که از يک طرف آن فيل و يکطرف
بز بسته بودند - فيل نتوانست کشيد - بز آن صندوق را
با فيل کشيده مي برد - اميرالامرا بعطاى عصاى خاصهٔ
سنگ يشم (که در دست پادشاهي بود) با ديگر عنايات
خسرواني نوازش يافت - و حکم شد که آن سرآمد نوئينان
والامرتبت تا در غسلخانه پالکي سوار مي آمده باشد
و بعد نوبت شاه عالم بهادر نوبت بنوازد - و در همين
سال بصوبه داري اکبرآباد دستوري يافت - و در آخر سال
بيست و دوم از تغير شاهزاده محمد اعظم (که حسب الحکم
برسم اياغار روانهٔ حضور شده) بصوبه داري بنگاله سرفراز گرديد
و پس از چند سال ديگر بصاحب صوبگي مستقر الخلافة
آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حيات مستعار به نيک نامي
بسر برده در سر آغاز سي و هشتم سنه (۱۱۰۵)
يکهزار و يکصد و پنج هجري بدار بقا ارتحال نمود #

اميرے بدين محاسن اخلاق و محامد شمائل در نوئينان
قريب العهد ديگرے نگذشته - با اين همه مواد مجد و بزرگي
(که بر ذات او فراهم آمده و اگر عشرے ازان در ديگرے
سر ميزد کله گوشهٔ نخوت بر فلک برين مي سود) او
در کمال حلم و ملائمت تواضع و حسن سلوک با وضيع

دلها بيوقع مي نمود معاتب پادشاهي گشته صوبهداري دکن بپادشاهزاده محمد معظم تفويض يافت - و او به بندوبست ولايت بنگاله (که در همان ايام مهر جمله ناظم آنجا در گذشته بود) مامور گرديد - و چون ضلالت منشان ولايت رخنگ (که در افواه و السنه بقوم مگهه مشهور اند) از بدگوهري هنگام انتهاز فرصت بسرحد بنگاله آمده سکنهٔ بعضی مواضع سر راه را عرضهٔ انتهاب مي ساختند امير الامرا کشايش قلعهٔ چاتگام را (که سرحد آن ولايت است) موجب سد طريق دست اندازي آن گروه شقاوت پژوه دانسته کمر همت بتمشيت اين مهم بر بست - و بزرگ اميد خان خلف خويش را با فوجی رخصت نمود - و او پس از تلاش و کوشش نمايان در آخر سال هشتم (۲) آن حصن متين را بدست آورده باسلام آباد موسوم گردانيد ✽

امير الامرا مدت مديد بضبط و ربط ممالک فسيحهٔ بنگاله پرداخته در سال بيستم (که نظم آنصوبه باعظم خان کوکه مفوض گرديد) آن عمدة الملک احرام ملازمت بسته در سال بيست و يکم ادراک شرف ملازمت نموده پيشکش سي لک روپيه نقد و چهار لک روپيه جواهر با ديگر اجناس از نظر گذرانيد - از جملهٔ تحائف آن آئينهٔ بوده که ترا

---

(۲) در [اکثر نسخه] سنه هشتم ✽

که مرهته را بر اسپ نگاه نمي‌داشتند قضا را در سر آغاز
سال ششم جمعے از پیاده‌های این طایفه بتقریب کتخدائی
یکے از کوتوال دستک دو صد نفر مرهته گرفته وقت شب
بعنوان شادي دف زنان بشهر درآمدند - و روز دیگر جوقے را
بشهرت مردم غنیم (که از تهانه دستگیر کرده ایم) دستها بسته
سیلي‌زنان آوردند - شبے دیگر آن ضلالت کیشان بوقت دو پهر
شب عقب محل سرا که باورچیخانه بود خود را رسانیده هرکرا
بیدار یافتند بتیغ تیز در گذرانیده دریچهٔ (که بگل و خشت
مسدود بود) وا کردند - برخے خواصان محل از آواز بیل
و کلنگ آگاه شده بامیر الامرا خبر رسانیدند - او گفت که
چون ایام صیام است عمله و فعلهٔ باورچیخانه برای طعام شب‌خور
برخاسته باشند - و چون این خبر سمت تکرار یافت امیرالامرا
سراسیمه تیر و کمان و برچهي در دست گرفته برخاست
یکے ازان شوریده سران شمشیرے حواله کرد - بدست
امیرالامرا رسید - و انگشت سبابه جدا شد - و ابو الفتح خان
پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبردے کرده کشته گردید
اهل محل امیر الامرا را کشیده یکسو بردند - و از شور و غوغا
مردم بیرون دویده کار آن ناتمامان را باتمام رسانیدند - و چون
این معني ناشي از غفلت آن عمدة الملک و محمول بر
بے خبري او بود و در عالم عملداري در نظرها سبک و در

و تواتر تقاطر امطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگامهٔ جنگ و پیکار گرم بود - آخرالامر نقبی را (که ببرج مقابل مورچال امیرالامرا رسیده بود) بباروت انباشته آتش دادند - آن برج از هم پاشیده اجزایش مانند خیل کبوتران رمیده بهوا اوج گرفت - عساکر فیروزی (که آمادهٔ یورش بودند) سپر حفظ الهی برسر کشیده یکدفعه بر قلعه دویدند - و چون دران آویزش و ستیز روز بآخر رسید مجاهدان عار فرار بر خود نه پسندیده شب در پای قلعه قدم جلادت فشرده بسر بردند - و بدمیدن صبح یورش دیگر نموده بشهر بند در آمده بقهر و صولت هیزدهم ذي الحجه سال سیوم مسخر ساختند - بقیة السیف بحصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حیز قدرت خویش بیرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعهٔ مذکور بحکم پادشاهي باسلام آباد موسوم گردید #

پس ازانکه ولایت سیوا پی سپر عساکر منصوره گردید و آن نیرنگ‌ساز حیله گر بدرهای دشوار گذار خزید امیر الامرا بقصبهٔ پونا طرح اقامت ریخته در حویلیِ ساختهٔ سیوا فرود آمد - درین ایام آن پر فن سراپا مکیدت بفکر شبخون افتاده جمعے را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تقید بود (که چه در لشکر وچه در شهر بدون دستک و پروانگي کسے را نمي گذاشتند که درآید) و همچنین قدغن بود

پدر و جد او بود) بلند آوازه گردانیدند - و در همین ایام
از تغیر پادشاهزاده محمد معظم بصوبه داری دکن اختصاص
یافت - امیرالامرا پس از وصول بولایت مذکور بیست و پنجم
جمادی الاول این سال سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری
بدفع سیوای مزور محتال و انتزاع حصون ولایتش (که بسبب
انقلاب حکومت بیجاپور و کشتن افضل خان عمدهٔ عادل شاهیه
اکثر بنادر و قلاع متصرف شده برروی دریا سنگ راه مترددین
بیت الله گشته - و در تاخت و تاراج مملکت پادشاهي دقیقهٔ
فرو نمي‌گذاشت) از اورنگ آباد برآمده هرجا مردم او بجنگ
پیش مي آمدند سزای واجبي داده جابجا محالات متعلقه‌اش را
تهانه نشین مي ساخت - و این ابتدای مهم مرهته است
و چون برشکال رسیده بود چند روزے در قصبهٔ پونا گذرانیده
تسخیر قلعهٔ چاکنه را (که از قلاع متینهٔ کوکن نظام شاهیه بود
و بنابر اختلال احوال عادلشاهیه سیوا بران دست تملک
یافته) ازان رو که متصل بولایت پادشاهي واقع شده انتزاعش
از مقدمات ضروریهٔ آن مهم دانسته پیش نهاد عزیمت ساخت *
و چون بپای حصار مذکور رسید اطراف و نواحي را بنظر
احتیاط در آورده بتقسیم مورچالها پرداخت - و در جاهائے (که
مناسب بساختن دمدمه و حفر نقب بود) همت برگماشت
و پنجاه و شش روز با وصف دوام بارش ابرهای طوفان بار

در معارک هیجا شمشیرهای نمایان زده بودند) از جای رفت - و بسیارے راه بیوفائي و هزیمت سپردند - و باطراف و جوانب این خبر وحشت افزا چنین شیوع یافت که شاه شجاع عالمگیر پادشاه را بدست آورده عازم اکبرآباد است و بمرتبهٔ تواتر گرفت که این اراجیف و اکاذیب را امیرالامرا بر راستي حمل کرده مضطرب گردید - و دست و پا گم کرده بدان فکر افتاد که بجانب دکن بدر زند - و از آسیمه سري بفاضل خان خانسامان (که هنوز بخدمتگذاري اعلی حضرت قیام داشت) حقوق آصفجاهي را بیادش داده ملتجي گشت که از جناب اعلی حضرت استشفاع جرائم او نماید - آن خردمند کارشناس بتسلي و تسکین کوشیده گفت - که تا صبح صبر و سکون باید ورزید - که شاید ازان طرف خبرے (که اعتماد را شاید) برسد - و پس ازان ظاهر گشت که عالمگیر شاه کوه‌تحمل شیر تهور با معدودے شجاع را رهگرای هزیمت ساخته علم فیروزي افراخت - و پس ازین فتح خدا داد (که الویهٔ عالمگیری بظاهر مستقر الخلافه رسیده بجانب اجمیر بعزم محاربهٔ داراشکوه باهتزاز آمد) امیرالامرا را ملتزم رکاب ساختند و بعد جلوس ثاني سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري سال دوم عالمگیري بوالا امتیاز نواختن نوبت درحضور (که این نوازش بزرگ در عهد شاهجهاني و جهانگیري مخصوص

بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار در اسپه سه اسپه
نوازش نموده بخطاب اميرالامرائي بلند نامي بخشيدند
و محالي (که دو کرور دام جمع آن بود) برسم انعام مرحمت
شد - و چون سليمان شکوه نخستين پور دارا شکوه از ديار شرقيه
برگشته باستماع شکست پدر ازان روی آب گنگ بسمت
هردوار شتافته ميخواست از راه سهارن پور بپنجاب رفته
بپدر ملحق گردد اميرالامرا تعين شد - که بکفايت مهم او
پردازد • آن حادثه زدهٔ روزگار از هولت لشکر منصوره سر
آوارگي بکوهستان سري نگر کشيده بزميندار آنجا پناه برد
اميرالامرا از کنار گنگ برخاسته حسب الحکم بمستقر الخلافهٔ
اکبرآباد معاودت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان
بنظم مهمات آن صوبه قيام ورزيد - و چون سلطان محمد
بطريق منقلا بجانب شاه شجاع لوای نهضت برافراخت تنظيم
امور آن مرکز خلافت باميرالامرا باز گرديد - چون در جنگ
شجاع راجه جسونت (۲) از بد سگالي و تيره باطني باراده برهمزني
و کار شکني آخر شب (که فردای آن صف آرائي و کارزار اتفاق
افتاد) با ساير راجپوتيه از رکاب عالمگيري فرار گزيده راه آگره
پيش گرفت اين آشوب طوفان زای يک محشر تفرقه
بر مردم ريخت - که پای ثبات کهنه سپاهيها (که بارها

(۲) نسخهٔ [ب] جسونت سنگهه *

روز سیوم بعد گفت و شنود بسیار عزم ملازمت پدر بزرگوار از خاطر عالمگیري سر برزد - و بدین نیت شکرف از باغ دهره سوار شد - ازانجا (که مشیت ازلي بخلاف آن متعلق شده بود) خانجهان و شیخ (۲) میر از پس رسیده معروض داشتند - که تصمیم این اراده از تجویز عقل مصلحت بین بعید است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده و اعلی حضرت را کل سر رشته از اختیار رفته بے باعث ضروري در جائیکه مظنهٔ خطر باشد رفتن چه ضرور *

درین اثنا (که خلد مکان گوش بر سخنان دولت سگالان داشته متردد بود) باهردل (۳) چیله رسید - و فرمانے که اعلی حضرت بخط خود بدارا شکوه نوشته از روی اعتماد بدو حواله نموده بود (که خود بعنوان سبکروی بشاهجهان آباد نزد دارا شکوه رسانیده جواب بیارد) آورده گذرانید - مضمون آنکه او لشکرها فراهم آورده در دهلي ثبات قدم ورزد - ما درینجا مهم را فیصل مي فرمائیم - لهذا رای خانجهان جایزهٔ استحسان یافته عزیمت ملازمت سمت انقلاب پذیرفت و باقتضای مصلحت الویهٔ عالمگیري بتعاقب دارا شکوه از آگره سمت دهلي باهتزاز آمد - در منزلگاه متهرا خانجهان را (که بسبب عتاب مذکور از منصب و جاگیر معزول شده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ج] شیخ کبیر (۳) نسخهٔ [ا] ناهردل *

از قید رهانیدند - و باز صوابدید حال را که ازو استفسار کردند
او باز همان ممانعت را اعادہ کرد - و ظاهر است که درین
وقت حرکت چه فائدہ مي‌کرد - معهذا اعلی حضرت پیشخانه
برآوردند - اما چون کار از دست رفته بود اگر خود هم بر مي‌آمدند
سودمند نمي افتاد *

بالجمله خانجهان در باغ نور منزل بتلثیم عتبهٔ عالمگیري
چهره افروز طالع گردید - بعد از تکرار پیغام بوساطت
فاضل خان خانسامان از جانب اعلی حضرت بپادشاهزادهٔ
ظفر نصیب محمد اورنگ زیب و آمدن بیگم صاحبه نزد برادر
عزیز القدر و گزارش پیغام پدر بزرگوار [که ولایت پنجاب
با مملکتي (که بدان ضلع واقع شده) بدارا شکوه و گجرات
بدستور سابق بمراد بخش اختصاص مي‌یابد - و دکن بسلطان
محمد نخستین خلف شما تعلق گیرد - و بمنصب والای
ولایت عهد و خطاب بلند اقبالي و اختیار کل ممالک محروسه
ماورای ولایت مقسومهٔ مذکوره بشما ارزاني گردد - باید که احراز
سعادت ملازمت نموده در استرضای خاطر اقدس کوشید]
جناب عالمگیري از اقبال این معني پهلو تهي کرده
گفت - تا انفراغ از مقدمهٔ دارا شکوه رسیدن حضور متعذر
بیگم صاحبه قرین حزن و اندوه مراجعت نموده باظهار صورت
ماجرا برملالت و سامت خاطر اعلی حضرت افزود - تا آنکه

خانجهان (که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اورنگ زیب شهرتے داشت) منافی صلاح وقت دانسته حضور طلب ساخته مهاراجه را بصوبه داری ارجین منصوب کرد - و پس از هزیمت مهاراجه از مقابلهٔ عالمگیري چون عزیمت آن شاهزادهٔ فتح نصیب بسمت دار الخلافه مسموع اعلیٰ حضرت گردید رای رزین پادشاهي بران بود که خود برای مقابله برآیند اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بیشتر نوکران پادشاهي اند - یحتمل که شمشیر کشیدن بر روی ولي‌نعمت بخود قرار ندهند - اما دارا شکوه (که از سهل‌انگاري میخواست به تنهائي خود مباشر امر قتال شود) اصرار و استبداد ورزیده مجوز بر آمدن آنحضرت نمي شد - درین باب مطارحه با خانجهان درمیان آمد - او نیز بپاس خاطر دارا شکوه یا بنابر اخلاصے (که با محمد اورنگ زیب بهادر داشت - و نقش بهبود از صفحهٔ احوالش مي خواند) مانع (۲) آمد - و پس از هزیمت دارا شکوه ظاهر شد که اصابت همان بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبیر واقع شد - اعلیٰ حضرت از روی غضب سر عصا بسینهٔ خانجهان رسانیده بجهت خیانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشتهٔ دارا شکوه و اغوای جمعے از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از دو روز

---

(۲) نسخهٔ [ا] مانع شد •

دکن حسب التماس میر جمله جهت استخلاص پسر و متعلقانش
و مالش قطب شاه بسیچ حیدرآباد وجهۀ همت ساخت
شایسته خان با تعیناتیان صوبۀ مالوه بر وفق حکم پادشاهي
بکومک رفته در عین محاصره بخدمت شاهزاده سعادت بار
اندوخت - و پس از انصرام آن مهم سال سیم رخصت شده
بتعلقه رسید - و بالتماس پادشاهزاده در صلۀ حسن خدمت
بمنصب والای شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه
و والا خطاب معتبر خانجهان سر برافراخته محسود اقران
گشت - و چون در همین سال محمد اورنگ زیب بهادر
با عساکر دکن بهتنبیه عادلشاهیه مامور گردید بخانجهان
اشاره رفت - که خود را بر سبیل استعجال بدولت آباد
رسانیده تا معاودت جناب شاهي اقامت نماید - و چون در
سال سي و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري
عارضۀ حبس بول باعلی حضرت طاري گشته امتداد گرفت
امور جهانباني و فرمانفرمائي باسرها بشاهزاده ولي عهد
دارا شکوه باز گردید - او از تبه رائي و بد سگالي امرای
کومکی دکن را (که هنوز مقدمۀ بیجاپور بهین انجامے
نگرفته بود) طلب حضور نمود - شایسته خان نیز بمالوه
برگشت - چون آن الکه در جوار دکن واقع است درین
هنگام (که مرکوز خاطر دارا شکوه کارهای دیگر بود) بودن

عجز و انکسار ساخت - و چون سال هیزدهم صوبهٔ آله آباد
از تغیر او در تیول دارا شکوه مقرر گشت خان مشار الیه
بصوبه داری مالوه نامور گردید - چون در سال بیستم فرمان
طلب از احمد آباد گجرات بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر بجهت تفویض ولایت بلخ و بدخشان صدور یافت
نظم آن‌دیار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شایسته
خان (که بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
مباهي بود - و سوای آن مبلغ پنج لک روپیه هرسال بجهت
علوفهٔ سه هزار سوار سبندي از خزانهٔ عامرهٔ آنصوبه نقد
باو تنخواه میشد) تنبیه و تادیب متمردان آن سر زمین
چنانچه باید صورت نمي پذیرفت و مکرر این معني از
عرائض او مفهوم شد در آغاز سال بیست و دوم صوبهٔ احمدآباد
به تیول شاهزاده دارا شکوه متعلق گشت - و مجددا حکومت
مالوه بخان مسطور باز گردید - و در سال بیست و سیوم
از تغیر شاهزاده مراد بخش بانتظام مهام هر چهار صوبهٔ دکن
امتیاز یافت - و پس ازان باز بایالت گجرات شتافت - چون
سال بیست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گردید آن
شایستهٔ مراحم ناصیه سای عتبهٔ خلافت گشته سال بیست
و هشتم بتازگي بصوبه‌داری مالوه دستوري یافت - چون سال
بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ

بهنگمنیر رسیده پرگنات آن را از تصرف پسرش سیوا و دیگر مفسدان برآورده مقاهیر را آوارهٔ دشت فرار ساخت و بهر قلعه فوج تعین نمود - پس از انفتاح اکثر حصون مشهوره و فراغ از بند و بست آن اُلکه بجانب جنیر گام سرعت برداشت - چون سیوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام داده باسانی تسخیر پذیر نبود شهر جنیر را با محالات متعلقهٔ آن بضبط در آورده معاودت نمود - و درکم مایه فرصتی دو سرکار عمده بجمع دو کرور و شصت لک دام مشتمل بر هفده محال ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانید - در سال دهم خان زمان (که به نیابت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بنظم بالاگهات دکن می پرداخت) ودیعت حیات سپرد ازانجا [که تعین یکی از اعاظم امرا بجای خان زمان (که در حین غیبت شاهزاده مامور به نیابت و هنگام بودن در دولت آباد بکار و خدمت قیام داشته باشد) ناگزیر مصالح ملکي بود] لهذا شایسته خان باین خدمت معین گشته پیش از شاهزاده (که بجهت طوی کتخدائي بحضور رسیده) رخصت یافت که تا آمدن ایشان نیابةً بنظم امور آندیار پردازد - و در سال دوازدهم از تغیر عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتنه سر برافراخت - خان مزبور سال پانزدهم برسر پرتاب زمیندار پلاؤن (۲) (که از عمده بومیان آندیار بود) فوج کشیده پایمال

(۲) نسخهٔ [ج] بلاول ●

و او بزمین بوس سدهٔ سلطنت رنگ رفته بر روی آورد
در همین سال بیست و یکم جهانگیري بخطاب شایسته خاني
ناموري اندوخت - و در سر آغاز جلوس صاحبقران ثاني همراه
پدر از لاهور بآستان خلافت ناصیهٔ سعادت افروخته از اصل
و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار بلند پایگي یافت
آنچه زبان زد مردم است (که شایسته خان روز تولد بمنصب
پنجهزاري سرفراز شده) اصلے شایسته ندارد - بجائے بنظر
هم رسید - که برعایت پدر و جدش اورا در اوان صبا و طفلي
اول رهله پانصدي منصب عنایت فرمودند - و بهمان ذریعه
اضافهای متواتر یافته در حداثت سن بمنصب عمده اختصاص
گرفت - و در عهد اعلی حضرت بسرداري و سرکردگي تعین گشت
در سال سیوم چون از خطهٔ برهانپور سه فوج سنگین باستیصال
خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردید سرداری یکے
بنام وی نامزد شد - ازان (که مهمات کل عساکر باعظم خان
صوبهدار دکن مفوض بود) صحبت خان مذکور با وی درنگرفت
طلب حضور گردید *

چون سال نهم ناحیهٔ قلعهٔ دولت آباد مهبط رایات
فردوس آشیاني شد مشار الیه با آلهوردي خان و غیره
امرا جهت استخلاص ولایت سنگمنیر و دیگر قلاع متعلقهٔ آن
(که در دست ساهو بهونسله بود) دستوري یافت - خان مذکور

اکثر امرا و نوئینان زخمی تیغ زبان او و تشنهٔ خونش بودند و او دست از کنایه و هجو بر نمیداشت حتا در حق خلد مکان گفته و حق نمک و نمک کلام ادا نموده * * بیت *

* بنشسته چنان قوي که بر داشتنش *

* کار دگرے نیست خدا بر دارد *

چون هجو هدایت خان (۲) نمود خان مذکور بمقتضای * * ع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

رباعیئ گفت - که بیت دوم اینست * * بیت *

* فرزند و زن و قبیلهٔ آن کس کش *

* بر خوان جماع نعمت الوان است *

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید *

* شایسته خان امیر الامرا *

خلف الصدق یمین الدوله آصف خان است - (۳) نامش میرزا ابوطالب - در ایام تسلط و تغلب مهابت خان او نیز با پدر بقیدش درآمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بے باک را از حضور آواره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانهٔ حضور ساخت - و ابوطالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکرے برسر او تعین شود دیگر روزے چند نگهداشته رخصت نمود

---

(۲) نسخهٔ [ج] هدایت الله خان (۳) در [بعضی نسخه] نامش ابوطالب *

غارتگران شهر و لشکر بخانهای مردم ریختند - کرور در کرور نقد و جنس از کارخانجات ابوالحسن و مال تجار و اسباب امرا دستخوش غارت گشت - عرض و ناموس وضیع و شریف یک قلم پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران او کام ناکام بشاهزاده پیوسته بندگی درگاه پادشاهي اختیار نمودند - دران هنگام و بقولی در مبادی این سانحه شریف الملک نیز بملازمت شاهي استسعاد یافت - و در سواد شولاپور با هردو پسر هدایت‌الله و عنایت الله ناصیه‌سای عتبهٔ خلافت گشته حسب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزاري و انعام ده هزار روپیه و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام محاصرهٔ گلکنده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان سنه (۱۰۹۸) یکهزار و نود و هشت هجري سفر واپسین گزید - پسرانش بعنایت خلاع ماتمي تسلي پذیرفتند - و در همان ایام قرب ارتحالش افتخار خان پسر او (که همشیره زادهٔ ابو الحسن بود) باستلام سدهٔ سلطنت مفتخر گشته بمنصب سه هزاري هزار سوار سرفرازي یافت - هدایت الله (که بهدایت خان مخاطب گشته) خالي از کمال و فراست نبود طبع موزون داشت - بخانه‌سامانی سرکار محمد اعظم شاه درجهٔ اعتبار یافت - گویند نعمت خان میرزا محمد حاجي (۲) که

---

(۲) در [بعضی نسخه] هاجي - بمعني هجو کننده ٭

پدر و تولیت مقبرهٔ شاه عبد اللطیف (که در دولت میدان بلدهٔ برهانپور واقع است) کمر خدمت بست - پسرش محمد ناصر خان عرف میان مستي ست - که بنوکري دیگران مي‌گذرانید - او هم بآخرت سرا شتافت *

* شریف الملک حیدرآبادي *

پزنهٔ ابوالحسن قطب شاه والي آنجا ست - چون شاهزاده بهادر شاه عالم با خانجهان (۲) و عساکر گران بگوشمال ابوالحسن (که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شتی لازم الاستیصال شده بود) تعین گردید و پس ازان در سال بیست و نهم مکرر جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابو الحسن اتفاق افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و برداشته در تعاقب او روی عزیمت بجانب حیدرآباد آورد - چون بحوالي معمورهٔ پیوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزي ملحق گردید ابوالحسن خود را باخته اول شب از چار محل (که در همان ایام بدستیاري معمار همت بلندش در کمال رفعت و زینت تاسیس یافته بود) با مردم محل از جواهر و اشرفي و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعهٔ گلکنده کشید رستخیزے عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دست زن و فرزند گرفته پا پیاده سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بدمیدن صبح

---

(۲) نسخهٔ [ج] با خانخانان *

مضاف مالوه گردن اعتبار برافراخت - سال هفتم حسب الحکم
بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و در همان سال از
انتقال میر باقر خان بفوجداری چکلهٔ سهرند نامزد گردید
بستور بقلعداری آسیر مضاف صوبهٔ خجسته بنیاد قرار یافته
سال بیستم (که سیوا بهونسله مردم خود را بکمند بالای قلعه
گذرانید) او خبردار شده در آمدها را بقتل رسانیده - و مدتها
باستقلال درانجا ماند - سال بیست و نهم مطابق سنه
(۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري راز تنگنای هستي
برآمد - پس ازو خلفش ابوالخیر خان به آملهٔ هزاری سرفراز
(۲)
گردید - سال سي و سیوم بحراست قلعهٔ راجگدهه اعتبار
اندوخت - چون فوج مرهته رفته باعلام خالي نمودن قلعه
فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نموده با عیال

کشت - ازانجا (که صوبهٔ مالوه دربست بتصرف مرهته درآمده)
نمي خواستند که احدی از منتسبان سلطنت دران ولایت تمکن
داشته باشد - ملهار هولکر بانتزاع حصار دهار (که از آثار راجه
بهوج مشهور است) کمر همت چست بست - و بمحاصره روزے
چند نقبها بدیوار قلعه رسانید - آن بیچارها بقدر میسور
دست و پای ممانعت و مقاومت بحرکت آوردند - چون
کومک بیرون مفقود دیدند ناچار باتقیا قلعه سپرده براجه
جیسنگهه سوائي پیوستند - آخر صحبتها بوار نیامد - برخاسته
بحضور رفتند - کسے باحوال آنها نپرداخت ه

ه شیخ عبدالعزیز خان ه

از متوسلان شیخ عبد اللطیف برهانپوري بود - چون
محمد اورنگ زیب بهادر را با شیخ مذکور (که بکمال صلاح
و تقوی اتصاف داشت) ربط بسیار بل نوعے از اعتقاد متحقق
بود شیخ سفارش نامبرده نمود - ازین جهت در زمرهٔ نوکران
منسلک گردید - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه جوهر
کار طلبي را بروی روز انگنده بیست و یک زخم برداشت
و بعنایت خلعت و اسپ چهرهٔ عزت برافروخت - و در ایامے
(که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبرآباد سمت شاهجهان‌آباد
توجه فرمود) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي
پانصد سوار و خطاب خاني و تفویض قلعه داری رایسین

در بودن رکاب ندیده بهمراهی شاهزاده (که بجانب خجسته بنیاد و برهانپور رخصت یافته بود) بر آمدند - با وصف این هم پادشاهزاده بر سر توجه نیامد - دو سه منزل قطع نشده بود که خبر ارتحال خلد مکان رسید - بمردمی و خصوصیت بر نواخته بروز جنگ با خلد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خرد جانفشانی نموده دوش همت را از بار نمکخوارگی سبک گردانید - پس ازان شاهزاده عظیم الشان عمر خان را باعزاز پیش خود نگهداشت - در آغاز عهد محمد فرخ سیر بهمراهی نواب نظام الملک فتح جنگ بدکن رفته (۲) بفوجداری سنگمنیر محال خالصهٔ مقرری صوبهٔ خجسته بنیاد شتافته بپرداخته و کارش حیدر قلي خان دیوان دکن دل نهاد اقامت نگشته روانهٔ حضور گردید - و از پیشگاه خلافت بفوجداری کالا باغ (که از اقطاع مفسده خیز صوبهٔ مالوه است) سرفرازي یافته بسیارے از فتنه پژوهان را پذیرای اطاعت گردانید و لختي را (که از صوب سداد و صواب انحراف ورزیده طریق خطا و سرتابي مي پیمودند) بکو عدم افکند (۳) - در زمان خاقان آفاق یعني محمد شاه پادشاه بقلعه داري و فوجداري دهار مامور شد - و چون در گذشت تعلقه بپسرانش مقرر

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] نظام الملک بدکن رفته (۳) نسخهٔ [ا ب] بکوي عدم افکند ٭

جماعداري بدرجهٔ امارت مرتقي شد - و در خدمت پادشاهزاده
اعتبار تمام داشت - در وقت موعود باجل طبعي درگذشت
پسرانش محمد عمر و محمد عثمان - که تربیت یافتهٔ التفات
شاهي و مغرور ناز خانه زادي بودند - از جوش برنائي و جهالت
سپاه پیشگي (۲) تقدیم بعضے از استادهاي حضور بر طبع آنها
خورده بر شورانید - ناخوشي بیجا نموده بوطن (که سه کروهي
هرهند مشهور بآبادي ملک حیدر است) شتافتند - روزے
چند به بیکاري و عطالت گذرانیده عزیمت بارگاه پادشاهي
(که دران هنگام احمدنگر مضرب خیام سلطاني بود) نمودند
برهر چوکي (که در حوالي اردوی معلی میباشد - و بدون
پروانگي مجي و ذهاب متعذر است) مدتے ماندند - بپاس
خاطر شاهزاده (که بتازگي از گجرات رسیده بود) کسے بعرض
نمي‌رسانید - از پریشاني کار بیچارها بجان و کارد باستخوان
رسید - قضارا فوج غنیم بنواحي معسکر آواره گشت - و جمعے
از امراي پادشاهي بمالش برآمدند - آن هنگامه جویان گردن
بشمشیر خارنده سبکدستي نمودند - و بتک‌تک پا اشقیا را
بفرار آوردند - و چون از هرکارها بعرض پادشاهي رسید پرتو
عاطفت بر احوال اینان تافته بملازمت استسعاد یافتند - اما
چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها کینه آما بود صرفهٔ خود

(۲) در [بعضے نسخه] و سپاه پیشگي ٭

و سال چهارم ازانجا معزول شده در سلک کومکیان دارالملک
کابل منتظم گردید - و سال ششم بحراست حصار شهر مذکور
مامور شده بین الاقران تفوق جست - و مدتها دران سرزمین
گذرانید - گاهی بحراست سربلند میشد - و گاهی در زمرهٔ
تعیناتیان آنصوبه منتظم میگردید - تا سال بیست و چهارم
حیات او مستفاد می شود - نصرت یار خان برادر زادهٔ او
در عهد فردوس آرامگاه به پیش منصبی نامی برآورد - اما
هیچ حاصلی برنداشت *

(۲)
* شمشیر خان ترین *

اعظم شاهي - حسین خان نام داشت - آغاز حال نوکر
دلیر خان داؤد زئي(۳) بوده پستر برفاقت داؤد خان قریشي
پیوست - دران هنگام (که صوبه داری برهانپور بخان مشار الیه
نامزد گردید) اورا برواثی مهمات آنجا تعین کردند - صاحب
ساز و سامان گشت - چون پیمانهٔ حیات خان مذکور لبریز شد
بنوکری شاهزاده محمد اعظم شاه (که دران وقت صاحب صوبهٔ
ملتان بود) اختصاص یافت - و پس ازان بفوجداری جمو مجال
قبول پادشاهزاده مورد امتیاز گردید - و چون در یساق پرمشاق
بیجاپور مصدر تلاشهای نمایان شد پس از فتح از پیشگاه
خلافت بخطاب شمشیر خان جبههٔ ناموري برافروخته از پایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] خان اعظم شاهي (۳) در [بعضی نسخه] داوزئي *

خاندوران سید محمود را بدان صوبه کسیل نمود - که قلعهٔ
مذکور را بفهمایش یا باستیلا ازو بتصرف آرد - درین ضمن
(که محمد شجاع حسب قرار داد خلدمکان آمده صوبهٔ بهار را
قابض شد) چون پادشاه بتعاقب دارا شکوه بالکهٔ پنجاب
متوجه بود مقر خلافت را خالي دیده گام طمع پیش نهاد
و چون قلعه‌داران رهتاس و چناده (که از جانب دارا شکوه
مقرر بودند) قلاع مذکوره را حسب ایمای او (که بعد فرار
نوشته بود) سپرد محمد شجاع نمودند سید قاسم نیز برین
اراده اورا مطلع ساخت - و پس از وصول او باله آباد
برآمده ملاقي گردید - و در جنگ با او شریک بوده پس از
منهزم شدن پیش ازوی خود را باله آباد (که محمد شجاع
برو بحال داشته بود) رسانید - و بعد رسیدن محمد شجاع
از پخته کاري قلعهٔ مزبور باو نسپرد - و چون خبر آمد آمد
پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان (که بتعاقب شجاع
نامزد شده بودند) شنید توسل بخاندوران جسته دادن قلعه را
وسیلهٔ استشفاع گردانید - بر طبق حکم خسرواني سال اول
جلوس به پیشگاه سلطنت رسیده کسب سعادت آستان بوس
نمود - و بعنایت خلعت و منصب سه هزاري هزار سوار
و خطاب شهامت خان چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال دوم
جلوس بتهانه داري غزنین از تغیر شمشیرخان ترین مقرر گشت

می دانستند - بعد رسیدن خان مذکور بدان ضلع بجنگ
پیش آمدند - و بعد زد و خورد جمعے جان بکشتن دادند
و بقیه راه فرار گزیده بیشتر در تعاقب بدار البوار پیوستند
نامبرده پس از رسیدن بحضور مورد تحسین و مخاطب
بشجاعت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
پانصدی دو هزار سوار سرمایهٔ شادکامی حاصل نمود - سال
شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار
و پانصد سوار و عنایت خلعت و جیغهٔ پر خانهٔ سنگ یشم
مرصع و اسپ عربی با ساز طلا ممتاز گشته بمالش افاغنهٔ
طغیان سرشت راه کابل رایت عزیمت برافراخت - سال
هفدهم چون از گذر آب گذشته بارادهٔ عبور از کتل کهریه لشکر
آراست افاغنه که در کمین بودند در تنگی کوه راه برو تنگ
گرفتند - هرچند آویزش سخت رو داد و کوشش بسیار
بتقدیم رسانید اما او در اثنای زد و خورد مطابق سنه
(۱۰۸۴) هزار و هشتاد و چهار هجری نقد جان در کار
ولی نعمت درباخت *

* شهامت خان سید قاسم بارهه *

ابتدا نوکر دارا شکوه بود - و از جانب او در قلعهٔ الهآباد
قیام داشته بحکومت آنصوبه می پرداخت - در ایامے (که
دارا شکوه هزیمت یافته راه پنجاب پیش گرفت) جلد مکان

ببخشیگری احدیان می پرداخت - سال سیوم از تعلقهٔ مذکور عزل پذیرفته همراه کنور رام سنگهه بتخریب قلعهٔ زمینداری سری نگر شتافت - سال چهارم بفوجداری میان دو آب از تغیر عاقل خان کام دل بر گرفت - سال ششم بفوجداری نواحی اکبرآباد بجای همت خان مامور گردید - سال هفتم از انتقال اعتبار خان بقلعه داری مستقر الخلافه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراخت سال نهم بتفویض خدمت آخته بیگي و میر توزکي از تغیر ملتفت خان سر تفاخر بلند کرد - سال دهم بخدمت داروغگی توپخانه از تغیر فدائي خان سر بلند گشته کله گوشهٔ افتخار کج نهاد - سال دوازدهم باستیصال مفسدان نواحی دارالخلافه مامور گردیده اسپ با ساز طلا یافت - و سال سیزدهم همراه فدائي خان (که باقامت گوالیار رخصت گردیده بود) دستوري پذیرفت - سال پانزدهم (که خروج ستنامیان در ناحیهٔ میوات بعرصهٔ ظهور آمده) نامبرده با فوج شایسته و سامان درست به تنبیه آن مردم تعین گردید *

ست نامیان عبارت است از مردمی که گرد آمده بودند از اراذل و اجلاف و اصناف مختلفه - در سال مذکور دران سرزمین در نواحی نارنول پای طغیان دراز کرده دست بغارت قصبات و پرگنات کشادند - گویند خود را زندهٔ جاوید

پرداخته بود سال بیست و پنجم از اصل هزاره و اقاغنهٔ آنجا پرداخته بود سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و چون رتق و فتق مهمات سلطنت بکف اقتدار خلدمکان در آمد او سال اول جلوس پس ازان (که سعادت خان حارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید) از بحراست صوبهٔ مزبور مباهي شد - سال چهارم از انتقال راجه راجروپ باز به تهانه داری غزنین سر عزت بر افراخت - و سال دهم حسب الحکم به تنبیه اقاغنهٔ روه تعین شده در کشتن و بستن مقاهیر تردد نمایان بظهور آورد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار دو هزار سوار دواسپه سه اسپه تصاعد نمود - و پس از رسیدن محمد امین خان بخشي دران نواح باز مصدر خدمات شایان در جنگ مخذولان مزبور شده برطبق یرلیغ پادشاهي بتهانه‌داری اوهند تعین یافت *

* شجاعت خان رعد انداز بیگ *

از امرای عهد عالمگیري ست - ابتدا بمنصب در خور و خطاب خاني مباهات اندوخته سال اول جلوس (که پادشاه متوجه مقابلهٔ سلطان شجاع بود) بقلعه داری اکبرآباد از تغیر ذوالفقار خان سرفرازي یافت - و بعد چندے ازانجا معزول گشته در جنگ دوم داراشکوه بفوج قراولي تعین شده پستر

قندهار راهي شده در تسخير قلعهٔ بست مصدر تردد گرديد سال پانزدهم باضافهٔ سه صد سوار و سال نوزدهم بافزوني دو صد سوار تابيدانش با ذات مساوي گرديدند - پستر همراه سلطان مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان شرف رخصت يافت - و بعد وصول بدانجا باتفاق بهادر خان روهله بجنگ نذر محمد خان والي بلخ پرداخت سال بيستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ امتياز افروخت •

و چون شاهزاده بگذاشت حكومت آنصوبه اصرار ورزيده روانهٔ حضور شد و سعدالله خان بنابر بند و بست آنجا رسيده و تهانه داري خان آباد باو مفوض نمود حسب تجويز خان مزبور بافزايش پانصدي پانصد سوار برنواخته آمد - و پستر بخطاب شمشيرخان ناموري اندوخت - و پس از رسيدن سلطان اورنگ زيب بهادر دران نواح بحراست شهر بلخ معين شد سال بيست و دوم بعطاى علم رايت بلند رتبگي برافراشت و بركاب شاهزادهٔ مذكور بصوب قندهار كمر عزيمت بسته پس از رسيدن بقلات باشارهٔ شاهزاده بحراست آنجا مقرر گشت - سال بيست و سيوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و دويست سوار و خدمت تهانه داري غزنين از تغير سعادت خان از همگنان تفوق جست - و چون از قرار واقع بضبط

محمد اورنگ زیب بهادر بود - که درخور حال او شاهزادهٔ مذکور تجویز خدمتے خواهد نمود - لهذا بدکن رسیده سال سي و یکم در جنگ دکنیان تردداتِ شایان بتقدیم رسانید بعد از چندے (که فلک توطیهٔ دیگر برانگیخت - و شاهزادهٔ مذکور عزیمت هندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت - و در کومکیان دکن انسلاک یافته در فتح قلعهٔ چاکنه با امیرالامرا شایسته خان مصدر تردداتِ شایسته گردید - و روز یورش خود دویده قلعه را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از اولادش هیچکس رشدے نکرده - نبسه زادهٔ او متهور (۲) خان بهادر است که احوالش درین نامه ثبت شده *

* شمشیرخان حیات ترین *

پسرعلي خان است که از بندهاى روشناس فردوس‌آشیاني بود - و در جنگ تتهه جان نثار گشته - پس ازان (که سلطنت بقبضهٔ اقتدار آن پادشاه درآمد) نام برده سال اول بعطاى خلعت و منصب هزاري پانصد سوار و انعام هفت هزار روپیه نقد گردن عزت برافراخت - سال سیوم در اوائے (که دکن معسکر پادشاهي بود) همراه شایسته خان بتخریب تعلقهٔ نظام‌الملک دکني تعین گردیده. سال یازدهم همراه سعید خان بهادر بصوب

(۲) نسخهٔ [ج] تهور خان *

معصوم خان مهین پسرش بعد واقعهٔ پدرش بمنصب دو هزاري
و میر معظم مخاطب بسیادت خان پسر دومش بمنصب
هزار و پانصدي چهرهٔ کامیابي برافروختند - و در سال بیست
و ششم سنه (۱۰۹۴) یکهزار و نود و چهار هجري در بلاد
اورنگ آباد بآزرم بانو صبیهٔ سیادت خان ازدواج پادشاهزاده
محمد کامبخش زیب انعقاد یافت - و در سال بیست و هفتم
سیادت خان بخطاب معظم خان سرفرازي یافته از تغیر مغل خان
قوش‌بیگي گردید - خالي از شورش مزاج نبود *

* شمس الدین خان خویشگي *

پسر کلان نظر بهادر است - سال بیستم جلوس فردوس آشیاني
در حیات پدر بفوجداري دامن کوه کانگره از تغیر مرشد قلي
امتیاز یافت - سال بیست و پنجم چون پدرش فوت نمود
پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار
و پانصد سوار برنواخت - و همراه محمد اورنگ زیب بهادر
(که نوبت دوم بمهم قندهار نامزد شده) تعین گردید - سال
بیست و هفتم از تغیر محمد صالح پسر میرزا عیسي ترخان
بفوجداري جوناگده و تیولداري برخي محال آن دستوري یافت
سال سیم چون اورا با برادر خورد قطب‌الدین برسر تیولداري
جوناگده منازعت بهم رسید بقطب‌الدین فوجداري و تیولداري
پتن صوبهٔ گجرات قرار یافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزد

باجمیر شتافت - چون آن بیحفاظ بدنام کنندهٔ مهاراجگيِ
بدو نه پیوست ناگزیر دارا شکوه از قلعهٔ گدهه پتهلي تا کوهچهٔ
مدار دیوار بست کشیده مورچال بقاعدهٔ پیکار ترتیب داده
در مقابل عالمگیر پادشاه برنشست - و پس از زد و خورد
بیست و نهم جمادی الاخری سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت
و نه هجري دلیر خان و شیخ میر معانی درهٔ متصل کوکلاپهاري
(که در ضبط شاهنواز خان بود) دلیرانه قدم گذاشته بشپهٔ
سهام جگردوز مردم اورا از پیش رو برداشتند - درین هنگام
شاهنواز خان نزد دارا شکوه بود - ازین خبر گرم و گیرا خود را
رسانیده بمدافعه دست و بازو برکشاد - و در عین جنگ (که
بر بلندی مورچال قیام داشته بآویزش و پیکار تحریض مي‌نمود)
تیرے بر نافش رسیده کار او تمام ساخت - داراشکوه از کشته شدنش
همت بای داده راه فرار سپرد - خلد مکان بر سابقهٔ نسبت (که
بآن والا دودمان بود) نعش اورا باحترام برداشته در صحن روضهٔ
معینیه (قدس سره) دفن فرمود - از بدایت حال در تورک و تزئین
و خوش معاشي مي کوشید - و بگرم اختلاطي و حسن درخور
مي جوشید - در امور دنیاري و تدابیر ملکي هم رسائی تمام
داشت - و خود بجزوي و کلي مي پرداخت - و بسیار شیفتهٔ
صید و شکار بود - و هم دل دادهٔ راگ و نغمه - خواننده و سازنده
(که نزد او فراهم آمده بودند) در هیچ سرکارے درانوقت نبود

بحوالی احمدآباد رسید شاهنواز خان بنابر ذخیرهٔ خاطر (که از سلوک برهانپور داشت) یا بعدم سامان مقاومت با آنکه می‌توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانائی سررشتهٔ همت از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و اورا بشهر درآورده در عمارات دولتخانهٔ پادشاهی (که دارا شکوه میخواست برعایت پدر بزرگوار پائین برنشیند) خان مزبور مبالغه از حد برده اورا در جهروکهٔ پادشاهی نشاند - اگرچه مرکوز خاطر آن سرگشتهٔ بادیهٔ ناکامی آن بود (که از راه سلطانپور و نذربار (۲) بدکن شتافته دران ملک لوای اقتدار برافرازد) اخبار ناملائم جنگ شاه شجاع متضمن اسر و هزیمت عالمگیری شنیده و آن اکاذیب را راست پنداشته رفتن آگره و استخلاص اعلی حضرت پیش نهاد همت ساخت - و شاهنواز خان را رفیق و مشیر خود گردانیده باجتماع سپاه اشاره نمود - قریب بیست هزار سوار فراهم آورد *

دربن اثنا متواتر نوشتهای راجه جسونت سنگهه رسید - که نقش بندگی اعلی حضرت بر لوحهٔ دل مرتسم است - زودتر بدین طرف نهضت نماید - که با سایر راجپوتیه در ملازمت بوده مصدر جانفشانی شوم - ناچار دارا شکوه فسخ عزیمت آگره نموده شاهنواز خان را با همه پسران و خویشان همراه برداشته

---

(۲) در [بعضی جا] نذر بار آمده *

از رونق افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمي گرفت ازین جهت در سال بیست و سیوم شاهزاده بحضور شتافته او باز بضبط مالوه مامور شد - و در سال بیست و ششم بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم صوبهٔ اوده و جاگیرداری گورکهپور و بهرائچ (۲) معزز و مفتخر گشت - و چون در اواخر فرمانروائی اعلی حضرت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بمهم بیجاپور متوجه گردید شاهنواز خان و امرای دیگر از حضور دستوري یافتند - و هنوز کارهای مامورة بانصرام نگرائیده بود که گربز فکریهای دارا شکوه غبار آشوب و برهمزدگي بهر جانب و سو برانگیختن - محمد اورنگ زیب بهادر باقتضای صلاح اندیشي با سامان شایان روانهٔ هندوستان گردید - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کیش در برهانپور مکث نموده از همراهي سر باز زد - شاهزاده او را از حویلي برآورده در قلعهٔ ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه بعد از جنگ داراشکوه و سریر آرائی هندوستان بارسال فرمان صوبه‌داری گجرات و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب ششهزاري ششهزار سوار پایهٔ عزتش برافراخت - و هنوز او دران ولایت جا گرم نکرده بود که دارا شکوه بذابر تعاقب افواج عالمگیري از ملتان بتتهه رفته ازانجا بدان ناحیه سرے کشید - چون

(۲) نسخهٔ [ب] بهروڈ •

در مجلس حاضر نمي شود) دولت اندوز مواجهه نشد روز ديگر شايسته پيشكشي بنظر در آورد - متاع لك روپيه شرف پذيرائي يافت - و در سال پانزدهم صبيهٔ ديگرش بجهت شاهزاده محمد مراد بخش خواستگاري شد - چون درانوقت شاهنواز خان بانتظام صوبهٔ اوديسه اشتغال داشت حسب الحكم اهليهٔ مكرمهٔ او نورس بانو بيگم (۲) با صبيهٔ مذكور بحضور رسيده مراسم طوى بجا آوردند - و پس ازان ايالت جونپور بخان مذكور مفوض گرديد - در سال بيستم بصاحب صوبگي مالوه سر برافراخت *

و چون اسلام خان ناظم دكن بدارالبقا منزل گزيد بنام او فرمان رفت كه بنابر قرب و جوار بسرعت سريعه خود را بآن ولايت رسانيده بمحافظت پردازد - در همان سال بيست و دوم شاهزاده مراد بخش بايالت چهار صوبهٔ دكن رخصت يافت - ازانجا (كه آثار فراست و دانائي و نشانهاى بزرگي و سرداري از چهرهٔ احوال خان مذكور ظاهر و نمايان بود) اتاليقي و وكالت شاهزاده بدو باز گرديد - ابتدا شاهنواز خان در نظم اشتات آن مملكت مساعي جميله بكار برده فوجي برسر ديوگدهه كشيده مقضي المرام برگشت - اما چون مزاج شاهزاده بسبب نوجواني و نا تجربگي خود سريها داشت صحبتها برهم خورد - و ازين نا سازگاري آخر معاملات ملكي

---

(۲) نسخهٔ [ب] نورزش بانو بيگم *

ابو الحسن تربتي باستخلاص ناسک و تربنگ تعين گشت
و در سال نهم چون از حوالئ دولت آباد چهار فوج سنگين
بسرداری امرای عمده بتخريب ملک عادل شاهي و تسخير
بقيهٔ قلاع نظام الملكي نامزد گرديد شاه نواز خان بهمراهئ
سيد خانجهان بارهه مامور شده همواره هراولئ آن فوج
بدو متعلق بود *

روزے (که مخالف بهيئت مجموعي هجوم آورد) چون
پيشتر جنگ در دكن با چنداولي ست خان مذكور بمبالغه
چنداولي بعهدهٔ خود گرفت - بعد تلاقئ فريقين تا يک پهر
فيمابين ابواب محاربه مفتوح بود - چون چيرگئ (۲) غنيم
از حد گذشت سيد خانجهان بشاهنواز خان پيوسته اشقيا را
برداشت - دران روز طرفه کارنامها برساخت - و بقابو علو نسب
و والا دودمانئ خان مشار اليه بيست و سيوم ذی الحجه
سال دهم جشن ازدواج شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر
با صبيهٔ كريمهٔ او منعقد گرديد - اعلى حضرت پايان شب جشن
سفينه سوار بخانه‌اش تشريف فرمود - بحضور اقدس چهار لک
روپيه كابين قرار يافت - طالب كليم * ع *

۱۰۴۷
* دو گوهر بيک عقد دوران كشيده *

تاريخ يافته - و چون دران شب برسم هندوستان (که پدر عروس

(۲) نسخهٔ [۱] خيرگئ *

در بر گرفته نگاهداشت - خلد مکان را از سنوح این حادثه نظر بدیرین بندگي و ارادت کیشی او خاطر قرین تاسف شد و برطبق حکم در روضهٔ شاه معین الدین (قدس سره) مدفون گردید - پسرانش محتشم خان میر ابراهیم و مکرم خان میر محمد اسحاق - احوال هریک جداگانه درین نامه بنگارش آمده پسر سیوم او میر محمد یعقوب - که آخرها بشمشیر خان مخاطب شد - در برادران خود بافزونی نشهٔ شجاعت امتیاز داشت با مکرم خان برادر خود به تنبیه افاغنهٔ سمت کتل جانوس (۲) دستوري یافت - و سال هیزدهم در جنگ اخیر (که افاغنه غالب مي‌شوند) بجنبش رگ غیرت پای ثبات محکم کرده در عین جواني مردانه شربت ممات چشید *

* شاه نواز خان صفوي *

میرزا بدیع الزمان نام داشت - مشهور بمیرزا دکني رشیدترین پسران میرزا رستم قندهاري ست - در عهد جهانگیري بمعارج دولت و امارت مرتقي گشته بخطاب شاه نواز خاني چهرهٔ کامراني برافروخت - و در صوبهٔ تتهه و بهار بخدمات پادشاهي میگذرانید - بعد ارتحال جنت مکاني در قضیهٔ شهریار ناکرده کار بآصف جاهي یکتائي ورزیده نیکو پرستاریها بظهور آورد - در سال سیوم صاحب قران ثاني بهمراهی خواجه

---

(۲) در[بعضی نسخه] جانوش •

بود - در جنگ مہاراجہ جسونت سنگھہ سرداری طرح دست
راست و در محاربۂ اول دارا شکوہ سرکردگیِ التمش داشتہ
بر وقت رخش شجاعت جہاندہ مصدر ترددات شایان گشتہ
و در جلدوی اخلاص درست بعنایت خلعت خاص اختصاص
یافت - پستر چون مسموع شد [کہ سلیمان شکوہ مي خواهد
از دریای گنگا و جمنا گذشتہ بپدر خود (کہ جانب لاهور
رفتہ بود) ملحق شود] نامبردہ با امرای دیگر جہت سد راہ او
تعین شد - و پس از آوارگیِ او جانب سري‌نگر بحضور
آمدہ بعد وصول موکب خلد مکان بملتان بتعاقب دارا شکوہ
دستوري پذیرفت - و تا تتهہ راہ تعاقب پیمود - و دارا شکوہ
چون از نواح تتهہ کوچ کردہ داخل ملک گجرات شد
و درین ضمن فرمان معاودت بنام او صدور یافت بسرعت
سریعہ خود را بحضور رسانید - و در جنگ دوم دارا شکوہ
باز کار فرمائیِ فوج التمش برای او تعلق گرفت - روز یورش
از سایر عساکر پیش قدمي نمودہ حملۂ مردانہ بر مورچال
شاہ نواز خان صفوي بردہ زد و خورد رسا بمیان آمد - دران
اثنا گولیِ تفنگ از کارخانۂ قضا بر سینہ اش خوردہ مطابق
سنہ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري جان در
راہ وفا در داد - میر هاشم نامي از هموطنان او (کہ در عقب
حوضہ نشستہ بود) سر رشتۂ تدبیر از دست ندادہ نامبردہ را

با جملة الملكي سعد الله خان براى انهدام قلعهٔ چیتور شتابید
سال سیم با معظم خان بصوب دکن نزد سلطان اورنگ زیب
بهادر روانه شد - و درانجا بتقدیم نیکو خدمتیها پرداخت
سال سي و یکم حسب الطلب بحضور آمده احراز سعادت
ملازمت نموده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
هزار و دویست سوار و خطاب شیر خان و تفویض فوجداري
مندسور بر منزلتش افزود - و در جنگ سموگدهه بهمراهي
دارا شکوه اختصاص داشت - چون دارا شکوه هزیمت یافته راه
فرار گزید او بملازمت خلدمکان پیوسته در جنگ سلطان شجاع
باتفاق ذو الفقار خان محمد بیگ همراه توپخانه پیش پیش
فوج هراول بود *

* شیخ میر خوافي *

سید صحیح النسب - از نوکران دل سوز ایام شاهزادگي
خلد مکان است - و بحسن تدبیر و شیوهٔ شجاعت معروف
سال سیم جلوس فردوس آشیاني (که پادشاهزاده بر طبق
حکم پدر لشکر بر سر والي حیدرآباد کشید) نامبرده
با شاهزاده محمد سلطان در هراولي بود - در تنبیهٔ خصم
کرده شایسته بظهور آورده بزخم تفنگ مجروح گردید
و حالی (که پادشاهزادهٔ مذکور بتقریب عیادت پدر زالاقدر
بجانب هندوستان گام همت برداشت) او از مشیران رازدار

گردید - و اورا بفوجداری بیرون اورنگ آباد برگماشت - بعد ازان احوالش دریافت نشده *

(٢)
* شیرخان سید شهاب بارهه *

پسر سید عزت خان جهانگیری ست - تا سال دهم جلوس فردوس آشیانی بمنصب (٣) هشتصدی ششصد سوار سرفرازی داشت - سال سیزدهم باضافهٔ در صدی کامیاب گردید - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان تعین گشته وقت رخصت بعطای خلعت و اسپ عز امتیاز اندوخته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - و بعد وصول بدانجا با رستم خان بکومک قلیچ خان بصوب بست شتافت و در جنگ قزلباشان تردد مردانه بظهور رسانید - سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و پنجم بعنایت خلعت واسپ با زین نقره افتخار پذیرفته باز بهمراهی شاهزادهٔ مذکور بهم مسطور گام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیساق مزبور دامن جلادت بر کمر همت زده سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هفتصد سوار رایت شادکامی برافراشت - سال بیست و هشتم

(٢) نسخهٔ [ب] شهباز بارهه (٣) نسخهٔ [ج] ششصدی *

هیزدهم بحضور رسیده جبههٔ ارادت بر آستانهٔ عقیدت گذاشت ظاهرا در همین سال بفوجداری میوات (۲) مامور گردیده - که صاحب پادشاه نامه می نویسد - سال نوزدهم حسب الحکم از میوات آمده باستلام سدهٔ خلافت پرداخته همراه پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شد - سال بیستم از تغیر اهتمام خان حارس غوري گردید - و در انجا بکرات به تنبیه ازبکان خود سر و المانان بد سیر پرداخته آثار دلیري (۳) و دلاوري بر روی روز افگند - سال بیست و یکم از غوري معاودت نموده بحضور رسید - چون فوجداری میوات غایبانه تغیر شده بود او بعنایت خلعت برخی محالات صوبهٔ برار در تیول رخصت دکن یافت - سال بیست و هشتم خدمت حراست قلعهٔ احمد نگر بدو مفوض شد - سال بیست و نهم ازانجا معزول گردید - سال سیم در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به تنبیه قطب الملک حاکم حیدرآباد شتافت - و پس از انفصال یافتن معاملات آنجا با برخی منصبداران که مجموع سه هزار سوار بود بتوقف در سرحد ملک پادشاهي تا انقضای برسات مامور شد - و پس ازان (که زمانه طرح دیگر ریخت - و چرخ نیلگون رنگ تازه بر روی کار آورد) پادشاهزادهٔ مذکور عیادت پدر را تقریب ساخته روانهٔ حضور

---

(۲) در [بعضی نسخه] منوار (۳) نسخهٔ [ج] آثار دلیري برروی روز •

* شاه بیگ خان اوزبک

در عهد جنت مکاني بمنصب پادشاهي سرافرازي یافته بپایهٔ
هزاري چهار صد سوار رسیده. سال اول جلوس فردوس آشیاني
بخطاب خاني نامور گردیده در افواج متعینهٔ تادیب ججهار
سنگهه بندیله بهمرهی عبد الله خان بهادر اختصاص پذیرفته
سال دوم باضافهٔ پانصدي دویست سوار کام دل بر گرفت
سال سیوم بعنایت علم و از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هزار سوار لوای کامیابي(۲) برافراخت - بعد از
باضافهٔ دویست سوار و سال چهارم بافزونی سه صد سوار
و سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار
سوار و پس ازان باضافهٔ هزاري هزار سوار امتیاز پذیرفت
سال نهم در افواج متعینهٔ تنبیه ساهو بهونسله و تخریب ملک
عادلخانیه بهمراهی خانزمان دستوري یافته سرکردگی جرانغار
داشت - و پس از رسیدن در نواح رایباغ مضاف صوبهٔ بیجاپور
چپقلشهای مردانه از کشتن و بستن و اسیر ساختن ازو بظهور
انجامید - سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري
سه هزار سوار کامران گشته بخدمت قلعه داری جنیر
ناصیهٔ بخت روشن نمود - سال پانزدهم بعنایت نقاره کوس
بلند پایگي زد - پستر بنظم صوبهٔ برار نامور گردید - سال

(۲) نسخهٔ [ب] کامراني *

از تغییر سیورام کور مامور گردید - و حکم شد که تا رسیدن او
از میمنه ملتفت خان بصیانت آن پردازد - سال بیست و دوم
در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار
دستوري یافته سرکردگی فوج قراول بدو تعلق گرفت - و بعد
رسیدن بدان جا بهمراهی قلیج خان بکشودن بست شتافته
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار
شادکامي اندوخت - و درجنگ قزلباشیه (که با رستم خان
و قلیج خان رو داد) در مثل خود پای ثبات قائم کرده محمد
سعید پسرش با جمعی بکار پادشاهي در آمد - بنابران سال
بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار
و پانصد سوار و عطای علم و نقاره طبل کامراني بر نواخت
سال بیست و پنجم نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور
عزیمت نمود - درین ضمن ورود موکب پادشاهي بکابل صورت
بست - نام برده که قلعه داری آنجا داشت شرف ملازمت
دریافته بمرحمت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ با زین مطلا
و فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار
سوار و خطاب شجاعت خان بلند آوازه گشت - سال بیست
و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بتسخیر قلعهٔ قندهار و ازانجا
باتفاق رستم خان بهادر بجانب بست کمر عزیمت بست
پستر روزگارش بکجا انجامید معلوم نیست *

پذیرفته - نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشیاني از اصل
و اضافه بمنصب هزاري هشت صد سوار و خطاب شادي خان
سر عزت بر افراخته سال دوازدهم بعنایت خلعت و جیغه
و خنجر مرصع و شمشیر با یراق طلا میناکار واسپ با زین نقره
امتیاز یافته با جواب نذر محمد خان و ارمغان بقیمت
یک لک روپیه ببلخ روانه شد - و سال چهاردهم ازانجا برگردیده
در حیني (که پادشاه از کشمیر بدار السلطنهٔ لاهور علم معاودت
بر افراشته بود) باستلام عتبهٔ خلافت پرداخته بیست و هفت
اسپ پیشکش گذرانید - پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و دویست سوار و حکومت
بهکر از تغیر شاه قلي خان و عطاي اسپ برنواخت - پستر
چون خبر فوت غیرت خان صوبه دار تتهه بعرض رسید او
بعنایت خلعت و شمشیر و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار و تفویض
صوبه‌داري صوبهٔ مذکور بلندي‌گراي اوج دولت شد - سال پانزدهم
باضافهٔ سه صد سوار تابیندانش با ذات مساوي گردید - سال
نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
مقرر شد - و چون پادشاهزاده داخل آنحدود نگشته برگشت
و جملة الملکي سعد الله خان به بند و بست آنجا تعین شد
اورا بحراست میمنه با نواحي آن معین نمود - سال بیست
و یکم بمرحمت خلعت و اسپ با زین طلا و قلعه داري کابل

پستر بخانهٔ خود رفت - و بعد از چند روز بقلعه دار گفته فرستاد - که محمد بیگ نامي از جانب والیِ ایران باتفاق شرف الدین (که داروغهٔ عمارت و ذخیرهٔ قلعهٔ بست بود) آمده - چند پیامے دارد - و چهار رقم آورده - قلعه دار مبرک حسن بخشي را فرستاد که آمده را باز گرداند - موصیٰ الیه چون بدروازه رسید دید که محمد بیگ را شادي خان درون دروازه نشانده - و قبچاق خان و جمعے منصبداران نشسته اند لهذا برگشته بقلعه دار کیفیت ظاهر نمود - او لشکر نویس خود را فرستاد که محمد بیگ را همان جا نگاهدارد - و شادي خان و قبچاق خان را پیش او بفرستد - پس از آمدن استفسار کرد که بدون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه داشت - گفتند چون نوشتهٔ چند آورده بود نادیده برگرداندن پسندیده نبود - قلعه دار خود بر دروازهٔ مزبور آمده رقمها ملاحظه نمود - و بر کیفیت از دست رفتن قلعهٔ بست آگهي یافته وعدهٔ پنجروز کرد - روز پنجم شادي خان بیست و هشتم صفر سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري دروازهٔ ویس قرن را بعلي تاي خان سردار والیِ ایران را گذاشت و با قبچاق خان نزد والیِ مذکور رفت *

* شجاعت خان شادي بیگ *

پسر جانش بهادر است - که احوالش جداگانه اندراج

شده سال بیست و پنجم دیار خاموشان گزید *

* شادي خان اوزبک *

از منصبداران عهد فردوس آشیاني ست - بتعیناتی قلعهٔ قندهار مامور بود - سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري (که والی ایران بارادهٔ تسخیر قلعهٔ مذکور رسیده در باغ گنج علي خان فرود آمد) نامبرده از جانب خواص خان قلعه‌دار پادشاهي بمحافظت دروازهٔ ویس قرن مي پرداخت - پس از محاصره چون عرصهٔ زد و خورد بامتداد کشید نامبرده شیوهٔ پاس نمک را خیر باد گفته راه بیغیرتي سپرد - و با مردم مخالف همداستان شده قبچاق خان را (که احوالش جداگانه بنوک قلم گذشته) از راه برد - و باتفاق بعضی منصبداران دیگر پیش قلعه‌دار آمده ظاهر نمود - که بنابر انسداد طرق بسبب کثرت برف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قزلباش معلوم مي‌شود که قلعه زود بتسخیر خواهد درآمد - پس ازان ما را نه امان جان است - و نه امید رستگاری فرزندان و عیال قلعه دار (که همت بای داده بود) درین وقت که بایستی تیغ میراند بموعظت اکتفا نمود * بیت *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *
* گر تو مرهم نهي ندارد سود *

بدو هزار سوار و خطاب شاه قلی خان و عنایت علم و خلعت تفویض تعلقهٔ مزبور و عطای خنجر مرصع و اسپ و فیل لوای عزت برافراخت - و پس از رسیدن آنجا بضبط و ربط پرداخته بهوپت ولد سنگرام زمیندار جمو را (که همواره کومکی فوجداران آنجا بود - و رفته رفته در ادای خدمت قصور می نمود) طلب داشت - او با جمعیت کثیر (۲) آمد شاه قلی خان جمعے فراهم آورده مستعد پیکار گشت - و بعد زد و خورد او با جمعے بمقر اصلی شتافت - این معنی در پیشگاه حضور درجهٔ استحسان پذیرفته سال دهم بعنایت خلعت و نقاره و فیل طبل شادمانی بر نواخت - و سال دوازدهم در ایامے (که پادشاه متوجه دار السلطنت گردید) او در اثنای راه آمده بحصول ملازمت کسب سعادت نمود و از تعلقهٔ مزبور معزول شده بحکومت بهکر از انتقال جان‌نثار خان نامزد گشت - سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای خلعت نظم صوبهٔ کشمیر و شمشیر با یراق طلائی میناکار و انعام پنجاه هزار (۳) روپیه نقد کام دل بر گرفت - و بعد رسیدن در نواحی حسن ابدال مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری بدارالبقا پیوست محمد امین پسرش بمنصب نهصدی پانصد سوار کامیاب

---

(۲) نسخهٔ [ا] جماعت کثیر (۳) نسخهٔ [ج] پنج هزار ●

او نامه و ارمغان خان مزبور (که بقیمت پانزده هزار روپیه بود) گذرانید - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع بقیمت چهار هزار روپیه و مومن پسرش بعطای خلعت افتخار اندوختند - و پس از دو روز سي و پنج راس اسپ و ده نفر شتر خود و هیزده راس اسپ و چند شتر پسرش برسم پیشکش بنظر در آوردند - و سي هزار روپیه باو و ده هزار روپیه بپسرش مرحمت کردید - و پس از چندے (که جشن وزن شمسي شد) باز بیست هزار روپیه باو و پنج هزار روپیه بپسرش انعام شد - سال ششم بعطای خلعت و اسپ با زین مطلا و فیل و پسرش بخلعت سرافرازي یافته با جواب نامه مصحوب تربیت خان دستوري انصراف پذیرفت ؀

ازانجا (که کر و فر هندوستان را دیده - و بداد و دهش اینجا آشنا شده بود) از وطن مالوفه دل بر گرفته سال نهم بمدد بخت آمده دولت بار حاصل کرد - و بمنصب هزاري هشت صد سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر طلائی میناکار و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام بیست هزار روپیه نقد سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - و چون اواخر همین سال بعرض رسید (که میرزا خان منوچهر فوجدار کانکره از شوریدگي دماغ معزول شد) نظر بفزوني جمعیت برای ضبط محال کوهستان او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري

از هندوستان بهر بهانه فرستاده بمردم بادشاهي گيراند - چون بعرض اعلیٰ حضرت رسید بعزل منصب و جاگیر معاتب شد و از مجرا ممنوع گشت - در سال دوازدهم (که نهضت بادشاهي سمت پنجاب واقع شد) همراه نگرفته در اکبرآباد نظر بند نگاهداشته هزار روپیه در ماهه قرار یافت - هرچند بی‌تقصیری خود کوشید و در برائت ذمه میدوید بجائی نرسید - در سه سال در آگره منزوي بوده مدقوق شده در عین جواني درگذشت - هیهات این کجرو فلک دغلباز بسا دروغ بیفروغ را بلباس راستي دلنشین که و مه ساخته - و بسیارے صدق کیشان درست آئین را پایمال انقلاب نموده بدشمن کامي نشانده آه آه اگر بدیدهٔ تحقیق (۲) را نگرند همان ناهنجاري و بیراهه روی عادی او ست - که در صورت جزا و نتیجه همان صور اعتیادش متمثل مي شود * ع *

* صورت اعمال ماست هرچه بما میرسد *

* شاه قلي خان وقاص حاجي *

از باشندگان بلخ است - ابتدا در سال پنجم جلوس فردوس آشیاني از موطن خود بطریق سفارت از جانب نذر محمد خان والی آنجا وارد هندوستان شد - چون بحوالی اکبرآباد رسید معتمد خان بخشي باستقبال رفته بملازمت آورد

(۲) در [بعضی نسخه] وانگري *

سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک بملازمت اعلی حضرت سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بنوازش منصب دو هزاري و تنخواه جاگیر جید در صوبهٔ پنجاب بتازگي دیدهٔ امیدش روشن گشت و بانعام بیست هزار روپیه نقد مکرر بدفعات مشمول عواطف شد - اما از اسیري اطفال و تفرقهٔ اهل و عیال پیوسته در تب و تلواسه بود - و شب و روز گریه و ناله داشت - اگرچه شاه متعلقانش را باعزاز نگاه مي داشت - چون با شکل و شمائل پسندیده و فطانت و ذکا در مردم کوهني ممتاز بود در پیشگاه خلافت قرب و منزلت او روز افزون گردید او نیز کمر دولتخواهي و نیکو بندگي بر میان بسته در مهم پرینده بهمراهي شاهزاده محمد شجاع و در سال نهم با سپه خانجهان بمالش عادلشاهیه و تخریب ملک او تردداث نمایان نمود - لیکن ازانجا (که هنوز پاداش اعمال نکوهیده اش در انتقام‌کدهٔ تقدیر باقي بود) زمانه بناکامي دیگر انداخت ظاهرا بشاه صفي صفوي رسانیدند - که شیر خان متعهد تسخیر قندهار گشته - و نطاق همت باقدام این خدمت بسته - چون واقف کار و صاحب الوس است و سواي فرقهٔ ترین الوسات ناحیه مثل کاکر و پني با وي متفق مبادا کارے پیش برد شاه از مصلحت سنجي رقمے بنام او متضمن ارسال عرضداشت مشعر بر هوا خواهي و تجدید بندگي دیرین و ارادهٔ برآمدن

و چون در سال چهارم شیر خان از افغانان کوهستان آن نواحی هجومی فراهم آورده بقصد تاخت حوالی سوی کنجابه (۲) معموله بهکر روانه شد علی مردان خان قابو یافته با چهار هزار سوار از نوکران و زمیندارن قندهار ایلغار کرده صبح بقلعهٔ فوشنج رسید - و سرسواری گرفته عیال و اطفال شیر خان را اسیر ساخت - و با اسباب بسیار (که بدزدی و قطاع الطریقی اندوخته بود) بقندهار فرستاده خود متوقف شد شیر خان ازین خبر هوش ربا غنائم و اسارای کنجابه را که بدست آورده بود بر تافته بسرعت تمام رجع القهقری (۳) نموده علی مردان خان بر سر راه هنگامهٔ پیکار گرم ساخت - اگرچه هراول قزلباش را پای ثبات از جا رفت لیکن علی مردان خان با قول جلو انداخت - و دران اثنا تفنگی بر پاشنهٔ او خورده بران جست - مخفی داشته با وصف آن زخم منکر پارهٔ راه پیشتر راند - و بدلدهی مردم پرداخته چندان در معرکه قدم افشرد که مخالف شکست خورده متفرق گشت - علی مردان خان سالم و غانم کوس معاودت بقندهار بلند آوازه ساخت - شیر خان بدوکی رفته هرچند تلاش کرد که کارے پیش رود میسر نشد ناچار دل از موطن برداشته باحمد بیگ خان (که به نیابت یمین الدوله حاکم ملتان بود) توسل جسته در سال پنجم

---

(۲) در [بعضی جا] کنچایه (۳) در [بعضی نسخه] رجعة القهقری ٭

عراق و هندوستان زرهای خاطر خواه بطریق راهداري مي گرفت - و اگر قابو میدید بنهب و غارت نیز مي‌پرداخت پس از ارتحال شاه از زیاده سريي و فتنه گريي بعلي مردان خان زیگ که حاکم قندهار بود دم منازعت زده سر از گریبان انقیاد بیرون آورد - چون بشاه صفي دارای ایران مکرر رسیده بود (که آمد و شد قوافل و تجار بعلت اذیت و تعدي او بفراغت میسر نیست) رقمي بطلبش فرستاد - شیر خان چندے بابیت و لعل بسر برد - و آخر الامر فکرے اندیشیده بجناب اعلي حضرت صاحب قران ثاني متوسل و ملتجي گشت - از پیشگاه خلافت کشمیري خان (که از برهمنان کشمیر بود - و در ایام شاهزادگي در خدمت شاهي شرف اسلام دریافت - و در زمان هرج و مرج خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و تتبع اهل ایران بسیار مي‌کرد) با فرمان عاطفت و خلعت فاخره تعین گردید - شیر خان هنگام برف و باران را عذر انگیخته کشمیري خان را در بهکر نگاهداشت تا آنکه بشاه اطلاع شده رقمي دیگر مشعر بر استمالت و عاطفت بنام او اصدار نمود - و مخفي بعلي مردان خان اشاره فرمود که در استیصال او جویاي فرصت باشد - شیر خان در مورد رقم ثاني را فوز مقصود انگاشته کشمیري خان را بے نیل مدعا برگردانید *

خود مي‌کرد - و مي‌گفت ميدانم قباحتها دارد - چون
طبيعت من شده نمي‌توانم گذاشت - از پسرانش ياسين خان
و شمشير خان در حضور پدر ترقي کرده - اما اجل نگذاشت
نخستين هزار و پانصدي هزار سوار شده در سال هشتم
درگذشت - سيومين دلاور خان نام داشت *

* شير خان ترين *

زميندار فوشنج که معرب پوشنگ است - و آن موضعي ست
واقع مابين قندهار و بهکر - آباي شيرخان در سلک ملازمان
پادشاهي انتظام داشتند - چون پدرش را با شاه بيگ خان
کابلي (که از پيشگاه عرش آشياني بحکومت قندهار اختصاص
داشت) نقش سازکاري[2] ننشست در عهد جنت‌مکاني بايران‌ديار
شتافته در خدمت شاه عباس صفوي نسبت بندگي خود
درست نمود - و شير خان در همان مرز و بوم نشو و نما يافت
بعد ازان (که شاه عالي‌جاه بر سر قندهار آمده در سنه (۱۰۳۱)
هزار و سي و يک هجري آنولايت را بتصرف در آورد)
شير خان را بحکومت فوشنج و ايالت الوسات افاغنهٔ آن نواح
نامزد ساخت - و چون او با وجاهت صوري و مهابت ظاهري
عقل متين و ادراک رسا داشت بریاست موروثي فايز
گشته دران سر زمين علم استقلال بر افراشت - و از مترددين

(۲) نسخهٔ [ج] نه بست *

با جميع متعينه باستلام سدهٔ عليه کامياب گشت - و هفدهم ربيع الثاني سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري کنار تالاب کاکريه (که در ظاهر شهر واقع است) مخيم فيروزي شده شير خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و صوبه‌داري مملکت گجرات بلند پايگي يافت - و در سالے (که اعلي حضرت باستيصال خانجهان لودي ببلدهٔ برهانپور ورود فرمود - و خواجه ابوالحسن تربتي را بتسخير الکهٔ ناسک و سنگمنير رخصت نمود) قرار يافت که تا رسيدن شير خان از گجرات در نواحيِ قلعهٔ للنگ (۲) موسم برسات بگذراند - خواجه در دهوليه توقف نمود - تا شير خان بدو پيوست - و بمجرد وصول بتاخت حوالي چاندور مامور گشته دست نهب و غارت بران ملک برکشاد - و با غنيمت فراوان مراجعت کرد - پس ازان در قطره و پويه و ضبط آن ناحيه با خواجه شريک بود - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) يکهزار و چهل هجري روزگارش سپري گشت - سردارے بود سپاهي و بسيار متواضع - اگرچه جود و کرم کمتر داشت - اما با سپاه مدارا و سلوک خوب مي کرد - طلب ماه بماه ميداد - در سواري غير حاضر نمي کرد - شراب بافراط مي‌خورد - ليکن با مردم مخل شگفت آنکه با اين دولت و شان دانه خوريِ دواب حضور

(۲) نسخهٔ [ب ج] النگ ٭

بحراست بلدهٔ احمد آباد شتافت - ناهر (٢) خان بسلسله جنباني و مراسلات ميرزا صفي سيف خان (كه دران وقت ديوان گجرات بود) از محال تيول خود بغتة باحمدآباد رسيده باتفاق سيف خان شهر را بتصرف درآورد - عبد الله خان در ماندو برين ماجرا آگهي يافته بارادهٔ محاربه بر سبيل استعجال در رسيد ناهر خان خود هراول فوج سيف خان گشته با او در آويخت و بمحض تائيد ايزدي اعلام نصرت برافراشت - در جلدوی اين حسن تردد نمايان از پيشگاه سلطنت بمنصب سه هزاري دو هزار (٣) و پانصد سوار و خطاب شير خان ناموري اندوخت *

پس از شتقار شدن جنت مكاني چون موكب صاحب قران ثاني بسرحد گجرات وصول اقبال شمول نمود عرضداشت شير خان مبني بر دولتخواهي و فدويت و منبي از ارادهای باطل سيف خان صوبه‌دار آنجا رسيد - ازانجا (كه بے اخلاصی سيف خان از سابق معلوم همگنان بود) نوشتهٔ شير خان قرين صدق گرديد - اعلی حضرت اورا بمراحم پادشاهانه مستمال ساخته بنويد صاحب صوبگی گجرات سرگرم خدمت گردانيد - و اشاره رفت كه بلدهٔ احمد آباد را متصرف شده سيف خان را نظر بند نمايد - و چون محمودآباد (كه دوازده كروهی احمدآباد است) مهبط رايات پادشاهي گرديد شير خان

---

(٢) نسخهٔ [ب] احمدنگر (٣) در [بعضی نسخه] دو هزار سوار *

سال سیوم با راو رتن هادا بتوقف در باسم مأمور شده بعطای علم لوای سربلندي برافراخت - پس ازان باتفاق نصیري خان (۲) بسمت قلعهٔ قندهار مضاف دکن شتافته در تسخیر آن مصدر تردد گردید - بدستور با اعظم خان در نواح بهالکي و چتکوبه مضاف بیدر رسیده سال چهارم روز نوبت کهي در جنگی (که بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندي دستگیر مقاهیر اهل دکن گشتند) مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري او با پسر در کار ولي نعمت جان درباخت - بپایهٔ سه هزاري دو هزار سوار رسیده بود *

* شیر خان *

عرف ناهر خان تونور - ابا عن جد نوکر قدیم فاروقیهٔ خاندیس است - هنوز طفل بود که پدرش کشته گردید راجه علي خان فاروقي اورا به یتیمي پرورش نموده برشادت فطري و یاوري بخت بیدار بعرصهٔ روزگار جولاني گشته بخانجهان لودي پیوست - و او در رشد و تربیتش شده در کمتر زمانے بمنصب پادشاهي امتیاز یافته تعین صوبهٔ گجرات گردید - در هنگام برهمزدگي شاهزادهٔ ولي عهد یا جنت مکاني نیابت صوبه داري گجرات از جانب شاهي بعبدالله خان متعلق گشت - و از جانب او خواجه سرائے بے حیثیت

(۲) نسخهٔ [ب] نصرت خان *

خواجه راضي نشد - و خود تعهد بودن نمود - بنابران سال چهل و ششم بعنایت علم و نقاره کوس سربلندي نواخت - پس از فوت عرش آشیاني جنت مکاني براى او خلعت عنایت فرستاد - و معلوم نیست کدام وقت بحضور آمده - در هنگامهٔ گذار آب بهت (که از مهابت خان گستاخیِ عظیم سرزده) در رکاب جنت مکاني و پس از فوت جنت مکاني باتفاق آصف جاهي شریک جنگ (که با شهریار رو داده) بوده سال اول جلوس اعلی حضرت بملازمت پیوست - و منصب چهار هزاري هزار سوار و خطاب خواجه باقي خان برو مسلم ماند - و بصوبه داری تتهه کامیاب شده رخصت آنجا یافت و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري رخت زندگي بسفر آخرت بر بست - پسرش خواجه هاشم نام بمنصب پانصدي صد سوار سرافرازي داشت *

* شهباز خان معروف بشیرو روهله (۲) *

سال اول جلوس فردوس آشیاني بخطاب شهباز خان سرفرازي یافته و همراه مهابت خان بجهت دفعیهٔ نذر محمد خان والیِ بلخ (که در نواح کابل گرد فساد برداشته بود) بدانصوب تعین شده و پستر همراه عبدالله خان بمالش ججهار (۳) سنگهه بندیله (که دفعهٔ اول بغي ورزیده بود) دستوري یافته

(۲) در [بعضي نسخه] روهیله (۳) در [بعضي نسخه] جهجار *

پادشاه خواجه نام داشت - از ترددات مردانهٔ او عرش آشیانی شیر خواجه نام کرد - سال سیم همراه سعید خان چغتا بتاخت یوسف زئی مامور گردید - پس ازان همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن تعیین شد - سال چهام با چند کس بجانب پتن از شاهزاده دستوری یافته در آویزهٔ اخلاص خان مصدر ترددات گردید - سال چهل و یکم (که افواج پادشاهي را با سپاه دکن نبرد رو داد - و دران جنگ راجه علي خان مرزبان خاندیس بکار آمد) او سردار تلقمهٔ برانغار بود کارنامها پرداخت - پستر همراه شیخ ابوالفضل در دکن ترددات شایان و خدمات نمایان بتقدیم رسانید - در جنگے (که متصل قصبهٔ بیر صورت گرفت) تاخته فوج مقابل را میدان میدان[2] برداشت - و زخمے برداشته خود را بقصبهٔ بیر رسانید - ازانجا (که مردم دکن با فوج کثیر آمده قصبهٔ مزبور را گرد گرفتند و از بےآذوقي حال متحصنان به تنگي کشید) چندے بگوشت اسپ گذرانید - چون بنابر طغیان آب گنگ امید کومک نبود اراده کرد که جنگ کرده خود را بکشتن دهد درین ضمن شیخ ابوالفضل خبر یافته با فوج شایسته رسید اهل محاصره برخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شیخ خواست که شیخ عبدالرحمن پسر خود را در تهانهٔ بیر بگذارد

---

(۲) نسخهٔ [ج] از میدان بر داشت *

فرود آمده بپالا پور رسید - از پیشگاه خلافت بر مناصب جمیع امرای شریک کار افزودند - شاه نواز خان بمنصب عمدهٔ پنجهزاري سربلندي یافت - و جنت مکاني چون در دارالخیر اجمیر تشریف داشتند بشکر این عطیه از دولتخانه پا پیاده بروضهٔ معینیه رفته لوازم نیاز و نثار بجا آوردند *

چون سال دوازدهم بیمن مساعي شاهزاده شاهجهان ملک عنبر حدود متعلقهٔ پادشاهي را که متصرف شده بود بدستور سابق در تصرف اولیای دولت باز گذاشت و مقالید قلاع و حصون حواله نمود شاهزاده پس از فراغ مهمات دکن هنگام معاودت شاه نواز خان را با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت مفتوحهٔ (۲) بالاگهات مقرر فرمود - چون در عنفوان جواني و دولت شیفتهٔ شراب گشته از آفت مصاحبان خانه برانداز خوشامد پرداز مي‌گساري بافراط کشید در سال چهاردهم سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت هجري اسیر سرپنجهٔ اجل گردید - میرزا ایرج جوان وجیه عالي فطرت بود - شجاعت را با تدبیر هم آغوش داشت - در رزم آرائي و سرداري بے همتا و با این خوبیها کم کرم و بد لباس بود *

* شیر خواجه *

از سادات اتائي ست - و از جانب مادر نقشبندي

(۲) نسخهٔ [ج] مقبوضهٔ

(که همه نوخیزان تربیت کردهٔ ملک عنبر بودند) جلوریز
بکنار ناله رسیدند ازین طرف جوانان قرقچي بباد تیر گرفتند
بسیارے از اسپ وآدم بر خاک هلاک غلطید - پس ازان
داراب خان با بهادران هراول و دیگر پردلان عرصهٔ جلادت
از آب گذشته تاختند - چون ملک عنبر در قول پای ثبات
افشرده بود زمانے ممتد نیران قتال اشتعال پذیرفت - غریب
زد و خوردے و عجیب گیر و دارے روداد - از کشتها پشتها
نمودار گردید - گویند شاهنواز خان دران روز دستبردهای
قوي نموده چون شیر غران بهر جانب که مي تاخت فوج
مخالف را دست از کار رفته بنات النعش مي گشت - ناچار
ملک عنبر عنان تماسک از دست داده بی سپر راه هزیمت
شد - میرزا تا سه کروه تعاقب نموده گریختگان را علف
تیغ گردانید - و بنابر ظلمت شب و ماندگي و خستگی
همراهان جلو کشیده معاودت نمود - جمعے کثیر از سرداران
مخالف با توپخانه و فیلان و دیگر غنائم بدست آمد - روز
دیگر بجانب کهرکي (که پنج کروه رسمیِ دولت آباد است
و دریتولا باورنگ آباد موسوم و مسکن و ماوای ملک عنبر
بود) رهگرا شد - و چون دران مکان اثرے از مخالفان ندید
منازل و بساتین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره
برابر ساخت - و ازانجا عطف عنان نموده از گریوهٔ رهنکهیره

بخانخانان ملاقات نموده طرح آشتي انگند - و در زمان جنت مکاني بسرداری صوبهٔ برار و بالاگهات احمد نگر اختصاص گرفت - کارهای دست بستهٔ او زیاده ازانست که درین اوراق بحیز تحریر آید - سیما کارنامهٔ نهرکي که سرآمد پیکارهاست

سال دهم جهانگیري سنه (۱۰۲۴) یکهزار و بیست و چهار هجري (که شاه نواز خان در بالا پور برار رنگ سکونت ریخته بود) چندے از سران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت خان و مالوجي کانتیه از ملک عنبر رنجیده بعهد و پیمان آمده تحریک و ترغیب پیکار با ملک عنبر نمودند - شاه نواز خان پس از تقدیم مردمي و دلجوئي و تکالیف نقد و جنس بهمدید آنها کوچ نموده روانه شد - پیش از ملک عنبر محلدار خان و آتش خان و دلاور خان و غیره سرداران نظام‌الملکیه بمقابله پرداخته بحال تباه راه فرار سپرده بملک عنبر پیوستند او با کثرت لشکر و افزونیِ توپخانه و فیلان مست جنگي بموافقت فوج عادلشاهیه و قطب شاهیه رزم طلب گردید - چون مسافت پنج شش کروه بیش نمانده یعقوب خان بدخشي (که از کهنه سپاهیان کار دیدهٔ نبرد آزما بود - و خانخانان زمام اختیار میرزا بدست او داده) باتفاق محمد خان نیازي میدان جنگ جائے قرار داد که نالهٔ آبے در پیش داشت - آنرا بجوانان تیرانداز استحکام داد - همین که خوش اسپان هراول مخالف

صراحي در نظر باشد - گو عالم نباشد - گويند مسكرات ديگر را مثل بنگ و افيون و كوكنار با شراب آميخته مي خورد و چار لغزا (۲) مي ناميد - شاه بيگ خان كور چار لغزا خور زبان زد مردم بود - از پسرانش ميرزا شاه محمد مخاطب بغزنين خان صاحب كمال و داناى وقت بود - بمنصب هزاري رسيده درگذشت - و ديگر يعقوب بيگ داماد ميرزا جعفر آصف خان شده - اراذل پرست بود - ترقي نكرد *

* شاه نواز خان بهادر ميرزا ايرج *

خلف الرشيد خانخانان ميرزا عبد الرحيم است - در آغاز برنائي خانخانان جوانش ميگفتند - بشجاعت و مردانگي و سپه كشي و سپه آرائي شهرهٔ روزگار و يگانهٔ (۳) آفاق گشت در سال چهلم عرش آشياني بمنصب چهار صدي سرافرازي داشت - چون در سال چهل و هفتم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده با ملك عنبر حبشي در حوالي ناندير عرصهٔ مبارزت آراسته لواى چيرگي و فيروزي بر افراشت بخطاب بهادري تحصيل ناموري نمود - گويند دران جنگ (كه از طرفين در جانفشاني و جانستاني خود داري نمي رفت) ميرزا رستميها نمود كه ماحي داستان رستم و اسفنديار گرديد - ملك عنبر (كه اورا زخمي از ميدان برداشته بودند) ازان روز سر حساب گشته

---

(۲) در [بعضي نسخه] چهار مغزا (۳) نسخهٔ [ج] يگانهٔ وقت بود *

و صالحخوردگی استعفای ملازمت بشکلی نمود - جنت مکانی
نظر بر قدم خدمت او پرگنهٔ خوشاب (که از جاگیرهای قدیم
بود) بحاصل هفتاد و پنج هزار روپیه بطریق مدد خرج
مرحمت فرمود *

گویند چون بقندهار میرفت برخصت آصفجاهی آمد
او سفارش برادران ملا محمد تتوی (که مصاحبش بود) کرد
شاه بیگ خان شنیده بود که برادران ملا بپشت گرمی او
حکام را بخاطر نمی آرند - در جواب گفت - اگر آنها
بر حساب باشند بهتر - و الا بپوست خواهم کشید - آصفجاهی
بسیار ناخوش شد - و آخر باعث برهمزدگی کارهای او گشته
بعزل منصب و جاگیر منزوی ساخت - شاه بیگ خان مرد ترک
سادهٔ سپاهی بود - در عهد عرش‌آشیانی وقت رخصت قندهار
شیخ فرید میر بخشی ایستاده کرده تسلیم عنایت علم و نقاره
فرمود - همان وقت بشیخ میگوید - اینها بچه کار می‌آید - در
منصب بیفزایند - و جاگیر دهند - که سواران دیگر برای کار
پادشاهی نگاهدارم - مشهور است که با مثل جهانگیر پادشاهی
دیوانه هر دیوان گفت - که حضرت در دنگل پدر شما
جوانان چند ایستاده میشدند که شاه بیگ بپشم خایهٔ آنها
نمیرسید - و الحال این مردمے که ایستاده اند هیچکدام بپشم
خایهٔ شاه بیگ نمی رسد - بادمان خمر ابتلا داشت - میگفت

الوس کاکر (که از مدتها دزان سرزمین براهزني و رعیت آزاري بسر مي بردند) کارنامها ساخته در سال چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدي لواي اعتبار برافراخت *

در سال اول جلوس جهانگیري حسین خان شاملو حاکم هرات فوت عرش آشیاني شنیده با لشکر خراسان آمده قندهار را محاصره نمود - شاه بیگ خان با دل قوي و همت درست روزانه مردم را آراسته بکارزار میفرستاد - و شبها بالاي ارک نشسته بزم نشاط ترتیب میداد - روزیکه ایلچيِ قزلباش بقلعه مي‌آمد فقدان غله بمرتبهٔ تمام بود - او از سرکار خود در راسته و بازار از هر قسم غله تودها کرد - تا مخالف بعسرت پی نبرد - و چون این محاصره بے اجازت داراي ایران شاه عباس صفوي بود حسین خان بعتاب شاهي بے نیل مقصود برخاسته رفت - شاه بیگ خان حسب الحکم در سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده از قندهار بکابل رسیده ملازمت جنت مکاني دریافت - و بمنصب پنجهزاري و خطاب خاندوران و صاحب صوبگيِ کابل و ضبط افغانستان مباهي گشته از حسن ابدال رخصت تعلقه یافت - مدتها بضبط و نسق گذرانید - چون از کبر سن قوت بدني کمي پذیرفت و سواري و قطره (که ناگزیر صوبهٔ کابل است) نماند طلب حضور شده بصوبه داري تتهه نامزد شد - سال چهاردهم ازپیري

پانصدي دو صد سوار و سال یازدهم بخطاب شجاعت خان بلند پایه گشت - جاگیر در صوبهٔ گجرات داشت - در انجا مي‌گذرانید - تا آنکه بعالم آخرت خرامید - رحمن الله پسر او در عصر فردوس آشیاني منصب هفت صدي چهار صد سوار یافته سال سیوم در جنگ خانجهان لودي جان بمردانگي درباخت *

* شاه بیگ خان ارغون *

مخاطب بخاندوران پسر ابراهیم بیگ چریک است - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم بود - بحکومت پیشاور قیام داشت پس از فوت میرزا (که راجه مانسنگهه حسب الامر اکبري بآوردن زه و زاد آن مرحوم از نیلاب عبور کرده) شاه بیگ بکابل بدر زده همراه پسران میرزا ملازمت پادشاهي دریافت و بمنصبے درخور امتیاز گرفت - و در سواد و بجور بمالش یوسف زئي نامے بمردانگي برآورده خوشاب اقطاع یافت و در فتح تتهه بهمراهی خانخانان کارهای نمایان و تردد (٢) شایسته بظهور آورده بمنصب دو هزار و پانصدي افتخار اندوخت - و در سال سي و نهم (٣) چون میرزا مظفر حسین قندهاري صفوي استدعای بندگی پادشاهي نمود شاه بیگ خان از بنگشات بحکومت قندهار تعین گشت - و در تاخت

---

(٢) نسخهٔ [ج] امتیاز (٣) در [بعضے نسخه] بیست و نهم *

شیخ پسر نداشت - یک صبیه مانده بود - آن هم لاولد فوت کرد - محمد سعید و میر خان متبناهای شیخ بودند بکرو فر تمام می‌گذرانیدند - و اسرافهای طرفه بکار می بردند از نخوت و رعونت بشان پادشاهي اعتنا نمی‌کردند - تا بامرا چه رسد - پیش جهروکهٔ دولت خانه با مشعل و فانوس بسیار سر آب جون میذمودند - مکرر ممنوع شدند - سودمند نیفتاد تا آنکه جنت مکاني اشاره بمهابت خان کردند - او براجي سید مبارک مانکپوري (که نوکر معتبرش بود) گفت - بے آنکه پرده برداشته شود از میان بردار - شبے میر خان از دربار برخاسته می آمد - که سید اورا از هم گذرانید - و خود هم از دست او زخم خورد - شیخ بطلب خون مدعی مهابت خان شد - او حضور پادشاه بینه از مردم معتبر آورد - که کشندهٔ میر خان محمد سعید است - اورا بقصاص رسانید شیخ از صورت مجلس اصل مدعا دریافته هیچ نگفته از سر خون درگذشت *

(٢)

* شجاعت خان سلام الله عرب *

برادر زادهٔ مبارک عرب - سال چهارم جلوس جنت‌مکاني بمنصب چهار صدي دویست سوار سرفراز گردیده بهمراهي خانجهان لودي بصوب دکن تعین شد - سال دهم باضافهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ب] اسلام الله *

تا زیست تخلف نکرد - ببعضے رفقای خود که جاگیر هم داشتند لک روپیه سالیانه مي رسانید - و سه هزار سوار خوش اسپهٔ چیده موجود در حضور نگاه میداشت - و از زمان عرش آشیاني تا عهد جنت مکاني در حویلي نرفته - همیشه در پیش خانه حاضر بود - و سه چوکي مقرر نموده هر روز هزار کس با پانصد طعام مي خورد - و پانصد دیگر را حصه مي فرستاد - طلب سپاه را حضور خود میداد - از غلو مردم و شور و غوغای آنها نا خوش نمیشد *

گویند شیر خان نام افغان ترین نوکر روشناس بود - از گجرات رخصت وطن گرفته پنج شش سال درانجا بسر برد - چون شیخ بمهم کانگره تعین شد او در قصبهٔ کلانور آمده ملازمت کرد شیخ بدوارکا داس بخشي خود گفت که خرجے باین مرد بدهید - که بقبائل خود داده بیاید - بخشي فرد خرج او نوشته برای تاریخ بدست شیخ داد - شیخ برهم شده گفت نوکر قدیم است - اگر بنابر سببے دیر رسید کدام کار ما ابتر شد - از همان تاریخ (که طلب او در سرکار است) حساب کرده هفت هزار روپیه دادند *

سبحان الله اگرچه همان تقلب لیل و نهار است و سیر کواکب و دور سپهر لیکن درین جزو زمان این ولایت ازین مردم خالي شد - شاید که بحصهٔ دیگر مملکتے رفته اند

هشتم آهسته بدو گفت - که آنچه بهفت مرتبه گرفته مخفي دار - تا درویشان از تو نستانند - باهل خانقاه و ارباب توکل و احتیاج و بیوه زنان از یومیه تا سالیانه مقرر داشته در حضور و غیبت او بے سند و پروانگي مجدد میرسید در جاگیرش بیشتر مددمعاش بود - اطفال آنها (که در نوکري او مرده بودند) در خور هر کدام در ماهه مقرر کرده مثل فرزندان در کنار و بغل شیخ بازي مي کردند - و معلم نگاهداشته تربیت مي نمود - در گجرات اسامي سادات را از ذکور و اناث بقلم آورده اسباب عروسي فرزندان آنها از سرکار خود بخشیده - حتے بحوامل زرے بامانت سپرد - چنانچه هرکه پس ازان خلعت وجود پوشید عروسي او ازان زر سرانجام یافت - اما بنیاد فروش و کلاونت نمیداد - رباط و سرا بسیار بنا گذاشته - در احمد آباد بخارا نام محلهٔ آباد کرده - مسجد و روضهٔ شاه وجیه الدین بنای اوست - و در دهلي فرید آباد با عمارات و تالاب یادگار گذاشت - و در لاهور نیز محلهٔ دارد و حمام کلان چوک آنجا ازوست - شیخ سالے سه مرتبه خلاع فاخره بمردم پادشاهي (که با او مربوط بودند) میداد - و ببرخے نقوز (۲) هم - و بنوکران خود سالے یک خلعت و پیادها را کملے و حلال خور را - پا افزارے - و این طریقه معمولش بود

(۲) یا نقود باشد •

گجرات برنواخت - سال دوم شیخ از گجرات انگشتری لعل بدخشي (که نگین و نگین‌خانه و حلقهٔ آن از یک پارچهٔ لعل تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ نهایت خوش آب و رنگ) برسم پیشکش فرستاد - بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار یافت - چون از سلوک و معاش برادران شیخ مردم گجرات بستوه آمده استغاثه داشتند طلب حضور گشته در سال پنجم بصوبه‌داری پنجاب اختصاص یافت - و در سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري بمهم کانگره که متعلقهٔ آندیار است (۲)
مامور شد - و در قصبهٔ پتهان سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج سال یازدهم جهانگیري ودیعت حیات سپرد - قبرش در دهلي در مقبرهٔ آبای اوست - حسب الوصیت عمارتے بنا یافته
* داد خورد برد * ۱۰۲۵ تاریخ یافته اند - همگي نقد یک هزار اشرفي برآمد *

شیخ ظاهر و باطن آراسته داشت - شجاعت را با سخاوت جمع نموده - بخشش عام او در فیض بروی خلق باز کرده هرکه باو رسیدے چهرهٔ ناکامي در آئینهٔ خیال ندیدے تا رسیدن دربار قبا و کمل و چادر و پا افزار بدرویشان رهگذري قسمت میشد - و ریزگی اشرفي و روپیه بدست خود میداد - روزے درویشے هفت مرتبه از شیخ گرفت - نوبت

(۲) نسخهٔ [ب] پنج هجري *

شتافت - شیخ با اکثر امرا بتعاقب تعین گشت - و جنت‌مکانی خود نیز پاشنه‌کوب روانه شدند - امیر الامرا شریف خان و مهابت خان (که با شیخ خصومتی داشتند عرض کردند که شیخ دیده و دانسته کم پائي مي‌نماید - قصد گرفتن ندارد چنانچه مهابت خان رفته از جانب پادشاهي مقولهٔ تهدیدات گفت - شیخ از جا برنیامده در خور اخلاص پاسخ گذار شد سلطان خسرو از رسیدن شیخ بحوالی آب سلطانپور آگهي یافته دست از لاهور که محاصره نموده بود برداشت - و با دوازده هزار سوار (که درین چند روز فراهم آورده) عنان عزیمت بتقابل گردانید - شیخ با جمعیت کم مستعد کارزار گشته از آب بیاه گذشته بجنگ پیوست - کارزارے صعب اتفاق افتاد سادات بارهه و بخاري داد جلادت داده بسیارے جان نثار شدند - سلطان خسرو اکثرے را بقتل داده آوارهٔ بادیهٔ فرار گشت - و شیخ یک میدان راه (۲) پیش از ناوردگاه فرود آمد *

همان روز دو سه ساعت از شب گذشته جنت مکاني بر جناح استعجال رسیده شیخ را درآغوش گرفت - و در خیمهٔ او بیتوتت فرموده آن مکان را (که از پرگنهٔ بهیرون وال بود) حسب الالتماس شیخ پرگنه ساخته بفتح‌آباد موسوم نموده بشیخ عنایت کرد - و شیخ را بخطاب مرتضی خان و صاحب صوبگی

---

(۲) در [بعضی نسخه] راه از ناوردگاه *

چنانچه مردم را گمان ولیعهدی او بهم رسید - پس ازانکه شاهزاده بحضور رسید خالي از شورش دماغ نبود - پادشاه بمساهله و مداهنه مي گذرانید - چون مردم شاهزاده بگجرات (که بتازگي در تیول ایشان مقرر شده) رفته بودند عرش آشیاني در ایام بیماری ارتحال ایما فرمود که شاهزاده بیرون قلعه خانه نشین شود - تا مبادا اهل خلاف غدرے توانند بکار برد میرزا عزیز کوکه و راجه مانسنگهه بقرابتی (که با سلطان خسرو داشتند) در فکر فرمان روائی او افتاده دروازهای قلعه را بمردم خود حواله کرده دروازهٔ خضري بشرکت کمان خود بشیخ سپردند - برخاطر شیخ (که صاحب اختیار فوج بود) گران آمده از قلعه برآمده بشاهزاده آداب تهنیت سلطنت بجا آورد - امرا آنرا شنیده از هر جانبے هجوم کردند - و هنوز عرش آشیاني محتضر بود که راجه مانسنگهه ببحالی صوبهٔ بنگاله محتمال گشت - جنت مکاني بقلعه درآمده سریر آرا گشت و شیخ را بصاحب السیف و القلم مخاطب نموده بمنصب پنجهزاري و خدمت عمدهٔ میر بخشیگري سرفراز فرمود *

دوم آنکه چون خیال سلطنت بکلپتره سرائی خوشامد گویان در دماغ سلطان خسرو پیچیده بود در سال اول جلوس پدر والا اقبال سنه (۱۰۱۴) هزار و چهارده هشتم ذي الحجه وقت شب فرار گزیده و تاراج کنان از آگره بلاهور

جلال بخاري (اوچه) منتمي مي‌شود - و ايشان بوساطه
بامام همام علي نقي الهادي (۲) عليه السلام ميرسند - گويند جد
چهارم شيخ سيد عبدالغفار دهلوي بفرزندان وصيت كرد - كه
مدد معاش بگذارند - و نوكري سپاهگري نمايند - بالجمله
شيخ در معركهٔ ملازمت عرش آشياني رسيد - و بحسن
اخلاص و پرستاري شايسته مورد التفات گشته بقرب و اعتبار
اختصاص يافت - و بكارداني و فراست و مردانگي - جامهٔ
ناموري اندوخت - سال بيست و هشتم (كه خان اعظم از
ناسازي هواي بنگاله معاودت بهار نمود - و سپاه ازاني بوزير
خان باز گرديد) قتلوي لوحاني (كه چهره دست اوديسه بود
سرتابي و زياده طلبي پيش گرفت) ناچار برخي محال از بنگاله
نيز افزودند - و قرار يافت كه شيخ نزد او درجاي معين ملاقات
كرده عهود و شروط آشتي را استحكام دهد - آن غدار در موعد
ملاقات حاضر نشد - شيخ از خير انديشي و ساده لوحي
بگفتهٔ چرب زبانان سخن ساز متوجه منزل او گشت - قتلو
بلابه و چاپلوسي پيش آمده انديشهٔ آن داشت كه همراه
مردم بجاي خود آسايش گزينند شيخ را گرفته بگوشهٔ
برنشاند - و بكوركاني او كامياب خواهش گردد - شيخ دريافته
هرآغاز شب آهنگ رفتن نمود - درجلوخانه اسپ نگذاشته

---

(۲) نسخهٔ [ب] النقي الهادي •

بر مادہ فیل سوار بود - از قضا فیلی بران دوید - شجاعت خان با آنہمہ استقلال باضطراب از مادہ فیل فرود آمد - پایش شکستہ بدان درگذشت *

* شمشیرخان ارسلان بے اوزبک *

از امرای عہد جنت مکانی ست - سابقا حکومت کہمرد داشت - و از نوکران متوسط الحال ولي محمد خان والی توران‌دیار بود - پس ازان (کہ کہمرد را در سرکار پادشاهي سپرد) سال سیوم جلوس آمدہ دولت ملازمت دریافت - و بعنایت منصب مناسب و خلعت سر عزت برافراخت - بستور تیول در سیوستان مضاف صوبۂ تتہہ یافتہ بحکومت آنجا نامزد گردید سال پنجم بعنایت علم رایت امارت برافراخت - سال نہم چون صوبہ‌داری تتہہ بمظفر خان معموري مقرر شد او معزول گشتہ بحضور آمد - و در مہم دانا برکابِ پادشاهزادہ سلطان خرم دستوري پذیرفت - و وقت موعود چشم جہان‌بین را بر بست گویند مرد سادہ بود - و بادای عبادت یومیہ و تلاوت کلام الہی مي پرداخت - و از سحاب همتش رشحۂ حسنات همیشہ مي چکید - بمرتبۂ سہ هزاري رسیدہ بود *

* شیخ فرید مرتضی خان بخاري *

در اقبال‌نامہ گوید کہ شیخ از سادات موسوي ست - و این خالي از غرابت نیست - چہ نسبت سادات بخارید بسید

عنان برگردانیده نیم جان خود را به بنگاه رسانید - و نیم شبی جان بسپرد - ولي خان برادرش و ممریز خان پسر او خیمه و اسباب را برجا گذاشته نعش اورا برداشته بمحکمهٔ خود شتافتند - چون در بهادران لشکر فیروزي تاب و طاقت قطره و پویه نمانده بود شجاعت خان باتفاق معتقد خان (که پس از جنگ بکومک رسیده بود) بتعاقب شتافت - ولي خان نجات خود در باز گشت دیده زینهاري گردید - و بقول و پیمان با جمیع خویشان و برادران آمده ملاقات نمود - و چهل و نه زنجیر فیل برسم پیشکش آورد - شجاعت خان آنها را همراه گرفته در جهانگیرنگر باسلام خان پیوست - و در جلدوی این حسن خدمت و پاداش این قسم بهادري از پیشگاه خلافت و جهانباني باضافهٔ منصب و خطاب رستم زمان اختصاص گرفت - و چون اسلام خان پاس قول او و مراعات عهدے (که با بازماندهای عثمان کرده بود) نگاه نداشته همه را روانهٔ حضور ساخت - چنانچه ولي خان را با ممریز خان حسب الحکم عبدالله خان در کالي تلاوری احمدآباد رهگرای فنا ساخت و ایاز غلام که متبنای عثمان بود با دیگران در چاهها بحبس طویل گذرانید - شجاعت خان از عهد شکني اسلام خان کبیده خاطر شده از بنگاله برآمد - اتفاقا دران ایام فرمان صاحب صوبگی بهار بنام او رسید - روزے (که بشهر پتنه داخل مي شود)

پادشاهي پای همت فشرده جان نثار گشتند - افتخار خان سردار فوج برانغار و کشور خان سر فوج جرانغار داد تهور و جلادت داده مردانه جان در کار ولي‌نعمت سپردند آن متهور بے باک (با آنکه از همراهیان او جم غفیر علف تیغ خون آشام شده بودند) حسابے ازان برنگرفته دیگر باره بر فوج قول شجاعت خان تاخت - خویشان و برادران شجاعت خان رستمانه بکارزار درآمده جمعے نقد جان درباختند - و گروهے زخمهای منکر برداشته از کار باز ماندند *

درین وقت عثمان خان (که بسیار فربه و مهیب بود) بر فیل حوضه دار سوار برسر شجاعت خان رسیده - آن شجاع نامور اول نیزه بر فیل زده پس ازان دو زخم شمشیر پی درپی بر چهرهٔ فیل رسانید - انگاه جمدهر کشیده دو زخم دیگر زد فیل از مستي و داوري غضب‌آلود قدمے پیش نهاده شجاعت خان را با اسپ زیر کرد - و او بچستي و چالاکی چون

* شجاعت خان شیخ کبیر *

مخاطب برستم زمان چشتی فاروقي ست - ساکن موء قرابت قریبه باسلام خان چشتي داشت - و از عمدهٔ منصبداران روشناس عهد اکبري بود - در زمان جنت مکاني ترقي نموده هنگامے (که خانجهان لودي با فوج جرار بسرداری دکن تعین گشت) چون هراولی فوج پادشاهي (که همیشه متعلق بسادات بارهه بود) خانجهان بسکه اعتماد بر شهامت و پردلی شجاعت خان داشت اورا هراول کل عساکر نمود - هرچند سادات اظهار رنجش نمودند (که این امر ارثی ما ست) اما خانجهان نه پذیرفت - و پس ازان تعین بنگاله گردید اسلام خان صاحب صوبهٔ آنجا در سال ششم اکثر امرای نامي را بسرداری شجاعت خان برسر عثمان خان لوهاني (که راجه مانسنگهه در ایام حکومت خود بسیارے از خویش و قوم خود را در محاربات او بکشتن داده کارے نساخته بود) کسیل نمود - چون شجاعت خان بحدود متعلقهٔ او رسید عثمان خان (که بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود) در کمال سطوت و شوکت به ترتیب صفوف پرداخته عرصهٔ مبارزت آراست - و هر فوجے با فوج مقابل خود درآویخت عثمان فیل مست جنگي (که اعتضاد قوی خود میدانست) پیش انداخته بر فوج هراول تاخت - بهادران نامی فوج

دیده عرض کرد - خواستند منزوي سازند - خانجهان گفت مردم خوب جمع کرده - و بر کشیدهٔ حضرت است - نباید از پا انداخت - باز تعین دکن گردید - و مدتے درانجا بسر برده باجل طبعي در گذشت - شعر را خوب مي‌گفت - صاحب دیوان است - فارسي تخلص میکرد - ازوست * بیت *

* بیمن عشق بکونین صلح کل کردیم *
* تو خصم باش ز ما دوستي تماشا کن *

* دیگر *

* شرر ناله بغربال ادب مي بیزم *
* که بگوش تو مبادا رسد آواز درشت *

پسران امیر الامرا شهباز خان در حیات پدر ترقي کرده زندگي بهپرد - یک کروهي لکهنو سرائے بنام خود آباد نمود - و میرزا گل و میرزا جارالله با جنت مکاني نرد و شطرنج مي باختند و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت و رتبه نماند - چنانچه ازمیرزا جارالله (که هیچ پادشاهزاده این قسم تعیش نکرد) مصري بیگم صبیهٔ آصف خان جعفر را (که در خانهٔ او بود - و از ناسازي زن و شوئي درمیان نیامده) بعد فوت آصف خان بموجب حکم مطلقه ساخته بمیرزا لشکري پسر یوسف خان عقد بستند - هردو برادر همراه مهابت خان بکابل رفته در عین جواني ایام حیات شان بسر آمد *

مي نمود خان اعظم نخوت و رعونتي كه داشت اصلا اعتنا نميكرد.
روزي بتقريب طرفداري سلطان خسرو سر ديوان بار گفتگوی
درشت كرد - و بيباكانه بپادشاه گفت - كه اين دولتخواه
خسرو است - كشتن او صلاح وقت - و پس ازان (كه پادشاه از
تقصير ميرزا كوكه درگذشت) فرمود كه ميرزا امير الامرا را
مهمان ساخته لک روپيه نقد و جنس بگذراند *

گويند وقت طعام همه امرای عمده حاضر بودند - ميرزا
كوكه با اميرالامرا بچاپلوسي در آمد - كه نواب شما بما مهرباني
نداريد - و الا والد مرحوم شما ملا عبد الصمد چه قدر محبت
داشت - درين خلوتخانه نقش و نگارے كه مي بينيد بدست
خود كشيده - خانجهان و مهابت خان بمقتضای جواني
ضبط خود نكرده برخاستند - چون اين ماجرا بپادشاه رسيد
باميرالامرا گفت كه زبان باختيار او نيست - شما بدو در نه افتيد
در سال دوم بعارضهٔ بيماري از موكب پادشاهي (كه بسير كابل
متوجه بود) در لاهور ماند - وكالت بآصفخان جعفر مقرر شد
و پس ازانكه تعين دكن شد با خانخانان صحبت برار نگرديد
طلب حضور گشت - جمعيت بسيار فراهم آورده باكثرے
پيشگي داده بود - باز پس گرفته سه هزار سوار نگاهداشت
گويند مرض نسيان بهم رسانيده بود - هرچه مي گفت از خاطر
ميرفت - خانجهان بعيادت او مامور شد - او را مسلوب الحال

بیک تنگنائی پناه برده روزگار بناکامي مي گذرانید - از آب و هوای مخالف نیم جانی بیش نداشت - که آوازهٔ جلوس جهانگیري عالم را در گرفت - ازین نوید جان بخش بعد پانزده روز از سریر آرائي گرم و گیرا بعز ملازمت فایز شده بخطاب امیرالامرا و منصب والای وکالت و تفویض مهر اوزک بلند پایه گشت - و مختار کردند که هر قدر جاگیر خواسته باشد از محالات حیدرآباد (۲) بگیرد *

جنت مکاني در روز نامچه (که مرقوم خامهٔ خاص ایشان است) بذوک قلم داده - که نسبت بندگی شریف خان بجائی رسیده که هم برادر و هم فرزند و هم یار و هم مصاحب منست - روزیکه رسید حیات تازه یافته دانستم که الحال پادشاه شدم - و در خور کاردانی او خطابی نیافتم - اگرچه امیرالامرا کردم - و پنجهزاري نمودم - چکنم ضابطهٔ پدرم همین بود که زیاده ازین نمیکرد - آنچه از من است پیش اوست امیرالامرا در اول جلوس کاریکه کرد برای اخراج افغان (که دشمن مغول است) عرض نموده احکام بممالک محروسه قلمي نمود اما اعظم خان بمبالغه ازین کار باز داشت - که جم غفیر اند و هیچ ناحیه ازانها خالي نیست - مفسدهٔ عظیم برپا خواهد شد و چون امیرالامرا بر جمیع اعیان سلطنت تفوق و برتري

---

(۲) در [بعضی نسخه] چید آباد *

همراهي گزيد - تا آنکه در سنة (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش در کابل شرف بساط بوس دریافته مشمول عواطف گردید در عهد عرش آشياني هرچند منصب چهار صدي داشت اما در مصاحبت و قرب پایهٔ برتر افراخته بعزت و اعتبار بسر برد - گویند خواجه در یکدانه خشخاش سورهٔ اخلاص نوشته بود - محمد شریف بمنصب دو صدي سرفرازي یافته سال سي و چهارم در حین مراجعت موکب اکبري از کابل در جاکهٔ سفید سنگ یکے از فرومایگان پردهٔ ناموس کشاورزے دریده بیاسا رسید - ظاهر شد که محمد شریف نیز با او همراز و همداستان بود - گوشمالي خورده مالشے بسزا یافت - چون پادشاهزاده سلطان سلیم باعتبار هم مکتبي ربطے تمام داشت در وقتے (که شاهزاده مهم رانا ملتوي گذاشته بالهآباد فروکش کرد - و آثار خود سري ظاهر نمود) عرش آشیاني او را از برهانپور برهنموني شاهزاده بشاهراه مقصود روانه فرمود - او زیاده بر سابق بر شورش مزاج شاهزاده افزوده خود وکیل دولت گردید - و بمرتبهٔ در مزاج شاهي جا کرد که از بے اندیشگي وعده فرمود - که هرگاه نوبت سلطنت بمن رسد نصف پادشاهي بتو خواهم داد - و پس ازان (که شاهزاده بقاید توفیق عازم حضور شد) محمد شریف بسبب کردار ناپسندیدهٔ خود جدا گشته بشعاب جبال خزید - و هر روز

به نیروی همت و یاوری غیرت خود را بخانه رسانیده خواست
که زوجهٔ خود را بکشد - مادرش بشیون و ناله ظاهر نمود
که او خود را بچاه انداخته - شیر افگن خان آن را شنیده
جان بسپرد] مخالف اقبال‌نامهٔ جهانگیري ست - بعد ازین
واقعه شیخ غیاث خواهر زادهٔ قطب الدین خان مهر نسا را
با دختر و پسر شیر افگن خان مع اموالش بحضور رسانید
او چندے بعلت تقصیر شوهرش (که کوکلتاش پادشاهي را
کشته) معاتب ماند - چون بشرف ازدواج جنت مکاني درآمد
دخترے (که از شیر افگن خان داشت) در حبالهٔ عقد شاهزادهٔ
سلطان شهریار کوچک‌ترین اخلاف جنت مکاني درآورد - و بدان
سبب با شاهزادهٔ ولي‌عهد شاهجهان مدعي گشته سلسله‌جنبان
شورش عظیم گردید - چنانچه بتفصیل جا بجا درین اوراق
رقمزدهٔ کلک سوانح سالک گشته *

* شریف خان امیرالامرا *

پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم شیرازي ست - که
جدش خواجه نظام‌الملک وزیر شاه شجاع شیراز بود - هنگامے
(که جنت آشیاني همایون پادشاه از شاه ایران رخصت
قندهار یافته بسیر تبریز شتافت) خواجه (که در فن تصویر
نادره کار سحر آفرین بود) درانجا بملازمت رسیده بسیار
مرغوب خاطر آمد - اما بنابر عوائق رزکار نتوانست

در وقت رخصت قطب الدین خان کوکلتاش صاحب صوبهٔ بنگاله دو کلمه در حق او ارشاد فرمود - شیر افگن خان از نوشتهٔ وکیل مطلع شده بدمظنه گشت - و دانست که زیر کاسه نیم کاسه هست - و ازان روز ترک یراق بستن نموده بواقعه نگار و مردم پادشاهي گفت - که من الحال نوکر پادشاه نیستم چون قطب الدین خان در سال دوم ببردوان چهرے کشید شیر افگن خان (که بیرون خیمه زده بود) باستقبال روانه شد *

گویند وقت وداع مادرش دربلغه بر سرش راست کرده گفت - که بوتم پیش ازانکه مادر تو گریه کند مادر او را بگریه آر - و سر و چشم بوسیده رخصت نمود - و هرچند او از مکر و غدر کوکلتاش ایمن نبود اما فی الجمله از پیغامهایش طمانیتے حاصل کرده از اجل گرفتگي فوج را بیرون لشکر گذاشته خود با دو سوار (که یکے ازان خواجه‌سرا بود) بملاقات شتافت - پس ازان که از وضع رو خورد و حرف زدن کوکلتاش غدرے بخود تفرس نمود پیشدستي کرده کار قطب الدین خان را باتمام رسانید - چون اطراف و جوانب مردم کوکلتاش فرو گرفته بودند نگذاشتند که بدر زند * مظلوم * تاریخ کشته شدن اوست *

(۱۰۱۶)

و آنچه گویند [که شیر افگن خان با آن همه جراحتهای بے شمار (که هر یکے مولم و جانکاه بود)

بخانخانان سپه‌سالار (که متوجه تسخیر تتهه بود) پیوست و بوسیلهٔ التفات آن سپه‌سالار غایبانه در سلک نوکران پادشاهي ملتزم گردیده خدمات شایسته و مردانگیهای نمایان بجا آورد چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معاودت نمود حسب الالتماس او بمنصب مناسب سرفراز گردید - و عرش‌آشیاني در همان ایام مهرنسا (۲) صبیهٔ غیاث بیگ طهراني را (که دیوان بیوتات بود) بعقد ازدواج او در آورد *

گویند کوچ میرزا غیاث همیشه در جشن و اعیاد بمحل قدس منزل پادشاهي مي رفت - مهرنسا (که بنور جهان مخاطب گردید) اکثر همراه مادر مي‌بود - از غرائب اتفاق شاهزاده سلیم (که بریعان شباب رسیده) میلان خاطر بدو بهم رسانید - و پس ازان (که این کچه در محل گل کرد) خفیه بپادشاه آگهي شد - فورا اورا بعلي قلي بیگ پیوند بیوگاني داد - و چون شاهزاده بمهم رانا مامور شد علي قلي بیگ بهمراهي تعین گشت - شاهزاده اورا مورد الطاف و عواطف فرموده بخطاب شیر افگن خاني بر نواخت - و پس از جلوس بتیولداري بردوان (که برزخي ست میان بنگاله و اڈیسه) مرخص نمود - و چون او کار طلبیها داشت در تعلقهٔ خود لوازم جرأت و جسارت بجا مي‌آورد - جنت مکاني

---

(۲) نسخهٔ [ج] مهرالنسا *

داشت بسیار برخود پیچیده برخاست - خانخانان باز دیگر بعجز و الحاح میرزا را بخانهٔ شیخ برد - شیخ تا سر دروازه استقبال کرده تواضع زیاد نموده - و گفت ما مخادیم و هم شهری شما ایم - میرزا متحیر گشته از خانخانان پرسید آن نخوت و این فروتني چیست - خانخانان گفت آنروز تبزرگی وکالت در نظر داشت - سایه بمثل اصل کار کرد و امروز برادرانه ور خورده - قطع نظر از همه چیز شیخ در فن انشا طرفه سحرے بکار برده - باآنکه از تکلفات منشیانه و تصلفات مترسلانه عاري ست اما متانت سخن و استخوان‌بندي کلمات و نشست مفردات و تراکیب مستحسنه و فقرات بیگانه قسمي ست که دیگرے را تتبع بدشواري میسر است و شاهد این مدعا تاریخ اکبري ست - و چون التزام نموده (که بیشتر الفاظ فارسي باشد) لهذا گفته اند که شیخ خمسهٔ نظامي را نثر کرده - و از کمال مهارت اوست درین فن که مطالب بسیارے بدیهي البطلان را بنابر خداوند ستائي در بادي الرای به تمهیدات چند تحریر نموده که بے امعان نظر پي بمقصود نتوان برد *

* شیر افگن خان علي قلي بیگ *

استجلو سفرچي شاه اسمعیل ثاني فرمانرواي ایران بود که بعد فوتش از راه قندهار بهند مي‌آمد - در ملتان

و ملبوسات مستعمل سواي پاجامه که حضورش مي سوختند همه را روز نوروز بنوکران مي بخشيد - اشتهاي غريب داشت - نقل کنند که سواي آب و هيمه بيست و دو آثار وزن راتبهٔ طعام بود - پسرش شيخ عبد الرحمن سفره چي شده مي نشست - و مشرف باورچيخانه که مسلمان بود استاده نگاه مي کرد - در طعامے که شيخ دو مرتبه دست مي کرد آن را روز ديگر هم مي پختند - و اگر چيزے بے مزه مي بود به پسر مي خورانيد - او رفته بباورچيان چشم نمائي مي کرد ليکن خود هيچ نمي گفت ٭

گويند در يساق دکن آنقدر توره و ضابطه بکار برد که مزيدے بران متصور نيست - در چهل راوتي (۲) مسندے براي شيخ فرش مي‌انداختند - و هر روز هزار لنگري طعام خاصگي مي کشيدند - بتمام امرا تقسيم مي‌شد - و بيرون نه گريي برپا کرده بهرکس از وضيع و شريف که اشتها داشته باشد کهچري تمام روز پخته مي دادند - گويند هنگامے که شيخ وکيل مطلق است روزے خانخانان با ميرزا جاني بيگ حاکم تتهه بديدنش آمد - شيخ بر پلنگ دراز کشيده جزو اکبرنامه ميديد - اصلا متوجه نشد - همين قدر گفت بيائيد ميرزايان بنشينيد - ميرزا جاني بيگ که دماغ سلطنت

---

(۲) نسخهٔ [ب] راوٺي ٭

از نوکري بسوداگري اندازند - و با راجپوت بسازند - و تربیت نمایند) عرش آشیاني تالیف این جماعه را از اعاظم امور ملکي دانسته باقصی‌الغایت مي‌کوشید - حتی مراسم معمولهٔ اینها را مثل منع ذبح گاو (۲) و حلق لحیه و انداختن گوشوارهای مروارید در گوش و جشن دسهره و دیوالي و غیر ذلک مراعات مي‌نمود - شیخ هرچند بمزاج پادشاه تصرف داشت اما شاید بحسب جاه نتوانست عنان گرفت - این همه نسبتها بدو عائد گردید *

در ذخیرة الخوانین آورده که شیخ شبها بخانهٔ درویشان رفته اشرفیها مي‌گذرانید - و التماس میکرد - که برای سلامت ایمان ابوالفضل دعا کنید - و این لفظ بارگیر کلامش بود که آه چه باید کرد - و دست بر زانو میزد - و آهٔ سرد میکشید - ناسزا بر زبان نداشت - بدگوئي و غیر حاضري و بازیافت و فروغي هرگز در سرکار او نبود - و هر کرا عامل میکرد اگر بد هم مي بود تا مقدور تغیر نمي نمود مي‌گفت که مردم حمل بر خفت عقل من خواهند کرد که نادانسته چرا بتربیت او متوجه شد - و روز تحویل حمل جمیع کارخانها از نظر او مي‌گذشت - موجودات آن نوشته نزد خود نگاه میداشت - و دفاتر را مي سوخت

---

(۲) در [بعضی نسخه] ذبیحهٔ گاو *

و علم نقطه الحاد و زندقه و اباحت و توسیع مشرب است
و مثل حکما بقدم عالم گروند - و انکار حشر و قیامت نمایند
و مکافات حسن و قبح اعمال و جنت و نار در عافیت و مذلت
دنیا قرار دهند - العیاذ بالله *

شیخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج محققانه و نظر
تدقیق (که در مهمات دنیاوي و مقدمات رسمي هیچ نقیر
و قطمیر فرو نگذاشته) چگونه در متفقات عقلا خوض نفموده
طرف راجح را فروگذاشت (۲) - آدمي در کار دنیا که ناپایدار است
زیان خود نه اندیشد - و نقصان بخود نه‌پسندد - در کار عقبی
که باقي و پایدار است چگونه دیده و دانسته خسارت گزیند
ومن یضلل الله فلاهادي له *

آنچه تتبع احوال اشعار مي‌نماید عرش‌آشیاني از ابتدای
سن شعور برسوم و اوضاع هندوستان ولوع تمام داشت
پس ازان بپاس وصایای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد دارای
ایران شاه طهماسپ صفوي در حین ملاقات (که استفسار
احوال علی الخصوص کیفیت هند و برهمزدگی سلطنت
بمیان آمده شاه گفت - معلوم شد که در هندوستان دو فرقه اند
که بسپاهگري و تمن‌داري اختصاص دارند - افغان و راجپوت
الحال افغان را از خود نمي‌توان کرد - که اعتماد نماند - آنها را

---

(۲) در [بعضی نسخه] فروگذارد *

از شاه ابو المعالي قادري (که از مشائخ لاهور است)
آورده اند که گفت - من از کارهای ابوالفضل انکار داشتم
شبی در خواب دیدم که در مجلس جناب رسالت ابو الفضل را
حاضر کردند - حضرت جبهٔ مبارک را بر روی شیخ انداخته
در مجلس نشاندند - و فرمودند که این مرد در حیات چند روزه
مرتکب افعال بد گشته - اما این مناجات او (که ابتدایش اینست
الهي نیکان را بوسیلهٔ نیکي سرافرازي بخشي - و بدان را
بمقتضای کرم دلنوازي کني) سبب نجات او شد - تکفیر شیخ
زبان‌زد خواص و عوام است - برخی بکیش برهمن بیغاره
زنند - و بعضی آفتاب پرست گویند - و جرگی دهریه خوانند
آنکه غایت تفریط بکار برد بالحاد و زندقه نسبت دهد
و دیگرے که انصاف مي ورزد چون مقلدان متصوفه (که
بدنام کنندهٔ نیکو نامے چند اند) بصلح کل و وسعت مشرب
و ادعای همه اوست و خلع ربقهٔ شریعت و التزام طریقهٔ اباحت
منسوب مي‌کند - صاحب عالم آرای عباسي گوید - که شیخ
ابو الفضل نقطوي بود - چنانچه مکتوبے { که بمیر سید احمد
کاشي [که از اکابر این طائفه و صاحب رسالها در علم نقط است
و در سال (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که در ایران ملحد کشي
واقع شد) شاه عباس در کاشان میر را بدست خود بقتل آورد]
انشاء نموده فرستاده بود } دلالت برین معني دارد

عار فرار بر خود نه پسندیده مردانه نقد زندگي در باخت *

جنت‌مکاني خود مي‌نویسند که چون شیخ ابوالفضل پدر من
ذهن نشین کرده بود که جناب ختمي پناهي (صلی الله
علیه و آله و سلم) فصاحت تمام داشت - قرآن کلام اوست
لهذا وقت آمدنش از دکن به برسنگهه دیو گفتم که بقتل آرد
بعد ازین پدرم ازین اعتقاد برگشت - و بنابر ضابطهٔ قدیم سلسلهٔ
چغته (که فوت شاهزادها صریح بپادشاه نمي رسانیدند
و وکیلش رومال نیلي بدست بسته سلام مي کرد - ازان معلوم
میشد) چون کسے را از مردم حضور جرأت نشد که واقعهٔ شیخ
بعرض رساند وکیلش همان ضابطه بعمل آورد - عرش آشیاني
زیاده بر فوت پسران متاسف گشته پس از استفسار فرمود
که اگر شاهزاده را داعیهٔ پادشاهي بودے مرا کشتے - و شیخ را
نگهداشتے - و بداهة این بیت خواند *   * بیت *

* شیخ ما از شوق بیحد چون سوی ما آمده *

* ز اشتیاق پای‌بوسے بے سر و پا آمده *

خان اعظم تاریخ فوت شیخ بطریق تعمیه یافته   * ع *

١٠١١

* تیغ اعجاز نبي الله سر باغي برید *

گویند شیخ در خواب آمده گفت که تاریخ فوت من

١٠١١

بنده ابوالفضل است - چرا در کارخانهٔ حق حیران مانده

فضل او وسیع است - کسے نومید نشود *

بشاهزاده دارند - و در راستي و درستي و اعتماد و محرميت هيچ يكے باو نمي رسيد) از دكن طلب فرمودند - و حكم شد كه جمعيت خود درانجا گذاشته جريده بشتابد - او شيخ عبد الرحمن پور خود را با جمعيت خود و امراى كومكي در دكن گذاشته برسم ايلغار براه نوردي در آمد - جنت مكاني (كه از فرط اخلاص و يكروئي شيخ بولي نعمت خويش غبار آلوده خاطر بود) آمدنش درين هنگام مخل مطلب انگاشته و جريده رفتنش غنيمت پنداشته بل از قدر نشناسي دفع شيخ را اولين پايهٔ سلطنت دانسته برسنگهه ديو بنديله را (كه از سر زمين او عبور شيخ ناگزير بود) بانواع نوازش اميدوار ساخته بقتلش تحريض نمود - او در كمين فرصت نشست - چون در اجين اين خبر بشيخ رسيد مردم گفتند كه از راه گهاتي چاندا بايد شتافت - شيخ گفت كه دزدے را چه مجال كه سرراه من بگيرد - روز جمعه چهارم ربيع الاول سنه (۱۰۱۱) هزار و يازده در نيم كروهئ سراى بير (كه از نرور شش كروه است) برسنگهه ديو با سوار و پيادهٔ بسيار هجوم آورد - هواخواهان شيخ ترغيب برآمدن از عرصهٔ پيكار نمودند - و گدائي افغان از قديمان او گفت - كه در قصبهٔ انتري كه متصل است راى رايان و راجه سورجسنگهه با سه هزار سوار فرود آمده اند - آنها را همراه گرفته تنبيه بايد كرد - شيخ

راجو منا و بسوي برگرفتن پور شاه علي عم نظام شاه بميان آمد
خانخانان بجانب احمد نگر و شيخ بگشايش ملک ناسک
دستوري يافت - اما چون بر سر پور شاه علي مردم بسيار
هجوم کردند شيخ بموجب حکم ازان سو باز گرديده باتفاق
خانخانان روی توجه بدان سمت گذاشت *

و چون در سال چهل و ششم عرش آشياني از برهان پور
بهندوستان معاودت فرمود شاهزاده دانيال در برهان پور
طرح اقامت ريخت - خانخانان باحمد نگر سکونت گرفت
سپه سالاري و فوج کشي بشيخ باز گرديد - شيخ پس از ستيز
و آويز با پور شاه علي عهد و پيمان موکد ساخته بمالش
راجو منا رو آورد - و جالنه پور و آن نواح (که متصرف
شده بود) برآورده تا گهاتي دولت آباد و روضه بدنبال شتافته
و از کتک چتواره فرود آمده با راجو مکرر درآويخت - هربار
فيروزي رو داد - راجو چندے در پناه دولت‌آباد گذرانيده
باز هجوم کرده رسيد - و باندک آويزش فرار نمود - نزديک
بود که گرفتار شود - خود را بخندق آن قلعه افگند - بنه
و بارش يغمائي شد *

در سنه چهل و هفتم (که مزاج عرش آشياني بسفوح
لختي امور از شاهزاده سلطان سليم انحراف يافت)
شيخ را ازين رهگذر (که خدمت اندرزان حضور باز گشتي

و لختے شمال سو دو نامور قلعه است - مالي و انتر مالي هرکه خواهد بآن استوار دژ در شود نخست بدين دو گذاره رود و در باپب و شمال و ايمان بهان مالي - و آن را جونه مالي (۲) گويند - از ديوار او لختے مانده - و از خاور تا نيرت نيز کوهچها در گرفته - جنوب سو بلند کوهے ست کورتهه (۳) نام و در نيرت بزرگ کوهے ست ساپن خوانند - چون پهين بدست مردم پادشاهي درآمده بود شيخ بخداوندان مورچال قرار داد - که چون آواز نقاره و کرنا بگوش رسد هرکس بزينه برآيد - و کوس را بلند آوازه گرداند - و خود در شب تار (که ابر در ريزش بود) با مردم خود بر فراز کوه ساپن برآمده مردم را بدان راه نشان داده روانه کرد - آنها رفته دروازهٔ مالي برشکستند - و بقلعه در آمده کوس و کرنا بنوا در آوردند - قلعه نشينان بکار زار ايستادند - شيخ از پی دويده قريب بصبح خود را رسانيد - آنها سراسيمه بآسير در شدند روزانه از هر سو يکے بکورتهه و ديگرے بجونه مالي برآمده فتح سترگ چهره برافروخت - بهادر خان زينهاري شده بوساطت خان اعظم کوکه سعادت ملازمت دريافت - و چون شاهزاده دانيال به تهنيت فتح قلعهٔ آسير بحضور رسيد شورش افزائی

---

(۲) در [بعضے نسخه] چونه مالي (۳) نسخهٔ [ج] کوراتهه - و در [بعضے جا] کورهيه ●

بنابرین پیهم نگاشتهای شاهزاده بشیخ رسید که کارپژوهی آن دولت خواه دلنشین دور و نزدیک است - خواهش آنست که احمد نگر حضور ما مفتوح شود - خود را ازان آهنگ باز دارد - و چون شاهزاده از برهان پور راهی گشت شیخ حسب الفرمان میرزا شاهرخ را با میر مرتضی و خواجه ابو الحسن بر اردو گذاشته خود بعزم آستان بوس روانه شد - چهاردهم رمضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم نزد کرگانون بیج گذهه بسجود قدسی عتبه ناصیهٔ بختمندی برافروخت - بر زبان عرش آشیانی گذشت * * بیت *

* فرخنده شبی باید و خوش مهتابے *

* تا با تو حکایت کنم از هر بابے *

شیخ باتفاق میرزا عزیز کوکه و آصف خان جعفر و شیخ فرید بخشی بمحاصرهٔ قلعهٔ آسیر تعین شده حکومت خاندیس بدو مفوض گشت - او مردم خود را با پسر و برادر همراه داده بیست و دو جا تهانه برنشانده در مالش سرتابان همت بست - و در همین ایام بمنصب چهار هزاری لوای ناموری برافراخت *

روزے شیخ بدیدبانی مورچال رفته بود - یکے از درونیان (که باهل مورچال پیوسته) راهے باز نمود - که ازان بر دیوار مالی گذهه توان برآمد - چه در کمرگاه کوه آسیر باختر

روز شیخ هم باستعجال باردو داخل شد - شگرف شورشے برخاست - که و مه را خواهش باز گردیدن در سر - و شیخ برانکه درین وقت با غنیم نزدیکي و بوم بیگانکي باز گردیدن بگزند خویش در بازیدن است - با آنکه بسیارے خشم گرفته جدائي گزیدند شیخ بدلے توانا و همتے درست بدلاسای سران لشکر و گرد آوری فوج پرداخته بگشایش دکن کوچ کرد و در کمتر زمانے پراگندگیها فراهم آورده همگي قلمرو را بگزیده روش پاسباني نمود - مگر ناسک که از دوری راه باز گرفته نشد - لیکن بیشتر جاها چون قلعهٔ پتیاله (۲) و ترتم و ستونده بر قلمرو افزود - و بر ساحل گنگ معسکر ساخته هر سو فوجے شایسته تعین کرد - و به پیام گذاري با چاند بي بي عهد و پیمان درست ساخت - که چون ابهنگ خان حبشي (که با او منازعت دارد) مالش یابد جنیر باقطاع برگرفته قلعهٔ احمد نگر تسلیم نماید - شیخ از شاهگده بدان سو روانه شد ٭

درین اثنا عرش آشیاني باجین رسیده پیدائي گرفت که بهادر خان مرزبان آسیر شاهزاده دانیال را ندیده - شاهزاده آهنگ مالش او پیش گرفته - لهذا پادشاه عازم برهانپور شده بشاهزاده نوشتند که همت بگشایش احمدنگر گمارد

---

(۲) نسخهٔ [ا ج] بیتاله ٭

که تا نصف بیشتر دیمک خورده - و از استفاده مانده - او سر کرم زده دور ساخته کاغذ سفید پیوند داد - و باندک تاملے مبدأ و منتهای هرکدام دریافته باندازهٔ آن مسودهٔ مربوط نگاشته بر بیاض برد - پس ازان (که آن نسخه بدست آمد) در مقابله دوجا تغیر بالمرادف و سه چهار جا ایراد بالمتقارب شده - همگنان بشگفت افتادند - از بس (که مزاج عزلت‌گزین و تجرید دوست بود) از بار تعلق سبکدوش میزیست - و آزادانه میخواست بسر برد - بکشود ابواب مکاسب نمی‌گرائید - بتکلیف دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشیاني هنگامے (که عزیمت پادشاهي بیورش دیار شرقي تصمیم داشت) بتقبیل عتبهٔ خلافت استسعاد یافته تفسیر آیة الکرسي نوشته گذرانید و پس از مراجعت بفتحپور بار دوم باریاب ملازمت گشت آوازهٔ فضل و دانائي او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود مشمول عواطف بیکران پادشاهي گردید - و هنگام انحراف مزاج اکبري از علمای متعصب این هردو برادر (که با رجحان علم و فضل خالي از مزاج شناسي و خداوند ستائي نبودند) کرة بعد اخری و مرة بعد اولی بشیخ عبد النبي و مخدوم الملک (که با علم و دانش رسمي عمدهٔ سلطنت بودند) مناظره را بمجادله و مکابره رسانیده بپشت گرمی عرش‌آشیاني بالزامهای مسکت خفیف‌تر ساخته در عرصهٔ اعتبار

ساخته از میوات تا ریواري دست نهب و غارت برکشودند لهذا در سال سي و پنجم شاه قلي خان بمالش آن کوته اندیشان تعین گشته در اندک فرصتی به نیروی مردانگي و پردلي خار بن آن فتنه برکنده جهانے برآسود - در سر آغاز سال چهل و یکم بمنصب چهار هزاري سر برافراخت - و پس ازان بمنصب عمدهٔ پنجهزاري و مرحمت علم و نقاره بلندنامي گرفت - و در سال چهل و ششم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجري در دار الخلافهٔ آگره بعارضهٔ اسهال بساط هستي در پیچید با کهن سالي برنا دل بود - از مردانگي و راست کاري فراوان بهره داشت - نارنول را بطریق ملکیت بوطن گرفته عمارات عالیه و تالاب کلان اساس نهاد - گویند در ایام بیماري دانست که جان‌بر نیست - سپاه را دوساله پیشکي داده زرهای بسیار بمستحقین خیرات کرد - و در گذشت *

* علامي فهامي شیخ ابو الفضل *

دومین پسر شیخ مبارک ناگوري ست - در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت بوجود آمده بجودت طبع و رسائی فهم و علو فطرت و طلاقت لسان در کمتر زمانے یگانه و بے همتای وقت گردید - از فنون حکمي و علوم نقلي در سن پانزده سالگي فراغ حاصل نمود - گویند اول هنگام تدریس (که هنوز به بیست سالگي نرسیده) حاشیهٔ بر صفاهاني بنظرش درآمد

بیستم (که خانجهان ناظم پنجاب بریاست بنگاله نامزد گردیده) صاحب صوبگی آن ولایت بشاه قلي خان تفویض یافت - و همیشه مصدر خدمات شایسته شده منظور نظر پادشاهي مي بود *

گویند عرش‌آشیاني از کمال عاطفت و مهرباني او را درون محل بردند - بخانه رفته خود را مجبوب ساخت - چون بپادشاه آگهي رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر سال سي و چهارم هنگام معاودت زابلستان از دریای بهت گذشته روزے (که متصل هیلان (۲) مضرب خیام پادشاهي گردید) در راه (که نوبت فیل ملول (۳) راي بود (۴)) با عربده کاري و بد مستي که داشت پادشاه خواست بر ماده فیل سوار شده برفراز آن بر آید - پیش ازان (که پا بکلاوه استوار شود) آن عربده ناک بر ماده دوید - عرش آشیاني بزمین آمد - اگرچه فیل بدیگر سو توجه گماشت اما از افتادگي پادشاه لختے به بیهوشي گرائید و سخت دردمندي روداد - بتجویز خود خون گرفتن سودمند آمد - در ممالک فتنه اندوزان نافرجام سخنها بر ساخته - بسیارے پرگنات دور دست بتاراج رفت - راجپوتان شیخاوت (۵) با آنکه سران آنها در حضور بودند خود تباه گشته بیرات را یغمائي

(۲) نسخهٔ [ب] هلان (۳) در [بعضے نسخه] هول راي (۴) در [بعضے نسخه] با تبه کاري و بدمستي (۵) نسخهٔ [ا] میخاوت *

هم باشد متضمن ناخوشی چند است) نهایت مکروه شمرده
از سائر برایا نمي‌پسندید - خصوص از امرا] در سال سیوم
حکم فرمود که اورا از شاه قلي خان جدا نمایند - خان (که
مغلوب طبیعت بود) آتش بخان و مان در زده لباس جوگیان
پوشید - و انزوا گرفت - بیرام خان در تدارک و تلافي سعي
بسیار کرد - که باز بتوجه پادشاهي بحال خود آمد - و در ایام
برهمزدگی دولت بیرام خان آنهائی را (که فرزند و برادر
مي گفت) جدائي گزیدند - شاه قلي خان از وفا کیشي
دست از رفاقت بر نداشت *

گویند چون بیرام خان در تلواره میان کوه سوالک براجه
کنیس (۲) پناه برد و عرش آشیاني بنواحی کوهستان پیوست روزے
(که منعم خان حسب الالتماس بیرام خان بآوردنش شتافت)
شاه قلي خان و بابای زنبور دست در دامن بیرام خان آویخته
بنیاد گریه و زاري کردند - هرچند منعم خان دلاسا نمود
سودمند نیامد - ناچار گفت که شما امشب در همین جا
بوده منتظر خبر باشید - بعد ازان که خاطر جمع گردد متوجه
ملازمت خواهید شد - آن وقت از همراهی بیرام خان تخلف
نمود - همانا این اندیشه برای خود بوده - و پس از فوت
بیرام خان ترقی بسیار کرده بمرتبهٔ امارت رسید - در سال

(۲) در[بعضی نسخه] کنس *

باز داشتند - در یساق آسیر دکن حسب فرمان سامان نموده
چست و چالاک در رسیده بتازگي محفوف عواطف پادشاهانه
گشت - و در همان ایام محاصرهٔ آن نامور حصار سال چهل و پنجم
ذی‌الحجه سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري باسهال از دربند
هستي بر آمد *

* شاه قلي خان محرم *

بهارلو نوکر عمدهٔ بیرام خان بوده - در جنگ هیمو (که
نخستین محاربه است - و باعث استقرار سلطنت عرش‌آشیاني
گردیده) مصدر خدمت شایسته گشت - چون در اثنای گیرودار
تیرے از کمانخانهٔ غضب الٰهي بهیمو رسیده کاسهٔ چشمش
شگافته از پس سر او گذارا برشد مردم او بے دست و پا
شده راه گریز سپردند - شاه قلي خان [illegible] وقت [illegible]
در رسیده بے آنکه مطلع شود قصد فیلبان او کرد - تا فیل را
بطریق ألجا از جماعهٔ غذائم خود سازد - فیلبان از بیم جان
خود صاحب خود را نشان داد - شاه قلي خان ازین نوید
ممنون طالع خود گشته فیل را از معرکه برآورد - و هیمو را
دست و گردن بسته بنظر پادشاه درآورد - و مورد نوازش والا
گردید - و چون بقبول خان نام پسرے (که فنون رقص
دانستے) علاقهٔ خاطر بهم رسانیده پیوسته اورا با خود داشتے
عرش‌آشیاني [که امثال این حرکات را (که هرچند بپاک بازي

هم باشد متضمن ناخوشي چند است) نهايت مكروه شمرده از سائر برايا نمي‌پسنديد - خصوص از امرا] در سال سيوم حكم فرمود كه اورا از شاه قلي خان جدا نمايند - خان (كه مغلوب طبيعت بود) آتش بخان و مان در زده لباس جوگيان پوشيد - و انزوا گرفت - بيرام خان در تدارك و تلافي سعي بسيار كرد - كه باز بتوجه پادشاهي بحال خود آمد - و در ايام برهمزدگي دولت بيرام خان آنهائے را (كه فرزند و برادر مي گفت) جدائي گزيدند - شاه قلي خان از وفا كيشي دست از رفاقت بر نداشت #

گويند چون بيرام خان در تلواره ميان كوه سوالك براجه [illegible] (۲)
گنيس پناه برد و عرش آشياني [illegible]زا خانخانان دران ديار زندگي (كه منعم خان [illegible] بواسطهٔ ضبط سرحدها اورا بسرداري برداشتند و پس ازان در سال سي و دوم موافق منصب سه هزاري درسركار كذهه تيولش مقرر گرديد - و بعد ازان بحكومت دهلي مورد نوازش خسروي گشت - و چون سال چهل و سيوم آن بلده پس از اقامت چهارده سالهٔ پنجاب مهبط الويهٔ پادشاهي گرديد (۴)
پيدائي گرفت كه خان مذكور آن معموره را بچندے آزرده سپرده خود بتن آساني بسر مي برد - چندے بعتاب گاه

---

(۲) نسخهٔ [ج] مردي ونمردانگي داده (۳) نسخهٔ [ج] مريم مكاني
(۴) در [چند نسخه] بچندين ●

یافته کام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلقهٔ مزبور می پرداخت - بستر غزنین از تغیر او بشاه بیگ خان مقرر شد - باقی احوالش معلوم نیست - باز بهادر پسر او در صوبهٔ گجرات جاگیر یافته داخل کومکیان آنجا بود - سال بیست و پنجم (٢) جلوس اکبری بتعیناتی پدر سرفراز شده در مالوه جاگیر یافت - سال چهل و چهارم (که عرش آشیانی بنفس نفیس متوجه کشایش قلعهٔ آسیر گردید) او با دیگر امرا بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور پیشتر روانه شده - و پس ازان بجانب احمد نگر تعین شده در کومکیان دکن قرار یافت و سال چهل و ششم در جنگ دستگیر مردم تلنگانه گردیده چون علامی شیخ ابو الفضل باقتضای وقت طرح صلح قرار داد و دستگیران طرفین رهائي یافتند او هم مستخلص گشته بلشکر پادشاهي رسید *

* شاهم خان جلایر *

از امرای کهن سال اکبری بوده - پدرش بابا بیگ جلایر درین دودمان خدمات شایسته بجا آورد - جنت آشیانی حکومت جونپور بوی تفویض نمود - دران هنگام (که هوای ولایت بنگاله مرغوب طبع آن پادشاه عالی جاه افتاده ابواب عشرت و شادمانی برکشود) جلال خان مخاطب بسلیم شاه

---

(٢) نسخهٔ [ب ج] پنجم اکبري *

قامت قابلیت آراست - و بزم جشنی ترتیب داده منزلگاه او
بقدوم میمنت لزوم عرش آشیانی زیب و زینت پذیرفت
و هم درین سال از انتقال شجاعت خان مقیم بحکومت مالوه
چهرهٔ اعتبار افروخته بدانصوب شتافت - و بازبهادر پور او را
فرمان رفت که از گجرات برآمده بیاوری پردازد - و باتطاع داران
آن سرزمین آنکه از صوابدید او بیرون نروند - سال بیست
و هشتم باتفاق قلیج خان و غیره بکومک میرزا خان خانخانان
نامزد شد - چون بدو پیوست سرداری برانغار یافته در روز
جنگ مظفر از توپ اندازي و برق اندازي تردد شایسته
بتقدیم رسانید - چون امرای مالوه پس از تنبیه سلطان مظفر
گجراتي بتسخیر قلعهٔ سرونج (۲) مامور بودند او نیز بپای قلعهٔ
مذکور رسیده مورچال بست - روز یورش نصیرا (که حارس
قلعه بود) بدستان سرائي از مورچال او بدر رفت - و قلعه
مفتوح گردید - و سال سیم باتفاق شهاب الدین احمد خان
بنابر کومک خان اعظم (که بیورش دکن دستوري یافته بود)
تارک بندگي افراشت - سال سي و پنجم از مالوه ببارگاه
سلطنت رسیده جبین ارادت را فروغ پذیر گردانید - سال
سي و نهم بپاسداری غزنین (که وطن شریف خان بود - و از
مدتها آرزوی تعلقه داری آنجا در سر داشت) سربلندي

(۲) در [بعضی جا] بهرونج ٭

راهی بدیهی داشت - اگرچه آن معلوم والاقیاس بجائی نمیرسد - پسرانش ترقی نکردند - الهام الله نام پسرش در عهد اعلی حضرت واقعه نویس بکلانه شده عمرے درانجا گذرانید - اما کرم الله برادر شهباز خان رشدے داشت - سنه (۱۰۰۲) هزار و دو درسرونج باجل طبعی درگذشت *

* شریف خان اتکه *

برادر خرد شمس الدین محمد خان اتکه - از امرای سه هزاری ست - پس از برهم خوردن مقدمهٔ بیرام خان چون خلاصهٔ پنجاب به تیول اتکه خیل تنخواه شد او نیز بجاگیر فراخور حال ازان صوبه کامرانی اندوخت - و باتفاق میر محمد خان برادر کلان خود بتقدیم نیکوخدمتی مصدر جانفشانی بود سال سیزدهم جلوس چون امرای اتکه خیل از پنجاب تغیر یافتند شریف خان بتیولداری سرکار قنوج اختصاص پذیرفت سال بیست و یکم با جمعے بقصبهٔ موهیر (۲) تعین گردید - که از احوال رانا با خبر بوده اگر آن شقاوت پژوه از تنگنای خمول (که بنابر آمد آمد پادشاه گزیده) پا بیرون نهد بسزای اعمالش رساند - پس ازان در تسخیر کوتهلمیر لوازم دولتخواهی بظهور آورده مورد عاطفت خسروی گشت و سال بیست و پنجم بتفویض اتالیقی شاهزاده سلطان مراد

(۲) نسخهٔ [ب] موهی - و نسخهٔ [ج] موشی *

فروهیدگي برگرفتے - و در همت و بخشش هم نظیر نداشت
بلکه اخراجاتش دیده مردم متحیر مي بودند - برغے بیافتن
سنگ پارس شهرت میدادند - و آن حجرے ست که هر کانیِ
گدازندۀ چکش پذیر بدو رسد زر گردد - گویند در دیار مالوه
پدید آمد - پیش از زمان بکرماجیت در عهد راجه جیسنگهه دیو
بهم رسید - قلعۀ ماندو بهمان زر در دوازده سال اتمام گرفت
روزے بر ساحل نربده جشنے آراسته خواست ببرهمن خود
بخشش فراوان نماید - چون از دنیا لختے دل برگرفته بود
همان سنگ داد - او از ناشناسائي بخشم رفته آنرا بآب
انداخت - و بجاوید حسرت در افتاد - و از ژرفائیِ آب دست
بدو نرسید - امروز غیر ازین افسانها نشانے ازو پیدا نیست *

بالجمله گویند شهباز خان مردم بیش قرار نوکر
داشت - چنانچه ده کس بودند - که هرکدام سالیانه یک لک
روپیه مي یافت - و در جنگ برهم پوتر از خود نه هزار سوار
موجودي داشت - و هر شب جمعه صد اشرفي را شیریني نذر
حضرت غوث الثقلین (قدس سره) بخش میکرد - و بمردم کنبو
آنقدرها داد که هیچکس ازین قوم در هند پریشان و بد حال
نماند - معهذا بعد مردنش تا پنجاه سال از اشرفي و روپیه دفائن
و خزائن بر مي‌آمد - غریب تر آنکه منصب او تا سال چهلم
اکبري زیاده بر دوهزاري نبود - گمان مردم بیافتن سنگ پارس

قصر لحیه نکرد - و خمر نه پیمود - و در تلقین لفظ مرید نکند
تهجد و اشراق تا سنت عصر قضا نشده - و بے وضو نمي بود
و همیشه تسبیح در دست ورد میخواند - چون ما بین عصر
و مغرب حرف دنیوي نمیگفت روزے آخر وقت عرش آشیاني
بکنار تالاب فتحپور کسب هوا مي‌کردند - و دست شهباز
خان گرفته مشغول حرف زدن بودند - او هر ساعت نگاهے
بآفتاب مي کرد - حکیم ابوالفتح با حکیم علي (که بتفاوت
استاده بودند) گفت - اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود
میدانیم که واقعي دیندار است - چون وقت نماز تنگ شد
ناچار عرض کرد - پادشاه فرمود قضا خواهي کرد - مارا تنها
میگذاري - شهباز خان بے اختیار دست خود را کشیده - و دوپته
انداخته شروع بنماز نمود - و پس ازان مشغول ورد گشت
پادشاه هر لمحه دستے بسرش میزد - که برخیز - حکیم ابوالفتح
گفت انصاف نیست که در شغل این عزیز خلل شود - پیش رفته
عرض کرد که این همه لطف آنها باین مرد حسابے ندارد
دیگران هم امیدوار چنین مراحم اند - پادشاه اورا گذاشته
بآنها متوجه شد - لهذا شیخ ابوالفضل در حق او مینویسد
که در هر گونه پرستاري و سربراهيِ سپاه کم همتا بود - اگر
تقلید پرستي واهشتے (۲) و زبان را بهنجار کشودے طراز

---

(۲) نسخهٔ [ب] در هشتے - و در [بعضي نسخه] ذاشتے ٭

گشتند - شاهزاده اظهار ناخوشي كرد - چون با صادق خان اتاليق شاهزاده از قديم نفاق و عداوت متحقق بود بے اجازت كوچ كرده بمالوه آمد - عرش آشياني تيولش را (كه در صوبهٔ مالوه داشت) تغير كرده بميرزا شاهرخ دادند - و اورا در سال چهل و سيوم باجمير فرستادند - بمهم رانا بطريق منقلاى شاهزاده سلطان سليم (كه از الّه آباد عازم آن مهم بود) تعين شد - چون بسيماب خوري شيفته بود سال كه از هفتاد برگذشت دست و كمر بدرد آمد - لختے بهي يافت - در شهر اجمير بهمان بيماري باز گرديد - و تب افزود - از چاره گرئ پزشكان تندرستي روداد - و در سال چهل و چهارم اكبري [كه سنه (١٠٠٨) هزار و هشت هجري بود] ناگهان در گذشت شاهزاده اموالش متصرف گشته بے تمشيت آن مهم باله آباد معاودت كرده لواى خود سري افراخت *

گويند شهباز خان وصيت كرده بود كه در محوطهٔ مرقد منور معينيه (قدس سره) دفنش كنند - مجاوران بقعهٔ شريفه سرزده نگذاشتند - ناچار بيرون مدفون گرديد - شب خواجهٔ بزرگ در رويا بمجاوران تاكيد فرمود - كه او مصحب ما ست اندرون شمالِ رويهٔ گنبد گذارند - فردا بمبالغهٔ آنها بر آورده بجاى معين سپردند - صلاح و تقواى او مشهور است - و پاس شريعت غرا را بسيار ملحوظ ميداشت - برسم و رواج وقت

باز بسزاولی حضور از بهار به بنگاله رفته به بند و بست
آن ملک همت برگماشت - و بسیارے سرتابان را برانداخت
فوجے بر بهاتي (۲) فرستاده زمیندارش را بایلي در آورد
و جمعے بولایت کوکره (که میان اڑیسه و دکن آباد ملکے ست)
تعین کرده فراوان غنیمت اندوخت - مادهو سنگهه بومی
آنجا مالگذاري پیش گرفت - چون در سال سي و دوم آرامشے
دران ناحیه پدید آمد و سعید خان از بهار بدان دیار رسید
شهباز خان عازم حضور شده در سال سي و چهارم بکوتوالی
اردوی پادشاهي مامور شد - پس ازان بمالش افغانان
سواد رخصت یافت - چون ازانجا بے حکم برخاسته آمد
زنداني ساخته پس از دو سال رهائي یافت - و باتالیقی
میرزا شاهرخ (که بایالت مالوه نامزد شده بود) اختصاص
گرفت - و پس ازان باتفاق میرزا با شاهزاده مراد بمهم
دکن تعین گشت - در محاصرهٔ احمد نگر چون مردم شهرنو
(که موسوم ببرهان آباد بود) بقبول امان شاهزاده طمانینتے
داشتند شهباز خان بتعصب مذهب ببهانهٔ گشت و سیر سوار
شده محلهٔ (که بلنگر دوازده امام شهرت دارد - و سکنهٔ آنجا
بتشیع مشهور) بیک اشارهٔ او غارتگران لشکر یغمائي ساختند
چون اعتماد قول مغول بدکنیان نماند بیشترے جلا وطن

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر سر بهاتي ‌•

هرچه اندیشید سودمند نه افتاد - ناچار بلابه گري درآمده طرح آشتي انداخت - بقرار آنکه ستارکانون را داروغه نشین پادشاهي گرداند - و معصوم عاصي را بحجاز روانه نماید بشرطیکه فوج نصرتمند برگردد - چون شهباز خان رودبارها گذشته در انتظار ایفای وعده نشست آن مفسد چندے بلیت و لعل گذرانیده آخر ورق برگردانید - و آمادهٔ پیکار گشته رو بآویزش آورد - امرا از مدارا گسیختگي و نخوت فروشیِ سردار آزرده خاطر بودند - دل نهاد رفاقت نگشته هر کدام راهے برگرفت - ناگزیر شهباز خان بتانده معاودت نمود اندوخته برباد رفت - برخے جان سپردند - و جوقے گرفتار گردیدند - غنیم خیره شده بعضے جاها متصرف شد - شهباز خان از دو روئي و بے اتفاقیِ امرا بسیچ حضور کرد - ازین آگهي پادشاه سزاولان تعین کرده از راه برگردانیدند - و تیولداران بهار بهمراهیِ او نامزد گشتند - (شهباز خان به نیروی همت کار بند حکم گردیده جاهای رفته بدست آورد) و مالشهای پی در پی بمعصوم عاصي داده آواره ساخت *

و در سال سیم از خود بیني و غرض پرستي میان شهباز خان و صادق خان رشتهٔ یکدلي گسیخته گشت - صادق خان بر طبق اشارهٔ حضور کار بنگاله بر خود گرفت - شهباز خان بے آنکه کار سر انجام یابد ازان ملک برآمد - و پس از چندے

Shahbāz Khān, obeying the orders, turned back and through his great exertions recovered the lost province

افتادہ هنگام پرستش خویشتن فروشي کرد - و همان ایام (که
شکار نگرچین اتفاق افتاد) وقت تعلیم چوکي بخشیان اوزا
از میرزا خان خلف بیرام خان پایان داشته بودند - چون
شراب زیادہ بر حوصله کشیدہ بود از جا درآمدہ حرفهای
سبک بر زبان راند - عرش آشیاني برای پند پذیری او
بزای سال درباري سپردند - چون در سال بیست و هشتم
خان اعظم (که از هوای بنگاله دل گرفته بود) استدعای
خدمت دیگر ناحیه نمود شهباز خان بپاسباني آندیار با امرای
بسیار رخصت یافت - و چون بدان مملکت پیوست به پیکار
معصوم خان کابلي بگهورہ گهات رو آورد - پس از آویزش
سخت شکست بران ناسپاس افتاد - فیل پرشاد و دیگر غنیمت
بدست درآمد - شهباز خان بتعاقب او (که پناہ بولایت بهاتي
بردہ) رهگرا گشت *

آن ولایتي ست نشیب شمالي تاندہ قریب چهار صد
کروہ طول - و نزدیک سه صد کروہ عرض - چون بنگاله ازو
بلندتر است بدین نام خواندند - چون این سر زمین پی سپر
تاخت و تاراج عساکر گردید و بکترا پور (که بنگاہ بومي آنجا
ست) یغمائي شد و سنار گانون بدست آمد و ساحل برهم پوتر
(که بزرگ دریائي ست از خطا مي آید) معسکر گردیدہ
آویزشها رو داد عیسی زمیندار آنجا در شکست فوج پادشاهي

بیراهه میرود و عرب بهادر و نیابت خان بدو پیوسته هنگامه آرای بدگوهری او شده اند) بجانب اردهه شتاب آورد - نزدیک سلطانپور بلهری[۲] بیست و پنج کروه اردهه باهم درآویختند - معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت شهباز خان از جا رفته راه گریز پیش گرفت - و تا جونپور سي کروهی جنگگاه عنان باز نکشید - از قضا آوازهٔ درگذشتن معصوم خان فوج مخالف را پراگنده ساخت - درین اثنا جرانغار عسکر بادشاهي متوجه پیکار گشت - بهتر آویزش معصوم خان زخمي باودهه فرار نمود - چون مژدهٔ فیروزي بشهباز خان رسید تیز دستي نموده هفت کروهی اودهه باز رزه آرا گشت - و پس از جنگ صعب مخالف آوارهٔ دشت هزیمت شده در اودهه هم نتوانست ثبات ورزید - هر یکے بطرفے شتافت *

و چون شورش این فتنه پژوهان فرو نشست بدار الخلافهٔ آگره رسیده در غیبت بادشاهي (که بدفع هنگامهٔ میرزا محمد حکیم بکابل انتهاض فرموده) حسب الحکم بحفاظت آن مصر جامع مي پرداخت - سال بیست و ششم وقت مراجعت بادشاهي بملازمت کامیاب گشت - چون بادهٔ دنیا مرد افکن است درین ایام (که کارهای نمایان ازو ظهور گرفت) بخود بیني

---

(۲) در [بعضے نسخه] بلهري *

در زمان باستاني کمترکسے برو دست کشای چیرگي شده)
گرد گرفت - رانا سراسیمه شده فیم شبے بلباس سناسیان
بدر زده بخفایای کوهسار خزید - قلعه مفتوح گردید - روز دیگر
حصار گلکنده و قلعهٔ اودیپور نیز بتصرف درآمد - و دقیقهٔ
از تاخت و تالان آن ولایت فرو نگذاشته پنجاه تهانه درون
کوهستان و سي و پنج بیرون از اودیپور تا پورماندل نشاند
و دودا پسر رای سرجن هادا را (که همواره گرد شورش برانگیختے)
رهگرای فرمان پذیري ساخته همراه بحضور آورده بعواطف
خسرواني اختصاص گرفت - و باز بمالش نخوت آرایان صوبهٔ
اجمیر باقامت آن نواح مامور گردید - چنانچه رانا پرتاب (که
بنه و بار او یغمائي شده بود) ملک او از بدگوهران پاک
گشته سپه‌نشین گردید - و دیگر سرتابان تمرد گرا در بیمناکي (۲)
افتاده هر بامداد و هر شام دم واپسین مي شمردند *
چون هنگامهٔ امرای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهباز
خان را بدان طرف تکمیل کردند - اما از خود سري با خان اعظم
کوکه (که او نیز به تنبیه باغیان ادبار پژوه تعین شده بود)
نساخته جداگانه در استیصال فتنه اندوزان بهار کوشش بکار برد
چنانچه عرب بهادر را سزای شایسته داده رو بمالش سرکشان
جگدیس پور نهاد - چون معلوم کرد (که معصوم خان فرنخودي

---

(۲) در [بعضی نسخه] در دوادو بیمناکي *

فرا پیش گرفت - و دست بتاراج و غارت باد و امضار کشود فرحت خان تیول دار آره و فرهنگ خان پسرش و قراطاق (۲) خان در جنگ او فرو شدند - چون شهباز خان رسید ارکان ثبات او بارزش درآمده صلاح کارها در گریز دید - شهباز خان دست از دنبال برنداشته هرجا می رفت پاشنه کوب می شتافت - تا بجگدیس پور (که محکم ترین جاهای او ست) متحصن گردید - و بعد چندے (که قلعه مسخر شد) زه و زادش اسیر گشت - و او روی بخمول آورد - شهباز خان قلعهٔ شیرگده را (که سري رام پسر گجپتي بقلعه‌داری آن دم نخوت میزد) بمحاصره نیز بر گرفت - درین ضمن قلعهٔ رهتاس (که تسخیر آن بیاوری اسباب برتراست) بدست جنید کرراني بود - او بسید محمد نام معتمدے سپرد - چون روزگارش سپري شد مظفر خان روی بتسخیر نهاد - او بشهباز خان ملتجي گشته امان طلبید - و کامیاب خواهش شده قلعه تسلیم نمود *

شهباز خان پس ازین کارهای نمایان بحضور رسیده بمراحم بیکران لوای بلند نامي افراخت - و پس ازان بتنبیه رانا پرتاب مغرور تعین گشته در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش قلعهٔ کوبنهلمیر (۳) را (که

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] قراطام خان (۳) در [اکثر نسخه] کونبلمیر - و در [بعضی جا] کوتهلمیر آمده *

گردیده از صدي منصب برتبهٔ امارت فائز گشت - و بخدمت میر توزکي اختصاص یافت - در سال شازدهم (که لشکر خان میر بخشي معاتب شد) مناصب او بشهباز خان مفوض گشته پس از چندے میر بخشیگري نیز ضمیمه گردید - و در سال بیست و یکم به تنبیه تمرد منشان راتهور علی الخصوص کله پسر رای رام نبیرهٔ رای مالدیو و تسخیر قلاع سوانه متعلقهٔ جودهپور دستوري یافت - جمعے از سرکشان آن ناحیه در قلعهٔ دیکور سر استکبار میخاریدند - نخستین همت بکشایش آن گماشت - در کمتر فرصتے فیروز مندي رو داد - گروهے انبوه بگو نیستي نگونسار آمدند - و پس ازان قلعهٔ دو تاره کشوده روی همت بتسخیر سوانه (که از قلاع نامور آن سرزمین است) آورد - متحصنان بزنهار درآمده قلعه سپردند - شهباز خان بحضور رسیده بالطاف پادشاهي اختصاص گرفت *

و در همین سال (که سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار بود) شهباز خان بر سر راجه گجپتي تعین شد او از زمینداران عمدهٔ صوبهٔ بهار است - همواره با عساکر پادشاهي همراهي گزیده در کشایش بنگاله خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بتخیلے واهي رخصت گونه گرفته بولایت خود آمد - و از شورش طلبي بهنگام آشوب بنگاله (که پس از فوت منعم خان برخاست) بخیال تباه در صدد رهزني

منوط بدان اما نوعی تعظیم (که نه رسم اهل اسلام است و کلام شیخ ابوالفضل نیز اشعارے بآن دارد) موهم اینچنین نسبتها ست - اشعار آبدار و قصائد غرای شیخ شهرت تمام دارد - بیتے بر میی نویسد * 　　　* شعر *

* چه دست میبري ای تیغ عشق اگر داد است *

* به بر زبان ملامت گر زلیخـــا را *

(٢)
* شهباز خان کنبو *

نسبش بشش واسطه بحاجي جمال میرسد - که مرید مخدوم بهاء الدین زکریای ملتاني بوده - گویند درویشے بمخدوم سوال کرد که بدوستیء خدا بنام هر پیغمبرے یک اشرفي بمن ده - مخدوم متفکر شد - حاجي عرض کرد که بمن حواله نمایند - بخانه اش برده گفت - نام هر پیغمبرے بگیر (٣) و یک اشرفي بستان - او ده بیست نام برده اشرفي گرفت - و دیگر اعتراف بعجز خود نمود - چون بمخدوم معلوم شد دعا درحق او کردند - که خفیف العقلے درمیان شما نباشد - چنانچه اکثر این فرقه بحدت ذهن در هند شهرت دارند - شهباز خان در مبادیء حال بطور آبای خود بزهد و درویشي مي گذرانید - پس ازان در جا نشینیء کوتوال بمرتبهٔ احتیاط در مقدمات نمود که منظور نظر عرش آشیاني

---

(٢) نسخهٔ [ج] کنبوه (٣) نسخهٔ [ب ج] که بگیري یک اشرفي *

(مآثرالامرا) علمای عصر اعتراض کردند که
در اخلاق نیز بے نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که
تا حال هیچ کس از فحول علما با ولوع آنها در علوم تفسیر
بے نقط ننوشته اند - شیخ گفت که هرگاه کلمهٔ طیبه (که
ایمان موقوف بران است) بے نقط است دیگر کدام دلیل
فضیلت خواهد بود *
گویند از متروکهٔ شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح
نفیس بسرکار پادشاهي ضبط شد - پیش آمد و مصاحبت
شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم
پادشاهزادها مامور میشد - بسفارت هم نزد حکام دکن شتافته
زیاده برچهار صدي منصب نیافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه
برادر خرد بود برسم امارت ترقي کرد - در حضور شیخ دو هزار
و پانصدي شده - و آخر بمنتهای مراتب منصب و دولت رسید
جمعی (که آفتاب پرستي را بعرش آشیاني نسبت دهند)
این قطعهٔ شیخ را استشهاد دارند * *شعر*

* قسمت نگر که درخور هر جوهرے عطا ست *
* آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب *
* او مي کند معاینهٔ خود در آئینه *
* این مي کند مشاهدهٔ حق در آفتاب *

اگرچه شکے نیست که این نیر اعظم و فروغ بخش عالم از
اعاظم آیات قدرت آلهي ست و بند و بست جهان کون و فساد

* ديدي كه فلک چه زهره نيرنگي کرد *
* مرغ دلم از قفس شب آهنگي کرد *
* آن سينه که عالمے درو مي گنجيد (٢) *
* تا نيم دمے بر آرم تنگي کرد *

و در ايام بيماري مکرر مي خواند *

* گر همه عالم بهم آيند تنگ *
* به نشود پای يکے مور لنگ *

دهم صفر سنه (١٠٠٤) هزار و چهار هجري سال چهلم اکبري درگذشت * فياض عجم * تاريخ فوت او يافته اند ١٠٠٤ سالها فيضي تخلص مي کرد - سپس فياضي - خود ميگويد *

* رباعي *

* زين پيش که سکهام سخن بود *
* فيضي رقم نگين من بود *
* اکنون که شدم بعشق مرتاض *
* فياضيم از محيط فياض *

يک صد و يک کتاب تاليف شيخ است - و شاهد قوي بر فضل او تفسير سواطع الالهام بے نقط است - که مير حيدر معمائي تاريخ اتمام آن سورهٔ اخلاص يافته - که (١٠٠٢) هزار و دو است - و ده هزار روپيه صله گرفته - موارد الکلم

(٢) در [بعضے نسخه] مي گنجد *

افتاده بحجاز اخراج یافت - و آخر جان و مال بخواری
و ذلت درباخت *
و چون شیخ حسن شعر را باعلی مرتبه رسانیده بود
در سال سیم بخطاب ملک الشعرا مورد مراحم گردید - و در
سال سی و سیوم خواست که زمین خمسه را جولانگاه طبع خود سازد
برابر مخزن اسرار مرکز ادوار - بسه هزار بیت - و مقابل
خسرو شیرین سلیمان و بلقیس - و بجای لیلی و مجنون
نلدمن - که از دیرین داستانهای هندوستان است - هریک
بچهار هزار بیت - و در وزن هفت پیکر هفت کشور - و در
بحر سکندر نامه اکبرنامه - هرکدام به پنجهزار بیت برسخته آید
در کمتر زمانے عنوان پنج نامه با برخے داستان برشتۀ نظم
کشیده دل‌نهاد اتمام نگشت - میگفت که هنگام ستردن نقش
هستی ست - نه نگارین ساختن پیشطاق بلند نامی *
در سال سی و نهم عرش‌آشیانی بانجام (۲) تاکید بکار بردند
و حکم شد اول افسانۀ نلدمن بترازوی سخن برسنجد - در
همان سال بپایان رسانیده از نظر گذرانید - اما چون از
دیرباز تنهائی دوست داشتے و راه خموشی سپردے با کوشش
پادشاهی خمسه انجام نگرفت - در سرآغاز رنجوری (که
ضیق النفس داشت) بر سخته بود * * بیت *

(۲) در [اکثر نسخه] تقید *

پدر نزد شیخ عبدالنبي صدر عرش آشیاني رفته اظهار حال و استدعای صد بیگهه مدد معاش نمود - شیخ بتعصب مذهب اورا با پدرش بتشیع سرزنشها کرده بحقارت از مجلس برخیزاند شیخ فیضي را حمیت بران آورد که بپادشاه وقت روشناسي و راه حرف پیدا شود - مکرر بوساطت برخے باریابان فضل و کمال شیخ و سخن‌طرازي و بلاغت گستري او مذکور محفل سلطاني گشت - سال دوازدهم (که عرش آشیاني بتسخیر قلعهٔ چیتور متوجه بودند) اشارتے باحضار شیخ سرزد - چون ایذای روزگار سیما اهل مدارس را بداندیشي با اینها بود این طلب عاطفت را مطالبهٔ عتابي وانموده بحاکم دارالخلافهٔ آگره خاطرنشین کردند - که پدرش مبادا او را مخفي سازد چند مغلے فرستاد - که ناگهان خانهٔ شیخ قبل نمایند - حسب اتفاق شیخ فیضي دران وقت درخانه نبود - في‌الجمله کشمکشے رفت - چون در رسید سمعنا و اطعنا (۲) گفته در سرانجام سفر افتاد چون ابواب مکاسب مسدود بود بدشواري کشید - آخر بسعي تلامذه آساني گرفت - و پس از ملازمت محفوف نوازش گردیده بتدریج درجه پیمای قرب و مصاحبت گشت - و قسمے پوست کشيِ شیخ عبدالنبي صدر کرد که از منصب و رتبه

---

(۲) در[بعضے نسخه] سمعا و طوعا گفته ٭

در عهد سلیم شاه بربط شیخ علائی مهدوي[۲] بمهدویت شهرت گرفت - و از علمای وقت چه سرزنشها که نیافت - در عهد آغاز اکبري (که امرای چغتا بیشتر در عرصه بودند) بطریقهٔ نقشبندیه خود را وا نمود - و پس ازان بسلسلهٔ مشائخ همدانیه منسوب میکرد - چون آخرها عراقیه دربار را فرو گرفتند برنگ ایشان سخن راند - چنانچه بتشیع اشتهار یافت - تفسیرے موسوم بمنبع العیون مقابل تفسیر کبیر در چهار جلد نوشته و جوامع الکلم نیز از مولفات اوست - تذکرهٔ اجتهاد عرش آشیاني (که بگواهي علمای عصر مرتب گشت) بخط شیخ تحریر یافته ذیل آن مرقوم نمود که این امرے ست که از سالها منتظر آن بودم - گویند آخرها بتکلیف پسران بمنصبی هم امتیاز یافت اگرچه شیخ ابوالفضل نوشته درآخر عمر ضعف بصر بهم رسانیده در سنه (۱۰۰۱) یکهزار و یک در بلدهٔ لاهور زندگي بسپرد

۱۰۰۱
شیخ کامل * تاریخ فوتش یافته اند *

شیخ فیضي درسنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار متولد شد - بدقت طبع و جودت ذهن از جمیع علوم بخشے وافر برداشته - در حکمت و عربیت بیشتر تتبع نموده - و پزشکي دانش فرا پیش گرفته رنجوران تهي دست را چاره میکرد - ابتدا بضیق معیشت و تنگي احوال گرفتار بود - روزے بهمراهي

(۲) نسخهٔ [ب ج] شیخ علامي •

* شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی *

پسر کلان شیخ مبارک ناگوري ست - که از علمای وقت بریاضت و تقوی مشهور بود - یکی از اسلاف وی از دیار یمن در زي اهل تجرید برآمده بپای همت معمورهٔ جهان را در نوشت - و در مائهٔ تاسعه در قصبهٔ ایل از توابع سیوستان بار غربت کشاده توطن و تاهل گزید - و در عنفوان مائهٔ عاشره پدر شیخ بصوب هندوستان رهگرای سیاحت گردیده در بلدهٔ ناگور طرح اقامت انداخت - چون وی را فرزندے زنده نمي ماند در سنه (۹۱۱) نهصد و یازده[2] شیخ که بوجود آمد بمبارک مسمے گردانید - چون بسن شباب رسید بگجرات شتافته نزد خطیب ابوالفضل گاذرنی و مولانا عماد لاري تلمذ نموده از صحبت علمای آندیار و مشایخ بزرگوار فوائد بسیار کسب نموده در (۹۵۰) نهصد و پنجاه بدارالخلافهٔ آگره رحل سکونت انداخته پنجاه سال دران مکان بافادهٔ علوم مي پرداخت - و بدرویشی و قناعت بسر مي‌برد و در توکل شانے عظیم داشت - مبادی حال در امر معروف و نهي منکر بحدے مبالغه مي کرد که از کوچهٔ (که آواز نغمه مي آمد) نمي گذشت - و آخرها بمرتبهٔ مولع شد که خود سماع و وجد مي‌نمود - اوضاع مختلفهٔ بسیار بدو نسبت داده اند

---

(۲) نسخهٔ [ج] پانزده *

و عالم علوم ظاهر بود) مزید وی است - یکے بسید گفت که با این علم و دانش دست انابت بشیخ (که چندان علم ندارد) داده - فرمود جای شکر است - که پیغمبر من امي است - و پیر من امي - سلسلهٔ شطاریه بسلطان العارفین بایزید بسطامي منتهي میشود - و لهذا در روم این خانواده به بسطامیه شهرت دارد . و چون یکے از وسائط این سلسله شیخ ابو الحسن عشقي ست (قدس سره) در ایران و توران عشقیه خوانند - و پیران این طایفه را شطاري ازان گویند که در سلوک از مشائخ دیگر سلاسل تیزتر و گرم تر اند و پیوسته کبرای این طایفه در عراق عرب و عجم بافاضهٔ سالکان شمع هدایت مي افروختند - نخستین کسے (که از ایران وارد هندوستان گشت) شیخ عبد الله شطاري ست - که در نسب به پنج واسطه بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردي میرسد - و در ارادت بهفت واسطه ببایزید بسطامي (قدس سره) و در اخبارالاخیار گفته که شیخ عبدالله به پنج واسطه بشیخ نجم الدین کبري (رحمة الله علیه) میرسد - در ماندو مالوه سکونت اختیار کرده در (۸۹۰) هشت صد و نود در گذشت همان جا مدفون است - خلفای او در اطراف و جوانب هندوستان بارشاد طلاب اشتغال ورزیدند *

وصول نامهٔ نامیِ سلطاني و مطالعهٔ صحیفهٔ گرامیِ همایوني مبارکباد زندگاني بمخلصان این حدود رسانید - و نوید سعادت صحت و عافیت ملازمان رکاب دولت برداد - آنچه بکلک وقائع‌نگار قلمي بود مطابق نفس‌الامر است - هیچگونه تکلفی دران واقع نیست * * ع *

* سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم در دل *

المرام سر خداوند افسر از اندوهناکیِ سرگذشت شوریده مباد * ع *

* در طریقت هرچه پیش سالک آید خیر اوست *

هرگاه حق سبحانه تعالی بندهٔ سعادتمند خود را مي خواهد بدرجهٔ کمال رساند پرورش باسمای جمال و جلال هردو میفرماید - یک دور جمالي گذشت - اکنون چند روز نوبت جلالي ست - بحکم (ان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا) بزودي باز نوبت جمال خواهد رسید - زیراکه بقانون عربیت یک عسر درمیان دو یسر واقع شده - و بجهت آنکه سطح محاط بحسب مسافت کمتر از دایرهٔ محیط است عنقریب عروس مراد بر منصهٔ ظهور جلوه گر خواهد شد - انشاء الله تعالی و لله الحمد من قبل و من بعد *

بالجمله شیخ محمد غوث مقتدای متاخرین شطاریهٔ هندوستان است - خلفا و مریدان صاحب کمال بسیار دارد سید وجیه الدین علويِ گجراتي (که بر کتب درسیه شروح دارد

(باب الشین)

[۵۷۹]

(مآثرالامرا) گجرات رونق پذیرفت

از گجرات بقدوم پادشاهی گوالیار برآمده عرصهٔ آگره از همراه شیخ محمد غوث قبچاق گاوان که شد ظاهر بگیرند سوداگران از دلخواه ببهای که شد حکم - اند آورده گاوان ازین بهتر او کسان و شیخ که گردید معروض میانه درین هرآینه فرمایند عبور منزلش از مراجعت وقت در اگر - دارند فرمود تشریف آشیانی عرش چون - کرد خواهد پیشکش آنهارا شیخ خانی بیرام آفت حرز شمرده مغتنم را پادشاهی مقدم شیخ تحف سایر با (بود منسوب شیخ بمردم که) را گاوان جمیع و - اندیشید عطریات و حلویات اقسام و - کرد پیشکش گجرات نوادر و هدایا حضرت که - پرسید پادشاه از مجلس آخر در و - ساخت حاضر دست شیخ - نه که فرمود - نه یا اند داده بکسی ارادت دست دست ما گفت و - گرفت آشیانی عرش دست کرده دراز را خود پادشاه زبان از و - برخاست کنان تبسم پادشاه - گرفتیم را شما باده و جام بزم آمده دولت بخیم بهمان شب همان - میکنند نقل گاوان گرفتن طریق بر و - بودیم نشاط نشهٔ سرگرم داده ترتیب

* بیت *

* داشتیم خندها شیخ دستی دراز طرز و *

* دارند کمندها ملمع دلق بزیر *

* بین آستینان کوته این دستی دراز *

پس ازان آن مرد سادهٔ خود آرا در هنگامهٔ عوام باین روش مباهات می نمود - و این حکایت را الفاظی چند تحریر

شیخ بگوالیار آمده بآگره شتافت - پادشاه لوازم استقبال بجا آورده فراوان نیازمندي بتقدیم رسانید - شیخ گدائي کنبو (که صدر صدور بود) بسابقهٔ عداوتے (که با شیخ داشت) بتازگي کمر دشمنی بسته رسالهٔ او را (که در گجرات نوشته مشهور بمعراجیه - و برای خود معراج نسبت داده - و علمای گجرات بانکار برخاسته هنگامه برپا کرده بودند) به بیرام خان خانخانان رسانید - و خاطر خان را برو متغیر گردانید - آن قدر رعایت پادشاهي که متوقع شیخ بود بظهور نرسید - ازان سبب رهائي یافته آزرده خاطر بگوالیار که مسکن او بود برگشته گوشهٔ انزوا گزید - تا در شنبه هفدهم رمضان سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد ازین خاکدان بنعیم جاودان شتافت * بندهٔ خدا شد * تاریخ است *
۹۷۰

گویند از جانب عرش آشیاني یک کرور دام وظیفه مقرر بود - و در ذخیرة الخوانین آورده که شیخ نه لک روپیه را جاگیر داشت - و چهل فیل در فوج او میرفت - و آنچه بزبانها افتاده (که عرش آشیاني نیز مرید شیخ بود) از اکبرنامه هم ظاهر میشود - اگرچه شیخ ابوالفضل بنابر همچشمیِ مشیخت یا بسوءظن که داشته یا بمزاج گوئی پادشاه درلباس دیگر وا نموده - چنانچه آورده که در سال چهارم سنه (۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که برخے در همین سال مراجعت شیخ از گجرات نوشته اند) عرش آشیاني بقصد شکار

(مآثرالامرا)

گردن زد - شیخ محمد غوث * وقدمات شهیدا (۹۴۵) * تاریخ یافته

قبرش در ظاهر قلعهٔ بیانه است - بالای کوهی *

جنت آشیانی از قتل شیخ قرین تاسف و اندوه گشته

طریق اتحاد و ادب با برادرش شیخ محمد غوث مسلوک

و مرعی داشت - او مرید حاجی حمید گوالیاری غزنوی ست

که او مرید شیخ قاضن (۲) بنگالی و او مرید شیخ عبدالله

شطاری ست - نامش ابوالموید محمد - و از جانب پیر

بغوث ملقب گشته - شیخ درکوهستان چنادهٔ صوبهٔ بهار بحکم

پیر بسر برده و چند سال بچله نشینی گذرانیده در سنه

(۹۲۹) نهصد و بیست و نه جواهر خمسه را (که نسخه ایست

مشهور) دران خلوت نشینی از سواد به بیاض آورد - و درین

هنگام عمرش بیست و دو سال بود - چون شیرشاه در سنه

(۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بر هندوستان استیلا یافت

شیخ بنابر اشتهار ربط خود (۳) با همایون پادشاه اندیشه ناک گشته

بگجرات شتافت - و در انجا خانقاه عالی بنا نهاده فراوان

مردم آندیار را بفوائد معنوی بر نواخت - چون در سنه (۹۶۱)

نهصد و شصت و یک رایات همایونی در دیار هند افراخته شد

شیخ از گجرات ارادهٔ معاودت تصمیم نموده در سال (۹۶۳)

نهصد و شصت و سه (که آغاز سریر آرائی عرش آشیانی ست)

(۲) در [بعضی نسخه] قاضی (۳) نسخهٔ [ا ب] خود و همایون *

و چون در سنه (٩٤٥) نهصد و چهل و پنج ولایت بنگاله مفتوح گشت هوای آنجا موافق مزاج جنت آشیانی افتاد - و بساط عیش و طرب گسترده باستیفای حظوظ نفسانی پرداخت - میرزا هندال برادر خرد پادشاه ترهت جاگیر یافته بود - بموافقت بعضی ارباب فساد اندیشهٔ تباه بخود راه داده در عین موسم باران بے رخصت روانهٔ دار الخلافه گردید - میر فقیر علي حاکم دهلي (که از ارکان سلطنت بود) باگره آمده بنصائح ارجمند میرزا را بر دولتخواهي آورد - که زود بر جونپور شتافته مالشے بافغانان دهد - درین اثنا برخے امرا از بنگاله گریخته در جونپور بمیرزا پیوستند - و سلسله جنبان خطبه و تخت آرائي گشتند میرزا باز آن تبه خیالي را از سر گرفت - جنت آشیاني ازین خبر آگاهي یافته شیخ پهول را (که بوی فرط محبت و حسن اعتقاد داشت) به پند گذاري و موعظت پردازي روانه ساخت - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد و بر اعزاز و تکریم افزود - امرا از آمدن شیخ بد دلي و خدوک افتادند - و آخرها یکتائي مشروط بقتل شیخ گردید - که تا پرده از روی کار بر ندارند (٢) موافقت صورت نگیرد - میرزا نورالدین محمد شیخ را بتهمت (که با افاغنه اتفاق دارد) از خانهٔ میرزا گرفته در ریگستانے (که نزدیک باغ پادشاهي بود)

---

(٢) نسخهٔ [ج] برنگیرند •

آمدند - روزے پادشاه فرمود که شیخ ضیاء الله یان ما نکرد علامي شیخ ابوالفضل ازین مقوله آگهي داد - ناچار خود را بلاهور رسانید - اتفاقا پس از چندے یکے از حرمهای شاهزاده دانیال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل بمنزل شیخ برند - هرچند شیخ عذرها برانگیخت پذیرا نه افتاد - آن عفیفه را آوردند - چون شیخ را تنفر نفس الامري بود از زندگي ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد *

باقتضای مقام مجملے از احوال والد ماجد این هردو برادر ثبت مي‌گردد - شیخ محمد غوث و برادر کلانش شیخ پهول (۲) از نژاد شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ وقت بودند - هردو در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند شیخ پهول مرید شاه قمیص (۳) است - که در سادهورا آسوده جنت آشیاني را بدو اخلاص و ارادتے بهم رسید - با آنکه با خواجه خاوند محمود نبیرهٔ خواجه ناصرالدین احرار بیعت داشت خلع ربقهٔ مریدی او نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه بر آشفت - و ترک رفاقت کرده از هند بوطن شتافت - و این بیت برخواند * * بیت *

* همای گو مفکن سایهٔ شرف هرگز *
* دران دیار که طوطي کم از زغن باشد *

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهول - و در [بعضے نسخهٔ اکبرنامه] بهلول (۳) نسخهٔ [ب] فیض •

در معارک جدال مراتب جان نشاني بجا آوردست - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزاري امتياز يافته صاحب شوکت و جمعيت گرديد - گويند تا سه هزاري مرتقئ مدارج امارت گشته در عين جواني لواى ارتحال بعالم بقا افراشت *

و دومين شيخ ضياء الله نوکري اختيار نکرده بدرويشي در ساخت - در حيات پدر بگجرات شتافته در خدمت شيخ وجيه الدين علوي (که عالم علوم ظاهر بود - و بر اکثر کتب شروح و حواشئ مفيد دارد - و مريد پدر اوست) اکتساب علم کرده در پتن از شيخ محمد طاهر محدث (۲) بوهره سند حديث نمود - دران هنگام از جانب پدر بصدور عنايت نامه و تفويض خرقهٔ خلافت مشرف گشته - پس از رحلت آن بزرگوار در سال (۹۷۰) نهصد و هفتاد بگواليار آمده روزے چند گذرانيده در دار الخلافهٔ آگره طرح سکونت ريخت - و خانه و خانقاه بر ساخت - و مدتها باحراز مثوبات اخروي همت گماشته برسم دانش دلاويز صوفي افاده مي فرمود - تا سيوم رمضان سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج بعالم ديگر خراميد *

گويند در سالے [که در لاهور بعرش آشياني شاخ آهوئے (که تماشاى جنگ آن مي‌فرمود) بانثيين رسيد - و سخت رنجوري در گرفت] اکثر اکابر از اطراف و جوانب بعيادت

---

(۲) نسخهٔ [ج] محمد محدث *

رسیده بیاسا شده پادشاهي مردم دستگیر میرزا با جنگ روز و
کومکیان در ابتدا دریافته آشیاني عرش ملازمت شیرویه پسرش
افغان داؤد جنگ در و - گردید بنگاله تعین خانخانان خان منعم
روی بر مردانگي جوهر (داد رو اڈیسه حدود در که (
شاهزاده بهمراهي ششم و بیست سال ازان پس - آورد روز
همراه پستر - پذیرفت دستوري کابل بصوب مراد سلطان
سال سیئم شده نامزد گجرات بسمت خانخانان خان میرزا
سال و - بست خدمت کمر دکن بمهم کوکه اعظم خان باتفاق
گردید مامور تاریکي جلالهٔ بتنبیه خان مطلب با دوم و سي
بپاسباني یافته سربلندي خاني بخطاب نهم و سي سال و
* ست هزاري امرای از - اندوخت مباهات سرمایهٔ اجمیر

* شیخ عبدالله خان *

غوث محمد شیخ الشطار مشائخ اسوهٔ ارشد خلف
شیخ و عبدالله شیخ بزرگوار آن پسران از - ست گوالیاري
بدري بشیخ نخستین - داشتند اختصاص اشتهار بمزید ضیاءالله
مقدار والا پدر رشید شاگرد تکثیر و دعوت علم در - روف
بود صفات گرامي والد جانشین خلائق ارشاد و اهتدا در
اختیار پادشاهي نوکري درویشي و فقر نشهٔ با تقدیر سرنوشت
یساقها در پیوسته - یافت انتظام اکبري امرای درسلک نموده
همواره و - رسانیدے بتقدیم نیکوبندگیها مراسم پویه و بقطره

سر فساد داشت) شریک بود - سال بیست و نهم بحضور رسیده ناصیهٔ ارادت بر زمین ضراعت نهاد - سال سیم (که پس از فوت میرزا حکیم عزیمت کابل پیش نهاد خاطر عرش آشیاني شد) او بپاسبانیء دار الخلافهٔ آگره لوای کامیابي افراشت - و مدت ممتد بدان کار پرداخت - سال سي و ششم مطابق سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجري داعیء حق را لبیک اجابت گفت - معامله داني و کار شناسیء او خاطر نشین پادشاه بود - از اُمرای دو هزاري ست *

* شیرویه خان *

پسر شیر افکن ولد قوچ بیگ است - قوچ بیگ از قدیمان همایون پادشاه بود - در شکستے (که از افاغنه بفوج پادشاهي رسید) چون فرصت تنگ بود نامبرده را با دیگران جهت برآوردن مریم مکاني حلیلهٔ آن پادشاه والا جاه تعین فرمود - مشار الیه بر در سرا پرده جان نثار شد - چون پادشاه را سفر عراق پیش آمد شیر افکن برفاقت میرزا کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت جنت آشیاني از عراق ازانجا (که از میرزا اطمینان نداشت) خود را پیش پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر بر افراخت - پستر کهمرد و ضحاک و بامیان به تیول او تقرر یافت - اما بعد تسلط میرزا کامران بر کابل فریب طمع خورده بدو پیوست

خوبان وقت بوده - و در قصبهٔ سیکري (که چهار کروهي اکبرآباد است - و عرش آشیاني دران جا قلعه و شهر پناه بنا کرده بفتح پور مخاطب ساخت) کنج عزلت گزیده (۲) بریاضت و مجاهدت مي‌پرداخت - چون اولاد عرش آشیاني زنده نمي‌ماندند بدین جهت از درویشان استمداد نموده روی التجا بشیخ سلیم هم آورد - در همان ایام مادر شاهزاده سلطان سلیم بار ور شد - این معني موجب مزید حسن ظن گردیده در قرب جوار منزل شیخ مکانے براي حاملهٔ مذکوره اساس پذیرفت - در همان مکان شاهزاده تولد یافته بمناسبت نام شیخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاعر شیخ درین دولت بمدارج ترقي رسیده *

شیخ ابراهیم مدتے بتعیناتیِ شاهزادگان در دار الخلافهٔ (۳) اکبر آباد سرگرم خدمت بود - در سال بیست و دوم جلوس با برخے مبارزان بتهانه داریِ لادلائي و تنبیه سرکشان آنحدود مامور گشت - ازان جا (که حسن عمل و کارکردگیِ او فروغ استحسان گرفت) سال بیست و سیوم بایالت فتح پور سر مباهات برافراخت - سال بیست و هشتم بکومک خان اعظم کوکه مقرر شد - و در کشایش بنگاله ترددات شایان بتقدیم رسانید - پستر با وزیر خان در دفع قتلو (که در اقدسه

---

(۲) نسخهٔ [ج] بریاضات و مجاهدات (۳) در [بعض نسخه] آگره *

بر بارگي گرفته ازان آشوب گاه به پتن رسانیدند - شکست
فواحش در داد - و ناموس عالمے بتاراج رفت - غنیم اطراف
و جوانب فرو گرفت - نزدیک بود که از پتن هم برآمده
بجالور شتابد - که في الجمله مردم فراهم آمدند - بصوابدید
اعتماد خان بر شیر خان فولادي (که دران ضلع نخوت آرا بود)
فوجے فرستاده بر شکست - درین اثنا عبد الرحیم میرزا خان
از حضور رسیده سلطان مظفر را آوارهٔ بادیهٔ فرار ساخت - و سرکار
بهرونچ بتیول شهاب الدین احمد خان مقرر ساخته بکوبک
قلیچ خان [که با سپاه مالوه بکشایش قلعهٔ بهرونچ (که بتصرف
کسان سلطان مظفر درآمده بود) همت گماشته] نامزد شد
سال بیست و نهم آنرا بدست آورده بجبر پراگندگیها دم
آسایش بر گرفت - بسال سي و چهارم از عزل اعظم خان کوکه
باز ایالت مالوه باز قرار یافت - همان جا در سنه (۹۹۹)
نهصد و نود و نه رخت هستي بر بست - در ملک آبادي
و رعیت آسودگي از یکتایان زمانه بود - کدبانوی خانهٔ او
بابا آغا (که پیوند خویشي با مریم مکاني داشت) بشایستگي
زندگي نموده سال چهل و دوم سنه (١٠٠٥) هزار
و پنجم درگذشت *

* شیخ ابراهیم پور شیخ موسی *

برادر شیخ سلیم سیکري ست - شیخ موسی از جملهٔ

میرزایان باغیه (که بران دیار بتغلب استیلا یافته بودند) تعین فرمود - آن ناسپاسان ثبات (۲) از دست داده پیش از جنگ بگجرات بدر زدند - چون سال سیزدهم طلب حضور شد مظفر خان دیوان اعلی از کثرت اشغال ملکي و مالي بخالصات پادشاهي چنانچه باید نمي‌رسید - آنرا بدو نامزد نمودند او از جزرسي و کارداني نسقے شایسته و انتظامے گزیده داد سال بیست و یکم بمنصب پنج هزاري سر افتخار برافراخته بسپه‌سالاری مملکت مالوه تعین گشت - و سال بیست و دوم چون از وزیر خان کارهای گجرات باختلال آمد حکومت (۳) آنجا بدو تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم چون اعتماد خان از تغیر او بایالت گجرات در رسید خان مذکور بعزم حضور از احمد آباد برآمد - ملازمان بے حقیقت او سر بشورش برداشته سلطان مظفر را (که در پناه کانتهیا (۴) روزگار مي‌گذرانید) طلبیده بسري و سرداري دستمایهٔ آشوب گردانیدند - شهاب الدین احمد خان باطفاء این نادره همت گماشته کار بردہ آرائي کشید - پیش ازانکه آویزش رو دهد باقي مردم او جدا شده بمخالفان پیوستند - دران سراسیمگي یکے از نوکران زخمے هم رسانید - چندے وفاکیش خان را

(۲) نسخهٔ [ج] ثبات قدم (۳) در [بعضی نسخه] وسیوم (۴) در [بعضی نسخه] کاینها *

استصواب خانخانان است) بمردمی که در رکاب اند غیر از جان گزائي و بے ناموسي ثمرۀ نخواهد بخشید - نا گزیر است که ما بندها باماکن شریفه رفته بمراسم دعا گوئي اقدام نمائیم - عرش آشیاني شخصے را نزد خانخانان فرستاد - که ما خود عزم دهاي کردیم - هیچ کس درین کار دخلے ندارد معهذا عهدنامۀ بنام این جماعه بفرستند - چون اهل عناد را راه سخن وا شد و میدان خالي بدست ماهم انگه و شهاب الدین احمد خان افتاد علانیه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج پادشاه از بیرام خان کبیده *

* بیت *

* هرچند باغیـار عنـایت نظرے هست *

* گوئیم بدانهان که سخن را اثرے هست *

بیرام خان از استماع پیغام پادشاهي سراسیمه گشته حاجي محمد خان سیستاني و خواجه جهان را بعذرخواهي فرستاد تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسے گوش بمعذرتها کند - امرای چغته (که منتظر چنین روز بودند) از اطراف و جوانب در ظل اقبال پادشاهي فراهم آمدند - مهمات ملکي و مالي بصوابدید ماهم انگه بشهاب الدین احمد خان مفوض شد - روزے چند بتمشیت امور سلطنت پرداخت *

در سال دوازدهم (که پادشاه متوجه چیتور بودند) اورا از حوالی قلعۀ گاگرون بریاست ولایت مالوه برنواخته بمالش

بیغما داد - و لباس بے نوایان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت آشفته‌تر شده او را بزندان خانه برنشاند - پس از چندے بعفو جرائم مشمول عواطف بیکران ساخت - مدتے بتقدیم خدمات تحصیل سعادت مي‌نمود - ازانجا (که بمیگساری خوکرده بود) آخرکار رعشه بهم رسانید - سال سیم (که عزیمت زابلستان در پیش بود) چون بیماریش افزود حسب الحکم در لودهیانه توقف گزید - درهمان سال مطابق سنه (٩٩٣) نهصد و نود و سه هجري پا بعدم خانه درکشید *

* شهاب الدین احمد خان *

از سادات نیشاپور است - بقدم خدمت و مزید اعتبار امتیاز داشت - در اوائل جلوس بحکومت دارالملک دهلي اختصاص گرفت - چون بیستم جمادي الاخری سنه (٩٦٧) نهصد و شصت و هفت هجري سال پنجم عرش آشیاني بیرام خان را بجهت مهمات (٢) در آگره گذاشته بعزم شکار برآمد و تا سکندرآباد شکارکنان رسید ماهم‌انکه انحراف مزاج مریم‌مکاني را (که در دهلي تشریف داشت) تقریب ساخته برسم عیادت ترغیب رفتن دهلي نمود - ملائم مزاج پادشاهي افتاد - چون شهاب الدین احمد خان (که با ماهم انکه خویشي و دوستیے داشت) باستقبال رسید عرضداشت که این آمدنها (که بے

---

(٢) نسخهٔ [ب] مهمات آگره *

* شيخ جمال بختيار *

پسر شيخ محمد بختيار - طايفهٔ ملقب بدين لقب در چندوار و جايسر مضاف صوبهٔ اكبرآباد از مدتها سكونت دارند خواهر او گوهر النسا نام در خانهٔ عرش آشياني سرآمد محلات بود - او بدين سبب قرب منزلت بهم رسانيده بپايهٔ هزاري مرتقي گرديد - مردم حسد پيشه (كه از پيش آمد او خار الم در دل داشتند) بيخبر آب خوردن اورا بزهر آميختند حال شيخ دگرگون شد - روپ نام خواص پادشاهي بنابر دلسوزي قدرے ازان آشاميد - او نيز متغير الحال گرديد - چون بعرض رسيد پادشاه خود بچاره‌گري برنشست - و صحت رو داد *

سال بيست و پنجم باتفاق اسمعيل قلي خان بمالش نيابت خان (كه علم بغي افراخته بود) دستوري يافته عرصهٔ مبارزت را به پيشقدمي آراست - و سال بيست و ششم به تعيناتي شاهزاده سلطان مراد (كه بمقابلهٔ ميرزا محمد حكيم نامزد شده) مامور گرديد - روزے (كه منزلگاه شاهزاده خورد كابل شد) نامبرده از تهور منشي راه چنارتو سر كرد و با مردم ميرزا حكيم نبرد مرد آزما نموده جنگ كنان بمعسكر شاهزاده پيوست - روزے عرش آشياني از وي رايحهٔ شراب استشمام نموده درين باب نكوهش فرمود - و از كوزنش باز داشت شيخ از جوش غيرت و ناز فروشي از جا رفته اسباب مكنت را

سيالکوت مضرب خيام پادشاهي بود) شيخ در منزل حکيم ابوالفتح سرگرم هرزه گوئي شده از شورش جنون جمدهر حکيم را برخود زد - مردم فراهم آمده از دست او باز کشيدند - و زخم اورا بحضور عرش آشياني بردوخته باستعلاج پرداختند - گويند پادشاه بدست خود زخم اورا بخيه زد - و هرچند حکيمان آزمون کار اصرار داشتند که اين جراحت مرهم پذيرفتني نيست و بعد از دو ماه حالش بجائے کشيد که نبض شناسان قاروره دان هم دست باز داشتند ليکن پادشاه همواره از دلدهي نويد رسان تندرستي بود - چون هنوز در اجل او تاخيرے رفته بود در کمتر زمانے بحال خويش آمد - پس ازان بوقت موعود گرد هستي از دامن روزگار خود بر افشانده در وطن بياسود *

گويند برهمن زنے کشنا نام در خانه داشت - آن عاقلۀ روزگار پس از فوت شيخ خانها بتکلف طرح انداخته باغ و سرا و تالاب احداث نموده و ديهات اطراف را باجاره گرفته در رونق افزائي باغے (که شيخ دران مدفون بود) مي‌کوشيد - و از پنجهزاري تا سپاهي هرکه ازان راه مي‌گذشت فراخور احوالش بنفاست شيلان مي‌کشيد - و با آنکه کبر سن دريافته و بصارت رفته بود شيوۀ مرضيه را از دست نداده تا شصت سال کمابيش احياي نام شوهر خود نمود * * ع *

* نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد *

در مقام شفاعت بودند لیکن اهل عناد بنازکي بحرفهای ناشایسته ایحاش افزوده شیخ طلب حضور گشت - و بتقریب محاسبه و مطالبه بذلت تمام مقید نموده (۲) حوالهٔ شیخ ابو الفضل شد - او بعلم مزاجداني دریافت که قتلش باز پرس ندارد - بسابقهٔ عداوت در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو هجري پنهاني خفه کرد - یا باجل طبعي درگذشت *

* شیخ عبد الرحیم لکهنوي *

از نجبای شیخ زادهای بلدهٔ لکهنؤ است - و آن بزرگ شهرےست از صوبهٔ اودهه برکنار دریای کودي بیسواره (۳) عبارت ازان مملکت است - شیخ بیاوری طالع در سلک ملازمان اکبري انتظام یافته در جایزهٔ نیکو بندگیها بمنصب هفتصدي (که مهین پایهٔ نوکری آنوقت بود) سر بر افراخت - چون با شیخ جمال بختیار (که همشیره اش از ازواج مرغوبهٔ عرش آشیاني بود) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین تبه دوستي و بد دمسازي بباده نوشي افتاده شیفته و دیوانهٔ میکساري گردید - و چون مسکرات مکدر روح و مظلم عقل است افراط آن مهیج مواد سوداوي گشته یکباره جوهر خرد آن عافیت دشمن را تیره ساخت - و آثار نابخردي ازپیشاني پیدائي گرفت *

در سال سیم هنگام معاودت از کابل روزے (که حوالی

(۲) نسخهٔ [ا] فرموده (۳) نسخهٔ [ب] بیشواره *

فرض و سنت نباشد - و سبب ترفیهٔ عالمیان گردد) مخالفت آن
موجب خسران دنیوی و سخط اخروی ست - چه مرتبهٔ پادشاه
عادل زیاده بر مرتبهٔ مجتهد است - و بدین مضمون تذکره
نوشته بمهر شیخ مشار الیه و مخدوم الملک سلطانپوری
و غازی خان بدخشی و حکیم الملک و دیگر علمای زمان
رسانیده * و کان ذلک في شهر رجب سنة (۹۸۷) سبع و ثمانین
و تسع مائة * و چون از شیخ عبد النبی و مخدوم الملک
حرفهای دیگر بعرض رسید و ظاهر شد که آنها میگویند که از ما
باکراه و جبر مهر کرده گرفته اند عرش آشیانی درهمین سال
شیخ را قافله باشی حاج کرده زرے (که بشرفا و ارباب استحقاق
آن امکنهٔ شریفه میفرستادند) حوالهٔ فرمود - و با مخدوم الملک
دستوری یافت - و بدین تقریب اخراج اینها از ممالک محروسه
بعمل آمد - و حکم شد که همواره دران معابد بریاضت مشغول
بوده بدون طلب عود بدیار خود ننمایند - چون بسبب
آمدن میرزا محمد حکیم و عصیان امرای بهار و بنگاله یک گونه
هرج و مرج در هندوستان افتاد اینها (که مترصد چنین
هنگامه بودند) مع شی زائد مسموع نموده عزیمت معاودت
مصمم ساختند - و با وصف تحذیر شریف مکه از تخالف
حکم پادشاهی بدریا نوردی درآمده در سال بیست و هفتم
باحمدآباد گجرات باز اقامت کشودند - اگرچه بیگمان محل

پادشاه را تنگ گرفتند انحراف مزاج شد - شیخ فیضي و شیخ ابو الفضل آنرا دریافته اظهار کردند - که علم ما زیاده ازین شیخان مرائیست - که دینداري را پردۀ تحصیل دنیا کرده اند - اگر حضرت پشتگرمی ما نمایند بحجتهای قوي الزام و اسکات اینها میکنیم - چنانچه روزے طعام مزعفر هم بر سفره بود - چون شیخ ازان تناول کرد ابوالفضل گفت که ایها الشیخ اگر زعفران حلال مي بود چرا اینهمه احتساب بحضرت خلیفةالله فرمودند و اگر حرام است خود چرا تناول کردند - که تا سه روز اثرش باقي مي ماند - و مکرر مباحثات جدلي درمیان آمد - تا در سال بیست و دوم تحقیقات سیورغال و تفتیش مدد معاش بکار رفت - ظاهر شد که شیخ با آنهمه صلاح و تقوی مراتب کفاف و استحقاق مرعي نداشته - در هر صوبه صدرے علیحده مقرر شد - و چون در سال بیست و چهارم عرش‌آشیاني مجلسے از علما و دانشمندان ترتیب داد باتفاق آنها قرار یافت که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات پیشینان آنچه برگزیند پذیرفتن آن بمردم موجب ثواب است یعني در مسائل دینیه (که مختلف‌فیه مجتهدین است) بنابر تسهیل معیشت عالم و مصلحت اهل اسلام برای صائب خود شقے که اختیار نماید اتباع آن بر کافۀ انام لازم است - و کذلک بفکر صواب نمای خود حکمے از احکام قرار دهد (که مخالف

نقلیه سرآمد علمای عصر بود - و در علم حدیث سند عالي
داشت - و با وصف افادۂ علوم باشغال سلسلۂ علیۂ چشت
مواظبت مي‌نمود - حبس نفس بجائی رسانید که تا یک پهر
دم نگهداشته بذکر قلبي مشغول میشد - در سال دهم جلوس
عرش آشیاني بوسیلۂ مظفر خان دیوان اعلیٰ بمنصب
صدارت کل هندوستان کامیاب گردید - و بمرور ایام جلائل امور
سلطنت نیز بصوابدید او باز گردید - و در قرب منزلت
پادشاهي بمرتبۂ رسید که باستماع حدیث شریف عرش‌آشیاني
بخانه اش میرفت - و چون دران وقت اکبر پادشاه بترغیب
شیخ در اجرای احکام شرعي و امر معروف و نهي منکر
فراوان جهد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد
حتیٰ بقصد ثواب بمسجد جاروب میزد روزے بتقریب سالگره
بر ملبوس پادشاهي رنگ زعفران پاشیده بودند - شیخ
بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامۂ
عرش آشیاني رسیده پاره شد - حوصله تنگي کرد - نزد والده
شکایت کردند - که بایستے در خلوت شیخ منع مي‌کرد
مریم مکاني گفت پوتم گران خاطر نشوي - باعث نجات
اخروي ست - و تا قیامت خواهند گفت که ملای مفلوک
با پادشاه عصر این حرکت کرد - و آن سعادتمند متحمل شد
و چون هر روز شیخ و مخدوم الملک باحتساب و تعصبا

بخیمه برآمده زبان پرسش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دید ازان وحشت جا بخیمه شتاب آورد - دران وقت جوقے از ناسپاسان زخمے چند بدو رسانیدند - هنوز رمقے بود که نزدیکان وفا کیش بعماري انداخته روانهٔ سارنگپور شدند - و از پخته کاري و زمانه شناسي چنان ره سپردند که بسیارے زنده انگاشتند و برخے بدان تصور یک گونه همراهي گزیدند - در کمتر زمانے بحصار آن شهر پناه برده مژدهٔ رستگاري بر زبانها انداختند و کوس شادماني بلند آوازه گردانیدند - ازین حسن تدبیر گرد شورشے که بلند شده بود فرو نشست - و هر یکے از بد سگالان کناره گرفت - شگفت آنکه اکثرے انجام کار دانسته گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگي یاوري نموده بپاسباني بنه و بار رو آوردند - و از چنین آشوب بعافیت‌گاه رسانیدند پادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزین ملک بقا خواستگار آمرزش شده تباه کرداران را گرفتار ساخت - و بگونا گون بادافراه عبرت‌نامهٔ جهانیان گردانید - پسر دومش مقیم خان که ترجمه‌اش در احوال تربیت خان عبدالرحیم ثبت یافته *

* شیخ عبدالنبي صدر *

نبیرهٔ شیخ عبد القدوس کنکوي - که از اولاد امام ابوحنیفهٔ کوفي و از مشاهیر متاخرین هندوستان است - در سنه (۹۴۴) نهصد و چهل و چهار وفات یافته - شیخ عبد النبي در علوم

دولت ناشایسته اندیشید) سرزنش زبانی (که اصالت منشان را زخمش کاري تر از شمشیر آبدار است) فرموده نزد خانخانان فرستاد - که بهر چه سزاوار داند از عفو و انتقام بعمل آرد - خانخانان ازین عاطفت بسپاس پرداخته در اعزاز و احترام شجاعت خان کوشید - و درخواست صفح جریمهٔ او نمود - ملتمس او پذیرفته بطالب ممتاز فرمود - و در سال بیست و دوم بمنصب سه هزاري و حکومت مالوه و سپه سالاري آن دیار بلند مرتبه گردید - چون سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت لختے امرای بد سرشت بنگ و بهار عرصهٔ فتنه و فساد برآراستند او حسب الطلب پادشاهي از سارنگپور یک منزل بر آمده بود - عوض بیگ برلاس با جمعے از ملازمان او از سخت گیري و بد سلوکي (که مواجب سپاه بیحسابے باز داشتے - و بنکوهیده دشنامها سرزنش نمودے) اخلاص گزیني و خیرسگالي از دست فروهشته در کمین بد اندیشي بودند - هنگام کوچ (که بیشترے همراه بنه و بار سردار ره نوردیده - و برخے گرمیٔ شغل کوچ داشتند) حاجي شهاب (۲) نامي را بسرداري برداشته هنگامه آرای ستیزه گشتند - غوغای عظیم برخاست - قویم خان پسرش جویای آگهي شده بگزند جان فرسا نقد زندگي درباخت - شجاعت خان از

---

(۲) نسخهٔ [ب] شهاب الدین نامي را •

شمشیر و ترکش در گردن انداخته بکورنش پادشاه آوردند
ازان میان مقیم خان را با شاه سیستان زولانه در پا و تخته
در گردن کرده چندے نگاهداشتند - وقت انتهاض جنت‌آشیاني
بتسخیر هندوستان بهمراهي منعم خان در کابل ماند - چون
در عهد عرش‌آشیاني پس از تفرقهٔ بیرام خان منعم خان طلب
حضور گردید مقیم خان نیز برفاقت او بهند آمده باضافهٔ منصب
مورد عنایت گشت - سال نهم در یورش مالوه (که عبدالله خان
اوزبک حاکم ماندو خیالات فاسد بخود راه داده مي خواست
شورشے بر انگیزد) مصدر ترددهای پسندیده شده بخطاب
شجاعت خان ناموري اندوخت - و در مبادئ سال پانزدهم بداعیهٔ
ضیافت استدعای قدوم پادشاهي نمود - عرش آشیاني بقبول
مسئول مباهي ساخته یک شبانه روز بخانه‌اش عشرت پیرا بود
او جشن دلپذیر ترتیب داده در آداب انجمن آرائي (۲) اهتمام
بکار برد - و در سال هیزدهم (که بیلغار نه روزه احمد آباد
گجرات بنزول اجلال اکبري دار الاقبال گردید) شجاعت خان
از گزاف خیلے در بزم پادشاهي حرفهای هرزه نسبت بمنعم خان
خانخانان سپه سالار (که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود) بر زبان
راند - عرش‌آشیاني بمکافات دو تقصیر (که هم ادب حضور مرعي
نداشت - و هم مراعات تورهٔ سلطنت فروگذاشت که با سپهسالار

---

(۲) نسخهٔ [ج] مجلس آرائي *

خان و میر ابو تراب (که همواره بتوسیل عرائض استدعای مهم گجرات می نمودند) تکسیل فرمود - موصی الیه در اثنای راه با میر ابو تراب برخورده پیش اعتماد خان بگجرات رفت و بمقدمات تسلي اطمینان خاطر او نموده بملازمت پادشاه آورد - پستر در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات صوبهٔ گجرات گشت - پس ازان بتقریبی کامیاب ملازمت حضور گردیده در ذیل امرا (که در سفر ایلغار گجرات پیش پیش روانه شده بودند) بدان سمت گام جلادت برزد - و پس ازان بحکومت اوجین سربلند گشته لوای اعتبار بر افراشت - و بخطاب نقابت خاني چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر ترسون محمد خان بحکومت پتن گجرات سرمایهٔ افتخار اندوخت از امرای دو هزاري ست *

* شجاعت خان *

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش تردي بیگ خان است - بدولت عواطف جنت آشیاني بخطاب مقیم خاني سر برافراخته بین الامثال و الاقران امتیاز بهم رسانید - در ایام هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته بمیرزا عسکري پیوست و هنگام معاودت آن پادشاه از عراق همراه میرزا در قلعهٔ قندهار محصور بوده مراسم پاسباني و تحصن بجا مي آورد چون میرزا زینهاري گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بیوفا را

غازۀ چهرۀ او بود - زبان شکایت آلود جهانیان نگردے - و از دید
ناملائم چندان زبون غم نگشتے - از دستگیری عقیدت و بندگي
بیمن نسبت کوکلتاشی شاهزاده شهرۀ آفاق گشته در جرگۀ
اُمرای اکبري انتظام یافت - اگرچه هنوز بمنصب پانصدي
نرسیده بود اما اعتبار فراوان داشت - سال بیست و دوم
در یورش مالوه هوا زدگي در یافت - چون بدار الخلافه آمد
از ناپرهیزي انجام کار بفالج کشید - در همین سال روزے (که
عرش آشیاني بجانب اجمیر کوچ مي فرمود) بحضور طلبیده
او رخصت واپسین گرفت - چون بخانه رسید بمنزلگاه نیستي
شتافت - سنه (٩٨٥) نهصد و هشتاد و پنج *

* شاه فخرالدین *

موسوي مشهدي پسر میر قاسم است - در سنه (٩٦١)
نهصد و شصت و یک هجري در رکاب جنت آشیاني بهندوستان
آمده بمراسم پرستاري مشمول عواطف سلطاني شده - پس
ازان (که مقر سلطنت بوجود عرش آشیاني آرایش پذیرفت)
برتبۀ سرداري صعود نمود - و سال نهم در فوجے (که بتعاقب
عبدالله خان اوزبک تعین شده) شتافته مصدر ترددات
گردید - و سال شازدهم همراه لشکر مغلا (که بسرکردگی خان کلان
سمت گجرات قرار یافته بود) دستوري یافت - چون موکب
ظفر کوکب بپتن گجرات رسید پادشاه او را با فرامین نزد اعتماد

و هفت هجري جنت مكاني متولد گشت - و بهمنامی شیخ
بشاهزاده سلطان محمد سلیم مسمی گردید * ٩٧٧ * ع *
* در شهوار لجهٔ اکبر * تاریخ است
و پس ازان (که ولادت سلطان مراد و سلطان دانیال نیز واقع
شد و نفس شیخ گیرا گردید) سیکري را مصر جامع ساخته
عالي اساسے و خانقاهے رفیع بنا با مدرسه بصرف پنج لک روپیه
مرتب گشت * و لایری فی البلاد ثانیها * ٩٨٢ تاریخ یافته اند
و قصرهای دلکش و بازارے بزرگ سنگین و حدائق نظر فریب
اطراف شهر صورت ابداع پذیرفت - چون در اثنای آبادی
آن معموره مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را
بفتح‌آباد موسوم نمایند - بفتحپور زبانزد خلق گردید - همین نام
مطبوع پادشاه افتاد - شیخ در سنه (٩٧٩) نهصد و هفتاد و نه
هجري رحلت نمود * شیخ هندي * ٩٧٩ تاریخ است - بنابر اخلاص
و اعتقادے (که عرش آشیاني را بشیخ بهم رسیده بود) پسران
و خویشان و نبائر و احفاد ایشان بمناصب علیه و مراتب عمده
اختصاص گرفتند - و چون زوجه و صبیهٔ شیخ برضاع و فطام
شاهزاده سلطان سلیم ممتاز شده بودند در ایام فرمانروائی او
به نسبت کوکلتاشي سرمایهٔ افتخار اندوخته اکثرے بپایهٔ پنجهزاري
برآمده صاحب طبل و علم گردیدند *

بالجمله شیخ احمد در تعاقبان روزگار بما خوبهای گزیده

* شیخ احمد *

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحپوری ست - قدس سره که اصلش از دهلي ست - پدر او شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ فرید شکرگنج بوده - شیخ در دیار عرب مدتها سیاحت نموده و حج بسیار گذارده دران دیار بشیخ الهند مشهور و معروف گردید پس از انکه بهندوستان معاودت کرد در موضع سیکري دوازده کروهی آگره (که از مضافات بیانه بود - و چون دران گل زمین فردوس مکاني بر رانا سانکا فتح یافت بشکري موسوم فرمود بشین معجمه) بالای کوهی (که بآن موضع متصل است) مسجد و خانقاهی ساخته بریاضات (۲) اشتغال مي‌نمود - از غرائب اتفاقات عرش آشیاني را (که در چهارده سالگي بر سریر فرمانروائی هندوستان جلوس نمود) تا چهارده سال دیگر (که سنین عمرش به بیست و هشت رسیده) فرزندے که میشد زنده نمي‌ماند چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفرط داشته از جناب عارف مرتاض استمداد نمود - شیخ بتولد سه پسر عالي قدر مبشر فرمود - در همان ایام آثار حمل در والدهٔ جنت مکاني ظاهر شد - چون در امثال این امور تغیر مکان را بشگون فرا مي‌گیرند آن عفیفه را از آگره بمنازل شیخ فرستادند

روز چهار شنبه هفدهم ربیع الاول سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد

(۲) نسخهٔ [ج] بریاضت *

* ز بالا و پائین دژ می نمـــود *

* چو آتش قزلباش و هندي چو دود *

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هند گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بدست قزلباش بود - چون پادشاهئ ایران ضعیفـتر گردید میراویس ابدالي (که در ملازمان شاه تعینات قندهار بود) آن قلعه را بتصرف آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بخدمت خلد منزل ارسال داشته استدعای منصب نمود - چنانچه در احوال او سمت ذکر یافته - پس ازان بشهنشاه انتقال نمود - و دریندولا گویند بحکم آن پادشاه ذوی الاقتدار آن ولایت رونقی دیگر یافته و درحوالئ قلعه معمورهٔ طرح انداخته موسوم بنادر آباد *

قندهار مملکتی ست وسیع از اقلیم سیوم - طول از قلات بخارا تا غور و غرجستان (۲) سه صد کروه - و عرض از سند تا فره دویست و شصت - شرقي سند - و غربي فره - شمالئ غربي غور و غرجستان و شمالئ شرقي کابل و غزنین - جنوبي سیوي - قلعهٔ قندهار بدشوار کشائي شهرهٔ عالم - طول او یکصد و هفت درجه و چهل دقیقه - و عرض سي و سه درجه - بنگاه بیشتر الوس افغان و بلوچ و ابدالي - بیست و چهار محال است بجمع هفت کرور دام که برابر است بجمع بلخ و بدخشان *

---

(۲) نسخهٔ [ب] تا غرجستان *

میرزا کامران در کابل و بدخشان جنت آشیانی فارغ بال و آسوده خاطر نبود و پس از تسخیر هندوستان چندان فرصت نشد که ایفای وعده با شاه ایران درمیان آید تا آنکه در زمان عرش آشیانی بتقریبی که گذشت شاه محمد خان قلاتی محرک این سلسله شده قلعه بحکم شاهي بتصرف سلطان حسین میرزا درآمد - و زیاده بر سي و هفت سال در تصرف او و اولادش ماند - مظفر حسین پسر کلانش در سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجري سال چهلم اکبري قلعه را تسلیم ملازمان پادشاهي نموده نوکری هندوستان اختیار کرد - تا در سنه (۱۰۳۱) هزار و سي و یک سال شانزدهم جهانگیري شاه عباس ماضي در محاصرهٔ چهل روز از خواجه عبدالعزیز نقشبندي (که در امور قلعه‌داري نهایت بیجگري بکار برد) انتزاع نمود - و باز درسال یازدهم فردوس‌آشیاني سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري علیمردان خان زیک از غضب و سفاکی شاه صفي صفوي و ناپروائی مردم ایران اندیشه مند گشته بامان حضرت ملتجي شده قلعه حواله کرد - تا آنکه شاه عباس ثاني در سال بیست و دوم شاهجهاني با فوج جرار آمده محاصره نمود - و تا دو ماه محاربه درمیان بود - چنانچه میرزا عبدالقادر توني دران جنگ گفته *

* بیت *

(٢)
میرسانیدم - و باز سرانجام یورش قندهار نموده روانه شد و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان دید که از جانب شاه (که بطرف آذربایجان با سلطان روم مقابله دارد) کومک متعذر است ناچار امان طلبیده بعراق رفت - میرزا قندهار را از سر نو استحکام داده بلاهور برگشت - و چون هندوستان بعلت استیلای افغانان محل سکونت چغتائیه نماند میرزا کامران بکابل شتافت - و میرزا هندال از جنت‌آشیانی جدا شده قندهار را متصرف گشت - میرزا کامران باز لشکرے فراهم آورده تا ششماه گرد قلعه نشست - میرزا هندال از بےآذوقي به تنگ آمده بعهد و پیمان قلعه را سپرد - و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکري برادر دوم خود داده بکابل شتافت - چون جنت آشیاني در سنه (٩٥١) نهصد و پنجاه و یک بایران رفته از شاه کمک درخواست وعده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آید بملازمان شاهي بسپارم - چنانچه در اول حال (که قندهار مفتوح گردید) به بوداغ خان قاچار (که سردار لشکر قزلباش و اللهٔ سلطان مراد میرزا کومکی جنت آشیانی بود) حواله فرمود - لیکن هنوز مهمات پادشاهي سرانجام نیافته بجهت زه و زاد امرای چغتائیه ماهخی نبود - باز قندهار را از قزلباشیه گرفته به بیرام خان (که دولتخواه طرفین بود) سپردند - چون سالها بنابر منازعت

---

(٢) نسخهٔ [ج] یورش نموده روانهٔ قندهار شد *

جانب میرزا کامران حکومت قندهار داشت) استحکام داده تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران با بیست هزار سوار از لاهور شتافته با سام میرزا بمحاربهٔ عظیم در پیوست اغریوار خان در جنگ دستگیر گشته بقتل رسید - سام میرزا شکست یافته بر گشت - میرزا کامران خواجه کلان بیگ را بدستور گذاشته بلاهور معاودت نمود - شاه در سنه (۹۴۳) نهصد و چهل و سه (که نوبت ششم جهت دفع فتنهٔ عبید خان اوزبک بخراسان آمد) چون امیر عمدهٔ قزلباشیه با جمعی کثیر در یورش قندهار کشته شده بود از کمال غیرت و حمیت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و رکابخانه و غیرها بآئین مناسب ترتیب داده مقالید قلعه پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه‌داري ندارم و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسي و در ملت حفظ حقوق صاحبي و نوکري روا نه - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب میداند - شاه ایالت آن ملک ببوداغ خان قاچار لطف فرموده بجانب عراق عنان عزیمت انعطاف داد - چون خواجه کلان براه اوچهه بلاهور آمد میرزا کامران یک ماه رخصت کورنش نداد - که چرا این قدر نتوانستي نگاهداشت که من خود را

بر سر قندهار آمد - ناصر ميرزا روزے چند حصاري شده آن مملكت را بدو وا گذاشت - و او باز زمام ايالت آن الكه را بكف كفايت ارغونيان داده مراجعت كرد - چون پس ازو خراسان بحيطهٔ تصرف شاه اسمعيل صفوي درآمد شجاع بيگ بشاه سلسله‌جنبان اخلاص گرديد - و به بيگلربيگي هرات يک گونه بازگشتے مي كرد كه ديگر باره فردوس‌مكاني آمده قندهار را گرد گرفت شجاع بيگ بدور ميش (۲) خان شاملو بيگلر بيگي هرات استغاثه نمود - او در خدمت بابري التماس كرد - كه شجاع بيگ اظهار بندگي شاهي مي نمايد - صداقت فيمابين مقتضي عدم تعرض حال اوست - فردوس مكاني بكابل لواى معاودت بر افراخت - شجاع بيگ ملا باقي نام معتمدے در قندهار گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد نا اعتماد مملكت بتصرف فردوس مكاني داد - و پادشاه آن را بميرزا كامران پسر خود حواله فرمود - پس ازان در زمان فرمان روائيِ شاه طهماسپ سنه (۹۴۱) نهصد و چهل و يک سام ميرزا برادر شاه با اغريواز (۳) خان شاملو (كه بيگلربيگيِ خراسان و للهٔ ميرزا بود) بے استرضا و استيذان شاهي برسر قندهار آمد خواجه كلان بيگ (كه از امراى فردوس مكاني بود - و از

(۲) نسخهٔ [ب] بدور منش - يا بدور بينش باشد (۳) نسخهٔ [ج] اغرنواز خان ٭

میکردند بجا بود. اما چون خرد پژوهان باستانی کابل و قندهار را در دروازهٔ هندوستان بر شمرده اند (که از یکی بتوران و از دیگرے بایران روند) و از نگاهبانیٔ این هردو فراخنای هندوستان از بیگانه ایمني پذیرد پس دروازه باختیار صاحب خانه اولی و انسب است علی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم در تصرف ایشان بایستے - و این همه مسلم در صورتے که صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد . و الا در عالم بےخبري خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد که شهنشاه زمان نادر شاه آن هردو را یکی کرده بدهلي درآمد و رسید کار بجائیکه رسید •

اگرچه تناوب و تحول حکومت قلعهٔ قندهار درین اوراق بهرجا بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع‌القضایا برسم اجمال اینجا رقم‌زدهٔ کلک بیان مي‌گردد - که این ولایت در زمان سلطان حسین میرزا والیٔ خراسان و پسرش بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والد او بود - و بعد از واقعهٔ میرزا و استیصال آن سلسله (که مملکت خراسان بتصرف شیباني خان اوزبک درآمد) شجاع بیگ بملازمت او رسیده نوازش یافت در همان سال فردوس‌مکاني لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و پیکار از ارغونیه برگرفته ببرادر خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود بکابل برگشت - و چون شیباني خان ازین سانحه آگهي یافت

زخمی بغادل هم رسید - چهار ماه بر بستر رنجوری افتاده
جان بجان آفرین سپرد *

گویند او از شیوهٔ بی‌حفاظی با زن دیوان پدر خود تعلق خاطر
داشت - زن بعفت‌منشی تن در نمیداد - پدرش درین باب اورا
منع میکرد - و نصیحت می‌نمود - او روزے از موعظت پدر
بهم برآمده شمشیرے حواله نمود - سبحان‌الله زهی سنگین‌دلی
و غریب بے مروتی - شاخ را با اصل ستیزه کردن تیشه بر پای
خود زدن است - و حفظ منزلت بزرگان از دست دادن خویش را
بچاه مذلت افگندن *   * بیت *

* از مکافات عمـــل غافل مشو *
* گندم از گندم بروید جو ز جو *

پسر دوم او قیام خان است - در عهد جهانگیری بخطاب خانی
معزز گردیده مدتها بخدمت قراولی قیام داشت *

مخفی نماند که از قدیم الایام قلعهٔ قندهار متنازع فیه
سلسلهٔ علیهٔ صفویه و خاندان عظمت بنیان تیموریه است - گاهے
این ناحیه بفرمانروای آن طبقه منتظم بوده - و گاهے باولیای
این دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکانی از ارغونیه انتزاع
نموده در انتساب آن بسلسلهٔ چغتائی شکے نیست - و بنابران (که
در سوالف ایام بسلاطین خراسان تعلق داشته و جنت آشیانی
بشاه ایران وعدهٔ پیشکش آن کرده) اگر سلاطین صفویه دعوی

یافته مایه اندوز عشرت شد - سال هفدهم (که خان اعظم کوکه را با محمد حسین میرزا در حدود گجرات جنگ دست داد) مشار الیه (که در جرانغار جا داشت) زخمي شده خود را بکنار کشید - و باحمدآباد رسیده قرار گرفت - پسرش عادل خان است که ابتدا باتفاق ادهم خان کوکه بیورش مالوه تعین شده - پس ازان همراه محمد قلي خان برلاس بر سر اسکندر خان اوزبک (که در اوده رایت بغي مي‌افراشت) مامور گردیده در محاصرهٔ قلعهٔ چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اوائل سال سیزدهم روزے پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بندوق زخمي ساخت - شیر خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که تابو جسته تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت لهذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود متوجه سازد - عادل خان (که دران هنگام معاتب بود) گمان اجازت عام برده با تیر و کمان سبقت نمود - تیرے که انداخت اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر درآویخت - و دست چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای سرنوشت بند نیام مستحکم شد - تا گسیختن آن شیر دست عادل فروخائید - پس ازان خنجر کشیده دو زخم بر دهن شیر رسانید - شیر دست راست اورا بدهان گرفت - درین اثنا مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - دران میان

اگرچه روایت صاحب عالم آرا با این حکایت في الجمله تباینی دارد (چه او مرقوم خامهٔ اخبار طراز خود ساخته - که بدرخواست شاه محمد قلاتي اول مرتبه شاه ایران سلطان حسین میرزا را با ولي خلیفه شاملو بمعاونت تعین‌کرد - چون شاه وردي پسر خلیفه شاملو با فوجے غافل برسر بهادر خان ریخته اورا رهگرای بادیهٔ هزیمت ساخت شاه محمد بمکر و حیله پیش‌آمده بقلعه‌داري پرداخت - امرای قزلباش زمین داور را متصرف شده حقیقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه (٩٦٥) نهصد و شصت و پنج علي سلطان تاتي أغاي ذوالقدر را با لشکر جرار بتسخیر قندهار نامزد نمود - و ایالت آنجا را بسلطان حسین میرزا تفویض فرمود - شاه محمد قلاتي تا شش ماه باوازم محاربه اشتغال داشت - چون مددے از هیچ طرف بار نرسید دست در دامن استیمان زده پس از معاهده و پیمان قلعه سپرده روانهٔ دیار هند گردید) یحتمل که از مورخین ایران و هندوستان هر کدام جانب خود نگاه‌داشته جرے جنبانیده باشند - و اگر تطبیق دهند بین الروایتین هم صورتے مي‌گیرد کمالایخفی *

کارے نساخته رو بگریز نهاد - و نتوانست که بزمین داور و آنحدود بسر برد - ندامت زده راه هندوستان گرفت - و شاه محمد. کمک خود را تواضع نموده عذرها در نادادن قندهار درمیان آورد و خالي بر گردانید *

چون شاه ایران شنید که شاه محمد قلاتي بر پیمان خود نه ایستاد برادر زادۀ خود را سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا و حسین بیگ ایچک اُغلي استجلو لله و ولي خلیفه شاملو را بگرفتن قندهار تعین کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داري اهتمام نمود - چون محاصرۀ قلعه بامتداد کشید سلطان حسین میرزا ملول گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته میرزا را با علي سلطان حاکم شیراز باز فرستاد - تا بهر نوعے که باشد قلعه را در تصرف آرند - علي سلطان (که لاف این کار زده بود) کوششهای سخت در گرفتن قلعه کرده به تیر و بندوق مسافر ملک بقا گشته تفرقه در لشکر ایران افتاد - میرزا را نه روی باز گشتن و نه رای بودن - در گرد قلعه نشسته روزگار مي‌گذرانید - چون این کیفیت از نوشتۀ شاه محمد بعرش‌آشیاني رسید در جواب بقلم آمد که جنت آشیاني مي فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود قندهار را بشاه میدهم - خوب واقع نشد که باین مردم جنگ کرده کار تا باین حد رسانید - الحال مناسب آنست که قلعه‌را بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانۀ هندوستان گردد *

مشار الیه از ملازمان بیرام خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او
بود - هنگامے (که جنت آشیاني بتسخیر هندوستان نهضت
فرمود) بیرام خان (که قندهار بجاگیرش مقرر بوده) باهتمام
شاه محمد تفویض نمود - و او حکومت آنجا را من حیث الاستقلال
سرانجام میداد - و چون بهادر خان شیباني برادر خان زمان
(که بریاست زمین داور مي‌پرداخت) از بد نهادي خیال گرفتن
قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمعے را با خود
متفق ساخته در کمین نشست شاه محمد آگهي یافته آن جماعه را
بیاسا رسانید - بهادر خان (که در حیله اندوزي کارے نساخت)
بزمین داور شتافته لشکرے فراهم آورد - و آمادۀ جنگ و جدال
گردید - شاه محمد چون کمک هندوستان دور تصور کرد
بفرمانرواي ایران شاه طهماسپ صفوي ملتجي شد - و نوشت
که جنت آشیاني بآن والا دودمان قرار داده بود که بعد از فتح
هندوستان قندهار بملازمان متعلق باشد - اکنون مناسب آنکه
جمعے را فرستند - که هم تدارک طغیان این کافر نعمت شود
و هم قندهار بایشان سپرده آید - شاه سه هزار سوار ترکمان
از جاگیرداران سیستان و فراه (۲) و گرم سیر بسرداري علي یار بیگ
افشار فرستاد - بهادر خان ازین لشکر خبرے نداشت - ناگهاني
بر سر او ریختند - و جنگ سخت در پیوست - آخر بهادر خان

(۲) در [بعضی نسخه] فره *

مشار الیه بوساطت شیخ مزبور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم جلوس [که در خادمان درگاه خواجه معین الدین (قدس سره) (۲) بر سر نذور و فتوح نزاعے بهم رسید - و ادعای فرزندي که آنها داشتند ثابت نشد] پادشاه اورا بتولیت درگاه خواجه مقرر فرمود - سال هفدهم در کومکیان خان‌اعظم کوکه تعین صوبهٔ گجرات گردید - و پستر بحضور طلبداشتند - چون شورش محمد حسین میرزا (که با شیر خان فولادي اتفاق نموده غبار فتنه بر انگیخته بود) شهرت گرفت خان اعظم مشار الیه را (که در دولقه سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست مي نمود) برگردانیده در مثل جرانغار جا داد - پس ازانکه آتش نبرد سر کشید اکثرے از مردم پادشاهي پراگنده شدند - شیخ کوششهای مردانه بجا آورده زخمهای کاري برداشت و در اثنای تاختن از اسپ جدا شده برمین آمد - و بزخم نیزه مطابق سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجري نقد جان در باخت - پادشاه قدرشناس وجه دیون (که بر ذمهٔ آن مخلص جان سپار بود) ازخزانه بوام داران دهانید *

* شاه محمد خان قلاتي *

قلات قلعه ایست از مضافات ولایت قندهار میان هزارجات در اصل لغت بکاف است - و در السنه و افواه بقاف شهرت گرفته

---

(۲) در [بعضي نسخه] حضرت خواجه *

(مآثرالامرا) ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ صحيح النسب ترجيح

در محافل و مجالس بر جميع سادات بمرتبۀ رسيد که سوارۀ
و تقديم داد - و عظمت شان شيخ از بادۀ مرد افکن دنيا
بعرش آشياني مصافحه مي‌نمود - اما زود قديم دولتان است
از جا رفته نخوت و تکبر (که بيخ برکن باحوال مساکين و ضعفا
تا بغو دولتان چه رسد) پيش گرفته بحال بيرام خان راه يافت
مطلقا نمي‌پرداخت - چون تفرقه آشياني رسيد - ازانجا (که
از ميوات جدا گشته بملازمت عرش منشا و منبع اين همه
مظنون و متيقن وضيع و شريف دربار بيرام خان شيخ بود)
فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج شمردۀ در سعايت
ارکان خلافت او را مستوجب انواع سياست - اما عرش آشياني
و آتش افروزي خود را معاف نداشتند - ليکن آن رتبه
از کمال عاطفت و مهرباني بعنايت پيش آمد - نهصد و هفتاد
و حالت و عزت و اعتبار نمانده - در سنه (۹۷۶)
و شش در دهلي بعالم بقا شتافت *

* شيخ محمد بخاري *

از امراى دو هزاري و اکابر سادات هندوستان است - و طغائي
شيخ فريد بخاري ميشود - بدانش و حسن عقيدت ممتاز
بود - مدتها در خدمت عرش آشياني بسر بردۀ خصوصيتي
بهم رسانيد - فتو افغان خاصه خيل (که قلعۀ چنار بتصرف داشته
پناه گاه خود قرار دادۀ بود) چون افواج بتسخير او تعين شد

کهنه در مقبرهٔ زینی (۲) (که در جنب آن مسجدے ست که خلف الصدق او شیخ گدائی بنا کرده) مدفون شده *

گویند قصیدهٔ در نعت گفته که بعضے از صلحا بقبولیت این بیت ازان حضرت بشارت یافته اند * * بیت *

* موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات *

* تو عین ذات می نگری در تبسمی *

شیخ گدائی نیز طبع لطیف داشت - و اکتساب کمالات و استفادهٔ علوم رسمی نمود - نقش صوت هندی را خوب می بست و میخواند - در دیار گجرات احوالے برفاه و روزگارے مهیا داشت - چون در ایام استیلای شیرخان بیرام خان غربت گزیده بدان دیار وارد شد شیخ حسن سلوک بکار برده لوازم مروت و مراسم جوانمردی بجا آورد - چون کارکنان قضا و قدر اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضهٔ اقتدار بیرام خان سپردند شیخ در سال جلوس اکبری از گجرات آمده بوسیلهٔ او ادراک ملازمت پادشاهی نموده بمنصب صدارت سربلند گردید - و چنان نقش صحبت او با بیرام خان درست نشست که خان جمیع مهمات مالی و ملکی بے استصواب او هرز نمی‌کرد - و با آنکه متعهد منصب صدارت بود بر ظهر مناشیر مهر او میشد - و او را تسلیم معاف داشته

(۲) نسخهٔ [ا] مزینی *

استخوان ریزهٔ چند با کف خاکستری ظاهر نشد *

* شیخ گدائی کنبو *

پسر شیخ جمالي دهلوي ست - که مرید و خلیفهٔ شیخ سماء الدین سهروردي ست - نام او جلال بود - و جلالي تخلص مي‌کرد - باشارهٔ پیر جمالي تخلص نمود - ابتدا از ندمای سلطان سکندر لودي بوده - در فضل و کمال مرتبهٔ بلند داشت و در شعر و سخن درست سلیقه - و چاشنيِ کلامش بسیار راست مزه - ازو ست * بیت *

* مارا ز خاک کویت پیراهنی ست بر تن *
* آن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن *

چون شیخ از فقر و درویشي خالي نبود بقائد شوق بحجاز رفت - و پس ازان سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین میرزا وارد هرات گردید - و بمیر علي شیر ملاقات نموده با مولوي (۲) عبدالرحمن جامي (قدس سره السامي) صحبتها نگاه داشت و چون بهند معاودت کرد با فردوس مکاني مصاحب گشت و از جنت آشیاني تعظیم و احترام بسیار یافت - مکرر بادشاه کلبهٔ درویشانهٔ او را بورود خویش منور ساخته - در سنه (۹۴۲) ۹۴۲ نهصد و چهل و دو سفر گزین عالم قدس گردید - خسرو هند بوده تاریخ یافته اند - سیرالعارفین از موافات او ست - در دهلی

(۲) در [بعضے جا] مولانا آمده *

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندو بحکم پادشاهي عمارات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه ترمیم پذیرفت *

این قلعه بر فراز کوهی واقع است - در کمال وسعت دورش بحکم جهانگیري ده کروه بمساحت در آمده - و در اکبر نامه دوازده کروه نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتے راه یافته - در باستاني این معموره از بلاد عظیمهٔ ولایت مالوه بود - و چندے حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوریه و خلجیه باقي ست - منارهٔ هشت منظري از سنگ در غایت اندام و موزوني و گنبدے ست از گچ و سنگ در کمال ارتفاع مدفن سلطان هوشنگ غوري - از سقف او در تابستان آب تراوش نماید - از دیر باز ساده لوحان بدو گروند - و از کرامات سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهرا هوای دخمهای سنگ صلاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب بآب مي شود - و ترشح مي‌کند - و حظیرهٔ دیگر است که سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بجنت مکاني معلوم شد (که سلطان نصیر الدین (۲) پسر سلطان غیاث‌الدین خلجي پدر بزرگوار خود را بجهت حب ریاست مسموم ساخت) حکم نمود که استخوانش برآورده بدریای نربدا بیندازند - جز

(۲) نسخهٔ [ج] ناصرالدین *

مامور گردید تا عرصهٔ ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عناد صاف گرداند شاه بداغ خان نیز بهمراهي رخصت یافت و پس ازان بتیولداري سارنگپور نامزد گشت - و مدتها بایالت ماندو چراغ داد پرستي مي افروخت - تا همان جا ودیعت حیات بسپرد - و درون قلعه جانب جنوبي متصل دیوار حصار عمارتے مطبوع و مستحکم ساخته نیلکنتهه (۲) نام گذاشته - و این بیت را کتابه کرده * * بیت *

* توان کردن تمامي عمر را مصروف آب و گل *

* که شاید یکدمے صاحبدلے آنجا کند منزل *

راقمه و قائله شاه بداغ - و در تحت آن میر معصوم بهکري نامي تخلص بخط خود این رباعي دران سنگ کنده * * رباعي *

* چغدے دیدم نشسته در صبح پگاه *

* بر کنگرهٔ مقبرهٔ شروان شاه *

* فریاد کنان ز روی عبرت میگفت *

* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاه *

عمارت مذکور طرفه فضائے دارد - در سنه (١٠٢٦) هزار و بیست و شش (۳) (که این گل زمین بنزول رایات جهانگیري رونق دیگر گرفت) جنت مکاني مکرر شبهای جمعه با مردم

---

(۲) در [بعضي نسخه] نیلکنهه - و در [بعضي] نیلکنهه (۳) نسخهٔ [ب ج] و شش هجري *

صوبهٔ پنجاب گشت - و باستقلال بیرام خان دست بدامن او زده روائی کار خود پیش گرفت - چون مهدي قاسم خان از ملک گڈهه بے رخصت خسرواني راه حجاز برگزید سال یازدهم اورا با جمعی به بندوبست تعلقهٔ مذکور رخصت ارزاني شد - انجام احوالش بملاحظه نرسیده *

* شاه بداغ خان *

از اویماق میانکال سمرقند است - در رکاب جنت آشیاني کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بپایهٔ امارت برآمد - و چون زمانه بفرمان روائی عرش آشیاني نضارت و رونقی از سر گرفت او در جایزهٔ جانفشانیها (که در معارک هیجا بے محابا باعادي دستبردهای قوي نموده) مخفوف عواطف خسروي گشته باضافهای پی درپی در سلک امرای عمده انسلاک یافته بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در سال دهم بهمراهی میر معز الملک مشهدي بر سر بهادر خان شیباني تعین گشت چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تاخت - اکثرے خاک بیحقیقتي بر فرق روزگار خود ریخته خود را بکنار کشیدند - لیکن شاه بداغ خان عنان طاقت از دست نداده حمله آور گشت و پس از کوشش سخت از اسپ جدا شده بقید مخالف در آمد و پسرش عبد المطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدر زد سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعیهٔ میرزایان باغیه

از خواب بیدار شده استکشاف احوال نمود - و ادهم خان را قسمی (که در احوالش گزارش یافته) بقصاص رسانید * * شعر *

* کاش سالی دگر شهید شدی *
٩٧٠
* تا شدی سال فوت خان شهید *

از سنوح این واقعه اتگه خیل مسلح شده سر راه ادهم خان گرفتند هرچند کشتن ادهم خان می شنیدند بنابر قرب و رتبهٔ ماهم انگه از اراجیف و اکاذیب پنداشته در شورش می افزودند - تا برخی ازانها آمده بچشم خود دیدند - آشوب فرو نشست - عرش آشیانی در تسلیه و تسکین فرزندان و برادران خان شهید و تربیت این طبقه و ارتقای مدارج این سلسله توجهات عظیم فرمود - اتگه‌خیل جم غفیر بودند - از پنجهزاری تا صدی منصب دار ملکی درو بست بانها تنخواه میشد - هیچ خانواده بدین جمعیت و کثرت دران وقت نبود - دیگر کوکها هم پادشاه بسیار داشته که اکثری بمنصب عمدهٔ پنجهزاری و چهار هزاری رسیده - معلوم نیست که این همه هم نستبان رضاعی در عهد هیچ پادشاهی بوده و هر کدام بدین پایهٔ بلند متصاعد گشته اند *

* شاه قلي خان نارنجي *

از امرای عهد جنت آشیانی ست - در سفر و حضر ملتزم رکاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گردیده در عهد عرش آشیانی سال اول بهمراهی خضر خواجه خان تعینات

گشته بخطاب اعظم خاني سر برافراخت - چون بمنعم خان منصب وکالت قرار یافت اتکه خان اظهار رنجشی نموده از لاهور بعرش آشیاني نوشت - که هرگاه در مقابلهٔ بیرام خان جانفشانیها من کرده باشم بایستي خدمت او نیز بمن متعلق میشد - چنانچه در سال ششم بحضور رسیده تنظیم معاملهٔ (۲) مالي و ملکي براى زین خود گرفت - ماهم انکه (که خود را وکیل السلطنت باستقلال مي پنداشت) و منعم خان (که بظاهر نام وکالت داشت) برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم دوازدهم رمضان سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه هجري در دولتخانهٔ پادشاهي اتکه خان و منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم انکه (که با غرور جواني و نخوت جاه منهور بے باک و مجبول فتنه و فساد بود) رسید - همه امرا بتعظیم برخاستند - اتکه خان نیم قیامی نمود - چون او از حسد هم چشمي دل بري داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بیگ ازبیک ملازم خود گفت که این نادولتخواه را بزن - او خنجر کشیده بسینهٔ اتکه خان رسانید خان سراسیمه زخمدار بجانب حرم سراى پادشاهي دوید - که دیگرے از نوکران آن سفاک شمشیر انداخته در صحن دولتخانه کارش باتمام رسانید - در بارگاه (۳) غوغاى عظیم برخاست - پادشاه

(۲) نسخهٔ [ب] تنظیم مالي و ملکي . (۳) نسخهٔ [ب ج] در بار عام *

شد) اتکه خان بحکومت آن ناحیه نامزد گردید - و چون سریر خلافت بجلوس عرش آشیانی زینت یافت اتکه خان با دیگر امرا بجهت آوردن مریم مکانی و دیگر بیگمان از کابل رخصت یافت و هنگامی (که مزاج پادشاهی از بیرام خان منحرف گشت بدام خان مذکور (که در تیول خود بهیرهٔ خوشابه (۲) بود) حکم صادر شد که لاهور را ببرادر کلان خود میر محمد خان سپرده احرام حضور بندد - و بعد ملازمت علم و نقاره و تومان و توغ بیرام خان عنایت فرموده حکومت پنجاب بدو مفوض گردید *

و چون آمدن بیرام خان از بیکانیر به پنجاب بطریق بغي مشخص شد اتکه خان را بطریق منقلا روانه نموده پادشاه خود هم از دهلي برآمد - هرچند شمس الدین خان مرد میدان بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهي استمداد جسته در موضع گوناچور پرگنهٔ دکدار نزدیک جالندهر میان فریقین جنگ سخت پیوست - مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده اکثر صفوف اتکه خان برهم زدند - اما * بیت *

* بولي نعمت از برون آئي *
* گر سپهري که سرنگون آئي *

اتکه خان بر قلب بیرام خان حمله برده منهزم ساخته بفتح و فیروزي اختصاص گرفت - و در سرهند شرف اندوز قدمبوس

(۲) نسخهٔ [ج] بهیرة و خوشاب *

می‌نمود - و چون کذاره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - که یکی از سپاهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسید - و دست پادشاه را گرفته بالا آورد - ایشان نام و مولد او پرسیدند - بعرض رسانید که نام من شمس‌الدین محمد و مولد من غزنین از ملازمان میرزا کامرانم - جنت آشیانی بنوازشهای خسروانه امیدوار ساختند چنانچه بعد رسیدن لاهور بملازمت رسیده مورد مراحم گردیده و ملتزم رکاب گشت *

در قرب ایام ولادت اکبری جنت آشیانی بتلافی خدمتی شایستهٔ قنوج بوعدهٔ آنکه زوجهٔ اورا بخدمت دایگی مقرر نمایند خرسند نمود - مریم مکانی حسب‌الارشاد پادشاهی وقت تولد آن مولود مسعود را بکنار کوچ مشارالیه (که جیجی انکه خطاب یافت) درآورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دایهای دیگر شیر دادند - تا آنکه جیجی انکه بدین دولت عظمی کامیاب گردید - و بهنگام توجه جنت آشیانی بعراق میر شمس الدین را در خدمت شاهزاده محمد اکبر بقندهار گذاشتند - چون ازان جانب معاودت پادشاهی شد بطلب میرزا کامران با شاهزاده بکابل شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایونی میرزا شاهزاده را بخانهٔ خود برده میر را در جای نالائق مقید ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند و پس از فتح هندوستان (که سرکار حصار بجاگیر شاهزاده مقرر

* حرف الشين *

* شمس الدين محمد خان اتکه *

پسر میر یار محمد غزنوي ست - که کدخدای درویش منش
بود - مشار الیه در بیست سالگي (۲) در غزنین بخواب دید که ماه
در بغل درآمده - صورت واقعه بپدر باز نمود - تعبیر کرد که
دولت عظیم بتو رو نماید - که باعث رفعت خاندان ما باشد
در بدو حال نوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شد
چون مرتبهٔ ثاني جنت آشیاني بجنگ شیر خان سور از آگره
متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفاقت نیافته جمعے را همراه
گذاشته خود بلاهور شتافت - میر شمس الدین ازان جماعه بود
چون دهم محرم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت در نواح
قنوج بیک فرسخي از کنگ گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهي
افتاد امرا بے جنگ رو گردانیده خود را بآب زدند - و عالمے
بموج خیز فنا رفت - پادشاه بنفس نفیس دو مرتبه بر اعدای
مخالف تاخته بالحاح دولتخواهان ازان معرکه بر آمده فیل سواره
از آب عبور کرد - و بکنار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

(۲) نسخهٔ [ج] در بیست سالگي بخواب دید *

و با کار پردازان بندر چینایتن گرم جوشیده بهریک مراعات زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقهٔ کرناتک دخیل گردید و بدین تقریب دولت وافر بدست او افتاد - و باستصواب کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند والا جاه نامور گشت - بخدمت اهل احتیاج موفق است - پسر کلانش (که مخاطب بعمدةالامرا ست) اگرچه با پدر صحبتش ساز نه اما همت درست و خلق خوش دارد - و بقدردانئ اهل کمال مي پردازد - شعر او (که بزبان اردو مي گوید) در دل جا مي‌کند - ازوست * * شعر *

* همیں جدا کرے تجهه سے زمانه یا نکرے *

* کسي کے کرنے نکرنے سے کیا خدا نکرے *

دیگر پسرانش بمناصب و خطاب معتبر ترقي کرده اند - و یکے از برادرانش عبدالوهاب خان است - که در حالت تحریر تعلقه دار نیلور و سروایلي مضاف کرناتک مزبور است - و دومین نجیب‌الله خان که درگذشته *

مرد شجاع خير و نيک نهاد صاحب سخا بود - و از علم
تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در وطن
بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نيامده - و پسر دوم او
محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل صلابت جنگ بخطاب
شهامت جنگ امتياز يافته چندے بفوجداري کوهير مضاف
حيدرآباد مي پرداخت - و مدتے در ارکات بود - برادرش
سراج الدوله لک روپيه سال باو ميداد - بتقريب سفر حجاز
مجاز شده پيش حيدر علي خان (۲) تعلقه دار سري رنگ پتن
شتافت - و فوجے ازو بر سر قلعهٔ ترچناپلي (که تعلق بسراج الدوله
دارد) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتے در قلعهٔ مزبور
نظربند ماند - دو سه سال پيش از حالت تحرير فوت نمود
بمقدمات علمي آشنائي داشت - سيومين سراج الدوله مذکور
نام اصلي او محمد علي ست - بعد فوت پدر در عمل ناصرجنگ
خطاب خاني يافته در تلاش کار دست و پا ميزد - و پس از
شهادت ناصر جنگ سلسله جنبان دوستيها با کلاه پوشان چيناپٹن
(که قوم انگريزند) گرديد - و بعد چندے [که آنها بر کلاه پوشان بندر
پهلچري (که از قوم فراسيس اند) غالب شدند] نامبرده بر پايهٔ
عروج برآمد - و از سيرفکري راهے با پادشاه انگريز (که درملک
فرنگ است) از ابلاغ نامه و پيام و ارسال هدايا و تحفه بهم رسانيد

---

(۲) نسخهٔ [ب] نواب حيدر علي خان بهادر ٭

هنگامے (که امانت خان بصوبهٔ مالوه آمده با راجه مسلم خان بجنگ پیوست) نامبرده تردد شایسته بظهور آورده مختار مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بناظم صوبهٔ حیدرآباد تعین شد دیوانیِ صوبهٔ مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجاه بدارالخلافه رفت نامبرده همرهي گزیده بدستگیریِ او پس از وصول بحضور بفوجداریِ سرکار کوره (۲) جهان آباد صوبهٔ الهآباد سربلندي اندوخت و پستر ازانجا معزول شده خود را پیش آصفجاه (که بدکن آمده از جنگ مبارز خان فراغ یافته بود) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت صوبهٔ حیدرآباد و پستر بفوجداریِ سیکاکل و سپس نوبت دوم به نیابت فرخنده بنیاد چهرهٔ عزت برافروخت - و با فوج مرهته (که دران صوبه وارد شد) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پرداخت و بعد سالے چند بفوجداریِ کرناتک صوبهٔ فرخنده بنیاد لوای ناموري افراشته زمینداران متمرد آنجا را گوشمالي داده نسق درست نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شهامت جنگ بر القابش افزود - پستر بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعة وارد آن ضلع شد - و او پاس نمک منظور داشته بمقابله برآمد و سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري در جنگ بمردي و مردانگي جان داد *

---

(۲) در [بعضے نسخه] کورا - و در [بعضے] کوره *

تغیر او بفیروز جنگ بہادر پسر کلان نظام الملک آصفجاہ
مقرر گردید - و در سنہ (١١٦٦) ہزار و یکصد و شصت و شش
ہجری باز بتجویز صفدر جنگ بخشیگری بنام او قرار یافت
اما چون صفدر جنگ نتوانست پا قایم نمود و روانۂ تعلقۂ
صوبہداری صوبۂ اودہہ شد خان مزبور ہم ہمراہ او رفت
و درانجا درگذشت •

* سراج الدولہ انورالدین خان بہادر ظفر جنگ *

پسر انورالدین خان بہادر شہامت جنگ - کہ پدرش حاجی
انور بصیغۂ پیشنمازی از روشناسان خلدمکان بود - وطن نیاکانش
قصبۂ گوپامؤ(٢) صوبۂ اودہہ - و نام اصلی شہامت جنگ شیخ
خان جہان است - گویند چون برای منصب در حضور
خلدمکان رفت پادشاہ تغیر نام او کردہ جان جہان مقرر ساخت
و بمنصب چہاریصدی و امینی جزیۂ سرکار کلبرگہ و ثانیا بامانت
جزیۂ سرکار سنگمنیر سرفرازی یافت - و دران وقت خواجہ
محمد امانت خان فوجداری سنگمنیر داشت - صحبت
مشار الیہ با او کوک شد - و پس ازان (کہ امانت خان متصدی
بندر سورت شد) نامبردہ امانت جزیۂ بندر سورت و داروغگی
دارالضرب آنجا گرفتہ درانجا رشدے بہم رسانید - و در عہد
خلد منزل باضافۂ منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفتہ(٣)

(٢) نسخۂ [ب] گوپامور (٣) نسخۂ [ج] یافتہ •

پرورش کردند - پس ازان (که در سنه (١١٦١) هزار و یک صد و شصت و یک هجري خبر آمد آمد شاه دراني غلغله انگن هندوستان شد و پادشاه بنابر عرض مرض استسقا خود نتوانست برآمد) شاهزادهٔ مزبور را باتالیقي میر صلابت خان باتفاق اعتماد الدوله وزیر و صفدر جنگ میر آتش و دیگر سرداران بمقابلهٔ درانیان فرستاد - چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیان از پیش رو برآمده راه اوطان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرامگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بخدمت میر بخشیگري از انتقال نظام الملک آصفجاه و منصب هشت هزاري هشت هزار سوار و خطاب سید سادات خان بهادر ذو الفقار جنگ چهرهٔ ناموري برافروخت پادشاه در مخاطبات نانا بابا میگفت - ازانجا (که اهل دنیا را بخود غرضي ناتوان بیني و بکثرت اوهام شکست یکدیگر منظور مي باشد) جاوید خان خواجه سرا (که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد گشته بود) کینهٔ او در دل گرفته همیشه سعایت او بپادشاه مي رسانید - تا آنکه در سنه (١١٦٤) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري سه روز در قلعهٔ پادشاهي محبوس ماند (٢) - اکثر اموال او بضبط سرکار خسرواني درآمد - و بخشیگري و خطاب امیر الامرائي از

---

(٢) نسخهٔ [ج] در قلعه محبوس ماند ٭

صلابت خان و بمنصب شایان و خدمت داروغگی توپ خانه لوای بلند رتبگي برافراخت - روزے (که سادات بارهه محمد فرخ سیر را گرفتند) سادات خان عرف سید حسین خان با پسران تا چاندني چوک رفته بزد و خورد پرداخته با یک پسر بقتل رسید - سه پسر ازو باقي ماندند - یکے خان مزبور و سیف خان و سید حسین خان - جایگیر آنها بضبط سادات بارهه درآمد پس ازان خان مذکور با قطب الملک درساخته در جنگے (که بتورگی سلطان ابراهیم رو داد) شیوهٔ همراهي داشت #

چون در سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و سي و سه هجري عقد فردوس‌آرامگاه با صبیهٔ محمد فرخ سیر (که از بطن گوهر نسا بیگم خواهر وی بود) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لک لک روپیه نیاز گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد علاوهٔ آن صبیهٔ خان مزبور هم بحبالهٔ نکاح فردوس‌آرامگاه درآمده بصاحبهٔ محل مخاطب گشت - بدین جهات او بعنایت خاص اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزاري و تعلقهٔ بخشیگری احدیان و پستر ببخشیگری چهارم از انتقال حمید الدین خان عالمگیر شاهي و بمنصب شش هزاري ترقي نمود - و ازانجا (که از هر دو بیگم فردوس‌آرامگاه را اولاد نبود) میرزا احمد بهادر را (که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید) هر دو بیگم

رفته فوجے از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود
و پس از وصول بموضع رایچوتي (۲) قضیهٔ ناگهاني رو داد - یعني
مردم بهادر خان پني (که از تنگ حوصلگي پندار خودبیني
در سرش جاکرده هیچ یک را بخاطر نمي آورد) دو سه چهکڑا
اسباب کلاه پوشان را کشیده بردند - و کار بمنازعت کشید - نام برده
در عین معرکه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد
و شصت و چهار هجري بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد
و افغان مذکور نیز بزخم گولۍ تفنگ پا بزاویهٔ عدم نهاد - سعدالله
خان بصفات جمیله و اخلاق پسندیده اتصاف داشت - سپاهي
و سپاهي دوست بود - و صاحب همت بلند - بترفیه حال رفقا
مي پرداخت - کلام الهي را در خزانهٔ حافظه فرا گرفته - علما را
درست داشتے - و همیشه درمجلس او مذکورکتب بودے - پس ازو
پسرش محمد سعد الدین (۳) بخطاب مظفر جنگ و صوبه داري
بیجاپور سرفرازي یافته اما چیچک امان نداده زود
آنجهاني شد *

* سادات خان ذوالفقار جنگ *

پسر سادات خان عرف سید حسین خان میر بزرگے
مرعشي ست - که صبیهٔ وی در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود
خان مزبور بنابر این نسبت ترقي کرده ابتدا بخطاب سید

---

(۲) در [بعضی نسخه] رایچورلي (۳) نسخهٔ [ج] سعدالدین خان *

بخطاب سعدالله خان نامور گشت - پس ازان (که آصفجاه بدار بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بناصر جنگ شهید تعلق گرفت) ازانجا (که فیما بین هر دو از سابق صفائی نبود) افواج اوهام بر خاطر طرفین تاخت - مظفر جنگ بجمع سپاه پرداخته بجانب کرناتک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین خان فوجدار آنجا در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه ناصر جنگ با فوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکه شتافته کار بمقابله انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان پهلچري (که کمال استظهارش بآنها بود) واهمهٔ بخاطر راه داده جدائي گزیدند ناصر جنگ (که از سابق حرف استمالت او درمیان آورده بود) درین وقت طلبداشته بزاویهٔ نظر بندي بر نشاند - ازانجا (که قلم تقدیر بران رفته بود که او چندے بریاست دکن برسد) بهادر خان پنّي (۲) با چند کس دیگر همداستان شده با کلاه پوشان نرد همزباني باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند ناصر جنگ بر دست افغان مذکور شهید گشت - مردمے (که درین قضیه متفق بودند) مظفر جنگ را از کهتاتوپ عماري فیل برآورده مبارکباد گفتند - و او برچهار بالش حکومت تکیه زد - و چون والده و متعلقات خود را در بندر پهلچري سابق گذاشته بود تا آنجا

(۲) یا پنّي باشد ٭

رایچور و سرکار مدکل صوبهٔ بیجاپور اعزاز پذیرفت - و ازانجاکه سپاهی نقش بود در هردو سرکار مذکور بند و بست قرار واقعی نمود - ازین حسن مجرا فوجداری سرکار امتیازگده عرف ادونی و نیابت صوبه‌داری بیجاپور نیز بنام او قرار یافت - مساعی جمیله بکار برده به تنسیق آنصوبه چنانچه باید پرداخت و صاحب ثروت و سامان گردید - در همان زودی پیک اجلش بملک بقا خواند - پسرش حسن محی الدین خان که آخرها مخاطب بخطاب پدر گردید - چندے قلعه داری ماهور داشت فوت نمود - اما مظفرجنگ نام اصلی او هدایت محی‌الدین و والدهٔ او خیرالنسا بیگم صبیهٔ نظام الملک آصفجاه است از من صبا بکسب آداب و تحصیل علوم پرداخته نامے به نیکوئی برآورد - و پس ازچندے بخطاب خانی و رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره بلندآوازه گشت - در ایامے (که پدرش صوبه داری بیجاپور داشت) همراه بود - بعد فوت او باضافهٔ هزاری و افزونی خطاب مظفر جنگ و تفویض نظامت صوبهٔ مذکور بر همگنان تفوق جست - و همواره فوج کشیها کرده زمینداران آنصوبه را (که باصطلاح آن ملک پالیگر گویند - و هریک بوفور جمعیت و کثرت سامان و استحکام اماکن سر تمرد می‌خارید) فرمان بردار ساخته خود صاحب جمعیت و خزانه گردید - و در جلدوی آن

عالم علي خان نيز طريق جان سپاري سپرده در زخم برداشتن
و در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار
و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره فرق امتياز برافراخت - چندے
نيابت صوبه‌داري اورنگ آباد داشت - پس ازان بفوجداري
بگلانه مامور گرديد - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده
بنظم صوبهٔ بيجاپور نامزد گشت - درانجا ورق هستي برگرداند
دومين حرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس ازان (که نظام الملک
آصفجاه بپايهٔ وزارت رسيده جانب دکن معاودت نمود) همراه
آمده در جنگ مبارز خان شريک تردد شد - و از اصل و اضافه
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم
و نقاره کوس خرمي زد - و مدتها بقلعه‌داري و فوجداري
ماهور و کرة بعد اولی بصوبه داري ناندير سرمايهٔ سرفرازي
اندوخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطای پالکي جهالردار
امتياز برگرفت - بنابر عارضهٔ فالج سالها خانه نشين بود
مطابق سنه (۱۱۶۷) هزار و يک صد و شصت و هفت
هجري بکشور بقا شتافت - اولاد نداشت - سيومين طالب
محي الدين خان بهادر - او ابتدا در هندوستان بود - بفوجداري
جنوب صوبهٔ لاهور (که موطن نياکانش بود) مي پرداخت - باتفاق
برادر خود حرز الله خان بهادر برفاقت نظام الملک آصفجاه
وارد دکن گرديده پس از کشته شدن مبارز خان بفوجداري سرکار

بيگانه - پسرش صدرالدين محمد خان (که بعد پدر بخطاب ارثي سربلند شده) چندے بقلعه داري دولت آباد مي پرداخت - در سنه (۱۱۷۷) هزار و يکصد و هفتاد و هفت هجري جهان را پدرود نمود - سادگي ازو مي‌تراويد - دو پسر ازو باقي‌ست - کلاني بخطاب ارثي نامور - و دومين سيد محمد نام دارد - هردو باقطاع داري پرگنهٔ کوتهل صوبهٔ برار محال ارثي ممتاز - و بنابر کم حاصلي آن به تنگي مي‌گذرانند •

* سعدالله خان بهادر مظفر جنگ *

پسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور سعدالله خان شاهجهاني ست - ترجمهٔ سعدالله خان درين نامه براسه نگارش پذيرفته - حفظ الله خان درعهد خلد مکان بنظم صوبهٔ تتهه و فوجداري سيوستان نامزد بود - سال چهل و سيوم حسب الالتماس سلطان معزالدين از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و سال چهل و چهارم باضافهٔ پانصدي سرفرازي يافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد در پسران خان مذکور خالي از جوهرے نبود - سه پسر ازو رشد بهم رسانيدند - يکے متوسل خان که خان فيروز جنگ اورا پرورش کرده بود - ابتداي سلطنت فردوس آرامگاه چون نظام الملک آصفجاه از مالوه عزيمت دکن نمود او بهمراهي اختصاص داشت و در جنگ سيد دلاور علي خان مصدر ترددها شد • و در مصاف

بکروزگیی کنج لشکر معلی تعین گردید - و بظهور ارزانی
نیکنامي اندوخت - بعدتر بتحصیل جزیهٔ هر چهار صوبهٔ
دکن (که از سابق تعلق باو داشت) دستوري یافت - اما
شجاعت جنگ اواخر عهد خلدمکان امانت جزیهٔ صوبهٔ برار
داشت - پس ازان رشدے حاصل کرده در عهد جهاندار شاه
(که نظم بعضے بلاد بچند کس گمنام تعلق گرفته بود) به نیابت
یکے ازانها بصوبه‌داری اکبرآباد سرفرازي اندوخت - و اواخر
عهد فردوس آرامگاه حالت او به تنگي گرائیده رفاقت آصفجاه
گزیده بدکن آمد - و به تیول از صوبهٔ برار و بخشیگری سواران
(۲)
عز امتیاز اندوخت - و مطابق سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه
و نه هجري به نیابت نظامت صوبهٔ برار لوای بلند رتبگي
بر افراشت - و در سه گدهی مفسدان را که محاصره نمود و بتاخت
و تاراج رسانید عمل او دران صوبه خوب نشست - و پس از
انتقال آصفجاه ناصر جنگ لفظ شجاعت جنگ بر القاب او

میر عبدالکریم بن میر سید محمد قنوجي ست - در سادات آنجا ملقب برسولدار - میرسید محمد در وطن خود بتحصیل علوم پرداخته پایهٔ حاصل نمود - در ایامے (۲) (که اعلی حضرت در قلعهٔ اکبر آباد بگوشهٔ ناکامي نشست) ازانجا (که مزاجش از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام داشت) میر مذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب هشت سال (که درانجا بسر برد) نام برده جلیس بود - گویند روزے پادشاه از گفتگوی او بسیار محظوظ شد - و عاطفت بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطلبے دارم امیدوارم که منظور شود - بعد استکشاف گفت - عفو جرائم محمد اورنگ زیب بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او شقهٔ متضمن عفو بخلد مکان نوشته داد (۳) - ازین جهت خلد مکان همواره حق میر بر ذمهٔ همت خود مي‌شمرد - سید امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات عمده ترقي کردند - اولین بخطاب خاني امتیاز یافته سال سیزدهم عالمگیري بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضي محمد حسین اعتبار برگرفت - و رفته رفته بتفویض صدارت کل بر صدر مباهات نشست - و دومین بسید شریف خاني معزز شده سال سیم (که در محاصرهٔ گلکنده غلای عظیم رو داد)

---

(۲) یا مایهٔ باشد (۳) نسخهٔ [ب] نوشته فرستاد •

سیف الدوله چهرهٔ عزت برافروخت - روز وصول دارالخلافه
برطبق حکم چند کس را تخته و کلاه ساخته بشهر آوردند
و این واقعه در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت
هجری رو داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل
صوبه داری او عیسی خان مین (که رفته رفته از پایهٔ زمینداری
با نوکری پادشاهی و سرداری رسیده بود - و دم انا ولا غیری میزد)
بتفصیلی (که در احوال موصی الیه اندراج یافته) مقتول گشت
و چون حسین خان خویشگی تعلقه دار قصور (که از لاهور
هیژده کروهی ملتان رویه واقع است) سرتابی وپای نهاده خیال
انحراف می پخت در عهد سلطنت رفیع الدوله با جمعی به پیکار او
شتافت - و پس از تلاقی فئتین زد و خورد بسیار رو داده
کار او باتمام رسانید - و سال سوم سلطنت فردوس آرامگاه
بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و سال هفتم چون
صوبه داری لاهور بنام زکریا خان پسر او (که پیرانهٔ اعتماد الدوله
قمرالدین خان میشد) مقرر گردید او بنظم صوبهٔ ملتان مامور
گشت - سال (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری به نیستی سرا
رو کرد - سردار جری خوش‌نفس بود - و رعایت خاطر مردم
ولایت خود بیش از بیش منظور داشت ٭

٭ سیف الدوله سید شریف خان بهادر ٭

شجاعت جنگ - میر عبدالرحیم نام - پور سید شریف خان

و جمعیت معتدبه فراهم آمده شیوهٔ طغیان اختیار نموده دست تالان بر دیهات و پرگنات قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب لاهور هرکرا می یافتند دست خوش تاراج می‌ساختند - بعضی از فوجداران آن حدود محالات وا گذاشته بحضور رسیدند و برخی که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت تحریر هم صوبهٔ لاهور و پارهٔ از صوبهٔ ملتان در تصرف این گروه است - و افواج شاه درانی (که تا کابل در تصرف اوست) ازبس که پیش ازین یک در بار از دست اینها عاجز شده اند از عزیمت این سمت پا کشیدند *

بالجمله دلیر جنگ درین مهم سررشتهٔ دلیری بحسن تدبیر از دست نداده ابتدا بهیئت مجموعی متصل گذهي (که مسکن سرگروه آنها بود) رفته فرود آمد - آنها بکرات بیرون آمده چپقلشهای صعب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بمحاصره راه رسد را مسدود ساخت - پس از مدت ممتد چون کار از نایابی غله بر آنها تنگ شد و بسیارے به بئس القرار پیوستند پیغام جان بخشي بمیان آورده سرکردهٔ آنها با پسر کم سال و دیوان خود و بقیة السیف همراهیان بملاقات نامبرده آمد - او جمعی کثیر را بجان کشته خود اورا با چند کس روانهٔ حضور گردانید - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و بخطاب

داشت - یکی با او منسوب بود - و یکی در خانهٔ اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر - نامبرده در عهد عالمگیری وارد هندوستان شده ابتدا بمنصب چهار صدی سرفراز گردید - و در عهد خلدمنزل بهفتصدی ترقی نمود - و در جنگ هر چهار پادشاهزاده (که پسران خلد منزل باشند) با ذو الفقار خان توسل جسته در کشتن سلطان جهان شاه ترده بلیغ بظهور آورد - و در جلدوی آن بمنصب عمده سربلندی اندوخت - و در عهد سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب دلیر جنگ و تقرر صوبه‌داری لاهور لوای افتخار بر افراشت و برای انصرام مهم قوم گرو (که از وقت خلد منزل دران نواح انواع فساد و ظلم بر مسلمین و هنود آندیار برپا نموده بود و دران وقت خانخانان منعم خان با سی هزار سوار جهت تنبیه او تعین یافته در لوهگده اورا محاصره نمودند - و پادشاه خود هم متوجه آن سمت شد - و او از قلعه بدر رفت - پس ازان محمد امین خان با فوج کثیر در پی او مقرر گشت اما کارے نساخت) فرمان رفت *
(۲)
کیفیت قوم مذکور اینست که سابقا نانک رام فقیرے دران ملک شهرت بهم رسانید - و مردم بسیار خصوص کهتریهای پنجاب را بدام عقیدت درآورد - و معتقدین وی را سکهه نامند

---

(۲) در [بعض نسخه] مرقوم *

بر روی روز افتاد) او رفیق مظفر جنگ گردیده عزیمت ارکات را در نظر او باغ سبز نموده بدان صوب برد - و پس از کشته شدن انورالدین خان فوجدار ارکات سمت چنچاور (۲) راه بري کرد؛ پس از محاصره کارے نساخته همراه او برگردید - و در این جنگ باتفاق مردم فرانسیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر پهلچري شتافت - و چون بعد شهادت ناصر جنگ (۳) مظفر جنگ بدرجهٔ حکومت رسید او بفوجداری ارکات سرمایهٔ استقلال اندوخت و باندک فرصتے محمد علي خان عرف انورالدین خان فوج کلاه پوشان انگریز را بر سر او برد - مومی الیه دستگیر کشته پیمانهٔ ممات چشید - دو پسر داشت - یکے زین الدین خان (۴) که مرد غیور مزاج گرفته بود - شعر میگفت - و بادل تخلص مي کرد - ازو ست * 　　　* بیت *

* درد من شرمندهٔ فیض طبیبان نیست نیست *

* بخیهٔ زخم منست از جوهر شمشیرها *

در جنگے بمردانگي جان درباخت - دومین علي رضا خان که بقید حیات است •

* سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ *

خواجه زادهٔ احراري ست - عمش خواجه زکریا در صبیه

---

(۲) نسخهٔ [ب] چنچاور (۳) در [بعض نسخه] فوت (۴) نسخهٔ [ب ج] زین العابدین خان •

* سعادت الله خان *

از قوم نوایت بود - در عهد خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان بمتصدیگری ضلع کرناتک حیدر آباد مامور شده باستقلال بکارهای آنجا مي‌پرداخت - و بحسن عمل با خرد و بزرگ آنجا سلوک نموده نامے ببزرگي بر آورد - و چون پس از کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصفجاه عزیمت آن ضلع نمود او بمقتضای دوربیني باستقبال پرداخته زرهای موجود گذرانید - و قرین عزت و اعتبار رخصت تعلقه یافت - و مدتها دران مرز وبوم به نیکنامي و داد و دهش بسر برده مطابق سنه (١١٤٥) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري جهان گذران را گذاشت - پس ازو دوست علي خان (٢) برادر زاده اش بحکومت آنجا سرفراز شد - چون مرهته دران ضلع هنگامه برپا کرد او بمقابله پرداخته باتفاق پسرش صفدر علي خان مقتول گردید همین دوست خان عرف چندا صاحب (٣) داماد سعادت الله خان است که در قلعهٔ ترچناپلي مي بود - رگهو بهونسله بمحاصره پرداخته قلعه را مسخر و اورا دستگیر ساخت - مدتے محبوس ماند - آخر زرها داده مخلصي حاصل نمود - و در ضلع بیجاپور شتافته بزمیندار آن نواح توسل جست *

درین ضمن (که فیمابین ناصر جنگ شهید و مظفرجنگ ناخوشیها

(٢) نسخهٔ [ب] علي دوست خان (٣) در [بعض نسخه] نواب چندا صاحب

پادشاهي ره آورده سال چهل و چهارم بقلعه‌داري اعظم تارا عرف ستارا رايت کاميابي بر افراخت - و سال چهل و هشتم (۲) باز برخاسته بوطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب فيروز جنگ عفو تقصير او بعمل آمده بمنصب چهار هزاري سر عزت بر افراخت - و پس از ارتحال خلد مکان در تعلقهٔ خود فوروکش نمود - هرچند در عهد خلد منزل فرامين طلب صادر شد نيامد - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دکن بلشکر پادشاهي رسيده تعينات مهم گرو (که سرگروه قوم سکهان بود) گرديد - و در عهد فردوس آرامگاه (که محمد خان بنگش فوج بر سر او برده جبرا و قهرا باستخلاص بعضي محالات پادشاهي پرداخت و جمعيت افزود را برطرف نمود) نامبرده با فوج مرهته که در مالوه بود ساخته بکمک آنها بر سر خان مذکور شتافته در گدهي محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهته بنابر شروغ وبا برخاسته رفت خود تا سه ماه ديگر در لوازم محاصره کوشيد - آخر پاي مصالحه درميان آمد - گويند کثير الاولاد بود - يکي از پسرانش کنور خان چند است - که همراه نظام الملک آصفجاه در دکن بود - و پرگنهٔ شيرپور صوبهٔ براز در تيول داشت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] و ششم *

پیوسته بمنصب عمده سرفراز شد - و در هنگامی (که معاودت پادشاهي از ملتان بعزم مقابلهٔ سلطان شجاع صورت گرفت) تعیناتِ خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش سراپا بفتنه مجبول بود ازانجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزني برداشت - ازانجا (که پادشاه را وقائع عظیمه مثل مقابلهٔ شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود) اغماض عین نموده (۲) اوان عزیمت باجمیر سبهکرن بندیله باتفاق راجهای دیگر به تنبیه او دستوري پذیرفت - و بعد فراغ از کار شرکای سلطنت سال چهارم راجه دیبي سنگهه باستیصال او مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هر روز جائی مختفي میشد - راجه سجان سنگهه (که خود در کمکیان بنگاله منتظم بود) به تجسس حالش پرداخته آگهي یافتند که در موضع سهره موطن راجه اندرمن دهندیره پنهان شده - بنابران بطلب او شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سر آن اجل رسیده از تن برداشته در پیشگاه خسروي فرستادند - پس ازو ستر سال (که منصب قلیل داشت) برخاسته پیش سیوا بهونسله رفت - او رخصت معاودت بوطن داد - پستر بوطن رسیده بروئهٔ ارثي سر هنگامه پردازي برداشت - لهذا سال بیست (۳) و دوم راجه جسونت سنگهه بندیله بتنبیه او شتافت - پس ازان بنوکري

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] اغماض نموده (۳) نسخهٔ [ج] وچهارم •

قرار واقعي داد - بستر بتعلقهٔ خود معاودت نموده پس از چندے بحکومت گوالیار نامزد شد - و در بند و بست امور متعلقه کوشیده باستقلال سرانجام مي‌داد - تا آنکه روز موعود بوادی عدم منزل گزید - گویند چون یک چشم او ضائع شده بود از بلور بدستور پردهٔ دیده ساخته درون هر دو پلک میگذاشت - در نگاه ناظرین سالم مینمود *

* ستر سال بندیله *

پسر جنپت (۲) بندیله است - که پس از کشته شدن ججهار سنگهه و متعلق گردیدن تعلقهٔ او بسرکار پادشاهي دران سرزمین بنیاد فساد برپا ساخته بتاخت و تاراج آن ملک مي پرداخت سال یازدهم فردوس آشیاني عبد الله خان فیروز جنگ بمالش او تعین شد - و آخر همان سال راجه پهار سنگهه بندیله بدین کار مامور شد - چون جنپت بندیله مدتها بنوکري برسنگهدیو و ججهار سنگهه بسر برده بود از رسیدن راجهٔ مسطور خیال تمرد از سر بدر ساخته چندے ملازم او شد - پس ازان در سرکار سلطان دارا شکوه توسل جسته اختیار بندگي نمود - در ایامے (که خلد مکان مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از دکن عزیمت هندوستان نمود او پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه باستصواب سبهکرن بندیله بملازمت عالمگیري

---

(۲) در [بعضی نسخه] جیت •

ازان باز کشید - گویند در نگاهداشت سپاه قسمی صلای عام داده بود که یابوی خرد و اسپ کهنه لنگ گرش بگوش اسپان تازي بدرجهٔ قبول پیوست *

روز جنگ (که سر مثلی هزارلي بدو تعلق داشت) بے باکانه قدم جرأت پیش گذاشته زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد - در گرمیِ بازار آویز و ستیز زخمهای کاري برداشت و یک چشم او از رسیدن آسیب آن از کار رفته دستگیر گردیده بزندانخانهٔ انتقام نظربند شد - صبیهٔ نه ده سالهٔ او را (که کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآورده بخانهٔ مغنیهٔ میراثي پنهان کرده بودند) گرفته بحضور پادشاه آوردند مردم محالات پادشاهي خواستند که بعقد آن خسرو درآرند آخر بعجز و الحاح قطب الملک (که کاهے بر سادات بارهه این ماجرا نگذشته) موقوف نمود - صبیهٔ مذکور بخانهٔ خان مزبور رسید - سال هفتم بشفاعت مبارزالملک سربلند خان از محبس (۲) رهائي یافته بحراست اجمیر سربلندي یافت چون سربلند خان صوبه‌دار گجرات باحمدآباد رسیده بنابر هنگامهٔ مرهته (که تا فضای بلده مي‌تاخت) سد ابواب شهر نموده محصورانه مي‌گذرانید خان مزبور حسب الحکم خسرواني بکمک او شتافته با غنیم لئیم طریق مبارزت پیمود - و سرجنگ

---

(۲) نسخهٔ [ج] خان رهائي یافته •

رقعه بر زبان گذرانید - بیگم انکار محض کرد - پادشاه متنبه گشته قرین افسوس گردید - در دیانت و کاردانی مثل پدر بزرگوار خویش شهرۂ آفاق بود - و سخت گیریها کمتر داشت *

* سید نجم الدین علی خان بارهه *

پور عبد الله خان سید میان است - بجلادت و مردانگی (که شیوۂ سنیۂ خاندان او بود) اتصاف داشت - چون برادرانش قطب الملک و امیرالامرا بهمراهی محمد فرخ سیر پادشاه مصدر ترددات شده باعلی مراتب مرتقی گردیدند او نیز باضافۂ منصب چهرۂ عزت بر افروخت - پس ازان (که زمانۂ نیرنگ کار خاقان مذکور را بورطۂ ناکامی انداخت و قطب الملک برکاب سلطان رفیع الدوله بعزیمت تنبیه راجه جیسنگهه از دار الخلافه بر آمد) صوبه داری آنجا بخان مذکور باز گردید سال دوم جلوس فردوس آرامگاه [که امیرالامرا بقتل رسید و قطب الملک (که بصوب دارالخلافه رخصت شده هنوز بدانجا نرسیده بود که از خبر کشته شدن برادر متردد خاطر گشت) کسان خود را برای آوردن توره بدارالخلافه فرستاد] بخان مذکور برای نگاهداشت مرقوم ساخت - خان مذکور باستماع این خبر جامۂ بے طاقتی را بر بالای صبر دریده ابتدا جمعے از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بمحاصرۂ حویلی اعتماد الدوله محمد امین خان تعین کرد - آخر بنوشتۂ قطب الملک دست

بسيارے از مقامران بساط روزگار مہرۂ جان درباخته شہمات کشت ممات گشتند - خان مذکور را هم بعد از ورود موکب فرخ سيري بدارالخلافۂ شاهجہان آباد در کچہري خانساماني مقيد نمودند - و پس از چند روز برطبق رقعۂ نواب زيب النسا بيگم (که دران وقت بپادشاه بيگم مخاطب بود) حکم استخلاص شد - اهل و عيالش سامان جمعيت از سر گرفتند - و منتسبان او شادي و خرمي اندوختند - ناگاه آن شب (که بزعم او آبستن هزار اميد بود) جان‌گزا حادثۂ ديگر زاد - چند مغولے (که بتسمه کشي شہرت يافته بودند) رسيده بابلاغ حکم قتل هوش از سرش ربودند - و آن بيگناه را با هدايت کيش خان جديد الاسلام و سيدي قاسم کوتوال دهلي برسم اختناق از هم گذرانيدند *

وجهے (که موجب قتل او تواند شد) بثبوت نه پيوست جوقے برانند که چون حکم رهائي او شرف نفاذ يافت سادات اشاره کردند که او را از پا در آرند - و برخے گويند که ارباب عناد (که در استيصال او سعي داشتند) از جانب بيگم صاحب رقعۂ مجعول (که در ايذا و اعدام او ياور افتد) از نظر پادشاهي گذرانيده بسياست اقدام نمودند - و مقوي اين روايت است که بيگم صاحب هنگام ملاقات محمد فرخ سير شکوۂ بيجا کشتن او (که ابا عنجد از متوسلان بيگم بود) بميان آورد - پادشاه ذکر

چون از دست رسا و عطای عام و حلم ذاتی و رحم جبلی
(که فطری پادشاه وقت بود) حرف لا و کلمهٔ منع بر زبان
خلافت بیان نمی‌گذشت و امتیاز مناصب و اعتبار خطابها
از میان رفته بود او را بکمال عاطفت بمنصب والای
هفت هزاری و خطاب عمدة سعد الله خانی اختصاص بخشیدند
و پایهٔ عزتش [۲] را از حضیض خاک باوج افلاک رسانیدند . و داروغگی
ڈاک و سوانح (که یکی از خدمات عمدهٔ حضور است)
نیز نامزد او بود . عالم بنام او گردید . منصب سلطنت
بل تمام آن بقبضهٔ اختیار او درآمد . و چون نوبت سلطنت
بجهاندارشاه رسید بدستاویز سابقهٔ اخلاص و پیشانی درستی
خانجهان کوکلتاش دست حمایت خویش را سپر [۳] وقائع احوال او
ساخت . و بمیامن دستگیری آن امیر وفا تخمیر سهام بداندیشی
ذوالفقار خان امیرالامرا کارگر نیفتاد . با آنکه وزیر اعظم
هندوستان شده آوازهٔ دولت و شوکتش از فلک هشتم هم
گذشته بود بحال دیوانی خالصه و تن هم (که پیش‌دستی
وزارت است) تغیرے راه نیافت . و بدستور سابق در همه کارها
دست در کار داشت . قضا را دغلباز فلک بازی‌گویان میر
و وزیر را از بازی‌خانهٔ حکمرانی دزد آسا بمحکمهٔ سیاست کشید
و خصل سلطنت و شغل وزارت را بحریفان دیگر ارزانی داشت

---

(۲) نسخهٔ [ج] اعزازش را (۳) نسخهٔ [ب ج] سپر وقایهٔ .

گذرانیده باشد) او بود - از بدو شعور امارات افزایش دولت و آثار ترقیِ شوکت از ناصیهٔ روزگارش ظاهر و باهر بود - در سال چهل و یکم عالمگیری از تغیر والد خویش (که در دیوانیِ تن دم استقلال و اقتدار میزد) بخدمت خانسامانیِ نواب قدسیه زیب النسا بیگم سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بذریعهٔ التفات آن عفیفهٔ گرامی نژاد بخطاب خانی سرفرازی یافته صبیهٔ محمد افضل پسر فیض الله خان کوکه را بعقد ازدواجش در آوردند - و در عهد خلد منزل چون خانسامانی بپدرش تفویض یافت دیوانیِ خالصه و تن (که والد او از عهد خلد مکان بهم جمع داشت) بدو تعلق گرفت - و چون عنایت الله خان بصاحب صوبگیِ کشمیر رخصت یافت نیابت خانسامانی نیز بآن کاردان کارشناس بازگردید - و چون مستوفیِ قضا خط رفتن (٢) برروز نامچهٔ حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشید در تعین دیوان اعلی بسبب ایستادگیِ ذوالفقار خان امیرالامرا (٣) اهمال و امهال رفت - ناچار قرار یافت که خان مشار الیه مهمات ملکی و مالی باگهی (٤) و دیده وریِ پادشاهزاده عظیم الشان بهادر درمیان پور سلطنت سر براه نماید - بعطایِ دولت مرصع و مرحمت پالکیِ جهالردار تحصیل اعزاز نمود *

---

(٢) در [چند نسخه] درفتن (٣) در [بعض نسخه] نسبت ایستادگی
(٤) نسخهٔ [ا ب] آگاهی ورزید پادشاهزاده *

گشت - سال سي و سیوم اعداد بزرگان آن عالم بود ریختند آویزش تا دیرست ماند - آخر مغلوب گردیده با عیال و اطفال باسیري رفت - و مبلغ کلي داده مخلصي یافت - پس ازان همراه فیروز جنگ تعین گشته به نیابت او صوبه‌داري برار سرانجام ميکرد - سال چهل و ششم مرهته‌ها بور هجوم نموده بکبار آنها درآمد - سال چهل و هشتم رفاقي پذیرفته نزد خان فیروز جنگ رسیده هزاري هزار سوار از منصب او کم شده سال چهل و نهم بنجالي کمي آب رفته بجو آورد - اوائل عهد خان منزل بخبرداري دکن مامور شد - پس از چندے دیده از تماشاي نیستي سرا فروبست - بالاپور و محالات دیگر از برار در تیول داشت - پسرانش سید غالب خان که پیش از پدر بنوکري پادشاهي امتیاز یافته - در جنگ آمغ جاه همراه عالم علي خان مطابق سنه (۱۱۳۲) هزار و یکصد و سي و دو هجري بقتل رسید - و سید فتاح خان و سید الیاس خان و سید عثمان خان - اعقاب هریکے باقي ست - و بجاگیرداري محال ارث از صوبهٔ برار سرفرازند *

* سعدالله خان *
(۲)

عرف هدایت الله خان خلف دوم و ارشد اولاد عنایت‌الله خان مشهور است - پیرست (که بحضور پدر در همه چیز ازوی

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] خلف و ارشد *

جا گرفت - و بصحبت سکنۀ آنجا بمذهب مهدویان برآمد سید الیاس بدکن شتافته نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده بخطاب شرزه خان نامور گشت - و برتبۀ سرداری فائز شده سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهی (که بسرداری میرزا راجه جیسنگهه جهت تادیب عادل خان و تخریب ملک او تعین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد) بقتل رسید نام برده بجای پدر بسرداری فوج و خطاب شرزه خان کامیاب گشته نامے به بلند رتبگي برآورد - و چون استقلال و ضبط و ربط در کارهای بیجاپوریان نمانده بود مدتها بکامرانی بسر برد و سال سیم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان دولت بار اندوخت او نیز تارک عقیدت بر آستان ارادت گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر مرصع با علاقۀ مروارید و اسپ با ساز طلا و فیل با ساز نقره و منصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهرۀ امتیاز برافروخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار درجۀ ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات شده بتسخیر قلعۀ ابراهیم گذهه مضاف حیدرآباد (که دریذولا بآهنگذهه معروف است) دستوری پذیرفت - پستر بحضور رسیده روز یورش بر گلکنده چهرۀ فدویت را بگلگونۀ زخم بیاراست. پس ازان جهت حفاظت بکشت و سیر اطراف ستاره مامور

(که بنگاه‌پانی بهیر بود) بدرجهٔ شهادت پیوست - خان مزبور صبح ناچار با کمال بے سرانجامي بذارنول رسیده باز جمعیت فراهم آورده متصل قصبهٔ سانبهر (۲) با راجه جیسنگهه باز مقابله روداد اگرچه ابتدا خان مزبور غالب گشته لیکن ناگاه دو سه هزار بندوقچي (که زیر پشتهٔ ریگ کمین داشتند) برآمده برق اندازي نمودند - و بر خان مزبور (که جمعیت قلیل همراه وی ماند و بیشترے زخمي بودند) ریخته گرد گرفته سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان همشیره زادهایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را (که مرحلهٔ عمرش از شازده سالگي نگذشته بود) نزد راجه آوردند - راجه براى زخم بندئ او تاکید نمود - و سید حسین خان را با گنج شهیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم جلوس خلد منزل مطابق سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان مزبور بالاى کنار تالاب سانبهر باغے و عمارتے در کمال صفا و موزوني راجه احداث نموده - از منصب خان مزبور هیچ اطلاعے دست نداده *

* سید رستم خان دکنی *

پسر شرزه خان سید الیاس است - وطن نیاکانش بخارا ست یکے ازانها بهندوستان وارد گشته چندے در نواحئ اجمیر

(۲) نسخهٔ [ب] سانبهي - و نسخهٔ [ج] سانبهو *

سلطنت بقبضهٔ اقتدار خلد منزل در آمد و میان راجه جیسنگهه سوائي و بجیسنگهه برادرش (که در کابل از همراهیان شاهي بودند) نزاع برخاست پادشاه (که بخاطر داشت هریک مجبول بود) رفع نزاع دران اندیشید که آنبیر را در سرکار پادشاهي ضبط نموده خان مزبور را بفوجداری آنجا تعین ساخت - درین ضمن خلد منزل بعزیمت مقابلهٔ محمد کام بخش لوای توجه جانب دکن بر افراشت - و راجه جیسنگهه و مهاراجه اجیت سنگهه بے اجازت خسرواني از لشکر ظفر اثر برخاسته راه وطن پیش گرفتند - و پس از وصول باوطان باجتماع جمعیت پرداخته اکثر تهانه داران پادشاهي را برداشتند - بمشاهدهٔ این مقدمه سید حسین خان گردآوری فوج قدیم و جدید نموده با سه پسر او ابوسعید خان و غیرت‌خان و حسن خان و یزنهٔ او مهابت خان و دو همشیره زاده محمد زمان خان و سید مسعود خان در آنبیر مستعد پیکار شد (۲) - اما از بسکه راجپوتیه مثل مور و ملخ از هر چهار طرف جوشیده هنگامه برپا ساختند نوکران جدید سید حسین خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان مزبور با جمعیت قلیل از آنبیر بر آمده بمقابلهٔ درگا داس راتهور در میدان کاه دهره پرداخت - راجپوتیه مغلوب شده طریق فرار پیمودند - اما بهیر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

(۲) نسخهٔ [ب ج] بود *

و از انجا بکومک ذوالفقار خان (که قلعهٔ چنجي را محاصره داشت) نامزد شده بود] دستوري یافته پس ازان بقلعه‌داري و فوجداري نصرت آباد سکر مامور گردید - سال چهلم ازانجا معزول شده سال چهل و سیوم با محمد بیدار بخت بتکامشی راما بهونسله ترخیص پذیرفته ترددات شایسته بظهور رسانید پستر بنابر تقصیرے از منصب برطرف شده سال چهل و هفتم حسب التماس محمد کام بخش ببحالی منصب ششهزاري پنجهزار سوار آب رفته بجو آورد - و پس ازانکه در تعاقب بیدنایک حسن مجرا ازو بظهور رسید سال پنجاهم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري ششهزار سوار رایت بلند زندگي افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعے تاخته بزخم تفنگ رخت هستي بر بست - پسرش سرفراز خان سید امین است - که در عمل نظام‌الملک آصف جاه حارس حیدرآباد شده در مستغلٔ پوزه واقعهٔ بیرون بلدهٔ مذکور مکانها ساخته - پس از فوت او زادهٔ پسرش جاگیر قلیلی از ارث یافته بود - درحالت تحریر او نیز پا در دامن فنا کشید *

* سید حسین خان بارهه *

از والا شاهیان بهادر شاهي ست - چون بست و کشاد امور

---

(۲) نسخهٔ [ج] نصرت‌آباد مامور گردید (۳) در [اکثر نسخه] رانا

(۴) نسخهٔ [ج] سرما نایک - یا پدق نایک باشد *

بقيهٔ این قوم در دندا راجپوري تصرف دارند - و با موهته بکج دار و مریز بسر مي‌برند *

بالجمله خان‌مذکور با جوهر شجاعت آبادان‌کاري و رعیت پروري آمیخته و در امور تدبیر راى درست داشت - از صبح تا یکپاس شب گذشته مسلح بدیوانخانه مي نشست - پس ازان درون محل‌سرا رفته یکپاس دیگر بهمان وتیره مي گذرانید - پستر کمر وا کرده بضروریات مي پرداخت - اواخر ایام سلطنت پادشاه اورا طلب حضور نمود - چون سابق سیدي خیریت خان بدربار پادشاهي شتافته خود را پیش شکل و شان مردم آنجا هیچ نیافته کار او از خجالت بتمارض کشید و بمعي سیدي یاقوت خان ازانجا برآمده بود نامبرده اندیشه مند گشته آخر بقبول پیشکش و مهم سازي خود را ازین تکلیف وا رهانید *

* سرفراز خان سید لطیف *

ابتدا سلسلهٔ نوکري بیجاپوریان داشت - سال بیستم جلوس خلد مکان باستصواب دلیر خان داوزي آمده پابند نوکري پادشاهي شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان ترقي نمود - سال بیست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمحاصرهٔ بیجاپور تعین گشت - و پس از وقوع فتح بعطاى فيل بر اوج عزت برآمد - پستر در رکاب محمد کام بخش [که جانب سکر

بر دفع سیوا بستند - سیدي سنبل بپایهٔ نهصدي رسیده در گذشت - و سیدي یاقوت که قایم مقام او بود در فراهم آوردن کشتیها ترود بکار برده همت بر کشایش دندا راجپوري گماشت و شب ایام هولي (که هنود تاراج زدهٔ خواب غفلت بودند) از یک طرف نام برده و از جانب دیگر سیدي خیریت رسیده بمدد کمند از دیوار بقلعه در آمدند - درین اثنا باروت خانهٔ قلعه برسیدن آتش با سردار حصار پرید - و چون دران ایام فوج سیوا برای تاخت اماکن دوردست رفته بود و طاقت کمک نداشت قلاع قریب المسافت را نیز مستخلص گردانید - و پس از رسیدن عرضداشت او متضمن این ماجرا بسلطان محمد معظم صوبه‌دار دکن نامبرده و سیدي خیریت باضافهٔ منصب و خطاب خاني سربلندي اندوختند - و چون سال سي و نهم سیدي خیریت خان فوت نمود اموال او بنام برده بخشیده ادای طلب سپاه متوفی بر ذمه اش مقرر گردید - سال چهل و هفتم مطابق سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجري ودیعت حیات سپرد - و سیدي عنبر نامي را (که قایم مقام خود ساخته بود) بنا برین (که این قوم دران نواح بعملداري نامے برآورده در اجرای راه جهازهای بیت الله بودن اینها اقرب بصواب بود) ببحالی تعلقهٔ مذکور و عطای خطاب سیدي یاقوت خان چهرهٔ عزت بر افروخت - در حالت تحریر هم

بیجاپور باز مرحمت شده فتح خان نام افغانے از جانب والی مذکور بحکومت آنجا نامزد گردیده قلعهٔ ڈنڈاراجپوری (۲) را (که نصف در خشکي و نصف در دریا واقع است) مسکن خود قرار داده بود - در عہد خلدمکان پس ازان [که سیوا بهونسله بیجاپوریان را ضعیف دیده دست تمرد دراز گردانیده ابتدا قلعهٔ راجگڈهه را ماوای خود ساخته بستر قلعهٔ راهیري گڈهه را (که بفاصلهٔ بیست کروه از ڈنڈا راجپوري ست) استحکام داده درانجا سکونت گرفت و بسعي تنک و دو قلاع دیگر را که دران نواح بود بدست آورد] فتح خان مرعوب او گشته ڈنڈا راجپوري را گذاشت - و پناه بقلعهٔ جزیره (که اندرون آب بفاصلهٔ کروهي ست) برده در فکر آن شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت برد - سیدي سنبل (۳) و سیدي یاقوت و سیدي خیرو (که هر سه غلام افغان مذکور بودند) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنجیر در پای او کردند - و حقیقت حال بوالی بیجاپور و خانجهان بهادر صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب عنایت آمیز با خلعت و پنجهزار روپیه نقد فرستاده تجویز منصب چهار صدي دو صد سوار برای اولین و سه صدي صد سوار بجهت دومین و دو صدي صد سوار بنام سیومین مقرر نمود - و جاگیر سیر حاصل متصل بندر سورت تنخواه کرد - آنها مستظهر گشته کمرهمت

(۲) در [بعض نسخه] ڈنڈاراجوري (۳) نسخهٔ [ب ج] سنبول *

هردو چشم او عاطل گردید - ازین جهت از دولت حضور پادشاهي محرومي اندوخت - و در صوبه داري امير الامرا حسين علي خان بقلعه‌داري احمدنگر مضاف صوبهٔ خجسته بنیاد گوشهٔ انزوا گزید *

چون نظامت دکن به نظام الملک آصف جاه متعلق شد از بس که بیش از بیش قدردان او بود استقلال خدمت مذکور یافت - پس از فوت او پسرش محمد میر خان بخطاب ارثي و قلعه داري مذکور پیرایهٔ اعتبار پوشید - چندے بخشیگري سواران سایر سرکار نوئین مذکور سرانجام مي‌کرد پس ازو پسرش سید حمید خان خطاب سیادت خان یافته به نیابت یزنهٔ خود سید لشکر خان بنظم برار مقرر شد - و چندے قلعه‌داري بیدر داشت - آخرها بخطاب حمید الدوله اختصاص گرفت - و مطابق سنه (۱۱۸۴) یکهزار و یکصد و هشتاد و چهارم هجري از دار فنا رحلت نمود - پسرش در حالت تحریر بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و بریخته گوئي مائل است برادران و اعمام سیادت خان سید حمید جمعے کثیر بودند هیچ یک ترقي نکرده *

* سیدي یاقوت خان حبشي *

در عهد فردوس آشیاني چون کوکن نظام شاهي مسخر اولیاي دولت گردید در عوض محالات نوتسخیر تعلقهٔ والي

نوشناسی خلدمکان و منصب درخور کامیاب گشته - سال بیست و هفتم (۲) جلوس خلد مکان بتعلیم محمد کام بخش چهرهٔ امتیاز برافروخت - و غایبانه بهادر مذکور واسطهٔ گذرانیدن عرائض او بوده قرب حاضرباشی حاصل نمود - و چون بهادر مذکور بارسے قلعهٔ راهیری را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم او در جلدوی رسانیدن این مژده بعنایت فیل و پستر بخطاب سیادت خان سرمایهٔ امتیاز اندوخت - سال بیست و نهم از تغیر لطف الله خان بتفویض خدمت داروغگی عرض مکرر درجهٔ خصوصیت پیمود - از راه عنایت دوات سنگ یشم باو مرحمت شد پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگی دیوان خاص می‌پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه (۱۱۰۸) هزار و یکصد و هشت هجري بمرض وبا (که در لشکر پادشاهي جایگیر و جهانگیر شده بود) بعالم عقبی خرامید - پسرش بخطاب پدر مخاطب گردیده سال چهل و سیوم بداروغگی عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هفتصد سوار رایت بلند پایگي افراشته مکرر بسرکردگی فوج به تنبیه غنیم شتافت - و در همان ایام بحسب نیرنگی تقدیر از نور بینائي

(۲) نسخهٔ [ج] هشتم •

خواهد رسید - برین شخص بنابر بعضے عوارض دنیاوي از دست ما ظام رفته - و هنوز وقت در نرسیده که خلاص کنم - مفرش جز بدرگاه دادار نیست - پس امیدوار باید داشت تا از ما قطع امید نکند - و بخدا ننالد - و اگر بنالد مارا گریزگاه کجا ست *

بالجمله سردار خان در سال سي و یکم بخدمت داروغگی فیلخانه از تغیر معتمد خان سر عزت برافراخت - و چون در سال سي و سیوم از موضع بدري بقطب آباد کلکله نزول اجلال پادشاهي شد سردار خان بفوجداری دوازده کروهي گرد لشکر ظفر پیکر مقرر گشت - در سال سي و پنجم سنه (۱۱۰۳) یکهزار و یکصد و سه هجري جهان گذران را وداع نمود - در خیر خواهی ولي‌نعمت و خدمت خالق باطن او با ظاهر موافقت داشت - خالي از درد طلب و محبت فقرا نبود - پسرش حمید الدین خان که در بلندنامي از پدر و جد گذرانیده - چنانچه احوالش آئینه دار این مدعا ست - اولاد دیگر هم داشت *

* سیادت خان سید اوغلان *

اوغل بترکي بمعني پسر - و اوغلان جمع است - در سلطنت بخارا خطاب جماعه ایست که بسیادت و شرافت ممتاز و بنشستن حضور والی آنجا اختصاص دارند - نام برده اوستاد زادهٔ خان فیروز جنگ بهادر است - باستصواب بهادر مذکور بدولت

خان را باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدي و خطاب
سردار خان برنواخته بیتاقداري شاهزاده مامور گردید *
گویند بعد از چند روز بسردار خان حکم شد بشاهزاده پیام
رساند - که اعتراف تقصیر خود نموده استغفار نماید - تا از سر
گناهش درگذریم - شاهزاده جواب داد که من بجناب آلهي
و در خدمت پدر سراپا تقصیرم - اما بظاهر امرے که موجب
استغفار باشد از من سر نزده - عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب
قید تشدد رفت - و تا شش ماه از سر تراشي و ناخن چیني
ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نایب اعلی حضرت نظر
بر تقدم خدمت جرأت حرف داشت - درین مقدمه مبالغه
از حد برد - و اجازت اصلاح گرفت - و بعد مدتها (که صورت
غضب کم کم مي‌گشت - و مزاج دلخوش شفقت غریزي (۲) گردید)
مرارا ادعیهٔ ماثوره حوالهٔ سردار خان میشد - که بشاهزاده
برساند - که باین ورد (۳) اشتغال داشته باشد - تا مهر آفرین
دل مارا متوجه رهائي او گرداند - و او را از رنج مفارقت ما برهاند
در ضمن این روزے خان مذکور بعرض رسانید که در گذاشتن
اختیار حضرت است - فرمودند بلے لیکن از حضرت مالک‌الملک
مارا فرمان فرماي ملکے گردانیده - هرجا که از ظالمے بر مظلومے
ظلم میرود امیدوار مي‌باشد که تظلم بما خواهد برد - و بداد

(۲) یا عزیزي باشد (۳) د [بعض نسخه] نوره

اجازت یافت - و درسال بیست و هشتم بداروغگی توپخانه از تغیر سیف‌الله خان اختصاص گرفت - و چون کاردانی و دولتخواهی او (۲)
ذهن نشین پادشاه شده بود اهتمام برخی کارخانجات جغیر نیز بعهدهٔ او تفویض یافت - در سال بیست و نهم بخدمت نظارت حرم سرای شاهنشاهی از تغیر خدمت خان منظور نظر قرب گردید - و چون کورگی کنج ضمیمهٔ کوتوالی داشت در ایام محاصرهٔ گلکنده از افراط باران لاینقطع بطغیانی دریای مانجرا و دیگر رود خانها رسیدن رسد مفقود گردید - قحط را روز بازار بهم رسید - چه شهر حیدرآباد و چه اردو پراز مرده بود - از گرداگرد دولتخانهٔ پادشاهی روزانه انبار مردها را کناسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداختند باز شب همان هنگامه بود - دران وقت کورگی از خان مذکور تغیر شده بسید شریف خان قوجی تفویض یافت - و چون از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیرباز رایحهٔ کار شکنی و بد خواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام شده بود و دریناولا خان فیروز جنگ نوشتهای او را با ابوالحسن حیدرآبادی در مورچال گلکنده بدست آورده از نظر گذرانید و آن مظنون چون مجزوم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر کلانش که همراه بودند بزندان تادیب برنشاندند - و اهتمام

(۲) در [بعضی نسخه] جز - و در [بعضی] خبر •

باشند) و چند کس از انها از چنان محبس گریختند نام‌برده سال مذکور از صوبهٔ بیجاپور عزل پذیرفت - سال سي و سیوم از تغیر سردار خان بتقرر فوجداري ناندیر رایت اعتبار برافراخت - وقت موعود بعدم سرا در شد - پسرانش بسیار بودند - ازان جمله دو کس رشد تمام نمودند - یکی قطب‌الملک عبدالله خان - و دوم امیرالامرا حسین علي خان - و از بقیه سید نجم‌الدین علي خان - احوال هر یک جداگانه درین نامه سمت اندراج پذیرفته *

* سردار خان *

سردار بیگ - پسر باقي خان قلماق چیله است - که احوال او رقم سنج خامه گشته - مشارالیه بیاوري طالع در زمان عالمگیري مورد نوازش خسرواني گشته بمنصب درخور و خطاب اهتمام خان درجهٔ ناموري پیمود - هنگامے (که رایات عالمگیري بصوب حسن ابدال ارتفاع پذیرفت) داروغگي عمارت دارالخلافه (۲) داشت - و پس ازان بکوتوالي اردوی پادشاهي جمعیت خاطر یافت - و مدتها بدین کار چه در هندوستان و چه در دکن مدام سفر بود بضبط و ربط پرداخته نقش اعتماد مالک‌الملک کرسي‌نشین گردید - و چون بلدهٔ اورنگ آباد از ظالمے بر مظلومے رونق‌آگین گشت چندے بتاسیس حصار خواهد برد - و بداد

(۲) نسخهٔ [ج] دربست ٭ نسخه [ ] قهره ٭

انداخته مي‌بردند برانها تاخته بعد کشش و کوشش دیوان مذکور را مخلصي داده همراه خود آورد - و چون در ایام محاصرهٔ بیجاپور شاهزادهٔ مذکور پیش پدر متهم بناروالتخواهي گردید و بعضی رفقای او را حکم اخراج شد در باب نامبرده امر لازم الاتباع صدور یافت - قید نمایند - آخر بشفاعت روح‌الله خان بطریق نظربند حوالهٔ خان مزبور گردید - و رفته رفته بسعي او مفو جرائم صورت گرفت - و چون در ایام محاصرهٔ گلکنده روح‌الله خان حسب‌الطلب بحضور از بیجاپور رسید نامبرده به نیابت خان مذکور درانجا ماند - و پس از چندے اصالة بصوبه‌داري آنجا افتخار اندوخت - سال سي و دوم پس ازان [که خبر فرار راما برادر سنبها بهونسله از قلعهٔ راهیریکده (که ذوالفقار خان در محاصره داشت) و پناه گرفتن او در حدود تعلقهٔ والیِ مزبور بعرض رسید] بنامبرده فرمان رفت که در سراغ او دویده دستگیر سازد - و نامبرده کاربند حکم گردیده سه روز و سه شب ایلغار نموده بسر وقت او رسید - و اکثر سرداران معتبر را دستگیر ساخت - اما خود راما بدر رفت ازین جهت باوصف صدور چنین خدمت سترگ در خاطر بادشاه نقشش درست ناشست - علاوه آنکه چون در بارهٔ أسارای مذکور حکم محکم عز نفاذ یافت (که در ارک (۲) قلعهٔ بیجاپور محبوس

(۲) نسخهٔ [ب] قلعهٔ ارک •

داشت بخست و نکبت زندگي بسر مي‌برد - و پس ازان (۲) در حضور بتجویز آن نوئین فیاض بداروغگي داغ و تصحیحه رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خاقان زمان هم چندے بدان امر مي‌پرداخت - بوقت موعود در گذشت - برادرش لیاقت خان میرزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبای خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تسنن مي نمود و تعصب مي‌ورزید *

* سید عبدالله خان بارهه *

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه روح الله خان بمهم کوکن (۳) تعین شد - سال بیست و ششم جلوس عالمگیري بمنصب هزاري شش صد سوار ملازم بادشاهي گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزادهٔ مذکور جهت تنبیه ابوالحسن والی حیدرآباد دستوري یافت - و دران جنگ مصدر ترددات نمایان گشته چهرهٔ راد مردي را بگلگونهٔ زخم بیاراست - روزے (که بچنداولي اختصاص داشت - و نبرد صعب رو داد) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم یمین و یسار خود را رسانید - و چون دران روز بندرابن نام دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمي ساخته فیل او را پیش

(۲) یا بخیبت باشد (۳) نسخهٔ [ج] دکن *

و پنجاه هزار سوار جمع نموده بمقابله مي‌نمائيم - درين باب وثيقه بمهر آنها گرفته باظهار حسن عقيدت و هوا خواهي (كه چنان خدمتے سترگ بتقديم رسانيده) پا در ركاب استعجال گذاشت و از راه ديوگدهه و چاندا بحيدرآباد شتافت - في‌الواقع دولابے عظيم بچرخ آورده - و زمانه را طرفه خميرماية آشوب بدست مي‌افتاد - اما چون طالع او و بخت موكلش در حضيض ادبار بود بجائے نرسيد - همين كه از آمدنش شاهزاده آگهي يافت محمول بر خديعت و مكيدت نموده يقين كرد كه ساختگي خانه منزل است - جواب داد كه اينجا نهال نيكوخدمتي شما غير از ثمرهٔ سياست و تعذيب بار نمي‌آرد - و سعيها آهن سرد كوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانيد اگرچه يوميه بقدر قوتش مقرر فرمود ليكن روبرو نطلبيد *

نازم حلم و عفو آن پادشاه كريم الاخلاق را كه آيهٔ رحمت در شان اوست - و بدين وسعت مشرب و سعت بخشش هيچ يكے از ملوک ماضيه بدو نرسيد - چون خان مشار اليه بعد جنگ كام بخش بوساطت خانخانان بر سدهٔ سلطنت جبهه سا گرديد بصفح جرائم بر نواخته در بحالي منصب قديم و ساليانهٔ پنجهزار روپيه مختار كردند - او بحسب جاه پابند نوكري شده در عهد فرخسير بهمراهي اميرالامرا بدكن آمده بتازگي ميربحري آنديار بدو تفويض يافت - با آنكه با سردار طرف مصاحبت

و در محاصرۀ حصار کهیلنا از کار طلبي و کام پژوهي در مرحلها
کام فراخ زده اخبار مي آورد - مطرح انظار مکرمت شاهي گردیده
بعطای خطاب پدر و افزونیٔ منصب کامروائي یافته بتفویض
خدمت میر بحري کل آب رفته بجوی آمد - و پس ازان
بمیر توزکي ممتاز گردیده - روز فتح قلعۀ واکنکیره زخم بندوق
زیور دستش شده بمرحمت یکصد اشرفي مرهم بها بر نواختند
و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسري بکار برده با ذوالفقار
خان امیرالامرا در آویخت - ازانجا (که پر کاهے را در هوای
همسریٔ کوهے بلند شدن باطمۀ باد تار و پود وجود خود را
پریشان ساختن است - و قطرۀ آبے را با پهن دریا پهلو سائیدن
بموج خیز فنا آبروی خویش را فرو ریختن) دران پالغز سرپا
خورده گرانبار خفت و خواري پا در دامن فرار پیچید - و از
شوریده سري نام وکالت شاهزاده کام بخش (که بدعویٔ سلطنت
در حیدرآباد طبل مخالفت مي کوفت) بر خود بسته براجه
جیسنگهه و راجه اجیت سنگهه (که از حضور گریخته سر فساد
و فتنه برداشته بودند) پیوست - و با آنها داز و مدار نمود
که اگر شاهزاده از راه گونډوانه ارادۀ این سمت نماید پانزده هزار
سوار راجپوت تا نربده پذیره شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن
بهیئت مجموعي همراه رفته در دار الخلافه بر تخت مي نشانیم

(۲) در [اکثر نسخه] فرار (۳) نسخۀ [ج] نهاده *

* سیف الله خان میر بحر *

در زمان عالمگیري خدمت میر بحري و داروغگي نوارا
داشت - و مدتها بدان کار پرداخت - و بعد از ورود مواکب
پادشاهي بسرزمین دکن بخطاب خاني سرفرازي یافته (۲)
درسال بیست و هشتم ازان عهده معزول شده بستور بخدمت
میر توزکي امتیاز گرفت - ظاهرا در سال بیست و نهم ودیعت
حیات سپرد - دران هنگام (که شاه عالم بهادر از اجمیر بتعاقب
محمد اکبر رخصت یافت) او از پیشگاه خلافت و جلوداري
بابلاغ برخی احکام مطاعه در خدمت پادشاهزاده مامور شد
و چون برگشت ظاهر گردید که شاهزاده بطریق انعام بوی چیزے
مراعات ننمود - از سرکار والا بعطای پنجهزار روپیه مواد کامیابي
اندوخت - و حکم شد که مبلغ مرقومه از نقدی شاهزاده وضع
نمایند - گویا تعلیمی ست ازان دستورالعمل سلطنت - که نوازش
پیام آوران مرسل مشعر بزرگ داشت مرسل است - وقتے
که ارسال از جانب اعلی باشد - پسر کلانش میر اسدالله مرد
پرگوی بے محابا خالي از نشهٔ جنوني نبود - اما ساختگیهای
بزور و گربزت آمیخته بسیار داشت - بصدور تقصیرے مورد
عذاب عالمگیري گردید - بمکهٔ معظمه برآوردند - پس از تحصیل
سعادت حج بحضور رسیده بمنصب پانصدي رنگ رفته بر رو آورد

---

(۲) نسخهٔ [ج] خطاب خاني یافته *

هزار و سه صد سوار بمشار اليه قرار گرفت - بعد از ارتحال خلد مكان با شاهزاده محمد كام بخش بعلاقهٔ استادي (كه در فن تير اندازي داشت) رفيق شده صاحب طبل و علم گرديد و چون آن شاهزادهٔ ديوانه‌وش از تبه هوشي و بيخردي بسعايت بدگويان خود غرض از برخي امراي قديمت كيش خصوص احسن خان مير ملنگ (كه سر فوج و صاحب اختيار بود) بدمظنه گشت و بتعذيب و عقوبت هر يكي وبال و نكال اندوخت سيف خان را بعلت اخلاص مقيد نمود - و بدستاويز رقعهٔ او (كه در وقت آمدن حيدرآباد در جواب رستم دل خان ناظم آنجا نوشته بود - كه آنچه از طريقهٔ سلوک با همراهان ولي نعمت استفسار رفته ملازم (۲) استرضاي خاطر احسن خان است) بحضور خود قطع يد فرمود - آن بيچاره هرچند بعجز ظاهر كرد (كه مضمون اين رقعه دلالت بر هوا خواهي حضرت دارد) فايده نبخشيد - بعد بريدن دست آن ستم رسيده بي تحاشا زبان بر كشاد - كم اصلي ست كه از جانب مادر داري - بهمين دست (كه بي تقصير بريدي) تعليم تير اندازي نموده ام آن سفاک بي باک گفت زبانش نيز بر آرند - بهمان زخمها درگذشت *

---

(۲) در [بعضي نسخه] مستلزم *

گرفت - و در سال بیست و یکم بصوبه داري بهار رخش عزیمت راند - و بعد ازان بصوبه داري الهآباد مامور گردید - و درانجا در مبادي سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۵) هزار و نود و پنج هجري بساط هستي درنوردید - رند مشرب و یتیم رفع بود اما قابلیت و مساس شعر و سخن داشت - ناصرعلي با آن همه آزادي و استغنا مدتها بهم صحبتي او شیفتگي داشت - چنانچه مي‌گوید #　　# بیت #

گفت و گوی طوطي از آئینه میخیزد علي

گر نباشد سیف خان مارا نفس درکار نیست

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود - رسالهٔ مسمی براگ درپن (که بیشتر ترجمهٔ مانک (۲) سوهل که نایکان سابق نوشته اند) نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده - متصل سرهند سیف‌آباد مکانے آباد نموده وطن خود قرار داده مدفن او آنجا ست - پسرش هم در اواخر خلدمکان بخطاب پدر سر امتیاز برافراخته بفوجداري تل‌کوکن و قلعه‌داري اعظم نگر مل‌گانون (۳) و تهانه داري سانتگانون امتیاز یافته - چون خدمات مذکور ضمیمهٔ صوبه داري بیجاپور بچین قلیج خان بهادر متعین شد بخدمت نیابت صوبهٔ مزبور تعین گردید - و در آغاز سال چهل و نهم همان خدمات از تغیر چین قلیج خان باضافهٔ پانصدي

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] بانگ سوهل (۳) نسخهٔ [ب] بل‌گانو #

زاویه نشین عزلت گشت - و در سال پنجم بنازگي مشمول آثار مرحمت شده ببحالی منصب سابق چهره افروز طالع گردید چون سال ششم عرصهٔ دلکشای کشمیر از فر نزول پادشاهي فیض آگین گشت خان مذکور بایالت آنجا از تغیر اسلام خان منصوب شد - و از فرط کار طلبي و خدمت دوستي ایام حکومت را ببطالت و بیکاري نگذرانیده یساقها برای خود بهم رسانید و به نیروی پردلي و دلاوري ولایت اُردو را (که از دشواری راه چند جا بدون نردبان عبور متعذر است - بل متعسر) تا بیست روز جنگ کنان رفته بحیطهٔ تسخیر درآورد - و پس ازان ملک کاکشت (۲) و برشال را نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه ساخت - و پستر در اشاعت آثار اسلام و اضاءت نور مسلماني در ساحت ولایت تبت بزرگ (که از قدیم الایام ظلمت آمود کفر و بطلان بود و هیچگاه حکام آنجا سر بربقهٔ اطاعت فرمانروایان اسلام نیاورده) تدبیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهي بنام دلدل بیمحل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق پرستي از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چندے از نوکران خود روانه ساخت - مرزبان مذکور در مقام اطاعت و انقیاد استاده خطبهٔ پادشاهي خواند - و طلا و نقرهٔ بسیار

---

(۲) نسخهٔ [ب] کل کشت و بر سال - و نسخهٔ [ج] کل کشت و بر شال و در [بعضی نسخه] کلست ه

سیف خان را با اکرام خان هراولش ساختند - اتفاقا در عین گرمی هنگامهٔ ستیز و آویز فیل سواری اسلام خان بصدمهٔ بان رم کرده انتظام آن فوج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود رفته توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و غیره معدودے قدم همت افشرده کوششهای مردانه نمود - و پس ازین فتح (که در خور حسن ترده و مطمح امید رعایت نیافت یا بجهت دیگر) ارادهٔ گوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات بمیان آمد - و پس از چندے بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد *

و چون سال دوم دارا شکوه با پسرش سپهر شکوه بدارالخلافه رسید ستردن نقش هستیِ اُو باهتمام سیف خان بیست و یکم (۲) ذی الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نهم واقع شد - و روز دیگر سپهر شکوه را برطبق حکم بقلعهٔ گوالیار برده بحارسان آن قلعهٔ استوار سپرد - و خود بمستقر الخلافه معاودت نمو و بفرمان پادشاهي بصوبه داریِ آنجا از تغیر مخلص خان (که به بنگاله تعین یافته بود) قیام ورزید - چون تند مزاجي و استغنای فطري با نازش کارکردگي و پندار سپاهگري داشت اعتنا بشان عمدها ناکرده از خلاف مرضئ پادشاهي نمي اندیشید بنابر تقصیرے (۳) از نوکریِ برطرف شده در قصبهٔ سرهند

---

(۲) نسخهٔ [ب] ونه (۳) در [بعضی نسخه] تقصیرات

بخشي شاهجهاني ست - همواره در حضور پادشاهي دولت
بار مي اندوخت - و بدوام روشناسي خود را در خور نوازش
مي ساخت - در سال سيم بداروغگي توپ خانهٔ والا و منصب
هفتصدي صد سوار امتياز يافت - و هنگامے (كه مهاراجه
جسونت با كر و فر زياد تعين مالوه گرديد) بر منصب از
باضافهٔ مناسب افزوده بهمراهي آن عساكر متعين شد - و چون
راجه جسونت از جسارت و نخوت آرائي سنگ راه موكب
عالمگيري گشته آمادهٔ رزم و پيكار گرديد و آخر الامر جمعے
از سران نامور را بكشتن داده ننگ فرار بر خود پسنديد
بسيارے راه گريز سر كردند - گروهے برهنموني بخت از خيل
مخالف جدا شده بتقبيل عتبهٔ عالمگيري فايز گشتند - خان مزبور
ازين جماعه بود - مشمول الطاف خسروانه گشته بمنصب هزار
و پانصدي هفتصد سوار و خطاب سيف خان مباهي گشت
و در جنگ دارا شكوه تلاشهاى سپاهيانه نموده بمزيت اعتبار
مورد نوازش گرديد - و بخدمت داروغگي جلو و آخته بيگي
امتياز يافت - و در جنگ شجاع چون راجه جسونت سنگهه
(كه سردار فوج برانغار عالمگيري بود) از خلاف منشي
رو گردان شده عنان بوادي خديعت تافت و اسلام خان
بدخشي (كه هراول برانغار بود) بجاى او مقرر گشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] بسيار (۳) نسخهٔ [ج] راجه از جسارت *

از تغیر همت خان ببخشیگری دوم و بانضمام سررشتهٔ دفتر
والا شاهي نیز مامور گردید - سال هفدهم چون شجاعت خان
رعد انداز خان در مهم یوسف زئي بکار ولي نعمت در آمد
نامبرده با جمعیت شایسته بپشاور تعین گشت - سال هیزدهم
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار
کامیاب گردید - سال نوزدهم چون شمشیر خان میر یعقوب پسر
شیخ میر خوافي در جنگ افاغنه جان نثار گردید او با فوج
گران و مصالح شایان به تنبیه آنها قرار گرفت - و بوجهي
مورد عتاب شده از منصب بر طرف گردید - بعد چندے
بیحالیِ آن آب رفته بجو آورد - سال بیست و یکم چون
آئي بیگم (۲) والده اش (که صبیهٔ میرزا شاهرخ بود) چادر ممات
بر رخ کشید نامدار خان او را بحضور آورده بعنایت خلعت
از سوگ بر آمد - سال بیست و دوم بانتزاع جودهه پور
از دست راتهوران (که مصدر نافرماني بودند) پای همت
پیش گذاشت - سال بیست و سیوم مطابق سنه (۱۰۹۰)
هزار و نود هجري پس از امتداد بیماري طبل رحیل
بآخرت سرا کوفت *

* سیف خان *

سیف الدین محمود معروف بفقیرالله پسر تربیت خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] الي بیگم - و نسخهٔ [ج] الن بیگم - یا آی بیگم باشد •

سوار و سال سیم از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار
و خطاب سربلند خان سرهٔ ناموري زد - و سال سي و یکم
بخدمت آخته بیگي از تغیر اسد خان و پستر بداروغگی توپخانه
باضافهٔ یکصد سوار جبین رشادت نور آگین ساخت - پس ازان (که
زمانه رنگ دیگر بکار آورد - و ابواب فتوحات برروی خلدمکان
مفتوح ساخت) بعد جنگ سموگدهه نعمت ملازمت دریافته
پس از جلوس اول بفوجداری مندسور دستوري پذیرفت
سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار
و پانصد سوار سرمایهٔ بلند رتبگي اندوخت - سال نهم همراه
سلطان محمد معظم (که بنابر شهرت آمد آمد دارای ایران
سمت دارالملک کابل مرخص گردیده بود) دامن عقیدت برکمر
همت زد - سال دهم همراه شاهزادهٔ مذکور (که به بندوبست
صوبجات دکن مجاز شده) بدان صوب شتافت - سال دوازدهم
ازانجا آمده سر ارادت بر سدهٔ سلطنت گذاشت - چون از
پادشاهزادهٔ مذکور بعضے حرکات خلاف مزاج بمسامع پادشاهي
رسیده و نواب بائي والدهٔ ماجدهٔ او بنابر متنبه ساختن او
بموجب حکم روانه گردید سال سیزدهم سربلند خان برای
رسانیدن بائي مذکوره مقرر گشت - پس از معاودت بخدمت
قوش بیگي از تغیر فیض الله خان بمنزلتش افزود - سال
پانزدهم بصوبه داری اکبرآباد از تغیر نامدار خان و پستر

مرصع با علاقهٔ مروارید و اسپ عراقي و فیل خاصه و از اصل
و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار ازانجمله یکهزار سوار
دو اسپه سه اسپه رایت امتیاز برافراشت - سال ششم بعد معاودت
موکب پادشاهي از کشمیر بلاهور حسب الطلب خود را بحضور
رسانید - و بعد چندے رخصت تعلقهٔ مزبور یافت - سال
هشتم بار دوم حسب الحکم خود را جریده بپایهٔ سریر دولت
رسانیده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل معاودت نمود
سال یازدهم ازانجا معزول گردیده بحضور رسید - و بوجهے
از منصب استعفا نموده در دارالخلافه اقامت ورزید - سال
سیزدهم مطابق سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري داعي
حق را لبیک گفت - چون لاولد بود برادر زادهایش پسران
شیخ میرخوافي بخلاع تعزیت از ماتم برآمدند *

* سربلند خان خواجه رحمت الله *

همشیره زادهٔ نجابت خان میرزا شجاع است - بمراعات
خاندانش بمنصب درخور سرفرازي یافته پایهٔ روشناسي در پیشگاه
فردوس آشیاني داشت - سال بیست و پنجم بخدمت
میر توزکي چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و ششم همراه
پادشاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار تعین گردید - سال بیست
و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار
لواے اعتبار برافراشت - سال بیست و نهم باضافهٔ صد و پنجاه

* سید امیرخان خوافی *

سید میر نام - برادر کوچک شیخ میر است - چون خلد مکان بعد جنگ اول داراشکوه از اکبرآباد جانب شاهجهان‌آباد عزیمت فرمود و در اثنای راه مراد بخش را (که آثار زیادہ سری از جبین حالش لایح بود) اسیر ساخته بقلعهٔ شاهجهان آباد فرستاد بنابر مزید اعتماد او بتفویض قلعه‌داری آنجا و عنایت خلعت و اسپ و خطاب امیرخان و انعام هفت هزار روپیه و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری پانصد سوار مباهی گشت و سال اول جلوس برطبق حکم مراد بخش را بقلعهٔ گوالیار رسانیده بموکب پادشاهي پیوست - و چون در جنگ نواحی اجمیر شیخ میر بکار پادشاهي درآمد او از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار طبل بلند رتبگي نواخت سال سیوم با فوج شایسته بتادیب راو کرن زمیندار بیکانیر (که در عهد اعلی حضرت از تعیناتیان دکن بود - و در ایام رو داد قضایای منازعت فیمابین خلد مکان و دارا شکوه بیحکم از دکن برخاسته بوطن (۲) فرو کش کرده بود) نامزد گشت - پس از وصول بحدود بیکانیر راو مذکور را (که بقدم اعتذار پیش او آمده بود) بحضور آورد - سال چهارم بتفویض صوبه‌داری کابل از تغیر مهابت خان و عطای خلعت و شمشیر خاصه و جمدهر

---

(۲) نسخهٔ [۱] بوطن آمده فروکش *

سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري مردانه جان در کار پادشاهي در باخت *

* سيد عزت خان عبدالرزاق گيلاني * (۲)

ابتدا با محمد دارا شکوه توسل داشت - سال سيم جلوس فردوس آشياني حسب التماس شاهزادهٔ مذکور بخطاب عزت خان مخاطب گرديده بتکفل امور صوبهٔ ملتان مي‌پرداخت سال سي و يکم از تغير بهادر خان بحراست دارالسلطنهٔ لاهور چهرهٔ عزت بر افروخت - چون محمد دارا شکوه متصل اکبر آباد از عالمگير پادشاه منهزم گرديده بلاهور شتافت و درانجا هم پاي او قايم نمانده بملتان رفت او نيز همپائي گزيد - و چون شاهزادهٔ مذکور استقلال از دست داده راه بهکر در پيش گرفت او از رفاقت تخلف ورزيده پس از وصول موکب عالمگيري بملازمت پيوست - و بمنصب سه هزاري پانصد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمراهي رکاب پادشاهي سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغير سنجر خان بفوجداري بهکر لواي احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه‌داري تتهه از انتقال غضنفر خان نامور شده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي دو هزار سوار (۳) سرمايهٔ مباهات اندوخت تتمهٔ احوالش بنظر نرسيده *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بيست و سيوم (۳) نسخهٔ [ج] سه هزاري دو هزار سوار *

جانب بسمت کام جلادت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدر
تردد شده بازویش از زخم تفنگ مجروح گردید - سال بیست
و پنجم نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مرقوم بمہم مسطور دامن
همت بر کمر زد - و بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره
مباهي گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیساق
مسطور طی مسافت نمود - سال بیست و نهم بفوجداری
ایرج بهاندیر و شاهزاده‌پور مضاف مستقرالخلافه محال خالصه
(که بنابر نارسائی نجابت خان ویران شده بود - و سه کرور
و چهل لک دام جمع آنست) سرفرازي یافت - پس ازانکه
امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا راجه
جیسنگهه (که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیمت حضور
داشت) آمده بملازمت پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان
برای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بسمت هردوار شتافت
و بعد از جنگ سلطان شجاع بیساق بنگاله تعین پذیرفت
و اواخر سال دوم چون فیروز میواتي بخطاب خاني ممتاز شد
او بخطاب سید اختصاص خان ناموري اندوخت - مدتها
بتهانه‌داری گواهتي مضاف صوبهٔ بنگاله (که بر سرحد ملک
آشام واقع شده) مي پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان (که
آشامیان دیو نهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخي نمودند)
چون مدد هم نرسید خان مزبور داد دلاوري داده مطابق

خويش (كه مالوف و مشغوف خاطرش بود) رخصت يافته
ديگر پا ازان مملكت بيرون نگذاشت - پرگنهٔ لوه گانون مضاف
ناندير در جاگير داشت - موضعے ازان بلولي (۲) نام را وطن
اختيار نموده باحداث مسجدے عالي و ابنيهٔ رفيعه مزيت تمام
بر قصبات ديگر بهم رسانيد - و زياده بر سي چهل سال
درين دولت ابد مدت بسر برد - هرچند مصدر كار نمايان نشده
اما از رتبه هم نافتاد - همواره در دكن در ايام اعلی حضرت
بهمراهي شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر سرگرم تقديم
خدمات پادشاهي بود - چون پادشاهزادهٔ مذكور بارادهٔ جنگ
دارا شكوه رخصت فرمود او را بوالا پايهٔ منصب پنجهزاري
بر نواخته با وصف مبالغهٔ خان مذكور در رفاقت و همراهي
بومكي دكن نگاهداشتند - چون سال نهم عالمگيري ميرزا راجه
جيسنگهه ناظم دكن بنهب و غارت مملكت بيجاپور سئالش
نمود قلعهٔ منگل پيرا (۳) (كه بر گذر درياي بهيمرا و از بيجاپور
شازده كروه جريبي واقع است) بتلاش نيتو سر لشكر سيوا
منتزع گرديد - ميرزا راجه اوديسنگهه بهدوريه را بحراست
قلعه و سرفراز خان را بفوجداري مضافات آن معين ساخته
پيش شتافت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] باوري (۳) در [بعض نسخه] منگل سرا - يا
منگل پره باشد *

از قلاع نامی آندیار است) وجهۀ همت ساخت چون نزدیکی قصبه پیوست خان مذکور میان قصبه و قلعه صف (۲) آراسته و آلات آتشبازی پیش رو چیده مستعد نبرد بوده از روی تهور حمله آورد - و عرصۀ پیکار از توپ و تفنگ بالای قلعه و آتشبازی پائین بر جوانمردان نبردکار نمودار کرهٔ نار گشت - خاندوران و همراهانش داد مردي و مردانگي داده بسیارے از مقاهیر را بنهانخانۀ عدم روانه گردانید - و چندے (که اجل موعود و وقت معهود شان نرسیده بود) بپامردی فرار جان بسلامت بردند - سرفراز خان اموال و اسباب برتافته با معدودے بلشکر نظام شاهیه (که مقرب خان و بهلول خان باتفاق رندوله خان عادلخاني بآهنگ کومک قریب قلعه رسیده بودند) پیوست - و قصبه بتصرف مردم پادشاهي در آمد - چون دولت نظام شاهیه روی در انحطاط داشت ضبط و نسق آن خانواده برخاسته بود - در همان ایام (که مقرب خان مخاطب برستم خان دکني سپاه سالار نظام شاهیه برهنمونی بخت بیدار اختیار بندگی درگاه والا نمود) خان مذکور نیز ناصیۀ التجا بعتبه سائی بارگاه خلافت بر افروخته بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سرافرازي یافت - و در رکاب اعلی حضرت از دکن بهندوستان رفته بتعیناتی زاد و بوم

---

(۲) نسخۀ [ج] صف آرا گشته ٭

دارا شکوه سرگرم بود - سال بیست و سوم بالتماس شاهزاده مذکور حصول ملازمت اعلی حضرت نموده بنوکري پادشاهي امتیاز یافته بمنصب دو هزاري هزار سوار افتخار اندوخت سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي و عنایت علم مباهات پذیرفته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که دفعهٔ دوم بیساق قندهار مامور شده) تعین گردید - سال بیست و ششم با شاهزاده دارا شکوه باز بهم مسطور شتافت - از پادشاه نامه معلوم میشود که تا سال سیم زنده بود - احوال آینده هیچ مستفاد نگردید - مگر ازروی عالمگیر نامه بدریافت مي آید که در یساق آشام با معظم خان خانخانان بود *

* سرفراز خان دکني *

در دوده و نسب از مشاهیر روزگار بود[2] - گویند از نسب قریش است - اسلاف او از مدینهٔ منوره بدیار دکن آمده بعد تصاریف لیل و نهار بنوکري نظام شاهیه فایز گردید مشار الیه بدستیاري بخت ارجمند بخطاب سرفراز خاني پایه افزای امارت گشته فرق ناموري برافراخت - و بعد از ملک عنبر بسرداري و سرفوجي رسیده سرلشکر ملک تلنگانه گردید - چون نصیري خان خاندوران در سال چهارم جلوس فردوس‌آشیاني تسخیر قلعهٔ قندهار (که بمتانت و دشوارکشائي

(۲) در[همگي نسخها] نبوده *

نامور شد - پسرش وجیه‌الدین خان بقلعه‌داری ارک آنجا سرفرازي یافت - اتفاقاً ناسرداران رام راجه (که سید عبدالله خان در صوبه‌داری خویش تیزپائي بکار برده دستگیر نموده بموجب حکم والا در قلعهٔ ارک محبوس بودند) شبی هندو راو و بهوجي و چندے دیگر ناسردار از چنان محبسے (که عقل بدر رفتن بجز ساخت با محافظان باور نکند) گریختند خان مزبور با پسر بکمی مناصب معاتب شد - و بعد ازان بیساق چنچي تعین گشت - هرچند بقدر نام و نشان ساز و سامان نداشت و همیشه زیربار سبذي بودے و دوش خود را گرانبار مساعدهٔ سرکار والا داشتے اما خالي از دماغ و پندار نبود - روزے [که پادشاهزاده محمد کام‌بخش با جملة‌الملک اسد خان بنواحی چنچي رسید و ذوالفقار خان نصرت جنگ (که از سابق محاصرهٔ آن داشت) مراسم استقبال بجا آورد] شاهزاده بدیوان نشست - و جملة الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان دکني را اجازت نشستن فرمود - خان مذکور (که نظر بهمچشمی نصرت جنگ متوقع بود - و خلاف توقع بظهور آمد) رنجیده از دیوان بر آمد - و باز نرفت - تاریخ فوتش بنظر نیامد *

* سبل سنگهه سیسودیه * (۲)

نبیرهٔ رانا امرسنگهه است - چندے بملازم پیشگی شاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] سبهل سنگهه *

از رزم شاه شجاع (که مشهور بجنگ کهجوه است) احوالش بنظر نیامده - و نامش نه در جریدهٔ احیا و نه در ذیل اموات مثبت است *

اما سید منور (که ملتزم پرستاری حضور بود) روز جنگ دارا شکوه در فوج جرانغار او (که جمیع سادات و اهل جلو همان جانب معین بودند) قرار داشت - در عهد خلد مکان خطاب خانی یافته متعین دکن گشت - و بهمراهی راجه جیسنگهه (که در مهم سیوا و تاخت و تالان ولایت بیجاپور مساعی جمیله بظهور رسانیده) بکرات با مخالفان آویخته لوای غلبه و استیلا برافراخت - و پس ازان بحضور رسیده در سال دهم در سلک همراهان پادشاهزاده محمد معظم (که بنظم دکن اختصاص گرفته بود) انتظام یافت - و بعد جبهه سای آستان خلافت گشته سال دوازدهم بفوجداری گوالیار نامور شد - و در سال بیست و یکم از تغیر مبکرن بندیله بفوجداری راتهه (۲) مهوبه و جلال پور کهندوسه شتافت - و چندے بصوبه‌داری اکبرآباد پرداخته بسبب دزدي و ڈاکهٔ شهر متهم ببد عملي شده بپای عزل آمد - زمانے بحفاظت برهانپور رخصت یافت و پس ازان بخطاب لشکر خان درجهٔ ناموري پیمود - در سال سي و دوم بایالت بیجاپور از تغیر سید (۳) عبدالله خان بارهه

(۲) در [بعضی نسخه] راتهه مهوبه (۳) نسخهٔ [ب] سید علي خان *

خانجهان مرحوم بحراست قلعهٔ دار السلطنه معين گردانيد پس از معاودت (كه نهضت بجانب آگره واقع شد) حراست مذكور بسان سابق بهر دو تفويض يافت - و چون سال بيست و دوم باز رايات پادشاهي بسمت كابل التهاض نمود ميانت بلدهٔ لاهور بآن نونهالان چمن سيادت مفوض گرديد *

و چون بپايهٔ رشد و تميز برآمدند بحكم والا قنارهٔ زن يساق گشتند - سال سيم چون فوجے از حضور بباشليقي مير جمله بيساق بيجاپور در ركاب پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر ناظم دكن تعين گرديد سيد شير زمان نيز دستوري يافت و هنوز مهم بانجام نرسيده كه دارا شكوه باغواى اعلى حضرت پرداخته بر هر طلب عساكر كومكي آورد - بسيارے از امرا و منصبداران بے رخصت شاهزاده بنه بر بسته راه هندوستان هر كردند - مگر معدودے از سعادت منشي و بختمندي دست اعتصام بفتراک بندگي شاهي استوار نموده از رفتن حضور تقاعد ورزيدند - مشار اليه ازان جمله بود - در همان قرب ايام پادشاهزاده بانتزاع سلطنت رايت عزيمت برافراشت پس از عبور درياى نربده بافزايش منصب و خطاب مظفر خان (كه نخست پدرش بدين نام مخاطب بود) مفتخر و مباهي گرديد - و در معارک وغا و مهالک هيجا در هراولي سرآمد ثابت قدمان جان سپار بود - اما پس

پسر کلانش میر فیض الله نام داشت[۲] - سال اول جلوس عالمگیری بخطاب فیض الله خان سربلند گردیده بداروغگی جواهرخانه می پرداخت - پستر بتعلقهٔ میر توزکی سر برافراخت - سال دوازدهم [که دلدار ولد الف خان محمد طاهر نبیرهٔ دولت خان بنابر نقاض خاطر با ملتفت خان در وقتی (که پادشاه در خاص و عام نشسته بود) در افتادگی نمود] او بچالاکی چوبی بر سرش زد - پس ازان بوجهی معاتب گشته از منصب افتاد - سال بیستم بحالی منصب تعینات بنگاله شد - بعد چندے دران صوبه نوکرے بزخم جمدهر اورا کشت *

* سید مظفر خان بارهه وسید لشکرخان بارهه *

پسران سید خانجهان شاهجهانی اند - در اوان فوت پدر هردو سید شیر زمان و سید منور صغر سن داشته اند - برادر کلان سید منصور توهمے بخود راه داده از درگاه پادشاهی رو گردان شد اعلی حضرت نظر بر عنایت خاصے (که بران خان متوفی داشت) هر یکے ازان دو خورد سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب هزاری ذات دو صد و پنجاه سوار بر نواختند - و متصدی مهمات هر کدام از حضور تعین گردید - و چون سال بیستم موکب پادشاهی از دارالسلطنت لاهور بصوب دار الملک کابل رکضت[۳] نمود آن هر دو جوان حدیث السن را با سید علی خویش

---

(۲) نسخهٔ [ب] فضل الله (۳) نسخهٔ [ب] نهضت *

چهار صوبهٔ دکن لوای افتخار برافراخت) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار سربلندي یافته همراه برادر تعینات دکن گردید - و در همان سال بتفویض قلعه‌داری دولتاباد از تغیر برتهیراج نخل آرزویش بار آورد - و سال بیست و یکم بافزونی دو صد سوار و پس از فوت برادر باضافهٔ پانصدي سه صد سوار و استقلال صیانت قلعه‌داری مذکور برفراز اعتبار برآمد سال بیست و دوم ازانجا معزول شده باستلام عتبهٔ خلافت پرداخت - سال بیست و سیوم بخدمت بخشیگری دوم و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري (۲) سه هزار سوار چمن آرزویش گل‌گل شگفت - سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصد سوار و حراست قلعهٔ مستقر الخلافه از تغیر باقي خان برنواخته آمد - سال بیست و نهم ازانجا تغیر گردیده سال سیوم بتقرر قلعه‌داری دارالخلافه عرصهٔ اعتبار پیمود - و پس ازان (که مسند سلطنت بحکمرانی خلد مکان تعلق گرفت) سال اول هنگامی (که بعزیمت تعاقب دارا شکوه موکب پادشاهي نزدیکی دارالخلافه رسید) او بنظم مهمات آنجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري باجل طبعي ایام زندگیش بآخر رسید (۳) فضل الله خان پسرش با برادر زاد ها صفي خان و عبدالرحیم خان و عبدالرحمٰن پسران اسلام خان بخلعت تعزیت آبرو یافتند

(۲) نسخهٔ [ا] سه هزاري هزار سوار (۳) نسخهٔ [ب] میر فضل الله •

گشته پستر بقلعه داري چناده از تغير خواص خان کام دل بر گرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده *

* سعادت خان *

پور ظفر خان بن زین خان کوکه - که احوال هردو جدا جدا درین نسخه زینت تحریر پذیرفته - نامبرده تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار سرفرازي داشته در سلک تعیناتیان صوبهٔ کابل منتظم بود - سال پنجم جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار رایت کامراني بر افراشت - سال نهم باضافهٔ دو صد سوار و سال دهم بافزوني سه صد سوار دیگر تابینانش با ذات مساوي گردید - سال دوازدهم از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري هزار و پانصد سوار مرتقي گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخیر بلخ بقلعه‌داري ترمذ سر برافراخته سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گردید - پستر حسب تجویز جملة‌الملک سعدالله خان بفزوني پانصدي کامیابي اندوخت - و در حراست ترمذ شبی (که سبحان قلي خان حاکم بخارا گروه اوزبک و المانان را فراهم نموده شبخون بر قلعهٔ مذکور آورد) او مهتابها افروخته با منصبداران متعینه و تابینان خود از ارک بیرون برآمده

(که بدیده دري و عاقبت بیني از مرافقت او رنم بهبود بر لوحهٔ حالش نمیدید - و بوی خیر از اوضاعش نمي‌شنید) مفارقت گزیده احرام سدهٔ عالمگیري بستهٔ رهگرای مقصد شد - هنگامے (که موکب عالمگیري در تعاقب دارا شکوه هنوز از آب بیاه نگذشته بود) سعادت اندوز تقبیل عتبهٔ سلطنت گشته ظلمت‌زدای چهرهٔ طالع گردید - و در همان دو سه روز از یاوری بخت نیک فرجام بصوبداری برار از تغیر حسام‌الدین خان و خطاب اختصاص خاني سرمایهٔ افتخار اندوخت - و بعد ازین احوالش برجامع اوراق ظاهر نشد - که بکجا انجامید *

* سید شجاعت خان بهادر بهکري *

پسر سید لطف علي (۲) بهکري ست - که سال هشتم جلوس فردوس آشیاني بفوجداري میان دو آب چهرهٔ امتیاز برافروخته سال شازدهم بحراست قلعهٔ کانگره تعین گردیده سال بیست و هفتم بنابر کبر سن او را از نوکري معاف داشته چهار لک دام از پرگنهٔ فریدآباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت و چون سلطنت بوجود خلد مکان زیب و زینت گرفت او احراز ملازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در رکاب پادشاهي بود - سال دوم بخطاب شجاعت خان نامور

---

(۲) نسخهٔ [ب] لطیف علي بهکري - و نسخهٔ [ج] لطیف بهکري *

و اختلال بر شیشه خانهٔ جمعیت و اقتدار دارا شکوه افتاد بعضی بعد صف آرائی و قتال با عساکر عالمگیری شکستی (که هرگز صورت جبر آن در آئینهٔ خیالش نبست) روداد [سلیمان شکوه (که پس از آواره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک پدر شتابان میرفت) ازین آگهی حیران کار خود گشته باله‌آباد برگشت - و با سران و معتبران پدر مجلس کنکاش برآراست هر فرقهٔ ازان مصلحتی می‌اندیشید - اما از وحشت‌زدگی صوابدید کسے وجههٔ همت نمی‌گشت - تا آنکه سادات بارهه (که عمدهٔ لشکر و متوطن میان دو آب بودند) اصرار ورزیدند - که بسمت چاندپور مدینه رفته ازانجا سرے بنواحی پرنیه و سهارنپور باید کشید - و ازانجا متوجه پنجاب گشته در لاهور بپدر پیوست - بعد از گفتگو همین رای پسندیده راهی گشت تا آنکه از لکهنؤ گذشته جمعے بر سر کرور پرگنهٔ مدینه (که باقطاع بیگم صاحب تعلق داشت) فرستاده - که آنچه زر بتحصیل رسانیده باشد ازو بستانند - او در خانهٔ خود متحصن شده بمدافعت و ممانعت مهیا گشت - لشکریان باشارهٔ سلیمان شکوه یورش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند - و او را با پسرش دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند - و دست تعدی و تطاول بمال و ناموس او و دیگر سکنهٔ آن پرگنه دراز کرده باسر و نهب پرداختند - در خلال این حال سید صلابت خان

بیست و پنجم بعطای علم و سال بیست و هفتم بافافهٔ مکرر بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و عنایت نقاره کامیاب گردید - در سال سیوم انوپ سنگهه زمیندار باندهو (۲) را (که سرحد آن پیوسته بصوبهٔ الهآباد است) مستمال ساخته همراه خود بتقبیل ساحت جهانبانی مفتخر گردانید - او برهنمونی خان مزبور اختیار بندگی درگاه والا نمود - چون در آخر سال سي و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج جرار بر سر شاهزاده شجاع (که باستماع عارضهٔ اعلی حضرت از بنگاله با لشکر گران بقصد اکبرآباد روانه شده - و هر چند وکیلش از اعادهٔ صحت مزاج پادشاهي مي‌نوشت از معمول بر سازش مهین برادر نموده نگاشتهٔ اورا وزنے نمي‌نهاد) تعین گردید سوای سران و سرداران پادشاهي (که کمکي قرار یافته بودند) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را (که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته صاحب ثروت و حشم ساخته بود) بے آنکه در صلاح حال و مآل خویش نظرے صحیح گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتا سید صلابت خان را با جمعے از سادات باره (که عمدهای او بودند و اعتماد تمام بر شجاعت و بهادری اینها داشت) نیز تعین نمود - و پس ازان [که از نیرنگی سپهر بوقلمون سنگ تفرقه

(۲) نسخهٔ [ب ج] مادهو - و در [بعضی نسخه] مادهوه

عالمگيري برافروخت - و پس از جنگ سموگڈهه چون موکب (۲) با فاضل خان در فناي مستقر الخلافه رسيد او حسب الحکم و منشور مير سامان دو بار پيش خلد مکان آمد و رفت نمود - (که عنايت پادشاهي و يک قبضه شمشير موسوم بعالمگير شده بود) رسانيده بگذارش مقدمات زباني پرداخت - و در اوائل سلطنت پادشاه مزبور چون صدارت از تغير او بميرک شيخ هروي مقرر شد او سالے چند بانزوا گذرانيده آنجهاني گشت *

* سيد صلابت خان بارهه *

پدرش سيد ملقب باختصاص خان - سيد سلطان نام - از ساير امثال بايزيد بن سيد هاشم بن سيد محمود خان کونڈلي وال مشهور است - نوکر عمدهٔ شاهزاده دارا شکوه بود - و از ساير امثال و اقران اعتماد و اعتبار بيشتر داشت - سال بيست و چهارم به نيابت شاهزاده بصيانت صوبهٔ پنجاب مقرر گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري چهار صد سوار و خطاب صلابت خان و بمرحمت فيل سرفرازي يافت - و در همين سال بتجويز شاهزاده به نيابت صوبهٔ الهآباد فرق عزت برافراخته از پيشگاه خلافت خلعت رخصت پوشيد - و مدتے در بند و بست آن صوبه کوشيده اکثر فساد پيشگان را برانداخت - و بيشتر رميدگان صحراى خود سري را بپالهنگ انقياد بر بست - سال

(۲) نسخهٔ [ج] افضل خان *

رسیده دولت بار یابی یافت - و پستر بعطای اسپ مباهی گشته رخصت انصراف پذیرفت - پس ازان (که مسند حکمرانی به خلد مکان تعلق گرفت - و کارزار ها با برادران دست داد) او بهمراهی شجاع در جنگ اول و در محاربات (که میان حدود بنگاله رو داد) سرگرم سربازی و جان سپاری بود - تا آنکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت - و دران حالت (که جز ده نفر سادات بارهه و دوازده نفر مغول کسے نمانده بود) داد رفاقت داده همپائی گزید - و دران ملک شتافته مفقود الاثر گردید *

* سید هدایت الله صدر *

پسر سید احمد قادری ست - که در عهد جنت مکانی بصدارت کل می‌پرداخت - سال بیستم جلوس فردوس‌آشیانی چون صدرالصدور سید جلال فوت نمود ازانجا [که سلوک شایستهٔ سید هدایت الله (که دران ایام دیوانی قندهار داشت) مکرر بعرض پادشاهی رسیده بود] از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات صد سوار برنواخته او را ببارگاه سلطانی طلب فرمود - سال بیست و یکم دولت بار اندوخته بعنایت خلعت صدارت و اضافهٔ پانصدی صد سوار سر امتیاز برافراشت - سال بیست و سیوم بافزونی پانصدی کام دل برگرفت - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو صد سوار چهرهٔ مباهات

سال اول بېدحالي منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراه خانخانان
بسمت کابل جهت مدافعهٔ نذر محمد خان حاکم بلخ (که در
نواح صوبهٔ مزبور علم فساد برافراشته بود) تعین گردید - سال
سیوم بعطای خلعت و شمشیر و اضافهٔ پانصدي دویست
سوار بلند رتبه گشته همراه یمین الدوله بصوب بالاگهات برار
نامزد شد - سال ششم در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع
بمهم پرینده شتافت - شاهزاده او را با پانصد سوار بطور
تهانه جهت محافظت راه در جالنه پور گذاشت - سال هشتم
در هنگام معاودت از لاهور بمستقر الخلافه باتفاق اسلام خان
بر تنبیه مفسدان سیدخان میان دوآب گام عقیدت برداشت - پس تو
با شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپیشگرمی افواج
متعینه بمالش ججهار سنگهه بندیله تعین شده بود) همراهي
گزید - سال نهم در ایامی (که ملک دکن نوبت دوم مقر لشکر
پادشاهي شد) او در افواج متعینه برای گوشمال ساهو بهونسله
و تخریب ملک عادلخانیه بتعیناتی خان زمان بهادر اختصاص
گرفت - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار
سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان عازم گردید - پس ازان
بهمراهی پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتافت - سال
بیست و نهم همراه شاهزاده سلطان زین‌الدین به پیشگاه سلطنت

و هشتم باضافهٔ پانصدي ذات و عنايت جواهر بقيمت ده هزار (۲)
روپيه درجهٔ اعتلا پيمود - سال بيست و نهم براى شادى صبيهٔ او
(كه بمهاراجه جسونت سنگهه مقرر شده بود) رخصت متهرا
يافت - سال سي و يكم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري
هزار سوار ترقي يافته نزد شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر
بصوب دكن رفت - و در جنگ عادلخانيه چون كار بر راجه
رايسنگهه سيوديه تنگ شد او پياده شده بزد و خورد پرداخت
و در جنگ سموگدهه بهراولى دارا شكوه جا داشت - پس ازان
بموكب عالمگيري پيوسته در جنگ شجاع و محاربهٔ دوم دارا شكوه
همراه پادشاه بود - پستر تعينات دكن شده سال دهم همراه
راجه رام سنگهه كچهواهه بمهم آشاميان لواى عزيمت
افراخت - سال دوازدهم باتفاق صف شكن خان (كه بفوجدارى
متهرا مقرر شده) تعينات گرديد - و بوقت موعود جام
ممات چشيد *

* سيد عالم بارهه *

برادر سيد هزبر خان است - كه احوالش درين نامه نگارش
پذيرفته - نامبرده در عهد جنت‌مكاني ابتدا بمنصب درخور (۳)
سرفرازي يافته تا آخر عهد پادشاه مذكور بپايهٔ هزار و پانصدي
ششصد سوار مرتقي گشته پس از جلوس فردوس آشياني

(۲) نسخهٔ [ج] پانصد سوار (۳) نسخهٔ [ج] يافته *

پذیرفته نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بسمت قلعهٔ مزبور
دستوري یافت - سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده
دارا شکوه بمهم مرقوم نامزد شد - سال بیست و نهم چون
طوی مهاراجه جسونت سنگهه با برادر زادهٔ او قرار یافته بود
بمتهرا رخصت پذیرفت - سال سیم همراه معظم خان نزد شاهزاده
اورنگ زیب بهادر بصوب دکن گام سعي فراخ زد - و در جنگ
عادلخانیه کرده نمایان بظهور آورد - پس ازان بحضور رفته
همراه مهاراجه جسونت سنگهه بمالوه رسید - و روز جنگ
شاهزادهٔ مرقوم با راجپوتیه مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت
و هشت هجري بکار آمد - پسرش فتح سنگهه نام در ذیل
منصبداران بود - دومین نوکري رانا گذاشته سال بیست
و یکم ببارگاه سلطنت آمد - و بمنصب هشتصدي چهار صد سوار
لواى بختمندي افراشت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه
بمنصب هزاري پانصد سوار اعتبار اندوخته همراه شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار گام قدرت بر نهاد
سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي و سال بیست و پنجم باضافهٔ
دو صد سوار کام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزادهٔ مذکور
بمهم مسطور قدم جلادت برکشاد - سال بیست و ششم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و سال بیست و هفتم
باضافهٔ دو صد سوار چهرهٔ عزت را آرایش داد - سال بیست

ازان بهمراهی شاهزادهٔ مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و روز صف آرائی دارا شکوه مورد تردد گشته باضافهٔ منصب و خطاب خانی ترقي نمود - و چون شاهزادهٔ کوتاه اندیش بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشار الیه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سرمایهٔ افتخار اندوخت و بهمراهی خلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه برسم منقلا تعین شده بود) رخصت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید وچه وقت پیمانهٔ حیاتش لبریز شد ظاهر نگشت *

* سجان سنگهه *

و بیرمدیو هردو پسران سورجمل سیودیه (۲) دومین پور رانا امرسنگهه - اولین از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس فردوس آشیاني بپایهٔ هشتصدي سه صد سوار رسیده سال هفدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار نوازش یافت - سال هیزدهم باضافهٔ صد سوار کامراني اندوخت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان مامور گردید - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار شادکام گشته در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هشتصد سوار اختصاص

---

(۲) در[اکثر نسخه] سیسودیه *

هنگامی (که بیساق باغ میرفت) اگرچه از حبس نجات یافت
اما بشاهزاده سپردند - که در سلک ملازمان خود منسلک ساخته
بباغ ببرد - بعد ازان پالغز او بصفح مقرون گشته بیحالی
منصب اختصاص گرفت - چون طینت او بآب و خاک عصیان
سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات (که هر یکی مستوجب
نکال و عقوبت بود) می گشت - و از پیشگاه خلافت نظر
بر خدمات پدرش اغماض و اعراض مبذول میشد #
دران وقت (که شاهزاده مراد بخش بنظم صوبهٔ گجرات
دستوری یافت) او را همراه کردند - که ازانجا بمکهٔ معظمه رفته
استعفای گناهان خود نماید - شاید که از میامن آن از کردار
ناپسندیده و اطوار نکوهیده برآید - در سال سیم ازان سفر
معاودت نموده چون آثار ضراعت و ندامت از ناصیهٔ حالش
پیدا بود بر طبق التماس شاهزادهٔ مذکور بمنصب هزاری
چهار صد سوار بر نواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و پس

ازان گروه بغلبهٔ ظن (که لامحاله بجانب وطن رفته باشد) بر اثرش سرهند رویه روانه فرمود - که بسرعت هرچه تمامتر شتافته هرجا آن خرد تباه را بیابد مقید ساخته بحضور بیارد و پس ازان ظاهر شد که بسوی لکهي جنگل گریخته بدست کروری آنجا گرفتار آمد - شفیع الله برلاس میر توزک با جمعی از یساولان بآوردن او تعین شد - چون کروری مذکور از نسبت بنوت خانجهان (که رکن رکین سلطنت بود) بران بی هنجار آشفته کار در نگهباني چنانچه باید تنگ نگرفته بود پیش از رسیدن شفیع‌الله فرار نمود - مشار الیه بآنجا رفته کروری مذکور را بجهت غفلتی (که ازو بر روی کار آمد) بغضب پادشاهي (که نمونهٔ قهر الهي ست) تهدید نمود - او بهم خود کروری پرگنهٔ تهاره (۲) بسرعت سریعه نوشت - که اگر آن بی سر و پا بدان جانب سرے کشیده باشد مراسم جد و جهد بکار برده بدست آرد - والا عرض و جان او در مقام تلف است او بعد از تک و دو بسیار بوسیلهٔ پی شناسان دریافت - که آن بیراهه رو از نواحی تهاره بجانب سرهند شتافته - خود هم باستعجال از پی روان شد - و با یادگار بیگ (که تا سرهند سراغ نیافته احتیاطا برای تفحص آن نکوهیده سگال متوقف بود) ور خورده باتفاق ابواب جستجو بر کشادند - و پس از پرس

(۲) در [بعضی نسخه] بیاره *

روا دار نبود

مي‌کوشيد - و در اخذ وجوه سرکار پادشاهي هندوستان در وقت

که بر عمال و رعايا حيف و ميامی رود - با آنکه مثل داراشکوه حريفش بود

وزارت او رونق گرفت - از ابتدای ملازمت همواره در ترقي

اما شکايت او پيش نرفت - و القاب او علامی فهامي جملة الملک مقرر گشت

گذرانيد - و بمنتهای مراتب فايز شده برحمت حق پيوست - و نام نيکو

يادگار گذاشت - از اولادش هرکه نام آور شده احوالش جداگانه

نوکريز کلک اخبارسنج گشته * و پاس نمک

* نکته * ديانت امرے ست محمود - اما در معاملات آقا (که با غربا افتد)

شيوه ايست مستحسن - چه اگر درينصورت (۳)

پاس اينها داشتن اهم دولتخواهي ست - و بجز نظر

بکل نقصانے رسد (۲) نسبت باو جزئي خواهد بود - فتامل *

بحال او کلي نقصان جزمثمر نقصان کل است -

* سيد منصور خان بارهه *

شاهجهاني ست - جوان صاحب

پسر کلان سيد خانجهان - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر

منصب و جاگير بود - مقارن فوت او بے ظهور باعثے

واپسين رخت زندگي بربست - سر بصحرا زده آوارهٔ دشت فرار

بتخيلات باطله و توهمات لاطايله - داروغهٔ گرز برداران را با جمعے

گرديد - اعلی حضرت يادگار بيگ

(۲) نسخهٔ [ج] رود (۳) در [بعض نسخه] و جز نظر بحال او کل و نقصان *

شایسته بتخریب قلعهٔ چتور روانه فرمود - او درانجا رسیده بتخریب زراعات تعلقهٔ رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم و جدید چتور پرداخته بحضور مراجعت نمود - سال سیم بنابر عارضهٔ (که از تناول دوای توانج برو طاري شده بود و تا اشتداد نداشت بضابطهٔ معهود بدربار مي‌آمد - و بکارهای متعلقه مي پرداخت) آخر بسبب غلبهٔ ناتواني خانه نشین گردید - پادشاه بعیادت او رفته بر مراسم قدرداني افزود - و او بیست و دوم جمادی الثاني سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري بگلشن بقا خرامید - پادشاه باستماع این واقعه چشم را اشکبار کرد - و لطف الله پسر کلانش در سن یازده سالگي بخلعت و منصب هفت صدي دو صد سوار امتیاز پذیرفت و باقي پسران و وابستهای او بیومیه و یار محمد همشیره زادهٔ او بمنصب سه صدي شصت سوار و جمعے کثیر از نوکرانش بمناصب مناسب سرفرازي یافتند - ازانجمله عبدالنبي نوکر صاحب مدار جاگیر او بمنصب هزاري چهار صد سوار سر افتخار بر افراخت - که در عهد خلدمکان فوجدار متهرا شده نقش عملداري از قرار واقع کرد - و در یکے از جنگها بزخم تفنگ درگذشت - مسجد متهرا بنا نهادهٔ اوست *

سعد الله خان با حلیهٔ علم بحسن خلق و تواضع اتصاف داشت - و در انفصال معاملات متعلقه براستي و دیانت

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بتسخیر قندهار تعین یافت - پادشاهزاده از ملتان براه راست (که عبارت از کنار دریای سندهه و جهجه (۲) و چتالي (۳) و فوشنج و قندهار باشد و بحساب جریب یک صد و شصت کروه مي شود) متوجه گردید - و او از راه کابل و غزنین (که ازین راه از لاهور تا قندهار دو صد و هفتاد و پنج کروه مي شود) روانه شد - و پس از وصول دران سرحد در گرد گرفتن قلعه و دوانیدن نقبها انواع سعي و تردد بظهور آورد - چون تسخیر آن مکان صورت نبست سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور برگردیده دولت بار اندوخت *

سال بیست و هشتم چون بمسامع خسروي رسید [که رانا راجسنگهه پسر رانا جگت سنگهه (با آنکه قرار داده از وقت حاصل کردن رانا کرن جدش ملازمت جنت مکاني را باستصواب اعلی حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم قلعهٔ چتور نپردازد) به تیاری بعضے دروازها و یکان برج پرداخته] بنابران خود عزیمت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتي (رحمة الله علیه) نموده متوجه اجمیر شده او را با فوج

(۲) نسخهٔ [ب] جینالي - و در [بعضے جا] چتیالي یا جکیالي باشد
(۳) نسخهٔ [ج] قوشنج *

معاودت ازانجا نوشتجات خواص خان قلعه دار قندهار و پردل خان قلعه دار بست متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر شاه صفي بجانب قندهار رسید) او (که بنابر سرانجام کارهای دیواني در دار الخلافه مانده بود) حسب الطلب بحضور آمد - و دو هزار سوار دیگر از تابینان او دو اسپه سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوري یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعین مورچالها و دواندن نقبها و تیزی کوچهٔ سلامت دمے نیاسود و دقیقهٔ فرونگذاشت *

ازانجا (که فتح قلعهٔ مزبور مقدر نبود - و ایام سرما تریب رسید) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند مرتبه گردید - و پستر بانعام یک کرور دام (که مجموعهٔ تنخواه دوازده کرور دام باشد) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگامے (که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود) او را در وزیر آباد بنابر دریافت احوال صوبهٔ پنجاب (که ابتدا بسبب کمی باران و اواخر بافراط آن مزروعات ضایع شده بود) گذاشت - او بعد چندے آمده ملحق شد - و در

و کثرت کارها جدائی او صورتے نداشت) بدانصوب روانه ساخت
که بشاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استعفای
آن صوبه نادم نگردیده ملاقات نکند - و دیگران را نیز منع نماید
او از راه خنجان (۲) با آنکه دشوار گذار است بنابر قرب مسافت
در پانزده روز ببلخ رسید *

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجاح امور
از کلي و جزوي موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصهٔ چهار روز
بعد طی پست و باند بسیار از بلخ بکابل رسید - ازانجا
(که کارهای آنجا موافق مزاج سلطاني سرانجام داده بند و بست
صوبه از قرار واقع نموده بود) از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري
پنجهزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و پستر بافزوني هزار
سوار ذات و تابینانش مساوي گردید - و باندک فاصله در جشن
وزن قمري از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار
و عطای اسپ عربي با زین طلا باعلی مراتب نوکري تصاعد
نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس (که در اماکن
نوتیار دارالخلافهٔ شاهجهان آباد بعمل آمد) او بعنایت خلعت
با نادري و تقرر یکهزار سوار از تابینان او دو اسپه سه اسپه
چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست و دوم (که پادشاه
متوجه شکار بصوب سفیدون سه کروهی جهجر گردید - و هنگام

(۲) نسخهٔ [ج] جنچال *

و تاثیر گفتار خوشامد گویان (که آخر بعد فتح بلخ مریم
گل‌کرد) لهذا در همین سال هنگامی (که خود اعلی حضرت
از لاهور متوجه کابل گشته بباغ صفا رسیده بود) او را بگذارش
بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه
نرسیده باشد و روانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش
از وصول رایات پادشاهي به بلدهٔ کابل دستوري داد - او در
دو روز بکابل رسیده فراوان تردد بکار برده در فرصت پنجروز
(که از رسیدنش بدان بلدهٔ تا وصول موکب خسرواني فاصله
بود) همه کارها رو براه کرد - و شاهزاده را با افواج روانه بسمت
معلوم نموده در فضای بلده بملازمت پیوست *

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود
هرکه در صوبهٔ تعیناتی خود جاگیر داشته باشد تابینان خود
بقدر سیوم حصه بداغ رساند - مثلا سه هزاري ذات سه هزار سوار
هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبهٔ دیگر از هندوستان بکارے
تعین شود موافق چهارم حصه - و در حین یساق بلخ و بدخشان
بنابر بعد مسافت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال
بیستم از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري چهار هزار سوار
فرق عزت بآسمان رسانید - و از انجا (که بعد فتح بلخ پادشاهزادهٔ
مزبور دل نهاد آن نواحي نشده به پدر برنگاشت که دیگرے بدان
حدود تعین شود) اعلی حضرت او را (که با وجود راز داني

معرفت خود در تحت رسالهٔ شاهزاده دارا شکوه (که بر پشت فرامین بخط خود می نویسند) از تغیر اسلام خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هزار سوار و عطای قلمدان مرصع ناصیهٔ بخت را نور آگین ساخت - و بفاصلهٔ قلیل بدرجهٔ والای وزارت کل ترفع یافته بعطای خلعت و جمدهر مرصع با پهولکتاره و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري هزار و پانصد سوار پایهٔ ترقي را از حد گذرانید - سال نوزدهم باضافهٔ پانصد سوار و مرحمت نقاره طبل کامراني بر نواخت - و پس ازان باضافهٔ هزاري و عنایت فیل با یراق نقره و مادہ فیل در اقران تفوق جست #

و چون پادشاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان تعین شده بود) بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف از راه طول (که ممر فوج مقرر گردیده بود) و هم بسبب آنکه نظر بامتداد یساق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه صادر شده بود [که سه ماهه بمنصبداران نقدي و احدیان و تیراندازان و برق اندازان سوار و تفنگچیان پیاده و دیگر شاگرد پیشه و بجاگیرداران (که داغ آنها موافق حاصل تیول مقرر است) چهارم حصهٔ وصول جاگیر آنها (که آن هم سه ماهه میشود) برسم مساعده از خزانه بدهند تا تصدیع خرج نکشند - و بعضی وجه مذکور در لاهور نیافته بودند] توقف داشت - و علاوهٔ آن طفل مزاجیِ پادشاهزاده

باید دانست که دولتخانهٔ خاص عبارت از مکانے ست
که مابین مشکوی پادشاهي و دیوان خاص و عام تعمیر یابد (۲)
و از بار عام برخاسته دران مکان برای انفصال برخے مقدمات
(که جز مقربان بران اطلاع نیابند) جلوس میشود - و این منزل
چون باحمام متصل واقع شود (۳) از عهد عرش آشیاني بغسلخانه
شهرت یافته - اعلی حضرت بدولتخانهٔ خاص موسوم گردانید
سال شازدهم باضافهٔ پانصدي صد سوار و مرحمت فیل مفتخر
گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانهٔ خاص معزول شده
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار و عطای
خلعت خانساماني (که پس ازان پایهٔ وزارت است) سر عزت
برافراخت - و سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب (۴) (که
بنابر رسیدن آفت شعلهٔ شمع ببدن چندے تکلیف کشید)
بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
ششصد سوار و عطای علم و پستر باضافهٔ پانصدي و پس ازان
بافزونی پانصدي دویست سوار رایت امتیاز برافراشت - و بعد
چندے چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت صوبجات
دکن نامزد گردید او بعنایت خلعت و تقرر خدمت دیوانی
خالصه و تسوید مضامین مناشیر و تبلیغ آن بدبیران و ترقیم

---

(۲) در [بعضی نسخه] تعمیر یافته (۳) در [بعضی نسخه] واقع شده (۴)
نسخهٔ [ب ج] صاحبه ٭

بدان مو شتافت - پستر چندے معاتب شده سال بیست و هشتم بمعافی تقصیر و تفویض میرتوزکی دوم اعزاز پذیرفت سال بیست و نهم رخت بدار البقا کشید - رحمت الله پسر او بخلعت ماتمي مشرف گردید *

* علامي سعدالله خان *

از شیخ زادهای قصبهٔ جهنوت (۲) مضاف صوبهٔ لاهور است و اصلش از بني تمیم قریش - صاحب ذهن رسا و فکر صایب بود در کثرت معلومات و بسطت مقدمات نظیر نداشت - در اوائل حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید و حسن تقریر و لطف تحریر متحلي شد - چون احوالش بعرض فردوس آشیاني رسید ازانجا (که پادشاه قابل دوست و جویای آدم بکار بود) سال چهاردهم بموسوي خان صدر فرمود - که برای ملازمت بیارد - پس از باریابي استعداد کارداني و کارگذاري از ناصیهٔ حالش دریافته در زمرهٔ بندگان انسلاک بخشید و بعطای خلعت و اسپ و تفویض تعلقهٔ عرض مکرر (که جز بمعتمدان نسزد) سر بلند ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دویست سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی دولتخانهٔ خاص (که دولت خواهان صادق العقیدت (۳) بدان سزاوارند) اختصاص گرفت *

---

(۲) در [بعضی نسخه] چهنوت (۳) نسخهٔ [ج] صادق الاعتقاد *

که سال بیست و دوم ازو تغیر گردیده - و چون مدتها بیمار ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بعد حصول صحت به پیشگاه سلطنت آمده به تلثیم بساط خلافت پرداخت - و بعطای منصب سه هزاري هزار و دویست سوار و تقرر فوجداری سرکار ترهت و تیولداری اکثرے از محالات آن از تغیر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سر رشتهٔ افتخار بدست آورد - پس از وصول بدانجا مطابق سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنج هجري رخت سفر بدار بقا برد - شفقت الله پور او تا آخر عهد فردوس‌آشیاني بمنصب پانصدي صد و پنجاه سوار رسید - و سال بیست و هشتم بقلعه داری تربنگ (۲) مضاف دکن سرفراز گردید - و سال سي و یکم بتفویض داروغگی بنگش سربلندي اندوخت - پس ازان (که امور جهانباني بخلد مکان تعلق گرفت) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهرهٔ مباهات برافروخت و سال شازدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان جهت سرزنش افاغنهٔ نواح کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بنیابت توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر (که برفتن کابل از راه کوهات تعین گشته بود) دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و یکم بفوجداری قنوج سرافرازي یافته

(۲) در [بعضی نسخه] تربک و در [بعضی] نیرنگ ٭

مذکور بفزونیٔ پانصدي صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - پس ازان در دکن بحضور آمده سال چهارم بکومک اعظم خان (که درخواست نموده بود) تعین گردید - و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار سر بلندي یافت و سال پنجم با پدر خود (که صوبه دار دهلي شده بود) مرخص گشت - سال ششم باضافهٔ هزار سوار و عطای علم و نقاره و فوجداریٔ لکهي جنگل از تغیر جان‌نثار خان بلند آوازه گردید سال هشتم از تعلقهٔ مزبور معزول شده سال نهم هنگامی (که دکن مورد رایات سلطاني بود) با خاندوران بتخریب تعلقهٔ عادل خان شتافت - و در محاصره و تسخیر قلعهٔ اوسا مساعیٔ جمیله بکار برده در جلدوی آن سال دهم باضافهٔ پانصد سوار تحصیل کامراني نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار در همگنان تفوق جست - سال پانزدهم در رکاب سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پیوست - و همراه سلطان دارا شکوه (که بعزیمت نبرد والیٔ ایران برفتن جانب قندهار مامور شده بود) گام جلادت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم بتفویض قلعه داریٔ جنیر از انتقال سپهدار خان امتیاز پذیرفت - و غالبا فوجدار سلطان پور و نذر بار هم شده

و تسخیر ملکش بسعي دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی
سال نهم در اثنای عزیمت دکن ظاهر اوندچهه (که حاکم نشین
آن دیار است) مضرب خیام ظفر ارتسام اعلی حضرت گردید
سردار خان بحراست قلعهٔ دهاموني (که ساختهٔ پدر ججهار
سنگهه است) دستوري یافت - و آن پرگنه بجاگیرش تنخواه
یافته بندوبست آن نواح باو متعلق گردید - و در سال چهاردهم
بضبط هردو بنگش متعین گشت - و در سال هفدهم بنظم
صوبهٔ مالوه سر بر افراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري
سه هزار سوار سر عزت بر افراخت - و پستر بتیولداری چوراگدهه
مامور شد - چون بضبط آن الکا چنانچه بایست نتوانست
پرداخت زود بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه‌داری
تتهه مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۶۳) یکهزار
و شصت و سیوم هجري بساط حیات در نوردید ٭

٭ سزاوار خان ٭

پسر لشکر خان ابوالحسن است - که احوالش درین نامه
اندراج یافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشیاني
از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار کام دل اندوخت
و چون پدرش بنظم کابل مامور شده بود همراه او دستوري
یافته با فوجي بطریق منقلا پیشتر شتافت - و پس از
فرو نشستن فتنهٔ نذر محمد خان والي بلخ از صوبهٔ

سعید خان سردار سپاهي وضع درست نقش بود - و اطوار
مضبوط داشت - تا زیست در دولت و اعتبارش خلل نه افتاد
و صاحب عشیره و قبیله بود - گویند بیست و دو پسر داشت
دو پسر کلانش (که رشید ترین و بهترین پسرانش بودند)
در جنگ بلخ بکار آمدند - چنانچه گذشت - و پس از ارتحال او
عبدالله پسرش از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري و فتح الله
بمنصب هزاري و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافهٔ
منصب سرافرازي یافتند *

* سردار خان شاهجهاني *

در ایام شاهزادگي در سلک ملازمان شاهي انتظام داشت
هنگامے (که زمانه میان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازي
انداخت) او از وفا سرشتي و حقیقت ورزي اعتصام بحبل
متین ملازمت شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائي نگزید
و چون شاهزاده از بنگاله پرتو معاودت بنواح برهانپور افگنده
راجه گوپال سنگهه گور را (که در اوان غیبت شاهي مساعي
جمیله در نگهداشت قلعهٔ نامور آسیر بتقدیم رسانیده بود)
نزد خود طلب داشته سردار خان را بمحافظت آن حصن حصین
رخصت فرمود - و پس از سریر آرائي بمنصب سه هزاري
دو هزار سوار و نوازش علم و نقاره و انعام سي هزار روپیه
چهرهٔ بخت برافروخت - و چون استیصال جهجهار سنگهه بندیله

و سپاه طرفین باهم درآمیخته بود از نهاد یکدیگر برانگیختند خانه زاد خان و لطف الله خان داد پردلي و دلاوري داده گلهاي زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده بروضهٔ رضوان شتافتند - و خان شهامت نشان منشور مردي و مردانگي را بطغراي جراحتهاي نمایان رسانیده هنوز داعیهٔ سرفشاني و سرستاني داشت که پادشاهزاده صولت افزاي عرصهٔ نبرد گشته آن گروه انبوه را از هم پاشان و پریشان ساخته سعید خان را از چنگ اجل رهائي بخشید - و بحکم معلی روانهٔ حضور شده در سال بیست و یکم باستلام عتبهٔ خلافت شرف اندوز گردید اعلی حضرت بمراحم پادشاهانه و عواطف ملکانه تسلیه نموده بتفویض صاحبي صوبگي بهار سرافراز فرمود - و یک لک روپیه (که از سرکار والا برذمهٔ هر دو پسرش مطالبه بود) معاف شد و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده بایالت صوبهٔ کابل دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم دوم ماه صفر سنه (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم هجري ازین جهان گذران درگذشت - چون بترددات گزیده و خدمات نمایان و حسن بندگي و فدویت بپایهٔ والاي امارت (که منتهاي مراتب نوئینان بلند مقدار این سلطنت است) مرتقي گشته بود پادشاه قدر شناس تاسف فرموده آمرزش او از جناب ایزدي مسالت نمود *

بهمراهی
هفت هزاري ذات پایهٔ اعتلا بر افراخت - و با پسران بهادر متوجه بلخ گشت - و در
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر متوجه بلخ گشت - و در
جنگ هفت روزهٔ بلخ که مشهور است انتظام میسرهٔ بعهدهٔ
او مقرر بود - در نواحی آقچه بخشی خود را با جمعی
(۲) (۳)
قورستان - که این طرف جوی آبی (که سر راه مخالفان است)
ثبات قدم ورزیده نگذارند که احدے ازان بگذرد - معدودے
از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخي پا پیش گذاشتند
جوانان رزم طلب سر رشتهٔ تدبیر از دست هشته بےباکانه از آب
گذشتند - و بتکتازي درآمدند - قدرے راه سر شده بود
که فوج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله وار گرد گرفتند
ناموس پرستان مردانه جان درباختند - خانه‌زاد خان و لطف‌الله
خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای
خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - درین اثنا
فوج کلانی دیگر از مخاذیل (که از مقابلهٔ بهادر خان
روهله عنان گردانیده بود) دوچار شده بجنگ در پیوست
سعید خان باوصف ضعف بیماري چون شیر ژیان بر قلب
آن آتش سوزان زد - در عین گرمی کارزار (که جنگ از
هر دو سو ترازو شد) پای اسپ سعید خان بگوے در شد
و از روی زین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

(۲) نسخهٔ [ب] مقرر گشته بود (۳) نسخهٔ [ج] بوده است *

ثغور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک (که بتاخت و تاراج دران نواحي نقش خود را درست نشانده بود) ایلي مي‌نمودند - سعید خان بتنبیه و تادیب آن کوتاه اندیشان مامور شد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین ترکتازي آغاز کرده تمام آن آلکا را پی سپر عساکر ساخت و هرکه ازانها بزینهار درآمد مامون و مصون گردید - و در سال چهاردهم نظم کابل بعلي مردان خان تفویض یافت - و او از تغیر خان مذکور بصوبه داری پنجاب و خانه زاد خان (۲) پسرش بفوجداری دامن کوه کانگره سر برافراخت - و بهمراهی شاهزاده محمد مراد بخش بمالش جگتا زمیندار مؤمعین شد اگرچه در تردد و محنت خود را معاف نداشت اما در انفتاح قلعهٔ مؤ چنانچه از دیگران چستي و چالاکي بعمل آمد ازو بقدرے درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه داری ملتان رخصت یافت - و درسال شازدهم مجددا بصوبه داری لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بحکومت قندهار دستوري یافته نظم صوبهٔ پنجاب بپسرش خانه زاد خان مفوض گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر دوم را به نیابت خود در قندهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز بایالت ملتان تعین گردید - و در همین سال بمنصب والای

---

(۲) نسخهٔ [ج] بفوجداریٔ کوه کانگره *

سعید خان بر وفق فرمان پادشاهي روانهٔ آنصوب گشت - چون بظاهر قلعهٔ قندهار پیوست آگهي یافت که سیاوش (۲) قلرآقاسي با ترتیب هفت هزار سوار قزلباش یک کروهي قندهار رسیده مقابله طلب است - سعید خان میرزا شیخ (۳) پسر کلان خود را با علي مردان خان بمحافظت حصار گذاشته خود با هشت هزار سوار عرصهٔ نبرد آراست - و بتعصب یکدیگر جنگ سخت برگرفت - و داد دلیري و دلاوري از طرفین دادند - آخر کار تزلزل در بنای ثبات قزلباش راه یافته طریق فرار سر کردند و تا بنگاه خود عنان یکران هزیمت را در تا نساختند - در جلدوی این فتح نمایان سعید خان بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و میرزا شیخ بخطاب خانه زاد خان سرافراز گردید چون ولایت قندهار بقلیچ خان تعلق گرفته بود سعید خان تا رسیدن خان مذکور به بندوبست آن ممالکت (۴) پرداخت - و سال دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسود اقران گشت - و درین سال ساحت کابل مطرح الویهٔ پادشاهي گردید ازانجا (که از بے پروائی جنت مکاني خللے بامور ملکي راه یافته کارها از نسق افتاده بود) برخے از اویماقات هزارجات

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] ساوش - و نسخهٔ [ج] سیاوش (۳) نسخهٔ [ب] محمد شیخ (۴) نسخهٔ [ب] ممالک *

تدابير عبد القادر پسر احد داد را (که مایهٔ فساد الوس افاغنهٔ راه کابل بود) از اعمال نکوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی پادشاهي نمود - و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس دریافت - از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار تارک افتخار بر افراخت - و با عبدالقادر مذکور (که بمنصب هزاري سر افراز شد) دستوری کابل یافت *

و در سال یازدهم الوسات نغر (۲) کریمداد کور روشاني را (که در حدود لوهاني مي‌گذرانید) طلب داشته سر بشورش برداشتند - و پرگنات بنگش را بتصرف آوردند - سعید خان فوج جرار باستیصال آنها تعین نمود - بسیارے از کوه نشینان مغلوب رعب گشته باولیای دولت پیوستند - کریمداد هرچند بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته چون بلای ناگهاني رسیده آتش کارزار بر افروختند - جمعے (که بآنها پناه برده بود) بستوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال دستگیر ساخته حواله نمودند - بیاسا رسید - و عالمے از فتنهٔ او وا رست - و در همین سال سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري علي مردان خان حاکم قندهار از اطاعت شاه ایران سر برتافته روی امید بآستان اعلی حضرت آورده

(۲) در [بعضی نسخه] آخر - و در [بعضی] نصر - یا نصیر باشد *

بر جوشیده بودند) اطراف شهر را فرو گرفته هر سو (که بجلادت کوشي هجوم مي آوردند) نگاهبانان آن ضلع مورچالها با تفنگچیان استوار ساخته از حصار بر مي‌آمدند - و بآب تیغ شعلهٔ حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بفیروزي بر مي‌گردیدند *

روزے آنها باتفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته رو بحصار نهادند - سعید خان با دلیران رزم جو نظر بر کثرت و انبوهی (۲) آن ادبار پژوهان نیفکنده جلوریز تاخت - و نایرهٔ قتال مشتعل ساخته بسیارے از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار خود بیختند - پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کروه هرکرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید - و در جایزهٔ این کارنامه بمنصب چهار هزاري سر برافراخت - و در سال چهارم چون قطان صوبهٔ کابل (که حنفي مذهب اند) از سلوک لشکر خان صوبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضي نبودند سعید خان در برکندن بیخ فساد افاغنه طرفه مجرای نمایان بنمود آورده از تهانه داری هر دو بنگش بصاحب صوبگی آن ولایت و اضافهٔ سواران بلند مرتبه گردید - و چون بعد از جلوس دولت ملازمت در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت جبهٔ سعادت بر افروخته رخصت معاودت یافت - و بلطائف

---

(۲) در [بعضي نسخه] ازدحام *

امیر غیاث الدین ترخان (که از امرای صاحبقران امیر تیمور بود) و دیگر نیاکانش (که درین سلسلهٔ علیه بامارت رسیده اند) خانه زاد ده کرسي ست - از زمان جنت مکاني داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلاوري و حسن تدبیر و به اندیشي یکتائي داشت - بیاوری طالع و شگرفی اقبال در زمان فرمان روائی فردوس‌آشیاني بدون رسیدن حضور باضافهای متوالیه بمنصب عمده و صوبه‌داری دارالملک کابل اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم مي باشند او را از آغاز جلوس تا سال دوم بے تقدیم خدمتے غایبانه بتکرار اضافها از منصب دو هزاري بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سربلند گردانیدند - در سال سیوم شهر ذي‌الحجه آخر سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم (که کمال الدین روهله از فتور دانش بنوشتهٔ خانجهان لودي دست فساد برکشاد - و اکثر قبائل افاغنه را از کنار آب اتک تا نواحی کابل با خود متفق ساخته نخست گرد شورش در حوالی پشاور بر انگیخت) سعید خان در تهانهٔ کوهات آگاهي یافته همان روز خود را بپشاور رسانید - و چون فوج آنقدر نبود (که بصحراست شهر گذاشته خود به نبرد پردازد) ناچار درون حصار خام (که بمرور ایام شکست و ریخت راه یافته) مورچالها قسمت نموده باستحکام هر ضلع پرداخت - آن جسارت پیشگان (که چون مور و ملخ

ازانجمله سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه کام دل برگرفته بصوبه داری احمدآباد از تغیر باقر خان نجم ثاني ناصیهٔ بخت را نورآگین گردانید - سال هشتم ازانجا معزول شده بخبرداری ایلچپور مرخص شد - سال نهم در ایامے (که پادشاه متوجه سیر قلعهٔ دولت‌آباد بود) آمده با سید خانجهان بارهه بتخریب ملک عادلشاهیه تعین یافت - و درین یساق هم نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - و سال دهم در محاصرهٔ قلعهٔ دیوگدهه صاحب مورچال بود - چون نقبے (که از مورچال او سرکرده بودند) بباروت انپاشته آتش دادند و برج و دیوار قدرے پرید او بپامردی شهامت درون رفته مقهوران را ته تیغ آورد - پستر بحراست قلعهٔ جنیر مضاف صوبهٔ دکن مامور گردیده سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري جهان گذران را پدرود نمود - و در مقبرهٔ خواجه بیگ میرزا مضاف احمدنگر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمتانت عقل و درستی رای موصوف - و بدلیري و شجاعت متصف مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب فراهم آورده بود - اولاد نداشت - خویش و اقارب او اکثرے منصب دار بودند *

* سعید خان بهادر ظفر جنگ *

چغتا ست - پسر احمد بیگ خان کابلي - به نسبت جدش

و بعضی سرداران بادشاهي گرفتار مخالف شدند او جمعیت و چالاک باحمدنگر رفته باستحکام آن کوشید - و چون بس از فوت جنت مکاني خانجهان لودي ناظم دکن به بیراه روي پا گذاشته با نظام‌الملک دکني ساخت و بهانه دادن بالاگهات (که ملک مفتوحهٔ بادشاهي بود) برای وا گذاشتن بکسان نظام الملک نوشتها فرستاد خان مزبور دست رد بر نوشتهٔ او نهاده قلعه را نگذاشت - تا آخر آن عهد بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب سپهدار خاني کامیاب گشت - بس از سریر آرائی فردوس آشیاني چون رایات منصور رونق افزای ملک دکن شد و سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تاخت تعلقهٔ نظام الملک و مالش خانجهان لودي (که غبار فساد برانگیخته پناه بار جسته بود) رخصت پذیرفت او بهمراهی شایسته خان دستوري یافت - و در جنگی (که اعظم خان بر سر خانجهان لودي تاخت آورد) مصدر ترددات گردید سال چهارم قلعهٔ تلتوم (۲) را (که بر قلهٔ کوه واقع بود - و درین ایام خراب است) و قلعهٔ ستونده را محاصره نموده مسخر ساخت و درین سال بقلعه داری احمد نگر از تغیر جان نثار خان و عطای خلعت و اسپ با زین مطلا مفتخر گشت - سال هفتم بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلتوم ه

دهوري کهال آگره بدریای جون ملحق میشود - پسرش سید مظفر است - که تا سال سیم شاهجهاني بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و خطاب همت خان سربلند گردید - و پسر دومش سید نجابت بپایهٔ هزاري پانصد سوار رسید *

* سپهدار خان محمد صالح *

برادر زاده و متبنای خواجه بیگ میرزا صفوي است - که در عهد جنت مکاني بقلعه داري احمدنگر مي پرداخت و بمنصب پنج هزاري رسیده در سال سیزدهم بدار آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب درخور و خطاب خنجر خان چهرهٔ عزت بر افروخت - و بعد فوت خواجه بیگ میرزا بپایهٔ دو هزاري و تفویض قلعه داري احمدنگر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مراعات عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعهٔ مزبور را محاصره نمودند او لازمهٔ خبرداري بکار برده چنانچه باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن فوج پادشاهي همراه سلطان خرم بدکن قوي دل شده بر آمده اهل محاصره را برداشت - و دو صد کس را ازانها قتیل ساخت - سال نوزدهم چون فوج پادشاهي بکمک ملا محمد لاري سردار عادلخانیه (که با ملک عنبر حبشي نزاع داشت) تعین شد و پس از جنگ سردار مزبور کشته گردید و شکست بر فوج طرف او افتاد

رخصت یافت - چون آن صوبه زور طلب و مفسده انگیز است بر منصب او دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه گردید - تا ضبط آن ناحیه کماینبغي صورت گیرد - و در سال شازدهم پرگنهٔ ایرج و بهاندیر و غیره محال از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ (که بصاحب صوبگی آله آباد تعین گشته بود) در تیول او قرار یافت - خان مشارالیه برای بند و بست آن آلکا و تنبیه و مالش بندیله جمعیت زیاده نگاهداشته در همان ایام در پرگنهٔ ایرج از افراط مدام و ادمان آن بیمار گشته در سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان‌دان عالي مشرب بود - مساسے بعلم هم داشت - در نشست و برخاست و سواري تقلید شاهزادها مي کرد - و در جود و کرم یکتای وقت بود و با آنکه اعلی حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار مي فرمود سید استغنا و تبختر (۲) را از دست نمیداد - وقت تقریب سخن بیباکانه در مي‌آمد - لهذا صاحبقران ثاني برغم او پیوسته سید خانجهان را مشمول عنایت داشتے و این معني برو گران گذشته همواره شکایت آلود بودے روزے اعلی حضرت ازو پرسیدند - که شما و سید خانجهان در نسب بکجا منتهي مي‌شوید - عرض کرد که چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب] وقت سخن ه

شاهزاده بسپه سالار گفت - که اگر هرزه خواهي گفت
کشته میشوي - راست اینکه امسال این مهم بانصرام نمي‌رسد
و از گذرانیدن برسات درین نواح عساکر پادشاهي پی‌سپر قحط
و غلا میگردد - ما این را نوشته میدهیم - و اگر شما تا میعاد
انجام کار نوشته دهید ما تا اکل میته هم رفاقت مي‌کنیم
هرچند مهابت خان خواست وجوه اقامت را رجحان دهد
شاهزاده نقارهٔ کوچ فرمود - بے اختیار مهابت خان بشاهزاده
گفت - که این فتح بنام حضرت بود - بگفتهٔ این سادات شب
جمعه مفت از دست دادند - اما آنچه از مطاوی پادشاهنامه
و ملخص آن ظاهر میشود اینکه سپه سالار در مهم پرینده با آنکه
سامان غله بمرتبهٔ نموده بود که اصلا در مدت اقامت لشکر
عسرت رو ننمود مگر کاه و هیمه تابیست کروهي نماند - و موسم
برشگال بر سر رسید - خود مجوز توقف نشده سلسله جنبان
کوچ گشت *

و چون پادشاهزاده مامور بود که از صوابدید خانخانان تجاوز
ننماید لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده
با سپه سالار ببرهان پور رسید - اعلی حضرت از شمول جرأت
(که بے تسخیر قلعه شاهزاده را گردانید - و از ناسازی
با رفقا مهم پیش رفت نشد) مهابت خان را مخاطب و معاتب
فرمود - و در سال دهم شجاعت خان بصوبه داری آله آ[illegible]

تعين گشت - و سال دهم (که بفوجداری جوناگدهه سرفرازي داشت - و فوجداری اسلام‌آباد نیز ضمیمه شد) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازانجمله دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخت - و پسر دیگرش دلدار است - که تا آخر عهد فردوس آشیاني منصب هشتصدي شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خلد مکان بخطاب خاني سرفراز شده *

* سید شجاعت خان بارهه *

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر ولد سید محمود خان بارهه است - که در ایام دولت عرش آشیاني سرآمد سادات بارهه بود - و در امرای عمده انتظام داشت - او ملازم شاهزاده ولیعهد شاهجهان گشته از فرط جلادت و بردلي بمزید قرب و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ نالهٔ تونس واقعهٔ حوالی بنارس (که شاهزاده از سلطان پرویز و مهابت خان شکست فاحش خورده معاودت به بنگاله نمود) چون مشیت الهي بران رفته بود (که شاهزاده چندے بقدم حرمان دیگر بادیهٔ ناکامي پیماید) ساحب همتهای رادمردان گزیده اکثرے دست بکار نبردند - سید جعفر (که سردار فوج التمش بود) نیز بے جنگ راه هزیمت سپرد - و چون شاهزاده از ناسک دکن عزیمت تتهه نمود - و شهرت گرفت (که شاهزاده

از گلزار هستي بر بست - از پسرانش سردار خان است دلدوست نام - تا سال بیستم جلوس اعلى حضرت بمنصب هزاري هفتصد سوار رسیده - از کمکیان صوبهٔ گجرات بود سال بیست و هشتم حسب الالتماس سلطان مراد بخش از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خدمت تهانه‌داری بیجاپور از توابع سرکار پتن گجرات ناصیهٔ عزت بر افروخت - چون در ایام اشتداد بیماری اعلى حضرت شاهزادهٔ مذکور بدر شتابي زده کر و فر سلطنت بظهور آورد و بستور حسب الطلب خلد مکان روانه گشت او نیز همراه آمد - پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیري دریافته بخطاب سردار خان و تقرر فوجداری پتن فرق اعتبار بر افراخت - و پس ازان (که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر عزیمت گجرات نمود) او سررشتهٔ خدمت گذاري از دست نداده با جمعی اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال بخاري را (که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود) دستگیر نموده مقید گردانید - و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم مدافعت گردید - و در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه امتیاز اندوخت - سال چهارم حسب الطلب بحضور رسیده بفوجداري و جاگیرداری بهرایچ

بحضور آورد - باستشفاع بیگم صفحهٔ زلات او نموده از رنجوری بیم و هراس نجات بخشید - و پس از جلوس بالتماس بیگم بمنصب چهار هزاري ذات و سوار بر نواخته از تغیر خان عالم بصاحب صوبگیٔ بهار مباهي فرمود - عمارات عالیه در پتنه ساختهٔ او ست - و در سال پنجم بحکومت الهٓ آباد نامور شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گردید و ازانجا تغیر شده حراست اکبرآباد بدو مفوض شد - و چون در سال دوازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برای وزارت طلب حضور گشت و نظم آن ولایت بوکلای شاهزاده محمد شجاع مقرر گردید بنام سیف خان فرمان صادر شد - که بر سبیل استعجال بآن صوبه شتافته تا رسیدن شاهزاده (که در کابل اقامت داشت) بحفاظت آن دیار پردازد - و بعد وصول در خدمت شاهزاده (که در عنفوان شباب است) از پرداخت آنصوبهٔ وسیع سر حساب باشد - سال سیزدهم آخر سنه (۱۰۴۹) یکهزار و چهل و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت فردوس آشیاني بمنزل ملکه بانو زوجهٔ خان متوفی (که حسب الامر در رکاب پادشاهي مي‌بود) تشریف برده دلدهیها فرمود - و هر سه پسرش محمد یحیی و محمد شافي (۲) و ابوالقاسم را خلاع ماتمي داده از عزا بر آورد - و سال

(۲) نسخهٔ [ج] ساقي ٭

(۲)
راي نعمت جان سپرد - پاداش نیکوخدمتي او نه این است
که از برادرش (که بضبط و ربط آن ولایت مي پردازد) تغیر
کرده شود - خصوص درین وقت آشوب گویا آن صوبه را
از انتظام انداختن است - اما چون ابرام درین معني از حد
گذرانید بپاس خاطرش ملتمس او پیرایهٔ قبول یافت - عبدالله
خان وفادار نام خواجه سرائے را بامعدودے بحراست احمدآباد
تعین کرد - میرزا صفي درامت خواهي پادشاهي را مصمم
ساخته در نگهداشتن سپاه همت گماشت - و از شهر بر آمده
بمحمود آباد شتافت - و بظاهر چنان وا نمود که بخدمت
شاهزاده میروم - و در باطن با ناهر خان و سید دلیر خان
و دیگر بندهاي درگاه (که در محال جاگیر خود اقامت داشتند)
ترتیب مقدمات نمک‌خوارگي نموده درانتهاز فرصت نشست
(۳)
محمد صالح فوجدار پیلاد مکنون ضمیرش دریافته بتوهم
آنکه مبادا دست یغما بخزانهٔ شاهي دراز سازد با قریب
(۴)
ده لک روپیه روانهٔ خدمت شاهزاده گردید - و کنهر داس
(۵)
نیز پردهٔ مرصع را (که بده لک روپیه تیار شده بود) همراه
کرده راهي گشت - اما تختے (که بده لک روپیه مرتب
شده بود) بجهت گراني نتوانست برداشت - میرزا صفي

---

(۲) نسخهٔ [ا] ندانست (۳) در[بعضی نسخه] بناده - و در [بعضی]
بناده (۴) نسخهٔ [ج] کهنور داس (۵) در[اکثر نسخه] پرداه *

شاه صفي داراى ايران براى استخلاص قلعهٔ قندهار در انجا متوقف بود) رخت عزيمت بست - و در همان ايام مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري راه نيستي سرا پيمود پور او سيد زبردست تا سال سيم بمنصب هشت صدي چهار صد سوار كامياب گرديد *

* سيف خان ميرزا صفي *

پسر امانت خان است - بنابر قرابت قديمه ملكه بانو صبيهٔ كلان آصف خان يمين الدوله بدو منسوب گرديده بديواني صوبهٔ گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تيول شاهزاده وليعهد شاهجهان مقرر بود از طرف ايشان راجه بكرماجيت بحكومت آنجا قيام داشت - در هنگامے (كه مزاج جنت مكاني از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضاى مصلحت وقت با فوج شايسته عازم آگره و دهلي گرديد) راجه بر طبق حكم شاهي كنهر داس برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود بركاب شاهي پيوست - و در حوالئ دهلي جان نثار گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراولئ فوج پادشاهي را ويران ساخته بشاهزاده پيوسته بود در حينے (كه معاودت بماندو قرار يافت) در اثناى راه بوسيلهٔ افضل خان و شاه قلي خان صوبه دارئ گجرات درخواست نمود - درجهٔ پذيرائي نيافت - چه راجه آن ولايت را نسق شايسته داده در كار

همراه سلطان مراد بخش (که بر طبق ایمای خلد مکان از احمد آباد روانه گردیده بود) عازم شده چون سلطان مزبور مقید گشت او بخطاب خاني سربلند شده رخصت صوبهٔ گجرات یافت - پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدي دو صد سوار داشت *

* سید هزبر خان *

از سادات بارهه است - سال هشتم جلوس جنت مکاني همراه شاهزاده سلطان خرم بمهم رانا امرسنگهه تعین یافت و سال سیزدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار رسید - و سال هیزدهم در رکاب سلطان پرویز بتعاقب شاهجهان دستوري پذیرفت - سالے (که آن پادشاه برحمت حق پیوست) تا آخر آن عهد بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سربلند گردید در رکاب و در جنگ شهریار همراه یمین‌الدوله بود - سال اول جلوس فردوس آشیاني ملازمت دریافته ببحالی منصب سابق کامیابي اندوخته همراه مهابت خان بصوب کابل (که نذر محمد خان والی بلخ درانجا مصدر فساد شده بود) نامزد شد - سال سیوم هنگامے (که دکن معسکر شاهي بود) همراه یمین‌الدوله بجانب بالاگهات پای جلادت پیش گذاشت - سال یازدهم باتفاق خان دوران نصرت‌جنگ طرف کابل (که شاهزاده سلطان شجاع بنابر احتمال آمدن

سال دوم اعلى حضرت داخل فيل خانهٔ پادشاهي شده) فرستادهٔ خان مزبور بود - خواجه نظام سوداگر (كه تاجر معتبر بود - و بفزوني دستگاه موصوف) فيلے خرد پانزده شازده ساله براى او آورده بود - كه از لاغري و خردسالي رنگ مشخص نداشت - چون بتجارت جانبے رفت فيل مزبور را در جاگير خان مزبور (كه با او جهت اتحاد درميان بود) گذاشت - پس از دوازده سال (كه بعد جواني رسيد) رنگش سفيد مايل بسرخي بر آمد - براى پادشاه ارسال داشت - ازانجا كه پسند آمد بگجپتي موسوم گرديد - رباعى طالب كليم در باب آنست *　　* رباعي *

(۲)
* بر فيل سفيدش كه نه بيذاد گزند *
* شد شيفته هركس كه نگاهے افكند *
* چون شاه جهان برو بر آيد گوئي *
* خورشيد شد از سپيدهٔ صبح بلند *
(۳)

بعد فوتش پسر او سيد حسن بعتبهٔ خلافت آمده دولت بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال بيست و هشتم بفوجداري و تيولداري سركار كودره مضاف احمد آباد سربلندي يافته تا سال سيم بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسيد - و پس از اختتام سال سي و يكم

---

(۲) در [اكثر نسخه] مبيناد (۳) نسخهٔ [ب] جسين *

(مآثرالامرا) جرأت نموده

(که بخدمت جزوی بلدهٔ مزبور می پرداخت) برآورده خان

بلدهٔ مزبور را از دست خواجه سرای مسطور - پس از

مزبور را بسلسله جنبانی حق نمک طرف خود کشیده

انتقال پادشاه در ایامی (که اعلی حضرت از جنیر کوچ کرده

عبور نربده نمود) او پیش از همه تعیناتیان آن صوبه آمده

بملازمت پیوست - و قرین رکاب پادشاه بمستقرالخلافه آمده سال

اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد

سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل

چهرهٔ امتیاز افروخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم

در ایامی (که دکن مورد رایات خسروي بود) از گجرات

بپارگاه سلطنت رسیده باضافهٔ پانصد سوار خوشدل گردیده

باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتسخیر ولایت سنگمنیر دستوري

پذیرفت - و سال چهارم ازانجا بتعیناتی اعظم خان (که در

نواح پرینده بود) نامزد گشت - و بمنزر رخصت تعلقهٔ قدیم

یافته سال ششم مطابق سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو

هجري داعی حق را لبیک اجابت گفت - سید حسن

پسرش بعتبهٔ خلافت آمده دولت بار اندوخته بمنصب در خور

مشمول عاطفت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدي

هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خلیل

منصب پانصدي دو صد سوار داشت - فیل سفید (که

مضاف گجرات باضافهٔ پانصدي سه صد سوار سرفرازي یافت
چون خدمت مزبور بعهدهٔ کامل خان میرزا خرم پسر خان
اعظم کوکه تفویض یافت پادشاه از راه بنده پروري اضافهٔ
مزبور بنام او بحال داشت - و در همین سال برکاب سلطان خرم
بیهاق رانا امر سنگهه تعین شده سال دهم حسب الالتماس
عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آوازه گشت - و چون دران
سال عبدالله خان بنا بر تشدد نمودن با عابد خان بخشی گجرات
و فریادي شدن او از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت
که اورا بنیابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکاب
پادشاهزاده سلطان خرم بمهم دکن تعین گردید - سال پانزدهم
پس از معاودت ازانجا چون ببرادرش کالپي در تیول قرار
یافته بود او نیز همراه برادر رخصت جاگیر یافت - و بوقت
موعود بملک (۲) آخرت شتافت *

* سید دلیر خان بارهه *

از امرای عهد جنت مکاني ست - بفوجداری بروده
مضاف صوبهٔ گجرات اختصاص داشت - چون در سال هیزدهم
میان پدر و پسر ولیعهد غبار دو روئي بر خاست و شاهجهان
عبدالله خان را بصوبه‌داری گجرات تعین فرمود و خواجه سرای او
رفته داخل بلدهٔ احمدآباد شد سیف خان عرف صفي خان

---

(۲) در [بعضي نسخه] بملک بقا *

محفل همایون بود - پس ازان (که نوبت سلطنت وی شد
و سال اول جلوس خسرو فرار نموده هنگامه آرا گردید) شیخ
فرید مرتضی خان بتعاقب او تعین شد - و قریب بلاهور
جنگ رو داد - او در هراولی خان مزبور بوده در زد و خورد
توده کلي بکار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم
بر بدنش رسیده بود - بنابران بمنصب دو هزاري هزار سوار
چهرهٔ عزت برافروخت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي هزار و سه صد و پنجاه سوار طبل
شادماني نواخته بفوجداري حصار کام دل برگرفت - سال پنجم
بعنایت علم رایت امارت برافراخت - سال هشتم بهمراهی
سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه (۲) تعین گردید - سال دهم بعطای
نقاره کوس بلند رتبگي زد - پس ازان بتعیناتی پادشاهزاده
پرویز سربلندي اندوخته بملک دکن دستوري یافت - سال
یازدهم مطابق سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجري درانجا
بعلت هیضه بساط زندگي درنوردید *

* سردار خان خواجهٔ یادگار *

برادر عبدالله خان فیروز جنگ است - در عهد جنت مکاني
بمنصب درخور سرفرازي یافته - سال پنجم بعطای علم لوای
کامراني برافراشت - سال هشتم بتقریب فوجداري جونه گده

(۲) نسخهٔ [ج] اودي سنگهه *

زخم چهرهٔ رادمردي برآراست - لهذا ميرزا خان اورا با جمعے
ديگر بحراست بلده گذاشت - و پستر باتفاق سادات بارهه
به تهانه داريِ پتن تعين شد - و پس ازان (كه ميرزا خان
قليچ خان را بحراست احمدآباد گذاشته خود احراز ملازمت
پادشاهي نمود) سر فوجيِ صوبهٔ مذكور تعلق بمشاراليه داشت
مكرر به تنبيه مظفر و جام زميندار كچهه خرد و كهنكار
زميندار كچهه بزرگ لشكر برده رايت نصرت برافراشت
و چون ايالت گجرات از تغير خانخانان بخان اعظم كوكه
تفويض يافت در جنگے (كه ميرزا كوكه را با سلطان مظفر
در سال سي و هفتم رو داد) مشاراليه در مثل هراولي
جا داشت - پستر همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم دكن
شتافته در جنگ دكنيان بسرداريِ جرانغار و تقديم گوناگون
ترددِ ناصيهٔ شجاعت برافروخت - در سال چهل و چهارم
مطابق سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري بمرض امتلا سفر
آخرت گزيد - بمنصب هزار و پانصدي مرتقي گرديده - پسران
و نبائر هردو در وقت خويش ترقي نموده اند - احوال بعضے
بسلك تحرير انتظام يافته *

* سيف خان سيد علي اصغر *

پسر سيد محمود خان بارهه است - از وقت شاهزادگي
بدامن الطاف جنت مكاني دست توسل زده از حاضرباشان

* سید قاسم و سید هاشم * (۲)

پسران سید محمود خان بارهه - اولین سال هفدهم اکبري
همراه خان‌عالم بتعاقب محمد حسین میرزا (که از خان اعظم
کوکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود) نامزد گردید
و دومین سال بیست و یکم باتفاق رای رایسنگهه جهت تنبیه
سلطان دیوهره حاکم سروهي (که پا از دایرهٔ [illegible] فرمان برداري
بیرون نهاده بود) تعین شده در تسخیر [illegible] سروهي بتقدیم کرده
پسندیده [illegible] و سال بیست و دوم
هردو [illegible] استیصال رانا دستوري یافتند
و سال [illegible] بیزی چندر سین پسر
مالدیو بعوض [illegible] هاشم (که از اقطاع داران
صوبهٔ اجمیر بودند [illegible] زا دادن آن هنگامه پیرا
مامور گشتند - و در [illegible] آبله پای
بادیهٔ ناکامي ساختند - و سال [illegible]) هزار و بیست و [illegible] میرزا خان
خانخانان به تنبیه مظفر گجراتي [illegible] نوردید * [illegible] برداشته بود)
نامزد شدند - پس ازان (که میر [illegible] احمد آباد
پیوست) روز جنگ هردو برادر در مقدمه هراولي جا داشتند
پیکار صعب درگرفت - سید هاشم مردانه جان را نثار آبرو
ساخت - بمنصب هزاري سرفرازي داشت - و سید قاسم بگلگونهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] هاشم بارهه •

(۲)
این وضع زیبنده و شایان عمدگی شما نیست - عرض کرد که حضرت سلامت مثل من آنقال این سلطنت حضور جمعی از نوئینان بزرگ مرتبه بیک غلامے سه تسلیم کند - و آنها مفت و رایگان برونه - بسر من وابسته است - اگر حضرت حکم می‌فرمایند کشته میشوم - و آخر بدین کافر ماجرائی آن حویلی غصب کرد *

گویند در سرکار سعید خان دو خواجه سرا معتبر و عمده بود - یکے اختیار خان - که بوکالت حضور اختصاص داشت در پتنه و بهار پل و سرا ساخته - دوم اعتبار خان - که فوجدار جاگیرش میشد - بسیار مردانه بود - دوازده روز ربیع الاول طعام نذر جناب ختمي (۳) (صلی الله علیه و علی آله و سلم) ترتیب میداد - هر روز قریب هزار کس حاضر میشدند - پیش هریک نه نان شیرمال و نه قاب و نیم درکالهٔ سفید برای بستن آن می‌آوردند - و پنج آثار شیرني در پارچهٔ سفید و بالای آن غلاف مخملي پوشانیده می‌گذاشتند - و درین ایام خانه را بتکلف تمام آراسته عطر و بخور زیاده بکار میبرد - و حفاظ خوش الحان شب و روز میخواندند - آنچه رخت پوشیدنی او بود تیمنا با انداز این مردم می‌کرد - شگفت آنکه تا زیست همین تهم بعمل می آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عمدگي نیست (۳) نسخهٔ [ج] جناب اقدس ختمي •

بامتداد زمان دولت و آسایش) واقع شده - که در دولتمندیها سهل انگاري و بے پروائي (که مبنای او بلند همتي باشد نه بیخودي) خالي از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر محرز طبیعت بوده زلال تعیش را غبارآلود دقت و کنج و کاوش نمایند دیگر اُمید فراغت و آسودگي بکدام روزها ست *

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرائے (که در ابتدا غلام قاسم خان تمکین (۲) بود - و پس ازان در ملازمان جنت مکاني انسلاک یافته) در اوائل سلطنت میر تزک گشته در اهتمام تشدد تمام بکار مي برد - و قصبهٔ رنکته شش کروهی آگره (که در جاگیرش بود) باساس قلعچهٔ و سرای پخته آباد نموده بهلال‌آباد موسوم ساخت - اتفاقا در اکبرآباد جانب مدار دروازه عمارتے عالي مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بضیافت بوریاکوبي برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت پیشکش است - سعید خان بر خاسته سه تسلیم بجا آورد - و مردم و اسباب خود را طلبید - هلال (که بمصاحبت پادشاهي سر بفلک داشت) ایستادگي نمود - نوکران سعید خان بجبر و قهر بر آوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که

(۲) در [بعض نسخه] نمکین *

قاب طعام پیش سپاه مي آوردند - گویند بعد از بیست سال از بنگ و بهار (که سر زمینے ست رطوبت ناک) بملتان آمد - متصدیان اتفاق کرده ده آثار طلا غیر مسکوک و مضروب (که در خزانه بسیار بود) برآورده عرض کردند که در زمین سیلابیء بنگاله طلا وزنے بهم رسانیده بود - درین ملک (که آفتاب بکمال حرارت و حدت است) ده آثار کم شده سعید خان فرمود - که سهل تفاوتے کرد - مارا نظر بر یک من بود *

(۲)

این مقام پالغز حرف گیران دقیقه سنج است - سعید خان در زمان اکبري تربیت یافته بتدریج بپایهٔ بلند برآمد و بکار داني و دانشوري علم اشتهار برافراشت - و زمان عرش آشیاني را (که بانیء مبانیء جهانباني ست) با عهود دیگر سلاطین قیاس مع الفارق است - آن سلطنت معیار تمام عیاران و روز بازار کاملان هر فن و پیشه بود - محال که ناسرهٔ زر اندود دران امتحانگاه بغلط رواج گرفتے - پس نسبت او بناداني و بیوقوفي مستبعد ارباب آگاهي ست ناگزیر ما یمکن محمول بر اغماض و چشم پوشي دارند - که باقتضای وقت مناسب دانسته - یا بنابر مسامحه و مساهله (که از کثرت ثروت و مکنت در بیشتر امزجه بهم میرسد خصوص

---

(۲) نسخهٔ [ج] نکته سنج *

پیش کرفت عرش آشیانی ملتان و بهکر را بجاگیر سعید خان تنخواه فرموده او را بر سر میرزا تعین کرد - چون سعید خان ببهکر در آمد میرزا اندیشهٔ تباه را از سر بدر نموده برهنمونی خسرو خان (که وکیل و آقسقال آن دولت بود) آمده خان را دید - و با سعد الله خان پسرش (که خالی از کمال نبود) صحبت میرزا کوک شده بهمراهی سعید خان شرف آستانبوس پادشاهی دریافت *

گویند در عهد جنت مکانی ایالت پنجاب بسعید خان نامزد گردید - چون اشتهار داشت (که خواجه سرایان ستم پیشهٔ او انواع جور و تعدي برعایا و زیردستان مي رسانند) جهانگیر پادشاه فرمود - که درین باب از سعید خان مچلکه بگیرند او نوشته داد که اگر ازینها ظلمی بکسی برسد سر من در تلف باشد - و درهمان ایام درگذشت - در باغ سرهند مدفون گردید گویند اختیار مهمات خود بچترببوج نام سپرده خود بکارها نمیرسید - شیفتهٔ خواجه سرایان بود - یک هزار و دویست خواجه سرای خوش چهرهٔ مقطع جمع کرده - و سه کس را ازان میان برگزیده تابین باشي قرار داده - هر یکی چهار صد خواجه سرا را بزیب و زینت آراسته در شب چوکی خود حاضر نگاه میداشت - و سوای اینها مودم عمده نوکر بودند و چهار چوکي مقرر کرده بود - که در هر چوکي چهار صد

مدتے در حکومت ملتان بسر برد - چون با بزرگی نژاد از حقیقت اندوزي و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتي نصیبهٔ وافر داشت در سال بیست و دوم باتالیقی شاهزاده سلطان دانیال سرفرازي یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلي خان محرم صوبه‌دار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا مامور گردید - پس ازان (که حکومت لاهور ضمیمهٔ سپه‌سالاری مملکت پنجاب براجه بهگونت داس کچهواهه مقرر گشت) سرکار سنبل (۲) در تیول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم طلب حضور شده بمنصب سه هزاري امتیاز یافت - و از تغیر میرزا کوکه بجاگیر داری حاجي‌پور و آن حدود رخصت گرفت و در سال سي و دوم (که وزیر خان در بنگاله در گذشت) سعید خان از بهار بحکومت و سربراهی آندیار رو آورد - و مدتها بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجهزاري شادکامي اندوخت - و چون دارائی آندیار براجه مانسنگهه نامزد گردید سعید خان در سال چهلم از بنگاله بحضور رسیده صد فیل با گزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهل و یکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار باز بصاحب صوبگی بهار دستوري یافت - و چون در سنه (۱۰۱۱) یکهزار و یازده میرزا غازي در تتهه بعد مردن پدر خود میرزا جاني بیگ خیال خود سري

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل •

و بحکم پادشاه بمالوه برگردید اورا با جوقے درانجا گذاشتن
پستر تعینات دکن گردیده سال چهلم هنگام محاصرهٔ قلعهٔ
احمد نگر (۲) چون برخے از مخالفان نزد اردوی پادشاهي آمده
بچاروا گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده
مقابل گردید - و با چندے از برادران مطابق سنه (۱۰۰۳)
هزار و سه هجري بمردانگي فرو شد - جاگیر بفرزندانش
باز گذاشتند *

* سعید خان چغتا *

نیاگان او درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پرستاریهای
شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند
جدش ابراهیم بیگ چابوق از امرای جنت آشیاني ست
که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - پسرش
یوسف بیگ دران هنگام (که از اودهه به بنگاله مي‌شتافت)
در نواحیٔ جونپور جلال خان مشهور بسلیم شاه ایلغار کرده
بر سرش ریخت - او مردانه شربت واپسین در کشید - پسر
دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران
بوده - خان مذکور بیاریٔ طالع سعید و دستیاریٔ شجاعت
و بهادري در عهد عرش آشیاني ترقیٔ عظیم کرده در دولت
و اعتبار و سرداري و نام آوري از آبای خود در گذرانید

(۲) نسخهٔ [ب] احمدآباد *

مرة بعد اولى از گجرات معاودت کرده در صوبهٔ مالوه غبار شورش برانگیخته بودند) دستوري بذيرفت - بعد از در صوبهٔ اودهه جاگیر یافته اگرچه در معاملهٔ داغ با امرای آنجا همداستان گردیده اما آخر از فریب آنها رهائی جسته بفوج بادشاهي ملحق گشت - سال سي و دوم حسب الطلب بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و پس از سالی چند رخت زندگي بربست - پسرانش بعد فوت او سررشتهٔ روزگار بدست آورده بکار بادشاهي مي پرداختند *

* سید راجو بارهه *

از امرای عرش آشیانی ست - بمنصب هزاري رسیده سال بیست و یکم همراه کنور مانسنگهه بتادیب رانا دستوري یافت - و سال بیست و نهم (که همراه جگناتهه بمالش رانا دستوري پذیرفت) چون سرکرده اورا با جمعی در منڈل گذاشته به بنگاه رانا شتافت و رانا از کریوهٔ دیگر سر برآورده شورش افزای ملک متعلقهٔ بادشاهي شد سید مذکور باهنگ پیکار او برآمده موجب رهائی زبردستان گردید - در سال سیم باتفاق جگناتهه بر بنگاه رانا دوید - و رانا بدر رفت پس ازان تعینات شاهزاده سلطان مراد (که بایالت صوبهٔ مالوه مامور بود) گردید - و چون شاهزاده سال سي و ششم تنبیه راجه مدهکر پیش نهاد همت ساخته بتعلقهٔ او درآمد

کوکه برای دفع شورش بنگاله تعین شد) خان مذکور بهمراهیش بصوبهٔ مذکور کمیل گردید - و در جنگ شهباز خان با معصوم خان فرنخودی در فوج جرانغار بود - چون درین صوبه شایستهٔ تردد بظهور نرسید اواخر سال سی و یکم او را نزد قاسم خان (که بایالت کشمیر مامور بود) فرستادند - در جنگ کشمیریان روزت (که نوبت خان مذکور بود) اول استخلاص کوهچه از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے هنگام چون بنشیب پای نهاد ناسپاسان از هر طرف به تیر و سنگ در گرفته قریب سه صد کس را روزگار باخر رسید - خان مذکور در همان صوبه به بیماری تب سال سی و چهارم مطابق سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجری رخت سفر بعدم آباد بست *

(۲)
* سمانجی خان *

قورچی - از امرای همایونی ست - در عهد عرش آشیانی بمنصب هزار و پانصدی رسیده - اواخر سال پنجم اکبری همراه ادهم خان کوکه جهت تسخیر مالوه تعین گردیده و مصدر تردد شده سال نهم باتفاق محمد قاسم خان نیشاپوری بتعاقب عبد الله خان اوزبک و سال سیزدهم همراه اشرف خان میرمنشی بر سر قلعهٔ رنتهپور و از اثنای راه به تنبیه میرزا محمد حسین و غیره اولاد و نبائر محمد سلطان میرزا (که

---

(۲) در[بعضی نسخه] سمانچی خان *

* سید عبدالله خان *

پسر میر خوانده - از صغرسن بخدمت عرش آشیاني تربیت یافته بمنصب هفتصدي رسید - سال نهم جلوس همراه امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بجانب گجرات وادی فرار پیموده بود) تعین گردید - سال هفدهم (که ارادهٔ تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا رخصت یافت) مشار الیه را در همراهیانش برنوشتند - و سال هیزدهم همراه مظفر خان (که بایالت مالوه مقرر شده) دستوري پذیرفت - و سال نوزدهم (که پادشاه خود بجانب شرقي دیار توجه نمود) نامبرده از ملتزمان رکاب بود پستر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشار الیه نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با داؤد پسر سلیمان کرراني در مثل هراولي با خان عالم بود - ازانجا بتقریبے ببارگاه سلطاني رسید - سال بیست و یکم اورا بر اسپ بام بدیار شرقي فرستادند - که نوید توجه پادشاه بامرای آنجا رساند - اواسط سال مذکور با مژدهٔ فتح در یازده روز راه دراز پیموده جبهه سای عتبهٔ خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان زر سفید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت *

گویند وقت رخصت خان مزبور برزبان پادشاه رفته بود که خبر فتح تو خواهي آورد - و سال بیست و پنجم (که خان اعظم

غنیم نمود - او از بیخردي یا بد خواهي اندک و پراگندہ ظاهر ساخت - بے آنکه ژرف نگاهي بکار برد با صد و پنجاه کس بیرون آمده آتش پیکار بر افروخت - و با آنکه در آغاز نبرد تیرے باو رسید دست از آویزش برنداشت - دران چپقلش اسپ او بگوے درشد - و کارش مطابق سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه هجري بانجام رسید - چهل کس از خویشان او را برادمردي روزگار بسر آمد - منصب دو هزاري داشت پستر افغانان قلعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او با چندے پاي همت افشرده نگاهباني شایسته نمود *

نامبرده در عهد عرش آشیاني هفتصدي منصب داشت پس از جلوس جنت مکاني بهزاري نوازش اندوخت - و از تغیر شیخ عبدالوهاب بخاري بحکومت دهلي نامزد گردید پستر همراه شیخ فرید بخاري بتعاقب خسرو (که رایت بغي افراخته پنجاب رویه رفته بود) مامور شد - و در جنگ خسرو سرداري جرانغار باو تعلق داشت - چون کار بر سادات بارهه (که هراول شیخ مذکور بودند) تنگ شد مشار الیه بآئین درست بکمک رسیده چپقلشهای مردانه بظهور رسانید و مورد مراحم خسروانه شد - سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار رسیده سال دوم سلطنت اعلی حضرت به نیستي سرا شتافت *

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوری یافت سرداری جرانغار
شاهزاده بنام مشارالیه تقرر پذیرفت - و بعد وصول موکب سلطانی
بکابل چون مطمح نظر پادشاهی آن بود که چندے درینجا
توقف گزینند فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده
سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت - و پس
از معاودت از کابل چون ساحت سهرند مخیم سرادق (۲) اقبال
شد مشارالیه برخصت جاگیر کامیاب گشت - و در سال سیم
بهمراهی کنور مانسنگهه بصوب کابل تعین گردید - چون
بپشاور (که در اقطاع او بود) رسید سپاه او بجانب هندوستان
بازگردید - و خود با چندے در حصار بکرام بغفلت مگیذرانید
و کار را بموسی نام نا بخردے باز گذاشت - و بے آنکه اندازهٔ
شناسائی او برگیرد سررشتهٔ داد و ستد بدست او داد - و او
از آزمندی بر احشام مهمند و غریه خیل (که ده هزار خانه‌دار
در پشاور بسر برند) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست
کشود - الوس مذکور از نافهمیدگی و بدگوهری جلالهٔ تاریکی را
بسری برداشتند - و نزدیک بکرام غبار فتنه برخاست - موسی الیه
از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و اتک و رسیدن
برادران حصاری شود - اما از سخن سرائی کوته اندیشان
برین اندیشه نیارست بود - یکے را فرستاده دریافت احوال

---

(۲) نسخهٔ [ج] سرادقات اقبال •

و دندوقه بعد فوتش بسید میران و پس ازو بسید حامد در اقطاع مقرر شد *

چون عرش آشیاني سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات متوجه آن سمت شده به پتن رسید سید مذکور با جمعیت خود آمده ادراک آستانبوسي نمود - و بنوازش کامیاب گردید و پس ازان (که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز[۲] کوکه قرار یافت) سید مرقوم بکومک او نامزد شده رخصت پذیرفت - و در جنگ خان اعظم با میرزایان بحراست احمدآباد مانده بود - سال هیزدهم جلوس حکومت دولقه و دندوقه تعلق باو گرفت - پستر بکومک قطب الدین محمد خان بجانب کهنبایت شتافت - سال بیست و دوم جلوس بعطای ایالت ملتان مشمول عواطف بیکران گردید - و درآخر همین سال بهمراهی میرزا یوسف خان رضوي بصوب بلوچستان (که اعیان آن الوس از وحشت فطري و برگشتگی بخت سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتي بتقدیم نمیرسانیدند) تعین شد - و سال بیست و پنجم (که میرزا محمد حکیم از کابل آمده لاهور را محاصره نمود) سید مذکور نیز بدستور دیگر جاگیر داران آن ضلع از محصوران لاهور بود - پس از وصول موکب سلطاني بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

---

(۲) در[بعضی نسخه] میرزا کوکه *

که بواعث آن وسعت مشرب و صلح کل بوده - که رطب و یابس گروها گروه مردم را بمدارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که احدے اقدام بتخالف رای نتواند نمود - در امر دینی که مهم تر ازان است مداهنه و اغماض غیر از سهل انگاری و سبکداشت محملے دیگر ندارد *

(۲)
* سید حامد بخاري *

پور سید میران بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان امرای گجرات بود - گویند از موطن خود اوچهه با یک اسپ برآمده بگجرات رسید - روزے در راه فیلے مست باو دو چار شد - سید ناچار تیرے بر پیشانی او حواله کرد که جز سوفار نشانے ازو نمي‌نمود - ازان روز مردم آنجا به تیر او قسم مي خوردند - پستر رفته رفته برتبهٔ عمدگي فایز گردید - و چون اعتماد خان گجراتي از راه خود کامي نتهو (۳) نام طفلے را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) بفرزندی سلطان محمود شهرت داده نام مظفر شاهي برو بست و امرا هریک ناحیتے (۴) را متصرف گردید سید مبارک محالات بسیارے از پتن و دولقه و دندوقه به تیول یافت - ازانجمله دولقه

---

(۲) نسخهٔ [ج] سید احمد بخاري (۳) نسخهٔ [ا] نهذو نام (۴) نسخهٔ [ج] هریک ناحیهٔ را *

* بیانے که باشد بحجت قوي *
* ز نا فرخي باشد از نشنوي *

و اعتبار یافتن ایرانیان (که بیشترے بدان روش زندگاني نمایند) افروزینهٔ بدگماني شد - و از تقلید پرستي بزرگي یافتن تورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند - گروهے آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش برهمن بیغاره زنند سرمایهٔ سگالش نا سزا آنکه شهریار دیده ور از فراخي حوصله براهمهٔ دانش اندوز را در بساط قرب جا دادے - و طوائف هنود را بجهت مصالح ملکي و فزوني حقیقت پایه افزودے و برای شایستگی تمدن گرم خوئي فرموده عاطفت بظهور آوردے - و دستاویز این همه جوشش یافه درایان سه چیز شد - نخستین از فزوني شناسائي بارگاه مقدس مجمع دانشوران ملل و نحل آمد - و ازانجا (که هر آئین شایستگی چند با خود دارد) هر کدام نصیبهٔ آفرین برگرفت - و از فرط انصاف گزیني نکوهیدگی هیچ طایفه پرده باف نیکوئی آن نتواند شد - دوم هنگامهٔ صلح کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت - و گروها گروه مردم با گوناگون احوال کام روای صورت و معني گشتند - سیوم کجگرائی فرومایگان روزگار - انتهی کلامه *

بر واقفان انداز سخن پیداست - که آنچه در صدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود - غایت توجیه آنست

اظهار نبوت کرده اند - و روزگاران برآمد و دورها سپری شد
که این معنی پرورش می یابد - و روی در افزونی دارد)
هنوز گرد انکار فرو نمی‌نشیند - مرا چنین سگالش جبسان
در صفوتکدهٔ ضمیر راه یابد - و طایفهٔ دیگر را خیال آنکه شهریار
آفاق دین احمدی را نا ستوده میداند - همگی دستاویز
اینها آنکه خسرو دانا از فراخی مشرب و عموم مهر افزائی
و بسعادت طاعت گروهاگروه آدمی را بدوستی برگزیند - خامهٔ
دانش‌پژوهان هرکیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را
و همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دلیل پژوهد - و چون
گزافت و کیدهای فیلسوفان نصارا بر متفقهان روزگار در محافل
همایونی واضح شد سرباری توهم گشت - حالانکه احترامی
(که نسبت بخاندان نبوی ازین قدردان بظهور می‌آید) از
پادشاهان باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیارے از سادات
بمناصب والا سربلندی دارند - و رضا نمیدهد - که یکے ازان
خاندان سر بر پای اقدس نهد - یا ناصیه سای آستان اقبال
آید - طبقهٔ دیگر آن صافی اعتقاد را دامن آلود تشیع کردانند
دست مایهٔ بالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادلهٔ
این دو فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحهٔ بیان نگارش
یافتے - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزی و نصفت طرازی
بے میل طرف راجح برگزیدے ٭

نیر اکبر کامل است خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد
با دو پسر خود آئین الٰہي اختیار کرد) ازین جهت این فرقه
درین زمانه نسیا منسیا گشته - الحمد لله علی ذلک - و همهٔ این
مقدمات را شیخ علامي با دفعیهٔ آن بآب و تاب در اکبرنامه
در سلک تحریر کشیده - مجملے ازان نوشته میشود - طایفهٔ
آن یگانه بندهٔ ایزدي را (که زاد بر زاد روشن دودمان است)
تهمت آلود دعوی خدائي کردند - همانا غلط انداز اینها آن بود
که چندے از پیش قدمان یکجهتي (که بر مشرب نصیر بودند
یا ذوق حسین منصور) خدیو معني را مظهر حق دانسته
سخن سرا گشتند - و اورنگ نشین اقبال از مسند آرائی صلح کل
بیصرفه گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان
سرزنش نفرمود - برخے را مظنه آنکه خسرو زمان را خواهش
سفارت داور بے همال سراپای دل میگیرد - و دستاویز تخیل
اینها آنکه شهنشاه حکمت پژوه همواره آئینهای شگرف
درمیان آرد - و در سخنان شک آمود پیشینیان ناخنها زند
چون ژاژ خائی این دو گروه (۲) بمسامع شاهنشاهي درآمد بارها
فرمود سبحان الله در تنگنای خاطر نادان چگونه درآید - که
امکانے حدوث آمود در ماندهٔ طبائع نسبت الوهیت بخود دهد
و گروهے از هادیان آفاق (که بهزاران شگرف کارهای اعجاز

(۲) نسخهٔ [ج] بسمع •

عرش‌آشياني بتعليم چند كس مخصوص اكتفا فرمود - و آن
اقرار بيكتاى ايزد توانا بود - و تعظيم مقربان او (كه مجردات
و كواكب سياره اند) و منع از اذيت جاندار هرگونه كه باشد
و بهيچ آئين بد نبايد بود - و بهمه طوائف راه بے تعصبي
بايد سپرد - و عمدهٔ تبليغ آن بوده كه اخلاص مردم بولي‌نعمت
خود بدين مرتبه باشد - كه ترک چهار چيز مال و جان
و ناموس و دين آسان شمرند - و برخے احكام و مسائل اين
مذهب ذو الفقار (۲) اردستاني موبد تخلص در دبستان خود
(كه حاوي اكثر اعتقادات فرق هنود و مجوس و مذاهب
مروجهٔ اهل اسلام است) آورده - اگرچه الحال كسے باين
طريق مشتهر نيست - و بنابران (كه دران وقت هم بغير
از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بديگران تلقين نميكرد
خانخانان ميرزا عبد الرحيم بوسائل ملتجي گشته بابرام
و سماجت التماس نمود - كه من هم آلهي بنده ام - پادشاه
قبول كرده در شب عاشورا پيالهٔ دوستكامي باو عنايت نمود
و روزے بميرصدرجهان مفتي فرمود - كه در دلت اين است
كه مسلماني بدين آئين است - كه جهاندار مي (۳) كشند
چرا آلهي كيش نشوي - او بپا افتاد - و گفت كه از سه روز
همين خلش بخاطر داشتم - و بكسے نگفته بودم - كه اگر مظهر

---

(۲) نسخهٔ [ا] ذوالفقار آذر ساساني (۳) نسخهٔ [ج] ميكند ٭

در واقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانهٔ کعبه ایستاده
و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت
او ست - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال الاکبر (۲) است
و هم صاحب دبستان موبدي گوید - که از احمد توتبای (که
نوکر عمدهٔ خان اعظم بود) شنیدم که میگفت - چون اقوال
اهل اهوا و بدع شایع شد و طرق باطله احداث یافت میرزا
کوکه بنابر تعصب دیني در سنه (۱۰۰۱) هزار و یک از گجرات
بکعبه شتافت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم در لاهور
بآستانبوس رسیده بدین الٓهي در آمد - ازانجهت که شبي
در کعبه در خواب دید - که جناب رسالت فرمود که کعبه
پوست است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند
و معهذا عزم معاودت نداشت - قضا را شبی در واقعه دید
که باو گفتند - که بعزت بیرون نمیروي - و شرفا باو سلوک بد
سر کردند - ناچار برگشت - و از انچه گریخته بود بدان گرائید
ازین است که صاحب بداوني گفته - که رفتن میرزا خوب بود
اما آمدنش نه آنچنان - لطیفهٔ ازو نقل کرده اند - که پس
از ارتحال عرش آشیاني حرفهای سست گفتے - چون ازو
پرسیدند گفت در بزرگي او سخن نیست - اما ابو جهل اکبرم *
بالجمله چون الٓهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

(۲) نسخهٔ [ج] جلال الدین اکبر *

در دبستان آورده که در سنه (۱۰۰۰) هزارم آلهیان بعرش آشیاني گفتند - که هزار سال هجري تمام شده - الحال بحجت قاطع مثل شاه اسمٰعیل صفوي اعادي را از میان باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمروت مبعوثم مي باید این آئین بخواستهٔ مردم روائي گیرد - نه بجبر و تکلیف و بیم تیغ بدین الٰهي در آیند - و میر شریف آملي از رسائل محمودخاني (۲) مستشهد آورد که در سنه (۹۹۰) نهصد و نود رافع دین حق شخصے باشد - و ازان شخص باکبر تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی ناصر خسرو خواند *

* رباعي *

* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا *
* آیند کواکب ز جوانب یکجا *
* در سال اسد ماه اسد روز اسد *
* از پرده برون خرامد آن شیر خدا *

و گفت چون ناصر را در واقعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازي جفردان از مکه رسالهٔ از بعضے شرفا آورد - باین مضمون که بمقتضای احادیث صحیحه هفت هزار سال مدت ایام دنیا سپري شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

---

(۲) در [بعضی نسخه] محمود بساخواني *

شیخ گوید با آنکه این دو تضییع از مردم ثقه شنیده بودم اما ازان عفت مآب نیز بیواسطه استماع نمودم ٭

و در دبستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب بغزنین خان پسر شاه بیگ خان خاندوران شنیدم که میگفت من از میرزا عزیز کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جواب داد - که والده میگفت حق است و نیز شیخ علامي نوشته که چگونه شعشعهٔ بزرگي و بزرگ منشي از جبین مبین جنت آشیاني پیدا نباشد که حامل نور شاهنشاهي و خازن گنج معارف الهي بوده - و همین نور بود که در فتوحات بابري ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری صاحبقراني جلوه گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عفت آلنقوا در نقاب موالید لالی شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بروشنائی آن آغر خان دولت آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایرهٔ حصر و احصا بیرون است - هرکس را قوت شناخت کنه این معني نیست - و قدرت دریافت این دقائق نے - و ظاهر است که این نسبت اگر بطریق تعمیم باشد همه اخلاف را با اسلاف خود حاصل است - اما تخصیص و تشخیص واحد (که شیخ میخواهد) چیزے دیگر ظاهر میکند - نعوذ بالله ٭

که دفع اختلاف عالم نماید - او گفت بدون سیاست نمي تواند شد - و آن از من نمي آید - مگر بمروت و ملایمت هر قدر تواند شد رهنمون میشوم - پس خدا فرمود تو مظهر مهر منی - و دیگران مظاهر قهر - و امثال این کلپتره و هذیان بسیار ساخته اند و بیشترے جوگیه و سناسیه و بعضے اسلامیه (که بزي آنها متلبس بودند) بدو گرویده جگت گرو مي خواندند - و خوارقے (که از عرش آشیاني بیان نمایند) آنرا برهان گویند *

شیخ علامي در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم از ولادت روزے جیجي انگه شیر میداد - و از مخالفت ماهم انگه و جمعے دیگر آزرده خاطر و اندوهناک بود - در وقتے (که هیچ کس حاضر نبود) عرش آشیاني متکلم شده بتسلي خاطر محزون او پرداخت - و نوید شادمانیها بخشیده فرمود - زینهار این راز ما را آشکارا نکني - جیجي انگه در شگفت عظیم مانده بهیچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت روزے در دهلي بشکار حوالي قصبهٔ پالم تشریف فرمود - درانجا مارے بزرگ مهیب بر سر راه پیدا شد - پادشاه بے اندیشه دم مار را گرفته زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روی تعجب بوالدهٔ خود جیجي انگه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده بر زبان آورده گفت - که هرگاه در صغر سن معجزهٔ مسیحي نموده باشد اگر در کبر سن اعجاز موسوي بکار برد چه بدیع

جمعے از ارباب تعلق و تجرد گروہ حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر الٰهي بوده و این شرذمهٔ ضاله عرش آشیاني را خلیفة الله خوانند و چنان بر سرایند که او مامور شد - که لا اله الا الله اکبر خلیفة الله گویند *

آوردہ اند که چون شب یکشنبه پنجم رجب سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هجري عرش آشیاني در امرکوت متولد گردید یکے از مرتاضین در واقعه دید - که عقل کل با نفس کل فرود آمده پیکرے (که عنصر او فضائل اربعه بود) ساخته بهمایون پادشاه سپردند - چنانچه در قصهٔ آلنقوا نوشته اند که بعضے در رویا ملهم شده اند - که رب النوع انساني (که آن را در ترکي کشخان گویند) در عالم معنوي متوجه او شده بے اختلاط (که مخصوص ترکیب عنصري ست) بتصرف قدسي آبستن گردانید - چنانچه همه اولاد بوزنجر تا آن را که نیرون نامند فرشته نژاد میدانند *

و قومے از الٰهیه گویند - که عرش آشیاني را قدرت بر خلع و انسلاخ بود - روزے در یقظه ببدن مثالي از سموات برگذشته روح او بواحد اکبر (که باصطلاح آن طایفه ذات الٰهي باشد) آمیخته شد - حق تعالی گفت که میان من و دیگران جبرئیل واسطه بود - و درمیان من و تو دیگرے نمي‌گنجد - و مامور شد

مصحف آن هندي میشد - و شیخ ابوالفضل میگفت که این نامه افصح است از قرآن - علوم شرعیه و نقلیه را اعلا رتبه و اعتبارے نماند - مردم رغبتے بحکمت و حساب و طب و نجوم و شعر و تاریخ نمودند - فرامین باطراف صادر شد - که اراذل را از تعلیم باز دارند - و در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم بآئین شماسیان (که بدریافت فیوض انفسي و آفاقی او گروند - و شکر گذاری آن نورالانوار را سرمایهٔ دولت صوري و معنوي دانند) اهتمام شایسته رفت - عرش آشیاني بترغیب راجه بیربر ادعیه و اسامی آفتاب را بزبان هندي و فارسي ورد میفرمود - و هنگام تحویل از برج به برج وقت ظهور فیض خاص دانسته خصوص در تحویل حمل و همین قسم دیگر کواکب سیاره را (که فیض پذیر خوان انوار او یند) در شرف خویش گرامي شمرده آن ازمنه را مواقیت و مظاهر نعم والای الٰهي انگاشته سالے چهارده عید مقرر شد - و باستصواب علامة الدهر امیر فتح الله شیرازي تاریخ عربي را تغیر داده سال و ماه شمسي بدستور عجم معین کردند - گاو کشي ممنوع شد - و چنانچه قاضي بقطع معاملات اهل اسلام تعین میگشت برهمنے دانا بجهت فصل قضایای هنود قرار یافت - و چون هر امرے (که احداث و اختراع مي‌نمود) به الٰهي موسوم میساخت خلاصهٔ هر مذهب و هر طریقه را نیز باهم آمیخته دین الٰهي نامید

و ادلهٔ هر فریق و معقولهٔ هرطایفه بلا تعصب مذکور میکردند
و محاسن و مساوی هر طریقه بے تکلف بیان میشد - و هریکی
در قدح و نکوهش دیگرے میکوشید - یهودي با نصراني و سني
با شیعه و مجوسي و برهمن با اسلامي مناظره و مجادله
مینمودند - و نعوذ بالله بے محابا انواع قبائح و شنائع بذوات
مقدسهٔ انبیاء عظام و ایمهٔ کرام نسبت میکردند - طرفه هنگامه
برپا شد - و مکابره بجائے انجامید که علما و فقهای اسلامیه با هم
در افتاده تکفیر یکدیگر مي‌نمودند - حکیم فلسفي میگفت که عقلا
در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلا مرجح چرا - تابع ناموس
اکبر عقل (که ممیز و حاکم است میان حسن و قبح) باید بود
اعتماد بر دیو افسانها نباید کرد - که خانهٔ نقل خراب است
اردشیر نام زردشتیئے را از ایران طلبیدند - او آتش با خود
آورد - آنرا از انوار ایزدي دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل
مفوض شد - که بدستور آتش‌کدهای فارس باحتیاط نگاهدارد
و فرمانے بطلب آذرکیوان (۲) (که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود)
رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامهٔ از مولفات خود (که
مشعر ستایش مجردات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود)
فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پارسی بحت بود
و تصحیف آن عربي - و چون قلب میکردند ترکي - و باز

---

(۲) نسخهٔ [ج] درکیوان ٭

* بود وصفش ز حد فهم برتر *

* تعالی شانه الله اکبر *

اگرچه بعضی نوشته اند که چون پا بر منبر گذاشت یکباره حصر واقع شد - و بلرزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست اختراعی نماید و مجدد آئینی تازه شود در مهمات دین و مذهب نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور شرعیه منافیء مصالح ملکي میشمرد - تا بتجویز برخی علمای مزاج شناس (که سر آمد آنها غازی خان بدخشي بود) در سال بیست و چهارم سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت علما اتفاق نمودند - که مرتبهٔ سلطان عادل عندالله زیاده بر مجتهد است و خلیفهٔ وقت اعدل و اعلم و افضل است - و تذکرهٔ بمهر سائر فضلا مرتب گشت - که آنچه عرش آشیاني در مختلفات گذشتگان گروهاگروه تسهیلا للخلق برگزیند حکم الهي دانسته اتباع آن بر کافهٔ انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالنبي صدر این مقدمه تحریر یافته *

و چون عرش آشیاني را شوقی باستکشاف مسائل و مذاهب فرق انام بهم رسید در کمتر زمانی مجلس پادشاهي مجمع دانایان هر ملت و مذهب گردید - اصحاب ملل و نحل فراهم آمدند - و با همه راه مدارا و استمالت مسلوک میگشت

خواه بمیلان طبعی فطري - و خواه به تزویر و تدبیر ملکي چنانچه موی سر میگذاشت - پس از مدتها (که ارادهٔ ستردن نمود) گفت که التزام این امر بنابر تالیف هندي نژاد بوده الحال (که احتیاج بدان نماند) باید سترد - هرچند در تعظیم علما و مشائخ و ترویج شعائر اسلام میکوشید لیکن بنابر وسعت مشرب با مخالف و موالف مدارائے داشته با برهمنان و جوگیان مي‌نشست - و اذکار و اشغال ایشان فرا میگرفت (۲) - پس ازان (که بکفر و زندقه شهرت گرفت) برای نوربند عوام اعلان اختیار مراتب دیني مناسب دانست - چنانچه اظهار عزیمت حج و تعین میر حاج هر سال و انعقاد مجلس مولود جناب ختمي (صلی الله علیه و آله) ازین قبیل بود - و در سال بیست و سیوم باتباع طریقهٔ نبوي و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر امر خطابت شده در مسجد جامع فتحپور بر منبر برآمده چون مواد عربي نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضي بطریق خطبه برخواند * * بیت *

* خداوندے که مارا خسروي داد (۳) *

* دل دانا و بازوی قوي داد *

* بعدل و داد ما را رهنمون کرد *

* بجز عدل از خیال ما برون کرد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] فرا میگفت (۳) در [اکبر نامه] بنام آنکه مارا

و آنچه شیخ بداوني و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند محمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [که تذکرا مشائخ موسوم بثمرات القدس تالیف لعل بیگ (که از منصبداران اکبري و معتقد سلسلهٔ نقشبندیه است) بنظر آمد] از ترجمهٔ سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم واهي و بے اصل بوده چه او نوشته - که چون درین ایام لختے ادیان مجدده بر روی کار آمده خواستند در ارکان دین محمدي کسرے و فتورے واقع شود چنان قرار دادند که هرکه بامر ناگزیر بپیوندد بطور آفتاب پرستان روزنهٔ محاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ نیر اعظم (که عین نور الٰهي (۲) ست - و سایر انوار ازو مستفاد) در قبر نتابد راهے برستگاري (۳) نیابد - بعضے خبثا دربارهٔ حضرت وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اهل سنت و جماعت تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند *

اگرچه درین اوراق قلم اخبار رقم هرجا بمناسبت مقام لختے ازین مقوله بر لوحهٔ بیان مرتسم ساخته اما همه جا زبان نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عناني مي نماید و تیزجولان عرصهٔ قرطاس میگردد - عرش آشیاني از عنفوان سن و ریعان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

(۲) نسخهٔ [ج] که نورالٰهي ست (۳) نسخهٔ [ب] مادهٔ *

آن ناحیه را از مایدهٔ احسان بهره مند گرداند - درین قافله بسیارے از وضیع و شریف بار سفر حجاز بر بستند - شاید کم قافله بدین هجوم از هندوستان بدان دیار رفته *

خواجه در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معاودت نموده بزمین‌بوس اکبری سر مباهات بر افراخته زیاده بر سابق مشمول الطاف شاهانه گردید - و بتفویض صدارت کل هندوستان و منصب هزاري امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو باجل طبعي در گذشت - در ظاهر قلعهٔ فتحپور در جانب شمالي مدفون گشت - و پس از فوتش در آغاز سال سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال در آوردند - پسرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب پانصدي ترقي نمود *

در دبستان موبدي مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان بود - یعني بآئینے (که بعرش آشیاني نسبت دهند - و به الهي دین موسوم نمایند) گرویده بود - هنگام سفر واپسین بپادشاه وصیت نمود - که مرا باین دیو مردم دفن نفرمایند - لاجرم اورا در قبر با چراغے در آورده شبکهٔ بمحاذات نیر اعظم گذاشتند که نور او ماحيِ ماثم است - اگرچه امثال این حکایات را بنابر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبارسنج وقعے نبود

دستوري پذيرفت - و بتقديم جلائل خدمات مشمول التفات بيكران گشته چهرهٔ مباهات افروخت - در سنهٔ (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري داعئ حق را لبيک اجابت گفت - بمنصب دو هزاري امتياز اندوخته بود - پسرش سيد جمال الدين از رو شناسان پادشاهي بود - در محاصرهٔ قلعهٔ چتور (که دو نقب را از باروت پر ساخته فتيله را آتش دادند - و بيکے دير رسيد - و دران (۲) هنگامه جمعے را نقد زندگي برباد رفت) او هم گلشن جواني خود را سوخت *

* سلطان خواجه نقشبندي *

عبد العظيم نام خلف خواجه خاوند دوست است مريد خواجه عبد الشهيد بن خواجه عبدالله مشهور بخواجگان خواجه که فرزند بيواسطهٔ خواجه ناصرالدين احرار است - چون خواجه عبدالشهيد از سمرقند بهند آمد عرش آشياني پذيرهٔ (۳) شده باعزاز و اکرام دريافت - و پرگنهٔ چماري پنجاب را بطريق نذر گذرانيد - خواجه مدتے درانجا طرح سکونت ريخته بسر مي برد - پس از هيزده سال در آخر سنهٔ (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو معاودت بسمرقند نمود - و در سنهٔ (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار درگذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز و نشيب علمي بر نيامده و چندان دانش زار رسمي طي نکرده

(۲) نسخهٔ [ج] جواني را سوخت (۳) در [اکبر نامه] چمياري آمده *

* سید احمد خان بارهه *

برادر خرد سید محمود خان بارهه است - در سال هفدهم جلوس اکبري باتفاق خان مذکور همراه خان‌کلان در فوج مقلا بجانب گجرات تعین شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه او را با جمعے کثیر بتعاقب پسران شیرخان فولادي (که عیال و اسباب خود را از پتن برآورده بجانب ایدر میرفتند) نامزد فرمود - هر چند آنها تیز پائي نموده خود را به تنگناهای جبال کشیدند اما بسیارے از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهي افتاد - خان مذکور معاودت نموده کامیاب دولت زمین بوس گردید - پس ازان (که قصبهٔ پتن مخیم سرادقات سلطاني گشت) آنرا بمیرزا خان مرحمت نموده بنیابت او حکومت و حراست آنجا بسید احمد خان تفویض یافت - و در همین سال محمد حسین میرزا و شاه میرزا علم بغي افراشته باتفاق شیرخان بر سر پتن آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بند و بست برج و باره پرداخته متحصن گردید - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بسیار نزدیک رسید - میرزایان دست از محاصره کشیده از گرد قصبه (۲) برخاستند - و سال بیستم جلوس با برادر زادهای خود سید قاسم و سید هاشم بمالش گردن کشان تعلقهٔ رانا (که پس از کشته شدن جلال خان قورچي غبار فتنه بر انگیخته بودند)

(۲) یا قلعه باشد *

بارهه عبارت است از دوازده موضع - که درمیان دو آب یعنی دریای جون و گنگ قریب پرگنهٔ سنبل واقع شده - خان مذکور مرد قبیله‌دار بود - بنوکری پادشاهي رسیده نامے بشجاعت و سخاوت بر آورد - ساده لوحی مفطور داشت - گویند چون عرش آشیاني اورا بر سر مدهکر بندیله تعین فرمود او نوردانته نمایان بتقدیم رسانیده مظفر و منصور برگردید - پس ازان (که بملازمت سلطاني فایز گشت) عرض نمود که من چنین و چنان کرده کردم - آصف خان گفت میرانجي این فتح باقبال حضرت شده - پنداشت مگر اقبال نام یکے از امرای پادشاهي خواهد بود جواب داد که چرا غلط میگوئي - درانجا اقبال پادشاهي نبود من بودم و برادرانم - تیغ دو دستي زده ایم - پادشاه متبسم شده او را بگوناگون عواطف بر نواخت - و روزے یکے از روی کنایه با وی گفت - که نسب نامهٔ سادات بارهه بکجا منتهي میشود او في الحال در میان تودهٔ آتش (که فقرای ملنگ شبها روشن میکنند) تا زانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر نخواهد شد - و اگر نیستم میسوزم - قریب یک ساعت دران آتش ایستاد - مردم بزاري برآوردند - کفش مخملي در پا داشت جورب او (۲) نسوخته بود - پسرانش سید قاسم و سید هاشم - احوال اینها جداگانه نوکریز کلک بیان طراز گردیده *

---

(۲) یا چوب او باشد *

سید محمود خان (که در محال جاگیر خود بود) او را شناخته باحترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعیناتی خان‌کلان بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعاقب ابراهیم حسین میرزا مامور شد - پستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه گردید و مسرعے فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید خان مذکور گام عجلت برزده متصل قصبهٔ سرنال برکاب سلطانی پیوست - و مصدر ترددات نمایان گشت - و چون میرزای مذکور شکست یافته رخت ادبار بجانب آگره کشید او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطانی بصوب گجرات تعین یافت - چون موکب والا ایلغار نموده بحدود میرتهه رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدودے در فوج طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ بےتابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائي نمود - اواخر همین سال با سادات بارهه و سید محمد امروهه بر سر ولایت مدهکر سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزور شمشیر آن حدود را عماي در ساخت - و دران نزدیکي مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري پیمانهٔ زندگیِ او لبریز گردید - بمنصب دو هزاري سربلندي داشت #

شتافت - پادشاه از فوت چنین مخلص راسخ قدم قرین تاسف و اندوه بسیار گردید - و چون بدارالخلافه معاودت فرموده ظاهر شد (که ذمهٔ سیف خان بوام مبالغ گرانبار است) از کمال عاطفت بادای جمیع آن سبکسار ساخت - پسرانش شیر افکن و امان الله بمنصبی درخور امتیاز داشتند *

* سید محمود خان بارهه *

اول کسے ست ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجهٔ امارت رسید - ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود - در سال اول جلوس اکبری همراه علي قلي خان شیباني بدفع هیمون (۲) بقال (که پس از شکست یافتن تردي بیگ خان نخوت بخود راه داده با فراوان جمعیت از دهلي روانه شده بود) نامزد گردید - و سال دوم به تنبیه حاجي خان غلام شیر خان سور (که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده دم استیلا میزد) تعین گشت - سال سیوم بتسخیر قلعهٔ جیتارن (۳) دستوري یافته آنرا از دست راجپوتیه برگرفت - چون مقدمهٔ خانخانان برهم خورد خان مذکور بنوکري پادشاهي اختصاص پذیرفته قرینه بلدهٔ دهلي جاگیر یافت - و سال هفتم جلوس (که خانخانان منعم بیگ بنابر کشته شدن شمس الدین محمد خان اتگه واهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه فرار نمود)

---

(۲) در [بعضے جا] هیمو بدون نون آمده (۳) نسخهٔ [ج] جیتارن *

در پردلي و گنداوري يکتاى روزگار و درشجاعت و تهور سرآمد اقران بود - سال هفدهم در محاصرهٔ قلعهٔ سورت روزے (که از بالا بارش تير و بندوق و توپ بود - و از پايان مورچالها هجوم آوردند) سيف خان تاخت نمايان بردہ کارنامهٔ جرأت و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوقے باو رسيدہ تا يک ماہ صاحب فراش بود - عاقبت بخير انجاميد شخصے ازو پرسيد - که پادشاہ راضي هستند و بارها صرفهٔ امثال شما مردم چه که بسيارے (که بپايه نرسيدہ باشند) مي فرمايند براى چه خود را ديدہ و دانسته در مهلکه انداختند در جواب گفت در جنگ سرنال راہ غلط کردم - و خود را دران هنگامه نتوانستم رسانيد - از خجالت آن روز زندگي بر من گران است - ميخواهم که سبکبار گردم - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري سال هيزدهم (که عرش‌آشياني بايلغار نه روزہ از آگرہ بحوالىِ احمدآباد رفته با محمد حسين ميرزا محاربه نمود) سيف خان در تاختن اول چپقلش رستمانه نمودہ غنيم خود را منهزم (۲) ساخت - و بدو زخم نمايان (که بر رو داشت) اجميري اجميري گويان جوياى پادشاہ گرديد - ديد که محمد حسين ميرزا با چندے از اوباش در ميدان سر بخودي مي آرايد - کوکه باو رسيدہ داد بهادري و تردد دادہ بملک بقا

(۲) در[اکثر نسخه] منهدم ه

(۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري در فوجداري سیوستان پیمانهٔ زندگي او لبریز گردید *

* حرف السين *

* سیف خان کوکه *

برادر کلان زین خان کوکه است - گویند والدهٔ اش همیشه دختر آوردے - و پدر بمقتضای بشریت آزردهٔ شدے درین مرتبه (که در کابل بسیف خان باردار شد) پدر برآشفته گفت - که اگر این بار دختر آمد خانه داري و ملاقات موقوف است - آن عفت منش در خدمت مریم مکاني رفته گله اظهار نمودهٔ رخصت اسقاط حمل گرفت - عرش آشیاني آگهي یافته باوجود صغر سن فرمود - اگر پاس خاطر من میخواهي پیرامون این امر نگردي - که ایزد توانا ترا فرزند نیک اختر کرامت خواهد کرد - آن ضعیفه فرمودهٔ شاهزادهٔ را مژدهٔ غیبي دانسته ازان ارادهٔ خود را باز داشت - اتفاقا سیف خان متولد شد - و والدین بوجود پسر شغف و خرمي مفرط اندوخته بسپاس شاهزادهٔ پرداختند - عرش آشیاني زیادهٔ بر همه عنایت بحال او مبذول مي‌فرمود - پس از سریر آرائي هنوز آغاز شباب داشت که بپایهٔ چهار هزاري بر آوردند

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است - که سال سیزدهم جلوس خلد مکان ببحالی منصب یکهزار و پانصدي سه صد سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندوخته *

* زبردست خان *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس از سریر آرائی آن پادشاه بعطای منصب هزاري پانصد سوار منسلک گشته سال دوم باضافهٔ پانصدي صد سوار و ثانیا باضافهٔ دو صد سوار لوای کامراني برافراخت - سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار بین‌الاقران تفوق جست - مدتے بتعیناتی صوبهٔ بهار بسر برده همواره با ناظمان آن صوبه در برافکندن زمینداران فساد پژوه راه جانسپاري و عقیدت سگالي سپردے - در ایام صوبه داری اعتقاد خان پرتاب زمیندار پلاموں را (که از جملهٔ فساد پیشگان مقرری آن صوبه بود) او جد و جهد بلیغ بکار برده یکے از پسرانش دست تجلد بلند ساخته بکار ولي نعمت برتبهٔ جان نثاري فایز گشته سال هفدهم پیش ناظم آورد - پس ازان بحضور رسیده دولت آستانبوس دریافت - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار قامت قابلیت آراست سال نوزدهم بعنایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبهٔ تتهه سر بلندي پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنه

محمد اورنگ زیب بہادر بحضور رسیده دولت بار اندوخت سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار کامیاب گشت - پستر باضافهٔ پانصدي دویست سوار ناصیهٔ بخت نور آگین ساخته بخدمت قراول‌بیگي سربلندي پذیرفت سال هیزدهم درجشن صحت بیگم صاحب (که بنابر سوختن بدن از آتش چندے کسلمند بود) بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب از اصل و اضافه دو هزاري هزار و پانصد سوار و عطای علم و فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و پستر بتفویض خدمت توش بیگي از اقران تفوق جست - سال نوزدهم بیست و چهارم رجب مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري بیماري صعبے بهم رسانید - هرچند حکیم داؤد تقرب خان بفصد تحریض نمود راضي نشد - و بهرای جاوداني پیوست *

گویند عیاش بیقید مزاج بود - و حرف بےباکانه میزد روزے بیگم صاحب سفارش او نموده اورا بخانهٔ یکے از شاهزادها فرستاد - شاهزاده باعزاز پیش خود طلبیده فرمود - که در باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند - انشاءالله در تربیت شما سعي مرفوره بعمل خواهد آمد - در جواب گفت که سفارش لنگ و کور را مي‌باید - بنده ازین عیبها بري ست اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر - اما آشنا بزور بود - یکے از پسرانش فیض الله خان است - که احوال او جداگانه

و چون عرش آشیاني مراجعت از برهانپور بآگره کردند او را بر خواندند - از کامروائي بمی‌گساری مفرط افتاده بود - بدین جهت لختے ازان دست کشید - رنجوري افزود - و فروغ دیده و دل کم شده در سنه (۱۰۱۰) هزار و دهم هجري پیمانهٔ زندگي لبریز گشت - گویند در سانحهٔ (که بر بیر برگذشت) کمي از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیرهٔ خاطر داشتند - چون آخرها اسپان بسیار از کابل برای شاهزاده سلطان سلیم (که بخیال فاسد در اله آباد اقامت گزیده بود) فرستان ناخوشي افزود - در همان ایام درگذشت *

زین خان بکبت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود مینواخت و شعر هم میگفت - ازوست * * شعر *

* آرامشم نمیدهد این چرخ کج خرام *

* تا رشتهٔ مراد بسوزن در آرم *

گویند بضیافتے (که پادشاه را بخانه طلبیده) چندان تکلف کرد که موجب حیرت(۲) همگنان گشت - ازانجمله چبوترهٔ بطول و عرض از شالهای طوس (که دران وقت کمیاب بود) بست و پیش آن سه حوض یکے از گلاب یزدي دوم از رنگ زعفران سیوم از ارگجه ترتیب داده طوائف را (که زیاده از هزار کس بودند) دران حوضها مي‌انداختند - و جویهای شیر و شکر آمیخته

---

(۲) در[بعضے نسخه] حسرت *

درآمد - چون وحدت علي خويش جلاله بامانت يوسف زئي بر قلعهٔ کنشال (۲) و برخے ولايت کتوران چيرگي يافته بود کوکلتاش همت در استيصال او بست - فوجے تا کهمار (که دارينده اشتين مرزبان کاشغر است) شتافته بسيارے را باسيري بر گرفتند سران کافر نيز پيوسته در ناکامي افغانان کوششها نمودند برخے بسوی چغان سرا بدخشان رويه شده دست از زدن و بستن بر نداشتند - ناگزير سران يوسف زئي بزينهار در آمدند و قلعهٔ کنشال و بسيار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان و کاشغر رفت و رسے يافت - در جشن سر آغاز سال چهل و يکم بمنصب پنج هزاري سر بر افراخت ٭

چون بند و بست کابل از قليچ خان صورت نگرفت در همين سال آن ملک باقطاع کوکه مقرر گشت - و درين سال شاهزاده سلطان سليم را بدختر زين خان شگرف دلبستگي پديد آمد و بيوکاني همالش در سر گرفت - عرش آشياني ازين بيراهه روي سرگران شد - چون شيفتگي خاطر از اندازه بيرون ديد دستوري فرموده سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم جشن ازدواج انعقاد يافت - و چون جلال الدين روشاني (که مايهٔ فساد ديار کابل بود) بگو نيستي فرو شد - و زابلي شورش فرو نشست زين خان حسب الحکم از تيراه بحفاظت لاهور پيوست

(۲) يا کنشان باشد ٭

پنهان راهے بسواد در آمد - افغانان سراسیمه به پیغولها در شدند و آن الکا مفتوح شد - هرجا قلعه ضرور بود بنیاد نهاده مردم را بحفاظت گماشت - و در سال سي و پنجم زین خان بگوشمالیِ زمینداران شمالي دستوري یافت - از نزدیکیِ پتهان (۲) درآمده تا دریای ستلج رو بر نتافت - همگي بوم نشینان فرمان پذیر گشتند - راجه بدهي چند از نگرکوت - راجه پرسرام از کوه جمو - راجه باسو از موُ - راجه انروده (۳) جسوال - راجه کاملوري (۴) - راجه جگدیس چند ده وال - رای سنسار چند از پته رای پرتاپ از مانکوت - رای بهسو بزرگ جسروته (۵) - رای بلبهدهر از لکهن پور - دولت از کوت بهرته - رای کرشن بلاوریه (۶) - رای راودیه دهمري وال - اگرچه سوار ایشان بده هزار کشید لیکن پیاده از یک لک افزون - با پیشکشهای گران همراه کوکه دولت ملازمت دریافتند - سال سي و ششم کوکلتاش بمنصب چهار هزاري و عطای نقاره سربلندي یافت - و در سال سي و هفتم (که زین خان بپاسبانیِ آن روی سندھ تا هندو کوه مقرر شد) از سواد و بجور تا تیراه در آورد - افریدي و اورک زئي پایاي تن داد - جلاله بولایت کافران بدر زد - کوکه بدان ملک

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] پتهان (۳) در [بعضی نسخه] انوادة (۴) نسخهٔ [ب] کاپلوري و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] کاهلور (۵) در [اکبرنامه] بهوزو آمده (۶) در [اکبرنامه] پلادیه •

با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالمی نقد هستی در باخت کوکلتاش خواست جان نثاري نماید - جانش بهادر جلو کرفته برگردانید - لختے از بیراهي پیاده شده بمنزل رسید - چون شهرت شد (که افغانان از پی مي آیند) بصد اضطراب کوچ بیهنگام گردید - مردم از تاریکي راه گذاشته بدرها افتادند - هرچند افغانان در تقسیم غنیمت درمانده بودند - روز دیگر راه گم کردگان جان سپردند - راجه را با بسیارے از رو شناسان بادشاهي و نمود پانصد کس درین بیراهه روي روزگار بسرآمد *

کوکلتاش در سال سي و یکم بمالش مهمندان و غوریه خیل نواح پشاور (که جلال الدین روشاني را بسري برداشته در تیراه و خیبر غبار شورش برانگیخته بودند) تعین شد - و کارهای نمایان بظهور آورد - و در سال سي و دوم حکومت زابلستان از تغیر راجه مانسنگهه بدو تفویض یافت - و در سال سي و سیوم باز بمالش یوسف زئي مامور گشته اول ببجور در آمده هشت ماه آویزش داشت - بسیارے را نقد زندگي بتاراج رفت - ناگزیر بازماندگان غاشیهٔ بندگي بر دوش گرفتند - کوکه بسیچ گرفتن سواد نمود - نخست بساحل دریای بچکوره[۲] (که سرآغاز درآمد آن ملک ست) استوار قلعهٔ برساخته نشست - غنیم سرگرم عید قرباني بود - کوکه بیخبر از

---

(۲) یا بچکوره باشد *

چون از کوه نوردي بسپاه بستوه آمده بود کوکه درخواست کمک نمود - عرش آشیاني راجه بیربر و حکیم ابوالفتح را پی یکدیگر تعین فرمود - چون بکوکلتاش پیوستند بنابر همچشمي حسدهای دیرینه یکتائي نگرفته غبار دوئي برخاست هنگام مشورت کوکه گفت - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه گردند - و من میان ولایت را پاسباني کنم - یا شما بودن چکدره بر خود گیرید - و من بسزای کوه نشینان پردازم - راجه و حکیم جواب دادند - که حکم بتاخت ملک است - نه بنگهداشت - همه را باتفاق مالش داده روانهٔ حضور شویم کوکه گفت ولایتے (که بچندین آویزه بدست آمده باشد) چگونه سرانجام ناکرده گذاشته شود - اگر این هر دو شق قبول ندارید از راهے که آمدید بر گردید - این نشنوده بهمان راه کراکر (که پر نشیب و فراز بود) روانه شدند - کوکه از مدارای ناهنجار سرداري یکسو نهاد - که مبادا این مقربان حرفے ناشایسته بر سازند و خاطر پادشاهي را گران کنند - تا آنکه درهر تنگ دره آویزشے رو میداد - و پرتالها یغمائي میشد *

چون بسمت گریوهٔ بلندري روانه شدند کوکه چنداول گردید - افغانان رانده مي آمدند - ناچار به پیکار ایستاد - آنها از هر سو به تیر و سنگ چیره دستي نمودند - مردم از سراسیمگي از فراز کوه به نشیب رو آوردند - دران روارو فیل و اسپ

راه ناسپاسي پیش گرفته گزین جاهای اینان بدست آوردند و برخی ازان پیشین گروه دران تنگناها بناکامي بسر مي برند و از وطن دوستي بیرون شدن نیارند - سابق در سالے (که عرش آشیاني به تنبیه میرزا محمد حکیم درین نواح آمد) کلانتران این الوس بملازمت رسیدند - ازانجمله کالو (۲) مشمول عنایت گشته از دارالخلافهٔ آگره رو بگریز نهاد - خواجه شمس الدین خوافي از نواحیِ اٹک دستگیر ساخته بحضور فرستاد - بجای پاداش نوازش یافت - لیکن باز راه گریز گرفته به بنگاه خود شتافت - و در شورش افزائي رهنمای دیگر بومیان گشت *

زین خان کوکه اول بولایت بجور (که جنوبی آن پشاور و غربي پرگنات کابل - طول بیست و پنج کروه - و عرض از پنج تا ده - سي هزار خانه دار این الوس درینجا بسر برند) در آمده بسیارے را مالش بسزا داد - غازي خان و میرزا علي و دیگر سران این قوم زینهار خواسته دیدند - و خاربن شورش بر کنده گشت - پس ازان عزیمت کوهستان سواد نمود - بعد از آویزشهای سترگ غنیم راه فرار سپرد - در جکدره (۳) (که میانهٔ ولایت است) قلعهٔ اساس نهاد - بیست و سه بار فیروزي یافت - و هفت سنگر بر شکست - غیر از گریوهٔ کراکر و ولایت پونیر همه بدست آمد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] کانو - یا کامو باشد (۳) در [بعضی نسخه] چکدره ٭

خواجه مقصود علي هروي مردے پاک طینت بصدق و دیانت متصف از ملازمان مریم مکاني بدوام خدمت در حوالي هودج امتیاز داشت - و در سفر عراق داخل ملازمان وفاکیش بود عرش آشیاني دختر برادرش خواجه حسن را (که عم زین خان باشد) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآورد - از بطن او در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت سلطان پرویز متولد گردید - و چون در سال سیم (که میرزا محمد حکیم در کابل بدار بقا پیوست) عرش آشیاني بعزم زابلستان از دریای سندهه عبره نمود زین خان (که بمنصب دو هزار و پانصدي اختصاص یافته بود) برهنموني الوس یوسف زئي و کشایش سواد و بجور رخصت یافت - این گروه انبوه پیشتر در قراباغ و قندهار بسر مي‌بردند - و ازانجا بکابل آمده دست چیرگي مي کشاندند - میرزا الغ بیگ کابلي بدستان سرائي ازهم گذرانیده پس ماندگان ازانجا بلمغانات دم آسایش برکشیده پس ازان باستغر (۲) بار اقامت کشودند - نزدیک صد سال است که بسواد و بجور برهزني و سوتابي روز میگذرانند *

درین سرزمین گروهے (که خطاب سلطاني داشتند) مي بودند - و خود را از نژاد دختري سلطان سکندر مي‌بنداشتند این قوم نخستین بپرستاري جا گرم کردند - و بحیله اندوزي

(۲) در [اکثر نسخه] باشتغر *

واقع است - و سابقا مکان نشست راجها بود) توطن داشتند و بتقریبی ازانجا بر آمده در دیهات تراپ بلدهٔ بیجاپور سکونت ورزیدند - بهروجی بنابر قرابت با تیما (۲) راجه مذهبه (که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدبه فایز شده بود) در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و تیولداری پرگنهٔ پالم (۳) صوبهٔ بیدر سرفرازي یافته بنوکري مي پرداخت چون در گذشت اکاجي پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت و رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب راجه بیر بهادر و افزونی اقطاع چهرهٔ عزت بر افروخت - در سال (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود هجري بعدم‌سرا شتافت - با زبان فارسي آشنائي داشت - و در فن کبت و دوهره (که عبارت از کلام موزون بزبان مردم مابین گنگا و جمنا ست) ماهر بود - پس ازو پسرش سدهرم (۴) و برادر زادهایش جاگیر ارثي را تقسیم یافته سررشتهٔ ملازم پیشکي بدست دارند *

* حرف الزاء *

* زین خان کوکه *

مادرش پیچه جان انکهٔ عرش آشیاني ست - پدرش

---

(۲) در [بعضی نسخه] باپتما راجه (۳) نسخهٔ [ا] بالم (۴) نسخهٔ [ب] سدهرام *

و پاس مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا بعمل مي آورد - خیرات سرّا میکرد - با تدابیر ملکي آشنائي داشت - اما امور مالي کمتر مي‌فهمید - چند صبایا ازو باقي ماندند - برادران اعمامي او سید عارف خان و سید ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هریک بسلوک پیش آمد - و یک صبیهٔ خود را بمیرجمله نام پسر کوچک سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر و خدمت حراست خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقهٔ صوبهٔ مزبور امتیاز دارد و مورد عاطفت نوئین مزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله بهادر زور آور جنگ مدتے ببخشیگری رسالهٔ مغلان ملازم سرکار او مي پرداخت - دریذولا بنیابت نظامت ناندیر چهرهٔ عزت برافروخته - و بمنصب پنجهزاري سربلند - مرد بے باک صاف دل است *

* راجه پیر بهادر *

پسر بهروجي سرکبر است - که فریقے ست از قوم دهکر (۲) نیاگانش در نواج انا کوندي (۳) (که بر کنار دریای بنگبهدرا (۴)

(۲) نسخهٔ [ب] دهنکر (۳) در [بعضي نسخه] انا کوبند (۴) در [بعضي نسخه] تنگ بهدرا •

خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه و فساد باجي راو سردار جانب راجه ساهو بهونسله برپا شده نوبت بمحاربه با ناصر جنگ شهید رسید (۲) و راو مزبور تنبیه بلیغ یافته بعد قایل ایام رو بنیستي سرا کرد خان مزبور حسب ایمای بهادر مزبور آمده بتسلی برادر و پسر متوفی پرداخته طریق سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت بهندوستان نموده همراه بهادر مرحوم در سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیابت صوبهداري اورنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره طبل برتري نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب نصیر جنگ ناموري پذیرفت - و پس از جنگ پهلچیري باز صوبهدار اورنگ آباد گشت - و در عمل صلابت جنگ مرحوم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب رکن الدوله و خدمت وکالت مطلقهٔ مومی الیه نصاعد نمود و بستر مستعفي شده بنظم صوبهٔ برار اختصاص گرفت و چون خدمت مزبور بنظام الدوله آصف جاه تقرر یافت او بحراست اورنگ آباد درجهٔ اعتلا پیمود - و در سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجري بکشور بقا خرامید - بخوش خلقي

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمحاربهٔ ناصر جنگ رسید *

* رکن الدوله سید لشکر خان بهادر *
* نصیر جنگ *

نامش میر اسمعیل است - نیاکانش از سکنۀ سرپل مضاف بلخ اند - نسبش بمیر سید علي دیوانه (که مزارگاه او در موضع پنجاب واقع شده یزار و یتبرک به و از خلفای شاه نعمت الله ولي ست) میرسد - عم او سید هاشم خان بنوکری پادشاهي اختصاص پذیرفته - چون پدر میر اسمعیل زود در گذشت هاشم خان اورا پرورش نمود - او در ملازمان برادری خاص (که عبارت از مغلان منصبدار است) نوکر بوده بخطاب مسافر خاني ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمایان گردیده حریف خود را بشمشیر مغلوب ساخت - پس ازان (که بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته دولت بار اندوخت) شجاعت و دلاوری او ذهن نشین پادشاه گردانید - لهذا بفوجداری اتک صوبۀ کابل چهرۀ اعتبار افروخت پستر ازانجا مستعفي شده بدکن پیش بهادر مزبور رسید و ببخشیگری سایر سرکار او و خطاب سید لشکر خان سرفراز گشت و چندے برای بند و بست راج بندري مضاف فرخنده بنیاد مامور گردید - و مدتے بنظم صوبۀ اورنگ آباد پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادر شاهي

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین تقریب صورت مناقشه فیمابین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت مادهو راو پسر خرد سال نراین راو بجای نیاکان خود است *

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل صوبه داری سربلند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر صوبهٔ مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه ساهو رگهوجي بهونساله است - که با راجهٔ مذکور نسبت همقومي نیز داشت - صوبهٔ برار متعلق باو بود - و ملک دیوگدهه و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله رفت - و عوض چوتهه آنجا صوبهٔ اردیسه گرفت - بعد فوت او جانوجي پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چندے میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجي مسلط است - و سند تعلقهٔ چوتهه بدست نیاکان خود از راج مرهته بنام پسر خود رگهوجي گرفت - دیگر از همراهان او مرار راو کهورپره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات صوبهٔ بیجاپور بود - و نامے بسرکردگي بر آورده قلعهٔ کیتي و غیره محالات بسیارے در تصرف داشت - حیدر علي خان مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعهٔ مذکور محصور نموده دستگیر ساخت - و در قید او پا بعدمخانه نهاد - و سرداران جزوی او از اندازهٔ تحریر بیرون *

* ركن الدوله سيد لشكر خان بهادر *
* نصير جنگ *

نامش مير اسمعيل است - نياگانش از سکنهٔ سرپل مضاف بلخ اند - نسبش بمير سيد علي ديوانه (که مزارگاه او در موضع پنجاب واقع شده يزار و يتبرک به و از خلفاى شاه نعمت الله ولي ست) ميرسد - عم او سيد هاشم خان بنوکرى پادشاهي اختصاص پذيرفته - چون پدر مير اسمعيل زود در گذشت هاشم خان اورا پرورش نمود - او در ملازمان برادرى خاص (که عبارت از مغلان منصبدار است) نوکر بوده بخطاب مسافر خاني ممتاز شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علي خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر ترده نمايان گرديده حريف خود را بشمشير مغلوب ساخت - پس ازان (که بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته دولت بار اندوخت) شجاعت و دلاورى او ذهن نشين پادشاه گردانيد - لهذا بفوجدارى اٹک صوبهٔ کابل چهرهٔ اعتبار افروخت پستر ازانجا مستعفي شده بدکن پيش بهادر مزبور رسيد و ببخشيگرى ساير سرکار او و خطاب سيد لشکر خان سرفراز گشت و چندے براى بند و بست راج بندري مضاف فرخنده بنياد مامور گرديد - و مدتے بنظم صوبهٔ اورنگ آباد پرداخت - ازان بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادر شاهي

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین تقریب صورت مناقشه فیمابین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت مادهو راو پسر خرد سال نراین راو بجای نیاکان خود است *

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل صوبه داری سر بلند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر صوبهٔ مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه ساهو رگهوجي بهونسله است - که با راجهٔ مذکور نسبت همقومي نیز داشت - صوبهٔ برار متعلق باو بود - و ملک دیوگدهه و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله رفت - و عوض چوتهه آنجا صوبهٔ اڑیسه گرفت - بعد فوت او جانوجي پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چندے میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجي مسلط است - و سند تعلقهٔ چوتهه بدست نیاکان خود از راج مرهته بنام پسر خود رگهوجي گرفت - دیگر از همراهان او مرار راو کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات صوبهٔ بیجاپور بود - و نامے بسر کردگي بر آورده قلعهٔ کیتي و غیره محالات بسیارے در تصرف داشت - حیدر علي خان مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعهٔ مذکور محصور نموده دستگیر ساخت - و در قید او پا بعدمخانه نهاد - و سرداران جزوي او از اندازهٔ تحریر بیرون *

هندوستان شد - و اول بشهر دارالخلافه رفته قلعه را بدست آورد و محي الملة پسر محي السنة بن کام بخش را (که عماد الملک بعد کشتن عالمگیر ثاني بر تخت نشانده بود) برداشته عوض او میرزا جوان بخت بن شاه عالم پادشاه را بطریق تورة نشاند - و در سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجري بمقابلهٔ شاه دراني پرداخت - و چون بنابر انسداد طرق رسد حال فوج او بعسرت کشید چار و ناچار دو چار شده او و بسواس راو و جمعی کثیر از سران و غیر آنها ته تیغ در آمدند و بعضی (که راه گریز یافتند) اهل دیهات نگذاشتند - بالاجي بعد استماع این حقیقت سال مذکور غصه‌مرگ شد - پسر دوم او مادهو راو بجای او نشست - چندے فیمابین او و رگناتهه راو عم حقیقیش نزاع بود - آخر رگناتهه راو را گرفته نظر بند ساخت چند سال باستقلال گذرانیده بمرض در گذشت - و نراین راو برادر کوچک خود را بجای خود نشانیده بود - رگناتهه راو با مردم ساخته نراین راو را کشت - چون متصدیان خانه اش با او راضي نبودند فیمابین نزاع بر خاست - رگناتهه راو مغلوب شده پناه کلاه پوشان فرنگ گرفت - و در حالت تحریر بحمایت آنها با متصدیان جنگ و جدل نموده بدست متصدیان افتاد - و در صوبهٔ مالوه جاگیر بقدر خرج لابدي یافته روانهٔ آنصوبه شده از اثنای راه با مردم بدرقه پرخاش

و هفتاد و یک هجري در دکن با نظام الدوله آصف جاه بمقابله پرداخته بعد صلح (۲) ملک بیست و هفت لک روپیه کامل تعلق بمرهته گرفت - و در همین سال دتاجي سندهیه برادر و جنکو پسر جی اپا در سکرتال (۳) نجیب الدوله را محصور گردانیدند - و درهمان سال رگناتهه راو و شمشیر بهادر و هولکر در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدینه بیگ خان بجانب پنجاب شتافته تیمور شاه پسر شاه دراني و جهان خان را از لاهور رهسپر وادئ فرار ساختند • و نایب اینها در لاهور ماند - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجري دتا از خبر آمد آمد شاه دراني تا سرهند رفته نخچیر فنا گردید - و در دکن قلعهٔ احمدنگر بتصرف مرهته در آمد - و بالاجي و سدا سیو راو با امیر الممالک نظام الدوله آصف جاه مخالفت سر کرده بمقابله پرداختند - حسب تقدیر سرداران مثل چنداولئ اهل اسلام کشته گردیدند - و ملک شصت لک روپیه کامل و سه قلعه دولت آباد و آسیر و بیجاپور بدست مرهته رفت *

و چون سال مزبور شاه دراني عمل مرهته از پنجاب برداشته دتا سندهیه را کشت و فوج هولکر را غارت نمود بنابران سدا سیو راو با بسواس راو پسر بالاجي بعزم تدارک روانهٔ

(۲) نسخهٔ [۱] با صلح (۳) در [بعضی نسخه] شکر تال •

عرف بهاو پسر چمناجي (۲) برادر باجي راو کارپرداز او مقرر گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجهٔ مزبور (که سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجري واقع شد) اگرچه چند بار آثار شوخي ازینها بوقوع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد فوت راجه یکے از قرابتیان او را دست نشاندهٔ خود ساخته کار و بار راج بدست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را با خود ایل ساخت - و سال (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري (که هولکر و جي اپا سندهیه بکمک ابوالمنصور (۳) خان جانب الهآباد و اودهه شتافتند - و احمد خان بنگش مغلوب گردید) در جلدوی آن خان مزبور از کول و جلیسر و قنوج تا کرهٔ جهان‌آباد باینها داد - و رفته رفته تا الهآباد بتصرف آورد - قریب ده سال دران نواح عمل مرهته بود و در سال مزبور بدکن بالاجي فوجے برسر اورنگ آباد برده مبلغ خطیر از خزانهٔ سرکار ناظم بدست آورد - و سال (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بتقریب سذه امیرالامرا فیروز جنگ اکثر صوبهٔ خاندیس و بعضے محالات صوبهٔ خجسته بنیاد بتصرف اینها در آمد - و سال (۱۱۷۱) هزار و یکصد

---

(۲) نسخهٔ [ب] چمناجي (۳) نسخهٔ [ب] ابوالمنصور خان که با احمد خان بنگش مقابله داشت جانب الهآباد •

(که مکان بود و باش راجه بود) مفتوح ساخت - و بالاجي جادو را از دریای جمنا گذرانید - که تاخت انتربید نماید او با برهان الملک (که قریب اکبرآباد رسیده بود) مقابله کرده مردم بسیار بکشتن داده گریخت - و این طرف جمنا بباجي راو ملحق گشت - باجي راو خفت عظیم کشیده جانب شاهجهان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصره خاندوران از بلدهٔ مزبور برآمد - و باجي راو صرفه در جنگ ندیده جانب اکبرآباد روانه گردید - سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجري آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه از دکن بدار الخلافه رسیده از عزل باجي راو بصوبه داري مالوه مقرر شده بدان صوبه عطف عنان نمود - و در سواد بهوپال با باجي راو (۲) جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبه داري برو بحال داشته بدار الخلافه بر گشت - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجري نامبرده با ناصر جنگ شهید متصل بلدهٔ اورنگ آباد بنای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح زده سرکار کهرکون دهاندیه مضاف خاندیس گرفت - و کنار نربده رسیده سال (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجري بدار فنا پیوست *

پس ازو بالاجي پسرش بجای او شد - و سداسیو راو

(۲) نسخهٔ [ب] صوب *

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری (که صوبه داری مالوه براجه جیسنگهه مفوض گردید) او بنابر جنسیت بتقویت باجی راو کوشید *

در سنه (۱۱۴۶) هزار و یکصد و چهل و شش هجری باجی راو از دکن عزم هندوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او نامزد شده بسرونج رسید - نامبرده روبرو نشده بدکن برگشت و در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری باز ارادهٔ هندوستان نمود - و از پیشگاه خلافت دو فوج یکے بسرکردگی اعتمادالدوله قمرالدین خان و دیگر بسرداری خاندوران به تنبیه او تعین شد - باجی راو نیز فوجے با بیلاجی جادو روبروی قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابلهٔ خاندوران فرستاد - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج مقابل نمود - خاندوران برغم او طرح مصالحت انداخت هردو طریق رجوع پیمودند - پستر حسب عرائض راجه جیسنگهه (که میخواست صوبه داری مالوه از تغیر خودش بباجی راو مقرر شود) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آورد - تا در سنه (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری نظم صوبهٔ مذکور بباجی راو تفویض یافت - سال دیگر باجی راو با فوج کثیر بمالوه شتافته بند و بست آنجا نموده بر راجهٔ بهدارر رفت - راجه بمکان صعب پناه گزید - او موضع آبتر را

هجري لا ولد فوت نمود - اولاد عم او رام راجه بقلعهٔ پرناله باقي ست *

سرداران قدیم این فریق در ابتدا دهنا جادو (۲) و سنتا کهور پره است - که همواره فوج کشیها میکردند - و بتاخت و تاراج ملک مي پرداختند - دومین را (که علم نخوت مي افراخت) پس از فوت رانا پسر سیوا بگفتهٔ زن او (که بتورگی پسر خرد سال کار فرما بود) دهنا جي و غیره کشتند - پسرش رانو کهورپره چندے بغارت بجای پدر مي پرداخت - و ازو هم نامورتر گردید - بقیهٔ اولاد و اقوام هر یکے در دکن موجود است - و یکے از پردهانان او بالاجي بسوناتهه - از قوم براهمه است - در سنه (۱۱۳۰) هزار و یکصد و سي هجري چون حسین علي خان با راجه ساهو قرار چوتهه و سر دیسمکهي مشخص نموده سند بمهر خود کرده داد بالاجي بسوناتهه با پانزده هزار سوار سال مذکور همراه خان مزبور بشاهجهان آباد رفت - و در سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه هجري ملهار هولکر از رفقای باجي راو پسر بالاجي بسوناتهه (که بعد فوتش بجای او قائم شده بود) بمالوه رفته با گردهر بهادر صوبه دار آنجا جنگ نموده او را کشت - و در عمل نظامت محمد خان بنگش نیز بتاخت و تاراج پرداخته نقش عملداری او بر داشت - و در سنه

---

(۲) در [بعضی نسخه] جادون ه

با زنان سنبها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگي (٢)
و منصب هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته در گلال‌بار
جا داد - او در حضور نشو و نما یافت *

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از
محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتها
بگرد او فراهم آمدند - اول بروضهٔ منوره آمده بزیارت قبر
خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر پورجات
بیرونی اورنگ آباد دست درازي کردند - پستر رفته در ستاره
نشست - و مدت مدید زندگي یافت - و بعیش و آرام گذرانید
کار پردازانش (که بزبان اهل هند پردهان گویند - و باعتقاد اینها
راجه را از هشت پردهان ناگزیر است) فوج کشي و غارتگري
مینمودند - تا آنکه در عهد بهادر شاه باستصواب ذوالفقار خان
سر دیه از حاصلات صوبهٔ اورنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر
و بیجاپور ده روپیه حصه بوی قرار یافت - اما بنابر مخالفت
راجه ساهو و تارا بائي زن رام راجه بعمل در نیامد - پستر
در عمل صوبه داری امیرالامرا حسین علي خان بیست و پنج روپیه
بنام چوتهه اضافه بران شد - و سند بمهر امیرالامرا درین
باب حاصل گردید - ازان وقت از غارتگري دست برداشتند
راجهٔ مزبور مطابق سنه (١١٦٣) یکهزار و یکصد و شصت و سه

---

(٢) یا کلال بار باشد *

یک تحویلدار و یک سقاء و یک مشعلچي براى خبر گیری خوراک تعین میذمود - و سر هزار مجموعدارے مقرر میساخت نوکرانش از قسم بارگیر بودند - چون فوجے با سردارے جائے میفرستاد اسباب همه را بقید قام مي آورد - بعد تاخت ملک آنچه زیاده میدید (۲) میگرفت - و جواسیس خفیه تعین میکرد - بعد فوت او سنبها بجای پدر نشست - اما خود رائي اختیار کرده همراهان پدر را آزرده گردانید - و اندوختها برباد داد - با کبپ کلس نامي زنار دار معتقد بود - و بفسق و فجور معلن - سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر با پدر عصیان ورزیده بدکن رفت) سنبها اورا پناه داد - سال سیم خان زمان شیخ نظام (که فوجداری کولاپور نواح پرناله داشت) جاسوسی او گرفته از فاصلهٔ بعید دویده بر سر او ریخت و او را با کبپ کلس دستگیر نمود - حمیدالدین خان رفته بحضور آورد - روزے (که داخل لشکر پادشاهي میشد) بموجب حکم تخته و کلاه نموده بودند - بر که و مه عجب سرور بود * ع *

۱۱۰۰
* با زن و فرزند سنبها شد اسیر * تاریخ این واقعه است

سال سي و یکم بر طبق ایمای پادشاهي بقتل رسید - و قلعهٔ راهیري گدهه (که ذوالفقار خان پیش ازین بتسخیر آن تعین شده بود) در همین سال مفتوح گردید - ساهو نام پسر او

---

(۲) نسخهٔ [ب] زیاده ازان میدید ه

سیوا دعوی ترکهٔ پدر کرد - او زبان بذعم کشوده دو پهر شب
با چندے گریخته بتنجاور شتافت - سیوا لشکر اورا تاراج
نموده و چنجی و غیره قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد
و فوج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم باز با بهادر
خان کوکه ناظم دکن طرح صلح انگیخت - بهادر خان بحضور
نوشت - تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقهٔ خود غله و سامان
درست کرده قلعهٔ پرناله از بیجاپوریان متصرف شد - و با کسے
(که برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مزبور رفته بود)
در مراسم مهمانداري کوشیده در مقدمهٔ صلح جواب صاف
داد - سال بیستم سنبها از پدر ناخوش شده برخاسته پیش
دلیر خان آمد - و سال بیست و یکم گریخته نزد پدر رفت
در همین سال سیوا بر ملک پادشاهي دویده پرگنهٔ جالنه را
ویران ساخت - و چند روز آزار کشیده از عالم در گذشت
گویند شاه جان الله درویش ساکن آنجا (که در محامد صفات
یکتائي داشت - و با وصف منع سیوا و غارتیان بر تکیهٔ (۲) درویش
مذکور دست تالان دراز کردند) ازین جهت بد دعا نمود *
سیوا در رویهٔ انصاف پژوهي و جزرسي و سپاهگري امتیاز
داشت - اسپان بسیار در طویله فراهم آورده بود - و نوکران
بیش قرار بر اسپان سرکار خود نگاه میداشت - و بر ده راس

(۲) نسخهٔ [ب] بر پرگنهٔ درویش *

چون سال دهم سلطان محمد معظم بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مهاراجه جسونت سنگهه رخصت گردید سیوا آغاز فساد نمود - اکثر محالات سرکار پادشاهي بتالان در آورد و آبادی بندر سورت را غارت کرد - و بعد رسیدن پادشاهزاده بمهاراجه جسونت سنگهه پیغام کرد - که سنبها پسر خود را میفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعیت بکار ماموره پردازد پس از پذیرا شدن این معني پسر مزبور را با پرتاپ راو نامي کارپرداز و جمعیت یکهزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای فیل با یراق مرصع و تیول در صوبهٔ برار و غیره سربلندي یافت - پس از چندے پسر را طلب داشت - و کارپرداز او با جمعیت حاضر بود - بستر چون محال از جاگیر سنبهاجي بنابر مطالبهٔ یک لک روپیه (که وقت طلب شدن بحضور بسیوا مرحمت شده بود) بضبط در آمد - بنابران کارپرداز خود را نیز طلب نمود - و شروع بغارتگری ملک پادشاهي کرد - داؤد خان قریشي مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگي‌گري میذمود - بستر با والی حیدرآباد متفق شده قرار داد - که باتفاق با فوج پادشاهي جنگ میذمایم - اول بتسخیر قلاع کرناتک من باید دید - بدین تقریب فوج و زر ازو گرفته بر تنجاور رفت - و ونکوجي برادر خود را بتقریب ملاقات و کمک طلب داشت - او متصل چنجي آمده ملاقات نمود

میگذارم - آینده می باید توجه بر حال من مبذول فرمایند
بعد جواب و سوال کاید همه قلاع فرستاد - و خود بے یراق
آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بهنلوک پیش آمده شمشیر
و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراه میرزا راجه رفت *
چون این معنی باستماع خلد مکان رسید حکم طلب بنام او
صادر شد - او معه سنبها پسرش بحضور شتافت - و روز
ملازمت (که موافق حکم اورا بپایهٔ پنجهزاري ایستاده ساختند)
از تنگ حوصلگي بگوشهٔ رفته دراز کشید - و ظاهر نمود
که درد شکم عارض شده - اجازت شود - در جائے (که جهت
فرود آمدن مقرر گردیده) ببرند - و بعد رسیدن بدان مکان
صریح اظهار رنجش نمود - چون بپادشاه کیفیت مذکور معروض
گشت برای خبرداري او بکنور رام سنگه پسر میرزا راجه
تاکید صدور یافت - و پستر آدمان فولاد خان کوتوال بچوکی
مکان مزبور تعین شدند - او از سیر فکري (که هرکس پوشیده
دلها را بیفکر ساخت - شبے باتفاق پسر تبدیل لباس کرده بدر
رفت - و در عرض راه براسپان (که سابق مقرر کرده بود) سوار
شده بمتهرا رسید - و ریش و بروت تراشیده از کاسي و بنگاله
و اوڈیسه شده بصوبهٔ حیدرآباد خود را رسانید - و سنبها را
حوالهٔ کب کلس نام برهمن ساکن متهرا کرد - و بانعام شایان
امیدوار ساخت - که هرگاه بطلبم برساند *

تمام ساخت - و مردم مسلح خود را (که دران نزدیکي مختفي داشته بود) باشارهٔ معهود آواز داد - آنها رسیده بقیهٔ مردم خان مزبور را اسیر و قتیل ساخته لشکر را غارت کردند - و از رداد این قسم وقائع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش برداشت - چون بر محالات پادشاهي دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بتادیب او مامور گردید - و سال چهارم مهاراجه جسونت سنگهه صوبه‌دار گجرات ازانجا بکمک او تعین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت *

گویند در ایامے (که خان مزبور در پونه سکونت داشت) سیوا بارادهٔ شبخون مردم خود را تعین کرد - که بهر بهانه بمعموره درآمدند - و شبے دریچهٔ عقب حویلي را (که بخشت و گل بند بود) وا کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شد یکے از آنها شمشیرے انداخت - و انگشت سبابهٔ خان مزبور بریده گردید - و ابو الفتح نام پسرش بقتل رسید * درین ضمن چوکیداران بیرون نیز رسیدند - مردم نامبرده بسرعت باد بدر رفتند - سال هفتم (که میرزا راجه جیسنگهه بتنبیه او مرخص گشته فوجے بر قلاع تعلقهٔ او برده بمحاصرهٔ پورندهر پرداخت) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه قلعه بسرکار پادشاهي

درانجا گذاشته خود بگولار آمد - ایکو مزبور را سه پسر شد یکی شاهجي و دومین شرف جي که هردو لاولد بودند - و سیومین تنوکوجي که هردو راج مذکور در تصرف اولاد او ماند درین ضمن سیواجي (که بسن شانزده سالگي رسیده بود) دست کار پردازان پدر را از محالات متعلقه کوتاه ساخته خود سري آغاز نهاد - و باندک فرصتے پایهٔ دولت او از امرای بیجاپور افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را (که بجاگیر ملا احمد نایته (۲) بود) از فوج (که بر طبق طلب جاگیردار بیجاپور آمده بود) خالي دید دست و پا زده اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بنابر فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علي عادل خان بسستي گرائیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغیري میزد پس ازان (که علي عادل خان استقلال بهم رسانید) رسل و رسائل تزویر متضمن عجز و استعفای تقصیر فرستاده استدعای آمدن افضل خان نامي سردار عادل خان کرد - چون خان مزبور بگوکن رسید بعجز غدر آمیز نام مصالحت بر زبان برده خان مذکور را با مردم قلیل متصل مسکن خود طلب داشته خود را بیمناک وا نموده لرزان پیش پالکی او آمد - و با کاردے (که نهاني با خود داشت) کار خان مرحوم را

(۲) یا ناتیه باشد *

شاهجي برده او را در قلعهٔ ماهولي محصور ساختند - او ازانجا بسکندر عادل شاه برده ناگهان از قلعهٔ مزبور بدر زده راهی بیجاپور گشت - و در ایامے (که مرازي کار پرداز عادلشاه بتعاقب ملک عنبر رسیده چاکنه و پونه و غیره قصبات را تهانه نشین نمود) شاهجي بهونسله را (که همراه او تعین بود) جاگیردار آنجا گردانید - بستر شاهجي بهونسله سمت کرناٹک دستوري یافت اول بالاکنکگیري را بآویز و ستیز از تصرف زمیندار بر آورد و درانجا با همشیرهٔ توکا بائي صبیهٔ موتیه شادي نمود نامبرده را از بطن جیجابا (۲) دو پسر شد - یکی سنبها - که در جنگ کنکگیري بضرب گوله در گذشت - دومین سیوا - که او را بنابر صغر سن همراه کار پرداز خود در پونه و غیره محالات جاگیر خود گذاشته بود - و از بطن توکا بائي یک پسر باسم ایکوجي *

چون شاهجي در ضلع کولار و بالاپور اقامت داشت ازانجا (که اقبال با وی یاور بود) دران ایام حسب استدعای راجهٔ ترچنا پلي (که بنابر منازعت پنچي (۳) راگهو زمیندار چنجاور مغلوب شده بود) بکمک شتافته لوای استیلا بر افراخت و راج هردو تعلقهٔ مذکور را متصرف شده ایکو (۴) پسر خود را

---

(۲) نسخهٔ [ب] از طن او دو پسر شد (۳) در [بعضی نسخه] انچپمي راگهو (۴) [در بعضی نسخه] انکو *

نداشت) شاهجي را (که زیبا صورت بود) بمهر فرزندي برگرفته پارچهای خوب و زیور طلا و مرصع بدو بخشید *

روزے بر زبان جادو گذشت که دختر مذکور را بشاهجي نسبت مي نمایم - مالوجي پدر و پتهوجي عم شاهجي برخاسته گفتند که نسبت مقرر شد - حالا از گفتۀ خود نباید برگشت - اما اقوام جادو بملامت پیش آمده مزاج او را برگردانیدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجي و پتهوجي را از قصبۀ سندکهیر بر آورد - آنها بانندک پال بنالکر (که زمیندار معتبر بود) توسل جسته فوجے ازو همراه گرفته در نواح دولت آباد آمدند - و بحاکم آنجا مرافعه نمودند - و بدین تقریب نسبت شاهجي بهونسله با دختر جادو قرار یافت و شاهجي بهونسله صاحب اعتبار گردید *

چون نظام الملک جادو را بدغا کشت نامبرده ازو برهم زده سال سیوم جلوس فردوس آشیاني باعظم خان ناظم دکن پیوست - و بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و انعام دولک روپیه کامیاب گردید - و از تباه اندیشي زود ازانجا گسسته خود را نزد نظام الملک رسانید - و رفته رفته در دولت نظام شاهیه اقتدار کاي بهم رسید - بدین جهت جادو و غیره سرداران ازو کینه در دل گرفته در عهد اعلی حضرت فوج پادشاهي را برسر

* راجهٔ ساهوجي بهونسله *

گویند نسبش براجهای چتور که سیودیه اند میرسد - از نیاگانش سورسین نام بنابر وجهی از چتور بدکن رفته چندست در موضع بهونسه (۲) عمدهٔ پرگنهٔ کرکانب سرکار پرینده صوبهٔ خجسته بنیاد سکونت گرفته - و خود را ببهونسله ملقب ساخته دادا جي (۳) بهونسله یکی از اجداد راجهٔ مزبور (که مقدمش موضع هکني و بوده‌ي دیولگانون و ته پایش پرگنهٔ پونه بود) دو پسر داشت - مالوجي و پتهوجي (۴) - آنها از رعایای آنجا آزرده شده بقصبهٔ ایلوره متصل دولت آباد شتافته بزراعت پیشگي میگذرانیدند - پستر بقصبهٔ مندکهیر نزد لکهي جادو (۵) دیسمکهه سرکار دولت آباد (که در دولت نظام شاهیه بمنصب عمده و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت) رفته نوکر شدند و پتهوجي مذکور را کهیلوجي و پناجي (۶) و غیره هشت پسر بودند - و مالوجي را بعد فراوان تمنا دو پسر بهم رسید - چون بخدمت شاه شریف (که در احمد نگر آسوده اند) اعتقاد تمام داشت یکی را بشاهجي و دومین را بشرف جي موسوم ساخت - لکهي جادو (که جز دختری باسم جهجاوا (۷) اولاد

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهوسه (۳) یا دارا جي باشد (۴) در [بعضی جا] بیتهوجي آمده (۵) در [بعضی جا] جادون آمده (۶) یا بناجي باشد (۷) در [بعضی نسخه] جنجاوه *

بعد فوتش اگرچه دلپت سنگهه پسر ارشدش در حین حیات او فوت شده ازو پسران (که کلانی آنها کنور بشن سنگهه نام داشت) باقي مانده بودند اما از بس خواهش او قلعه داری مزبور و جاگیر ارثي بنام اجیچند پسر دوم قرار یافت - و نرپت سنگهه پسر سیوم (که هردو باهم حقیقي بودند) شریک توجیه او گردید - و اولین بخطاب پدر نامور گشته ترقی نمایان کرد - و در جنگے (که با رگهناتهه راو برکنار دریای کنک کفن (۲) بمیان آمد) او همراه کار پرداز نظام الدوله آصف جاه بود - پای استقامت محکم داشته کشته گردید پسرانش کلاني بقلعه داری ارثي سربلند گشته در حالت تحریر بخطاب راجه گوپال سنگهه هندوپت مهندر ناموري دارد - و دو پسر دیگرش راجه تیجسنگهه و راجه پدم (۳) سنگهه بمنصب و جاگیر و پسین بقلعه داری قلعهٔ کولاس صوبهٔ حیدرآباد نیز میگذرانند و دومین رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه گردید - چندے بضبطی سرکار بیر نامزد بود - و پستر بصوبه‌داری نادیر صوبهٔ بیدر و قلعه داری ماهور صوبهٔ برار سر برافراخت دو سه سال قبل ازین درگذشت - پسرانش کنور درجنسنگهه و جوده سنگهه بمنصب درخور و جاگیر و تعلقات ارثي خوشدلي پذیرفته بنوکري مي پردازند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] دریای دهن (۳) در [بعضے نسخه] بدم سنگهه *

جاگیر حاصل نمود - اما کارش بی‌انتظامي ست *

* راجه گوپال سنگهه گور *

نیاکانش زمینداری اندرکهي مضاف صوبهٔ الهآباد داشتند و بنوکری راجهای اوندچهه (۲) مي پرداختند - جدش بهار سنگهه در عهد خلد مکان چون مصدر فساد گردید ملوک چند نامي کار پرداز صوبهٔ مالوه (که از جانب محمد اعظم شاه بود) سرش بریده بحضور فرستاد - پس ازو پدرش بهگونت سنگهه بن بهار سنگهه نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند - گوپال سنگهه پسر اوست نامبرده در ایامی (که نظام الملک آصفجاه از هندوستان مراجعت نموده عزیمت جنگ با مبارز خان داشت) بمرافقت او بدکن رسیده روز مصاف مصدر ترددات شایسته گردید - و بعد فتح بمنصب درخور و تیول مناسب و قلعه داری قلعهٔ قندهار صوبهٔ بیدر (که زمین دور واقع شده - و مکان مستحکم و بحصانت معروف است - و در وقت فردوس آشیاني بسعي خاندوران از دست دکنیان مسخر گردید) سرفرازي اندوخت - ازان وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعه بدست او و اولادش هست - سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري بعدم سرا شتافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر سنگهه *

بنوکری پادشاهي امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزاري و تیولداری سرکار بیر و بعضے محالات سرکار فتح آباد صوبهٔ خجسته بنیاد و پرگنهٔ حویلی پاتهري صوبهٔ برار سربلند گردید - با سه هزار سوار نوکري مي‌کرد - سالے (که نوئین مذکور برحمت حق پیوست بفاصلهٔ چند ماه سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري او هم فوت نمود - پسر در ایامے (که ناصر جنگ شهید عزیمت پهلچري نموده قریب مسکنش رسید) هنونت راو پسر او با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد ناصر جنگ مراعات سرداری او نموده اول برسم تعزیت بمنزل‌گاه او شتافت - و بیافتن منصب و خطاب ارثي و تقرر محالات پدر در جاگیر گلشن آرزوی او سرسبز شد - در عمل صلابت جنگ لفظ دهیراج بر نام او افزود گشت - در سنه (۱۱۷۶) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجري بنیهتي سرا در شد - پسر مغیرے (که ازو مانده بود) جای او بسرداري چهره برافروخت - اما چون پای دیریده کار پردازي درمیان نبود بذد و بست محالات و رسیدن بنوکري هیچ صورت نبست لهذا بعد یک دو سال قلیلے از جاگیر برو گذاشته باقي بضبط درآمد - در حالت تحریر پسر مذکور (که قریب بجوانی رسیده دهنپت (۲) راو نام دارد) محالات دیگر از صوبهٔ برار بنام

(۲) نسخهٔ [ب] دهنونت راو - یا دهبپت راو باشد ه

نظام الدوله آصف جاه (که لشکر اسلام در ملک مرهته درآمده
نمود - و هر روز ستیز و آویز بود) با آنها در ساخته شی
با جمعی برخاسته رفت - چون متلون مزاج بود و قباحت فهمی
اصلا نداشت پیش آنها هم ساقط الاعتبار گشته بعد چندت
در دولتاباد محبوس گردید - و بوساطت برخی ازانجا رهائی
یافته بعد صفح جرائم ندامت گویان پیش نظام‌الدوله آصف جاه
آمد - و ببحالی (۲) منصب و جاگیر بدستور سابق مورد عاطفت
شد - چون آخرها ازو حرکات نامناسب سر زده اطمینان از میان
برخاست آصف جاه او را نظر بند نموده در قلعهٔ گلکنده
محبوس ساخت - بدانجا درگذشت - دو پسر ازو باقي مانده
بجاگیر قلیل از محالات ارثي بهرمي برند *

* راجه سلتان جي (۳) *

در قوم مرهته ملقب بمذکر است - بچاجي (۴) مانک (۵) نبیرهٔ
اننک پال (که در سال پانزدهم جلوس خلدمکان باستصواب
بهادر خان کوکه بنوکری پادشاهي امتیاز یافت) بهمین لقب
اشتهار داشت - اننک پال از اعاظم زمینداران دکن بود - راجهٔ
مذکور ابتدا بنوکری راجه ساهو مي پرداخت - و بسر لشکری او
معروف بود - در عمل نظام‌الملک آصفجاه بعد جنگ مبارز خان

---

(۲) در [بعضی نسخه] مولف (۳) نسخهٔ [ب] سلطان جي (۴) در
[بعضی نسخه] نجاجي (۵) نسخهٔ [ب] زایک *

نامش در ترجمهٔ راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس ازو راجهٔ مذکور اعتبار تمام دران فریق بهم رسانید - و بوجهی دل برداشته در عهد محمد فرخ سیر باستصواب نظام الملک آصف جاه (که نوبت اول صوبه دار دکن شده بود) بخواهش پادشاهي و منصب هفت هزاري امتیاز یافته بهالکي و غیره محالات صوبهٔ بیدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار نوکري میکرد - در (۲) تعلقهٔ پنچمحله (که عبارت از پرگنهٔ انکور و مکنهل و امرچنتیا (۳) و کریچور (۴) و اودمان (۵) پنج محال سرکار مظفرنگر عرف ملکهیر صوبهٔ محمد آباد بیدر باشد که در جاگیرش بود) سه کروهی دریای کشنا بالای کوهچه قلعهٔ مختصرے ساخته بچندر گدهه موسوم نمود - آصف جاه پاس او بسیار میکرد سال (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجري پس از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار یافته بمنصب هفت هزاري و خطاب مهاراجه سر اعتبار برافراشت - اما از باده دوستي و بکار نرسي در خانهٔ او همواره داد و بیداد سپاه طلب خواه بود - در عمل صلابت جنگ بنابر بے رشدی او اکثر محالاتش بضبط درآمد - و باز بتقریبے بحال شده گاهے بنوکري میرسید - و گاهے تغافل میکرد - در ایام ولیعهدی

---

(۲) در [بعضے نسخه] پنچمحله (۳) نسخهٔ [ب] مکهیل (۴) در [بعضے نسخه] امرچیتا (۵) نسخهٔ [ب] کرنچور ‌•

معزول شده بصوبه داري كشمير لواى افتخار بر افراشت و پس از حكومت سه سال ازانجا تغير شده بحضور آمده بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبهٔ گجرات دستوري پذيرفت - چون مرهته دران ملك غالب افتاده بود نتوانست عهده براى آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار گرديد - چندے در حبس ماند - بعد رهائي راه دارالخلافه پيش گرفت - و بقصبهٔ دو حد رسيده جام ممات كشيد - چند پسر داشت - ارشد آنها محمد كبير خان است - كه وقت صلابت جنگ مرحوم بدكن آمده ببخشيگري صوبجات آنجا سر برافراشت - و بمنصب هشت هزاري و خطاب خانخاناني

تصاعد نموده درسنه (۱۱۹۱) هزار و يكصد و نود و يك هجري بملك بقا پيوست - مرد يار باش و شيفتهٔ صحبت آرائي بود اولادش باقي ست - و برادر دوم روشن الدوله منور علي خان است - كه بخطاب مفتخرالدوله سرفراز و بعد مامور شدن فخرالدوله بصوبه‌داري عظيم آباد از تغير او ببخشيگري احديان ممتاز بود *

راجه چندرسين

از فريق مرهته ملقب بجادون است - پدرش دهناجي جادون از سرداران معتبر همراهي سنبها بهونساه بود - همواره با فوج بسيار بتاخت و تاراج ملك مي پرداخت - چنانچه

و ضابطه دانی را فروهشته هرکه رجوع می آورد مبلغے برسم
پیشکش پادشاه و نذر کوکه و تواضع خود میگرفت - رفته رفته
صاحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ یار وفا دار
ضمیمهٔ القاب او گشت - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یکصد
و چهل و نه هجری بخلوتکدهٔ بقا شتافت - از کمالات ظاهری
عاری بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شیوهٔ همت خصوص
خدمت فقرا نامے بنیکوئي برآورد - اخراجات او در عرس
مرشد خود (که در پاني پت آسوده است) و صرف چراغان
از بلدهٔ دارالخلافه تا مرقد خواجه قطب الدین بختیار کاکي
زبانزد مردم است - چون بر دستار طرهٔا بسیار میزد بل نوکرانش
از راکب و راجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خاني
اشتهار یافت - اولاد بسیار داشت - ارشد آنها قایم خان است
برای دیدن همشیرهٔ خود حرم محترم نواب ناصرجنگ شهید
بدکن آمد - و پس از وقفهٔ قلیل مراجعت بشاهجهان آباد
نمود - پسر دیگر او هم قبل ازین چند سال وارد دکن شده
بمنصب عمده و خطاب مظفرالدوله امتیاز پذیرفته جهان
گذران را گذاشت - روشن الدوله دو برادر داشت - یکے فخرالدوله
بهادر شجاعت جنگ که بپایهٔ هفت هزاري رسیده مباهي نقش
بود - ابتدا بخشیگری احدیان داشت - در عهد فردوس آرامگاه
صوبه دار پتنه شده هفت سال درانجا گذرانیده بستر ازانجا

و پانصدي پانصد سوار و خطاب ظفر خان چهرهٔ شادت برافروخت
و پس از کشته شدن شاهزادهٔ مذکور ترک روزگار نموده التزام
صحبت شاه بهیک (که بخرق و کرامات مشهور و معتقد فیه
نامبرده بود) اختیار کرد - پس ازان (که زمانه ورق بر گردانید
و عزیمت فرخ سیر از پتنه بارادهٔ جنگ با جهاندار شاه زبانزد
گردید) مشارالیه از درویش مزبور مبشر شده بدان سمت
شتافت - و باستصواب حسین علي خان دولت بار یافته
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکي
جهالر دار و خطاب ظفر خان بهادر رستم جنگ و تفویض تعلقهٔ
بخشیگری سیوم پایهٔ اعتبار فراتر افراخت - و پس از
جنگ با جهاندار شاه (که سلطنت نصیب فرخ سیر شد)
مومی الیه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار و خطاب روشن الدوله و عطای ماهي و مراتب تکیه
بر چهار بالش عمدگي زد - در ایام استقلال سادات بارهه
بمقتضای زمانه سازي خود را از انها مینمود - پس ازان [که
نوبت سلطنت بفردوس آرامگاه رسید - و باقتضای دور فلکي
کوکهٔ پادشاه (که زن زبان آور درست تقریر بود) در مزاج
آن سلطنت مرتبت مداخلت کلي بهم رسانیده رتق و فتق
مهمات پیش گرفت] نامبرده با کوکهٔ مذکور ساز موافقت
کوفته واسطهٔ معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسي

قمرالدین خان در خانه داشت - در ایامے (که نظام الملک آصف جاه پس از یافتن وزارت صوبه‌داری اوجین بنام خلف کلان خود غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت) اورا بنیابت آن صوبه تعین کرد - و بهتر بحضور شتافته پیش خسر خود بسر مي‌برد - مرد غضوب بود - بے آدائیهای او با پادشاه و وزیر وقت زبان‌زد عالم است - در وقت نادر شاه متعهد وصول زرے (که بر مردم بلدۀ شاهجهان آباد تفریق یافته بود) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستي سرا فرو شد *

* روشن الدوله بهادر رستم جنگ *

خواجه مظفر نام خواجه زادۀ نقشبندي ست - پدر کلانش خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشیاني بهندوستان آمده در رفاقت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدین خان ممتاز گردید - و پس از جنگے (که مابین شاهزادۀ مذکور و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه رو داد - و سلطان شجاع رو بجانب بنگاله گردانید) مشارالیه (که تعینات محل بود) با چند کس از اقربای خود بر دیوري بکار آمد - پسرے ازو ماند خواجه عبدالقادر نام - که بلباس درویشي بسر مي‌برد در عهد فرخ سیر بدارالبقا پیوست - خواجه مظفر پسر او ست ابتدا بنوکري رفیع الشان امتیاز اندوخته بمنصب هزار

اسپ خود را رسانده بدر رفت - که مدتے از زنده و مرده او نشان پیدا نبود *

* رعایت خان ظهیرالدوله *

برادر مایندری محمد امین خان بهادراست - صبیهٔ قلیچ خان در خانه داشت - اما فیمابین برادران چنانچه باید موافقت نبود - در ایامے (که نظام الملک آصف جاه بهادر بعد گرفتاری محمد فرخ سیر ببند و بست مالوه سرے کشید) او برفاقت بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان مصدر خدمات شایان شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب ظهیرالدوله و صوبه داری مالوه چهرهٔ عزت برافروخت - و چون این معني خلاف مزاج اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر (که وزیر مستقل بود) گردید آصف جاه اورا ازانجا طلبداشته بتیولداری پرگنهٔ بالاپور صوبهٔ برار شاد کام ساخت - و (۲) در جنگ مبارز خان عماد الملک ترددات نمایان نموده زخمها بر داشت - و بعد از دو روز مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش هجري بهمان زخمها بملک فنا شتافت - پسرش (۳) عظیم الله خان است که از بطن صبیهٔ قلیچ خان بود - و صبیهٔ اعتماد الدوله

(۲) نسخهٔ [ب] روز جنگ (۳) نسخهٔ [ب] عظیم الدوله *

بتدارک آن مامور ساخت - و بسیف الدین علي خان برادر
خود (که صوبه‌داري برهانپور داشت) بر نوشت - که باتفاق
راجهٔ مذکور به تنبیه کهدو دیهاریه پردازد - هرچند در صوبهٔ
خاندیس تلافي خاطر خواه بآن فریق فساد اندیش بظهور رسیده (۲)
اما محکم سنگهه فوجهای مرهته را (که در نواح احمدنگر
بتاخت و تاراج اشتغال داشتند) بمقابله و مقاتله هزیمت داده
تا پاي قلعهٔ ستاره (که مسکن راجه ساهو ست) رسانید
پس ازان همراه حسین علي خان بدارالخلافه شتافته بعد
کشته شدن خان مذکور حیدر قلي خان بپیغام امان جان
و آبرو بحضور پادشاه برد - و بعفو جرائم و عطاي منصب
شش هزاري از اصل و اضافه مشمول عاطفت شد - و پستر (۳)
بپایهٔ هفت هزاري مرتقي گردید - و شبي (که فرداي آن میان
لشکر پادشاهي و فوج قطب الملک آویز و ستیز وقوع
یافت) راجه محکم سنگهه چون سابق نوشت و خواند
با قطب الملک داشت دفعة از لشکر فیروزي بدر جسته
بقطب الملک پیوست - و چون تمام روز جنگ قایم مانده
ظلمت شب پرده بر روي آفتاب عالمتاب فرو هشت
و تمام شب از توپخانهٔ سلطاني گلولهاي توپ پي در پي
میرسید همین که گولهٔ بحوضهٔ فیل سواري او رسید بر پشت

---

(۲) شاید که نرسید باشد (۳) در [نسخها] از اصل و اضافه ششهزاري *

و تفویض صوبهٔ داری اودهه سر رشتهٔ اعتبار بدست آورده
بدان صوبه کمر عزیمت بست - و چون مقدمهٔ سادات برهم خورد
از اودهه بحضور آمده احراز دولت ملازمت نمود - و سال هفتم (۲)
بصوبه داری مالوه از تغیر آصف جاه مامور شده سال نهم
چون هولکر از دکن بملک مالوه در آمده آغاز فتنه نمود
نامبرده بمدافعه برخاسته سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي
و نه مقتول گردید - تا رسیدن صوبه‌دار دیگر اولادش بحفظ
بلدهٔ اوجین پرداختند *

* راجه محکم سنگهه *

(۳) از قوم کهتري ست - در سرکار امیرالامرا حسین علي خان
ملازم شده معتمد آن نوئین بلند مرتبت گردید - رفته رفته
بخدمت دیوانیِ او سر بلند گشته بسرفوجي رسید - و در
جنگ داؤد خان (که در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست
و هفت هجري رو داد) نامبرده از جملهٔ فیل سواران بود
پس از رسیدن اورنگ آباد (که شورش کهدو دیهاریه (۴) مکاسدار
صوبهٔ خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد) ذوالفقار
بیگ بخشیِ حسین علي خان (که بتنبیه او مامور گشته) مقتول
گردید - حسین علي خان راجهٔ مذکور را با فوج شایسته

(۲) نسخهٔ [ب] نهم ملهار راو هولکر (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۴) در [بعضی جا] کهندو دیهاریه ه

پنجهزاري و خطاب راجگي و تفويض ديواني خالصه سر اعتبار بر افراخت - و چون اين كار (كه پيشدستي وزارت است) بے تجويز قطب الملک وزير بعرصهٔ وجود آمده بود موجب برهمي صحبت پادشاه و وزير گشت - و بحث فيمابين بطول انجاميد - و آخر صوبهداري مستقرالخلافه بنام او قرار يافت و پستر بنظم صوبهٔ الهٔ آباد سربلندي اندوخته بدان صوب رفت در ابتداي عهد رفيع الدرجات (كه مردم فتنه جوي قابو طلب نيكو سير پسر سلطان محمد اكبر را در اكبرآباد بسلطنت برداشتند) برزبانها افتاد كه نامبرده هم ميخواهد كه باو ملحق شود - اما چون او با زميندار صوبهٔ متعلقهٔ خود نزاع داشت نتوانست خود را رسانيد - و بعد بدست آمدن نيكو سير حسين علي خان عزيمت تنبيه او پيش نهاد خاطر گردانيد پيش ازانكه روانه شود او سال اول جلوس فردوس آرامگاه مطابق سنه (۱۱۳۱) هزار و يكصد و سي و يک هجري بغتة درگذشت - پس ازو برادرزادهٔ او گردهر پسر ديا بهادر (كه ميرشمشير او گفته ميشد) بفراهم آوردن سپاه و استحكام برج و بارهٔ قلعهٔ الهٔآباد پرداخت - اگرچه فوجے بر سر او بسرداري حيدر قلي خان (۲) تعين پذيرفت اما آخر بوساطت راجه رتن چند بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب راجه گردهر بهادر

(۲) در [بعضے نسخه] حيدر علي خان ٭

خان - که بخطاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الجمله رشدے دارد - نصف پرگنهٔ امرا پور سرکار مهکر (که از محالات آباد این زمان است) از دیر باز در جاگیر اوست - مکرر بخانسامانی سرکار آصف جاه رسیده - در حالت تحریر دیوانی سرکار (که عمده ترین خدمات است) دارد - اما چون این خدمات را در سرکار ایشان امتدادے و قرارے نیست و ارباب آن عهدهٔ سترگ پیوسته در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود موعود خود را میگذرانند *

* راجه چهبله رام ناگر *

که شعبه ایست از قوم براهمه - بیشتر در ملک گجرات باشند - برادر دیا رام است - هردو در سرکار سلطان عظیم الشان بسرانجام خدمات مالي مي پرداختند - دیا رام پس از چندے بمقر اصلي شتافت - و چهبله رام بفوجداری محال کرهٔ جهان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعای سلطنت و ارادهٔ جنگ با عم خود جهاندار شاه از پتنه روانه گردید او ابتدا همراهی سلطان اعزالدین پسر جهاندار شاه اختیار نمود پستر با چند لک روپیه از تحصیل تعلقهٔ خود و جمعیت شایسته رسیده بملازمت محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ مقابل کوکلتاش خان صف آرا گشته مصدر ترددات شد و پس از روزي شدن فتح و فیروزي از اصل و اضافه بمنصب

تحف میکوشیدند - حکیم محسن تقرب خان (که منصب وزارت داشت) و اعتدا خان (که بمصاحبت سر نخوت مي افراشت) از حسد آغشتگي (که ناگزیر عالم هم چشمي ست) کالیوه تر گردیده بکام بخش دلنشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائي گزیده ارادهٔ قید پادشاه دارد - آن دیوانه وش دشمن خود دوست نشناس فورا شقهٔ بخط خود برستم دل خان نوشت - که جواب نامهٔ بهادر شاه میذویسم - و استصواب شما هم مطلوب - زود بیائید - چون مشارالیه حاضر شد اورا در تسبیح خانه نشانده خود در محل شتافت - فورا مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواري خودش انداختند و هرچند خواستند (که پامالش نماید) آن حیوان حق شناس اصلا اقدام بران ننمود - تا آنکه فیلے دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشهیر دادند - و درحوالي املي محل (۲) مشهور مدفون گردید - زنش ببند و بست اطراف خانه پرداخته مستعد جنگ گردید - و چندے کشته و زخمي گردیدند آخر کار اورا با یک پسر و میر حسین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حویلي مشار الیه تا حال در حیدرآباد صوبه دار نشین است - از پسرانش جان سپار

---

(۲) در[بعضے نسخه] امین محل ٭

(که از جانب پدر بصوبه داري بيجاپور مامور بود - و در ايام هرج و مرج سلطنت بملک گيري برآمد) احسن خان عرف مير ملنگ را (که مير بخشي و سپه سالارش بود) تا کرناتک فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مغتنم دانسته روی توجه بتسخير قلعهٔ گلکنده و حيدرآباد آورد - و چون خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چيده با خود داشت شاهزاده حساب او برداشته طي مراحل بتاني مي نمود تا آنکه بکارطرازي و افسون پردازي احسن خان اگرچه قلعه دار گلکنده تن بايلي در نداد اما رستم دل خان فريفتهٔ لابه گري و چاپلوسي او گشته بعهد و پيمان موکد بسوگند قرآن از جانب شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت *

گويند شاهزاده در کمال بے ساماني و پريشاني با مردم خسته و بد حال سواره مي‌آمد که رستم دل خان با سپاه آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - دران وقت هرچه ميخواست ميتوانست کرد - اما بپاس عهد جز اطاعت و انقياد بدل راه نداده بشهر آورد - و از روی خير خواهي مصلحت محاصرهٔ قلعه نداده بتعين عمال و ضبط محال و گرد آوري محصول رهنما گرديد - و چون سپه سالار و سردار مدبر در سرکار شاهزاده احسن خان بود و واسطهٔ کار مشار اليه هم او شد اکثر باهم جليس و محشور بوده بضيافت يکديگر و تواضع

خانزمان - از امیرزادهای کار طلب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار دانی و معامله فهمي ناشے بر آورد - و کارهای ملکی صوبهٔ حیدرآباد را (که نظم آن به پدرش مفوض بود) او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنجم جان سپار خان رخت هستي بر بست ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - ازانجا (که رستم دل خان از وقت پدر دست در کار داشت - و بجزئي و کلی آن ولایت میرسید) بنیابت مقرر گشت - و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار هزار و پانصدي هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغیر صلابت خان بفوجداری کرناتک بیجاپور بافزونی پانصدي هزار سوار سرافرازي یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر داؤد خان مجددا[٢] بنیابت صوبه داری حیدرآباد سر افتخار برافراخت - و از اصل و اضافه دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ دولت افروخت - و دران هنگام (که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه این سرای کاروانی بآرام جای ملک جاوداني خرامش نمود) از کارطلبي و وقت شناسي سپاه بسیار نوکر کرده در مالش و تنبیه مفسدان کوشیده باطراف و جوانب دست و پای ترده بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخود سري و خود رائي بسر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

---

(٢) نسخهٔ [ج] اعتبار ؛

حسب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داري کوته بدستور نیاگانش بنام پسرش رام سنگهه (که در وطنش بود - و ابتدا دو صد و پنجاهي و بمرور ششصدي و درین وقت بپایهٔ هزاري رسید) قرار یافت - همواره بتعیناتي خان مزبور میگذرانید و در تنبیه رانو بن سنتا کهور پره و دیگر مرهتها بتقدیم خدمت مي پرداخت - سال چهل و چهارم بعطای نقاره بلند آوازه گشت سال چهل و هشتم بمنصب دو هزار و پانصدي مرتقي گردیده بعنایت زمینداري موروثانه از تغیر راو بدهه سنگهه (که نهایت متمنای او بود) بشرط نگاهداشت یکهزار سوار سربلندي اندوخت - و پس از ارتحال خلد مکان رفاقت محمد اعظم شاه گزیده بمنصب چهار هزاري تصاعد نمود - روز جنگ در مقابلهٔ سلطان عظیم الشان مردانه شتافته نقد جان در باخت پس ازو پسرش بهیم سنگهه سرداري وطن یافت - و در جنگے (که در سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سي و یک سید دلاور علي خان را با نظام الملک آصف جاه رو داد) بعد کشته شدن خان مذکور عار فرار بر خود گوارا نکرده دلیرانه از طربکدهٔ هستي برخاست - در حالت تحریر کمان سنگهه نبیره زادهٔ اش پور ستر سال بن درجن سال بحکومت کوته مي پردازد ٭

٭ رستم دل خان ٭

پسر جان سپار خان بني مختار است - و نواسهٔ میرزا خلیل

و تا عمل آصف الدوله امیر الممالک در مملکت دکن بودند)
قوم انگریز کمر بر استیصال آنها بسته بر آوردند - و خود کرناتک
حیدرآباد متصرف شدند - پستر از بنگاله عمل پادشاهي را
بر داشته صوبهٔ بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته دریذولا
در صوبهٔ الهآباد و اودهه هم شریک غالب شدند - و از بنگاله
تا ارکات و تلکوکن دکن بنادر ساخته بندر سورت را هم گرفتند
و در سیکاکل (۲) و غیره سرکارات حیدر آباد دخیل گردیدند - درین
ایام بتقریب رگناتهه راو با مرهته مخالفت ورزیده در نواح
گجرات هنگامه پردازند * اللهم انصر من نصر دین محمد *
صلی الله علیه و آله و سلم *

* رام سنگهه هادا *

نبیرهٔ مادهو سنگهه هادا ست - چون جگت سنگهه پسر مکند
سنگهه هادا سال بیست و پنجم عالمگیري در گذشت و پسرے ازو
باقي نماند پادشاه حکومت کوته بکشور سنگهه برادر مکند سنگهه
(که عم متوفی باشد) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم
شاه بمحاصرهٔ بیجاپور تعین گردید - روزے (که امان الله خان
پسر الله وردي (۳) بکار آمد) او زخمے بر داشت - و سال سیم بهمپائی
سلطان معظم بصمت حیدر آباد راهي شده سال سي و ششم
بعنایت نقاره کوس بلند رتبگي بر نواخته پستر در گذشت

---

(۲) در [بعضے جا] سیکاکول آمده (۳) نسخهٔ [ب] الله وردي خان *

آنجا اشرفي (که مراد از نقرهٔ قیمت نه‌آنه باشد) مسکوک بسکهٔ فرنگ و پارچه ریزهٔ مس (۲) که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را چهار بزرگ - برعایا هیچ اذیت نمیرسانند - و برای مسلمانان پورهٔ علیحده مقرر نموده بودند - اما اگر کسے ازانها بمرد باطفال او تلقین طریقهٔ خود مینمودند *

و چون این حقیقت بسمع خلد مکاني رسید بر طبق حکم پادشاهي معتبر خان فوجدار گلشن آباد (که داماد ملا احمد نایته بود) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد باسیري آورد - پس ازان کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر مرضي نباشد از خشکي برخاسته بر روی دریا سایر و دایر باشیم - از تقصیرات آنها درگذشته فرمان مخلصيِ اسیران فرنگ بنام معتبر خان رفت - پستر بر جهاز گج سوائي (۳) (که کلانترین جهازهای متصل بندر سورت بود) و در دریا اهل فرنگ غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها صادر شد - اما بلیت و لعل کار پردازان ملتوي ماند - آنها رگ و ریشه دوانیده قوم فراسیس را (که پس از ناصرجنگ شهید سردارے را از جانب خود همراه مظفرجنگ کرده دادند

---

(۲) نسخهٔ [ب] مثل مس (۳) در [بعضے نسخه] گج اوائي *

متوجه نیابت بوطن شتافته بر برادران خود غالب آمد - پستر متصل لاهور رفته بملازمت خان مذکور پیوست - و در عهد فردوس آرامگاه با فوج پادشاهي بر سر بهگونت سنگهه زمیندار کرهٔ جهان آباد تعین شده دران جنگ بمردانگي بکار آمد - بقیهٔ این قوم بنوکري پادشاهي مي پردازند - مرهته اکثر محالات اینها بتصرف در آرند - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان فرنگ (که از بنگاله عزیمت بندر سورت نمودند) چندے در حدود اینها متوقف شده خرابي بسیار رسانیدند *

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریبي مذکور شده تحریر پارهٔ از سرگذشت این قوم ناگزیر خامهٔ وقائع نگار است - این گروه از سوابق ایام باجازت حکام کنار دریا مسکن ساخته بطور رعایا بسر مي بردند - گوه بندر حاکم نشین اینها بود - و در عهد سلطان بهادر گجراتي بحیله قول حاصل ساخته دو قلعه موسوم بدمن و بسي در کمال استحکام بنا کردند - و دیهات آباد نمودند - اگرچه درطول چهل و پنجاه کروه در تصرف آوردند اما درعرض زیاده بر یک کروه و نیم یک کروه نداشتند (۲) - پای دامن کوهات کشتکار میکردند - و از جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارجیل و فوفل بے شمار مبلغ کلي محصول ازان بر میداشتند - و از نقود مروجهٔ

(۲) نسخهٔ [۱] بداشتند *

سال سي و سیوم استعفای قلعه داری اودني نموده بحضور آمد - و بیشتر گاهے برای آوردن خزانه از خجسته بنیاد و گاهے برسانیدن قافله از شهر مزبور بلشکر تعین میشد - و در راه اکثر به تنبیه غنیم مي پرداخت - سال سي و چهارم بتعیناتی شاهزاده کام بخش چهرهٔ عزت بر افروخت - و چون شاهزاده بر سر واکنکیره آمد چنداولي باحسن وجوه سرانجام نموده و همراه شاهزاده بجانب چنچي (که ذوالفقار خان درانجا بود - و غله کمي داشت) بموجب حکم با غله و غیره شتافت ذوالفقار خان او را دست راست مقرر ساخت - سال چهل و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ممتاز شده سال چهل و هفتم بسه هزاري دو هزار و هفتصد سوار سرفراز گردید - در سال چهل و نهم سه هزاري سه هزار سوار شد - بعد ارتحال خلد مکان برفاقت محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنجهزاري رسید و در جنگے (که با سلطان عظیم الشان رو داد) در هراولي بکار آمد - پس از فوتش بهاري چند و برتهي سنگهه پسرانش برسر وطن تنازع آغاز کردند - درین ضمن رامچند پسر کلانش (که در ستاره گدهه بود) رسید - چون فوج بهاري چند هم بر آمده طرح داده بحضور رفت - و در وقتے (که مواکب بهادر شاهي متصل اجمیر توقف داشت) رسید - چون کسے را

از نزد دلیر خان بهادر گذهه (که بنگاه درانجا بود) رفت
و سال بیست و یکم فوت نمود - راو دلپت سال یازدهم بمنصب
دوصد و پنجاهي هشتاد سوار سرفرازي یافت - و پس از چندے
سه صدي ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر بپانصدي ذات
پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلي و دلاسا
نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجهے از خانجهان بهادر
ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - پستر همراه اعظم شاه
باز بدکن آمد - و بهمراهي حسن علي خان عالمگیرشاهي
در ضلع کوکن رفته در جنگها ترددات نمایان بظهور رسانید
سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدي
ششصد سوار دو اسپه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدي
هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [که همراه غازي الدین
خان در آوردن کهي بفوج محمد اعظم شاه (که محاصرهٔ
بیجاپور داشت) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم
در آورد] از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدي یکهزار
و پانصد سوار و خطاب راو سربلندي یافت - و سال سیم
چون امتیاز گذهه عرف اودني (۲) بتصرف پادشاهي در آمد
او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد
سوار و عطای نقاره و قلعه داري اودني سر مباهات برافراشت

(۲) در [بعضی نسخه] اردلي - و در [بعضی کتب تاریخ] ادوني ●

شد خلد مکان در ایام شاهزادگي (که بحکومت دکن مامور بود) سبهکرن را نشان معه زر فرستاده طلبداشته بمنصب یکهزاري ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب جونه گدهي (که از چندے در برهانپور وطن اختیار نموده بود) باستخیر بکلانه مجاز شد - و آن ملک بتصرف[۲] سلطاني در آمد و چون اوائل سال سي و دوم جلوس فردوس آشیاني شاهزادهٔ مزبور بعیادت پدر گرامي قدر عزیمت دارالخلافه نمود و پس از رسیدن متصل اوجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگهه رو داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت و در محاربهٔ دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تنبیه چنپت بندیله دستوري پذیرفت - بعدتر تعینات دکن شده در مهم تعلقهٔ بیجاپور در میسرهٔ میرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعین فوج دکن گردید و همواره در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم (که جنگے بسرداري دلیر خان با دکنیان رو داد) نامبرده با دلپت پسر خود در چنداولي جا گرفت - سال بیستم بیمار شده

---

(۲) نسخهٔ [ب] بتصرف درآمد *

ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداروغگی جلو از تغیر ذو الفقار
خان اختصاص گرفت - و در تسخیر قلعهٔ ستاره و قلعهٔ پرلي
ترددات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بخدمت
بخشیگری دوم از انتقال مخلص خان آئینهٔ بخت را جلا داد
و بعد فتح قلعهٔ سخرلنا باضافهٔ دو صد سوار سررشتهٔ حسن
قبول بدست آورد - سال چهل و هشتم مطابق سنه (۱۱۱۵)
هزار و یکصد و پانزده هجري در عین جواني بساط زندگي
در پیچید - پسرانش خلیل الله خان و اعتقاد خان را (که
ثانیا بروح الله خان مخاطب شده) خلاع ماتمي بخانه
ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیمات بتقدیم رسانیدند - و صبیهٔ
آن مرحوم بعطای جواهر قیمت پنجهزار روپیه تمامي بذیرفت *

* راو دلپت بندیله *

ولد راو سبهکرن پور بهگون رای بن راجه برسنگهدیو
است - گویند وطن نیاکان این قوم کاسي ست - یکے از اسلاف
اینها ازانجا بر آمده در کهیرا گدهه کتک سکونت اختیار نمود
که بکهیروار ملقب گردید - مدتے پیش ازین کاسي راج نام
(که جد بیست و چهارم راو دلپت بود) در آنجائی (که
الحال ببندیلکهند مشهور است) جا گرفته برسمش بندواسني
دیوي میکرد - ازین جهت ببندیله نامزد گشته - چون در
عهد اعلی حضرت سرکردگی این گروه براجه پهاز سنگهه مقرر

از اورنگ آباد یا احمد نگر (که معسکر پادشاهي بود) تعین
گردید - و سال سي و سیوم (که قلعهٔ فیروز نگر عرف رایچور
بمساعی جمیلهٔ پدرش روح الله خان مفتوح گشت) نامبرده
مورد مراحم خسروي شده از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدي ششصد سوار لوای کامیابي برافراخت - و سال سي
و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار
بر معارج ترقي عروج نمود - و چون سال سي و ششم پدرش
بدار بقا پیوست او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
هزار سوار و از تغیر مخلص خان بخدمت قور بیگي شرف امتیاز
یافت - سال سي و هشتم بداروغگی بندهای جلو و پستر
از تغیر مختار خان بخدمت میرآتشي و اضافهٔ پانصدي
چهرهٔ افتخار برافروخت - و بسال سي و نهم باتفاق جمعے
به تنبیه سنتاکهور پره مامور شد - قضا را آسیبے کلي بتفصیلے
(که در احوال قاسم خان کرماني بزبان خامه گذارش یافته) باو
رسید - که اسباب همراهي داده از دست مرهته رهائي جست
پادشاه بعد سنوح این خبر او را بنظم صوبهٔ بیدر تعین کرد
اواخر سال چهلم بحضور آمده سال چهل و یکم مخاطب بخطاب
روح الله خان گشت - و بخدمت خانساماني از تغیر فاضل خان
برهان الدین (که مستعفي شده بود) سرمایهٔ سربلندي اندوخت
پستر داروغگی دیوان خاص از انتقال سیادت خان سید اوغلان

چون احوالش بنفس‌شماري و احتضار انجامید خلدمکان بعیادتش تشریف فرمود - آن مصروف طریقهٔ اخلاص و منهمک راه بندگي درین اثنا (که دم واپسین بود) این بیت خواند *   * بیت *

* چه نیاز رفته باشد ز جهـــان نیازمندي *

* که بوقت جان سپردن بسرش رسیده باشي *

خان مزبور باصابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر اطوار نیک و اوضاع پسندیده داشت - و خوش تقریر و صاحب تمهید بود - اکثر عرضهایش در پیشگاه خلافت مقبول و منظور میشد - غریب‌تر آنکه مزاج خلد مکان بسیار تدین دوست و ایفجا مبهم سازي و آشوب را روز بازار و با داد و ستد سروکار بود اما قسمے نقش اعتبارش درست نشسته بود که با وجود آگاهي پادشاه و عزم اصرار بر عدم پیش‌رفت نوعے ساخته و پرداخته بعرض میرسانید که پادشاه ناچار شده پذیرا میکرد *

گویند یکے از راجها (که بامتداد یساق دکن و دیر رسي زر جاگیر هندوستان احوالش بعسرت کشید) مکرر و متوالي بوساطت روح الله خان زرے بطریق مساعده از سرکار پادشاهي گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نمیکرد - راجه از ناچاري التماس نمود - که درین مرتبه آنچه از سرکار بدهند یک حصه بمن و دو حصه در وجه حق السعي بگیرند - خان مزبور گذارش احوالش بعنوان شایسته نموده سي هزار روپیهٔ دیگر

اینست که خدا هیچ وقت نظر لطف از بندهٔ خود باز نمیگیرد مدتها بفقیري و بینوائي گذراندم - و یکدفعه بپادشاهي رسیدم که هرگز در وهم و خیال نمیگذشت - اکنون (که زمان پاداش برخی اعمال است) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه میدهند - جای شکر است نه مقام شکایت *

بالجمله بعد ازین فتح (که در سال سي و یکم سنه (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجري پرتو ظهور داد - و فتح قلعهٔ گولکنده مبارک باد تاریخ است) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت وسیعهٔ فسیحهٔ بیجاپور برافراخت - و ایالت حیدرآباد (که بدار الجهاد موسوم شده بود) بروح الله خان ارزاني فرمود پیشتر بحضور رسیده در مبادی سال سي و سیوم بانتزاع قلعهٔ رایچور از تصرف کفرهٔ مقهور مامور شد - خان مذکور بمساعی جمیلهٔ آن حصار رصینه را مستخلص گردانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و بفیروز نگر موسوم گردید - و در سال سي و پنجم بگوشمال زمیندار سکر و واکنکیره دستوري یافت - و در آغاز سال سي و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم دومین خلف پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیهٔ کریمهٔ خود عایشه بیگم مرتقی مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه در قطب‌آباد کلکله مرحله پیمای نیستي گردید *

* روح در تن ملک نماند * ۱۱۰۳		تاریخ یافته اند

بیگانه ساخته با خود ایل گردانید - چنانچه آن بے مروت حق نا شناس بیست و چهارم ذی‌القعده نیم شبے بخشي‌الملک را با رنمست خان و مختار خان (که فرصت جویان گرد قلعه مي گشتند) از راه کهرکي (که اهتمام آن دروازه بآن نامعتمد مفوض بود) درون قلعه درآورد - و بخشي الملک یکسر بخانهٔ ابوالحسن والیِ آنجا (که در گران خواب غفلت بود) رفته بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبوحي نمایند دستگیر نمود *

گویند چون صدای دار وگیر بخشي الملک بلند شد شیونے و فریادے از مردم محل برخاست - ابو الحسن اصلا از جا در نیامده بتسلیهٔ هر کدام پرداخت - و از همه بحلي (۲) و وداع خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زباني سبقت نمود - و بے آنکه چین بر جبین داشته باشد و وقار سلطنت از دست دهد تا دمیدن سپیدهٔ صبح گرم صحبت گشت - و چون بکاول خبر طعام کشیدن آورد باعزه تکلیف طعام نمود - روح الله خان از روی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن مدعا در نیافته یا عمدا گفت - وقت خوردن من همین است روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت میشود - او جواب داد که راست میگوئید - اما اعتقاد من

---

(۲) بهلي بهاي هوز نیز درست باشد *

مشمول انظار تربیت خسرواني گردید - و در سال دهم بمنصب دو هزاري و خدمت آخته بیگي فرس کامیابي مهمیز نمود - و در سال شازدهم بفوجداري دهاموني اختصاص یافت - و در همان ایام بنابر جهتے معزول المنصب گشت - پستر در سال هیزدهم ببحالي هزار و پانصدي چهار صد سوار منصب جولانئ عرصهٔ نوکري شده بفوجداري سهارنپور دستوري یافت - و در سال نوزدهم باز آخته بیگي شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان بوالا خدمت خانساماني امتیاز اندوخت - سال بیست و دوم از انتقال داراب خان بمیر آتشي سرگرم گردید - و در سال بیست و چهارم از تغیر عاقل خان خافي ببخشیگری دوم علم ناموري برافراخت - و هنگامے (که ساحت وسیع مساحت دکن مطرح الویهٔ پادشاهي گردید) او از کار طلبي و خدمت گزیني بیشتر به تذبیه و تعریک مفسدان تعین میشد - و در سال بیست و ششم والدهٔ ماجدهٔ او حمیدہ بانو بیگم (که خالهٔ حضرت خلد مکان بود) رو در نقاب عدم کشید - نواب زیب النسا بیگم دومي بنت خلافت (که از جمیع بنات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار خصوصیت داشت) بخانهٔ روح الله خان رفته بتعزیت پرداخت و پادشاهزادهٔ محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت اقدس آورد - و بصنوف عواطف پادشاهي فرق مباهاتش

---

(۲) نسخهٔ [۱] کامزاني *

بیست و چهارم مطابق سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري
تار و پود زندگي برگسیخت *

* رندوله خان غازي *

بیجاپوري - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر
از دکن بهندوستان ملتزم رکاب بوده در معارک مصدر ترددات
پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه
بخطاب رندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري
چهار هزار سوار ازانجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر عزت
برافراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار روپیه
ممتاز گشت - پستر باتفاق شیخ میر خوافي جهت سد بودن
بر راه آمد سلیمان شکوه تعین گردید - پس ازان تعینات یساق
دکن شده بمهمات پادشاهي مي پرداخت - سال نهم باتفاق
دلیر خان داؤد زئي به تنبیه زمیندار چانده شتافت - سال
بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار هجري
بساط هستي در پیچید *

* روح الله خان *

پسر دوم خلیل الله خان یزدي ست - در آخر سال دوم
عالمگیري بصبیهٔ امیرالامرا شایسته خان منسوب شده از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني چهرهٔ مراد
برافروخت - و در سال ششم بخدمت میربخشي گري احدیان

بدست کرد - و در همین سال باضافهٔ پانصدي پنجاه سوار
اختصاص گرفت - سال بیست و چهارم از داروغگیِ مذکور معزول
گردیده بداروغگیِ کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح
خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید - سال بیست و پنجم
بافزونیِ صد و پنجاه سوار نخل امیدش بارور گشت - سال
بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
پانصد سوار و خطاب رضوي خان و تفویض تعلقهٔ بخشي‌گري
و واقعه نویسیِ صوبهٔ احمد آباد از تغیر دوست (۲) کام و امینیِ
آنصوبه چمن آرزویش شگفت - در سال سیم ازانجا تغیر شده
بپیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض وقائع صوبجات
کارش ببلندي گرائید - چون زمام سلطنت بقبضهٔ اقتدار خلدمکان
درآمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدوازده هزار روپیه
سالیانه موظف گشته گوشهٔ عزلت گزید - سال پنجم مشمول
عاطفت گشته بمنصب دو هزار و پانصدي چهار صد سوار
و عطای خلعت و جمدهر میناکار آب رفته بجو آورد - سال
نهم بدیوانیِ سرکار بیگم صاحب از تغیر رشیدای (۳) خوش نویس
و اضافهٔ صد سوار کام دل برگرفت - سال دهم بخدمت جلیل القدر
صدارت اعظم از تغیر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل
و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار عرصهٔ اعتلا پیمود - سال

---

(۲) در [بعضی نسخه] دولت کام (۳) نسخهٔ [ا ب] رشیدائي *

خلد مکان میان خلد منزل و اعظم شاه نزاع رو داده اولین
ظفر منذ شد او بخطاب رام راجه و منصب سه هزار و پانصدي
و زمینداري موهیدانه و کوته (که متعلق برام سنگهه نبیرهٔ
مادهو سنگهه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید)
لوای استقلال بر افراشت - و با بهیم سنگهه پسر او آغاز مناقشه
نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگهه (٢) چندے بحکومت
وطن پرداخته باولاد خود گذاشت - در حالت تحریر کشن سنگهه
نبیرهٔ او در وطن قیام (٣) دارد *

* رضوي خان سید علي (٤) *

دومین پور صدر الصدور میران سید جلال بخاري ست - که
احوالش جداگانه بنوک قلم گذشته - چون فردوس آشیاني سال
بیستم جلوس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را
(که دران هنگام بیماري عارض شده بود) در دار السلطنه
گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بنیابت پدر بسرانجام
تعلقه پردازد - و پس از ارتحال پدر باضافهٔ ده بیست بمنصب
هزاري دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافهٔ
پانصدي دو صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - سال بیست
و دوم بداروغگی جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلند نامي

---

(٢) نسخهٔ [ب] دمید سنگهه (٣) نسخهٔ [ب] داشت (٤) در[بعضي نسخه] شیر علي *

محصوران تنگ گردیده بوساطت او قلعه را سپردند - پس ازان (که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه جسونت سنگهه جهت تادیب سیوا دران ضلع متوقف شد) او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیرهٔ راو بهاو سنگهه بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته واسطه نمود که با وی ساز موافقت کوک نماید اما راو بهاو سنگهه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش درنداد - و پس از رسیدن میرزا راجه جیسنگهه بدکن در یساقها همپائی او اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار چانده شتافت - از نسخهٔ دلکشا معلوم می‌شود که او مدتے در اورنگ آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشت هجري بنیستي سرا رفت *

چون اولاد نداشت سرداری وطنش به نبیرهٔ بهگونت سنگهه برادرش موسوم بانرودهٔ(۲) سنگهه پسر کشن سنگهه (که سلطان محمد اکبر در اوان صوبه داری اوجین طلبداشته - و بصدور ادای خارج بجمدهر کشته گردید) تقرر یافت - و پس از فوت او پسرش بدهه سنگهه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازي یافت مدتے بتعیناتی خان منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

(۲) در[بعضی نسخه] بانروده سنگهه *

نیز طبق حکم حضور بفوجداری سرکار کامروپ (۲) نامزد گردیده و چندے صوبه‌دار آدینه ماند - سال نوزدهم ازانجا معزول گردیده تعینات یساق دکن شد - و چندے فوجدار ناندیر بود - وقت موعود درگذشت *

* راو بهاو سنگهه هادا *

پسر راو ستر سال است - که در جنگ متصل سموگدهه بهراولی دارا شکوه جا یافته بجرأت جان در باخت - نامبرده سال اول جلوس خلد مکان از وطن بحضور رسیده دولت بار اندوخت - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطای علم و نقاره و خطاب راوي و زمینداری بوندي و غیره محالات بروية نیاگان خود سر عزت برافراخت - و درجنگ شجاع با توپخانهٔ پادشاهي (که پیش ميچیدند) تعین شد - و پس از فرار شجاع همراه پادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور گردید پس ازان (که لشکر شاهزاده از بیربهوم راقع راه بنگاله آن طرف گذشت) نامبرده بے رخصت شاهزاده جدائي گزیده معاودت نمود - و بتعیناتی دکن نامزد شد - سال سیوم همراه شایسته خان امیرالامرا در محاصرهٔ قلعهٔ اسلام آباد عرف چاکنه ساختهٔ ملک التجار سر لشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاه بهمني (که بتسخیر ملک کوکن تعین شده بود) کمر همت بست

(۲) نسخهٔ [ب] نامروپ *

اورا و برادر کلانش اسد الله را باضافهٔ منصب نوازش فرمود سال بیست و هشتم چون اسد الله (که تهانه‌داری چاندور داشت) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار شادکام شده بتیولداري و نظم ایلچپور مامور گشت او بتهانه داری چاندور نامزد گردید - سال سیم چون هادي داد خان عم او فوت نمود و دران سلسله به ازو دیگرے نبود از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد تا جمعیت هادي داد خان متفرق نشود - در ایامے (که محمد اورنگ زیب بهادر توسن عزیمت از دکن جانب هندوستان تیزگام ساخت) او موافقت شاهزاده گزید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بعطای خلعت و علم و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب پدر چهرهٔ عزت بر افروخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار روپیه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و بعد محاربهٔ سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه‌سالار در تعیناتیان شاهزاده محمد سلطان قرار یافته بجانب بنگاله مرخص گشت - و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک تردد بوده در دفع اعادي طریق جانسپاري سپرد - سال چهارم همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آشام در کارها مساعي جمیله بتقدیم رسانید - سال پنجم چون ازانجا معاودت واقع شد

و اواخر همین سال چون خبر هنگامهٔ آشیانیان بر گواهتي سرحد
بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تهانه دار آنجا بمسامع
پادشاهي رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوري پذیرفته
و باضافهٔ هزاري هزار سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم
ازان مهم بر گشته بعز آستانبوس تارک مباهات آراست - و وقت
سوءود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنور کشن سنگهه - که
در حین حیات پدر منصب در خور یافته چندے تعینات کابل
بود - پس ازان در خانه جنگي زخمي شده بمقر اصلي شتافت
بشن سنگهه پسرش بمنصب هزاري چهار صد سوار مفتخر گشته
بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگي و عنایات دیگر چهرهٔ اعتبار
بر افروخت - چندے بمالش راتهوران و مدتے بفوجداري
اسلام‌آباد مي‌پرداخت - پس ازان (که راه عدم پیش گرفت)
سال چهل و چهارم بجیسنگهه پسرش بخطاب راجه جیسنگهه
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار ناصیهٔ
بخت روشن گردانید - سال چهل و پنجم همراه جملة الملک
اسد خان بتسخیر قلعهٔ کهیلنا کمر همت بر بست - احوالش
جداگانه ارقام یافته *

* رشید خان الهام الله *

پسر دوم رشید خان انصاري ست - چون پدرش سال
بیست و دوم فردوس آشیاني بآخرت سرا شتافت پادشاه

و سلام و مجرای شاهزاده نموده پس ازان رجعت القهقری کرد - سال سیوم برای آوردن سلیمان شکوه (که نزد زمیندار سری نگر بود - و او معرفت میرزا راجه جیسنگهه فرستادن بحضور قرار داده) روانه گردید - و با پسر زمیندار ببارگاه سلطنت آمد - و پس از تعین شدن میرزا راجه بیساق دکن در حضور ماند *

چون سال هشتم ملاقات نمودن سیوا بهونسله با پدرش بعرض رسید او بعنایت خلعت و زیور مرصع و ماده فیل کامیاب گشت - و چون سیوای مزبور با سنبها پسر خود از دکن آمده بملازمت پیوست روز اول پادشاه از ناصیهٔ او نقش استکبار خوانده بنامبرده (که واسطهٔ ملازمت بود) تاکید فرمود - که او را نزدیک خود فرود آورده از حال او باخبر باشد - چون آن مکار بحیله سازي (که در احوال راجه ساهو بهونسله رتمزدهٔ کلک اخبار سنج گشته) پنهان ازانجا بر آمده راه گریز پیش گرفت . او به بیخبري معاتب گردیده بتغیر منصب و منع کورنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دهم مطرح انظار عاطفت گردیده بعطای خلعت و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و شمشیر با ساز مرصع و اسپ عربي با ساز طلا و فیل خاصه معه جل زربفت و ساز نقره و خطاب راجگي و منصب چهار هزاري چهار هزار سوار سر بلندي اندوخت

پانجهزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سربلند شده کلاه گوشهٔ کامیابي کج نهاد - و سال دهم در رکاب شاهزادهٔ محمد معظم باز بدان صوب رفته سال شازدهم مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجري بمقر اصلي شتافت - مانسنگهه و مهاسنگهه و انوپ سنگهه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت فرق مباهات برافراختند *

* راجه رام سنگهه *

کچهواهه پسر کلان میرزا راجه جیسنگهه است - سال شازدهم جلوس چون فردوس آشیاني باجمیر متوجه شد او همراه پدر رسیده بملازمت پیوست - و سال نوزدهم در حیني (که پادشاه از لاهور بسمت کابل لوای عزیمت افراخت) با پانصد سوار از وطن آمده بعنایت خلعت و منصب هزاري هزار سوار کامیاب گشت - و باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و مرحمت علم فایز شد - سال بیست و ششم باضافهٔ پانصدي امتیاز اندوخت - و سال بیست و هفتم باز باضافهٔ پانصدي چهرهٔ عزت افروخت - در جنگ سموگذهه همراه دارا شکوه بود - پس از هزیمت او ببارگاه عالمگیري رسیده سال اول همراه شاهزادهٔ محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید و از اثنای راه بشهرت اکاذیب (که پس از جنگ دوم داراشکوه بر زبانها افتاده بود) دل بای داده چندے ترک آمد و رفت

بانهدام چیتور روانه گردید - سال سي و یکم با معظم خان و غیره بصوب دکن نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر لوای عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیه تردد عظیم نموده همنبرد خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاري و جراحتهای منکر پیاده شد - جمعے کثیر از تابینان او بکار آمدند - در جلدوی نیکو خدمتي از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و عطای خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ عربي با زین زرین و فیل و ماده فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و یک لک روپیه در طلب نقدي او تن شده رخصت وطن یافت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه با خاندمکان با جمعے از راجپوتان همقوم در میمنهٔ راجه قرار گرفت - چون جنگ ترازو شد نامبرده ناموس پرستي را خیر باد گفته بجانب وطن راه فرار پیمود و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیري از دولت آستانبوسي جبین عقیدت را نوراني ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون درقصبهٔ توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتي با بعضے پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم بهمراهي میرزا راجه جیسنگهه بسرزمین دکن تعین گشته در کشایش قلاع متصرفهٔ سیوا بهونسله و تخریب ملک عادلخان مراسم نیکو خدمتي و جانفشاني بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري

بهمراهی علي مردان خان امير الامرا بتسخير بلخ و بدخشان مقرر شده پس ازان بهمراهی شاهزاده مراد بخش روانهٔ آن سمت شد *

چون شاهزادهٔ مزبور بعد بدست آمدن بلخ دل ازان ملک بر گرفته روانهٔ حضور گرديد او هم بپشاور آمد - ازانجا (كه مردم متعينهٔ اين يساق از عبور اتک ممنوع بودند) درانجا توقف گزيد - پس ازان همراه شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نموده در جنگ اوزبكان بهرچه مامور شد رخش فتح و ظفر بر جهاند - و پس از معاودت شاهزاده از صوبهٔ مذكور دستوری وطن گرفت - و سال بيست و دوم همراه شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر تعين يساق قندهار گرديده ازانجا همراه رستم خان بمدافعت قزلباش بيشتر شتافته مساعی جميله بكار برده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري دو هزار و پانصد سوار ببلند رتبگي گرائيد پستر نوبت دوم بهمراهی شاهزادهٔ مذكور بمهم مسطور قرار يافته بنابر بيماري در پشاور ماند - و پس از رسيدن موكب معلی دران نواحي دولت بار دريافته رخصت وطن حاصل كرد و نوبت سيوم همراه شاهزاده دارا شكوه بمهم قندهار شتافت و ازانجا بهمراهی رستم خان جهت كشايش قلعهٔ بست راهي گشته سال بيست و هشتم بهمراهی علامي سعدالله خان

برخاست او التزام رکاب شاهزاده از دست نداده در ایامے (که پادشاهزاده از بنگاله گذشته روی توجه بجانب الهٰ آباد آورد و ازان طرف بحکم جنت مکاني سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان با افواج پادشاهي آمده تلاقی فئتین رو داد) او دست جلادت بر کشاده بآئین ملازمان نمک حلال جان نثار گردید

رایسنگهه پس از سریر آرائی صاحب قران ثاني سال اول به پیشگاه خلافت رسیده باوجود خرد سالي نظر بر حقوق پدرش بخلعت فاخره و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راجگي و اسپ و فیل و انعام بیست هزار روپیه سربلندي اندوخت - و سال پنجم باضافهٔ هزار و دویست سوار رایت عزت برافراخت - و سال هشتم همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپیشگرمی افواج متعینه به تنبیه ججهار سنگهه نامزد شده بود) تعین یافت - و سال نهم باضافهٔ سه صد سوار امتیاز گرفت - و سال دوازدهم همراه شاهزاده دارا شکوه بصوب قندهار کمر عزیمت بست - و سال چهاردهم بعنایت نقاره کوس اعتبار نواخته بهمراهی سعید خان ظفر جنگ بتنبیه جگت سنگهه زمیندار جمو (که سرتابي بطغیان نهاده بود) مامور گشت - و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار دستوري پذیرفت - و سال هیژدهم

خلعت تسلي یافت - و پستر چون کار ظلبیع او ازروی عرضداشت
خاندوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار مباهات اندوخت
و پس از جنگ دوم دارا شکوه بفوجداری بهلسه از تغیر
راجه عالم سنگهه سرفراز گردیده سال سیوم برای تنبیه
جنپت بندیله (که در نواح صوبهٔ مالوه گرد فساد برداشته بود)
تعین شد - و در سال دهم بکمک شمشیر خان (که بجهت
مالش دادن بگروه یوسف زئي مقرر بود) دستوري پذیرفت
و سال سیزدهم تعینات محمد امین خان صوبه‌دار کابل گردید
چون بکتل خیبر رسیده بر خان مزبور واقعهٔ شکست رو داد
ازان بعد احوالش بنظر نرسیده - بیرون احاطهٔ بلدهٔ اورنگ‌آباد
مغرب رویه مایل بجنوب پورهٔ بنام او آباد است *

* راجه رایسنگهه سیسودیه *

پسر مهاراجه بهیم پور رانا امرسنگهه است - چون سال نهم
جهانگیري شاهزاده شاهجهان بمهم رانا امر سنگهه نامزد شد
و رانا پس از تنگ شدن بدر التجا زده شاهزاده را دریافت
ازان بعد بهیم پسر او بملازم پیشگی شاهزاده سر افتخار برافراخته
در تنبیه زمیندار تعلقهٔ گجرات و محاربات اهل دکن و اخذ
پیشکشات گوندوانه ترددات شایان بعمل آورده نامی بشجاعت
و دلیري برآورد - و چون میان پادشاه و شاهزاده غبار دوئي

تعین گردید - و درین سفر مکرر مصدر ترددات (۲) گشته با گروه المانان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال بیست و دوم (که قلعهٔ قندهار بتصرف قزلباش رفت) او نیز مکرر در رکاب سلطان اورنگ زیب بتسخیر قلعهٔ مذکور رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت برجا داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و بار سیوم همراه سلطان دارا شکوه بدانسو (۳) شتافت - و پس از مراجعت سال بیست و هشتم بفوجداری بهلسه مضاف صوبهٔ مالوه سر عزت بر افراخت - و سال سیم همراه معظم خان میر جمله نزد سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب دکن راهي گشت - سال سي و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگهه (که بسد راه بودن بر روی سلطان اورنگ زیب بصوب مالوه تعین شده بود) دستوري یافت - ازانجا (که تقدیر آلهي بر صیانت او رفته بود) روز جنگ مهاراجه او را بحراست بنگاه تعین نمود - و در اثنای جنگ (که سلطان مراد بخش بر بنگاه فوج پادشاهي دوید - و این معني هم باعث تزلزل خواطر گردید) او بمقتضای عقل دور اندیش با شاهزادهٔ مذکور بانقیاد پیش آمده توسل جست - و باستصواب او بملازمت خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاري شاهزادهٔ مذکور بعنایت

---

(۲) نسخهٔ [ب] ترددات شایسته (۳) در [بعضی نسخه] بدان صوب *

و پستر سانول سنگهه نبیرهٔ اش زمینداری اوندچهه (۲) سربراه نمودند - در حالت تحریر پنچم سنگهه پسر سانول سنگهه مذکور دخیل است *

* راجه دیبي سنگهه بندیله *

پسر راجه بهارتهه است - پس از فوت پدر سال هفتم فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي مورد مراحم شد - و سال هشتم باتفاق خاندوران بمالش ججهار سنگهه تعین گردیده بعنایت نقاره بلند آوازه گشت و پس از مسخر شدن اوندچهه (که سابق تعلق بنیاکانش داشت و در عهد جهانگیر پادشاه بپاس خاطر بر سنگهدیو از انها گرفته سپرد او نموده بودند) بنام راجه دیبي سنگهه قرار یافته درانجا ماند - و سرداری الوس قوم بندیله باو مفوض شد - و پس ازان (که پادشاه تا اوندچهه آمده یکران عزیمت را بجانب دکن معطوف ساخت) او سال نهم بعد فراغ از تمشیت امور ولایت اوندچهه بپیشگاه سلطنت رسیده نزد سید خانجهان بارهه (که بتخریب ملک بیجاپور تعین شده بود) دستوری پذیرفت - و در کارها آثار نیکو خدمتي بظهور رسانید - سال دهم حسب الالتماس خاندوران بعنایت علم و نقاره کوس سر بلندي نواخت - و سال نوزدهم در رکاب شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان

(۲) نسخهٔ [ب] سانوپ سنگهه - و در [بعضي نسخهٔ] سانوت سنگهه *

پیوست - و سال بیست و یکم به تنبیه پسران جنپت بندیله (که در نواح بندیل کهند مصدر فساد بودند) معین گردید سال بیست و نهم با همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بجانب بیجاپور شتافت - وقت رخصت بعنایت خلعت و نقاره کوس باند رنبگي بر نواخت - و در یورش قلعهٔ ملکهیر (۲) نبرد نمایان نمود - سال سیم بقرارگاه اصلي منزل گزید - پس ازو اگرچه پسرش بهگونت سنگهه بخطاب راجگي و مرزباني وطن سرفراز گردیده بود اما سال سي و یکم فوت نمود - بنابران بدرخواست راني امر کنور جدهٔ او سربراهي تعلقهٔ مذکور (۳) بنام اودیسنگهه ولد پرتاپ سنگهه (که سلسلهٔ نسبش براجه مدهکر منتهي مي شود - و پرتاپ سنگهه بیک قریهٔ پرگنهٔ اوندچهه بسر مي‌برد) مقرر شده بخطاب راجگي سر برافراخت - سال سي و سیوم از وطن آمده باستلام سدهٔ سنیه پرداخت - سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار لوای کامیابي افراخته بقلعه داري کهیلنا (که به سخرلنا مخاطب شده) ممتاز گشت - و پس از ارتحال خلدمکان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت قلعهٔ مذکور را بمرهته سپرده راه وطن گزید - پس ازو پرتهي سنگهه پسرش

---

(۲) در [بعضی نسخه] نلکهیر (۳) در [اکثر نسخه] سرافرازی •

سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سرمايهٔ ناموري اندوخت - پيشتر در نبردها با افواج عادلخانيه مكرر مصدر شيوهٔ جانسپاري گرديده سال نهم بهمراهي دلير خان بيساق ألكاي چانده (كه متصل برار واقع شده) متعين گرديد - سال يازدهم مطابق سنه (۱۰۷۸) هزار و هفتاد و هشت هجري در دكن بديار خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خرد او (كه بعد فوت پدر خود پهار سنگهه در عهد اعلي حضرت بمنصب پانصدي چهار صد سوار سرفرازي يافته سال بيست و نهم همراه قاسم خان مير آتش بتاديب زميندار سري نگر تعين گرديد - و سال سيم بيساق دكن نزد سلطان محمد اورنگ زيب بهادر دستوري يافت - و در عهد خلدمكان سال اول باتفاق سبكرن بنديله به تنبيه چنپت بنديله مامور شده پيشتر تعينات دكن گشته همراه ميرزا راجه جيسنگهه بتقديم خدمات مي پرداخت) بافزوني منصب و خطاب راجگي و عطاي وطن در تيول سرمايهٔ كامیابي اندوخت - در اوان صوبه داري خانجهان بهادر چندے تهانه داري گلشن آباد داشت - چون سال نوزدهم روزگارش بسر آمد جسونت سنگهه نام پسرش (كه در وطن بود) بخطاب راجگي و حكومت وطن فايز شد - و آخر همان سال با فوج شايسته بدكن آمده بملازمت پادشاهي

نوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش بتادیب زمیندار سري نگر مرخص گردیده بعطای علم و نقاره بلند آوازه گشت - و سال سیم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد سلطان اورنگ زیب ناظم دکن شتافت - و پستر حسب الطلب بحضور رسیده همراه مهاراجه بنابر اینکه سد راه آمد فوج دکن باشد تعین گردید - و روز جنگ با سلطان اورنگ زیب در اثنای نبرد رو تافته رخت فرار بجانب وطن خود برد - و پس از چندے از جانب خلد مکان بصفح جرائم و عطای منصب مناسب اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مثل دست راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور شد نامبرده هم داخل کمکیان شاهزادهٔ مزبور گردیده رخصت پذیرفت - و دران صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال چهارم با فوجے از تابینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار و تنبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمعے که داشته نمي توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان باوی ملحق گشت - و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا آویزشهای نمایان نموده نامے بمردانگي برآورد - و در سال هفتم همراه میرزا راجه جیسنگهه بصوب دکن دستوري پذیرفت و در محاصرهٔ قلعهٔ پورندهر لازمهٔ نیکو بندگي بتقدیم رسانید

(۲)
خانجہان بہادر (کہ دران سال ناظم دکن بود) بر وقت رسیده
(۳)
و مقاهیر راه فرار پیش گرفتند - سال سیم بقلعه داری نصرت آباد
(۴)
سکر و سال سي و سیوم از تغیر راو دلپت بندیله بحراست
(۵)
امتیاز گدهه اودني مامور شد - سال سي و پنجم از انجا
معزول گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس ازان
سرداري وطنش بپسر او سروپ سنگهه (که هزاري پانصد سوار
منصب داشت) تفویض یافت - در تعیناتي ذوالفقار خان بهادر
بتقدیم خدمات مي پرداخت - بعد او پسرش اندد سنگهه
و نبیره اش زورآور سنگهه حکومت وطن سرانجام دادند - در
حالت تحریر گج سنگهه متبناي زورآور سنگهه که هم قوم است
بدان قیام دارد *

(۶)
* راجه سجان سنگهه بوندیله *

(۷)
پسر راجه پهار سنگهه است - در حین حیات پدر از
روشناسان اعلی حضرت بوده بکارها تعین میشد - چون پدرش
(۸)
فوت نمود سال بیست و هشتم جلوس او از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگي

(۲) نسخهٔ [ا] رفت (۳) نسخهٔ [ب] بتعلقداري (۴) نسخهٔ [ب] شکر - یا بهکر بلشد (۵) در [بعضے کتب تاریخ] ادوني آمده (۶) در [بعضے جا] بندیله (۷) در [بعضے جا] بهار سنگهه - و در [بعضے جا] بهاو سنگهه (۸) نسخهٔ [ب] هفتم *

و پدم سنگهه و کیسر سنگهه و موهن سنگهه - سه اخیر لاولد فوت کردند *

گویند بر موهن سنگهه سلطان محمد معظم توجه مفرط داشت ازین جهت محسود نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي میر توزک شاهزاده (که آهوي او رم کرده در دایرهٔ موهن سنگهه رفته بود) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانید - و بر یکدیگر حربه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگهه را مجروح نمودند - پدم سنگهه اگرچه با برادر اخلاص نداشت اما بمجرد این واقعه بر سر وقتش رسیده کار محمد شاه تمام ساخت - و موهن سنگهه را در پالکي برداشته روانهٔ خانهٔ او شدند در عرض راه کارش باتمام گرائید - انوپ سنگهه از ابتدا تعینات یساق دکن شده در جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه در دست چپ بود - سال هیژدهم بالتماس خان مذکور بخطاب راجگي سر عزت برافراشت - سال نوزدهم (که بسرداري دلیر خان داؤد زئي مصاف با دکنیان صورت بست) نامبرده در مثل چنداولي جا داشت - سال بیستم و یکم او را بحراست خجسته بنیاد برگذاشته بودند - دران سال سیوا بهونسله گرد بلدهٔ مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده با فوج همراهي متصل پورهٔ خود برآمده ایستاد - درین ضمن

(۴) نسخهٔ [ب] کپور سنگهه - یا کیسو سنگهه باشد *

اورنگ زیب تعین شده بودند (۲) حسب الطلب روانهٔ حضور گردیدند - او نیز بے رخصت شاهزاده از دکن بر آمده بوطن خود شتافت - بنابران سال سیوم عالمگیري امیر خان خوافي بحدود بیکانیر تعین شد - پس از وصول بدان حدود نامبرده باعتذار پیش آمده همراه خان مزبور روانهٔ حضور گشت و با انوپ سنگهه و پدم سنگهه (۳) پسران خویش بدولت آستانبوس کامیاب گردید - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفراز گشته بدستور سابق در تعیناتیان دکن قرار یافت - سال نهم همراه دلیر خان داؤد زئي (۴) بتنبیه زمیندار چانده رفته چون مصدر تقصیرے شد مورد عتاب گردید - و سرداري قوم او و ریاست وطنش بانوپ سنگهه پسرش مرحمت شد - و بعنایت منصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار بر نواخته آمد از ممر موقوفي آمدني جاگیر پریشاني عاید حالش گشت بخجسته بنیاد آمده نشست - سال دهم مطابق سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري چشم از تماشای جهان پوشید بیرون محوطهٔ بلدهٔ اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب پورهٔ بنام او آباد است - او چهار پسر داشت - انوپ سنگهه

---

(۲) نسخهٔ [ب] اورنگ زیب بهادر (۳) در [بعضی نسخه] بدم سنگهه
(۴) نسخهٔ [ب] داوزي - و در [بعضی نسخه] داوزئي •

سر عزت بر افراخت - و سال بیست و سیوم بافزونی پانصدي ذات بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار رایت اعتبار بر افراشت - و سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرمایهٔ کامراني اندوخت - و پس ازان (که قلعهٔ دولت آباد بسلطان اورنگ زیب بهادر عنایت شد) اضافهٔ پانصدي پانصد سوار (که بشرط قلعه داری دولت آباد بود) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار جوار صوبهٔ خجسته بنیاد (که شمالی آن سرحد ملک بگلانه و جنوبي کوکن و غربي بعضے دیهات کوکن و شرقي ناسک واقع شده - و بندر جیول ازو سمت - و سري پت زمیندار آنجا طریق خود سري مي پیمود) نوشته داد حسب تجویز شاهزادهٔ مزبور ببحالی اضافهٔ مسطور و تنخواه سرکار جوار بجمع پنجاه لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - او از شاهزادهٔ مذکور مرخص شده بدان صوب شتافت - و در سرحد جوار رسید - زمیندار مذکور تاب مقاومت نیاورده باطاعت در آمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج محال مذکور ذمهٔ خود گرفت - و پسر خود را برسم یرغمال همراه او گردانید - پس ازان معاودت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد *

چون در ایام بیماری اعلی حضرت تسلط دارا شکوه از حد گذشته بود امرا (که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان

(که در بعضی مواضع مدفون بود) بدست داراشکوه درآمد و در عهد خلد مکان چندے بفوجداری اتاوه میپرداخت سال نہم مطابق سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجري به نیستي سرا شتافت *

* راو کرن بهورتهیه *

پسر راو سور است - بعد فوت پدر سال چهارم جلوس فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راوي و مرحمت بیکانیر در تیول شرف افتخار اندوخت - اوائل سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق وزیر خان بتسخیر قلعهٔ دولت آباد مرخص گردید - و چون خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید او نیز مراجعت نمود - بهتر تعیناتت دکن گردیده در تسخیر قلعهٔ دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده نیز نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - پس از فوت مهابت خان بتعیناتي خاندوران صوبه‌دار برهانپور اختصاص یافت - سال هشتم (که مواکب سلطاني ظلال نزول دکن سمت

* ای وای بهر بهانه کشتند * ۱۰۷۲ * تاریخ است *

* راجه تودرمل *

شاهجهاني - ابتدا در رفاقت افضل خان بود - بعد فوت او سال سیزدهم بخطاب رائي و خدمت دیواني و اميني و فوجداری سرکار سهرند قامت قابليت آراست - سال چهاردهم فوجداری لکهي جنگل نیز ضميمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین پادشاهي گشت سال پانزدهم بعنایت خلعت و اسپ و فیل مباهات اندوخت - سال شانزدهم در جلدوی حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه کارش ببلندي گرائید - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي دويست سوار دو اسپه سه اسپه نوازش یافته بسهرند دستوري پذیرفت سال بیستم بافزونی سه صد سوار دو اسپه سه اسپه بر منزلتش افزود - و رفته رفته تعلقهٔ او بانضمام سرکار دیبالپور و پرگنهٔ جالندهر و سلطانپور افزوده حاصل هر سالهٔ آن بپنجاه لک روپیه رسید - و او از قرار واقع از عهدهٔ پرداخت آن برآمد - بنابران سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و سیوم بعطای علم لوای کامراني برافراشت - و پس از جنگ سموگدهه چون دارا شکوه راه گریز سپرده بسهرند رسید و او از راه احتیاط بلکهي جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او

برد - درین ضمن اهلیهٔ دارا شکوه انتقال نمود - و برای رسانیدن تابوت او بلاهور چند کسے (که همراه بودند) نیز جدا ساخت و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود - ملک بظاهر بطریق بدرقه برادر خود را با چند کس همراه داد - آنها بعد یک دو منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند - ملک جیون کیفیت نیکوخدمتي براجه جیسنگهه و بهادر خان کوکه (که بتعاقب او بر طبق امر پادشاهي معین بودند) برنوشت - آنها بحضور آوردند - بموجب حکم سال دوم جلوس بیاسا رسید دومین بسادہ لوحي فریفتهٔ وعدهای دلفریب خلد مکان گردیده همواره نقش تمنای سلطنت بر صفحهٔ سینه مي‌نگاشت - با آنکه هواخواهانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن بے محابا با معدودے پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده نبخشید - تا آنکه چهارم شوال سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري در منزل متهرا پادشاه اورا طامع داشته بحسن تدبیر دستگیر ساخت - ابتدا در قلعهٔ سلیم گدهه داشته بعد چندے بحصن گوالیار فرستاد - و حسب درخواست سرس بائي نام محبوبهٔ اورا نیز رفیق زاویهٔ بیکسي او گردانید - سال پنجم جلوس بتقریب خون علي نقي (که مراد بخش در احمدآباد بے ثبوت گناه ریخته بود - و ورثهٔ مقتول بدعوي بر خاستند) بقصاص شرعي رسید *

* ح *

چهار صد سوار درجه پیمای تصاعد گردید - و در ایام بیماری اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش توطیهٔ سلطنت برانگیخته سکه و خطبه بنام خود کرد) خان مزبور رفاقت شاهزاده گزید و پس از گرفتار شدن شاهزادهٔ مذکور بملازمت عالمگیري پیوسته بمنصب دو هزاري سه صد سوار و تفویض دیوانی گجرات سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه باحمد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته او را دریافت اما در همپائي تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکی اجمیر مجددا مشمول عواطف پادشاهي گردیده سال سیوم بدیوانی سرکار روشن رای بیگم و بعد تر بدیوانی بیوتات مطرح انظار الطاف گشت - سال هشتم مرحلهٔ نیستي پیمود - عبدالرحیم خان داماد و محمد صادق پسرش خلعت ماتمي یافتند *

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بزبان خامه گذشت لختی از خاتمهٔ کار هر دو بزبان قلم میدهد - اولین پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش‌گرفت - و از مردم آنجا رو تافته بملک کچهه (۲) شتافت - و در مردم آنجا مروت ندیده داخل سرحد ولایت سندهه گردید - ملک جیون نام زمیندار دهادهر مضاف ولایت مذکور (که از سابق مرهون احسانهای دارا شکوه بود) بگرمي پیش آمده در خانهٔ خود

---

(۲) نسخهٔ [ب] کچه *

* رحمت خان *

حکیم ضیاء الدین پسر حکیم قطبا برادر حکیم رکنای کاشي ست - که از مشاهیر اطبا و سرآمد سخنوران بوده - ساز صحبت او با شاه عباس ماضي کوک شده شاه مکرر بمنزل او پرتو ورود افکند - پستر بملاحظهٔ بے التفاتی شاه در عهد عرش آشیاني بهندوستان آمد - درین باب این بیت گفته * بیت *

* گر فلک یک صبحدم با من گران باشد سرش *
* شام بیرون میروم چون آفتاب از کشورش *

در عصر خسرو مزبور و جنت مکاني بآسودگي میگذرانید - خان مزبور [که دختر کوچک طالبای آملي (که ستي خانم پرورش کرده بود) در حبالهٔ نکاح داشت - و ستي خانم زن نصیرا برادر حکیم رکنا میشود] بدین تقریب بشرف عنایت فردوس آشیاني اختصاص یافته سال چهاردهم از تغیر میر خان بداروغگی کرکیراق خانه و خطاب و انعام مادہ فیل سربلندي یافت سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري صد و پنجاه سوار مباهي گشت - سال بیست و دوم بتفویض خدمت داروغگی داغ و سال بیست و چهارم باضافهٔ صد سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و هفتم از تغیر میر بخشي بدیواني و داروغگی کرکیراق خانهٔ صوبهٔ احمدآباد افتخار یافته سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

* راجه رگناتهه *

از پیش آوردهای سعدالله خان است - اواخر سال بیست و سیوم جلوس فردوس آشیانی بخطاب رائي و عطای قلمدان طلا نوازش یافته سال بیست و ششم باضافهٔ در خور بر منصب و دفترداری خالصه و تن چهرهٔ اعتبار برافروخت - و تا سال بیست و نهم (۲) از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار کامیاب گردید - سال سیم بعد انتقال سعدالله خان برحمت خلعت و اضافهٔ دو صد سوار و خطاب رای رایان بر نواخته شد قرار یافت که تا تعین دیوان اعلی امور کلي و جزوي دیواني را بعرض خسرواني میرسانیده باشد - و چون قلم تقدیر بران رفته بود (که امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار عالمگیر پادشاه درآید) نامبرده بعد جنگ اول دارا شکوه با زمرهٔ اهل قلم بملازمت پادشاهي پیوست - و در جنگ شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در مثل قول جا داشت - و پس از جلوس ثاني از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب راجگي سرمایهٔ مباهات اندوخت - امور متعلقه را باستقلال کلي سرانجام میداد - سال ششم جلوس عالمگیري مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري کارکنان تقدیر طومار حیاتش را درپیچیدند *

---

(۲) در [بعضی نسخه] و سال بیست و نهم *

نگشته در نگاهداشت او اضرار نماید ولایت اورا پی سپر تاراج ساخته همت باستیصالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سري دست ازو برنداشت تربیت خان و رعدانداز خان نیز تعین گشته کار بران بومي تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجي گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیلهٔ عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بمحارست سرحد غزنین از تغیر سید شهامت خان دستوري یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجري باجل طبعي زندگي بسپرد - چون پدر خود خالي از جرأت و جسارت نبود و در تحمل مشاق و انگیز متاعب حوصلهٔ درست داشت برادر خردش بهارسنگهه (۲) (که همراه پدر در یساق بدخشان مصدر ترددات شده عمرے بجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیري بمیامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور پرتو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت) از پیشگاه خلیفهٔ حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموري اندوخت - مدتها در چوکیداري غوربند (۳) گذرانید - تا حال از اولادش در شاهپور عرف بیروئین محال وطنش (که غربي تاراگدهه است) حزکه راجه باشد مرید خان مي نامند *

---

(۲) در [اکثر نسخه] بهار سنگهه (۳) نسخهٔ [ب] بوروین •

عجز و ابتهال سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار و پانصدي ذات و سوار مباهي گشته - بتهانه داري
موضع چاندي سرحد سري‌نگر (که سلیمان شکوه از الهٰ‌آباد
روانه شده میخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسیده
بپدر ملحق گردد - و بنابر انتشار افواج عالمگیري نتوانست
شتافت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت) رخصت
یافت - که ببندد و بست بیرون آن کوه قیام ورزیده سد راه
بر آمدن سلیمان شکوه باشد - و پس ازان برکاب رسیده در جنگ
دوم دارا شکوه بهراولی فوج طرح دست راست تعین شد
چون کوکلا پهاري پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پیاده‌های
خود را (که در کوه نوردي چالاک بودند) از عقب کوکلا پهاري
برآورده خود بکمک آنها سوار شده ایستاد - مخالفان قلیلی دیده
بیباکانه از مورچال بر آمدند - و جنگ در پیوست - سرداران
پادشاهي پاشنه کوب در رسیده تا سه پاس نایرهٔ حرب و آویزش
اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا بر جا بود که دارا شکوه
از همت باختگي راه فرار برگزید - و چون پرتهي‌پت زمیندار
سري نگر از کوته اندیشي و بیهوده کوشي سلیمان شکوه را در
ولایت خود جا داده بخام طمعي حمایت و اعانت او مي‌نمود
راجه در سال دوم با فوجي از عساکر ظفر مآثر بکوهستان سري‌نگر
تعین شد - که اگر زمیندار مذکور بموعظت و پند متنبه

(که مقاهیر نا امید شده از گرد شهر متفرق شدند) سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و تقرر قلعه داري کهمرد از تغیر خلیل بیگ مباهات اندوخت - و سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي سربلندي یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار شتافت - و در محاصرهٔ آنجا صاحب مورچال بود - و پس از معاودت ازانجا با سلیمان شکوه تعینات کابل شد - و سال بیست و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت و در محاصرهٔ آن از لوازم جانفشاني دقیقهٔ فروگذاشت نکرد سال بیست و نهم برطبق فرمان از کهمرد روانه شده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیهٔ بخت افروخته بوطن رفت - چون دارا شکوه از عالمگیر پادشاه هزیمت یافته بلاهور روانه شد او (که حسب طلب پیش از جنگ از وطن راهي گردیده بود) مابین دهلي و سرهند با او برخورد - و بفسون و فسانهٔ او بدام رفاقت در آمد - پس ازان (که دارا شکوه بدارالسلطنت رسیده عزیمت ملتان نمود) او نقوش بے اقبالي از ناصیهٔ حالش خوانده ببهانهٔ اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کند جدائي گزید - پستر از نیک اندیشي از وطن آمده بر کنار بیاه بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه بود) پیوسته بوسیلهٔ سفارش او بملازمت عالمگیري رسیده ناصیهٔ خجالت و انفعال به زمین

و پانصد سوار و دو هزار پیاده (که بکمک پدرش مقرر شده بود)
اجرای تنخواه پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانهٔ کابل
قرار یافت - و در همین سال بتعیناتیِ شاهزاده مراد بخش
(که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود) اختصاص
گرفته پس از وصول بقندهار با جمعے بحراست آن مامور
گردید - و برای سرانجام آنجا دولک روپیه حوالهٔ او شد - و از
اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عنایت
جمدهر مرصع و گوشوارهٔ مروارید گوی سبقت از اقران برد
و دران ایام بهرات با اوزبکان و المانان (که بارادهٔ دست برد
جوق‌جوق دران نواحي متواتر آمد و شد داشتند) بآویز و ستیز
پرداخته رهگرای عرصهٔ فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثرے را
مقتول گردانید[۲] - سال بیستم باضافهٔ پانصد سوار سر افتخار
بر افراشته بعطای نقاره کوس شادکامي نواخت - و در همان ایام
از قندهار برای دیدن قلیچ خان بطالقان آمد - دران اثنا المانان
با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ
مي‌انداختند - روزے (که جانب دایرهٔ او صف بسته ایستادند)
او بنابر وفور حماست بر سر آنها دوید - و جنگ سخت
در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم
برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان

---

(۲) در [اکثر نسخه] قتل گردانید *

(که مصدر حرکات لغو گردیده بود) تعین گردید او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفرازي یافته بهمراهئ سلطان مذکور (۲) اختصاص گرفت و پس از سریرآرائی خلد مکان بدولت ملازمت پیوسته سال اول جلوس بهمراهئ محمد سلطان (که بمهم شجاع تعین گردیده بود) استسعاد پذیرفت - درین ضمن بنابر بیماري چندے در اکبرآباد توقف ورزیده با بقیهٔ کوفت عزیمت نمود - پس از روانگي از مستقر الخلافه مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري جهان گذران را گذاشت *

* راجه راجروپ *

پور راجه جگت سنگهه بن راجه باسو ست - سال دوازدهم جلوس فردوس آشیاني بفوجداري کوه کانگره سرفرازي یافت و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد صفح جرائم پدر همراه او بدولت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگي و انعام محال وطن و مرحمت اسپ سر عزت بر افراشت - و بضبط قاعهٔ چوبین (که پدر او میان سراب و اندراب ترتیب داده اورا بمحافظت آن باز گذاشته بود) سر فراز گردیده از جملهٔ هزار

(۲) نسخهٔ [ب] شاهزادهٔ مذکور *

سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري مردانه وار بزخم تفنگ جان بجان آفرین سپرد *

* راجه اندروده کور *

پسر کلان راجه بیتهلداس است - چون پدرش بفوجداري اجمیر سرفراز شد او بنیابت پدر بتعلقهٔ مسطور میپرداخت سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست و چهارم بعطای علم شادکامي اندوخت - سال بیست و پنجم چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب راجگي و عطای نقاره و اسپ و فیل درجه پیمای اعتلا گردید - و قلعه‌داري رنتهپور از انتقال پدرش باو تفویض یافت - پستر بهمراهي شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار نامزد شده بود) دستوري پذیرفت - و پس از مراجعت سال بیست و ششم بتیول خود رخصت یافت - پس ازان همراه شاهزاده دارا شکوه بمهم قندهار راهي‌گشت - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان بهادر فیروز جنگ روانهٔ بست شد - و سال بیست و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چیتور و تادیب رانا نطاق عزیمت بر کمر همت بست - سال سي و یکم چون سلطان سلیمان شکوه باتالیقي میرزا راجه جهت دفع شجاع

باز همراه شاهزادهٔ مسطور بیساق مذکور گام جلادت پیش نهاد
و در مورچال بستن و دیگر لوازم قلعه گیري مساعیِ جمیله
بکار برد - و سال بیست و ششم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه
باز بدان مهم کمرِ همت چست بست - چون ساعت محاصره
قریب بود باشارهٔ شاهزاده پیشتر شتافته سال بیست و هفتم
بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدود
بجانب بست رفته مورچال ترتیب داده بتسخیر آن پرداخت
ازانجا (که فتح قندهار ملتوي ماند - و شاهزاده حسب الحکم
مراجعت نمود) او باشارهٔ شاهزاده قلعهٔ بست را ویران نموده
و اسباب باقي مانده را سوخته راهي گردید - سال بیست
و هشتم همراه جملة الملک سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چیتور
مامور شد - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب
ششهزاري ششهزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه داریِ
کابل از تغیر بهادر خان باقي بیگ منصوب گشت - و بلدهٔ کابل
و پشاور در تیول او مرحمت گردید - اواخر سال سي و یکم
ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ (۲) متصل سموگدهه
(که مابین خلد مکان و دارا شکوه رو داد) بهمراهیِ سپهر شکوه
در جرانغار بود - وقت زد و خورد تیز جلوي بکار برده مطابق

---

(۲) نسخهٔ [ب] جنگ سموگدهه ●

سلطاني در اماکن نو تیار شاهجهان‌آباد حاضر شده بعنایت خلعت مخلع گردیده برخصت جاگیر گام انصراف برزد - پستر (۲) بکمک امیرالامرا بسوی کابل راهي گشت - سال بیست و دوم چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بذواحیٔ قندهار مسموع گردیده مناشیر طلب بنام سرداران صادر شد او از کابل آمده همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بجانب قندهار طریق اخلاص پیمود - و سر کردگیٔ چنداول (۳) باو متعلق شد - و پس از رسیدن دران نواحي بکمک قلیج خان بجانب بست شتابیده در محاربهٔ قزلباش پا قایم کرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس از فرار آنها ارابهای توپخانه را (که از غلبهٔ سراسیمگي گذاشته رفته بودند) با اسپ و نیزه و بیرق بسیار گرفت - و در جایزهٔ این حسن خدمت سال بیست و سیوم تتمهٔ تابینانش دو اسپه سه اسپه گردیده بخطاب فیروز جنگ چهرهٔ ناموري برافروخت و در همین سال بحضور رسیده یازده توپ خرد (که با ارابه از غنیم گرفته بود) از نظر پادشاه گذرانیده بعنایت خلعت و جیغه و جمدهر مرصع با پهول‌کتاره و شمشیر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب ششهزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای اسپ با زین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل کلاه گوشهٔ افتخار بسپهر برین رسانید - سال بیست و پنجم

(۲) نسخهٔ [ب] بصوب کابل (۳) نسخهٔ [۱] چنداولي ●

پنجهزار سوار بود) دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و پس از
مراجعت بجاگیر ترخیص پذیرفت - و سال شازدهم باز احرام
بارگاه دولت بسته آمده پس از چندے بجاگیر رفت *
ازانجا (که پادشاه را تسخیر بلخ و بدخشان مرکوز خاطر
گشته بامیرالامرا صوبه‌دار کابل درین باب حکم شده بود) سال
نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید - و پستر
حسب الحکم جهت امضای زمستان در رهتاس مانده در هنگام
بازگشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری
همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور ناصیهٔ ارادت را
روشن نمود - و سرداری جرانغار شاهزاده بنام او قرار گرفت
چون بعد از فتح بلخ شاهزاده بنابر کم تجربگی با وصف
نا رضامندی پدر والا قدر دل نهاد بودن آن نواح نشد سعدالله
خان حسب الحکم بدان نواح شتافته اورا با جمعے ببند و بست
اندخود و مضافات آن کمیل نمود - و تا رسیدن بدانجا مکرر
با المانان زد و خورد نموده رایت فیروزي برافراشت - و در
جلدوی آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه
سه اسپه مقرر گردید - چون پادشاهزاده محمد اورنگ زیب
بهادر بعد رفتن دران حدود بلخ را به نذر محمد خان
حسب الحکم وا گذاشته معاودت نمود او نیز بحضور رسیده
رخصت جاگیر حاصل کرد - سال بیست و یکم در جشن جلوس

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول موکب خسرواني بنواح اکبرآباد رخصت سنبل (که در تیول او مقرر شده بود) یافت - و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموري اندوخته همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بپیشگرمیِ افواج متعینه بگوشمال ججهار سنگهه بندیله تعین گردیده بود) دستوري پذیرفت - سال دهم همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر ترددات گشت - و بحصول ملازمت پرداخته هنگام معاودت از دکن برخصت جاگیر کام اندوز گردید - سال یازدهم در هنگامے (که پادشاه متوجه جانب سورون شده) او استلام عتبهٔ خلافت نموده بگوناگون عنایت مشمول گشته بجاگیر مرخص گردید - و سال سیزدهم فیل برای او از حضور بارسال در آمد - سال پانزدهم در ایامے (که لاهور مقر موکب پادشاهي بود) بحضور رسیده همراه شاهزاده مراد بخش (که بتنبیه جگت سنگهه زمیندار جمو معین بود) بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقهٔ او سعي موفوره کرده چپقلشهای مردانه بظهور آورد - پستر همراه شاهزادهٔ مزبور آمده بدولت آستانبوسي جبین عقیدت را نورآگین گردانید و برکاب شاهزاده دارا شکوه (که بمدد قلعهٔ قندهار مقرر شده بود) رخش عزیمت بربست - و بعنایت خلعت و اسپ با یراق طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او (که پنجهزاري

بدستور سابق وکالت و سپه سالاري باو مفوض داشت - مقرب
خان ازین سلوک ناهموار دل از رفاقت برداشته بارادۀ نوکری
پادشاهي سال چهارم باعظم خان ملتجي گردید - پس ازان (که
این معني بعرض پادشاه رسید) درجۀ استحسان یافت
فرمان استمالت صادر شد - ماناجي دوریه (که پیشدست
او بود) نزد اعظم خان آمده بمراسم تهاي بحصول اطمینان
پرداخت - پستر مقرب خان با سایر همراهان بلشکر پادشاهي
روانه شد - اعظم خان بصوابدید وقت تا گذار اردو استقبال
نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهي خلعت و خنجر
مرصع و چهار اسپ و دو فیل نر و ماده و یک لک روپیه نقد
با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهانش داد
و منصب پنجهزاري ذات و سوار بنام او و منصب رفیقانش
(که از صد کس افزون بودند) در خور هریک تجویز نموده
بحضور نوشت - پادشاه منصب او پذیرا نموده خلعت و کهپوه
و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل یاد
عنایت فرمود - و بعد چندے بپابوس سلطنت رسیده باستلام
سدۀ سنیه و عطای خلعت و جمدهر مرصع با پهول کتاره
و شمشیر مرصع و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام چهل هزار
روپیه نقد کام دل برگرفت - سال پنجم بمرحمت (۲) ...

(۲) در [بعض نسخه] صاحب مراتب *
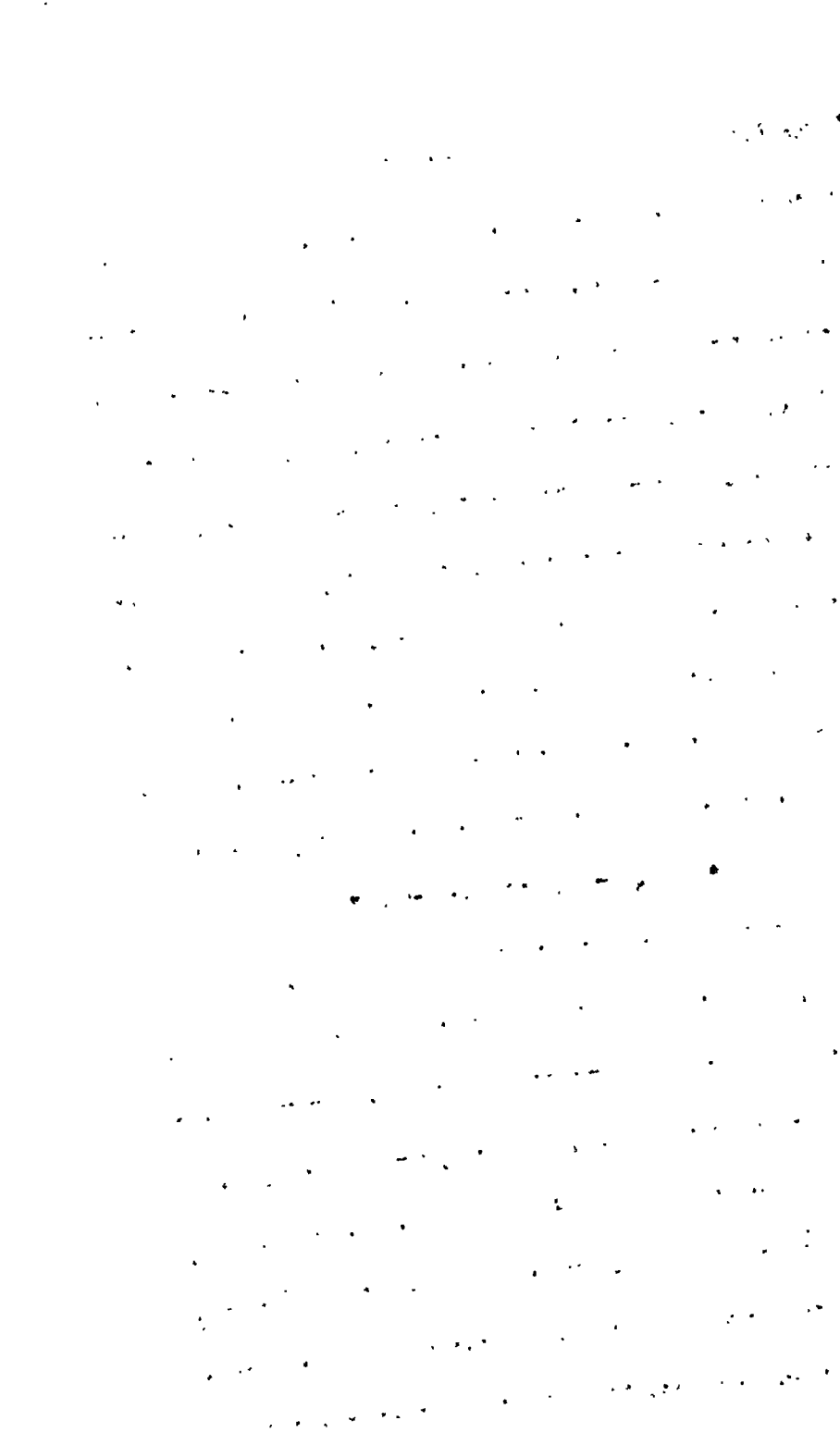
دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار سرفرازي یافته همراه
شاهزاده محمد اورنگ‌زیب بهادر بصوب قندهار دامن عقیدت
برکمر زد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب
زمین داور شتافته در جنگ قزلباش تردد نمایان بکار برد - و سال
بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد
سوار کامیاب گشته و سال بیست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات
پانصد سوار و عنایت نقاره باذن آوازه شده نوبت دوم برکاب
شاهزادهٔ مذکور بمهم قندهار دستوري یافت - و سال بیست
و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بیساق مرقوم قرار
یافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد
سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه علامي
سعدالله خان بانهدام قلعهٔ چیتور رخصت پذیرفته از اصل و اضافه
بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار اختصاص گرفت - و پرگنهٔ
ماندلگدهه سرکار چیتور از تغیر رانا بجمع هشتاد لک دام
بجاگیر او تن شد - در جنگ سموگدهه بهراولی دارا شکوه
اختصاص داشت - در اثنای زد و خورد داد جسارت داده
از توپخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته رو بروی
فیل عالمگیر پادشاه آنچه ممکن بود تردد نمود - عاقبت
پیاده شده به فیل سواری خاص بارادهٔ آنکه ریسمان عماري را
مقطوع سازد رسید - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هرچند

* روپ سنگهه راتهور *

نبیرۀ کشن سنگهه راتهور کهین برادر حقیقی راجه سورجسنگهه
چون هریسنگهه عم او سال هفدهم جلوس فردوس آشیانی
جهان گذران را گذاشت و فرزندے نداشت پادشاه روپ سنگهه
برادر زادۀ اورا بعطای خلعت و اضافۀ منصب و عنایت
اسپ با زین نقره سرافراز ساخته کشن گذهه وطن عمش
بتیول او مرحمت نمود - سال هیردهم در جشن صحت بیگم
صاحبه[۲] صبیۀ کلان پادشاه (که بنابر رسیدن شعلۀ شمع بدامان
و سوختن بدن چندے کسامند بود) از اصل و اضافه بمنصب
هزاري هفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر همت بست - و پس
از رسیدن ببلخ چون نذر محمد خان والئ آنجا بے ملاقات
شاهزاده راه فرار سپرد و بهادر خان و اصالت خان بگفتۀ
شاهزاده در تعاقب او روانه شدند او از کار طلبي بے اجازت
همپائئ آنها گزید - پس از جنگ با نذر محمد خان و تنبیه
گروه المانان (که مکرر واقع شد) در جلدوی مساعئ جمیله
سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار
لوای کامرانی افراشت - سال بیست و یکم بمرحمت علم چهرۀ
امتیاز افروخت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب

(۲) در[بعضی نسخه] صاحب •

خان بتعاقب نذر محمد خان والیِ بلخ تعین شدند او بے اجازت شاهزاده همراهیِ آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزهٔ المانان مصدر تردد شده سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار سر بلند گردیده همراه پادشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر بیساق قندهار تعین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین‌داور شتافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سرفراز شد - سال بیست و پنجم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور نوبت دوم راهي گشته سال بیست و ششم بعطای فیل سر بلندي اندوخته باتفاق دارا شکوه نوبت سیوم بصوب قلعهٔ مذکور لوای عزیمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعهٔ بست دامن همت بر کمر عقیدت زد - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان بتنبیه زمیندار سري‌نگر (که در کوههای شمالیِ دارالخلافهٔ شاهجهان آباد است) گام جلادت بر نهاد - در جنگ سموگده (۲) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري در هراولیِ دارا شکوه قرار یافته وقت زد و خورد دست جلادت کشاده پاس نمکخوارگي از دست نداد - و مردانه وار ته تیغ فوج مقابل در آمد *

---

(۲) در [اکثر نسخه] سموکر •

راجهٔ مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب حکم در قلعهٔ جاجنیر محبوس گردید - در سالے (که عالمگیر پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پدر والا قدر ارادهٔ نهضت بهندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار چهرهٔ کامراني بر افروخته با پادشاهزاده محمد سلطان پیش پیش روانهٔ هندوستان گشت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بعنایت علم و نقاره کوس ناموري نواخت و بعد محاربه با پادشاهزاده محمد شجاع بمهم بنگاله دستوري پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهي سرگرم بود - تا آنکه بملک فنا پیوست *

* رام سنگهه *

ولد کرمسي راتهور همشیره زادهٔ رانا جگت سنگهه است پدرش بنوکریِ پادشاهي امتیاز داشت (۲) - نامبرده اواخر سال سیزدهم فردوس آشیاني ببارگاه سلطنت آمده دولت بار اندوخت - و بمنصب هزاري ششصد سوار سرفرازي یافت - سال چهاردهم باضافهٔ یکصد سوار و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - سال نوزدهم بهمراهیِ شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان تعین یافت - و پس از رسیدن ببلخ چون بهادر خان و اصالت

---

(۲) نسخهٔ [ب] یافت •

از اصل و اضافه چیتور گام جلادت برداشت - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و تقرر خدمت قلعه داری ماندو لوای بلند رتبگي برافراشت - و در جنگ سموگدهه (که در هراولی دارا شکوه جا داشت) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري لوازم جسارت بکار برده مقتول گردید *

* راجه اندرمن دهندیره *

و پنوار و بندیله و میان اینها - از قوم راجپوت شعبه ایست (۲) با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبهٔ سهرا سرکار سارنگپور مالوه است - که در دفتر سهار (۳) بابا حاجي مینوشتند - در عهد عرش آشیاني راجه جگمن دهندیره شرف ملازمت در یافت در وقت فردوس آشیاني ولایت دهندیره بسیورام برادر زادهٔ راجه بیتهلداس کور مرحمت شد - او با جمعیتی رفته جبرا و قهرا باخراج راجه اندرمن (که دران وقت قابض زمینداری آنجا بود) پرداخت - او پس از چندے جمعے کثیر فراهم آورده از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابران سال دهم جلوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهلداس با فوجے شایسته بمالش او تعین یافتند - و رفته حصار سهرا را گرد گرفتند

(۲) نسخهٔ [ا] که شعبه ایست (۳) در [بعضی نسخه] سهسار - و نسخهٔ [ب] شهبار *

از بعضے پرگنات سرکار سارنگپور مالوه است) بطریق وطن بنام او مقرر شد - تا سال دهم بهزار و پانصدي هزار سوار رسید - چندے بقلعه داری آسیر نامور بود - سال هیزدهم ازانجا معزول شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ و بدخشان نامزد گشت - و پس ازان بتقریبی بحضور رسیده سال بیستم بحفاظت قلعهٔ کابل اختصاص پذیرفت - سال بیست و یکم ازانجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون مناقشهٔ عبدالعزیز خان با نذر محمد خان بمسامع سلطاني رسید بنابر حزم گزیني جمعے بتعیناتی کابل چهرهٔ امتیاز برافروختند - او نیز بدین خدمت اختصاص یافت - سال بیست و دوم باضافهٔ دو صد سوار لوای کامراني افراشته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بیساق قندهار (۲) تعین گردید - سال بیست و پنجم چون راجه بیتهلداس عم او در گذشت او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و خطاب راجگي چهرهٔ مباهات برافروخته بار دوم همراه شاهزادهٔ مذکور بمهم مسطور تعین گردید - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه نیز بمهم مذکور رخت عزیمت بر بست و ازانجا همراه رستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعهٔ بست رفت سال بیست و هشتم بهمراهی سعدالله خان جهت انهدام قلعهٔ

(۲) در [بعضے نسخه] قلعهٔ قندهار *

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیناتی صوبهٔ دکن (که بشاهزاده اورنگ زیب مقرر بود) سر عزت بر افراخت - و در فتح قلعهٔ بیدر و کلیانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سي و یکم (که فلک شعبده باز توطیهٔ دیگر بر انگیخت - و سلطان دارا شکوه باوصف ممانعت اعلی حضرت دست از خام خیالي بر نداشته سزاولان شدید تعین کرده - که امرای متعینهٔ دکن را زود روانهٔ حضور سازند) تا آنکه سلطان اورنگ زیب بمحاصرهٔ بیجاپور پرداخته کار یک دو روز در کشایش آن باقي بود نامبرده بے رخصت شاهزاده روانهٔ حضور گردید و در جنگ میان هردو برادر (که متصل اکبرآباد رو داده) مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري در هراولی دارا شکوه جلادت غریب و جرأت سترگ بکار آورده در فوج قول سلطان اورنگ زیب در آمد نموده از دست دلاوران آن فوج بقتل رسید *

* راجه سیورام گور *

پور بلرام بن راجه گوپال داس است - چون پدر و پدر کلان او در عهد شاهزادگی اعلی حضرت بهنگامهٔ یورش تتهه بکار آمدند او بیش از پیش مورد التفات گردید - بعد سربرآرائي بمنصب در خور سرفرازي یافته مملکت دهندیره (که عبارت

سال هیژدهم بعطای خلعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان دستوری پذیرفت - چون شاهزادهٔ مزبور از ناتجربگی تعلقهٔ مذکور را گذاشت نمود او بنابر ناسازگاری هوای آنجا با وطن دوستی بپشاور درآمد - از حضور بمتصدیان اتک حکم شد - نگذارند که عبور نماید - سال بیستم (که سلطان اورنگ‌زیب بدان صوبه (۲) تعین یافت) او بهمراهی شاهزادهٔ مسطور برگردید - و در نبردهای اوزبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد چون پادشاهزاده صوبهٔ مزبور حسب الحکم پدر بنذر محمد خان را گذاشته معاودت نموده بکابل رسید او حسب الطلب سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندوخته و بوطن دستوري پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار و پانصد سوار بلند رتبگي یافته در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بمهم قندهار (که بتصرف قزلباش رفته بود) روانه شد - و همراه رستم خان و قلیج خان بجانب بست تعین شده در جنگ قزلباش ثبات پائي از دست نداده داد دلاوري داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور و سال بیست و ششم بهمراهي شاهزاده دارا شکوه بمهم مسطور

(۲) نسخهٔ [ب] بدان صوب *

و بکمک رسیدن در هرطرف که ضرور میشد و درآوردن رسد از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید *

شبے [که دکنیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان (که راو مزبور بحفاظت آن مقرر بود) ریختند] او پا قایم ساخته دست تجلد برکشاد - دکنیان بعد مقتول شدن برادر زادهٔ بهلول راه گریز سپردند - و سال هفتم در محاصرهٔ قلعهٔ پریندهٔ مصدر نیکوخدمتیها شد - سال هشتم (که صوبه داری بالاگهات بخانزمان مفوض گشت) او در تعیناتی خان مزبور قرار یافت - چون سال نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسله و استرضای دنیاداران دکن متوجهٔ خاندیس شد بعد وصول بنواحی بلدهٔ برهانپور

مایل بشمال پورهٔ بنام او آباد است *

* راو سترسال هادا *

نبیرهٔ راو رتن است - گوپی ناتهه پدر او با جثهٔ لاغر آنقدر قوت داشت که میان دو شاخ درخت (که هریکے بکلانکي چون ستون شامیانهٔ متوسط باشد) نشسته پا بریکے و پشت بر دیگرے نهاده از هم جدا میساخت - و بهمین زورهای بیجا (۲) بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم جلوس فردوس آشیاني راو رتن رخت زندگي بربست برسم راجپوتیه (که هرگاه پسر کلان بمیرد جانشیني پدر بارشد اولاد متوفی تعلق میگیرد) پادشاه او را بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راوي بر نواخته ولایت بوندي و کهکر و پرگنات آن نواحي (که وطن راو رتن بود) بتیول او مرحمت فرمود و پس ازان (که او از بالا گهات رسیده سعادت بار یافت) چهل فیل (که از جد او باقي مانده) پیشکش گویان بنظر پادشاه در آورد - هیزده فیل (که قیمت آن دو لک و پنجاه هزار روپیه شد) در سرکار مانده تتمه باو مرحمت شد - و بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و عطای علم و نقاره سر افتخار برافراخت - و پستر تعینات صوبهٔ دکن گردیده باتفاق خانزمان سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد از خبرداري مورچال

(۲) نسخهٔ [ب] هردو را از هم *

گریختهٔ بانوپ سنگهه زمیندار باندهو [که بنابر ویرانی قلعهٔ مزبور بریوانِ (۲) نام جائے (که چهل کروهیِ قلعهٔ مزبور است) میگذرانید] پناه برد - راجه پهار سنگهه از بیست و پنج کروهی برسر ریوانِ تاخت - انوپ سنگهه تاب در خود ندیده با عیالِ خود و هردیرام مسطور فرار گزیده بکوهستان نتونتهر (۳) رفت راجه بریوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درین ضمن فرمان طلب بنام او صادر شد سال بیست و پنجم آمده جبهه سای عتبهٔ خلافت گشت - و یک فیل و سه ماده فیل (که از اسباب زمیندار باندهو بدست آورده بود) از نظر پادشاه گذرانید - و بار دوم بهمراهیِ سلطان اورنگ زیب بیساق قندهار تعین گردید - سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه بار سیوم بیساق مزبور دستوری پذیرفت - و در محاصرهٔ قلعهٔ مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بے نیل مقصود باز گردید او نیز بحضور رسیده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار و شصت و چهار هجري پیمانهٔ حیات او لبریز شد - پادشاه سجان سنگهه پسر کلان او را (که احوالش علیحده نگارش پذیرفته) بجانشینی و اندرمن پسر دیگر را بمنصب پانصدي چهار صد سوار بر نواخت - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد غربی

---

(۲) در [بعضی نسخه] بریوان (۳) نسخهٔ [ب] نتوپاتهر ‌•

سرتابي داشت) رخصت يافت - پس از رسيدن بآن تعلقه جلپت
فتنه جورا (۲) طاقت خود سري نماند - چار و ناچار پيش او آمد
و سال هيزدهم بتعيناتي علي مردان خان اميرالامرا بتسخير
بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذكور صورت نگرفت
سال نوزدهم هزار سوار ديگر از منصب او دو اسپه سه اسپه
قرار يافته در ركاب سلطان مراد بخش بيشاق بلخ و بدخشان
مرخص گشت - و در جنگ با اوزبكان و المانان پاي كم
نياورده در تاخت بر جمعيت آنها دقيقهٔ نامردي نگذاشت
و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسيدن شاهزاده اورنگ زيب
بهادر درانجا متوقف بوده در سال بيست و يكم همراه
شاهزادهٔ مزبور معاودت نموده بسعادت آستانبوس فايز گرديد
و سال بيست و دوم بهمراهي سلطان اورنگ زيب بتسخير
قلعهٔ قندهار (كه قزلباش گرد گرفته بودند) دستوري يافته
پس از معاودت ازانجا بوطن مرخص گرديد - و سال بيست
و چهارم باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار تابيدن او را دو اسپه
سه اسپه ساخته از تغير سردار خان بجاگيرداري چترا گدهه
سرفرازي يافت *

و چون بآن نواحي رسيد هرديرام زميندار آنجا (كه پدرش
بهيم نراين نام را جهجهار سنگهه بعهد طلبيده كشته بود)

(۲) نسخهٔ [ب] فتنه خورا *

بهمراهی شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بعطای خطاب راجگي لوای ناموري بر افراشت - و چون اعظم خان صوبه دار دکن بر سر خانجهان لودي متصل بیر تاخت و محاربهٔ عظیم رو داد نامبرده مصدر ترددات شایان گشت - یکی از همراهانش در زد و خورد ببهادر (۲) برادر زادهٔ خانجهان رسیده سرش از تن جدا کرده باو رسانید - و او پیش اعظم خان آورد - پس ازین مدتها بتعیناتی یساق دکن مامور بود *

در محاصره و تسخیر قلعهٔ دولتاباد از جلادت ذاتي و رشد فطري در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقیقهٔ فرو گذاشت نکرده آثار نیکو بندگي بظهور آورد - و همچنین در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید پس از فوت مهابت خان خانخانان او بتعیناتی خاندوران (که بنظامت برهانپور مامور بود) اختصاص پذیرفت - و سال نهم چون پادشاه بدکن تشریف برده افواج جهت تنبیه ساهو بهونسله تعین نمود نامبرده بهمراهی خانزمان مقرر شد - و سال پانزدهم برکاب سلطان اورنگ زیب بهادر از دکن آمده نعمت ملازمت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گردیده به تنبیه جنپت (۳) بندیله (که از نوکران برسنگهدیو و ججهار سنگهه بود - و درینولا دران ملک شیوهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] ببهادر خان (۳) در [اکثر نسخه] چنت ء

هزار و دویست سوار پیرایهٔ عزت پذیرفت - و سال سیم فوجداری آنجا ضمیمهٔ قلعه‌داري یافته هشتصد سوار در تابینانش افزود شد - در جنگ سموگدهه بهراولی سلطان دارا شکوه بود اما از عالمگیرنامه مستفاد میشود که در عهد خلد مکان هم سرگرم خدمات بود *

* راجه پهار (۲) سنگهه بندیله *

پسر راجه بر سنگهدیو است - پس از جلوس فردوس آشیاني بیحالی منصب دو هزاري هزار و دویست سوار سر عزت برافراخته بعد باضافهٔ هزاري هشتصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سربلندي یافت - و در همین سال چون بمالش ججهار سنگهه (که از دارالخلافه فرار نموده بود) افواج تعین شد او بهمراهی عبدالله خان بهادر مامور گردید - ازانجا (که در مسخر ساختن قلعهٔ ایرج مساعی جمیله بکار برد) بالتماس خان مزبور بعنایت نقاره سربلند شده کوس ناموري نواخت و چون ججهار سنگهه بعجز گرائیده بعد عفو زلات بپیشگاه سلطنت رسید از محالات متصرفهٔ او آنچه افزود از طلب او بود برخی بجاگیر راجهٔ مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سیوم (که پادشاه در صوبهٔ خاندیس رسیده سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تخریب ملک نظام الملک تعین فرمود) او

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهار سنگهه *

سنگهه بجهت سد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعین گردید
و در جنگی (که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
متصل اوجین رو داده) دست جلادت کشاده مردانه وار جان را
نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب
در خور سرفرازي یافته در جنگ سموگدهه همراه دارا شکوه بود
وقت نبرد دست جرأت بر کشاده قریب تور فوج شاهزاده
محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرجس
(که در عهد خلد مکان نیز بنوکري میپرداخت - بعد فوت
راجه ده لک روپیه (که ازو مانده بود) شش لک روپیه نقد
و سوای آن جنس او براجه انروده و سه لک روپیه بارجن
و شصت هزار روپیه به بهیم و چهل هزار روپیه بهرجس
مرحمت فرمود - گردهرداس برادر خرد راجهٔ مذکور سال نهم
اعلی حضرت بعد مقتول شدن ججهار سنگهه بندیله و مسخر
گردیدن قلعهٔ جهانسي بقلعه داری آنجا نامزد شد - و سال
پانزدهم بمنصب هزاري چهار صد سوار مرتقي گردید - و سال
بیست و دوم باضافهای متواتره تابیانش هزار سوار قرار
یافت - و بعد فوت راجهٔ مزبور از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدي هزار و دویست سوار تفوق جست - و بکرات
بتسخیر قندهار تعین یافته سال بیست و نهم از تغیر سیادت
خان بقلعه داری اکبرآباد سربلندي اندوخته بمنصب دو هزاري

بحضور رسیده یکهزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافته بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب بپیکار قزلباش (که بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخته بودند) مباهی گشت - چون تسخیر قلعه صورت نبست سال بیست و سیوم حسب الطلب همراه شاهزاده بعتبهٔ خلافت خود را رسانید - و بوطن دستوری پذیرفت - سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجری درانجا درگذشت *

چون بقدم قدریت و رسوخ عقیدت موصوف و مورد عاطفت خاص بود پادشاه تاسف فرموده بازماندهای او را بگوناگون نوازش سربلند ساخت - پسر کلانش راجه انروده است - که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته - و دومین ارجن - در حین حیات پدر بروشناسی فردوس آشیانی ممتاز بود - روزے (که راو امرسنگهه راتهور صلابت‌خان میربخشي را در دربار بادشاهي کشت) او بجسارت پیش آمده دو شمشیر بر راو مزبور انداخت - و سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ و بدخشان تعین شد - و سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافهٔ صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافهٔ پانصدي هفتصد سوار سر بلندي اندوخته مکرر برکاب شاهزادها بمهم قندهار تعین گردید - سال سي و دوم همراه مهاراجه جسونت

باستخلاص ولایت مذکور تعین گردید - پس از وصول بدانجا
حصار سہرا را مورچال بست - زمیندار تنگ شده آمده معتمد
خان را دید - راجهٔ مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه
بمنصب چہار هزاري سه هزار سوار و عطای ولایت دهندیره
بطریق وطن علم اعتبار بر افراشت - سال یازدهم (که پادشاه
عزیمت دارالسلطنت لاهور فرمود) او بقلعه داری اکبرآباد
مامور گردید - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانه از اکبرآباد
بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بانتقال وزیر خان بمحافظت
اکبرآباد و حراست قلعهٔ آن مرخص شد - سال شازدهم پس
از وصول موکب پادشاهي باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب
پنجہزاري سه هزار سوار مرتقي گشت - و سال نوزدهم از
اصل و اضافه بمنصب پنجہزاري چہار هزار سوار کام دل
بر گرفته بہراولی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
مامور گردید - و پس از تسخیر بلخ چون شاهزاده اضطراب
نموده بحضور رسید و سعد الله خان برای بند و بست آنجا
رفت او بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی
بلخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم (که پادشاه
داخل اماکن نو ساختهٔ شاهجہان‌آباد شد) او از اصل و اضافه
بمنصب پنجہزاري پنجہزار سوار هزار سوار دو اسپه سه اسپه
سرمایهٔ عزت اندوخته تعینات کابل شد - و سال بیست و دوم

راجه گجسنگهه مرخص شد - و در جنگ خانجهان لودي مصدر
ترددات شایسته گشت *

ازانجا [که حقوق وفاداری او و پدرش مطمح نظر پادشاه بود
و او آرزوی قلعه داري (که بدون آن پایهٔ راجگي اعتبار ندارد)
داشت] سال چهارم بقلعه داری رنتهپور از تغیر قلعه دار خان
چیله سر بلندي یافت - سال ششم بفوجداری دار الخیر اجمیر
از تغیر میرزا مظفر کرماني چهرهٔ عزت برافروخت - و پستر
در رکاب شاهزاده محمد شجاع بصوب دکن تعین شده
در محاصرهٔ پریندہ مصدر ترددات شایان گردیده جوهر
فدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعهٔ مزبور صورت
نبست و شاهزاده طلب حضور شد او پس از وصول بپیشگاه
خسرواني سال هشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال نهم
(که پادشاه بدکن ورود نموده به تنبیه ساهو بهونسله سه فوج
بسرداری سه کس تعین ساخت) او در زمرهٔ تعیناتیان خاندوران
بود - چون از وفور عنایت ولایت دهندیره (۲) بسیورام برادر زادهٔ او
مرحمت شده بود و او با جمعیتے رفته اندرمن زمیندار را
ازانجا بر آورده و زمیندار مذکور پس از چندے انبوهے
فراهم کرده از سیورام آن ملک را بتصرف در آورد بنابران سال
دهم راجهٔ مذکور با جمعے (که سرکردهٔ آن معتمد خان بود)

---

(۲) در [بعضے نسخه] دهند پره - و در [بعضے جا] دهندهیره *

و سیسودیه بقبضهٔ اقتدار در آرند) در تصرف این قوم بود - بعد
غالب شدن آنها زمینداری بعضے پرگنات متعلق باینها ماند
نامبرده پسر دوم راجه گوپالداس کور است - که در ایام
مراجعت سلطان خرم از بنگاله و ورود ببرهانپور قلعه دار
آسیر بود - پس ازان شاهزاده او را نزد خود طلبداشته سردار
خان را بجای او گذاشت - و در محاصرهٔ تتهه با پسر جانشین
خود داوام نام بمردانگي جان نثار گردید - او در جذیر از وطن
آمده بملازمت پیوست - بعد سریرآرائی اعلیحضرت بمنصب
سه هزاري هزار و پانصد سوار و خطاب راجگي و علم و اسپ
با زین نقره و فیل و انعام سي هزار روپیه نقد چهرهٔ کامیابي
بر افروخت - و پستر بتعیناتی خانجهان لودي بمالش ججهار
سنگهه بندیله مرخص گردید - و سال دوم همراه خواجه ابوالحسن
بتعاقب خانجهان لودي دستوري یافت - مشار الیه از فرط
کار طلبي انتظار سرکرده نکرده چون باد وزان روانه شد - متصل
دهولپور بار رسیده جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان
پیاده پا شده داد دلیري داد - و بگلگونهٔ زخم سرخروئي
حاصل نمود - و در جلدوی ترددات مذکور باضافهٔ پانصد سوار
و عنایت نقاره کوس شادکامي نواخت - و سال سیوم (که پادشاه
بدکن رسیده سه فوج بسرکردگی سه کس برای تنبیه خانجهان
لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني تعین فرمود) او باتفاق

برهانپور چنان به بند و بست رعب افزود که مفسدان کرمي (که از هنگامهٔ رهزني و دزدی آنها متوطنان شهر شب نمي آسودند) زندگی خودها مغتنم شمردند - و در اخیر ایام از مدتے بضبط تانگانه ميپرداخت - و در ناندير مي‌بود - تا حال درين مکان اولاد او و برادرش هادي‌داد خان تعينات مانده اند در سال بیست و دوم شاهجهاني سنه (۱۰۵۸) يك هزار و پنجاه و هشت در صوبه‌داری ناندير بساط هستي درنوردید در شمس‌آباد مؤ دیهه آباد کرده باغے طرح انداخته - نعش اورا برده همانجا مدفون ساختند *

گويند علم چنداني نداشت - اما از همه جا با خبر بود در تاریخ بے نظیر - و در مذهب حنفي متعصب بود - اشعار بسیارے بدلیل عقلي از حدیقه بر آورد - که الحاق است و ارباب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع تتبع اهل ایران داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - وخرج محل آنقدر (که دران وقت هیچ امیرے نداشت) عیدگاه برهانپور را که تنگ بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الهام الله بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و اسدالله بپایهٔ هزار و پانصدي هزار سوار تا سال سیم اعلی حضرت رسیدند *

* راجه بیتهلداس گور *

گویند سر زمین مارواڑ و میوار پیش ازان (که قوم راتهور

دکن روزے (که بر کنار مانجرا در نوبت کهي فوج عادلشاهیه و نظام‌الملکیه در آویخت) شهباز خان روهله (که امیر چهار هزاري بود) با پسر کشته شد - و بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندي بزخمهای گران درمیان افتادند - رشید خان (که برادرش با جمعے از خویشان شربت ممات چشید) زخمي از نبردگاه بر آمده باعظم خان پیوست *

بالجمله رشید خان بسیار پسندیده معاش بود - و در راست اندیشي و نیکوفکري و حسن ادراک و والا همتي و کرم مفرط یگانهٔ روزگار و در شجاعت و مردانگي و مروت و مردمي و خوش سلوکي و تهذیب اخلاق بے همتا - مدتها (که در دکن گذرانید) بحسن تدبیر و نیروی شهامت شریک غالب صوبه داران بود - بے مشورت او مرتکب کار عمده نمیشدند و جمعیت خوب نگاه میداشت - و همهٔ آن مردم فدوی او بودند - و مریدانه با وی سلوک میکردند - چنانچه مهابت خان بحضور نوشت - که این همه مردم کار آمدنی اخلاصمند (که رشید خان دارد) با آن همه هوش و پردلي متحیرم که خیال خود سري نمیکند - طلب او از دکن قرین مصلحت است - و الا خانزمان را (که با او یکدلي دارد) خدمت سرحد نفرمایند - همین که هر دو متفق شدند کارے خواهند کرد که تدارک آن متعذر خواهد شد - رشید خان در صوبه داری

بیایند - و سر بشورش بر آورند - سعید خان ازین مفسده آگهي یافته پیادهٔ کوهي و کمان دار را از قبائل افاغنهٔ آندیار (که بایلي در آمده بودند) جمع نموده با راجه جگت سنگهه بتادیب آنها تعین کرد - بعد از رسیدن بنغر (۲) جمیع الوسات راه انقیاد پیمودند - مگر الوس لکن و دو قبیلهٔ دیگر - که کریم داد درمیان آنها بود - چون آخرکار چارهٔ نجات منحصر در سپردن او دیده با توابع دستگیر ساخته حواله نمودند سعید خان او را بموجب حکم بیاسا رسانید - و پس ازان (که جملة الملک سعد الله خان در عرصه آمده) دختر کریم‌داد را بعقد ازدواج او در آوردند - لطف الله خان و غیره اولاد از بطن آن عفت منش است *

و چون بعد ارتحال جلال‌الدین از پسرانش الّه داد با دیگر برادران بنابر ناتوان بیني و عداوت افغانان مخالف دل نهاد سکونت ره نگشته بهند آمده در ملازمان جنت مکاني انتظام یافتند الّه داد بمرور ایام برشد و کارداني بمنصب عالي و خطاب رشید خان مباهي گشت - و بخدمات عمده اختصاص گرفت - و در عهد اعلی حضرت منظور نظر عنایت شده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار علم افتخار بر افراخته کمکي دکن گردید - در سال چهارم شاهجهاني بهمراهي اعظم خان صوبه‌دار

---

(۲) در [بعضی نسخه] بلغر *

(۲)
برو تنگ ساخت در نواک حصاري گرديد - روز يورش تفنگے بدو رسيده درگذشت - گويند يک روز پيشتر نسخهٔ خيرالبيان خوانده گفت فردا روز وصال من است - همچنين شد - پس ازو عبدالقادر پسرش قايم مقام گشت - و برظفر خان تاخته سامان و سرانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعي سعيد خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختيار بندگي درگاه والا نموده بملازمت اعلى حضرت رسيده بمنصب هزاري امتياز يافت - وچون در سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه در تعيناتي کابل روزگارش بسر آمد سعيد خان بهادر بي‌بي الائي زن احدداد را (که دختر جلاله بود) با دو دامادش محمد زمان و صاحبداد و قادر داد پسر محمد زمان را با ديگر همراهان عبد القادر در سرآغاز سال يازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت بدست آورده روانهٔ حضور ساخت - اعلى حضرت آنها را مشمول مراحم ساخته پيش رشيد خان (که صوبهٔ تلنگانه باو مفوض بود) فرستاد - و درهمين سال کريم داد کور پسر خرد جلال الدين (که آوارهٔ دشت ادبار بود - و در حدود
(۳)
لوهاني بسر مي برد) جمعے از الوسات نغر بخيال فاسد او را طلب داشته در کمين فرصت نشستند - تا وقت يافته بتيراه

---

(۲) نسخهٔ [ب] نواکر - يا نوانگر باشد (۳) نسخهٔ [ب] الوسات او بخيال فاسد ٭

و در سال سي و هفتم از توران برگشته بياوري همان الوس باز سر شورش برداشت (۲) - آصف خان جعفر از حضور تعين گشت افغانان از دستان سرائي بلابه گري بر نشستند - و بر گذاردند كه او را ما از يورت خود بر آورديم - آصف خان اهل و عيالش را با وحدت علي نام مردے دستگير ساخت - و در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري جلاله غزنين را برگرفت - اما نتوانست نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري جلاله (كه بياوري الوس لوهاني بآويزش شادمان هزاره نواحِ غزنين رفته بود) زخمي بكوه رباط در شد - مراد بيگ با جمعے از نوكران شريف خان اتگه تعاقب نموده كارش باتمام رسانيد - و بآساني آن مايه دَه بزرگ شورش (كه از دير باز فزاوان سپاه پادشاهي پي او قطره زنان و سرگردان بود) فرو شد - پس ازو احد داد بن شيخ عمر (كه عمزاده و داماد شيخ جلال‌الدين ميشد) جانشين گشته غبار طغيان برانگيخت - شجاعت و بهادري او ناسخ داستانهاي رستم و افراسياب است - در عهد جنت مكاني آويزشهاي سخت با عساكر پادشاهي نموده گاهے غالب و گاهے مغلوب ميگشت - تا در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج هجري ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن تربتي (كه بنيابت پدر انتظام بخش صوبهٔ كابل بود) چون عرصهٔ كار

(۲) در [بعضي نسخه] سر بشورش *

پشاور - باختر سو میدان - شمالي جانب باره - جنوبي قندهار (۲)
تنگناهای پر نشیب و فراز بسیار دارد) رفته راه خیبر سنگ‌چین
نمودند راجه مانسنگهه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده
الوس افریدي را (که خمیر مایهٔ فساد بود) تاخته بعلي مسجد
فرود آمد - و جلاله بقدر مالشے یافته بود که زین خان کوکه
از حضور تعین گشته در کندن خاربن فسادش کوشش فراوان
بکار برد - چون کار برو تنگ شد سال سي و دوم از تنگنای تیراه
بر آمده بسواد و بجور (که بنگاه یوسف زئي سمت) پناه برده
آنها با وصف سزاهای شایسته (که از دست عساکر پادشاهي
یافته بودند) دست از بدکاري باز نکشیده میان خودها جا دادند
زین خان دران کوهستان نیز درآمد - باویزشهای سترگ نزدیک
بود که جلاله دستگیر گردد - از درهٔ (که اسمٰعیل قلي خان محافظ
آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت وا گذاشته بود)
باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات
شایسته الوس افریدي و ورک زئي (۳) را مستمال نمود - چنانکه
آنها ملا ابراهیم را (که جلاله خود را پور او مي‌شمرد)
بدست آوردند - او اعتماد ازانها وا گرفته روانهٔ توران دیار
گردید - افغانان زه و زادش گرفته بمردم پادشاهي سپردند

---

(۲) در [اکثر نسخه] قندهار رویه (۳) در [نسخه‌های اکبرنامه] اورک
زئي آمده *

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند علما از مناظره اش در ماندند - چون باجل طبعي در گذشت در بهتهپور (که در کوهستان است) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که پسرش مرزائي نام در نوکران پادشاهي انسلاک یافته در جنگ دولت آباد کشته شد و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در تید قلیج خان اکبر شاهي جان سپرد - اما جانشیني پدر بجلال الدین باز گردید - او در سن چهارده سالگي سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه (که رایات عرش آشیاني از سیر کابل معاودت نموده در یولم گذر[۲] نزول داشت) بملازمت رسیده مورد عواطف خسروي گردید - اما در خور متمنای خود پرداخت احوال ندیده بے رخصت بدر زده در مریدان پدر (که بیشتر ورک زئي و افریدي و شرداد بودند - و قرابتے نیز بآنها واقع شده) شتافته روزگارے میگذرانید *

چون در سال سي و یکم طایفهٔ مهمند و غریه خیل (که ده هزار خانهدار در حوالئ پشاور بسر میبرد) از ستمرانئ کار پردازان سید حامد بخاري تیولدار آنجا بستوه آمده جلاله را بسرداري برگزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه (که کوهستانے سمت بطول سي و دو کروه - و پهنا دوازده - خاور رویه

(۲) در [بعضے نسخه] لولم گذره

از عهد عرش آشیانی تا زمان اعلی حضرت مهم کهنه لنگ ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان سلطنت اکبری بتاریکی موسوم اند - چون ذکر نبذے از نیاکانش و پس ازو هر که ازینها غبار فتنه و آشوب بر انگیخته ناگزیر خامهٔ وقائع طراز است بر می‌نگارد - والد جلال الدین مشهور بجلاله شیخ بایزید (۲) معروف بپیر روشان و روشانی (۳) ست - خلف شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاری میرسد - سالے پیش از رسیدن فردوس مکانی بهند در قصبهٔ جالندهر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهبین (۴) نام (که از همان قبیله بود) بکالی کرم (۵) واقع کوهستان روه (که پدرش آنجا سکونت داشت) شتافت - در سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه شهرتے گرفته باظهار خوارق و کرامات برخے قبائل افغانان را بربقهٔ مریدی در آورد - و کتاب خیرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزبان پشتو برشتهٔ تصنیف کشید *

گویند آن نسخه ایست منتخب از اقوال اکابر سلف - اما بسیارے از طوائف روه (۶) بالحاد و زندقه نسبت داده بدو نگرویدند

---

(۲) در [نسخها] بازید آمده (۳) نسخهٔ [ا ب] روشنائی ست (۴) در [بعضے نسخه] بیبن نام (۵) نسخهٔ [ب] بکالی کرم (۶) نسخهٔ [ب] از طوائف اورا بالحاد *

خلعت و خطاب راجگي و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار سر بلند گردید - سال دوازدهم باضافهٔ دو صد سوار کامیابي اندوخت - سال سیزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتوقف در بهیره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم روانهٔ کابل گردید) رخصت یافت - سال چهاردهم باز با شاهزادهٔ مذکور بکابل شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار لوای کامراني افراشته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان ذیل عقیدت بر کمر بست و بعد تسخیر بلخ همراه بهادر خان و اصالت خان بتعاقب نذر محمد خان والیِ آنجا تعین یافت - سال بیستم باضافهای متواتره بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در نواح بلخ در تنبیه اوزبکان و زد و خورد الامانان لازمهٔ کار پژوهي بعمل آورد - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري همانجا پیمانهٔ زندگیش لبریز گشت - پادشاه بعد دریافت این خبر امرسنگهه پسر او را بخطاب راجگي و اضافهٔ منصب بر نواخته بین الاقران اختصاص بخشید *

* رشید خان انصاري *

نامش الهداد پسر جلال الدین روشاني ست - که در افغانان لوای سري و سرداري بر افراخته زنبور خانهٔ فساد بشورش آورد

قندهار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم (که سعید خان ظفرجنگ بایالت صوبهٔ مذکور جبههٔ عزت برافروخت) چون میان او و راجه سازگاري نبود از قلعهٔ قلات تغیر شده سال هیزدهم بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میناکار و اسپ با زین نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تسخیر بدخشان دستوري یافت - او از کار طلبي جمعیت زیاده بر ضابطهٔ منصب نگاهداشته و بتقرر مواجب آنها نقد از سرکار خوش‌دل گردیده از راه طول ببدخشان در آمد - چون مردم خوست پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشاورت آنها قلعهٔ محکمی از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان و المانان (که نذر محمد خان والی بلخ آنها را فرستاده بود) جنگ کرده عرصه پیمای وادی فرار ساخت - و در قلعهٔ مذکور تهانهٔ مستحکم نگاهداشته بپشاور مراجعت نمود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري درانجا بساط هستي در نوردید - اعلی حضرت راجروپ پسر اورا (که احوالش جداگانه بتحریر در آمده) بمراسم تسلي برنواخت *

* راجه جیرام بدگوجر *

پسر راجه انوپ سنگهه مشهور بانیرای سنگهدلن است - در حین حیات پدر بمنصب در خور سرفرازي یافته بکارها تعین میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني بعنایت

راجروپ پسر خود و تحصیلداری پیشکشات راجهای کوه مزبور بتعهد چهار لک روپیه نمود منظور شده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره بدان خدمت سربلند گشت - و چون آثار عصیان ازو بظهور رسید از تعلقهٔ مذکور معزول شده طلب حضور گردید - ازانجا (که در آمدن هم تعلل ورزید) پادشاه سه فوج بسرداری خانجهان بارهه و سعید خان ظفر جنگ و اصالت خان و شاهزاده مراد بخش با فوج علیحده بپشتگرمی افواج مذکور جهت تسخیر قلعهٔ مؤ و نورگدهه و تاراگدهه (که قلاع متینهٔ تعلقهٔ نامبرده بود - و دران ایام در احکام آنها بیش از پیش کوشیده) تعین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور در زد و خورد با افواج پادشاهي مساعي بقدر وسع امکان بکار برد *

چون مؤ و نورپور بتصرف کسان پادشاهي درآمد و قلعهٔ تارا گدهه هم قریب آن شد که از دستش برآید چار و ناچار باستصواب سید (۲) خانجهان بشاهزاده رجوع نموده بعد عفو زلات او از حضور و قبول انهدام قلعهٔ تاراگدهه و مؤ سال پانزدهم با پسران بحضور آمده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت پادشاه از سر جرائم او درگذشته ببحالی منصب سابق آبرو بخشید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار دستوري یافت - و بقلعه‌داری قلعهٔ قلات مضاف صوبهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] سید خانجهان بارهه •

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني بحالی منصب مذکور سر عزت برافراخته سال هفتم (که پادشاه متوجه نواح پنجاب بود) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مراجعت موکب پادشاهي از کشمیر بتهانه داری بنگش پائین و تنبیه مفسدان الوس خنگ (که دران سر زمین سکونت دارند) نوازش یافت - و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبهٔ کابل اختصاص گرفت - و در اسیر ساختن کریم داد پسر جلالهٔ تاریکي آثار نیکو خدمتي بظهور آورد - سال یازدهم [که علي مردان خان قلعهٔ قندهار را ببندهای پادشاهي سپرد - و سعید خان بموجب حکم با کومکیان صوبهٔ کابل جهت دفع فوج قزلباش (که دران نواح رسیده بودند) روانه شد] نام برده را هراول فوج ساخت - و پس از رسیدن بقلعهٔ قندهار او را بتسخیر قلعهٔ زمین‌داور فرستاد - او قلعهٔ ساربان را بحسن تردد و جانبازي مفتوح ساخته بمحاصرهٔ زمین داور پرداخت - و پس از مسخر گردیدن آن در محاصرهٔ قلعهٔ بست نیز مصدر ترددات شایان گردید - سال دوازدهم در هنگامے (که لاهور معسکر فیروزي بود) نامبرده آمده دولت بار یافت - و بعطای خلعت و مالای مروارید قامت ارادت آراست - و در همین سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سر عزت بر افراخت - سال چهاردهم چون استدعای فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر

رسانیدند - که رای مکند چهل لک روپیه در بنیاد خانهای نارنول دفینه ساخته - مردم بحفر و کندن عمارت او تعین شدند پس ازان (که عالیها سافلها گشت) یک حبه ظاهر نگردید مفتریان بهتان‌تراش را بحضور کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی خود اقرار نموده گفتند - که همسایه بودیم - بتعدي وانتقام جا ها از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عقوبتي که سزاوار باشیم حکم شود - اعلی حضرت از سر تقصیر آنها درگذشت - رای مکند مدتها دیوانی آن سرانجام داد - و بعزت و اعتبار زندگي بسر برد *

* راجه جگت سنگهه *

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل بعد فوت پدر مطرح انظار عاطفت جنت مکاني گردیده بملک موروثي بر نواخته شد نامبرده (که با برادر سرسازگاري نداشت) منصب قلیلی یافته بتعیناتی بنگاله رفت - سال سیزدهم جلوس چون از سورجمل حرکات نا شایسته بوقوع درآمد پادشاه نامبرده را بسرعت سریعه از بنگاله طلبداشته بمنصب هزاري ذات پانصد سوار و خطاب راجگي و عطای بیست هزار روپیه نقد و خنجر مرصع و اسپ و فیل نوازش اندوز گردانیده نزد راجه بکرماجیت سندر داس (که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود) فرستاد - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار

که قبل ازین بدکن آمده محالے از صوبۂ براز در تیول او مقرر شد - سنه (١١٩٠) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زادۂ او (٢) مانسنگهه (که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده) در راه از دست بهیلان بقتل رسید *

* رای مکند نارنولي *

کایت ماتهر - ابتدا در کم منصبئ آصف خان یمین الدوله (که دویستي پنج سوار بود) نوکر دو سه روپیه درماهه گردید بترقئ خداوند پیش آمدے کرده چون خالي از کاردانی و فهمید نبود بمرور ایام بپایۂ دیوانئ آن امیر عظام رسید و عالي همت بود - و در فیض رسانی جدے تام داشت مردم مکرر بسفارش نامۂ جعلئ او کامیاب گشتند - چون باو رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم کسے ماند که بدولت او بروزگارے نرسید - و صاحب نام نگشت - و مبلغهای خطیر بنارنول (که موطن و مسکن او بود) فرستاده عمارات عالیه ساخت - و پیوسته در حسرت سیر آن بود - پس از فوت آصف خان منظور عنایت فردوس آشیانی گردیده بدیوانئ بیوتات حضور سرفرازي یافت - چون کوکب طالعش فروغے داشت بخدمت دیوانئ تن سر افتخار بر افراخت *

برخے معاندان هموطن او بوساطت باریابان حضور بعرض

---

(٢) نسخۂ [ب] و نبیرۂ او *

دوم دارا شکوه در التمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن گردیده در تاخت تعلقهٔ سیوا بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه باتفاق میرزا راجه جیسنگهه سرگرم حسن خدمت بود - سال شازدهم (که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری دکن نامزد شد) او بهراولی خان مذکور تعین یافت - سال هیزدهم در عین تهیهٔ جنگ با عبدالکریم میانه (که فوجها ترتیب یافت) بنابر عروض مرض بمقر اصلي شتافت - راو راساپوره بیرون بلدهٔ اورنگ آباد بنام او آباد است - پس ازو پسرش اندرسنگهه منصب شایان و سرداری وطن یافته سال بیست و دوم بانتقال مهاراجه جسونت سنگهه بعطای خطاب راجگي و خلعت و شمشیر با ساز مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل و علم و توغ (۲) و نقاره امتیاز برگرفت و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد اکبر همپائي گزید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار رسید بعد ارتحال خلد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب پنجهزاري فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد سلطان بیدار بخت (که از احمد آباد بر طبق ایمای پدر باوجین رسیده فوج همراه نداشت) مامور گشته از اثنای راه برخاسته بوطن رفت - یکی از نبائرش هرناتهه سنگهه است

---

(۲) نسخهٔ [۱] طوق ٭

مردانه بود) با سید غلام محمد ولد سید محي الدین برادر خود و پنج تن از خویشان بکار آمد - پسرش رایسنگهه سال هیزدهم آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمنصب هزاري هفتصد سوار سربلندي اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان تعین شده سال بیست و پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار کامیاب گشته با سلطان اورنگ زیب بهادر در کرهٔ ثانیه بمهم قندهار شتافته و سال بیست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه باز کمر همت بر بسته و سال بیست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهت انهدام چیتور مامور گردیده سال سیم باضافهٔ دو صد سوار جبین طالع را روشن ساخت *

چون وسادهٔ سلطنت بجلوس خلد مکان رونق گرفت او بعد وصول موکب ظفر کوکب بمتهرا آمده ملازمت دریافت و همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - و در جنگ سلطان شجاع همراه رکاب پادشاهي بود - پس از انکه معاودت سمت اجمیر واقع شد او را برغم مهاراجه جسونت سنگهه بخطاب راجگي و عنایت خلعت و فیل با ماده فیل و شمشیر مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار بر نواخته سرداري قبیلهٔ راتهور و مرزباني ولایت جودهپور بنام او قرار یافت - و او در جنگ

و ملوکچند مشرف دولتخانهٔ خاص برطبق حکم سلطاني بیرون دهلیز خلوت خانه آورده مردم (۲) را طلبیدند - که بخانهٔ او برده امور ناگزیر بتقدیم رسانند - پانزده کس از خدمتگاران او بر حالش مطلع شده دست بشمشیر و جمدهر کردند - ملوکچند کشته شد - و میر خان زخمي شده شب دیگر درگذشت درین اثنا احدیان و غیره رسیده آن مخاذیل را داخل جهنم گردانیدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمي شدند - و برین اکتفا نکرده جمعے از نوکرانش قرار دادند - که بر خانهٔ ارجن رفته اورا بکشند - و بلون راتهور و بهار سنگهه راتهور (که ابتدا نوکر امر سنگهه و پدرش بودند - و ثانیا بنوکری پادشاهي مباهات پذیرفته) درین (۳) اندیشه انباز آنها شدند *

چون این مقدمه بعرض رسید بر نادانی این گروه بخشیده بکسے حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند با مال و عیال بمنازل خود روند - چرا باعث خرابی خان ومان خود میشوند - پس ازان (که استبداد آنها دریافت شد) بسید خانجهان بارهه با مردم جلو و رشید خان انصاري (که نوبت کشک اینها بود) برد و کشت آن گروه دستوري شد - اینها بمقابله پیش آمده تا رمقے در تن بود پرخاش نمودند - و بقتل رسیدند - و از مردم پادشاهي سید عبد الرسول بارهه (که جوان

---

(۲) نسخهٔ [ب] مردمش را (۳) نسخهٔ [ب] درین اندیشهٔ فاسد *

نرسیده بود) پس از صحت بدربار حاضر شد - و بعد ملازمت ناگاه جمدهر کشیده صلابت خان بخشي را بتفصیلی (که در احوالش سمت ارتسام پذیرفته) کشت - از سنوح این واقعه خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتهلداس کور برو حمله آوردند - و او دو سه بار جمدهر حوالهٔ ارجن نمود - درین اثنا خلیل‌الله خان بر امر سنگهه شمشیر انداخت - و ارجن نیز دو بار شمشیر برو زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده کارش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه وجه این همه جسارت تجسس نمود غیر از دوام ارتکاب مسکرات (که بیماری چند روزه علاوهٔ آن شده) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل ازان میان مردم او (که در ناگور تیولش بودند) و مردم راو کرن پسر راو سور بهورتیه جاگیردار بیکانیر (که تعینات یساق دکن بود) بر سر حدود مناقشه بمیان آمده مردم کار آمدنیِ او مقتول شده بودند - او بمردم خود نوشته بود که باز جمعیت فراهم آورده بر سر سواران کرن برونده (۲) - کرن این معني بصلابت خان نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا صلابت خان بعرض رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه محمول بطرفداري نموده جرأت کرده باشد *

پس از وقوع این معني جسد امر سنگهه میرخان میر تزک

(۲) در [بعضی نسخه] بردند •

بر نوشتند - و پس ازان [که سال مزبور پدرش فوت نمود و راجگي و جا نشيني بجهونت سنگهه برادر کوچکش بوجوهے (که خاتمهٔ احوال راجه گجسنگهه بدان موشح گشته) تعلق گرفت] او غايبانه باضافهٔ پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و خطاب راوي امتياز اندوخت چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بکابل مرخص گرديد او نيز بهمراهيِ شاهزاده معين گشت - و پس از ورود حکم تنبيه راجه جگت سنگهه ولد راجه باسو (که مصدر بغي شده بود) با شاهزاده او همراهي گزيده سال پانزدهم پس از زنهاري شدن راجهٔ مزبور (که شاهزاده ملازمت پدر عاليقدر در يافت) او نيز بدين متمنا فايز شد - و در همين سال چون شورش داراى ايران جانب قندهار معلوم شد و سلطان دارا شکوه بدان طرف دستوري پذيرفت او باضافهٔ هزاري ذات از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار قامت ليانت آراسته بهمراهيِ شاهزاده تعين گرديد - از انجا (که از مقدرات داراى ايران دران ايام ازين سپنجي سرا در گذشت و شاهزاده بموجب حکم معاودت نمود) او سال شانزدهم بحضور آمده جبهٔ عقيدت بر آستان خلافت گذاشت - سال هفدهم سلخ جمادي الاولى مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجري ازانجا (که چندے بنابر بيماري بمعاوت مجرا

چون قلعهٔ دهامونی بدستخیز درآمد و خاندوران درون آن رفت و نامبرده و دیگر سرداران بیرون قلعه انتظار صبح میکشیدند و غارتیان درآمده بتجسس اسباب مشغول گردیدند درین ضمن گل مشعل در انبار خانهٔ باروت (که ته برج بود) افتاد و برج پرید - و از ریزهای سنگ (که بیشتر جانب بیرون قلعه افتاد) چند کس از همراهیان او ضایع شدند - پس از مراجعت از انجا و حصول ملازمت از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار لوای کامرانی افراشت *

و چون سال نهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهونسله (که با وجود مقید بودن نظام الملک در گوالیار طفلے را از قرابتیان او برداشته مصدر آثار خلاف گردیده بود) متوجه دکن گردید و بعد عبور دریای نربده نواحیِ قلعهٔ دولت آباد معسکر فیروزي شده سه کس را از امرا سردار ساخته روانه نمود اورا باتفاق خاندوران بهادر کمیل فرمود - و سال دهم همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبهٔ سلطنت روشن جبین گردید - سال یازدهم چون قلعهٔ قندهار را علي‌مردان خان بملازمان پادشاهي سپرد و احتمال آن داشت که شاه صفي خود عازم آنحدود شود بنابران شاهزاده سلطان شجاع با فوج گران بدان سمت رخصت یافت اورا بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره و عطای نقاره بر نواخته در همراهیان شاهزاده

و هشتم تعین کابل گشت - سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار رایت ترقي برافراشت - پس ازان (که غلبهٔ عالمگیر پادشاه بر روی روز افتاده دارا شکوه منهزم گردید او بملازمت خلد مکان پیوسته سال اول جلوس همراه سبکرن بندیله برسر جنپت بندیله رفت - و سال دهم همراه کامل خان در تنبیه افاغنهٔ یوسف زئي مصدر ترددات نمایان گردید - و در جلدوی آن پانصد سوار از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافت - سال بیست و ششم بکشور فنا رو کرد اودیسنگهه (۲) پسرش (که از سابق بنوکری پادشاهي ممتاز و همراه میرزا راجه جیسنگهه در مهم دکن تعین بود) سال بیست و چهارم بقلعه‌داری چیتور فایز گشته از انتقال پدر بخطاب راجگي آئینهٔ بخت را جلا داد *

* راو امر سنگهه *

پسر کلان راجه گجسنگهه راتهور است - ابتدا منصبی در خور یافته سال دوم جلوس فردوس آشیاني بمنصب دو هزاري هزار و سه صد سوار سر بلندي یافت - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل چهرهٔ عزت برافروخت - و در همان سال باتفاق سید خانجهان بارهه جهت مالش ججهار سنگهه بندیله تعین گردید

(۲) در[اکثر نسخه] اودوتسنگهه *

نهم همراه خانزمان بمالش ساهو بهونسله کمر همت بر بست
و سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري
بنیستي سرا در شد - چون فرزندے بجز پسر کنیز نداشت
بدنسنگهه (۲) نبیرهٔ عم او بعنایت خلعت و از اصل و اضافه
بمنصب هزاري هزار سوار و خطاب راجگي سربلندي اندوخت
سال بیست و یکم روزے بکورنش درشن رفته بود - ناگاه فیل
مست طرف او دوید - و یکے از تابینانش را بزیر دو دندان
گرفت - راجه از فرط تهور جمدهرے بآن خونخوار حواله نمود
و بسبب سر دادن چرخي آسیبے براجه نرسید - و آن شخص
نیز بسبب در آمدن میان دو دندان محفوظ ماند - راجه
بعطای خلعت عنایت و معافیِ پنجاه هزار روپیه منجملهٔ
پیشکش دو لک روپیه (که هنگام تقرر وطن قبول کرده بود)
چهرهٔ عزت برافروخت - سال بیست و دوم باضافهٔ پانصدي
سرافراز گشته در رکاب محمد اورنگ زیب بهادر بمهم قندهار
شتافت - سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ مذکور و سال
بیست و ششم با محمد دارا شکوه رخش عزیمت بیساق مذکور
جهاند - سال بیست و هفتم همانجا راه عدم‌خانه پیش گرفت
مهاسنگهه پسرش بمنصب هزاري هشتصد سوار و خطاب
راجگي و عطای اسپ سر عزت برافراخت - سال بیست

(۲) نسخهٔ [ب] مدنسنگهه ٭

نمود - اختلاف در سررشتهٔ منصب موصی‌الیه (که از عالمگیر نامهٔ ده ساله نقل نموده شد) شاید بسبب کمی‌ور دادن در منصب سابق او بوجهی بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخهٔ مرقوم *

* راجه کشن سنگهه بهدوریه *

(۲)
بهدارو سرزمینی‌ست سه‌کروهی اکبرآباد - سکنهٔ آنجا بدین لقب معروف‌اند - قومی‌ست مردانه و جگردار - سابق خودسری داشتند - عرش‌آشیاني سرگروه (۳) آنها را ته پای فیل انداخت (۴) ازان بعد بربقهٔ فرمانبرداري در آمده نوکري اختیار کردند در عهد پادشاه مزبور مکتمن بهدوریه سرکردگي و منصب هزاري داشت - در عصر جنت مکاني براجه بکرماجیت (که همراه عبدالله خان بمهم رانا تعین شده پستر در متعینهٔ دکن قرار یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده احراز ملازمت نمود) و در وقت فردوس آشیاني براجه کشن سنگهه مذکور تعلق گرفت - نامبرده سال اول باتفاق مهابت خان بمهم ججهار سنگهه و سال سیوم همراه شایسته خان بتخریب ملک نظام‌الملک دکني (که خانجهان لودي را پناه داده بود) دستوري یافت - سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد و روز تسخیر آن مصدر تردد شایسته شد - سال

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهدوار (۳) در [بعضی نسخه] سرکردهٔ (۴) نسخهٔ [ب] بپای فیل انداخت *

در هزاري هزار سوار تارک مباهات برافراخته همراه سید خانجهان
بارهه بتخریب ملک عادل‌خانیه مرخص گشته سال سیزدهم
مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري بخیستي سرا
درشد - پادشاه امرسنگهه نبیرهٔ اورا از اصل و اضافه بمنصب
هزاري ششصد سوار و خطاب راجگي بر نواخته و صیانت
حصن نورر بدستور جدش باو مفوض ساخته آن نواحي را
در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در رکاب سلطان
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمر عزیمت بسته سال
بیست و پنجم همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت
دوم بیساق قندهار نامزد شده) بدان صوب شتافت - و سال
بیست و ششم با سلطان دارا شکوه عازم آن صوب گشت
و ازانجا همراه رستم خان بتسخیر بست شتابید - سال سیم
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهرهٔ
عزت برافروخت - و درهمین سال با معظم خان بکمک سلطان
محمد اورنگ زیب بهادر بجانب دکن معین شد - سال اول
جلوس عالمگیري دولت ملازمت دریافته پستر همراه پادشاهزاده
محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعین گردید - و در کارهای
آنجا و مهم ولایت آشام مصدر نرده شد - پستر همراه شمشیر
خان ترین در یساق افاغنهٔ روه قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتي
از اصل و اضافه بمنصب هزاري سه صد و پنجاه سوار ترقي

امتیاز داشت و پس ازان (که اودیسنگهه در ملازمت عرش‌آشیانی براجگی مخاطب شد) قرار یافت که دیگران ازین قبیله براو موسوم شوند و ازینجاست که بعد فوت اودیسنگهه سورجسنگهه با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگی معزز گردید لهذا پادشاه جسونت سنگهه را بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگی حسب وصیت پدر او و مرحمت علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه برنواخت - و امر سنگهه برادر کلان جسونت سنگهه را (که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع بکابل رفته بود) باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و خطاب راوی سرفراز گردانید - احوال هر دو جداگانه نوک‌ریز خامهٔ اخبار طراز گردیده *

* راجه رام داس نروری *

از منصبداران عهد جنت مکانی ست - سال اول جلوس فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانان بمالش ججهار سنگهه بندیله (که از اکبرآباد فرار نموده علم بغی برافراخته بود) تعین گردید - سال سیوم همراه راو رتن هادا بجهت توقف در باسم مضاف برار د سد راه بودن بر ردی افواج دکن دستوری یافت اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بنابر تسخیر پرینده بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

ساختن تعلقهٔ او نیز مطمح نظر اعلی حضرت گردیده از دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج بسرداری سه امیر عمده تجویز یافت سرکردگی یک فوج بنام راجهٔ مزبور مقرر گشته همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته ملک متعلقهٔ نظام‌الملک را (۲) پی سپر اسپان سپاه سازد - و در مالش خانجهان دقیقهٔ فرو نگذارد - پس ازان (که سال چهارم یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دستوری یافت) او بهراولي معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن خود شتافته سال ششم بعتبهٔ خلافت پیوست - و مکرر بعنایت اسپ با زین مطلا و عطای خلعت خاصه و سال دهم برخصت وطن کامیاب شد - سال یازدهم باتفاق پسر جسونت سنگهه از وطن خود بحضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري دیدهٔ جهان بین را از تماشای گلشن زندگاني بربست - بدولت قرابت و قرب رتبت و فراوانی سپاه و فزونیء دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون رسم فرزند راتهور خلاف دیگر راجپوتیه است [چه با مادر هر فرزند (که محبت شوهر بیشتر باشد) او بجای پدر می نشیند اگرچه خورد سال باشد از دیگران] و ابتدا بزرگ خانوادهٔ راتهور ارادی

(۲) در [بعضی نسخه] بی سپر سم اسپان *

همراه پدر خود سعادت ملازمت دریافته پس از فوت او سال چهاردهم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راجگي چهرهٔ امتیاز برافروخت - و باضافهای متواتره مرتقی مدارج عمدگي گردید - در سال هیزدهم (که فیمابین جنت مکاني و فردوس آشیاني نوبت بفوج کشي انجامید - و سلطان پرویز با مهابت خان و غیره بصوبهٔ دکن تعین شد) مشار الیه نیز بهمراهی شاهزاده متعین گردید - و اواخر عهد جنت مکاني در دکن گذرانیده همراه خانجهان لودي (که عبور نربده کرده بعضے محالات صوبهٔ مالوه را بتصرف در آورد) بصوبهٔ مذکور رسید - چون صیت اقبال شاهجهاني عالم را فرو گرفت از نامبرده جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول موکب پادشاهي بدار الخلافهٔ آگره سال اول جلوس بدولت پایبوس کام دل براندوخت - چون پدرش خال پادشاه میشد بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و شمشیر مرصع و بحالی منصب پنجهزاري ذات و سوار (که در عهد جنت مکاني داشت) و عطای علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه نوازش آمود گردید - سال سیوم چون تنبیه خانجهان لودي (که رایت طغیان افراخته راه فرار سپرده پیش نظام الملک بحري خود را رسانیده مامن خود قرار داده بود) و بدین تقصیر مالش نظام الملک و پامال

خواست بر شانهٔ شیر حواله نماید - دست او حمائل دیده بر کمر زد - رامداس نیز شمشیرے رسانید - حیات خان چوبے چند زد - شیر انوپ را گذاشته راهي شد - او (که دستش بسبب انگشتریها از کار نرفته بود) از عقب شیر در آمده شمشیرے انداخت - چون شیر رو برگردانید تیغے دیگر بر چهره رسانید که پوست ابرو بریده بر چشمها افتاد - در خلال این حال مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافتهٔ شیر را بپایان رسانیدند - انوپ بخطاب اني رای سنگهدلن یعني مالندهٔ شیر و اضافهٔ منصب مباهات اندوخت - چون روزے جنت مکاني بنابر تقریبے برو اعتراض فرمود او فورا جمدهر بشکم خود زد ازان وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - تا به بسرلشکري و صاحب فوجي مامور میگردید - در سال سوم شاهجهاني چون پدرش بیرنراین (که هزاري ششصد سوار منصب داشت) (۲) بساط زندگي در پیچید انوپ سنگهه بخطاب راجگي بلند نامي یافت - سال دهم پیمانهٔ زندگي او هم مالامال گشت - بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار رسیده - از خط و انشا نیز بهره داشت - جیرام ولد اوست - که علاحده مذکور گردیده ٭

٭ راجه جسنگهه ٥

پسر راجه سور جسنگهه راتهور است - سال دهم جنت مکاني

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجه بیرنرائن ٭

شده بود و فیلان (که از اوازهٔ نخچیر این جانداران جان شکر اند) همراه نبودند اسپ سوار متوجه آتصوب گردید - و بعد دیدن شیر از اسپ فرود آمده مکرر تفنگ انداخت - چون زخم منکر نبود رفته بنشیب زمینی نشست - ازانجا (که آفتاب فرو شد - و همت مصروف بران که شیر شکار شود - و جز شاهزاده شاهجهان و راجه رامداس کچهواهه و انوپ سنگهه و اعتماد رای و حیات خان داروغهٔ آبدار خانه و کمال قراول و سه چهار خواص دیگرے حاضر نبود) گامے چند پیش رفته تفنگے کشاد داد - اتفاقا درین مرتبه نیز زخمے (که از حمله باز دارد) نرسید - از شدت غضب و حدت غیرت غران و خروشان بجانب پادشاه دوید - مردم حوالي چنان برهم خوردند که از صدمهٔ پشت و پهلوی آنها جنت مکاني یک دو قدم پس رفته افتاد - خود مي فرمود که از سراسیمگي دو سه کس بر سینهٔ من پا نهاده گذشتند - دران میان شاهزاده تیر انداخت کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوپ (که پایهٔ تفنگ خاصه بدست گرفته نشسته بود) رسید - او چوبے که در دست داشت بر سرش فرو کوفت - شیر او را بر زمین انداخت درین وقت (که سر شیر بجانب پادشاه بود) انوپ سنگهه یک دست خود را بدهنش داده دست دیگر نزدیک شانه اش حمایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشیر از نیام آخته

بیوز پادشاهي (که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مختفي
گشته) رسید - از زنگوله و قلادهٔ طلا دانست که از سرکار والا ست
اورا در چاهے افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند
بچاه پي برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته
برای شکار میگردد - بخانه‌اش شتافته قلاده و زنگوله بجنس
برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیاني بردند - پس از
عرض کیفیت واقعي پادشاه را دلیري و حکم اندازی او پسند
آمده در خدمت نگاهداشت - و بنابر شوقے (که ببرقندازي
بود) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بیر نراین
نیز منصبے یافته در رتبه از پدر گذرانید - ولدش انوپ چون
بسن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاري در آخر فرمانروائی
عرش آشیاني بپایهٔ سرداری خدمتگارانے (که بخواص معبر
اند) ارتقا یافت - و در زمان جنت مکاني نیز چندے بهمان
خدمت مي پرداخت *

سال پنجم پادشاه در پرگنهٔ باري روزے بشکار یوز اشتغال
داشت - در اثنای آنکه از باره یعني جمعے (که در سواری شکار
شرف اندوز حضور مي‌باشند) بفاصله از عقب مي‌آورد خبر
شیرے قوي هیکل تنومند شنفته بدان سو شتافت - و باتفاق
مردم باره آن را قبل نما کرده کس بخدمت جنت مکاني
فرستاد - پادشاه از فزوني رغبت شکار شیر با آنکه روز آخر

پس از فوت مهابت خان (که ساهو بهونسله بنواح دولت آباد آمده هنگامهٔ تالان (۲) بر قصبات و قریات آن نواحي بلند ساخت و خاندوران صوبه دار برهانپور باراده تنبیه او کمر عزیمت بست) اورا باتفاق مادهو سنگهه در بالا مذکور گذشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار فرق اعتبار برافراخت - و پستر در تعاقب ججهار سنگهه بوندیله باتفاق خاندوران مصدر تردد گشته سال نهم باضافهٔ پانصد سوار و خطاب رحمت خان سرمایهٔ ناموري اندوخت - سال دهم بعطای علم و رخصت بسرکار بیجاگذهه (که در تیول او بود) لوای شادکامي برافراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و در همین سال مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري رخت زندگاني بربست - اسد الله پور او بمنصب شش صدي شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بدار بقا خرامید *

* راجه انوپ سنگهه بدگوجر (۳) *

مشهور بانیرای سنگهدلن - بدگوجر طایفه ایست از راجپوت آبایش بروش زمینداران میگذرانیدند - گویند جد او بنابر ضیق معاش بشکار آهو میرفت - و اوقات‌گذر خود بگوشت آن مي‌نمود - اتفاقا روزے در بیشهٔ بگمان شیر تفنگ انداخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] تاراج (۳) در [اکبر نامه] بدگوجر آمده *

ناصیهٔ بخت افروخت - و سال چهارم بهمراهی نصیري خان بجانب ناندیر رخصت پذیرفت - و سال ششم برکاب محمد شجاع بیساق دکن نامزد گردیده در محاصرهٔ قلعهٔ پرینده چندے از تابینان او بکار آمدند - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار لوای ترقي افراشت - و در همان سال مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجري بساط هستي در نوردید - پسرش راجه بهروز تا سال سیم جلوس فردوس آشیاني بمنصب هفتصدي هفتصد سوار رسید - و در یساق قندهار و غیر آن تعین گردید - و در عهد خلد مکان نیز در بردن فوج همراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غیر متعارف ببنگاله مصدر مجرا شد - و در محاربات با شجاع (که افواج عالمگیري را در ملک بنگاله رو داده) نیز همراه معظم خان بتقدیم نیکو خدمتیها پرداخت - سال چهارم در کشایش پلاؤن مضاف صوبهٔ بهار ترودد نمایان بتقدیم رسانید سال هشتم حیاتش سپري گشت *

* رحمت خان میر فیض الله *

از منصبداران عهد فردوس آشیاني ست - سال سیوم چون دکن معسکر پادشاهي گردید و سه فوج به تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني تعین یافت او بهمراهی راجه گجسنگهه معین شد - و پستر تعینات دکن گردیده

سرکار پادشاهي شد *

(۲)
* راجه روز افزون *

پسر راجه سنگرام زمیندار پرگنات مضاف صوبهٔ بهار است در عهد عرش آشیاني چون شهباز خان کنبو بشرقي دیار تعین شد و عبور فوج پادشاهي بنزدیکي قلعهٔ مهدا (که متعلق باو بود) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت
(۳)
نکرده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت گذاري نمودے سال اول جلوس جنت مکاني جهانگیر قلي خان لاله بیگ ناظم صوبهٔ مذکور فوجے بر سر او کشید - او در جنگ بزخم تفنگ درگذشت - راجه روز افزون از خردي در خدمت آن پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت وطن و عنایت فیل سربلندي اندوخت - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار رسید - سال اول جلوس فردوس آشیاني همراه مهابت خان خانخانان بصوب کابل جهت مدافعهٔ نذر محمد خان والي بلخ (که غبار فتنه بلند ساخته بود) و پستر بمالش ججهار سنگهه بندیله تعین یافت و سال سیوم بهمراهي اعظم خان در فوجے (که سرکردگي آن بنام شایسته خان بود) شتافته باضافهٔ یکصد سوار

---

(۲) در [بعضے نسخه] زور افزون (۳) نسخهٔ [ب] خدمتگاري *

و اجداس او متصرف شد - چون این مقدمه بسمع خسروانی رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار وا گذارد - و الا بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دست بر دارد - و از نقود بهیم نراین ده لک روپیه بحضور ارسال نماید - او بنوشتهٔ وکیل آگهي یافته ببکرماجیت پسر خود (که در دکن بود) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج بسرداری سید خانجهان بارهه و فیروز جنگ بهادر و خاندوران بتنبیه آن بد سرشت دستوري پذیرفت - و به پشتگرمی اینها سلطان اورنگ زیب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شده چون افواج پادشاهي قریب رسید اول از اوندچهه بدهاموني (که ساختهٔ پدر او بود) پستر ازانجا بچوراگدهه شتافت چون هیچ جا پا قایم نتوانست کرد ناچار با احمال و اثقال بملک راجهٔ دیوگدهه درآمد - افواج پادشاهي تعاقب کنان میرفت - و مکرر زد و خورد روداد - نقد و مرصع آلات او همه بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بکرماجیت پسر کلان خود بپناه جنگلستان خزیده بود - طایفهٔ گوند (که دران ملک آباد ند)

آن هر دو را مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجري بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سرهای هردو را بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت و یک کرور روپیه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل

خان جسته درخواست عفو جرائم نمود - پادشاه قبول این معنی فرمود - او سال دوم همراه خان مزبور ببارگاه خسروی آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار مهر نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل (که بطریق جریمه قرار یافته) از نظر گذشته پذیرا شد *

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودي و پامال ساختن تعلقهٔ نظام الملک (که خانجهان را پناه داده بود) عزیمت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعین نمود مشار الیه را بهمراهیان اعظم خان ناظم دکن بر نوشتند و بخطاب راجگي نامور گردید - و پس ازان (که یمین الدوله بسرکردگی افواج دکن نامزد شد) او با جمعے از منصبداران بچنداولي مامور گشت - و چون صوبجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چندے همراه خان مزبور مانده بستر رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغوای طبیعت فساد سرشت بربهیم نراین[2] زمیندار چوراگدهه (که حاکم نشین ملک گدهه کتنگه است) لشکر برده بعهد و پیمان اورا برآورده با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقود

---

(۲) در[بعضے نسخه] پدم نراین *

و منصب مناسب ترقي کرده تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب
چهار هزاري چهار هزار سوار مرتقي شده سال اول جلوس
فردوس آشياني دولت ملازمت اندوخته بعنايت خلعت
و جمدهر مرصع با پهول کتاره و علم و نقاره بلند آوازه گرديد
چون در عهد اعلي حضرت سررشتهٔ تقديم مهمات و تشخيص
معاملات رونق گرفت و (که مال بصد کاوش فراهم کرده پدر
خود بيکبار بي مشقت بدست آورده بود) مقتضاي
النشئ خالف وهمه بخاطر راه داده باعلان فتح حصه

سال اول بفوجداري اتاوه و مضافات آن (که در خالصهٔ شریفه
بود) و بعد چندے بعطای نقاره سربلند گردید - سال دوم
همراه خواجه ابوالحسن بتعاقب خانجهان لودي و سال سیوم
باتفاق راو رتن هادا بتسخیر تلنگانه مامور شد - پستر باضافهٔ
پانصد سوار نوازش یافته همراه نصیري خان در محاصرهٔ قلعهٔ
قندهار دکن تردد شایسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ
شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمت
حضور رسیده باضافهٔ پانصدي ذات از اصل و اضافه سه هزار
و پانصدي سه هزار سوار بلند مرتبه گردید - پستر بحراست
سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبهٔ وکلور را با عیال
بزا (که از جانب حکام دکن قصبهٔ مزبور بنامبرده و سیدي
مفتاح متعلق بود) بدست آورد - چون این معني بسمع
علیای حضرت رسید او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري
[illegible] و پانصد سوار برنواخت - و سال هفتم (که بلدهٔ
[illegible] محمد تبریزي بود) بعرض رسید - که مطابق سنه
[illegible] هجري روزگار نامبرده در سرحد
تلنگانه [illegible] - پسرش راجه دیبي سنگهه است که احوال او
[illegible]

* [illegible] بندیله *

[illegible] پدر بخطاب راجگي

(۲)
چون پاس مراعات بر سنگهدیو بیش از بیش بود اواخر سال
جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپي (که در جاگیر داشت)
روز دسهره بتیز گامي بر اوندچهه دوید - و رام چند را (که
دران زمین قلب شیوهٔ فتنه انگیزي داشت) دستگیر ساخته
سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آورد - پادشاه بند از پای او
برداشته و بعنایت خلعت برنواخته براجه باسو سپرد - که
ضامن گرفته بگذارد - ازان روز اوندچهه براجه بر سنگهدیو
قرار گرفت - (۳) سال چهارم دخترش حسب عرض او داخل محل
خسرواني گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه
نبیرهٔ او بمنصب درخور و خطاب راجگي چهرهٔ عزت برافروخت
پس از گستاخي (که در کنار آب بهت از مهابت خان بوقوع آمد
و آخر ثبات پای نورزیده گام فراخ بر زده راه تعلقهٔ رانا
پیش گرفت) آمرا (که در تعاقب او از حضور جنت مکاني
تعین شده باجمیر رسیده متوقف بودند) نامبرده ازانجمله
بود - درین ضمن چرخ دوار بوقلموني نمود - و زمانه رنگ دیگر
ریخت - جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و رایات شاهجهاني
رونق افزای ساحت اجمیر شد - او بملازمت شتافته باضافهٔ
پانصدي پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري
دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و اسپ کامیاب گشت

(۲) نسخهٔ [ب] سال اول جلوس (۳) نسخهٔ [ب] سال سیوم *

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهابت خان خانخانان بدفعیهٔ نذر محمد خان (که بر کابل فوج کشیده بود) تعین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت نمودند - پستر همراه عبدالله خان بهادر بمالش ججهار سنگهه (که بتوهم باطل از حضور فرار نموده بود) رخصت پذیرفت و سال دوم بتعاقب خانجهان لودي (که بوسواس بیجا از اکبرآباد راه گریز سپرده بود) دستوري یافت - و سال سیوم در سه فوج (که بتخریب ملک نظام الملک تعین شده) او بهمراهی شایسته خان نامزد گردیده باضافهٔ پانصد سوار ناموري اندوخت - در جنگ متصل بیر (که اعظم خان بر خانجهان لودي تاخته بود) مصدر تردداث شد - سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري پای بزاویهٔ عدم کشید پادشاه کرن پسرش را بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب راوي بر نواخته بیکانیر وطنش در جاگیر او عنایت فرمود و ستر سال نامي پسر دیگر او را بمنصب پانصدي دویست سوار سرمایهٔ مفاخرت بخشید - احوال راو کرن جداگانه سمت ترقیم یافته *

* راجه بهارتهه بندیله *

نبیرهٔ رام چند پسر راجه مدهکر است - جنت مکاني را

و در همین سال بهمراهی مهابت خان خانخانان بنابر گوشمال اوزبکیه (که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند) دستوری یافت - و سال سیوم با جمعے سرکردگي بنام او قرار یافته بسمت تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدور پیوست که در پرگنهٔ پاسم توابع برار توقف نموده بقابو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد و راه آمد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون کشایش ملک مذکور حسب درخواست نصیري خان بنام خان مزبور قرار گرفت او حسب الطلب بحضور آمده سعادت بار اندوخت - و پس ازان (که سرداري فوج دکن بنام یمین الدوله آصف خان مقرر شد) راو مذکور بتعیناتي خان مزبور چهرهٔ اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجري در لشکر بالاگهات پیمانهٔ زندگي او لبریز گشت ستر سال (که نبیره و جانشین او بود) و مادهو سنگهه پسر دوم فراخور حال مشمول مرحمت پادشاهي و مورد تسلي شدند احوال هریک جداگانه نگارش یافته *

* راو سور بهورتیه *

پسر راي رایسنگهه راتهور زمیندار بیکانیر است - تا آخر عهد جنت مکاني بمنصب سه هزاري دو هزار سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیاني چون بملازمت پادشاهي کامیاب شد از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاري دو هزار و پانصد

جانب دیگر محمد تقي سيم ساز مخاطب بشاه قلي خان را بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قلي خان با چهار صد کس غالبانه بشهر در آمده بچبوترهٔ کوتوالي نشسته منادي گردانید - که دور دور شاهجهان است - سربلند رای در مورچلهای طرف دیگر بود - پسر خود را فرستاده از جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور فیل جکاجوت پیش کرده درچوک بجنگ پیوست - و داد مردانگي داد - محمد تقي (که از امداد مایوس بود) بقلعه در آمد - و عهد گرفته او را دید - گویند راو رآن وقت جنگ این حرف سر زبان داشت - مرشان یعني من مي میرم *

بالجمله چون بنابر قرب وصول سلطان پرویز با فوج گران (که بموجب حکم پادشاه از الهآباد عازم دکن گردیده بود و بیماریٔ صعب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد) کوچ کرده ببالاگهات روهنکهیره رفت سربلند رای بمنصب پنجهزاري ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج (که در دکن خطابی بالاتر ازین نمي باشد) مورد مراحم گردید - پس از جلوس فردوس آشیاني سال اول از بوندي وطن خود آمده بتقبیل سدهٔ سنیهٔ سلطنت پرداخت - و بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و منصب پنجهزاري ذات و سوار سابق و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل لوای عزت بر افراشت

چندے مورد عتاب جنت مکاني بود - سال سیوم بحضور آمده مشمول مرحمت شده بخطاب سر بلند زای نامور گردید - سال هشتم بهمراهیِ سلطان خرم بمهم رانا امر سنگهه تعین یافت و سال دهم تعینات مهم دکن گشت - و بمنصب باضافهٔ درخور سرفراز شد - سال هیزدهم پس ازان (که مزاج جنت مکاني نسبت بپسر رشید یعني شاهجهان بگفتهٔ مردم از جا رفت و کار بمقابله انجامید - و شاهزادهٔ مزبور از ماندو کوچ کرده عبور نربده نمود - و سلطان پرویز باتالیقیِ مهابت خان بتعاقب مامور شد) او هم تعینات یساق مسطور گردید - و پس از گذشتن از نربده چون شاهجهان از حدود تلنگانه جانب بنگاله رفت و سلطان پرویز بموجب حکم پدر عازم صوبهٔ بهار شد مهابت خان او را سال نوزدهم بحراست برهانپور گذاشت چون معاودت شاهجهان از بنگاله بسمت دکن زبان زد شد موميِ الیه عزیمت نمود که از شهر بر آمده بمقابله پردازد بعد رسیدن این خبر بجنت مکاني فرمان صدور یافت - که تا رسیدن کمک بنگهبانیِ شهر همت برگمارد - و زنهار بجنگ بیرون بلده اقدام ننماید - سال بیستم چون شاهجهان متصل دیولگانون مضاف بالاگهات برار برآمده یاقوت خان حبشي را با فوج عنبر همراه گرفته متصل برهانپور رسید لعل باغ را معسکر ساخت - و از یک طرف عبدالله خان بهادر و از

فورستان - و پس از ورود چندی بانعام خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل ممتاز شده رخصت وطن یافت - در همان سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بیداری راجپوتیه علاوهٔ توجه فطری گردیده سر نخوت خاریدن گرفتند لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعزم گوشمال رانا عزیمت اودیپور پیش نهاد خاطر گردید - چون رانا اودیپور را خالی گذاشته راه فرار پیمود فوجی بسرکردگی حسین علي خان (۲) بتعاقب او تعین شد - و بعد از محمد اعظم شاه و سلطان بیدار بخت نامزد شدند - و پس ازان (که ملک رانا لگدکوب عساکر فیروزي گردید) او از وطن مالوفه بر آمده بجا و ماوا گشت - سال بیست و چهارم دست ضراعت بدامان شفاعت شاهزاده زده پرگنهٔ ماندل و بدنور در عوض جزیه بسرکار پادشاهي گذاشت - و پس از پذیرائی ملتمسات بر تالاب راج سمندر آمده شاهزاده را دید - و بخطاب رانا و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار سرمایهٔ شادماني اندوخت و درهمین سال چشم از تماشاگاه هستي بربست - خلعت تعزیت از پیشگاه خسرواني (۳) برانا جیسنگهه پسرش مرحمت گردید *

* راو رتن هادا *

پسر راو بهوج هادا ست - بتقصیرت (که از پدرش بعمل امد)

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسن علي خان (۳) نسخهٔ [ب] خسروي *

که ضایع افتاده بود باستحکام درست نمود) سال بیست
و هشتم سعد الله خان با جمعے بانهدام قلعهٔ مزبور و تخریب
و تصرف تعلقهٔ او تعین شد - و چند پرگنه تهانه نشین مردم
پادشاهي گردید - رانا راجسنگهه بسلطان دارا شکوه رجوع
آورده شیوهٔ ضعیف نالي برگذارد - و بر طبق حکم خسرواني
فرستادن پسر تیکهٔ خود و برانداختن آنچه از قلعهٔ چیتور ترمیم
یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقهٔ او از پامالی
لشکر پادشاهي مصون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعهٔ
چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله
بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت (که رونق افزای دارالخیر
اجمیر بود) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخلعت
و جواهر و فیل و اسپ برنواخته چون ظاهر شد (که رانا
هنوز برای او نامے معین نکرده) بخطاب سبهاگ سنگهه (۲)
موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید صدور یافت که پسر
خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید *

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه
رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خلعت سربلند گردید
و سال بیست و دوم (که اجمیر مهبط رایات پادشاهي بود)
رانا راجسنگهه کنور جیسنگهه پسر خود را بعد استمزاج بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سهاگ سنگهه *

اکبرآباد گشته بنزدیک تعلقهٔ او رسید) رانا کرن بحصول ملازمت مشمول گوناگون عواطف گردیده بنحالي تعلقه کامیاب شد و چون سال اول جلوس فردوس‌آشیاني مطابق سنه (۱۰۳۸) هزار و سي و هشت هجري رانا کرن رخت زندگي بربست بجگت سنگهه پسرش خطاب رانائي و منصب پنج هزاري پنجهزار سوار و در جاگیر وطن مالوفه قسمے (که سابق ببزرگانش بود) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودي (که پادشاه عزیمت دکن فرمود) پانصد سوار او همراه ارجن نام عموی رانا جگت سنگهه دررکاب بود - و گاهے راجکنور پسر تیکهٔ او بملازمت مي پیوست - و قرار یافته بود که همواره پانصد سوار او با معتبرے تعینات تعلقهٔ دکن باشد - و از پیشگاه سلطنت هم عنایت جواهر و خلعت و فیل و اسپ باو میشد - سال بیست و ششم رخت زندگي بعدم سرا برد براجکنور خطاب رانا راجسنگهه و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار و وطن درجاگیر مرحمت گردید *

چون در حیات رانا جگت سنگهه بعرض پادشاه رسید (که او مرمت قلعهٔ چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق این بود که رانا اصلا بمرمت قلعهٔ مزبور نپردازد) پادشاه کسے را بخبر گیري این معني تعین فرمود - پس ازان که زباني او دریافت شد (که یک دو دروازه را از هفت دروازهٔ او

خود را همراه ساخت - کنور کرن ملازمت خسروانی دریافته بعطای خلعت و شمشیر مرصع سرفراز گردید - و برای دفع وحشت او هر روز بگوناگون عنایات از هر قسم و از هر باب مورد مرحمت شد - و در سال دهم بعطای منصب پنجهزاری پنجهزار سوار چهرهٔ اعتبار برافروخت - و رخصت وطن یافت پسترجگت سنگهه ولد کنور کرن بآستانبوسی مشرف گشته خلعت عنایت پوشید - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن مرخص گردید - سال یازدهم کنور کرن بحضور رسیده سرمایهٔ شادکامی اندوخت - و باز دستوری تعلقه یافت *

و چون سلطان خرم بمهم دکن نامزد گردید رانا امرسنگهه و کنور کرن حصول ملازمت پادشاهزاده نموده نبیرهٔ خود را با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سیزدهم چون جنت مکانی از گجرات عنان انعطاف بجانب اکبرآباد ارزانی داشت پس از ورود موکب در حوالی تعلقهٔ رانا کنور کرن بدولت زمین بوس فایز گردید - و سال چهاردهم رانا امرسنگهه ودیعت حیات سپرد - جنت مکانی کنور کرن را بخطاب رانائی و ارسال خلعت و اسپ و فیل سرفراز نمود - در سال هیزدهم جگت سنگهه پسر رانا کرن بحضور آمده جبین نیاز را بآداب اخلاص روشن ساخت - و پستر رخصت تعلقه یافت و در ایامے (که فردوس آشیانی بعد فوت پدر از جنیر عازم

و انواع چاپلوسي بکار برده قرار داد - که بعد صفح زلات من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل (که از گجرات مي‌آمد) نيز برخورده اقسام فروتني ظاهر نمود - امرا بعد رسيدن حضور در سلک بندها منتظم گرديد - و در سال بيست و يکم کنور مانسنگهه بتاديب رانا پرتاپ مامور گرديده بماندلگڈهه رسيد - بعد فراهم آمدن افواج روانهٔ کوکنده شد - پس از تلاقي فريقين جنگ عظيم در پيوست و شکست بر فوج رانا افتاده وادي فرار پيمود - و در همين سال خود پادشاه نيز دران نواحي رفته چون رانا بشعاب جبال پناه جست فوجي بتعاقب او تعين نمود - سال چهل و يکم جلوس اکبري رانا پرتاپ فوت کرد - امرا بجاي او نشست بعد جلوس جنت مکاني سلطان پرويز با جمعي از امرا بمهم او تعين شد - که او خود با کرن پسر کلان او بملازمت برسد - درين ضمن (که بغي سلطان خسرو رو داد) باگهه پسر خرد خود را همراه شاهزاده داد - و پس ازان عبدالله خان فيروز جنگ و دفعهٔ دوم مهابت خان بتاديب او دستوري يافتند - اما هيچ صورت نگرفت - تا آنکه آخر سال نهم سلطان خرم با جمعي برين کار رخصت يافت - شاهزاده رفته تهانجات متعلقهٔ اورا تهانه نشين پادشاهي ساخته کار برو تنگ گرفت ناچار بعجز گرائيده شاهزاده را دريافت - و کنور کرن پسرکلان

اکثر راجہای ہندوستان فیضیاب ملازمت گردید - مگر رانا
تا حال در خواب غفلت است - الحال ایلغار نموده سرزنش
در کنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سکت سنگهه پسر
رانا اودیسنگهه (که در سلک بندهای دولت انتظام داشت)
نموده فرمود - که مي باید از تو درین یساق خدمت شایسته
بظہور آید - او اگرچه بظاهر تقبل نمود اما اندیشه مند گشته
راه فرار گزید - از سانحهٔ گریختن او تنبیه رانا مصمم گردید
اول قلعهٔ سیوي سوپر (۲) و قصبهٔ کوتهه تهانه نشین شده قلعهٔ
ماندل و رامپور نیز مفتوح گردید - و نواح اودیپور پی سپر
عساکر پادشاهي گشت - قلعهٔ چیتور پس از امتداد محاصره
بتصرف در آمد - رانا در شعاب جبال مختفي گردید - ظاهرا
بعد چندے رانا اودیسنگهه بدیار عدم شتافت - و رانا پرتاپ
بجای او نشست - چنانچه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه مي‌نویسد
که سال هیزدهم چون کنور مانسنگهه تنبیه زمیندار دونگرپور
نموده در نواحي اودیپور رسید رانا لوازم استقبال بجا آورده
خلعت پادشاهي را بادب در بر کرد - و با کنور مراسم گرمجوشي
مرعي داشته عذر تقاعد از آستانبوسي پیش آورد - درهمین
سال رانا پسر کلان خود امرا نام را با راجه بهگونتداس
(که (۳) از ایدر بر آمده بآن نواحي پیوست) همراه ساخت

---

(۲) در [اکثر نسخه] سوي سوپر (۳) نسخهٔ [ب] که از ابتدا برآمده ۵

پهنا سي و سه کروه - سه قلعهٔ معتبر دارد - چيتور حاکم‌نشين
کوبنهلمير ماندل - سردار بومي را بيشتر راول گفتے - و از ديرباز
رانا - از قوم کهلوت - چون بموضع سيسود بنگاه ساختند بس
بسيسوديه زبان زد - خويشتن را از نژاد نوشيروان عادل بر شمارند
بزرگ نياک اينها از بوقلمونيء زمانه بملک برار افتاد - و بمرزبانيء
نرناله (۲) معروف گرديد - چون نرناله بتصرف غنيم آمد باتا (۳) نام
خرد سالے را مادرش ازان مقصد که برآورده بميوار رسيد - و براجه
منداليک بهيل پناه برد - چون جوان شد بنخچير افکني
نام برآورد - و از معتمدان راجه گرديد - و پس از فوت او
بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانکا از اولاد اوست - که
در سنه (۹۳۳) نهصد و سي و سه هجري باتفاق راجهای ديگر
يک لک سوار فراهم آورده با فردوس مکاني جنگ نموده شکست
يافت - در سنه (۴) (۹۳۴) نهصد و سي و چهار باجل طبعي
درگذشت - رانا اوديسنگهه جانشين او شد *

در سال دوازدهم جلوس چون عرش آشياني متوجه تنبيه
پسران سلطان محمد ميرزا (که در صوبهٔ مالوه غبار انگيز
فساد بودند) گرديد پس از وصول بدهول پور نظر برينکه
شورش طلبان مالوه غافل باشند بر زبان پادشاه گذشت - که

---

(۲) در [بعضے جا] پرناله آمده (۳) در [بعضے نسخه] باپا نام (۴) نسخهٔ [ب] چهل و چهار *

انتظام فوج برهم خورده سررشتهٔ جمعیت ازهم گسیخت - و هرگاه چنین بیوفائي و وقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد برکسے نماند مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بسرعت از آب نربده عبور فرموده چندے در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم خان بوساطت مهابت خان در امرای جهانگیري انتظام یافت چون شیوهٔ ناستودهٔ بیوفائي و ناحق‌شناسي همه وقت مذموم و صاحب آن همه جا مشوم و ملوم است در سرکار پادشاهي چندان رشدے نکرده از درجهٔ اعتبار ساقط بود - چون نوبت سلطنت باعلی حضرت رسید بپاداش کردار نکوهیدهٔ خود از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشاني و افلاس احوالش بنکال و خسار کشید - گویند که فردوس‌آشیاني با هیچ کس از امرای پادشاهي (که مصدر گستاخیها شده بودند و بد اخلاصیها ازانها مشاهده نمود) در پي تلافي نشده مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائے رسید که اسپ سوار و خدمتگار نداشت - کوچه گردي میکرد - تا درگذشت *

* رانا کرن *

پسر رانا امرا بن رانا پرتاپ عرف کیکا بن رانا اودیسنگهه بن رانا سانکا زمیندار میوار است - که اُلکائے ست از صوبهٔ اجمیر سرکار چیتور ازو - ده هزار ده بدو گرایند - درازا چهل کروه

گردید - و در ایام شاهزادگي از ارکان دولت ایشان بوده بنیابت صوبه‌داري گجرات اختصاص داشت - چون سال هیردهم جهانگیري افواج پادشاهي بتعاقب شاهزادهٔ ولیعهد بکتل چانده (که داخل مالوه است) رسید از سطوت شاهي جرأت عبور گریوه نداشته میخواستند - که ایام برشکال آنطرف کتل مذکور بسر برند رستم خان باتفاق بهاء الدین توپچي (که از نوازش شاهي خطاب برقانداز خاني یافته) از راه نمکحرامي و حق ناشناسي بمهابت خان سپه سالار پادشاهي نوشت که بے توقف روانه شوند - که در هنگام تلاقي فوج را برهم زده بشما ملحق میکردم لهذا مهابت خان چیره گشته از گریوهٔ چانده عبور نمود - شاهزاده شاهجهان (که در ماندو طرح اقامت انداخته بود) رستم خان را (که پیش آهنگ فدویان درست اخلاص و سرآمد برگزیدهاي دولت بود - و مردانگي و کارداني او دلنشین) سردار لشکر ساخته برسم منقلا روانه فرمود - و فوجے از لشکر دکن را بعنوان برگي‌گري برگماشت - آنها در عرصهٔ دو روز کار بر لشکر پادشاهي دشوار ساختند - روز سیوم مقرر بود که شاهزاده خود بفوج منقلا پیوسته بر اعادي لواي نصرت بر افرازد - که یوسف شغالي حقوق پرورش و نمک خوارگي بر طاق نسیان گذاشته خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود بیخت - و راه کافر نعمتي سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

نقش نیکوخدمتیء او در درگاه جنت مکاني درست نشسته بود از بے پروا مزاجیها پاس خاطر شقاوت ذخائر او را بر حفظ شریعت غرا مقدم داشته باجازت تاسیس این دیوخانه آن ضلالت کیش را خوشدل نمود * او بخرج سي و سه لک روپیه در کمال رصانت و استواري مرتب ساخت - خصوص در تزئین و پرکاري مبالغه بکار برد - و در اوندچهه نیز عمارات عالیه (که در فسحت و وسعت و زیب و زینت مزیت تمام بر منازل دیگران دارد) ساخت - سیما بتخانه ایست بپهلوی حویلیء او در کمال ارتفاع و عظمت - مبلغ کلي صرف کرده - و تالاب شیوساگر (که محیطش پنج و نیم کروهء پادشاهي ست) و تالاب سمندرساگر (که دورش بیست کروه) واقع در پرگنهٔ متهرا - و درین محال قریب سه صد تالاب پهذاور است - (۲) پسران بسیار داشته - ازانجمله جهجهار سنگهه و پهاړ سنگهه اند - که احوال هردو جداگانه ترقیم یافته *

* رستم خان شغالي *

یوسف بیگ نام - بمیامن تربیت و التفات شاهزاده شاهجهان از پایهٔ قلعهچیگري و احدی بوالا مرتبهٔ امارت برآمده از منصب سه یستي (۳) بمنصب پنجهزاري ترقي نموده صاحب علم و نقاره

---

(۲) نسخهٔ [ب] پهذاور داشت (۳) در غیاث اللغات آورده که دویست خاص بمعنیٔ دو صد است و برین قیاس جاري نیست *

یافت - و در سال سیوم بهمراهیٔ مهابت خان بمهم رانا تعین شده بعنایت خلعت و اسپ چهرهٔ عزت بر افروخت - و در سال چهارم همراه خانجهان بمهم دکن راهي گشت - و در سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري ذات دو هزار و دویست سوار لوای کامراني برافراخت - در سال هشتم از دکن بتعیناتیٔ سلطان خرم (که بتادیب رانا امرسنگهه مامور شده بود) شتافت - و باز بدکن رفت - سال چهاردهم (که پادشاهزادهٔ مزبور بدکن عزیمت نمود) او در جنگ با دکنیان با دو سه هزار سوار و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردید - و در ایامے (که فیمابین جنت مکاني و سلطان خرم غبار دوئي برخاست) نامبرده فوج آراسته بنظر در آورده در سال هیزدهم بهمراهیٔ سلطان پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشت *

چون اواخر عهد جنت مکاني کارها بآرای دیگران محول بود و بازار کارسازي گرمي داشت او بدستاویز رشوت دست تطاول بتعلقات زمینداران گرد و پیش دراز ساخته ملکے وسیع سیر حاصل بتصرف درآورد - و ثروت و مکنت او بجائے رسید که هیچ یکے از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۳۶) هزار و سي و شش هجري بساط زندگي درنوردید - بتخانهٔ واقع متهرا (که در عهد عالمگیري مسجد ساخته اند) از مستحدثات برسنگهه دیو است - چون

و بز و میش در رنگ ایلخیهای ولایت متصل وطن بکنار آب گنگ سر داد - شیر و جغرات و روغن بسیار حاصل میشد و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهرا این‌روی آب گوردهن نگر بتخانهٔ عظیم بنا کرد - و در اوجین نیز (۲) تالابے و بتخانهٔ ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگارے درین کهنه رباط ماند - بشومی کافرنعمتي پس ازو اموالش بسرکار آصفجاهي ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید و کهاری وطنش بمیند شجاعت خان بارهه تنخواه شد - ازان مال و مواشي اثرے پدید نیامد * * ع *

* نه از خم نشان نے ز خمخانهٔ *

* راجه برسنگهدیو بندیله *

پسر راجه مدهکر (۳) است - از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان سلیم پیوسته بفتراک دولت خود را بسته بود - چون در کشتن شیخ ابوالفضل طریق جرأت پیمود عرش‌آشیاني مکرر فوجها برو تعین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیلے مردم سر بصحرای آوارگي نهاده - و افواج پادشاهي دنبال او گرفته اند - چون دیهیم سلطنت بجلوس جنت مکاني زینت گرفت برسنگهدیو در سال اول بمنصب سه هزاري سرفرازي

(۲) نسخهٔ [ب] آنروی آب (۳) در [بعضے نسخه] بدهکر *

حتا که خانخانان سپه سالار بحمایت او روانه مناسبی شده *

در سفر گجرات (که جنت مکانی بسیار دماغی سوز منهزم شد) شاه رای گوردهن از دربار بتجاه می آمد - بانوای شریف الملک بخشی سرکار اعتماد الدوله سعیدی شمشیر بر بازوی او زد - کاری ننشست - ازان روز پایه ایشی بزمان مکافی پذیرفت - با آنکه عصمت پناه ملکه اعتماد الدوله دلان نمود اصلا در مرتبهٔ او انحطاطی رو نداد - پس از فوت اعتماد الدوله صاحب اختیار سرکار نیز حوالی دکم گردید - و آخر شورش مهابت خان (که دشمن این سلسله بود) زمانه سازی منظور داشته باو ساخت - مهابت خان جمیع مهمات جزو کل را بدو تفویض نمود - گوردهن از بد نژادی و ناحق شناسی در بدخواهی و غمازی خداوندان نعمت شریک گشته بایشای خزانی و دفاین آنها پرداخت - و خود را رسوای عالم کرد - پس از انکه این آشوب فرو نشست آصف خان اورا محبوس داشت - پس از مدتی در گذشت - زنش با او ستی شد - اولاد نداشت - قصبهٔ کهاتري را که وطنش بود باحاطهٔ پخته و عمارات عالی و رامنه و بازارهای با فضا شهرت ساخته گوردهن نگر نام گذاشت و خانهای سکنهٔ آنجا را از سر نو پخته و مطبوع ترتیب داده حواله نمود - و محصول آن را برعایای اهل حرفه وقف کرد - هرکه هرچه بکارد فرا گیرد - و گاو ماده و گاو میش و ماده اسپ و شتر

زنجیر پای عزیمت او گشته بمدافعت پرداخت - تا آنکه کمک برسد ناگاه تیر تفنگ از شست قضا بپیشانیِ او رسید - و جان بجان‌آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود بر گشتند - راجه بمنصب پنجهزاري ذات و سوار رسیده و عمده تر ازو در سرکار شاهزادهٔ والي‌عهد کسے نبود - برادرش کنہر داس بنیابت راجه در احمدآباد مي‌بود *

* رای گوردهن سورج دهج *

ساکن کهاري کنارهٔ گنگ - گویند در مبادیِ حال سر دروازهٔ کچهري نشسته نقل نویسي مي کرد - و سه چهار تنکه یومیه بهم میرسانید - آرزو داشت که دوات برنجي میسر شود - نمیشد پس از چندے در دیوانیِ خواجه ابوالحسن تربتي باتفاق هرکرن ساکن کنپلا (۲) بیتالي بارادهٔ نوکري حضور خواجه رفت - او نگاهے کرده گفت که هرکرن سیاق دان است - اما دزد معلوم مي‌شود و گوردهن بیوقوف - اول را سي روپیه درماهه دستخط کرد - و دوم را بیست و پنج - و چون نوبت دیواني باعتمادالدوله رسید گوردهن را پنجاه روپیه در ماهه کرده بخشیِ شاگرد پیشهٔ خود ساخت پس ازان بخطاب رائي و دیوانیِ اعتمادالدوله با پیشدستیِ پادشاهي سر برافراخت - و هر روز بر اعتبارش مي افزود - رفته رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

---

(۲) در [بعضے نسخه] کنپلا پتسالي - و در [بعضے] کنبلا پتسانی *

قرار نمیتوانم داد - اگر چشم زخمی بحضرت رسد [illegible]
شود ازین قسم سلطنت و دولت چه سود - [illegible]
خواهد بود - غرض غبار ازین نهضت که بادشاهی [illegible]
حالشے بسزا یابند *

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده با چهار پنج هزار
سوار چهار کروهی جلوی جانب چپ از راه متعارف عدول نموده
در مقام کوتاه (که داخل میوات است) توقف گزیند - و سه هزار
بسرکردگی داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه [illegible]
باید نمود - که بدور لشکر بادشاهی پرداخت و تاراج [illegible]
راه آمد و شد غله مسدود نمایند - بمحتمل که صورت [illegible]
رخ نماید - چون از جانب بادشاهی آصف خان بسرداری عبدالله
خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان پیشتر زبانی شاهزاده
که وقت تقابل من بشما خواهم پیوست - و ازین امر غیر از
شاهزاده و راجه دیگرے اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان
بحسب قرار داد اسپ برانگیخت - راجه آنرا درنوشته پیش
داراب خان رفت - تا اورا هم آگاه سازد - ناگاه نوازش خان
پسر سعید خان چغتا (که در هراولی فوج بادشاهی انتظام
داشت) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تاخته - او نیز
با فوج مقابل خود اسپان برداشت - و براجه (که با چهار پنج
کس از نزد داراب خان برگشته می آمد) برخورد - غیرت

سر راه قندهار است) در تیول شاهي قرار یابد - تا سربراهی آذوقه و دیگر ضروریات بآساني صورت گیرد - و تا انجام و انصرام این یساق عزل و نصب و برافراختن و انداختن امرا (که تعین این یورش باشند) بمن مفوض باشد - تا از اثر بیم و امید انتظام کارها پدید آید *

بیگم (که منتهز قابو بود) این مدعیات را در لباس نا ملائم وا نموده چنان دلنشین ساخت که غرض شاهزاده آنست که سلطنت را بدست خود آرد - و چندان مزاج جنت مکاني را بشورش آورد که مهم قندهار بنام شهریار قرار یافته جاگیر شاهزادهٔ ولي عهد (که در هندوستان بود) تغیر فرموده امرای همراهی ایشان را طلب حضور نمود - با وصف آنکه جنت‌مکاني بقباحت این امور وا میرسید اما غیر از استرضای بیگم چاره نداشت - هرچه او میگفت بعمل مي‌آمد - تا آنکه از طرفین کار بفوج کشي رسید - ازان طرف جنت مکاني از دهلي عبور فرمود - و ازین جانب موکب شاهي بمقام بلوچ پور پیوست - و مسافت ده کروه بیش نماند - مقربان شاهي متفق شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگیري بمدارا بر نیاید - لشکر ما بکمیت و کیفیت بر لشکر پادشاهي فزوني دارد - عرصهٔ نبرد باید آراست - شاهزاده جواب داد که ارتکاب چنین گستاخي (که نزد خدا و خلق ناستوده است) بخود

اساس نهاد - و آنرا بظفرنگر موسوم ساخته ایام برشکال دران مکان گذرانید *

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نور جهان بیگم تسلط تمام یافت و قبض و بسط مهام ملکي و مالي باختیار او درآمده جز اسم بےمسمای پادشاهي بر جنت مکاني نماند بیگم از دور اندیشي بدان خیال افتاد - که درین هنگام (که بیماری جنت مکاني بامتداد کشیده) اگر بحسب تقدیر سانحهٔ ناگزیر رو دهد خلافت بشاهزادهٔ ولي عهد بر مي گردد هرچند که شاهزاده با وی در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را (که از شیر افکن خان داشت) بسلطان شهریار (که کوچک ترین اخلاف سلطنت بود) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید و با شاهزادهٔ وليعهد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهي را نیز منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم قندهار طلب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید بپدر والا قدر نوشت - که بنابر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو وقفه قرین صلاح گشته - ازانجا (که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد) سامان و سرانجام درخور آن مهم ناگزیر - قلعهٔ رنتهپور برای گذاشتن محل و قبائل اُمرا عنایت شود - و صوبهٔ لاهور (که

لهذا بند و بست ولایت پرفتن دکن منحصر در توجه شاهزادهٔ
ولي عهد دانسته در همین سال سنه (۱۰۳۰) هزار و سي
هجري با امرای عظیم‌الشان رخصت یافت *

شاهزاده پس از رسیدن برهانپور پنج فوج سي هزار سوار
بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن
و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعین فرمود
اگرچه بظاهر سرداری کل بنام داراب خان بود لیکن در معني
کارفرمائی جمیع افواج براجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه
در عرض هشت روز از برهانپور بکهرکي (که اقامت گاه نظام شاه
و ملک عنبر بود) شتافته عمارات آن معموره را از بیخ و بن
برکند - ملک عنبر چون چهرهٔ ادبار در آئینهٔ حال مشاهده نمود
باظهار ندامت و فروتني براجه توسل جست - و قرار یافت
که چهارده کروز دام تتمهٔ محالات صوبهٔ دکن (که در تصرف
دکنیان مانده) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقهٔ پادشاهي
وا گذاشته پنجاه لک روپیه از عادلشاهیه و قطب شاهیه
پیشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جمیع عساکر
بقصبهٔ تمرني (۲) معاودت نموده متوقف شود - راجه حسب الحکم
شاهي متصل قصبهٔ مذکور بر کنار رود خانهٔ مشهور بکهرکت پورنا
سرزمینی پسندیده در غایت استحکام قلعهٔ از سنگ و آهک

(۲) در [بعضی نسخه] تیمرني *

که برهمنان آنجا از هنگامے (که سکندر ذوالقرنین اینجا آمده)
صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت
نوشابه را گرفته بمدینهٔ منورهٔ فرستاد - در شارع عام انداختند
که پی‌سپر زایران شود - صاحب فرشته آورده که درین بتخانه
یکهزار و سه صد کتاب از براهمهٔ سلف بود - سلطان فیروز شاه
دانشوران آن طایفه را طلب نموده لختے را ترجمه نمود - ازان
جمله عزالدین خالدخاني (که از شعرای آن عصر بود) کتابے
در حکمت طبعي و شگون تفاولات در سلک نظم کشیده دلائل
فیروز شاهي نام کرده - الحق آن کتابے ست متضمن اقسام
حکمت علمي و عملي *

بالجمله چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانگره در سال
پانزدهم با فوجے شایسته بخدمت شاهي پیوست در همان ایام
خبر رسید - که دنیاداران دکن از کوتاه اندیشي باستماع انتهاض
الویهٔ پادشاهي بسیر کشمیر (که اقصای ممالک و از مستقر
خلافت دور دست است) پا از حد خویش فرا تر گذاشته
سیما ملک عنبر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده
و بندهای پادشاهي (که در مهکر فراهم آمده با غنیم
زد و خوردے مي نمودند) از کمي آذوقه ببالا پور آمده آنجا
نیز پای ثبات نتوانستند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانخانان
پیوستند - و غنیم ملک پادشاهي را تاخته برهانپور را گرد گرفت

در نزدیک آن چند جا مشعل آسا شعله بر زند - و برخے بسان پیهٔ سوزد - و آنرا جالا مکهي نام کنند - و مردم بزیارت روند - و گوناگون اجناس بشعله در دهند - و ازان خجستگي چشم دارند - بر فراز آن والا گنبدے اساس نهاده - هنگامهٔ شگرف فراهم آید (۲) - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پندارند و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخے بتماشا در شوند *

و بعضے چنان بر سرایند که چون زن مهادیو را عمر بسر آمد از غایت دلبستگي نعش اورا مدتے با خود میگردانید - چون ترکیب عنصری او متلاشي شد هر عضوے در جائے از هم فرو ریخت - درخور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند چون سینه (که نسبت بسایر اعضا شریف‌تر است) دریٖنجا افتاد آنرا نسبت بجاهای دیگر گرامي تر دارند - و بعضے برانند که سنگے (که در باستاني ایام معبود کفار بود) آنرا اهل اسلام برداشته در دریا انداختند - و پس ازان برهمنے مزور بنام آن سنگ سنگے دیگر نمود کرده - راجه از سادہ لوحي یا بطمع زر (که از نذورات فراهم آید) بدان گرائیده بعزت و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سر نو دوکان ضلالت فروچید - و قریب است باین آنچه در کتب تواریخ نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانجا رسید شنید

---

(۲) نسخهٔ [ب] فراهم آمد ۰

سال شانزدهم جنت مکاني بسير قلعه تشريف برده شعائر اسلام جاري ساخته اساس مسجد گذاشت *

آن قلعه بر فراز کوهے مرتفع واقع است - در کمال استحکام بيست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن يک کروه و پانزده طناب است - طول ربع کروه و دو طناب - و عرض از بيست و دو طناب زياده و از پانزده کم نيست - و ارتفاع يکصد و چهارده ذرعه - دو حوض کلان اندرون قلعه واقع است - نزديک شهر بتخانهٔ مهامائي ست - که بدرکا بهواني مشهور - و آن را نمودار ايزدي دانند - و از دور دست بزيارت آيند - و کام دل برگيرند - شگفت آنکه بخواهش روائي زبان ببرند - برخے را در چند ساعت و طايفهٔ را در يک دو روز باز درست شود اگرچه حکمت پيشگان زبان را رويندہ پندارند ليکن بدين زودي بس شگرف - و اورا در افسانها هم خوابهٔ مهاديو بر گذارند و دانايان اين گروه قدرت اورا بدين نام بر خوانند *

گذارش چنين رود - که او از ديد نا ملائم خود را از هم گذرانيد - و پيکر او بچهار جا افتاد - سر و بعضے اعضا در شمالي کوه کشمير در طرف کامراج - آنرا اساردها نامند - برخے نزد بيجاپور دکن - آنرا تلجا بهواني نامند - گويند آنچه بخاور رفت نزديک کانو اولکا مچها زبان زد - و آنچه بر جاي خود ماند آنرا جالندهري گويند - و اين سر زمين پندارند

[۱۸۷]

(مآثرالامرا) و شگرفکاری بتخانهٔ نگرکوت (که
اثنای راه بتماشای نیرنگی و شگرفکاری بتخانهٔ نگرکوت (که
باستانی مطاف این دیار است) متوجه گردید - در نخستین (۲)
منزل راجه جیچند بملازمت رسید - چون شب بقصبهٔ دیسوهه
(که در تیول راجه بیربر بود) بیتوتت شده دران شب آن
روحانی پیکر (که نادره کاری بدو منسوب دارند) در عالم
مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی پادشاه وا گذارده ازان
بسیج باز آورد - عنفوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش نموده
بازگردید - همرکابان را [که از دشواری راه و سختی گریوه لختی
پیشانیِ عزیمت چین زده بود - و از دور باش شکوه سلطنت
(که زبان بندے عظیم است) کسے یارای گفتار نداشت] نشاط
سترگ فرو گرفت *

چون نوبت سلطنت بجنت‌مکانی رسید بکشایش آن تصمیم
فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را (که صوبه‌دار
پنجاب بود) بتسخیر آن مامور نمود - و او هنوز آن مهم را
بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه
سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امرے مرهون
زمانے ست و هر کارے رهین وقت آن بدکیش براه عکس
مطلب شتافت - دریغولا بیمن عزم شاهزادهٔ ولی عهد و حسن
تردد راجه بکرماجیت این عقدهٔ دیرکشا صورت انحلال گرفت

(۲) در [بعضی نسخه] دسوهه *

سلطان براجه گفت که آوردن من(۲) بقلعه بعید از احتیاط است
اگر این جماعتی که همراه من اند قصد تو نمایند و قلعه بتصرف
آرند چاره چیست - راجه بمردم خود اشاره کرد - فورا جوق
در جوق مسلح از کمین جاها برآمدند - سلطان متوهم گردید - راجه
التماس نمود که غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات
هوشیاري لازمهٔ این اوقات است - و پس ازان هرکه از سلاطین
دهلي فوجی بتسخیر کانگره فرستاد کارے از پیش نرفت *

عرش آشیاني بآن همه عزم ملک گیري و امتداد زمان
سلطنت و فرمانروائي (با آنکه این اُلکا پیوسته بحدود ملک
پادشاهي ست) متعرض تسخیر آن نگردید - یک مرتبه (که
راجهٔ آنجا بنابر جهتے مورد عتاب شده بود) آن ولایت را
براجه بیربر عنایت فرموده لشکرے بسرداری حسین قلي خان
خانجهان صاحب صوبهٔ پنجاب تعین نمود - او چون محاصره را
تنگ ساخت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر
با راجه آشتي نموده بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجه
جیچند مرزبان آن دژ پیوسته بارسال پیشکش و آستانبوس سدهٔ
خلافت احراز سعادت مي‌نمود *

در آغاز سال بیست و ششم سنه (۹۹۰) نهصد و نود هجري
(که بصوب دریای نیلاب نهضت واقع شد) عرش آشیاني از

---

(۲) نسخهٔ [ب] آوردن من بعید از ه

رخصت یافت - راجه نخستین مالش سورجمل پیش نهاد
عزیمت ساخته برسر او شتافت - و او را باندک زد و خورد
آوارهٔ دشت فرار ساخته قلعهٔ مؤ و مهري (که مسکن و مقر
آن مدبر بود) برکشوده محال زمینداری او را بی سپر عساکر
فیروزي نمود - و در جلدوی آن بموجب نقاره کوس ناموري
نواخت - و بمساعي جمیله در سال شانزدهم (۲) شوال سنه (۱۰۲۹)
هزار و بیست و نهم هجري بمحاصرهٔ قلعهٔ کانگره (که شهر آن
بنگرکوت موسوم است) پرداخته در تضییق محصوران کوشید
چون کار بدشواري کشید غرهٔ محرم سنهٔ (۱۰۳۰) یکهزار و سي
پس از یکسال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند *

این قلعه بدشوار کشائي و محکمي شهرهٔ آفاق است - شمالي
لاهور میان کوهستان واقع شده - زمینداران ولایت پنجاب را
اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین
آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قومی بقومی دیگر
انتقال نخموده - و بیگانهٔ دست تسلط برو نیافته - از سلاطین اسلام
سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته
مدتے محاصره نمود - چون یقین کرد (که افتتاح آن قلعه از محالات
است) بملاقات راجه خورسند گشته دست ازان باز داشت *

گویند راجه سلطان را با جمعی بضیافت اندرون قلعه برا

---

(۲) نسخهٔ [ب] یازدهم *

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده سر آمد پیشکش خود ساخته بنظر پدر والا قدر در آورد - راجه باضافهٔ منصب و خطاب راجه بکرماجیت (که در هندوستان عمده ترین خطابها ست) فرق عزت بر افراخت *

چون درین سال آخر سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و ششم صوبهٔ گجرات در تیول شاهي مقرر گشت راجه بنیابت شاهزاده بحکومت آن دیار نامور گردید - و فوجی بر سر جام و بهاره (۲) (که از زمینداران عمدهٔ صوبهٔ گجرات اند) کشید - حدود ملک اولین یک طرف ولایت سورتهه و دیگر جانب بدریای شور پیوسته - دومین ساحل دریای شور سمت مملکت تتهه واقع شده - هرکدام صاحب جمعیت است - و هرکه بمرزبانی آنجا بر نشیند جام و بهاره نامند - درین مدت بدیدن هیچ یکے سلاطین نیامده بودند - بکار پردازی راجه ایل گشته در احمدآباد بآستان بوس جنت مکاني رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون سورجمل ولد راجه باسو (که بتسخیر قلعهٔ کانگره تعین شده بود) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم با فوجے از بندهای شاهي و جمعے از ملازمان پادشاهي مثل شهباز خان لودي و غیره بتسخیر آن موئل منیع (که کمند تسخیر هیچ یکے از سلاطین دهلي بر شرفات آن نرسیده)

(۲) نسخهٔ [ب] پهاره - یا تهاره باشد •

در سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت هجري همان جا باجل طبعي سفر عدم آباد گزید - پسرش راجه گجسنگهه است - احوالش جداگانه نگارش یافته *

* راجه بکرماجیت رای رایان *

سندرداس نام برهمنے بود - در سرکار شاهزادهٔ والي عهد شاهجهان در زمرهٔ اهل قلم انتظام گرفته بوشد و کار طلبي بمیرساماني امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر کارهای شگرف گشته از قلم بشمشیر فرازدستي نمود - و در مهم رانا با فوج جرار بتاخت و تاراج آن ملک پرداخته لوازم نهب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رانا بوسیلهٔ او گردن ارادت بربقهٔ اطاعت گذاشته ملازمت شاهي دریافت - رای سندرداس از پیشگاه خلافت در پاداش این نیکو خدمتگاري باضافهٔ منصب و خطاب رای رایان اختصاص گرفت - و چون مرتبهٔ اول شاهزاده بمهم دکن دستوري یافت اورا باتفاق افضل خان باندرز پذیري و اخلاص گزیني ابراهیم عادلشاه به بیجاپور کسیل فرمود - او آنخدمت را بعنوان شایسته بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیه از نقد و جنس پیشکش گرفت - و دو لک روپیه را (که عادل شاه بدو تواضع کرده بود) لعلے بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ (که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافي و شفافي نظیر نداشت) از بندر گوه

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت بای داده راه
گریز سپرد - و چون بعد فوت سلطان مراد سلطان دانیال
بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراه سلطان مذکور تعینات
گردید - در سال چهل و پنجم باتفاق دولت خان لودي
بتادیب راجو دکني از پیش شاهزاده نامزد شد - و سال
چهل و هفتم همراه خانخانان عبدالرحیم به تنبیه خداوند خان
حبشي (که در سرکار پاتهري و پالم غبار فساد انگیخته بود)
دستوري یافت - و چون دران صوبه مصدر خدمات پسندیده
گردیده بود سال چهل و هشتم حسب التماس شاهزاده دانیال
و خانخانان بعنایت نقاره کوس ناموري نواخت - و سال سیوم
جلوس جهانگیري سعادت ملازمت دریافته سال چهارم از اصل
و اضافه بمنصب چهار هزاري ذات دو هزار سوار کامیاب گردید
و با منصبداران دیگر بکمک خانخانان صوبه دار دکن تعین شد
و سال هشتم در رکاب سلطان خرم بمهم رانا شتافته و پستر
بهمراهی شاهزادهٔ مزبور بیساق دکن تعین یافته سال دهم
باز بحضور آمده بعد حصول ملازمت بمنصب پنجهزاري
بر نواخته شد - و پس از واقعهٔ کشن سنگهه برادرش بتفصیلے
(که در احوال نامبرده رقمزدهٔ کلک اخبار سلک گردیده) بوطن
رخصت دو ماه یافت - بعد ازان باتفاق گجسنگهه پسر خود
باستلام عتبهٔ خلافت چهره برافروخته بدکن دستوري پذیرفت

پاینده خان مغل (که باتفاق دیگر جاگیر داران به تنبیه او تعین شده بود) شکست یافت - اما اودیسنگهه عرف موته راجه بصفای ارادت حلقهٔ بندگي درگوش کرده مان متي نامے صبیهٔ او در عقد سلطان سلیم در آمد - که از بطن او سلطان خرم متولد شده - بهتر صومی الیه بیش از بیش مورد عنایت پادشاهي گردیده بعطای جودهپور وطن او در جاگیر هرباندي اندوخت - سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان به‌تنبیه راجه مدهکر بوندیاه نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق میرزا خان بن بیرام خان جهت تصفیهٔ گجرات و فرو نشاندن هنگامهٔ مظفر خان گجراتي دستوري یافت - سال سي و هشتم بتادیب زمیندار سروهي شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهلم فوت کرد - بمنصب هزاري رسیده بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنگهه بمنصب درخور سرفراز شد *

چون شاهزاده سلطان مراد بایالت گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت - در سال چهل و دوم ازانجا (که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر پسر کلان مظفر گجراتي جمعے از اوباش فراهم آورده بتاخت قصبات و قریات پرداخت) مشارالیه بقصد پیکار او از احمد آباد شتافت - مفوف

چابکدستي بکار برده ولایت کهیر از قوم کوهل بر آوردند
(۲)　(۳)
سوتیک جدا شده ایدر را از میذه بگرفت - راچهه ببگلانه رفته
آن ملک را از کولي بتصرف خویش در آورد - و نژاد اینها
دران ملک جا گرفت - اسوتهاما (که در مازوار ماند) رفته رفته
کار فرزندان او بالمندي گرا شد - رای مالدیو شازدهم پور
اوست - پس از فوت او چندر سین پسر کوچکش جانشین
گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشیاني (که پادشاه باجمیر
شتافته بعد فراغ زیارت عطف عنان بجانب ناگور نموده
به بند و بست آن ناحیه توجه داشت) ملازمت خسرواني
دریافت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابيء او بعرض رسید
جمعے از امرا به تنبیه او تعین شدند - و کله برادرزادهٔ او (که
در شهر سوجت مي بود) از تعاقب امرا بعجز گرائیده
بلشکر پادشاهي پیوست - و چون فوج پادشاهي مهموارا تاخته
(۴)
بمحاصرهٔ قلعهٔ سورتهه پرداخت فوجے دیگر بتادیب او نامزد
شد - او خود را بشعاب جبال کشید - و سال بیست و یکم کله
(۵)　(۶)
برادر زادهٔ او باز جمعیتے فراهم نموده قلعهٔ ونکور مستحکم
ساخت - و شهباز خان کنبو رفته مسخر نمود - و سال بیست
و پنجم جلوس (که چندر سین گرد فتنه برانگیخت) از دست

---

(۲) در [بعضے نسخه] ایدر را (۳) نسخهٔ [ب] منه (۴) نسخهٔ [ب] سوانه (۵) نسخهٔ [ب] جمعے (۶) در [بعضے نسخه] دیکنور *

بر فرق روزگار خود بیخت - و در همان آوارگي رخت ادبار بمقر سقر کشید *

* راجه سورجسنگهه راتهور *

پسر اودیسنگهه عرف موته راجه بن رای مالدیو زمیندار مارواړ است - که آلکائے ست از صوبهٔ اجمیر - درازا صد کروه و پهنا شصت - سرکار اجمیر و جودهپور و سروهي و ناگور و بیکانیر داخل آن - رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون معزالدین سام از کارزار پتهورا (۲) را پرداخت پیکار جیچند (۳) راجهٔ قنوج در سر گرفت - راجه در گریزپائي بگنگ درشده بسیلاب نیستي رفت - نژاد او بناکامي افتاد - سهیا (۴) برادر زادهٔ او در شمس آباد مي بود - او نیز با بسیارے بعدم سرا رخت کشید - سه پسر او سوتیک و اسوتهاما و اجهه عزم گجرات نمودند و در پالي (۵) نزدیک سوجهت چندے بر آسودند - دران هنگام قوم مینه (۶) بتاراج سکنهٔ آنجا (که گروه برهمن بود) رسیدند - اینها برآمده داد مردانگي داده بر شکستند - برهمنان بنیایشگري پیش آمدند و گرد ناکامي شست و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] پتهورا (۳) نسخهٔ [ب] هوای تسخیر ملک بیکارجي چند (۴) نسخهٔ [ب] برادر او (۵) در [بعضی نسخه] پالي (۶) یا منیه باشد *

جمعے از بندهای درگاه را ببهانهٔ آنکه مدتها یساق کشیده بےسامان شده‌اند رخصت نمود - که بمحال جاگیرهای خود شتافته تا آمدن راجه بسامان خود پردازند - و پس ازین تفرقه آن قابو طلب آثار بغي و فساد ظاهر ساخته دست تعدي و تطاول دراز نمود - و اکثرے از برگنات دامن کوه را (که بجاگیر اعتماد الدوله مقرر بود) تاخته از نقد و جنس هرچه یافت متصرف گردید - سید صفي بارهه با بقیهٔ کمکیان (که با وصف رخصت او هنوز بجاگیر خودها نرفته بودند) با جمعے از خویشان پای همت افشرده شربت شهادت چشید - و برخے زخمي گشتند - و بعضے بتک پا خود را بگوشهٔ سلامت کشیدند ×

چون آخر سال سیزدهم راجه بکرماجیت بدان حدود پیوست آن مدبر حیله ساز خواست - که به تیتال و گربزت روزے چند بسر آرد - راجه (که از حقیقت کار آگهي داشت) بسخن او نپرداخته قدم جرأت و جلادت پیش نهاد - سورجمل از بخت برگشتگي بے آنکه بژرفي معامله وا رسد از غایت جسارت و دلیري بجنگ صف اقدام نمود - و باندک زد و خوردے مردم بسیار بکشتن داده راه آوارگي سپرد - و قلعهٔ مؤ و مهري (که اعتضاد قوی او بود) بے تعب بدست آمده مالکے (که ابا عن جد باو رسیده بود) پی سپر عساکر پادشاهي شد - و او بحال تباه بگریوهای دشوار پناه برده خاک مذلت و خواري

نیارست پرداخت لا علاج بپادشاهزادهٔ شاهجهان ملتجي گشته عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریک ارباب غرض با من سوء مزاجي بهم رسانیده - و بعصیان و بغي متهم نموده در فکر برانداختن من است - امید که باعث حیات و سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بساط زندگي در پیچید - و فتح قلعه در عقدهٔ توقف افتاد - او حسب الالتماس شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و درهمان ایام بهمراهی شاهزاده بمهم دکن رخصت یافت - و پس از معاودت ازان یساق وسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هرچند اورا دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان اورا با شاه قلي خان محمد تقي بخشی سرکار خود بدان مهم تعین نمودند - همین که بمقصد پیوست با شاه قلي خان آغاز ستیزه نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمي آید و این کار ازو متمشي نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح این قلعه بسهولت میسر است - لهذا شاه قلي خان را بحضور طلب داشته راجه بکرماجیت (که از عمدهای دولت شاهي بود) با فوج تازه زور رخصت یافت *

سورجمل تا رسیدن راجه فرصت غنیمت شمرده بخت

کشید - پسرش میرزا راجه جیسنگهه است که احوال او جداگا رقمزدهٔ کلک وقائع نگار شد *

* راجه سورجمل *

پسر کلان راجه باسو ست - چون از بد سگالي و آشوب طلبي پدر را از خود سرگران داشتے آخرها راجه بنابر توهمے (که از کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود) زنداني ساخت - پس از فوت راجه چون در پسر دیگرش (۲) رشدے احساس نمیشد ناچار جنت مکاني جهت انتظام سلسلهٔ زمینداري و پاسباني آن الکا سورجمل را بخطاب راجگي و منصب دو هزاري بر نواخته محال زمینداري را با زر و سامانے (که از سالها اندوختهٔ پدرش بود) بے سهیم و شریک بدو مرحمت فرمود - و بهمراهي مرتضی خان شیخ فرید (که بتسخیر قلعهٔ کانگره مامور شده بود) دستوري یافت - چون بمساعي شیخ کار بر متحصنان بدشواري کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام ناسازي و کار شکني در آمده پردهٔ آزرم از میان برگرفت و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت برخاست - مرتضی خان بحضور نوشت - که آثار بغي و نا دولتخواهي از وجنات حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بترتیب فتنه و آشوب

---

(۲) در [بعضے نسخه] در دو پسر دیگرش *

پرتاپ سنگهه برادر راجه مانسنگهه (که مدار کار او بود) از
سهل انگاري رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عرصهٔ رزم
آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسیار بعدم شتافت
مها سنگهه قایم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم (که جلال
کهوکروال و قاضي مؤمن در مضافات صوبهٔ مذکور غبار فتنه
برانگیخته بودند) او در تنبیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود
سال پنجاهم بمنصب دو هزاري سه صد سوار سر فرازي یافت
سال دوم جهانگیري با فوجے بمهم بنگش تعین یافت - سال
سیوم خواهر اورا هشتاد هزار روپیه ساچق فرستاده داخل محل
کردند - راجه مانسنگهه شصت فیل بطریق جهاز گذرانید - سال
پنجم بعنایت علم سر بلندي اندوخت - و در همین سال به تنبیه
بکرماجیت زمیندار باندهو (که بغي ورزیده بود) تعین گردید
سال هفتم اضافهٔ پانصدي ذات پانصد سوار یافت - و بعد
فوت مانسنگهه چون پادشاه بنابر وفور توجه بر بهاو سنگهه اورا -
کلانتر قوم ساخت بتلافئ آن پانصدي ذات بر منصب او افزوده
خلعت و خنجر مرصع براى او فرستاد - و ولایت باندهو
در انعام او مقرر شد - سال دهم بخطاب راجگي و عنایت نقاره
چهرهٔ ناموري بر افروخت - سال یازدهم باضافهٔ پانصدي ذات
پانصد سوار درجهٔ ارتقا پیمود - سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۲۶)
هزار و بیست و شش هجري در بالاپور ولایت برار با بعدم خانه

ملک از دست متغلبان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش
راجه گردهر و غیره دو سه کس بامارت و راجگي نام برآوردند
باقي پسران و پسرزادهای او (که هم غدار بودند) در وطن
بعنوان زمینداران بسر برده اکثر بقطاع الطریقي و مفسدي
میگذرانیدند *

* رانا سگرا *

پسر رانا اودیسنگهه بن رانا سانگا است - چون برادرش
رانا پرتاپ با عرش آشیاني وادی مخالفت می‌پیمود او
بملازم پیشگي آورده بمنصب دو صدي شرف امتیاز یافت
و در سال اول جلوس جنت مکاني بانعام دوازده هزار روپیه
مفتخر شده همراه سلطان پرویز بسر رانا تعین گردید - و در
آخر همین سال با جمعی به تنبیه دلپت بهورتیه تاخته گردیده
مظفر و منصور گشت - در سال دوم بمنصب دو هزار و پانصدي
ذات و هزار سوار علم عزت برافراخت - و در سال یازدهم
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار مرتقي گردید *

* راجه مها سنگهه *

ولد راجه جگت سنگهه بن کنور مانسنگهه کچهواهه - پس از
فوت پدر بجانشیني پدر کلان خود افتخار اندوخته بحکومت
بنگاله مرخص گردید . در سال چهل و پنجم جلوس عرش آشیاني
(که افغانان بنگاله هنگامه آرا گردیدند) او صغیر السن بود

پسرے کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد او بشیخاوت موسوم گردید *

راجه رایسال بدستیاری اقبال منظور نظر عرش آشیاني شده بقرب و اعتبار از همسران برتري اندوخت - و چون آثار نیکو منشي و مزاج داني از چهرهٔ احوالش پیدائي گرفت روز بروز بر اعتماد افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهي بر رای رزین راجه تفویض یافت - در تاریخ اکبري منصب او را تا سال چهلم هزار و دویست و پنجاهي نوشته - ظاهرا دران وقت این قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار یافته باشد که هزاري و مافوق اورا کمتر از پانصدي اضافه ندهند - در زمان جنت مکاني بر منصب و امارت راجه رایسال افزوده تعین دکن گردید - و مدتے گذرانیده همانجا زندگي بسپرد - عمر هم دراز یافته - بیست و یک پسر داشت - و هریکے ازینها کثیر الاولاد بود - و چون او در یساق دکن بخدمات پادشاهي قیام داشت مادهو سنگهه و غیره نبائرش از خود سري و تبه خیالي جمعے اوباش و رنود فراهم آورده ولایت حد خود را (که عبارت از کهندار و غیره متصل آنبیر است) بزبردستي متصرف شدند - متهرا داس بنگالي (که متدین و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب اختیار سرکار راجه بود - و از جانب او در دربار پادشاهي سعادت حضور مي اندوخت) از حسن رای لختے تدابیر بکار برده بارهٔ

بکار برد سال پنجاهم باضافهای متواتره بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و عنایت نقاره فایز گشت - در سال سیوم جنت مکاني بدکن رخصت یافت - و سال دهم مطابق سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار هجري درانجا فوت نمود رامداس پسر او بمنصب هزاري چهار صد سوار سرفرازي یافت و سال دوازدهم بخطاب راجگي ممتاز شد - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب یکهزار و پانصدي و هفتصد سوار سربلند گردید - یکے از نبائر او (که پرسوتم سنگهه نام داشت) سال ششم جلوس فردوس آشیاني بربقهٔ اسلام در آمده موسوم بسعادتمند گردید - و بعطای خلعت و اسپ و زر نقد مورد عاطفت گشت *

* راجه رایسال درباري *

پدرش راجه سوجا پسر راجه رای رایمل شیخاوت است که حسن خان سور پدر شیر شاه مشهور در بدو حال نوکر او بوده در کچهواهه دو فرقه اند - یکے راجاوت (۲) - که میرزا راجه مانسنگهه و نیاکان او اند - دوم شیخاوت (۳) - که راجه لونکرن و راجه رایسال و اقران او باشند - گویند یکے از اسلاف آنها را فرزند نمیشد درویشے بسر وقت او رسید - و بر احوالش بخشوده بوجود مولود مبشر ساخت - بعد چندے بیمن دم گیرای آن بزرگوار

---

(۲) نسخهٔ [ب] یکے جاوت (۳) نسخهٔ [ب] سنجاوت *

بهارامل مورد نوازش بے پایان عرش آشیانی گردید هر یک از خویش و اقارب او بقدر حال ترقی کرد - راجه اسکرن سال بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه راجه مدهکر نامزد شد و سال بیست و چهارم بمرافقت راجه تودرمل بصوبهٔ بهار تعین گردید - و در سال سیم بمنصب هزاری افتخار اندوخت و در همین سال همراه خان اعظم کوکه بیساق دکن دستوری پذیرفت - چون پادشاه سال سی و یکم دو امیر بهر صوبه تعین فرمود صوبهٔ آگره بنام او و شیخ ابراهیم قرار یافت - و سال سی و سیوم همراه شهاب الدین احمد خان بمالش راجه مدهکر روانه شد - و بوقت موعود درگذشت - راجسنگهه بخطاب راجگی و منصب درخور سر عزت برافراخته مدتها تعینات یساق دکن بود - پس ازان (که حسب استدعای او فرمان طلب صدور یافت) سال چهل و چهارم بدولت آستانبوس پیوست - پستر بقلعه داری گوالیار سربلند گردید - سال چهل و پنجم در ایامے (که پادشاه متوجه محاصرهٔ قلعهٔ آسیر بود) بحضور آمده بسجدهٔ نیاز جبین خود را روشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق رای رایان پتر داس بتعاقب بر سنگهدیو بندیله (۲) (که دزدانه برسر راه آمده شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیده بود) مامور گردید - و چون در استیصال طایفهٔ بندیله ترددات شایسته و مساعی جمیله

---

(۲) در [بعضے نسخه] بوندیله •

اما دین هنود (که چندین مدت است) اگر همه صاحب کمال مذهب باشد همین که مرد سوختند - و بباددش دادند - اگر کسے شبها آنجا رود بیم آسیب جنه است - و در اسلام در هر قصبه و شهر چندین بزرگان آسوده اند - که بزار و بتبرک درمیان است و اقسام مجالس منعقد *

گویند در وقت رفتن بنگاله در مونگیر بصحبت شاه دولت نامے (که از صاحب کمالان آنوقت بود) رسید - شاه فرمود بااین همه دانش و فهمید چرا مسلمان نمیشوي - راجه عرض کرد که در کلام الهي واقع شده * ختم الله علی قلوبهم * اگر بتوجه شما قفل شقاوت از سینهٔ من برداشته شود فورا مسلمان میشوم - و یکماه باین امید توقف کرد - چون اسلام نصیبه اش نبود سود ننمود و لله در قائل *　* شعر *

* فیض درویشان چه دریابد دل افسرده را *
* مس چو باشد کشته بے حاصل ز فیض کیمیا ست *

گویند راجه مانسنگهه هزار و پانصد حرم داشت - و از هریکے دو پسر و سه پسر بهم رسید - اما همه در حیات پدر زندگي بسپردند - مگر راجه بهاو سنگهه - او هم از باده پیمائي بافراط بعد از پدر زود درگذشت - علیحده مذکور شده *

* راجه راجسنگهه کچهواهه *

پسر راجه اسکرن برادر راجه بهارامل است - چون راجه

از فقدان غله قحط و غلا بمرتبهٔ انجامید (که سیرے بیک روپیه آرد پیدا نمیشد) روزے راجه سرداران برخاسته بالحاح گفت - که اگر من مسلمان می بودم هر روز یک وقت طعام با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام ببهای برگ تنبول از من قبول کنند - پیش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - راجه یکصد روپیه به پنجهزاری و باین حساب تا مدي یومیه قرار داده هر شب زر در خریطه کرده بالای آن نام آن شخص مي نوشت و بهر یک مي فرستاد - تا سه چهار ماه (که این سفر منقضي شد) هرگز ناغه نشود - و بمردم اردو تا رسیدن رسد اجناس را بنرخ آنبیر مي فروخت - گویند رانی کنور منکوحهٔ (۲) راجه (که مدبرهٔ عاقله بود) از وطن سربراه کرده مي فرستاد راجه در سفرها بجهت مسلمین حمام و مسجد از پارچه استاده میکرد - و یک وقته طعام بهمه متعینه مي فرستاد *

هفت هزار سوار (که دران وقت هیچ امیر عمده زیاده بر پنجهزاري نمي شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه نیز بدین برآمدند) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال عرش آشیاني باتفاق میرزا کوکه در فکر سریر آرائی سلطان خسرو (که در زعم مردم رتبهٔ ولیعهدي داشت) افتاد - اما جنت‌مکاني ببحالی بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید و پس از جلوس جهانگیري بدان حکومت شتافت - اما در همین سال از بنگاله تغیر شده چندے به تنبیه سرکشان رهتاس مامور بود - ازانجا بحضور رسیده در سال سیوم بوطن دستوري یافت که سر انجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار شتابد - مدتے در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیري باجل طبعي در گذشت - شصت کس با وی در آتش سوختند *

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولتے و طرفه ساز و سرانجامے بهم رسانید - که باد فروش او صد فیل داشت و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک سرے و سردارے بود - گویند دران هنگام (که مهم دکن بخانجهان لودي باز گردید) پانزده پنجهزاري صاحب علم و نقاره (مثل خانخانان و راجه مانسنگهه و میرزا رستم صفوي و آصف خان جعفر و شریف خان امیرالامرا) و از چهار هزاري تا صدي یکهزار و هفتصد منصبداران کمکي بودند - چون ببالا گهات

عيسى (كه بزرگ بوميِ بنگاله بود) فروشد راجه يتاق آن ولايت آسان بر شمرده جگت سنگهه پسر كلان خود را بپاسباني فرستاد جگت سنگهه در راه زندگي بسپرد - مها سنگهه پور او را (كه خردسال بود) به بنگاله روان كرد - در سال چهل و پنجم خواجه عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه سهل انگاشته بآويزه بر آمدند - چشم زخمے رسيد - اگرچه بنگاله از دست نرفت اما بسيار جاها متصرف شدند - شاهزاده سلطان سليم (كه از تن آساني و باده پيمائي و بد همنشيني مدتے در اجمير بسر برده تا اُديپور شتافت) هنوز مهم انجام نگرفته بمايج خود سري نموده خواست خود را به پنجاب رساند - كه ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه [illegible] بدان سو رهنمائي كرد - اما باغواي واقعه طلبان شاهزاده [illegible] آگره رو آورد - مريم مكاني براي پند پذيري او از قلعه سوار شدند - شاهزاده بخجالت از چهار كروهي دارالخلافه عنان تاب گشته كشتي سواره راه الهآباد گرفت - راجه ابتدا از شاهزاده جدا شده بمالش بد گوهران بنگاله رهگرا گشته نزديك شيرپور با مخالفان در آويخته برشكست - مبارز عبد الرزاق معموري بخشي صوبهٔ بنگاله (كه دستگير شده بود) در معركه با طوق و زنجير بدست آمد - و پس از [illegible] ([illegible]) خاطر جمع ساخت) بحضور [illegible] [illegible] هفت هزاري

از تعاقب نکشیده سارنگ گذهه را (که پناه جا اندیشیده بودند) محاصره کرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه‌آباد جاگیر بآنها تن نموده در سنه (۱۰۰۰) هزارم هجري ملک اوڈیسه ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید - و در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که سلطان خسرو را بمنصب پنجهزاري و اقطاع اوڈیسه بر نواختند) راجه باتالیقی او اختصاص گرفته بجاگیر بنگاله و پاسبانی آندیار دستوري یافت - و راجه بحسن تدبیر و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیارے از ولایت بهاٹي و زمینداران دیگر گرفته داخل ملک پادشاهي ساخت - و در سال چهلم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم هجري نزد آک محل جائے پسندید که آسیب کشتي بدو کمتر رسد - شیر شاه نیز این مکان را خوش کرده بود - بلدهٔ حاکم نشین اساس گذاشته باکبرنگر موسوم ساخت - راج محل نیز نامند - و در سال چهل و یکم لچهمي نراین زمیندار کوچ (که آباد ملکے سمت شمالی گهوڑه گهات - دو صد کروه طول - و چهل تا صد عرض) راه اطاعت پیموده براجه ملاقات کرد - و همشیرهٔ خود را براجه داد *

سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري (که عرش آشیاني عزیمت دکن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم بصوبهٔ اجمیر بمالش رانا دستوري یافت) راجه را با بحالی حکومت بنگاله همراه شاهزاده تعین کردند - چون دران ایام

انگشت و عرض یک و نیم دست خواهد آمد - آن پیکر خاص ایزدي ست - برگیرد - و بخانهٔ در بسته هفت روز نگاه دارد بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب پرستش برسازد همچنان در بیداري یافت - آنرا جگناتهه نام نهاد - گویند کالا پهار نوکر سلیمان کرراني چون برین دیار چیره دستي یافت آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افکند باز بر آوردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار برشویند - و تازه رخت پوشانند - و پنجاه شصت زنار دار استاده خدمتگاري کنند - و هر بار (که شیلان بزرگ برکشیده پیش آن صورت آورند) تا بیست هزار کس بهره از الوس برگیرند - و ارابهٔ شازده پایگي برسازند - و برو سوار گردانند - و پندارند هر که آنرا بکشد از نکوهیدگي پاک گردد - و سختی روزگار نبیند - و ازو فراوان خارق عادت برگذارند *

بالجمله تا عیسی وکیل قتلو زنده بود پاس پیمان راجه نگاه میداشت - پس از خواجه سلیمان و خواجه عثمان پسران قتلو عهد را برشکسته سرشورش برداشتند - راجه در سال سي و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همت چست بست سعید خان صوبهدار بنگاله نیز پیوست - به پیکارهای سخت آنها آوارهٔ دشت هزیمت گشته پناه براجه رامچند (که زمیندار عمدهٔ آن ملک بود) بردند. اگرچه سعیدخان بیبنگاله برگشت اما راجه نست

تن در داده بایزید را دید - بدستیاری او سترگ پیکار چهره بر افروخت - راجه و جهپت رای بمردانگی نقد زندگی سپردند و مرزبانی بدرگا تیج بازگردید - سلیمان او را بدستان سرائی نزد خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد *

در صوبه‌داری منعم خان خانخانان و خانجهان ترکمان بسیارے ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی لوحانی بران ملک چیره گردید - چون راجه درین سال (۲) بدان دیار در آمد قتلو بپرخاش برخاست - با آنکه چشم زخمے بفوج پادشاهی رسید راجه پا افشرده دست بر نداشت - ناگاه قتلو (که بیمار بود) در گذشت - و عیسی وکیل او نصیر خان پور خرد اورا بسری برداشته با راجه آشتی پیش گرفت راجه بتکدهٔ جگناتهه را با توابع بخالصه ضبط کرده ببهار برگشت - و آن پرستشگاهے ست از مشاهیر معابد هندوستان در شهر پرسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او پیکر کشن و برادر و خواهر او از صندل برساخته اند *

گویند پیشتر ازین بچهار هزار سال و کسرے راجه اندرمن مرزبان نیلگر پربت برهنموی آگاه دلے (که ایزد جهان آفرین را بدین مکان نظر خاص است) بزرگ مصرے آباد کرد - راجه را شبے بخواب نمودند - که در فلان روز چوبے بدرازی پنجاه و دو

---

(۲) در [بعضی نسخه] سال و مه *

پیشتر چندے پرتاپ دیو فرمان روا بود - پور او برسنگهدیو
از بدگوهري و تباه دمسازي بیازش پدر برخاست - و هنگام یافته
زهر برخوراند - و جاوید مردگي اندوخت - دران نزدیکي مکندديو
از تاخکانه آمده ملازم شده بود ازان کجروي برآشفته در سکالش
باد افراه شد - و چنان وا نمود که زنش بدیدن مي‌آید - دولیهای
سلاح آمود بدان روش روانه ساخت - و پیشکش کالا بدست
دویست کار دیدهٔ پردل داده بحصار درشد - و ازانجا (که
پدر آزار دیر نپاید) کار او زود بانجام رسید - و بزرگي برو
گرائید - رسم نبود که راجه اندوختهٔ نیاکان و پیشین بزرگان برگیرد
هفتاد باستاني گنجینه را قفل بشکست - و نهادهٔ چندین گذشتگان
برگرفت - اگرچه دست بخشش برکشود لیکن از فرمان پذیری
خرد سرباز زد - و بطبیعت پرستاري گردن برنهاد - سلیمان
کرراني (که بر بنگاله مسلط شده بود) بایزید (۲) پسر خود را
از راه جهارکهند بیازش آنملک فرستاد - و اسکندر خان اُوزبک را
(که از عرش آشیاني بغي نموده نزد او شتافته بود) همراه داد
راجه از تن آساني دو فوج بسرداری جهپت رای (۳) و درگا تیج (۴)
بجنگ تعین کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساخته بکارزار
خداوند بازگردیدند - سخت آویزشها رو داد - راجه بناکامي

---

(۲) در [اکثر نسخه] بازید (۳) در [بعضے نسخه] جهت رای (۴) در
[بعضے جا] درگه پنج آمده ●

بشورش یوسف‌زائي فرو رفت و زین خان و حکیم ابوالفتح طلب
حضور شدند این مهم بمانسنگهه تفویض یافت - و چون زابلستان
براجه بهگونتداس قرار یافته او از سندهه گذشته سودائي
گشت حکومت آنجا بکنور باز گردید - و در سال سي و دوم
چون ظاهر شد (که کنور از سرد سیر بستوه آمده - و از الوس
راجپوت برعایای زابلستان بیداد میرود - و کنور در ستم رسیدگان
دیده وري بکار نمي‌برد) آنملک ازو برگرفته تیولش در شرقي دیار
مقرر شد - و خود بمالش روشانیان مي پرداخت - و در همین
سال (که صوبهٔ بهار در اقطاع الوس کچهواهه قرار گرفت) کنور
بپاسبانی آن ملک دستوري یافت - سال سي و چهارم که پدرش
در گذشت بخطاب راجگي و منصب پنجهزاري بلند مرتبه
گردید - و چون بصوبهٔ بهار شتافت بر بنگاه پورنمل گدهوریه
(که نخوت فروشي میکرد) شتاب آورده جای بسیار بر گرفت
او قلعه نیارست نگاهداشت - زینهار خواست - ازانجا بیازش
راجه سنگرام چالش نمود - او پذیره شده فیلان و تنسوقات آن دیار
برگذرانید - راجه به پتنه برگشته بر سر رنپت چروه تاخت
نموده فراوان غنیمت اندوخت *

و چون از سرتابان تباه سگال آن ناحیه وا پرداخت در سال
سي و پنج از راه جهار کهند فوجي بولایت اوڈیسه کشید - و آن
الکائی ست که همواره مرزبان جداگانه کار کیائي کردے - ازین

و پنج در حوالیِ کالکنده (۲) (که بعد چیتور آن بلده را ساخته بود)
جنگی عظیم رو داد - راجه رامشاه گوالیری با پسران کشته شد
و دران زد و خورد رانا با کنور مانسنگهه در افتاده آویزشها
نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آورد - راجه مانسنگهه در محلات
او فرود آمده فیل رامساه (که از فیلان مشهور او بود) با غنائم
دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمین
راجه بمردم مانع گشته عبرتے عاید شد پادشاه بعتاب طلب
حضور نموده چندے از مجرا ممنوع فرمود *

چون سپه داریِ پنجاب براجه بهگونت داس مقرر گشت
حراست حواشیِ رودبار سندهه بکنور تفویض یافت - سال
سیم سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر
علاتیِ عرش آشیاني (که مرزبان کابل بود) ودیعت حیات سپرد
و کنور حسب الامر بر جناح استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطان
آنجا طمانینت افزود - و پسران متوفیِ میرزا افراسیاب و میرزا
کیقباد را با تبعه و لحقه و عمدهای آندولت همراه گرفته
بملازمت رسید - عرش آشیاني تا دریای نیلاب انتهاض نموده کنور
مانسنگهه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجلادت و مردانگي
طایفهٔ روشاني را (که براهزني و قطاع الطریقي سنگ راه خیبر
بودند) مالشے بسزا داد - و چون راجه بیر بر در اُلکای سواد

---

(۲) نسخهٔ [۱] کوکنده *

مردم او کشتند - پس ازان راجهٔ مسطور دست توسل بدامن شاهزادهٔ سلطان سلیم زد - تا آنکه بعرض شاهزادهٔ رقم عفو بر جرائم او کشیدهٔ شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل و نهم (که شاهزادهٔ بار دوم بملازمت پدر والا قدر پیوست) او نیز بامید استشفاع همراهٔ ایشان آمد - اما بنابر وفور وحشت آن طرف دریا ایستاد - پیش ازان (که شاهزادهٔ زبان شفاعت کشاید) عرش‌آشیاني مادهو سنگهه کچهواهه را برای گرفتن او فرستاد - او خبردار شدهٔ بدر رفت - چون جنت‌مکاني بر تخت سلطنت متمکن گردید او بعطای منصب سه هزار و پانصدي سربلندي یافت - و در سال ششم بمهم دکن دستوري پذیرفت و در سال هشتم مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجري جهان را پدرود کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگت سنگهه اند - که احوال هردو براسهٔ ترقیم یافته *

* راجه مانسنگهه *

پسر راجه بهگونت داس کچهواهه است - بعقل درست و شجاعت فراوان و مزید قرب و منزلت سرآمد امرا و اعیان سلطنت عرش آشیاني بود - و از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه خلافت بخطاب فرزندي و گاهے بمیرزا راجه مخاطب میشد در آخر سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکای مغرور مامور گردید - در آغاز سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد

بجا آوردے - هنگامے (که عرش آشیاني بعد فوت میرزا محمد حکیم و بتصرف آوردن زابلستان استقرار صوبهٔ پنجاب از متحتمات دانسته طرح اقامت دران ناحیه ریختند) راجه باسو از کوتاه فکري و تبه خیالي سرتابي پیش گرفت - بنابرین در سال سي و یکم حسن بیگ شیخ عمري بر سرش تعین گشت - که اگر آن بومي اندرز نپذیرد مالش بسزا دهد - چون فوج پادشاهي به پتهان رسید راجه باسو از نوشتهٔ راجه تودرمل از خواب غفلت در آمده بهمراهی حسن بیگ بر آستان خلافت ناصیهٔ استکانت سود - پس ازان در سال چهل و یکم بما بوم نشین را بخود یاور گردانیده باز از بد گوهري سر از فرمان پذیري بر تافت عرش آشیاني پتهان و آن نواحي را باقطاع میرزا رستم قندهاري مقرر فرموده بتادیب آن ناعاقبت اندیش دستوري یافت و آصف خان نیز بیاوري همراه شد - بناسازگاری دو سردار کار سرکار تمشیت نگرفت - میرزا رستم طلب گشته جگت سنگهه پور راجه مانسنگهه تعین گردید - بندگان پادشاهي پیمان یکتادلي بسته بخدمتگري پای همت افشردند - و قلعهٔ مؤ را (که باستواري و دشوار کشائي مشهور و مقر آن مغرور بود) گرد گرفتند - تا دو ماه سترگ آویزه گوهر راد مردي مي‌افروخت - آخر الامر قلعه را بسپرد - و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بغرض رسید باز فوجے بتنبیه او مامور شد - جمیل بیگ پسر تاج خان را

قضیهٔ ناگزیر جنت آشیاني روزگار را برشورانید - و فتنهای خوابیده از هرگوشه و کنار بیدار شد) سلطان سکندر سور (که در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار میگذرانید) سر بفساد برداشت - بخت مل (که دران وقت بریاست این الکا سر اعتبار مي‌افراخت - و درشور افزائي و افساد بیکتائي اشتهار داشت) همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش هنگامهٔ او شد - پس ازان (که در سال دوم عرش آشیاني سکندر را در قلعهٔ مانکوت محاصره نمود - و هر روز آثار ادبار و تباهي از وجنات احوال متحصان نمایان‌تر میشد) ازانجا که رسم بیشترے زمینداران هندوستان آن است (که راه یکجهتي گذاشته همه طرف را نگهباني میکنند - و با هرکه غالب و شور افزا باشد همرهي مي‌نمایند) درین ولا بوسیلهٔ حیلهای زمینداارانه آمده ضمیمهٔ لشکر پادشاهي گشت - و پس از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمهٔ سلطان سکندر هنگامے (که بلدهٔ لاهور مطرح الویهٔ فیروزي بود) با آنکه ایذای خود آمدها اگرچه از روی اضطرار آمده باشند مستحسن نشمرده‌اند نظر بفتنه‌انگیزي و شور پشتيِ او بیرام خان افغای اورا قرین مصلحت دانسته بیاسا رسانید - و تخت مل برادرش را بجای او نصب نمود - و چون مرزبانيِ آن دیار براجه باسو رسید او همواره بشاهراه انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها

مرد همراه دستار راجه ستي شدند *

در جود و بخشش درانوقت نظیر و سهیم نداشت - بیک لطیفه مبلغی خطیر میداد - و بهاړن و باده فروش و اهل نغمه آنچه یکبار انعام میکرد آنها هر سال در همان ماه همان قدر مبلغ از خزانچی او آمده مي‌گرفتند - احتیاج درست کردن قبض مجدد نبود - شوق ببازي چوسر بسیار داشت - تا دو شبانه روز بازي نگاه میداشت - اگر بای (۲) میداد دشنام و غصه میکرد - خصوص بر رفیق خود - و دستهای خود برزمین میزد - و بد میگفت و تمن داس (۳) پسرش در سال چهل و ششم اکبري از حضور بے رخصت بوطن شتافته بدل آزاري زیر دستان بر نشست بخواهش پدر حکم شد که نوکران شاه قلي خان او را بدرگاه آورند - آن شوریده سر بآویزه برخاست - و جان بسپرد - از فرزندي پیوند رام داس را غم در گرفت - عرش آشیاني به پیش خانهٔ او رفته پرسش فرمود - پسر دیگرش دلپ نراین بپایهٔ امارت بر آمده در همه چیز با پدر طابق النعل بالنعل بود - در عین شباب بعدم کده شتافت *

* راجه باسو *

زمیندار مؤ و پتهان است - که الکائیست از دوابهٔ باري صوبهٔ پنجاب پیوسته بکوهستان شمالی آنصوبه - هنگامي (که

---

(۲) نسخهٔ [ب] بازي میداد (۳) در [بعضی نسخه] تمن داس *

ساخت - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا در عهد جهانگیري بافزونی منصب و مزید جاه و حشمت چهرهٔ کامیابي افروخت - و در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري بهمراهی عبدالله خان صوبه‌دار گجرات بمهم دکن تعین گشته بخطاب راجگي و عنایت نقاره سر بر افراخته قلعهٔ رنتهپور (که از اعاظم قلاع هندوستان است) بدو مرحمت شد - و مشهور آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازي یافته - اگرچه در اقبال‌نامه نوشته - چون از راه ناسک بدولت‌آباد شتافته از چیره دستیهای ملک عنبر بستوه آمده برسم هزیمت معاودت نمودند جنت‌مکاني از روی عتاب تصویر همه امرا (که درین یساق عار فرار بر خود هموار کرده بودند) کشیده طلبید - و هر یکی را دیده چیزے میگفت - چون نوبت تصویر راجه رسید سر دیوان بدست گرفته فرمود - تو بیک تنکه یومیه نوکر رایسال بودي - پدرم تربیت کرده بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیف شرم خطاب راجه کرن هم نکردي - امیدوارم که از دین و دنیا بے بهره شوي - و او را ملازمت ناکرده بمهم بنگش تعین نمود راجه درانجا در همان سال مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجري درگذشت - پادشاه فرمود که دعای من کار کرد چه در مذهب هنود مقرر است که هرکه از دریای سنده گذشته بمیرد جهنمی میشود - در رنکتهٔ هلال آباد پانزده عورت و بیست

* راجه رامداس کچھواهه *

پدرش اوردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن خود اوني (۲) روزگار بسر مي‌برد - رامداس در بدو حال نوکر رایسال درباري شده خود بوسیلهٔ راجهٔ مذکور درسلک بندهای عرش آشیاني منسلک گشته درکم فرصتها ترقي نموده بمنصب پانصدي امتیاز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده درسال هیزدهم [که راجه تودرمل بکمک خانخانان و انتظام فوج او (که متوجه تسخیر بهار بود) تعین شد] مهمات دیواني بنیابت راجه بدو تفویض یافت - و رفته رفته بزور خدمت و حاضرباشي نوعے در مزاج پادشاهي جا کرده که بیشتر عرض او منظور میشد کارسازی امرای راجپوتیه و غیره میکرد - و زرها مي‌اندوخت - گویند حویلیئے وسیع مطبوع در قلعهٔ آگره نزدیک هتیاپول ساخته بود اما همواره در پیشخانه بچوکي قیام داشت - و چون عرش‌آشیاني در ولوج و خروج محل تعین وقت نداشته گاهے اندرون و گاهے بیرون مي‌آمد رامداس با دویست راجپوت نیزه در دست پیوسته حاضر و منتظر مي بود *

در ایام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگهه در ارتفاع دولت سلطان خسرو میکوشیدند رامداس بدولتخواهي و فدویت شاهزاده سلیم مردم خود را بر خزانه و کارخانها مامور

---

(۲) نسخهٔ [ب] بوني *

آمده ملازمت نمود بعنایت خلعت و خطاب رائي سر بلند گردیده جانشین پدر شد *

در جهانگیر نامه مي‌نویسد که رای رایسنگهه پسر دیگر نیز داشت سور سنگهه نام - باوجود آنکه دلپت پسر تیکهٔ او بود میخواست که سور سنگهه جانشین باشد بتقریب محبتے که با مادر او داشت - در وقتے (که احوال فوتش مذکور شد) سور سنگهه از کم خردي ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته تیکه داده - پادشاه را این عبارت (۲) خوش نیامد - گفت اگر ترا پدر تیکه داده است ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست خود تیکهٔ بر پیشانیِ دلپت کشیده وطن پدر بجاگیر او مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیري پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب افزود شده (۳) بکمک میرزا رستم صفوي (که بحکومت تتهه نامزد شده بود) تعین گردید - در سال هشتم چون خبر رسید (که او با برادر کوچک خود سور سنگهه مذکور جنگ کرده شکست خورد) و مقارن آن هاشم خوستي فوجدار آن نواحي گرفته بحضور آورد چون مکرر ازو قبائح سرزده بود بیاسا رسید - بجلدوی این خدمت بمنصب سور سنگهه پانصدي ذات و دویست سوار افزود شد - احوال راو سور مذکور جداگانه بتذکار در آمده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] این خوش نیامد (۳) در [بعضی نسخه] افزوده بکمک *

بسلطان سلیم بمهم رانا تعین گردید - در عهد عرش آشیاني
بمنصب چهار هزاري رسیده در سال اول جلوس جنت مکاني
پنجهزاري شد *

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گردید او مامور شد
که همراه محل بیاید - بیحکم از ابتدای راه جدا شده بوطن
خود رفت - و سال دوم بعد معاودت پادشاه از کابل باستصواب
شریف خان امیر الامرا فوطه در گردن کرده ملازمت نمود
و سال هفتم مطابق سنه (۱۰۲۱) یکهزار و بیست و یک هجري
بعدم آباد شتافت - پسر کلانش دلپت - که در عهد اکبري
بمنصب پانصدي سرفراز بود - در سال سي و ششم درمهم تتهه
بکمک خانخانان تعین گردیده روز جنگ با آنکه جمعیت نیک
همراه داشت بنابر کم‌همتي از دور تماشائي بود - سال چهل
و پنجم (که عرش آشیاني بدیار دکن بودند - و مظفر حسین میرزا
بنابر پست و بلند شدن سخن با خواجگي فتح‌الله از کم‌حوصلگي
راه آوارگي سپرد) او ببهانهٔ تفحص میرزا با مردم خود از اردو
برآمده راه وطن پیش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش
بتادیب او تعین گردید - او استدعای آمدن بحضور نمود
پادشاه رقم صفح بر نامهٔ جرائم او کشیده فرمان طلب فرستاد
او بحضور آمد - و در سال سیوم جلوس جهانگیري باستصواب
خانجهان لودي عفو زلات او شد - پس از فوت پدر چون از دکن

و شوی بے هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدردان
بهر منزل او رفته بگوناگون نوازش سربلند فرمود - پس ازان بتقریبے
از حضور جدا شد *

درین ضمن فریاد ستمکاری یکے از نوکرانش بعرض رسید
و بر طبع والا گران آمد - و او بنابر بازپرس طالب حضور گردید
رای رایسنگهه اورا پنهان داشته گریختن او برگذارد - ازین جهت
چندے از کورنش بازماند - و بهتر مورد نوازش شده سورتهه
در اقطاع یافت - و تعیناتِ دکن گردید - او از بر خود غلطي
لختے به بیکانیر وطن خود رسیده وقت را گذرانید - و بعد ازینکه
روانه شد در راه درنگ داشت - هرچند عرش آشیاني در مراتب
اندرز کوشید سودمند نیامد - صلاح الدین نامے از حضور تعین
شد - که اگر بدان خدمت نمي شتابد بحضور والا برگرداند
ناگزیر بعتبهٔ سلطنت رسید - چون کجروي را شایسته پاسخے
نداشت چندے بار نیافت - آخر پادشاه بپاس حقوق دیرین
صفح جرائم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل
و پنجم (که بلدهٔ برهانپور معسکر فیروزي بود - و شیخ ابوالفضل
بجانب ناسک تعین شد) او نیز در همراهیان شیخ قرار یافت
چون در بنگاه او دلپت پسرش شورش برپا نموده بود بدین
تقریب دستوري یورت گرفت - سال چهل و ششم باز دولت
آستانبوس دریافت - و سال چهل و هشتم بهمراهي شاهزاده

تصرف نموده بایوگڈهه شتافت - و در کمتر سعي کار بر محصوران تنگ ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد رای رایسنگهه جمعی را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایهٔ سریر سلطاني رسید - و در سال بیست و ششم (که آمد آمد میرزا محمد حکیم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیاني را عزیمت آنصوب پیش نهاد داعیه گشت) رای رایسنگهه و جمعی دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و پستر تعینات شاهزاده سلطان مراد (که بدفعیهٔ میرزا محمد حکیم مرخص شد) گردید - اواخر همین سال (که معاودت لشکر پادشاهي بدارالخلافه شد) او با دیگر تیولداران صوبهٔ پنجاب دستوري بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمعیل قلي خان بر سر بلوچستان ارتخاص پذیرفت - و سال سي و یکم صبیهٔ او بعقد ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمده بر منزلت او افزود - و سال سي و پنجم برخصت وطن خود بیکانیر کام دل اندوخت و پس ازان بملازمت شتافته اواخر سال سي و ششم با جمعی دلاوران بکمک خانخانان عبد الرحیم (که سرگرم مهم تتهه بود) نامزد شد - و سال سي و هشتم چون خویش او (که پسر راجه رامچند بگهیله بود - و پس از فوت راجه اورا از پیشگاه مکرمت بر نواخته بقلعهٔ باندهو تعلقهٔ پدرش فرستادند) در راه از سکهاسن افتاده و بچاره گري خون گرفت اما بشست

و سروهي مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفیع جرائم
خود ساخته عازم آستانبوس والا گردیدند او باتفاق سید هاشم
بارهه بر طبق اشارهٔ پادشاه در قصبهٔ نادوت رخت اقامت
انداخت - و راه درآمد و برآمد بر روی رانا زمیندار اودیپور
بسته در ایل ساختن متمردان آن نواحي فراوان سعي بکار برد
و سلطان دیوده (۲) زمیندار سروهي (۳) بنابر توحش ذاتي رخت ادبار
بوطن خود کشید - رای مذکور بتسخیر آن مامور شده بمحاصرهٔ
آنجا پای همت افشرد - و بجهت رعب افزائي بنه و بار
از موطن خود طلبداشت - ازانجا (که سلطان دیوده برسر این قافله
ریخته هنگامهٔ نبرد آراست - و پس از کشته شدن جمعی طریق
هزیمت پیموده باپوگدهه (۴) شتافت - و آن قلعه ایست نزدیک
سروهي در منتهای صوبهٔ اجمیر گجرات رویه - نام آن در اصل
اربدا اچل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از روحانیئ
و اچل بمعنئ کوه - بتحریفات روزگار بدین نام زبان زد شده
ارتفاع آن هفت کروه - بر فراز آن رانا در سوابق ایام قلعهٔ بنا نموده
راه برآمد نهایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین
و اراضئ آبادان آنقدر که باهل تحصن کفایت نماید - و اصناف
گل و ریاحین و هوای انبساط آور دارد) رایسنگهه در سروهي

---

(۲) در [بعضی نسخه] سلطان - اما اکثر جا بتای فوقاني آمده (۳) در
[بعضی نسخه] دیوره آمده (۴) نسخه [ب] بالو گدهه *

خان کلان مقرر بود - و ازجانب او فرخ خان پسرش بحراست آنجا می پرداخت) محاصره نمود] رای رایسنگهه با امرا (که دران ضلع بودند) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست از محاصرهٔ کشیده روانهٔ پیش گردید - رایسنگهه دنبال نموده جنگ انداخت - و خود مصدر تردد شایان شده میرزا را شکست داد - سال هیزدهم (که ایلغار بجانب گجرات تصمیم یافت) پادشاه او را پیشتر کسیل فرمود - نامبرده پس از ورود موکب سلطانی بملازمت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا پیشقدمی بکار برده تردد بهادرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم همراه شاه قلي خان محرم بگوشمال چندرسین پسر راجه مالدیو تعین گردید - در تنبیه او و تخریب تعلقه دقیقهٔ فروگذاشت نکرده سپس [که این فوج بمحاصرهٔ قلعهٔ سوانه (که پناه گاه چندرسین بود) پای همت افشرد - و برای تنبیه چندرسین (که هنوز در میدان میگردید) فوج دیگر مطلوب بود] اواخر همین سال رایسنگهه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید پادشاه فوج دیگر بر سر چندرسین فرستاده او را رخصت انصراف داد - اما چون کشایش قلعهٔ سوانه مدتے صورت نبست اوائل سال بیست و یکم (که شهباز خان باین کار مامور شد) رایسنگهه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودند - و پستر در همان سال باتفاق ترسون محمد خان بتادیب زمیندار جالور

بر مقابل از رفاقت پهلو تهي كردند - گولهٔ اجل باو رسيده كارش
تمام ساخت *

* راي رايسنگهه *

پسر راي كليان مل زميندار بيكانير است - و از الوس راتهور
در چهارم پشت براي مالديو نسب او منتهي ميشود - چون
آوازهٔ قدرداني و جوهر شناسيء عرش آشياني بر زبانها افتاد
و آثار اقبال از رجنات احوال آن پادشاه خاطر نشين كه و مه
گرديد راي مزبور با رايسنگهه پسر خود سال پانزدهم در اوائل
(كه معمورهٔ اجمير مطرح رايات ساطنت بود) بملازمت خسرواني
كامياب گرديده خود را بفتراک دولت بست - و صبيهٔ برادر
خود را داخل پرستاران محل سراي خسرواني (۲) ساخته سررشتهٔ
اختصاص بدست آورد - تا سال چهلم اكبري بمنصب دو هزاري
سربلندي داشت - رايسنگهه سال هفدهم (كه عزيمت تسخير
گجرات پيش نهاد خاطر سلطاني شد) با جمعے كثير دستوري
يافت - كه در نواح جودهپور وطن مالديو توقف گزيده سد راه
گجرات باشد - تا اهل بغي ازان صوبه در ملک پادشاهي درآمد
نكنند - نامبرده با بندهاي ديگر پاي ثبات دران حدود افشرد
پس ازان [كه ابراهيم حسين ميرزا در جنگ سرنال شكست
يافته راه ممالک پادشاهي پيش گرفت - و ناگور را (كه بجاگير

(۲) نسخهٔ [ب] پادشاه *

سالهیر (که بر مردم پادشاهي ریختند) او بکار آمد - و محکم سنگهه پسرش دستگیر شد - بعد چندے زر داده رهائي یافته پیش بهادر خان کوکه (که دران سال ناظم دکن بود) خود را رسانیده و باضافهٔ منصب و خطاب راو سر بلند گردید - و مدتها بنوکري مي پرداخت - سال سي و سیوم گوپال سنگهه پسر محکم سنگهه از وطن خود رام پور آمده بنوکریٔ ارثي سرگرم شد - و بنابر مراعات بند و بست رتن سنگهه پسر خود را در وطن فرستاده بود او خود سري اختیار کرده برای خرج پدر نمي‌فرستاد - هرچند گوپال سنگهه بحضور عرض کرد فایده نبخشید - سال چهل و دوم رتن سنگهه معروفت مختار خان صوبه دار مالوه بقبول اسلام بخطاب مسلم خان سر برافراخته حاکم وطن گردید گوپال سنگهه از همراهیٔ شاهزاده بیدار بخت جدائي گزیده پناه در ملک رانا گرفت - و در وطن کار او پیش رفت نشد سال چهل و ششم گوپال سنگهه چندراوت بحضور آمده قلعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهیٔ مرهته گزید - اما مسلم خان در اوائل سلطنت جهاندار شاه با امانت خان خواجه محمد (که نظامت صوبهٔ مالوه یافته متصل سارنگپور مضاف صوبهٔ مذکور رسیده بود) مانع دخل تعلقه گردیده با جمعیت نمایان بجنگ پیش آمد - چون همراهیان او از دست و زبانش بتنگ بودند وقت تاخت

هزاري نهصد سوار و خطاب راوي و عطای اسپ با زین نقره و برادرانش را بمناصب مناسب مباهات بخشیده رام پور وطن نیاکانش در جاگیر او و برادرانش مرحمت فرمود - سال بیست و پنجم باضافهٔ یکصد سوار کام دل برگرفته همراه سلطان اورنگ‌زیب بهادر (که بار دوم بمهم قندهار دستوري یافت) رخصت پذیرفت - و سال بیست و ششم بتعیناتي سلطان دارا شکوه بیساق مزبور لوای عزیمت افراشت - و سال بیست و هفتم بالتماس شاهزادهٔ مزبور از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي (۲) هزار سوار افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم تعینات دکن گردید - و سال سي و یکم حسب الطلب بحضور رسیده همراه مهاراجه جسونت سنگهه بصوبهٔ مالوه تعین گردید - که سد راه آمد فوج دکن باشد - پس از وصول موکب عالمگیري و رو دادن مصاف در هراولی مهاراجه بود - در اثنای نبرد دل پای داده بپای فرار بوطن خود شتافت - پس ازان ملازمت خلد مکان دریافته با شاهزاده محمد سلطان بتعاقب شجاع نامزد شد - و از کم خردي پای همتش استوار نمانده باستماع اخبار مختلفهٔ حضور بے رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت پس ازان بمهم دکن تعین گردیده همراه میرزا راجه جیسنگهه بتقدیم خدمات سرگرم بود - سال یازدهم مقاهیر در پای قلعهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] دو هزار و پانصدي ٭

نبرد پیشه (که جنگی بگریز کرده میرفتند - و معا باز گردیده بجنگ پیش می‌آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر خود درخواست آمدن خود بحضور و تعین بندهٔ دیگر دران دیار نمود] بعضی از راجپوتان بے حکم از بلخ و بدخشان معاودت نموده به پشاور رسیدند - راو مزبور هم ازانجمله بود - چون این معنی بعرض خسروانی رسید بمتصدیان اتک فرمان رفت - که از آب گذشتن ندهند - پس ازان (که سلطان اورنگ زیب بهادر بآن ناحیه دستوری یافت) او بهمراهی شاهزادهٔ مزبور مراجعت بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان در مثل هراولي مقرر بوده مصدر تردداث شد - و بهمراهی شاهزادهٔ مرقوم (که بمعاودت مامور گردید) بحضور رسید - سال بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت و بدستور سابق در مثل هراولي تعین یافت - و در جنگی (که بسرداری رستم خان و قلیچ خان (۲) با قزلباش رو داد) خدمات نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار تارک عزت برافراشت - سال بیست و چهارم روزگارش سپري گشت - چون فرزند نداشت امرسنگهه و غیره نبائر راو چاندا با جمعیت راو روپ سنگهه بپیشگاه سلطنت آمدند امر سنگهه را (که شایستهٔ جانشینی بود) پادشاه بمنصب

(۲) نسخهٔ [ب] فتح خان •

کس از خویشان او در نبرد بکار آمده بودند برای برداشتن
لاشها با وصف منع سرکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده
گرد گرفتند - ازانجا (که راه بر آمدن نبود) پیاده شده
با چند کس بمردانگي فرو شد - پادشاه از قدرداني هستي سنگهه
پسر او را (که در وطن بود) بارسال خلعت و منصب هزار
و پانصدي هزار سوار و خطاب راوي برنواخت - سالے چند
همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض
درگذشت و پسرے نداشت جای او بپسر عم پدرش روپسنگهه
ولد روپ منکد بن راو چاندا (که سال هفدهم بامید نوازش
خود را ببارگاه سلطاني رسانیده بود) بمنصب نهصدي ذات
و سوار و خطاب راوي سرفراز ساخته تفویض یافت - و پرگنهٔ
رامپور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صوبهٔ اجمیر (که وطن
متوفی بود) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان
مراد بخش بیساق بلخ دستوري پذیرفت - و در جنگے (که سال
بیستم با نذر محمد خان والی بلخ بسرداری بهادر خان
روهله و اصالت خان بمیان آمد) در مثل هراولي جا داشت
و بعد کشش و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته
عرصه پیمای وادیٔ فرار شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدي هزار سوار تصاعد نمود - ازانجا [که شاهزادهٔ
مزبور بنابر برودت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

سال چهل و ششم باز آمده پیوست - و پس از یک و نیم ماه بے آنکه تقریب رخصت بمیان آرد راه بنگاه خود گرفت تا سال چهلم اکبري بمنصب هزار و پانصدي ممتاز بود در سال دوم جهانگیري مطابق سنه (۱۰۱٦) هزار و شانزده هجري درگذشت *

در جهانگیر نامه (که پادشاه خود نوشته) مرقوم است که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود - زیاده بر چهل سال در خدمت عرش آشیاني گذرانیده بمنصب چهار هزاري کامیاب شد - عمرش بهشتاد و دو رسیده بود - چاندا پسر او در اوائل عهد جنت‌مکاني منصب هفتصدي داشت - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب راوي کامیاب شد - راو دودا نبیرهٔ او در عهد فردوس آشیاني سال سیوم همراه اعظم خان بمهم خانجهان لودي تعین یافته در همان سال باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عطای علم سرفراز گردید - اما چون جنگ بر چنداولي افتاد پای مشار الیه از جا رفت - پس ازان همراه یمین‌الدوله بتادیب عادل خان قرار یافت - و بعدتر در تعیناتیان مهابت خان خانخانان (که بایالت دکن مقرر شده) منسلک گشت - سال ششم در محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد هنگامے (که مراري بیجاپوري بکمک اهل قلعه رسیده - و هر چهار طرف جنگ افتاد) چون چند

داشت - گویند صبایای راجهای راتهور و کچهواهه داخل محل پادشاهان تیموریه شده اند - اما از قوم هادا این نسبت را هیچکس قبول نکرده *

* رای درگا سیودیه *

چندراوت - وطنش (۲) پرگنهٔ رام پور مضاف چیتور است - سال بیست و ششم جلوس اکبري بهمراهی سلطان مراد بر سر میرزا محمد حکیم تعین گردید - و سال بیست و هشتم (که میرزا خان بتنبیه فساد انگیزان صوبهٔ گجرات تعین شد) مشار الیه نیز بهمراهی خان مزبور شرف دستوري اندوخته مصدر ترددات نمایان گشت - و سال سیم بهمپائی خان اعظم کوکه بمهم دکن معین گردید - و سال سي و ششم (که سلطان مراد بدارائی مالوه (۳) نامور گردید) مشارالیه نیز بتعیناتی شاهزاده درجهٔ اختصاص پذیرفت - و پس ازان بهمراهی شاهزاده بملک دکن رفته نیکو خدمتیها بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیانی او را با جمعے بجستجوی مظفر حسین میرزا کسیل فرمود - میرزای مذکور را خواجه ویسي دستگیر کرده نزد سلطان پور آورده بود رای درگا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهی شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعین گردید - درین ضمن شورش بنگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورت خود رفت - و در اوائل

---

(۲) نسخهٔ [ب] موطنش (۳) در [اکثر نسخه] ارتخاص *

بدان جانب تعین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که مناصب جمعے (که در احمدآباد باو رجوع نمایند) تا یوزباشي مقرر سازد و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل معروض دارد سال فوتش بنظر نیامده *

* رای بهوج *

پسر خرد رای سرجن هادا ست - چون پدرش خود را بفتراک دولت اکبري بست او نیز همواره مصدر نیکو خدمتي گردیده مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس حصار بوندي را از دست دودا برادر کلان او بر آوردند بوی تعلق گرفت - پس ازان مدتها تعینات کنور مانسنگهه بود در معرکهٔ افاغنهٔ اودیسه جرأتها بظهور آورد - پستر بمهم دکن همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها تردداث نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیري چون پادشاه خواست (که صبیهٔ جگت سنگهه پسر راجه مانسنگهه را داخل شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیهٔ مزبور میشد) بدان راضي نشد - این معني بر خاطر پادشاه گران آمد و قرار یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد عزیمت گردد - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جنت مکاني باشد) مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجري او تار و پود زندگي گسیخت - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزاري سرفرازي

و پس از محاصرهٔ هشت ماه و بیست و پنج روز متحصنان
از کم آذوقي بزینهار بر آمدند - و قلعه مفتوح گردید - سال چهل
و سیوم بخدمت دیواني کل پایهٔ اعتبار او افزود - سال چهل
و چهارم ازان خدمت معزول گردیده بقلعهٔ باندهو رخصت
پذیرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزاري لواي کامراني
افراشت - سال چهل و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل
بدست برسنگهدیو بندیله بعرض رسید بنامبرده حکم شد - که
در استیصال آن بدگوهر سعي موفوره بظهور رساند - و تا سر او
نفرستد دست ازین کار باز ندارد - راجهٔ مذکور بتکرار جنگهاي
مردانه نموده آن بے ادب را منهزم ساخت - و پس از تحصن
گزیدن بقلعهٔ ایرج بمحاصرهٔ آن پرداخت - چون دیوار قلعه را
شگافته بدر زد راجه دنبال او گرفت - تا آنکه بخارستان در آمد
سال چهل و هشتم راجه حسب الحکم بحضور آمده استلام
سدهٔ سنیه نمود - و سال چهل و نهم بعطاي منصب پنجهزاري
و خطاب راجه بکرماجیت کلاه عزت بآسمان رسانید - و پس
از جلوس جهانگیري بمیر آتشي نامور شده بجمع پنجاه هزار
توپچي تاکید رفت - و پانزده پرگنه در تنخواه این اخراجات
قرار یافت - وچون هنگامهٔ پسران مظفر گجراتي و کشته شدن
یتیم (۲) بهادر در صوبهٔ گجرات بعرض رسید او با جمعے کثیر

---

(۲) در [بعضے نسخه] تلیم *

بود - و سپاه مالوه را بدکن باز گردانند - او بدکن رسید - در جنگے
(که راجي علي خان کشته شد) (۲) نامبرده در مثل خان مزبور
بود - در معرکهٔ زد و خورد بیست زخم خورده بزمین آمد
و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد
چند روز سال چهل و یکم اکبري سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج
هجري شربت واپسین در کشید *

* راجه بکرماجیت *

پتر داس - از طایفهٔ کهتري ست - ابتدا مشرفیِ فیل خانهٔ
عرش آشیاني داشت - اولا بخطاب رای رایان سربلندي یافته
آخرها بعمدگي مرتقي گردید - سال دوازدهم در محاصرهٔ قلعهٔ
چیتور او را باتفاق حسن خان چغتا صاحب اهتمام مورچال خاصه
کردند - سال بیست و چهارم دیوانیِ صوبهٔ بنگاله بشرکت میر ادهم
باو مفوض شد - سال بیست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر
خان را کشتند و نامبرده را بزندان بر نشاندند او بحسن تدبیر
ازان تنگنا رهائي یافت - و چندے دران صوبه بکارها پرداخته
سال سي و یکم بدیوانیِ بهار امتیاز اندوخت - سال سي
و هشتم بکشایش قلعهٔ باندهو (که از گزین دژهای روزگار است
و بعد فوت راجه رامچند بکهیله و پور او مردم آنجا نبیرهٔ
خورد سال او را دستمایهٔ حکومت ساخته بودند) دستوري یافت

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجه علي خان *

جاگیردار چورا گدهه بتقریب آنکه (۲) بروبي رام زمیندار آنجا پناه بانوپ (۳) سنگهه (که بعد ویرانیِ قلعهٔ باندهو در ریوان نام مکانے چهل کروهیِ قلعهٔ مذکور مسکن داشت) برده بود دوید او با عیال و اطفال بکوهستان نتهوناتهر گریخت - سال سیم همراه سید صلابت خان حارس صوبهٔ الهآباد ببارگاه خسرواني آمده بتقبیل سدهٔ سنیه پرداخت - و بعنایت خلعت و جمدهر مرصع و سپر با یراق مینا و منصب سه هزاري دو هزار سوار و تقرر باندهو و غیره محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست *

* رام چند چوهان *

پور بدنسنگهه - از امرای پانصدیِ اکبري ست - سال هیزدهم جلوس (که پادشاه ایلغار کرده بکومک میرزا عزیز کوکه جانب گجرات متوجه شد) او بهمراهیِ حضور شرف اختصاص داشت - سال بیست و ششم همراه سلطان مراد برای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سي و هشتم بهمراهیِ میرزا شاهرخ حاکم صوبهٔ مالوه بدان سمت تعین شد و چون ناهنجاریِ سپاه دکن و برخاسته رفتن شهباز خان بمالوه از لشکر بے اجازت شاهزاده سلطان مراد بعرض رسید پادشاه او را ببرار کسیل فرمود - تا یک لک اشرفي (که بنابر ناایمنیِ راه در قلعهٔ گوالیار افتاده است) جهت سامان لشکر باحتیاط همراه

---

(۲) نسخهٔ [ب] هروي رام (۳) نسخهٔ [پ] دیوان - یا ایران باشد *

آنجا (که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها تهانه‌نشین مردم پادشاهي گردید) مردم آنجا عرضداشت کردند که معتبرے از حضور تعین شده آن طفل را ببرد - لهذا بر طبق حکم اسمعیل قلي خان رفته اورا برداشته سال چهل و یکم بحضور آورد - و ازانجا که مقصود آنها این بود (که بداد و دهش تسخیر قلعه موقوف شود) چون این معني موافق بمزاج پادشاه نیامد آن طفل را رخصت شد - و بعد محاصرهٔ هشت ماه و چند روز سال چهل و دوم قلعهٔ مزبور مسخر گردید - و سال چهل و هفتم درجودهن نبیرهٔ راجهٔ مزبور بخطاب راجگي و دژبانیِ آنجا سرفراز گشت - و بهارتهي چند باتالیقیِ او قرار یافت - و پس از سریر آرائیِ جنت مکاني سال بیست و یکم راجه امرسنگهه نبیرهٔ راجهٔ مزبور آرزوی آستان بوسي نمود - بنا بران فرمان استمالت با خلعت و اسپ مصحوب کان راتهور (که از خدمتگاران زبان فهم بود) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیاني سال هشتم باتفاق عبد الله خان بهادر به تنبیه زمیندار رتن پور تعین شد - و بوساطت او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور ملاقي گشت - پس ازان نامبرده دولت ملازمت در یافته در هنگامهٔ بغي ججهار سنگهه بندیله نیز در فوج خان مسطور مقرر شد - پس از فوت وی انوپ سنگهه پسرش بجای وی نشست - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگهه بندیله

نوازش کامیاب نموده دستوری معاودت داد - اگرچه راجه
بیر بهدر پسر خود را به پیشگاه خسروانی فرستاده اظهار
فرمان برداری مینمود اما از بس توهم آمدن خود قرار نمیداد
سال بیست و هشتم (که اله آباد معسکر پادشاهي شد) پادشاه
خواست فوجي بر راجه تعین نماید - پسرش بوساطت باریابان
بعرض رسانید - که اگر از بندهای روشناس کسی بآوردن او
تعین شود بجمعیت خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابران
پادشاه زین خان کوکه و راجه بیربر را باستمالت او تعین فرمود
او بعتبهٔ خلافت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام
یکصد و یک راس اسپ مفتخر گردید *

در سال سي و هفتم چون راجه فوت نمود بیر بهدر پسر او (
که در حضور بود بخطاب راجگي نوازش یافته رخصت وطن
پذیرفت - در عرض راه او از سکهاسن افتاد - و بچاره گري خون
برگرفت - و از شست و شوی بیوقت بیماري افزوده سال سي
و هشتم مطابق سنه (۱۰۰۱) هزار و یک هجري بمقر اصلي
شتافت - چون خویش رای رایسنگهه راتهور بود پادشاه برسم
تعزیت بخانهٔ او تشریف برد - پستر چون بعرض رسید (که
بد گوهران آن نواح بکرماجیت نام نبیرهٔ خرد سال راجه
رامچند را بسري برگرفته سرمایهٔ سرتابي اندیشیده اند) لهذا
رای پترداس بتسخیر قلعهٔ باندهو تعین شد - و پس از رسیدن

عرش‌آشیاني شده) امروز زبان زد مردم است *

و در سال هشتم (که آصف خان عبد المجید بتسخیر گته ماموز گردید) چون غازي خان تنور(۲) پناه براجه رامچند برده بود اول براجه پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عنقریب بسزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید - راجه بمقام ستیزه در آمد - و باتفاق غازي خان لشکرے از راجپوت و افغان فراهم نموده عرصهٔ نبرد آراست - پس‌از زد و خورد بسیار غازي خان کشته گردید - و راجه شکست یافته بقلعهٔ باندهو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گردید - آصف خان سر محاصره داشت - دریں‌ضمن باستشفاع راجهای معتبر (که در حضور پادشاه بودند) قرار یافت - که راجه شرف آستانبوس یافته در زمرهٔ فدائیان منتظم شود - لهذا دست تصرف ازان ولایت باز داند *

سال چهاردهم چون امرا بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر (که راجه رامچند در ایام تفرقهٔ افغانان از بجلي خان پسر خواندهٔ پهار خان نقد گرانمند داده بدست آورده بود - و ازان زمان در تصرف داشت) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه بمقتضای صلاح اندیشي چارهٔ کار در سپردن قلعه دیده پایان از قلعه بر آمد - و کلید آنرا معه پیشکشهای مناسب با وکلای خود روانهٔ بارگاه سلطاني ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

---

(۲) در [بعضی جا] تنوري آمده *

عرش‌آشیاني شاهزاده را از ملک او برگردانید - پستر او باستصواب
صادق خان آمده ملازمت شاهزاده نمود - و در سال سي و هفتم
مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجري درگذشت - رامساه پسرش
همراه صادق خان در راه کشمیر آمده سعادت استلام سدهٔ خلافت
دریافته مورد التفات گردید - دیگر از پسرانش برسنگهدیو بندیله
است - که احوالش علیحده بنوک کلک اخبار نگار گذشته *

(۲) * راجهٔ رام چند بکهیله *

زمیندار ملک بهته و عمدهٔ راجهای هندوستان بود - فردوس‌مکاني
در واقعات خود (که سه راجهٔ معتبر شمرده) سیوم همین رامچند
است - تانسین نام کلاونت (که در فنون نغمه سرآمد وقت
و بحسن صوت و نازک خیالي گویند مثل اوئی نگذشته) پیش او
مي بود - و راجه کمال قدرداني و افراط انس با او داشت
چون وصف کمالات او بعرض عرش‌آشیاني رسید سال هفتم جلال
خان قورچي را پیش وی فرستاده تانسین را طلب حضور نمود
راجه سرباز زدن زیاده از طاقت خود دانسته مشارالیه را با ساز
و سامان تجمل معه تحف و هدایا روانه ساخت - چون نامبرده
بملازمت خسرواني پیوست پادشاه روز اول دو کرور دام (که
دولک روپیهٔ رائج الوقت باشد) انعام فرمود - و بتقاریب ابواب
فتوحات بر روی او مفتوح گشت - تصانیف او (که اکثر بنام

(۲) نسخهٔ [ب] بکیله - و در [بعضی نسخه] مکیله *

صادق خان پس از چیرہ دستی رحل اقامت دران حدود انداخت چون عرصۂ عافیت برو دشوار شد ناگزیر بعجز و الحاح گرائیدہ برادر زادۂ خود را بحضور فرستادہ زینهاری گردید - و مژدۂ جرم بخشی شنیدہ در سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان ناصیه سای آستان پادشاهی گشته بگوناگون نوازش سربلندی یافت *

و چون شهاب الدین احمد خان سپه سالار مالوہ بهمراهی میرزا عزیز کوکه تعین مهم دکن گردید راجه (۲) را نیز بمرافقت آن لشکر نامزد کردند - او از همراهی (۳) سر باز زد - شهاب الدین احمد خان با دیگر تیولداران بعزم تادیب او رو آورد - چون بچهار کروهی اوندچهه رسید آن کوتاه اندیش بلابه گری پیش آمدہ بمیانجی گری راجه اسکرن فرمان پذیری را دستاویز رستگاری خود گردانید - و سپه آرا را آمدہ دید - و باز بتباہ خیالها در افتادہ بادیه پیمای گریز شد - یورت او بغارت رفت - پسرش اندرجیت در قلعۂ کهجوہ دم استقلال زدہ باویزش بر خاست چون روی پیکار نداشت باندک تنبیه راہ گریز پیش گرفت - در سال سی و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجری شاهزادہ سلطان مراد بدارائی مالوہ دستوری یافت - سران آن ملک جمله بدیدن شاهزادہ آمدند - راجه مذکور تعلل ورزیدہ سر ازین امر باز زد - لهذا شاهزادہ بر سر او فوج کشید - راجه کنارہ گرفت

---

(۲) نسخۂ [ب] راجه نیز (۳) نسخۂ [ب] گردید *

و حیله سازي و نیروی تهوز و مردانگي تحصیل ناموري نموده
از سایر آبای خود در گذرانید - و بمرور ایام دست تصرف
باطراف و حوالي دراز ساخته بیشتر جاهای آباد ضمیمهٔ ملک
خود ساخت - و بافزونیِ اسباب و کثرت مردم و بافزایش ملک
و قلبیِ جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه علم
طغیان و جسارت افراشت - مکرر افواج عرش آشیاني بمالش او
تعینِ شده گاهے باطاعت و انقیاد در مي‌آمد - و گاهے بسرکشي
و نا فرماني میرفت - در سال بیست و دوم صادق خان هروي
با راجه اسکرن و موته راجه بتادیب آن ره نورد بادیهٔ تمرد
تعین گشت - سردار پیش از وصول بدان دیار داستان اندرز
درمیان نهاد - آن بدمست بادهٔ پندار بهوش نیامد - ناگزیر
بسر انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار
و هجوم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - یکروز بجنگل‌بري
و درخت افکني همت گماشتے - و روز دیگر آهنگ پیش نمودے
تا بآب سوا (که بست دهارا اشتهار دارد - و شمال رویهٔ
اوندچهه است) رسید - راجه مدهکر با لشکر گران بر ساحل آن
معرکه بر آراست - شگرف آویزش چهره افروز گنداوري گشت
نزدیک بود که چشم زخمے بعساکر پادشاهي رسد - که آن مدبر
با رامساه پسر جا نشینِ خود پالغز همت گشته رو بر تافت
و هودل راو پسر دوم او از تصادم گجنال بعدم خانه فرو رفت

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - امّا چون از دریای سنده گذشته در خیرآباد فرود آمد دفعةً جوهر خرد ارا سودا تیره ساخت - برگشته بانگ آوردند - طبیبی نبض میدید - جمدهر او کشیده بر خود زد - حکمای حضور بمعالجه تعین شدند پس از دیرے بهي یافت - در سال سي و دوم جاگیر راجه با الوس او در صوبهٔ بهار مقرر شد - و کنور مانسنگهه بدیدبانی آن ناحیه رخصت یافت - در مبادی سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت در لاهور رخت هستي بربست - گویند وقتے (که راجه تودرمل را بآتش ميسپردند) همراه بود - چون بخانه آمد استفراغ کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز درگذشت از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامعے بوده - که اکثر مردم بادای نماز جمعه قیام داشتند *

* راجه مدهکر ساه بندیله *

از قوم کهروار است - اینها در سوالف ایام شان و شوکتے و مال و منالے چندان نداشتند - برهزني و قطاع الطریقي بسر مي بردند - چون نوبت براجه پرتاپ رسید (که اوندچهه احداث کردهٔ او ست) رشدے و مکنتے بهم رسانیده مکرر با شیر شاه و سلیم شاه سرتابیها نمود - پس ازو پسرش راجه بهارتهه چند بمرزباني متمکن گشت - چون لا ولد بود بعد فوتش ریاست ببرادر خرد او مدهکر ساه باز گردید - او بتدبیر

بدهه نگر و ایدر را بشاهراه نیکو بندگي آورده با رانا کیکا ملاقات نمود - و پسر رشیدش امر سنگهه را همراه خود بملازمت پادشاهي شرف اندوز گردانید - و در سال بیست و سیوم (که جاگیر الوس کچهواهه در صوبهٔ پنجاب مقرر شد) سپه سالاري آن ولایت براجه باز گردید - و سال بیست و نهم دختر عفت سرشت راجه را با شاهزاده سلطان سلیم پیوند پیوگاني دادند * ع *

۹۹۳
* قرانے شده ماه و ناهید را *

تاریخ یافته اند - عرش آشیاني بفروغ قدوم منزل راجه را روشني افزود - او جشن خسروانه ترتیب داده جهاز عروس با پیشکش از نظر گذرانید - که تفصیل آن محمول بر مبالغه میشود *

گویند طوائل عراقي و عربي و ترکي و کچهي با یک صد زنجیر فیل و غلام و کنیز بسیار از حبشي و چرکسي و هندي بود - دو کرور روپیه کابین قرار یافت - پادشاه و شاهزاده هر دو چوڈول را بر داشته بیرون آوردند - و در تمام راه پا انداز از اقمشهٔ نفیسه مي انداختند - در سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سیم بمنصب پنجهزاري پایه برافراخت - و درین سال (که کنور مانسنگهه بمهم الوس یوسف زئي مامور شد) راجه بحکومت زابلستان نامزد گردید - برخے خواهشهای بے هنجار پیش گرفت - پادشاه از فرستادن باز داشت - راجه پشیمان شده بلابه گري درآمد

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجا میکرد - و در عهد پر رونق او (که مجتمع خردمندان و دانایان هفت اقلیم بود) هر یکی از صاحب طبعان والا دستگاه برسائی ذهن و درستی دانش در مهمات متعلقهٔ خود تصرفهای بدیعه و اختراعهای مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی میرسانید حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشهٔ خود کارنامها می پرداختند * بیت *

* بدانش چو شه باشد آموزگار *
* کند اهل دانش همه روزگار *

راجه را چند پسر بود - کلان آنها دهارو نام داشت - هفتصدی اکبری - در جنگ تتهه بهمراهی خانخانان تردد نمایان کرده کشته گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد *

* راجه بهگونت داس *

پسر راجه بهارامل کچهواهه است - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد پس از تسخیر گجرات در جنگ سرنال (که عرش آشیانی با صد سوار بابراهیم حسین میرزا ایلغار نمود) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگی بظهور آمد - و بعنایت علم و نقاره امتیاز یافت - و در ایلغار نه روزهٔ گجرات نیز مصدر خدمات شده با توجه از راه ایدر بملک رانا تعین شد - که سرکشان آن ضلع را ذلیل سازد - و هرکه گردن تابد بتادیب رساند - راجه جمیع بومیان

(۲)
مزروع و غیرمزروع (که آنرا رقبه نامند) و تفریق آن به بیگهه و بسوه
و ربع حبوبات و بقولات و بر هرجنسے في بیگهه محصولے نقدي
(۳)
و در برخے بخش جنسي که آنرا بتائي گویند قرار داد - و چون
سابق در علوفۂ سپاه بهول سیاه میدادند تودرمل روپیه را (که
بچهل فلوس رایج‌الوقت بود) چهل دام قرار داده بقدر حال حاصل
هرجای جمع آن مشخص ساخته باقطاع مردم تنخواه کرد که آنرا
(۴)
جاگیرخواندند - و محالے را (که زر آن داخل خزانۂ پادشاهي میشد
بخالصه موسوم نموده بقدر یک کرور دام (که بقرار دوازده ماهه
(۵)
سر لک دام دو هزار و پانصد روپیه میشود - اگرچه نظر برآبادي
و ویراني فصول زیاده و کم داشته باشد) بعهدۂ یک مرد فهمیده
کرده اورا بکروري مسمی گردانید - و سوای سبندي تحصیلانه سر صد
پنج روپیه قرار داد - و در قدیم سوای فلوس مسکوک نبود
در انعام عمدها و ایلچیان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته
مسکوک نموده آنرا تنگۂ نقره گفته بکار مي بردند - راجه
از طلای بے غش یازده ماشه اشرفي و یازده و نیم ماشه از نقره
روپیه مسکوک ساخت - و امثال این مخترعات زیاده بران است
که درینجا سمت تحریر یابد - و في‌الحقیقت مزاج عرش‌آشیاني
(که موسس سلطنت و جهانباني ست) در هر امرے ولوعي

---

(۲) نسخۂ [ا] بفتن یا بڈن باشد (۳) در [بعضے نسخه] -تهائي
(۴) در [بعضے نسخه] که ازان داخل (۵) در [بعضے نسخه] سه لک •

باو مفوض باشد - و بوکالت خدیو عالمی مختص گردد - اگر تعصب دینی غازۀ چهرۀ فطرت او نبودے این زنداه چندان نکوهیدگي نداشتے - حق آنکه اگر تعصب پرستاري وتقلید دوستي و کینه توزي نکردے و بر گفتۀ خود نتنیدے از معنوي بزرگان بودے - و با این حال نظر بر عموم زمانیان در سیردلي و بے طمعي (که بازار آن پیوسته کساد دارد) و در خدمت گذاري و کم روزي و کارشناسي کم نظیر چه بے عدیل بود - کار سپاري بے غرض را چشم زخمے رسید - چار سوی معامله گذاري بدان گونه گرمي نماند - گرفتم که دیانت ور (که هم آشیان عنقا ست) بدست افتد - آن اعتماد (که بروزگاران کمتر رو دهد) بچه افسون فراچنگ آید - و بدستمایۀ کدام طلسم فراهم شود *

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلی حضرت شنیدم که روزے اکبر پادشاه گفتند - که تودرمل در امور مالي و ملکي شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغنا و خود پسندي او خوش نمي آید - ابو الفضل با او بد بود - شکایت گونه عرض نمود فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و ضوابط مستحدثۀ راجه تودرمل در مراسم ملک آبادي و سپه داري معمول و مستمر هندوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهي ایران - در مملکت هند بزمان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بذرگر میگرفتند - راجه تقسیم زمین از پولج و پروتي و چچر و بنجر و پیمایش اراضي

در سال سي و چهارم خرامش پادشاهي بگلگشت كشمير شد راجه باتفاق محمد قلي خان برلاس و راجه بهگونت داس كچهواهه بحفاظت لاهور مقرر گشت - درين سال هنگامي (كه پادشاه از كشمير عازم كابل بود) عرضداشت برنوشت - كه پيري و بيماري چيره دستي نمود - همانا زمان فرو شدن نزديک باشد - اگر رخصت يابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل گنگ رفته واپسين نفس را بياد ايزدي پردازد - حسب الالتماس دستوري يافت - و از لاهور روانهٔ هردوار شد - معا منشور ديگر رسيد - كه هيچ ايزدي پرستش بتيمار داري زيردستان نرسد همان بهتر كه بكار مردم پردازد - ناگزير باز گرديده يازدهم (۲) روز سر آغاز سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت سال سي و چهارم زندگي بسپرد *

علامي فهامي ابوالفضل در حق او نويسد - كه براستي و درستي و خدمت گزيني و كم آزي و بي طمعي رواج بخش مهمات و بمردانگي و همت افزائي بي همتا - و در معامله شناسي و كار طلبي و سر براهي هندوستان يگانهٔ روزگار بود - اما كينه ور و انتقام كش بود - اندک ناملائمي در كشت زار خاطرش نشو و نما پذيرفتي - اين خصلت را خرد گزينان دور بين از نكوهيده ترين خصائل شمارند - خصوص در رياست منديي كه مهمات عالميان

---

(۲) در [بعضي نسخه] پانزدهم روز *

مغروران گسیخته آمد - میرزا بجانب جوناگدهه بدر رفت - در همین سال راجه جبین افروز تقبیل سدهٔ خلافت شده بپیشین دستور بنظم مهمات وزارت سرگرم گردید *

و چون درین سال از اجمیر بپنجاب نهضت پادشاهي واقع شد روزے در روارو کوچ صنمهای راجه (که تا پرستش آن بطرز خاص نکردے بکار دیگر نپرداختے) گم شد - او ترک خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدرے ازین تقلید دوستي برآورد - ازانجا (که خدمات دار الوزارت داشت) از خطرناکي این سترگ کار و چیره دستي دورویان ده زبان دل نهاد سرانجام واقعي آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سنه (۹۹۰) نهصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معني وکالت کرامت شد - و همگي مهمات برای او باز گردید - راجه معاملات مالي و ملکي را از سر نو بنای تازه گذاشت - و ضابطهٔ چند احداث کرد - که بفرمان پادشاهي اجرا یافت - تفصیل آن در اکبر نامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانهٔ او بقدوم پادشاهي نور آگین شد - بسپاس گذاري جشنے بر آراست - و در سال سي و دوم کهتري زادهٔ بد گوهر بکینهٔ که داشت وقت شب در سواري شمشیرے انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند و چون راجه بیربر در کوهستان سواد فرو شد راجه بهمراهي کنور مانسنگهه بمالش الوس یوسف‌زئي تعین گردید - و چون

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالي و ملکي گشت *

و چون خانجهان بصوبه داري بنگاله اختصاص یافت راجه بهمراهي مامور گردید - و درین مرتبه بحسن یاوري او ملک از دست رفته بتصرف درآمد - و داؤد (۲) را بدست آورده بعدمخانه فرستاد - و در سال بیست و یکم جلائل غنائم آن دیار را (که ازان جمله سه صد چهار صد فیل نامور بود) به پیشگاه خلافت آورد - چون صوبهٔ گجرات بند و بست شایسته نداشت و از بے پروائي وزیر خان آن عرصه غبارآلود نا ایمني بود راجه بانتظام آن ولایت تعین شد - مشارالیه بمعامله فهمي و کارداني و شجاعت و مردانگي از سلطانپور و ندربار تا به برودہ و چاپانیر تنسیق مناسب داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لوامع داد دهي مي افروخت - که ناگاه شورش مظفر حسین میرزا باغوای مهر علي کولابي برخاست - وزیر خان میخواست تحصن گزیند - راجه تودرمل بنیروی همت او را آمادهٔ مبارزت گردانیده سال بیست و دوم در حدود دهواده (۳) عرصهٔ نبرد آراسته گشت - وزیر خان از گریز پائي سپاهیان در صدد جانفشاني شد - نزدیک بود که کار او بانجام رسد - راجه (که سر فوج میسره بود) مقابل خود را بر داشته بکمک رسید - و یکبارگي تار و پود هنگامهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] داؤد خان را (۳) نسخهٔ [ب] دهولقه *

* راجه تودرمل *

(۲)

کهتری لاهوری - نویسندهٔ فهمیده و مدبر شجاع بود - بیمن تربیت عرش آشیانی ترقی عظیم کرده بمنصب چهار هزاری و مرتبهٔ امارت و سرداری رسید - سال هیزدهم (که عرصهٔ گجرات بقدوم پادشاهی از غبار فتنه سازان مصفا گردید) راجه را جهت تشخیص جمع دامی آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب تنخواه بعمل آید و در سال نوزدهم بعد فتح پتنه بعنایت علم و نقاره افتخار اندوخته کومکی خانخانان منعم خان ببنگاله تعین گشت - هرچند سرداری و کار فرمائی بخانخانان تعلق داشت لیکن در فوج کشی و دلدهی سپاه و یورشهای مردانه و تنبیه سرتابان و مخالفان طرفه مساعی از راجه بظهور رسید - در جنگ داؤد خان کررانی (که خانعالم هراول فوج پادشاهی کشته شد - و خانخانان زخمهای منکر برداشته عنان تاب گشت) راجه ثبات پائی ورزیده کوشش و کشش بجائے رسانید که چنین شکستے صورت آرای فتح گردید یکے در عین معرکه (که مخالف بصورت فیروزی نخوت می آراست) خبرهای ناخوش از خانخانان و خانعالم آورد راجه برآشفته گفت - اگر خانعالم مرد چه غم - و خانخانان رفت چه باک - اقبال پادشاهی با ما ست - و پس از گزین انتظام

(۲) در[بعضی نسخه] فهمنده *

و ربطی خاص داشته - چنانچه بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت او این عبارت مرقوم است - افسوس هزار افسوس که بادهٔ این خمخانه دزد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم سرابی ست تشنه فریب - و منزلی ست (۲) پر فراز و نشیب مستی این بزم را در پی خماری ست - و عاقبت (۳) این سودا را در سر بخاری ست - بعضی موانع نگذاشت که خود رفته نعش او را بچشم صورت میدیدیم - و آن عطوفت و مهربانیها (که ما را با او بود) ظاهر میفرمودیم * * بیت *

* کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست *

* کدام دیده ز خونابهٔ جگر گون نیست *

بالجمله راجه بیربر در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود و در بخشش و انعام شهرهٔ آفاق - در فن موسیقي مهارتے تمام داشت - کبت (۴) و دوهرهٔ او مشهور - و لطائف و نکات او در السنه و افواه سایر و دایر - برنبه (۵) تخلص میکرد - پور کلانش لاله نام بمنصب درخور سرافرازي داشت - از بدخوئي و خود کامي خرج از اندازه برگذرانید - و خواهش را فراخ تر ساخت - چون دخلش نه افزود آرزوی آزادي و وارستگي در سر گرفت - و در سال چهل و ششم اکبري از درگاه پادشاهي دستوری آن حاصل نمود *

---

(۲) در [بعضی نسخه] سرائی ست (۳) در [بعضی نسخه] عافیت (۴) در [بعضی نسخه] گیت و دوهرهٔ او (۵) نسخهٔ [ب] برهنه *

عظیم و چشم زخمے ظرفه بفوج پادشاهي رسید - قریب هشت هزار کس با چندے عمده و روشناس پادشاهي درین دو روز مقتول و نابود گردید - هرچند راجه دران آشوب زار دست و پائے زد (که بدر زند) کشته شد *

هرگاه کسے از ناسپاسي و حق نا شناسي در محل تقدیم شکر عرصهٔ شکایت و ساحت کفران پیماید زود باشد که روزگار خارستان نتائج اعمال در کنارش گذارد - گویند راجه درین قطره و پویهٔ کوهستان پیوسته پیشانیِ سر و دل را چین‌آلود داشتے - و با دمسازان گفتے که همانا زمانه برگشته‌است - که بهمراهیِ حکیم و یاوریِ کوکه دشت و کوه پیموده میشود - تا انجام کار بکجا رسد - و ندانست که تمشیت کار خداوند و روائیِ فرمودهٔ ولي‌نعمت سرمایهٔ سود و راس‌المال بهبود است - هرچند که منشای سرگراني و باعث عار گزین وجہے هم باشد اینجا ظاهراست که زین خان با نسبت رضاعي بیش منصب و عمده بود - و راجه آخرها بمنصب دو هزاري اختصاص یافته - مگر غرور مصاحبت و خصوصیتے (که بپادشاه داشت) مقتضیِ این پندار باشد *

گویند عرش آشیاني بخبر فوت او دو روز بطعام راتبه و بکیف معتاد میل نفرمودند - و از فرماني (که بخانخانان میرزا عبدالرحیم در ماتم او نوشته - و در منشآت علامي شیخ ابوالفضل موجود است) ظاهر میشود که طرفه جا در دل پادشاه کرده بود

حکیم ابو الفتح را نیز با فوجے متعاقب روانه کردند - چون هر دو سردار داخل کوهستان شده بکوکه پیوستند با آنکه میان کوکلتاش و راجه ناخوشي بود کوکه جشنے برآراسته قدوم رسیدگان را خواهش نمود - راجه خشم و کین برملا انداخت - کوکه بردباري بکار برده پیش راجه شتافت - و چون مشورتها بمیان آمد راجه را (که با حکیم از اول هم صفائے نبود) حرفهای رکیک و درشت گذشت - و کار بشتم و دشنام کشید *

بالجمله غبار دورنگي میان یکدیگر برخاست - هریکے از حسد در نکوهش رای دیگرے حرف‌سرا بود - تا آنکه از خود سري و بے اتفاقي در گذشتن کتل بلندري بےتوزکي بعمل آمد - افغانان از هرسو بتیر و سنگ چیره دستي نمودند - از سراسیمگي فیل و اسپ و آدم با یکدیگر آمیخته افتادند - عالمے نقد هستي درباخت - روز دیگر کوچ بے هنگام کرده از تاریکی راه بدرها افتاده بسیارے را روزگار سپري گشت - راجه بیربر نیز دران هنگامهٔ قیامت زا فرو شد *

گویند چون بکراکر رسیدند شخصے براجه گفت - که امشب افغانان ارادهٔ شب‌خون دارند - اگر ازین دره سه چهار کروهي کم عرض (که پیش رو ست) بگذرند دغدغهٔ شب‌خون رفع میشود راجه بے آنکه بزین خان آگهي دهد آخر وقت کوچ کرد - تمام لشکر عقب او راهي گشت - و گذشت آنچه گذشت - شکستے

نماید - و اورا مخاطب براجه بیربر (که بمعنی شجاع است) نموده بدان مهم مرخص فرمود *

چون راجه بلاهور رسید حسین قلي خان با سایر تیولداران فوج برسر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقا چون عرصه بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست و تدارک آن حادثه از مهمات وقت گردیده انفتاح قلعه در حیز تاخیر و تسویف افتاد - ناچار بصوابدید راجه بگرفتن پیشکش پنج من طلا از راجه بدهچند و بلند آوازه ساختن خطبه و سکهٔ پادشاهي و احداث مسجدے پیش دروازهٔ قلعهٔ کانگره بسند نموده برخاستند - و چون در سال سیم سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار هجري زین خان کوکه بمالش الوس یوسف زئي (که عالمے ست در کوهستان بجور و سواد) تعین گشت کوکه پس از تاخت و باخت بجور بکوهستان سواد (که شمالي پشاور است و شرقي بجور بطول چهل کروه و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار خانه دار ازان الوس درانجا بسر برد) در شده مالشے بسزا داد *

چون فوج از گریوه نوردي بستوه آمده بود درخواست کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابو الفضل از کارطلبي و عقیدت فزوني از جناب خاقاني التماس این خدمت بنام خود کرد - پادشاه میان او و راجه بیربر قرعه انداختند - اتفاقا قرعه بنام راجه افتاد - بعد از تعین او عرش آشیاني بپاس احتیاط

بر تعمیر آن همت گماشته بدست خود بنیاد نهاد - و بعضی
از امرا باتمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانی انجام پذیرفت
ازان رو (که زمینداری آنجا برای لونکرن تعلق داشت) بپسرش
منسوب ساخته بمول منوهر نگر مخاطب گردانید *

چون مظفر حسین میرزا بنابر کجگرائي راه فرار گزید
و هیچکس از امرا بتعاقب او گام همت بر نداشت پادشاه او را
باتفاق رای درگا سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود
اگرچه خواجه ویسي میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد
سلطان پور اینها هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیاني
مورد عواطف جنت مکاني بوده در سال اول جلوس همراه سلطان
پرویز بگوشمال رانا امر سنگهه رخصت یافت - و سال دوم
بمنصب هزاري پانصد و شصت سوار ناموري اندوخت - و مدتها
بتعیناتي صوبهٔ دکن گذرانیده سال یازدهم بنهان خانهٔ نیستي
در شد - پسرش بمنصب پانصدي سه صد سوار سرفرازي یافت
رای مزبور شعر میگفت - و توسني تخلص میکرد - این بیت
ازوست *　　* بیت *

* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز *
* که هر دو چشم جدا و جدا نمي نگرند * (۲)

از دو برادرش ایسرداس و سانولداس اولاد باقي مانده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] نمي نگرد *

بمنصب دوهزاري رسيد - دودا پس از ناکامي همواره راه باغي سپرده - و گرد فتنه برانگيختي - تا آنکه در سال بيست و سوم باستصواب شهباز خان کنبو مقر جرائم او شده ادرک آستانبوسي نمود - پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد و دران نزديکي مغلوب واهمه گشته عرصه پيماى دشت فراز گرديد و سال سيم از جهان در گذشت *

* راى لونکرن کچهواهه *

شيخاوت است - زميندارى پرگنهٔ سانبهر داشت - بملازمت عرش آشياني پيوسته مدارج اظهار عقايت گرديد - سال بيست و يکم بهمراهي کنور مانسنگهه برسر رانا تعين شده در همان سال باتفاق راجه بيربر براى آوردن صبيهٔ زميندار دونکرپور (که ميخواست داخل محل پادشاهي گرداند) نامزد شد - و سال بيست و دوم بهمراهي او آمده چنين نياز بر سدهٔ سلطنت گذاشت - سال بيست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتنبيه ناسپاسان شرقي ديار دستوري يافت - سال بيست و هشتم همراه ميرزا خان بن بيرام خان بصوب گجرات مرخص گرديد پسر او راى منوهر داس است - که منظور نظر تربيت پادشاه بود سال بيست و دوم در ايامي (که موکب سلطاني بر قصبهٔ آنبير نزول داشت) بعرض رسيد - که دران سرزمين شهرے ست قديم که بذابر ورود حوادث جز تل خاکے ازان باقي نمانده - پادشاه

کرد - درین ضمن یکے از نوکران مظفرخان رسیده او را راهگرای سفر عدم گردانید *

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خجلت آمدند اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران درخواست نمود - که یکے از عمدها بیاید - که همراه او رسیده گرد آستان خلافت را سرمهٔ بینائي سازد - بنابران عرش آشیاني حسین قلي خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید و بهمراهيِ او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف بیکران گردید - پس ازان رخصت سه روز برای بر آوردن اسباب ضروريِ خود گرفته بقلعه بر گشت - و حسب قرار داد قلعه را بملازم پادشاهي سپرد - و از مکرمت گاه سلطاني بجاگیرداريِ گدهه سرفرازي یافت - و سال بیستم جلوس عوض گدهه چنادهه بجاگیر او مقرر گشت *

و چون دودا پسر کلان او بیرخصت بوطن خود بوندي رفته دست بمردم آزاري کشود اگرچه فوجے پیشتر بمالش او تعین گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندي مطمح نظر والا شده زین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعین گشت و پس از مسخر شدن بوندي رای سرجن بعتبهٔ خلافت برگشته

از سرکار رنتهپور مضاف صوبهٔ اجمیر که محل زمینداری اینها ست او ابتدا از ملازمان رانا بود - بعهد عرش‌آشیانی در قلعهٔ رنتهپور دم نخوت میزد - و رایت استقلال می‌افراشت - چون پادشاه پس از تسخیر چیتور اواخر سال سیزدهم جلوس بعزیمت کشایش قلعهٔ مذکور متوجه آن‌سمت شد خود بر کوهچه برآمده فراز و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال برگرد آن نصب فرمود - و در عرصهٔ یکماه بعد تیاری ساباطها فتح رو داد *

گویند سلخ ماه رمضان بر زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم قلعه امروز بآستان نرسیدند فردا (که عید است) قبق بازی ما قلعه خواهد بود - سرجن از هیبت دل بای داد - و بمقربان بارگاه التجا برده دودا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهی روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت والا بهر دو حکم خلعت شد - چون برای پوشانیدن خلعت از سراپردهٔ پادشاهی بیرون آوردند یکی از همراهان آنها (که دماغش خبط سودا داشت) بخیال آورد - که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن صادر شده - بنابر خیرسگالی ازجا رفته تیغ برکشید - هرچند یکی از نوکران راجه بهگونتداس بدر موعظت زد آن خیره سر شمشیر برو انداخت - و جانب دولتخانهٔ پادشاهی دویده پورتمل پسر کان شیخاوت را با دو کس دیگر زخمی ساخت و شیخ بهاوالدین مجذوب بداونی را بضرب شمشیر دو نیم

بطلب راجه حکم رفت - در منزل دیوسه رپسي برادرش با جیمل پسر خود (که کلانتر آن سرزمین بود) شرف قدمبوس دریافت - و در قصبهٔ سانکانیر راجه با اکثرے از خویشان بتقبیل بساط سرافراز گشته بانواع عواطف پایهٔ قدرش افزود - راجه از درست فکري و دور اندیشي خواست که خود را از زمرهٔ زمینداران برآورده در مخصوصان درگاه پادشاهي انسلاک دهد خواهش نمود که صبیهٔ خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه قبول فرمود - راجه بسرانجام این نسبت دستوري بگرفت و هنگام معاودت در منزل سانبهر صبیهٔ عفت‌سرشت را بتزک تمام بدولتسرای پادشاهي فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگونتداس پسر و کنور مانسنگهه پور او بشرف ملازمت اختصاص یافت عرش‌آشیاني پایهٔ قدر اورا از جمیع راجها و رایان هندوستان گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام اورا بمراتب بزرگ و مناصب ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت و راجه بمنصب پنجهزاري سر بر افراخته رخصت وطن گرفت و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگهه با بسیارے از اقربا ملتزم رکاب بوده باگره آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند *

* رای سرجن هادا *

هادا(۲) شعبه ایست(۳) از الوس چوهان - و هادوتي عبارت است

---

(۲) نسخهٔ [ا] که شعبه ایست (۳) نسخهٔ [ب] هادوني *

باعزاز رخصت داد - پس ازان (که هیمو کشته شد - و صیت اقبال اکبري باطراف پیچید) مجنون خان قاقشال گزین فدویت راجه را بعرض رسانیده فرمان طلب فرستاد - راجه حکم پذیر گشته در آخر سال اول جلوس احراز زمین بوس نمود - روز رخصت (که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخرهٔ عنایتي پوشانیده رو برو آوردند) پادشاه بر فیل مست سوار بود - از شورش مستي هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نوبتی بطرف راجپوتان دوید - اینها ایستاده ماندند - این ایستادن بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتفت احوال راجه شده فرمود که ترا نهال خواهم کرد *

در سال ششم (که عرش آشیاني بشوق زیارت روضهٔ معینیه عازم اجمیر شد) در موضع کلاي چغتا خان معروض داشت که راجه بهارا مل (که بوفور عقل و شجاعت ممتاز وقت است و در دهلي بملازمت رسیده بود) متوهم شده بشعاب جبال متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر بشورانگیزی سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشي کرده و زرے مقرر ساخته جگناتهه پسر راجه و راج سنگهه پسر اسکرن و کنکار پسر جگمال (۲) برادرزادهای راجه را گروگرفته میخواهد آنبیر (که مسکن موروثي ست) متصرف شود - از قدرداني و جوهرشناسي

---

(۲) در [بعضی نسخه] جگمل *

بدریافت این معنی کوتاه حوصلگی بکار برده کس بطلب بگتر خود فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض دادیم - زرپسی بر سبک سری افزوده سلاحے (که در بدن داشت) فرود آورد - پادشاه جائے (که ادب بایستے نمود) بتمکین (۲) پیش آمده خود هم سلاح از بر جدا کرد - که هرگاه ملازمان ببرهنگی مرد آزمائی قرار دهند سلاح پوشیدن ما از مردمی نباشد - راجه بهگونتداس بدریافت این معنی درمقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آورد - و حقیقت بنگ خوردن او معروض داشته التماس صفح جرائم کرد - پادشاه معروضهٔ او را بموقف قبول جا داده از سر تقصیر او درگذشت *

* راجه بهارا مل *

پسر پرتهي راج کچهواهه است - درین قوم دو طایفه اند رجاوت و سیکهاوت - اینها رجاوت اند بوم نشین آنبیر مضاف صوبهٔ اجمیر غربی ماروار - اگرچه عرض و طول بدان نمیرسد اما سیر حاصل تر ازو - اول کسے ست از راجپوتان که بملازمت عرش آشیانی رسید - پس از رحلت جنت آشیانی (که هر طرف آشوبے برخاست) حاجي خان غلام شیر خان نیز سر بفساد برداشته بمحاصرهٔ نارنول (که در جاگیر مجنون خان قاقشال بود) پرداخت - راجه دران ایام رفاقت او داشت - از نیکو مردمی و پسندیده منشی درمیان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

---

(۲) در [اکثر نسخه] بتمکن •

رخصت پذیرفت - و در ایلغار گجرات (که سال هیزدهم روداد)
از جملهٔ ملتزمان رکاب دولت بود - سال بیست و یکم باتفاق
جمعی بتنبیه دودا پسر رای سرجن (که بموطن خود بوندي
شتافته دست تعدي دراز نموده بود) نامزد شد - پس ازان
بر اسپ بام (که عبارت از ڈاک چوکي ست) سمت بنگاله
جهت دلدهیِ امرای آنجا و گذارش برخے مقدمات مقرر گشته
از بسکه تیز روي کرد و آفتاب گرم بود برگذر چوسا رسیده چراغ
زندگیِ او از تندباد اجل خاموش شد *

گویند زن او (که دخت موته راجه بود) بسنوح این خبر
در رسم سوختن (که معمول هندوستان است) تهاون میکرد
اُدیسنگهه پسر او با برخے میخواست که کام و ناکام بسوزاند
چون این حقیقت بپادشاه رسید ازانجا (که فرصت نمانده بود)
خود اسپ سواره متوجه بنگاه او شد - حتا که کشکداران نوانستند
رسید - هرگاه نزدیک رسید جگناتهه و رایسال او را گرفته آوردند
ازانرو (که پشیماني از سیمای او مي‌تافت) زندان‌نشین گردانید *

صاحب اکبرنامه مینویسد که چون پادشاه ایلغار نموده
بنواح احمد آباد رسید روزے (که با محمد حسین میرزا جنگ
رو داد) در بر جیمل بکترے بود بسیار سنگین - عرش آشیاني
ترحم کرده زرهے از جیبه خانهٔ خاصه باو عطا فرمود - و بکتر او
بکرن نبیرهٔ مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمود - روپسي پدر او

اکبرآباد (که در دست یکے از متمردان است) همت گماشته
اگرچه خزانه چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراه دارد
و هرچه بدستش مي آيد برفقا تقسیم نموده بدلدهي آنها
مي پردازد - اواخر سنه (۱۱۹۳) هزار و یکصد و نود و سه هجري
(که مزاج خسرو وقت از مجد الدوله نا خوش شد) مشار اليه را
بدست ميرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت
بخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهي ست *

* حرف الراء *

* روپسي *

برادر زادهٔ راجه بهارا مل است - اواخر سال ششم بملازمت (۲)
اکبري پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم
(که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احراز طواف کعبه نمود)
او بهمراهي میرزا بطریق بدرقه دستوري یافت - پسرش جیمل
پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهي فایز گشته
چندے با میرزا شرف الدین حسین (که جاگیردار نواح اجمیر
بود) بسر برد داشت - میرزا اورا تهانه‌دار میرتهه کرده بود - چون
کار میرزا برهم خورد بحضور رسیده سال هفدهم در فوج منقلا
(که بسرکردگي خان کلان بصوب گجرات تعین شده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] سال هشتم *

صوبه‌دار بنگاله رسانید - خان مزبور بمروت پیش آمده سامان خیمه و غیره موافق عمدها ساخته داد - و بمقابلهٔ کلاه پوشان فرستاد - چون کارے پیش نرفت برگردیده پیش قاسم علي خان آمد - پس ازان (که خان مذکور باعتماد قسم شجاع‌الدوله عازم ملازمت پادشاه گردید) میرزا نجف خان بسیار منع نمود - که قسمهای او اعتبار ندارد - چون ممنوع نشد جدائي گزید - و در ملک هندوپت بندیله آمده فروکش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بفوجداری کره مانکپور صوبهٔ الهآباد سربلندي اندوخت - و رفته رفته بمیر بخشیگري مرتقي گردید - پستر بجهد کمر بسته بفراهم آوردن جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد قوم جات را (که بلدهٔ آکبرآباد را بتصرف آورده ازانجا تا نواح شاهجهاناباد سر خودسري افراخته گرد فتنه بلند ساخته بودند - و باعتماد قلاع متینه و حصون مستحکمه بهیچ یک سر فرود نمي‌آوردند) مستاصل گردانیده باخراج آنها پرداخت - پس ازان در رکاب پادشاه بتادیب ضابطه خان پسر نجیب خان روهله شتافته بعد فرار او اماکن متعلقه اش بضبط در آورد - و در سنه (۱۱۹۲) هزار و یکصد و نود و دو هجري (که پادشاه عزیمت سمت نارنول فرمود) او حسب الطلب خود را رسانیده بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال معاملهٔ راجهٔ آنبیر پادشاه بدارالخلافه مراجعت نمود نام برده از راه مرخص گردید - در حالت تحریر بمحاصرهٔ الور صوبهٔ

بخواهید - او برای مخلصی بندیها (که در لشکر بود) عرض نمود حسب استدعای او نسقچیها تعین شده اسیری شاهجهان آباد رهائي یافتند - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجري حسب الطلب نادر شاه بملک سندهه شتافته سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجري قالب عنصري را تهي ساخت - پسر کلانش میر یحیی خان - که آخرها بلباس درویشي میگذرانید - پسر دومش میرزا بهاوري حیات الله خان که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان بود - با فوج معین الملک میر منو پسر اعتمادالدوله قمرالدین خان ناظم لاهور جنگ کرده جان در باخت - پسر سیومش خواجه (۲) باقي خان - که در اوائل بسرکار نظام الدوله [ناصر جنگ] آمده بخطاب اعزالدوله شیر جنگ نامور گردیده معیشت بسر میبرد - تا محرر اوراق شناساست ٭

٭ ذوالفقار الدوله ٭

* گفتند بوقت عجز رنجت نرسد *

* در قدرت اگر نخواهي آزار کسے *

* ذکریا (۲) خان بهادر هزبر (۳) جنگ *

پسر (۴) سیف‌الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغیر او بصوبه‌داری لاهور سرافرازي یافت - ضبط و ربط و عدالت‌گستری او بر زبانها ست بعد فوت پدر صوبه داری ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور دو فتنه نمایان او را دست داد - یکے (۵) جنگ پناه نام قوم بهتّي که از مفسدان تمرد پیشه بود - و از حسن ابدال تا کنار راوي در تصرف داشت - فوجے بسرکردگی راجه کوراسل ملازم خود تعین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - دوم جنگ میرمار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوهٔ تاخت و تاراج مي‌پرداخت - قزاق بیگ خان را با جمعے بر سر او فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بر دار کشیدند - در آمد آمد نادر شاه چون تاب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشتهٔ استقلال بدست آورد - هنگام معاودت نادر شاه فرمود که چیزے

---

(۲) املای صحیح زکریا ست بزای هوز - پس در باب زاء معجمه بایستي آورد - همانا از مولف لغزشے رفته که در باب ذال آورده (۳) نسخهٔ [ب] دلیر جنگ (۴) در [بعضے نسخه] پسر عبدالصمد خان است (۵) نسخهٔ [ا] ازو راست دارد *

زباني زبان زد گشته جانب و اجانب ازو شکوه و نالش داشتند چون بادهٔ دنیا مرد افکن است آخرها بکامیابي چنان از جا رفت که بحکم نفس خودکام خاندانها بر انداخت - و دولتها بخاک نشاند - و ندانست که * * مصرع *

* در عفو لذتے ست که در انتقام نیست *

بسهل ناخوشیئے عزیزان دهر را بذلت و خواري رسانید - بل انتقام را از هر یکے بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش اندیشید - و نه از قهر منتقم حقیقي ترسید - ظلمے (که از نایب مستقل او داؤد خان در دکن برخلائق گذشت) و اذیتے (که از سبها چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید) همه ذخیرهٔ تباه روزگاریش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین سلسله نمانده * * بیت *

* در اندیش ای حکیم از کار ایام *
* که پاداش عمل یابي سرانجام *
* سلامت بایدت کس را میازار *
* ادب را در عوض تیز است بازار *

* نکته * عفو قدرت را توانائی عجز گفته اند - یعني هرگاه بواماندہ ببخشي چون درماني برهي * * بیت *

* در دیر مکافات ز هر پیش و پسے *
* عبرت نظران تجربه کردند بسے *

از اهل حرفه پنهان شده بود) تو کشتي - ذوالفقار خان رنگ
دیگر دیده بے محابا بجوابهای شافي و کافي پرداخت
که درین اثنا چیلها بموجب حکم رسیده تسمه بگلویش کشیدند
و از هر جانب بمشت و لکد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را
نیز ازهم گذرانیدند - فردا (که هفدهم محرم سنه (۱۱۲۴)
هزار و یکصد و بیست و چهار بود) داخل دارالخلافه شده سر
جهاندار شاه را بنیزه گرفته لاش او را بالای فیل انداختند
و لاش ذوالفقار خان را واژونه بدم آن بسته تشهیر نمودند
فاعتبروا یا اولي الابصار * * بیت *

* صاحب نظرے کجاست تا در نگرد *
* کان صولت و جبروت باین مي ارزید *

چون نگاهداشتن پدر سبب قتل او شد تاریخ این واقعه یافته اند
۱۱۲۴
* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود *

ذوالفقار خان سردار تجربه کار و مدبر سنجیده کنگاش بود
در یساق چنجي بهمت و بخشش شهرۀ پیدا کرد * ناصر علي
در مدح او غزلے گفت - که مطلعش اینست * * بیت *

* ای شان حیدري ز جبین تو آشکار *
* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار *

ذوالفقار خان مبلغ خطیر و یک زنجیر فیل صله داد - اما در ایام
استقلال به بیفیضي و ناروائی کار و مواعید عرقوبیه و دلخوشیهای

کاش شاهزاده را بیارند - که بپشتگرمی توره اینها را بردارم
چون از هیچ جا سراغ نیافت از رفقا استشاره کرد - اکثرے
گفتند که سرے بدکن باید کشید - مثل داؤد خان نایب نواب
دران جاست - و از خزانه و فوج کمي نیست - لیکن سبها چند
گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن
میدهید - ذوالفقار خان راه دهلي گرفت *

گویند امام وردي خان (که بخشي او بود) گفت - که همین
علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند
ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدین (که یکسر بخانهٔ
آصف الدوله رفته درچاره گري حال خود بود) رسید - هر چند
با پدر برفتن دکن یا سمت کابل مبالغه کرد اسد خان راضي
نشده معزالدین را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر
اسد خان نقش پذیر خامه گشته - وقتے (که فرخ سیر ببارہ پله
پنج کروهي دهلي رسید) ذوالفقار خان همراه پدر بملازمت
شتافته بانواع استمالت و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر
ملکي ذوالفقار خان را بار یاب حضور داشته اسد خان را رخصت
نمودند - پس ازان ذوالفقار خان بخیمهٔ (که برای او استاده شده بود)
دستوري یافت - و برخے پیغامهاي خشونت آمیز فرمودند - که
باعث اینهمه فساد تو شدي - و بیچاره شاهزاده کریم الدین را
(که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانهٔ یکے

(۲)
احوال کوکلتاش خان ایمائے بدان رفته) جهاندار شاه بهراولی
ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعده کوچ کرده
بسموگدهه متصل آگره رسید - فرخ سیر به بے سر انجامی تمام
با مردم قلیل (که همگي بده دوازده هزار سوار نمیکشید) آن
طرف آب جمنا فرود آمد *

درین جا میان ذوالفقار خان و کوکلتاش خان بر سر گذشتن
دریا (که پایاب نبود) اختلاف شد - یکے میگفت پل بسته عبور
باید کرد - دیگرے میسرائید که آنها از گرسنگي و خستگي اقامت
نمي توانند ورزید - خود بخود پراگنده میشوند - که یکدفعه
فرخ سیر گذر پایابے بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجه
آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بسیار
(۳)
و سرداران عمده بتوزک یمل آراست - حسن علي خان بارهه
رو بروی او اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوعے
از هم پاشید که کسے باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمي
افتاده بود - اما سید عبدالله خان راجي خان را از مقابل خود
برداشته بفوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بچرخ
درآورده گریزان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان نقارهٔ فتح
نواخته تا یکپاس شب استاده پژوهش پادشاه داشت - میگفت

---

(۲) نسخهٔ [ج] در احوال او بتفصیل ذکر یافته (۳) در [بعضی نسخه]
حسین علي خان •

داشت سرسام گرفت - آن همه در شراب و نغمه وسیر و تماشا منهمک شد که از خود آگهي نداشت - تا بدیگرے چه رسد * * بیت *

* خوردن مي هر بدیئے را ست سر *

* و آنکه بدش میخورد آن خود بتر *

و چون مردم بسیرت ملوک مفطور اند ذوالفقار خان نیز باختیار سبهاچند کهتري (که در شرارت و بدذاتي یکتا بود) کارها وا گذاشته بعیش و عشرت پرداخت * * ع *

* وزیر چنین شهریار چنان *

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد رسیدند - و صدای بشکن بشکن بچرخ برین رسانیدند - سه چهار ماهے نگذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد فرخ سیر بگوش دمید - شاهزاده اعز الدین باتالیقي و سپه‌سالاري خاندوران خواجه حسین یزنهٔ کوکلتاش خان برای مقابله قرار یافت - ذوالفقار خان بسرداري او (که گاهے نبرد و پیکار ندیده اصلا بجنگ مناسبت نداشت) راضي نبوده منع میکرد که گفته اند * * بیت *

* سپه را مکن پیشرو جز کسے *

* که در جنگها بوده باشد بسے *

اما بتسلط کوکلتاش خان پیش رفت نشد - چون خاندوران از بددلي و جبن ذاتي با شاهزاده گریخته باگره رسید (چنانچه در

در آمد - چنانچه بهمین خبر در بلاد دور دست خطبهٔ او خواندند که ناگهان تفنگے بجهانشاه رسیده در گذشت - ذوالفقار خان (که در هراولي بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت) مطلع شده بر فوجش تاخته منهزم ساخت - و لاش او را با لاش پسر کلانش فرخنده اختر (که بحسن و جمال ماهے بود نظر فریب) پیش جهاندار شاه (که با معدودے حیرت زدهٔ نیرنگیِ فلک استاده بود) آورد - و باقتضای وقت * * مصرع *

* نباید بدشمن که فرصت دهي *

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان (که غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاده شریک جنگ بود) سر داد - و بظهور تباشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد تیموري دست و پاي زده آخر کار با شمشیر و سپر (۲) از فیل بر جسته تلاشے کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان بنصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوای وزارت و رتق و فتق خلافت بر افراخت - اما کوکلتاش خان خانجهان (که از قدیم جا بمزاج جهاندار شاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود) شریک غالب گشته بعناد و نفاق یکدیگر کارهای سلطنت از رونق افتاد و پادشاه را (که بنشهٔ پرزور عشق لال کنور مست بود) دو بالا کیف کامیابي از هوش برد - دیوانه بود بنگے خورد - مالیخولیا

---

(۲) در [بعضے نسخه] بے شمشیر و سپر *

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب
عظیم الشان نسبت بخود غدرے در یافته با جهاندار شاه
بخستین پور خلافت (که از سابق با او اخلاص‌مند تر بود)
پیوست - و برادران دیگر را نیز بدو متفق ساخته با عظیم‌الشان
(که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفوق
و برتري داشت) بجنگ در آورده لوای فتح و نصرت افراخت *

گویند نصرت جنگ بدستان سرائي و فریب طرازي رفیع‌الشان
و جهان شاه را بتقسیم ملک راضي ساخته با جهاندار شاه
یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بنام خود گرفت
میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر
در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان (که بقولی
کشته شد - یا بگولهٔ پرید که اثرے ازو نیافتند) خاطر وا پرداخت
با جهان شاه (که برادر کوچک بود - و بجرأت و غیرت از همه
بیشتر) پیغامها درمیان آورد - گویند دولتخواهان او بگرفتن ذوالفقار
خان اشاره کردند - خان مذکور متفرس گشته از رفتن متقاعد
گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتے نگرفت - و کار بخونریزي
کشید - جهان شاه درعین معرکه با قلیلی از کمرگاه خود را برقول
معزالدین زده متفرق ساخت - حتا لال کنور معشوقهٔ جهاندارشاه
(که بے او آنے بسر نمي‌برد) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار
شاه خود را بپناه پزاوها کشید - نقارهای فتح جهانشاه بنوازش

(۲)
ندانده اند - خود را بکنارے کشیده بتدارک باید پرداخت
پادشاهزادهٔ شیردل بر آشفته گفت - بهادری شما معلوم شد
هر جا خواهید جان بسلامت برید - من میدان را نمي‌گذارم - القصه
بهادرشاه (که حلم مجسم و کرم مصور بود) بعواطف و اکرام بیکران
ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب
صمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ مفتخر ساخت
و صوبه‌داری دکن نیز ضمیمهٔ بخشیگري فرمود * * بیت *

* الله الله این چه فضل است و کرم *
* مجرمان را ساخت لطفش محترم *

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشمي با منعم خان
خانخانان قایم داشته همیشه نرد کجروي با وی مي باخت
هرچند که خانخانان مرد زمانه دیدهٔ متحمل بود و بیشتر بتغافل
گذرانیده مراعات قدیم از دست نمیداد اما بناخوشیها صوبهٔ
خاندیس و پایان گهات برار را بضابطهٔ ابتدای تسخیر (که
سررشتهٔ آن داخل هندوستان بود) از دکن برآورد - بعد فوت
خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد - خواست که وزارت
با خدمات سابق بدست او باشد - بنام پدر التماس نمود - پادشاه
از فرط مروت و حیا (که فطري و جبلي داشت) جمع چنین
خدمات خلاف قاعده دانسته بپاس خاطر او وزارت بدیگرے

---

(۲) نسخهٔ [ب] بکناره کشیده *

که ای یاري ده بیکسان زود خود را برسان - فی الواقع بمعني
و کوشش بهادرانهٔ او بسرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین
کار دست بستهٔ ظرفه تخفیفی بمردم اردو (که از قطره و ترده
هر روزه بجان آمده بودند) رو داد - از برنا و پیر تحسین
و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرسید *

یکی از باریابان حضور باشارهٔ برخی اهل عناد بپادشاه
عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علي لا سیف الا ذوالفقار
ورد کرده اند - چون مزاج پادشاه نازشکن و منت‌گسل بود برغم او
بامرای تورانیه اضافه داده او را بعنایت شمشیر و خلعت فقط
دلخوش ساخته بکشایش بعضی قلاع و تنبیه غنیم رخصت فرمودند
آخرها بمنصب ششهزاري ششهزار سوار رسید - پس از انتقال
خلد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه ببحالی میر بخشیگري
اعزازش افزود - و در جنگ بهراولی شاهزاده بیدار بخت (که
مقدمة الجیش پدر بود) مقرر نمود - اما درین جنگ ترده از
ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داري و گران پائي کرد
چون شاهزاده با اکثر سرداران نامي جان در باخت زخم کم نمای
تیر بر لب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته
با جمعی از معرکه برآمده نزد پدر بگوالیار شتافت *

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال
این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را ازدست

است بر هفت قلعهٔ رصینه بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع آن ضلع بفزونیِ ارتفاع و فراوانیِ اسباب نبرد برتری داشت) بنیروی پردلي و جلادت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسمیهٔ نصرت‌گدهه امتیاز گرفت . قلعهٔ چنچي مفتوح شد تاریخ آن گردید ۱۱۰۹ و راما از مشاهدهٔ جیوش نصرت خروش چنان مغلوب رعب و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته بآسیمه‌سري تیه فرار بپای ادبار سپرد - یکصد قلعهٔ خرد و بزرگ (که عبارت از ملک کرناتک باشد) با چندین بنادر فرنگ ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید - و زمینداران پر زور حلقهٔ اطاعت در گوش کشیده پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافهٔ هزار سوار از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار امتیاز یافت و در سال چهل و ششم از انتقال بهره‌مند خان بخدمت والای میر بخشیگري سر مباهات افراخت - اما همواره به تنبیه اشقیا بگشت و واگشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم (که ایام محاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره موسوم برحمان بخش خیلی امتداد کشید - و از پریا (۲) نایک نگهبان آندژ شوخي زیاده سرزد و مرهته را بکمک طلبید - و آنها حوالي و اطراف لشکر را بتاخت و تاراج در گرفتند) ذوالفقار خان بعجلت تمام طلب حضور گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

(۲) در[بعضی نسخه] پیدریا نایک •

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال ببرداشتن توپها
و مصالح قلعه گیری در ماند - اشقیا بر اسمٰعیل خان مکها (که
عقب قلعه تهانه داشت) هجوم آورده زخمي ساخته دستگیر کردند
طرفه هرج و مرجے پدید آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را
میخ زده روانهٔ بنگاه گشت - رام راجه و سنتای کهور پره (۲) با یک
جیش برو ریختند - ستیز و آویز عظیم رو داد - خان جلادت نشان
(که زیاده بر دو هزار سوار نداشت) پای ثبات افشرده داد پردلي
و بهادري داد - و کم کسے از بهادران جان بناموس ده ماند که
از شاخسار مردانگي گل زخمے نچید - آخر غنیم را آوارهٔ دشت
هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید #

چون اسد خان با پادشاهزاده روانهٔ حضور گشت مکرر میان
رام راجه و ذوالفقار خان آویزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت
قرین حال خان نصرت نشان بود - چون قحط و غلا دران ضلع
شکیب ربا گردید صلح گونهٔ کرده بملک پادشاهي بر گشت
و چهار ماه توقف گزیده باز بمحاصرهٔ قلعگیان پرداخت - و عرصهٔ
فراغت برانها تنگ ساخت - سال سي و نهم از پیشگاه خلافت
بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ
مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد
و نه هجري سال چهل و یکم حصن حصین چنجي (که مشتمل

---

(۲) در [بعضے نسخه] پریه •

اندوخت - و در سال سیم از تغیر کامگار خان بداروغگی غسلخانه
مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بتسخیر قلعهٔ راهیري
موطن و بنگاه زه و زاد او رخصت شد - پانزدهم محرم سنه
(۱۱۰۱) یکهزار و یکصد و یک آن قلعهٔ فلک شکوه را برگرفت
و پسران سنبها را با جمیع ناموس او (از مادر و دختر) باسیري
در آورد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزاري دو هزار سوار
و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سي و پنجم
در جایزهٔ فتح قلعهٔ نرمل بمنصب چهار هزاري تحصیل افتخار
نمود - و پس ازان بمهم قلعهٔ چنجي (که راما برادر سنبها آنجا رفته
زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود) دستوري
یافت - خان تردد کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما
بسبب گرانئ غله و انبوهئ اشقیا پای استقامت نتوانست استوار
کرد - بفاصلهٔ دوازده کروه برخاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش
با جملة الملک بکمک تعین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال
بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملة الملک نفاق و ناخوشي بمرتبهٔ
رسید که کام بخش برغم اسد خان برام راجه پیغامهای مخفي
و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک
امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظربند ساخت - ذوالفقار
خان تهانه داران دور قلعه را دفعة واحدة برداشته ببنگاه طلبید
غنیم چیره گشته بمقابله بر آمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده

وداع نمود - پسر نداشت - بعد فوتش در سال سیوم محمد امین بیگ خویش او از ایران‌دیار آمده احراز دولت ملازمت پادشاهي نموده بعطای خسروانه کامیاب گشت *

* ذوالفقار خان نصرت جنگ *

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر آصف خان یمین الدوله تولد نمود * * ع *

۱۰۶۷
* ز برج اسد رو نمود آفتاب *

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیري بمنصب سه صدي نو سر افراز شد - و در سال بیستم با صبیهٔ شایسته خان امیرالامرا کدخدا گشته بعنایت اضافه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت و سر آغاز سال بیست و پنجم (که رایات پادشاهي از اجمیر بعزیمت دکن باهتزاز آمد - و جملة الملک اسد خان را بهمراهیِ سلطان محمد عظیم در اجمیر گذاشتند) اعتقاد خان نیز بتعیناتیِ آنجا کمر امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی‌القعده بر سر فتنه پژوهان راتهور (که در میرتهه فراهم شده شور افزا بودند) تاخته آویزش سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سوتک (۲) و سانولداس و دیگر عمده‌های مهاراجه جسونت متوفي (که مصدر فتنه و فساد بودند) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضافهٔ نمایان ناموري

(۲) نسخهٔ [ب] سویک - و نسخهٔ [ج] سونک *

و حراست قلعهٔ آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامے (که انتهاض الویهٔ عالمگیري از دهلي بمقابله و مصاف شجاع تصمیم یافت) خان مشار الیه حسب الحکم قلعه را برعد انداز خان سپرده با یک کرور روپیه و برخے اشرفي از خزانهٔ عامرهٔ آنجا برداشته با توپخانه و همراهان خویش راه الهآباد گرفته بپادشاهزاده سلطان محمد (که برسم منقلا پیش شتافته بود) پیوست - و پس از تسویهٔ صفوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیارے را بکشتن داده رخسار همت را غبار آلود هزیمت ساخت - ذوالفقار خان نیز با معظم خان بهمراهی شاهزاده سلطان محمد در تعاقب آن مرحله پیمای وادی فرار تعین گشت - و بعد ازان (که بمرافقت سپهسالار بمراسم تکامشي پرداخته هیچ جا شجاع را مجال اقامت و درنگ ندادند) از ټانده (که بنگاه خود ساخته بود) آوارهٔ جهانگیر نگر گردید *

درین هنگام ذوالفقار خان (که از مدتے کوفتے صعب طاري شده و عارضه بامتداد کشیده از غلبهٔ ضعف و شدت آزار نیروی سواري و تردد و طاقت رفاقت عساکر قاهره نداشت) بنابر استدعایش از پیشگاه خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان مرخص شده بمعظم‌نگر آمد - و ازانجا روانهٔ درگاه معلی گردید در راه مرضش اشتداد نموده در ماه شعبان آخر سال دوم سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري باکبرآباد رسیده جهان گذران را

و حق ناشناسي دادند - اعلی حضرت از مشاهدهٔ ناسازي زمانه دیگر باره فاضل خان را فرستاده بخط خاص نوشت - امرے (که فوق تصور بود) رو داد - الحال چشم از حقوق ابوت و تربیت نپوشند - و کار منافي حفظ سلطنت چندین ساله (که طنطنهٔ عظمت و شکوه آن در ساحت زمین و زمان پیچیده) بعمل نیارند - شاهزاده در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جادهٔ عبودیت مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحهٔ (که باردهٔ لم‌یزلي صدور یافت) مغلوب واهمه گشته جرأت آن نماند که بملازمت برسد اگر مزید نوازي فرموده حراست مداخل و دروب قلعه بمردم من اختصاص یابد بجمعیت خاطر بآستانبوس میرسم - با آنکه این امر دور از مصلحت بود اما بغلبهٔ تقدیر اعلی حضرت قبول فرمود - پانزدهم رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازها بضبط خود در آورده مردم پادشاهي را بدر برآوردند - و بیست و یکم ماه مذکور (که از سال سي و دوم جلوس سه ماه و چند روز گذشته بود) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق گردانیده از درجهٔ اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خان (که بافزایش اخلاص و دولتخواهي سرآمد بندهای عالمگیري بود) بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام شصت هزار روپیه کامیاب ارجمندي گشته بحفاظت اعلی حضرت

و بسیارے از سرداران موکب آن هزیمت‌نصیب راه عدم پیمودند ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسپ جلادت برانگیخت و با کمال دلاوري بر قواش تاخت - بنابر حرارت و حدت (که بر جوهر هوا باقصای اقصی غایت مستولي گشته بود) بے سعي سهم و سنان اکثرے جان بهادم لذات سپردند - دارا شکوه ناچار رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس ازان (که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیري نضارت پذیرفت) بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب از جانب اعلی حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها ازین طرف پرتو وضوح تافت (۲) - که محمد اورنگ زیب بهادر بنابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمي تواند قرار داد اعلی حضرت بمراعات مراتب تیقظ و احتیاط باستحکام برج و باره قلعه پرداخت - و یکباره پرده از میان برداشته شد - ذوالفقار خان با بهادر خان باشارهٔ عالمگیري بآهنگ محاصره هنگام شب بپای قلعه رسید - بواسطهٔ متانت حصار صورت افتتاح در مرآت خیال جلوه‌گر نمي‌گردید - در پناه جدار و اشجار حوالی آن قرار گرفتند و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه بجان‌فشاني و جانسپاري کمر همت بربستند اما امرا و منصبداران ازغردلي و نمکحرامي براه دریچهٔ آب دریا بدر زده داد ناسپاسي

---

(۲) نسخهٔ [ب] یافت ●

مي ربود - خلف الصدق او اسد خان امیرالامرا ست - که احوالش علیحده رقم پذیر خامه گشته *

* ذوالفقار خان *

محمد بیگ - نوکر عمدهٔ ایام شاهزادگی خلد مکان است و بمیرآتشی سرکار آن شاه والا جاه اختصاص داشت - چون رایت عزیمت شاهي بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقرالخلافه بر افراخته گردید او بخطاب ذو الفقار خان ناموري اندوخت - و در جمیع معارک وغا و مهالک هیجا مقدمة‌الجیش بود - و بهراولی هراول رایت مبارزت باوج دلاوري مي افراخت - در جنگ مهاراجه جسونت چون سران عمدهٔ راجپوتیه جلو ریز بتوپخانهٔ عالمگیري پیوسته گرم‌ستیز گشتند ازانجا (که هجوم آن جلادت کیشان افزون بود) مرشد قلي خان میر اهتمام توپخانه بپایمردي و پردلي راه جانفشاني پیمود - و ذوالفقار خان بآئین دلاوران ناموس جوی هندوستان (که چون کار جنگ دشوار شود از اسپان پیاده شده دل بر هلاک مي‌نهند) از اسپ فرود آمده با معدودے پای همت استوار ساخت - و گل زخمے چند از شاخسار تهور برچید آن بیباکان ازو گذشته بهراول در آویختند - و ازان جهت او از آسیب هلاک ایمن ماند - و در روز صف‌آرائی دارا شکوه چون او بخلاف قاعدهٔ دانان کارزار ترتیب افواج را برهم زده از توپخانه گذشته پیش آمد یسل جرانغار و برانغار طرفین برهم خورد

ازو بظهور آید) بعدم نباید فرستاد - که این بنای عالي نهاد جز بدست قدرت ایزدي (۲) تعمیر نیابد - بنابران دانش پیشهای انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت مستحسن نداشته اند * * مصرع *

* که نتوان سر کشته پیوند کرد *

بالجمله بعد کشته‌شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای او راه یافت و شاه چندان التفاتے باحوال آنها ننمود خانلر از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنت مکاني بهند آمده دولت بندگي دریافت - و صبیهٔ صادق خان یزنهٔ یمین‌الدوله بدو منسوب گشت - در سال ششم شاهجهاني بخطاب موروثي سر مباهات بر افراخت - و بمرور ایام بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي افروخت - در آخر عهد آن‌پادشاه والا جاه برسم گوشه‌نشیني در پتنه اقامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای سلطان زین الدین مهین خلف خود خواستگاري نمود - و در سال دوم عالمگیري سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري بمرض مزمنے (که علت انزوای او بود) بساط هستي در پیچید در نغمه فهمي و گویندگي و ساز نوازي بطور ولایت مهارت تمام داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

---

(۲) نسخهٔ [ج] بدست ایزدي *

سرکشي پیش گیرد سزای آن در کنارش گذارد - چون قرچغا بیگ بدان حدود پیوست ناگاه حکم قتل ذو الفقار خان بے سببی ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - قرچغا بیگ ببهانهٔ آنکه رقمے از ولي نعمت رسیده بخیمهٔ ذو الفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام (که همراه داشت) او را از چپ و راست (۲) نه شمشیر گرفته بقتل آورد *

آنچه مردم ظاهربین سبب قتل تفرس نمودند غیر از رضاجوئی حکام داغستان امرے دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حزم و هوشیاري ست - شاید بد اخلاصی او هم برشاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین صفویه مجبول بسفاکي و بیباکي بود خصوص شاه عباس ماضي که بسکه بے اعتدالي و شوخي (۳) از طوائف قزلباش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجہے عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوهٔ نا ستوده را باعث قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیاني در تحذیر سفک دماء مکرر بمبالغه بشاه بر نوشت - که در آئین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شور بختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمي طلسمے ست بدیع نما - و معمائےست بس مشکل کشا - بیک ناخوشے (که

---

(۲) یا به شمشیر باشد (۳) در [بعضی نسخه] سرشیخي *

و روزگار خوردگی او بعید می‌نمود [که با این همه مرتبت و جاه (۲)
(که بدولت شاه یافته) طریق کافر نعمتی سپرد] اما چون بر شاه
تحقیق گرفت آله وردی خان با بعضی غلامان بقتل او مامور گشت
چون خان مزبور بخانه‌اش رفته دست بمیانش زد و خنجر از غلاف
کشید او دانست که رنگ چیست - همین قدر بترکی گفت - که
سلمی اولدی - یعنی کار چنین شد *

پس ازان (که فرهاد خان کشته شد) ذوالفقار خان (که
امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود) بکمال اضطرار
خود را بدولت‌خانه رسانیده مترصد قتل نشست - چه گمان
نداشت که اورا زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت (۳)
عنایت مرحمت فرمود - او عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق
قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مرجوع نگردید - بعد ازان
(که ذوالفقار خان در بیگلر بیگی‌گری شروان استیلای تمام یافت)
برخی حکام داغستان ازو رمیده خاطر گشتند - در سال (۱۰۰۹) هزار
و نه هجری شاه ایران از قشلاق قراباغ قرچغا بیگ (۴) را (که از مقربان
آن سلطنت بود) بشروان فرستاد - که با ذوالفقارخان و امرای
آن‌حدود اتفاق نموده بارسال استمالت نامها خاطر وحشت‌گرایان را
مطمئن ساخته بر مسالک دولتخواهی ثابت دارد - و هرکه ازانها

---

(۲) نسخهٔ [ا] تربیت وجاه (۳) نسخهٔ [ج] خلعت مرحمت عنایت
فرمود (۴) نسخهٔ [ج] قرچقا بیگ *

بر افراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شده بود) بدان صوب شتافت - سال بیستم با خیول و جمال نذر محمد خان معاودت نموده . سعادت زمین‌بوس دریافته بقلعه داری کابل و ضبط بنگش پایان ضمیمهٔ ضبط بنگش بالا (که باو از سابق مقرر بود) و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي و مرحمت اسپ با زین نقره سر بلندي پذیرفته معه پانزده لک روپیه روانهٔ بلخ نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده ازانجا روانهٔ هندوستان گردید او را بهمراهی خزانهٔ رکاب تعین نمود و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانان پای نزاع بمیان آمد او بورسم جانبازان درحفظ خزانه کوشید - و پس از ملحق شدن بهادر خان روهله (که چنداول بود) بسعي او خزانه بکابل رسید و در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري بعالم عقبی خرامش نمود •

* ذوالفقار خان قراماذلو *

خانلر نام - پسر ذوالفقار خان برادر خرد فرهاد خان قرامانلو ست که از امرای عظیم‌الشان شاه عباس ماضي بود - فرهاد خان در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري در جنگ دین محمد خان اوزبک بهراولی شاه باوجود جلادت و مردانگي بین الاقران تهمت زده گریز شد - شاه گمان غدرے باو بهم رسانید - اگرچه از دانائي

* حرف الذال *

* ذوالقدر خان ترکمان *

(۲)
پیري آقا نام - از منصبداران متعینهٔ کابل است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني چون علي مردان خان قلعه دار قندهار از والی ایران توهم بهم رسانیده ببارگاه سلطنت ملتجي گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او درانجا شتافته با عریضهٔ علي‌مردان خان مصحوب کسان او معاودت نمود و در اکبرآباد بملازمت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار فرق عزت بر افراخت - و چون پس از آمدن علي‌مردان خان ایالت کشمیر تعلق باو گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیان صوبهٔ مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافهٔ یکصد سوار اختصاص گرفت - و پستر در ایامے (که کشمیر مورد رایات سلطنت گردید) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و عنایت اسپ سرمایهٔ شادکامي اندوخت - سال چهاردهم باضافهٔ دوبست سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و شش‌صد سوار سرمایهٔ کامراني براندوخت بعدو حراست غزنین یافته سال هفدهم بعطای علم لوای امتیاز

---

(۲) در [بعضے نسخه] باري آقا - و در [بعضے] میري آقا •

سلطنت فردوس‌آرامگاه بحضور رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و بعد بمهم چوراامن جات تعین گردیده باخراج او از مسکن و تسخیر تهانجات پرداخت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجري از تغیر محمد خان بنگش بصوبه داری مالوه چهرهٔ امتیاز برافروخت - و سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري بدرخواست او صوبه‌داری مزبور بوساطت خاندوران بباجیراو مرهته مقرر شد - نامبرده مدتها زندگي نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید *

گویند سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضي آشنا - متصل آنبیر بلدهٔ جدید عمارت کرده بجی‌نگر موسوم گردانید - بدرستی دکاکین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلدهٔ مذکور و بلدهٔ شاهجهان آباد هردو جا مبالغ کلي صرف نموده کارخانهٔ رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سي سال (که مدت تمام دورهٔ زحل است) مي‌باید و شمع زندگیش پیش ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او ایشور سنگهه بجای او نشست - و پس ازو پسرش پرتهي سنگهه بعضی محالات تعلقهٔ اینها بتصرف مرهته درآمده - برخی اماکن پادشاهي بدست اینها ست - در حالت تحریر پرتاب سنگهه برادر پرتهي سنگهه بر وطن قابض است *

او از اثنای راه بتقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته باتفاق راجه اجیت سنگهه بوطن شتافت و با سید حسین خان بارهه مناقشه برپا کرده مکرر بجنگ پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خلدمنزل از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سواري ملازمت کرد - و بوعدهٔ اینکه بعد دو ماه خود را برساند رخصت وطن شد - در عهد فرخ سیر بخطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چورامن جات (که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود) نامزد شد - و پستر سید خانجهان بارهه خالوی قطب الملک و حسین علي خان با فوج علیحده نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمهٔ چورامن باستصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهي پیوست - و درین معني اصلا استصواب و اطلاع راجه درمیان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشي و سعایت سادات گشت - و باشتهار این معني صفائی که با سادات نداشت برهم شد - اواخر عهد پادشاه مذکور (که او در حضور بود) سادات تکلیف برآوردنش نمودند - او نیز فرصت غنیمت شمرده بر طبق حکم بآنبیر رفت - و در قضیهٔ نیکوسیر متهم بجانبداری او گردیده آخر بدر التجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان (که مقدمهٔ سادات برهم خورده مانعی در میان نماند) اوائل

(۲) * دهیراج راجه جیسنگهه سیوائی *

پدرش بشن سنگهه نبیرهٔ زادهٔ میرزا راجه جیسنگهه است بجیسنگهه نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب راجه جیسنگهه و برادرش بنام بجیسنگهه امتیاز یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعهٔ سخرلنا عرف کهلنا (۳) نامزد گردید - و در گرفتن (۴) قلعهٔ مذکور روز یورش کارهای دست بسته ازو بوقوع آمد - در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار ترفع جست - پس از ارتحال آن پادشاه بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان رفت - و روز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ بود - گویند همان روز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در اعتبار او راه یافت - برادرش بجیسنگهه (که بهمراهی خلد منزل اختصاص داشت) بمنصب سه هزاري سرافراز گردیده با او بر سر آنبیر بمناقشه بر خاست - پادشاه (که شیوهٔ خاطر داری همه کس منظور داشت - و دل‌شکنی هیچ یک نمي خواست) آنبیر را در سرکار ضبط نموده سید حسین خان بارهه را بفوجداری آنجا مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابلهٔ کامبخش متوجه دکن گردید

---

(۲) در [بعضی نسخه] سوائي (۳) در [بعضی جا] کهیلنا آمده (۴) در [اکثر نسخه] گرفتن ریونئ قلعهٔ مذکور *

سپاه پیشه بهم قومي و خویشيِ مقتول بپرخاش برخاستند - ازان میان شورہ پشتے چند بخیمه اش درآمدند - و بیک چشم زدن بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر (که تا اینجا گمان نداشت) بحیراني درشده دست بالا نکرد - و داد مظلومي داد - دو پسر غیر ملتجيِ او دران زد و خورد مردانه بکار آمدند دیگر از رفقا و ملازمان (۲) او هیچکس را دست بکار نرسید - و از سران و سرداران (که در فوج فراهم بودند) اصلاحے و اعانتے سر نزد - گویا همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس که بمرگ او مزهٔ جوششها و حلاوت صحبتها از دل دوستان یکباره بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدي خان مرحوم است - صاف دل (۳) نیک نیت و متدین خدا ترس بود و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون دیوانيِ دکن ببرادر حقیقيِ او وزارت خان شهید تفویض یافت بیوتاتيِ بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهي در سن سي و هفت سالگي ازین حسرتکدهٔ آرزو شکن بنه زندگي بر بست - و داغها بر دل اخلاص‌مندان گذاشت - در حالت تحریر دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آصفجاهي ست و بدیوانيِ ارثي و دیوانيِ سرکار آن نوئین عالي جاه سرافراز دیانت را (که بمیراث یافته) بکمال دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] غلامان او (۳) نسخهٔ [ب] مرد صاف دل *

قیام داشت - پس از ارتحال پدر مشمول عنایت نواب آصفجاه گردیده بفوز دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دو هزاري پایهٔ خویش بلند تر افراخت - در سال شازدهم محمد شاهي شبي منصبدارے دیوانه وش تبه اندیش جنون آشفتهٔ افلاس‌زده عن‌لاشي شمشیرے حواله کرد - بسر بیني خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم شد - اما ازان روز در مزاجش شورشے و سورتے احداث یافت - و عنان بجانب‌دیگر تافت - مردم‌خانه‌جنگ نگاهداشته اندیشهای دور از کار سر بباد ده پیش گرفت - هرچند عقل رسا و فطانت پا بر جایش مقتضي این خام خیالیها نبود اما تقدیر چیرگي نمود - خود را بسپه‌کشي و سرداري کشید - و از نواب نظام‌الدوله بهادر دام اقباله صاحب فوج شده بجانب دهارور و دهاراسین شتافت - و پا از جادهٔ سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسري و فقدان قدرت و اقتدار با هر کس تبه رائي سر میکرد - و بقباحت آن نمیرسید - همان ایام در حوالي ریناپور (۲) بملازمت نواب معزي‌الیه (که عزیمت فرمای حیدر آباد بود) پیوست - قضا را شازدهم ذي‌الحجه سنه (۱۱۵۱) یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجري (که شهنشاه معظم نادرشاه بدهلي آمده قتل عام فرمود) سپاهیئے اجل گرفته از متعینه بےاعتدالي نموده جمدهرے حواله کرد یکے از حضار پیشدستي نموده او را ازهم گذرانید - جمعے

---

(۲) نسخهٔ [ب] زیباپور •

و درشتیِ مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهي براه صلۂ رحم
و مراعات آشنائي نمي‌شتافت و ابواب احسان و امتنان بر روی
خلائق کمتر مي‌کشود اما بدیانت و راستي یگانۂ عصر بود - و در
پاس امارت و مرسومات تکلف نداشت[۲] - بعجزه و مساکین
پوشیده و پنهان خیرات و مبرات میکرد - و با آنکه علوم درسیه
کمتر ورزیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر ارباب تصوف
و مواجید بسیار دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهي
میکرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت مي‌گماشت - و بمشائخ حال
چندان نمي گرائید - بکثرت اشتها زبان زد خاص و عام بود
اگرچه طعام آنقدر نمي‌خورد اما تفکه و تنقل بفواکه و لبوب بسیار
مي‌نمود - توانا هیکل قوي‌قوت بود - و در برق‌اندازي و تیراندازي
حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک
بکندهیلي[۳] (که موضعے سمت سه کروه شهر) مرغزارے از زین‌العابدین
خان خوافي مشهور بود - ابتیاع نموده باغے طرح انداخت
و نارجیلستانے برساخت - زمانه باندازِ متمنایش مساعد نگردید
و الا میخواست مبلغهای خطیر صرف نماید - الآن وفور نارجیل
سبز دران معموره از همان جا ست - پسر کلانش میرک محمد
تقي خان - که در کوچک دلي و یار باشي بے همتا و در صحبت
دوستیِ بے تکلفي یکتا بود - مدتها به بیوتاتیِ بلدۂ خجسته بنیاد

---

(۲) در [بعضے نسخه] تکلیف (۳) نسخۂ [ب] کندبهلي ٭

مزبور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت - چه رفع تهمت چندین ساله مال دازي بوجه وجیه بر روی افتاد - و الا خدا داند که با کدام ظالم آشفته سر از جبابرهٔ روزگار سروکار افتادے و بکجا کشیدے - و پس ازان چون مزاجش مجبول خود رائي و خود سري بود با عضدالدوله عوض خان نایب صوبه‌دار دکن صحبتها در نگرفت - و بکج دار و مریز میگذشت *

چون نواب فتح جنگ از هندوستان معاودت نمود عزیمت جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور (که از راستي و درستي در اظهار حرف حق بے اختیار بود - و بزمانه سازي نا آشنا) بلا تحاشا نسبت بغي و بطلان بجانب خویش و حقیت ظرف ثاني بر زبان مي‌آورد - لهذا باتهام توافق با مخالف شهرت گرفته نزدیک شد که آسیبے سترگ عاید حالش گردد - حلم و گذشت سردار بفریاد رسیده بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بسند افتاد مدتے منزوي و خانه نشین بود - بار دیگر آصف جاه بر سر مرحمت و عنایت آمده خواست ببحالي تیول و خدمت بر نوازد عضدالدوله بکینهٔ دیرینه بمخالفت پا افشرده از پرداخت احوالش باز داشت - اگرچه بدر استغنا و بے نیازي زده سماجت و ابرام شعار خود نساخت اما فکرزدگیهای بیکاري و بطالت آخرها به بیماري انداخت - در شهر رجب سنه (۱۱۴۱) یکهزار و یکصد و چهل و یک هجري بعالم بقا منزل گزید - هرچند بسختي

(٢)
فرستاده مستمال باید نمود - و تلافي و انتقام را برقابو وا گذاشت نگاهي بجانب راجه رتن چند کرده زهر خند نمود - و گفت زرها بپورب فرستاده ام - ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار خواهد بود - دوازده هزار مشعلچي نگاهداشته دمے از قطره و پویه نمي آسایم - و شب از روز نمي شناسم - خان مذکور گفت که قوت و قدرت نواب بیش ازین است - اما درین ایلغار چه قدر فوج همراه میرسد - و در اسپ و آدم چه طاقت خواهد بود - چین ابرو شده گفت - کمال سپاهگري مردن است ناچار هرگاه سردارے
(٣)
باین جرأت مثل هوش باختهای بےحوصله حرف زند - خان مذکور جواب داد - فاذا عزمت فتوکل علی الله *

بالجمله پس از در افتادگي دولت سادات بسر التفاتي اعتماد الدوله از پیشگاه جهانباني بتفویض دیواني ارثي رخصت دکن یافت - و بادراک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول الطاف بیکران آن نوئین عظیم الشان گردید - و چون آن امیر کبیر بمسندآرائي وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار ماموره نموده رتق و فتق محالات تیول خویش بر رای رزینش مفوض فرمود - و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باسترداد زر مغصوبه خوشدل ساخت - و زبان باعتذار مافات برکشود - خان

---

(٢) نسخهٔ [ا] تلافیٔ انتقام را (٣) در [بعضي نسخه] خبرت - و در [بعضي] جبروت آمده *

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت - دران اثنا نواب فتح جنگ عالم علي خان را از میان برداشته چون سروکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغے از متمولان شهر جبرا و قهرا بوستاند - برخے مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام از ایحاش عامه باز داشته بضبط خانهٔ مشار الیه (که از دیر باز بخزائن و دفائن متهم و مطعون خلائق بود) رهنموني کردند باقتضای وقت پسر کلانش را نظربند کرده ابواب تفحص و تجسس بر کشادند - و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بحفر چاههای خالي پرداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند - غیر از طلا و نقره حالي و اوانيء خانهٔ او و خویشاوند نزدیکش (که همگي بهفتاد هزار روپیه میرسید) دیگر سوای بدنامي و رسوائي طرفے نبستند - و طرفه آنکه چون امیر الامرا ازو سوء مزاجي بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت همدیگر محمول داشت #

خان مزبور خود نقل میکرد - روزے (که از کشته شدن عالم علي خان آگهي آمد) با مشار الیه هم بطریق استشاره مستفسر تدبیر و تدارک شد - بمقتضای صوابدید خویش عرض کرد - که مثلے هندي ست - چون دست بزیر سنگ بند بود بآهستگي باید کشید - اینجا خود سر نواب بند شده که ناموس آنجا ست - اکنون عجالة فرمان صوبه داري بنام نظام الملک

بیجا بخاطر داشت - در همان ایام والد ماجدش ودیعت حیات سپرده بود - نواب نظام الملک فتح جنگ ناظم آندیار تجویز قلعه داری قلعهٔ ارک بنام خان موصی الیه ارسال حضور نموده پس از پذیرائي دخیل کار گردانید - و بعد ازان (که امیرالامرا حسین علي خان (۲) ساحت برهانپور را مضرب خیام فیروزي گردانید) بر طبق قرار داد برادر خود سید عبدالله خان دیوانی دکن را بخان مسطور تفویض فرمود - و باعزاز و اکرام موفور بنواخت - و بعطای خطاب دیانت خاني نام آور ساخت *

و چون عزیمت هندوستان نصب العین همت آن نوئین عظیم القدر گردید اورا (که بپای عزل درآمده بود) طوعا و کرها همراه گرفته پس از خلع و تلع فرخ سیر بعطای دیوانی خالصه و منصب چهار هزاري بلند رتبه گردانید - ازانجا [که خان مشارالیه از سن صبا در خجسته بنیاد (که بنابر قرب معسکر پادشاهي حارسے بیش نداشته - و ار هم بپاس بودن پدرش در حضور بیشتر مراعات مي نمود) بمرجعیت و خود سري گذرانیده خوکر تبعیت و شناسای مزاجداني نبود] چار و نا چار در استرضای سردار که گزیر نداشت مي کوشید - اما بخواشي مطلق نمي ساخت - راجه رتن چند (که در مزاج هر دو مدار السلطنت جا کرده بود) غبار آلود کدورت شده کار شکلیها پیش گرفت - و آخرها بسعایت او پارهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] خان بهادر *

بوئے از مس و رصاص (۲) بمشامش رسیده - مگر گاهے برسم العاب و شگفت نمائي از تردستیها در شکن کاغذ روپیه تعبیه میکرد و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و روپیه بر مي‌آورد - در بادی النظر بحضار حیرتے مي‌افزود - و همین قدر منشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد منزل بوقت مراجعت از دکن اورا باجبار و اکراه کشان کشان تا قریب اُجین برد - قضاً را درین ایام مرشد قلي خان میرزا هادي (که از بنگاله آمده بدیوانی دکن سرافرازي یافته) چون دلش پابند آنولایت بود باستعفای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابي جست - مشار الیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التفات جان تازه در قالب آن شوق فرسودهٔ وطن دمیده دیوانی مذکور را بنام والد خان مزبور (که بحراست قلعهٔ ارک خجسته بنیاد مي‌پرداخت) مقرر ساخته برغم خانخانان (که بیشتر باعث توقف بود) بتقریب نیابت پدر از پیشگاه سلطنت برخصت موطن (۳) مالوف فائز و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور بسته یکران عزیمت بره نوردي در آورد - حیدر علي خان (۴) خراساني دیوان منصوب دکن (که در استقلال ثاني نداشت) در اکبرآباد دو چار گشته حسب‌الحکم پادشاهي همراه خود برگردانید - کاوشهای

---

(۲) در [اکثر نسخه] آهن و رصاص (۳) نسخهٔ [ب] وطن (۴) در [بعضی نسخه] حیدر قلي خان •

پس از فوتش سلسلهٔ او جاري شد - خان صداقت نشان سيد شهاب الدين نامي را (که از صوبهٔ بهار بود - و مدتے بخدمتگذاري و پرستاري آن کامل الصفات قيام داشت) بجا نشيني تعين کرد بعد ازو همشيره زاده اش سيد سعدالله بجايش نشست - الحال پسرش سيد قطب الدين مشهور بميان منجهاي صاحب سجاده است - و در عين شباب بتجريد و عدم تاهل آماده - بعلوم نقلي و عقلي شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - باکثرے ملکات رضيه آراسته - سيما بتواضع و حسن خلق بيش از بيش پيراسته #

بالجمله هم در عهد خلد مکان خان مذکور بديواني بيدر و پستر بديواني برهانپور سرافرازي يافته بافزوني منصب و خطاب خاني اعزاز اندوخت - و دران هنگام (که خلد منزل بموکب فيروزي امن افزاي ساحت دکن گرديد) باستلام سدهٔ خلافت مطرح عواطف پادشاهي گشت - ازانجا (که جوان قوي هيکل نمايان و بجودت طبع و رسائي ذهن باکثر فنون آشنا و در هر چيز صاحب اختراع و ابداع بود) ببودن حضور (که مشعر و مبشر ترقيات و مقدمهٔ افزايش درجات است) مکلف شد - خان مزبور از وطن دوستي بحسب جاه نپرداخته دل نهاد اقامت رکاب نميشد - برخے کوتاه نظر بکج بيني و غلط حسي خويش گمان کيميا سازي بدر برده بر زبانها افکندند - حتى بعرض پادشاه هم رسيد - حال آنکه نه گاهے دودهٔ از زيبق و کبريت بدماغش خورده - و نه

بخدمت واقف رموز بطون و ظهور میان شاه نور (که درویشی بود دکان و دستگاه شیخي نچیده مجردانه و متوکلانه میگذرانید) پیوست - و عقد قلبي بارادتش بر زد - در همان سن و سال بمیامن انفاس آن بزرگ خود را از ملاهي و مناهي باز داشته ببرخی اشغال این طایفهٔ صافیه اشتغال مي‌ورزید - و چون آن پیر نوراني بعالم جاوداني منزل گزید وافي عقیدت صافي اعتقاد مبلغ خطیر بر ترمیم و تعمیر مقبرهٔ او صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار رونق دیگر افزود - که الآن در فنای شهر نضارت بهر مزارے دیگر (که مطاف ادانی و اقاصي و یزار و یتبرک به اهل آن بلده باشد) نیست - سوای ایام اعراس او و خلفایش روزهای دیگر هم مثل چهار شنبهٔ آخر ماه صفر مجمعے و هجومے از وضیع و شریف میشود - و چون هر که از غربا بخدمتش مي آمد دو فلوس بدستش میداد (که رفته بحمام غسل کند) ازین رو شاه نور حمامي میگفتند *

گویند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشهٔ خویش بهیچ یکے اطلاع نداده - مگر بتخمین و قیاس از فحوای کلامش دریافته اند - که دولتمند زادهٔ بود از سرزمین پورب - و مریدانش برانند که زیاده بر عمر طبعي زندگي یافته - غریب تر آنکه سلسلهٔ بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیري و مریدي حرفے بر زبان نمي‌راند - بمخلصان و محبان تلقین ذکرے و ارشاد شغلے میفرمود

* کی خواب میتوان کرد درخانهٔ آفتاب است *

پسرانش کلانی محمد دلاور خان مظفر الدوله بهادر انتظام جنگ
که در عمل نظام الملک آصف جاه بفوجداری سرا می‌پرداخت
از چند سال چون تعلقهٔ مزبور بتصرف مرهته رفت پیش نظام الدوله
آصف جاه حاضر شده ببخشیگری صوبجات دکن مامور است
و بر محرر سطور عاطفت دارد - دومی دل‌دلاور خان - که فوجداری
بسوایتن (۲) مضاف سرا داشت - پستر پیش نظام الملک آصف جاه
خود را رسانیده بمیر آتشی دکن سرافراز شد - سنه (۱۱۶۶)
هزار و یک صد و شصت و شش هجري در گذشت - هر دو
صاحب اولادند *

* دیانت خان *

میر علي نقي - خلف ارجمند میر عبد القادر دیانت خان
است - که براستي و دیانت ثاني اثنین والد ماجد خود بود
و در روائی مهام سرکار پادشاهي راه مداهنه و مسامحه نمي پیمود
از آغاز سن رشد و تمیز بنیابت پدر گرامي قدر (که بعلاقهٔ
دیوانی دکن اقامت گزین معسکر سلطاني بود) دیوانی صوبهٔ
خجسته بنیاد رو براه مي نمود - بیوتاتی بلده نیز بالاصالت
انضمام یافت - در اوان شباب نشهٔ انتباه و آگاهي در سرش ریختند
شوق ارادت و انابت سر بر زد - برهبری توفیق و قیادت سعادت

---

(۲) نسخهٔ [۱] بسوایتن *

عبد الحکیم بن میر عبد الرحیم بن مولانا کمال نیشاپوری ست
که با مولانا جمال جد عنایت الله خان برادر میشد - حسب اتفاق
مولانا کمال از وطن بر آمده در لاهور اقامت گزید - و در سنه
(۱۰۱۱) هزار و یازده هجری درگذشت - مرقد او بیرون بلدهٔ
مزبور در سرای حاجی سیاح است - میر عبد العزیز ابتدا نوکر
دارا شکوه بود - چون روی ملازم پیشکی ببارگاه خلد مکان آورد
بنابران شیخ عبدالعزیز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب
دلاور خان و بتدریج بمنصب دو هزاری ترقی کرده بآخرت سرا
شتافت - نامبرده بنابر مصاهرت عنایت الله خان بخطاب
پدر مخاطب گشته در ابتدای جلوس محمد فرخ سیر برفاقت
نظام الملک آصفجاه (که بنظم دکن مامور بود) وارد آن اُلکا
گردید - و بعد تر بتجویز حسین علي خان امیر الامرا بفوجداری
رایچور اختصاص پذیرفت - پس ازان همراه مبارز خان (که با وی
سلف میشد) بجنگ آصفجاه کمر بست - و بعد کشته شدن او
دستگیر شده دیرین روابط آصف جاه را بر سر مروت آورده
پرداخت او بر روی کار آمد - بمنصب پنجهزاری متصاعد شد
و در سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه هجری رخت بعالم
بقا برد - طبیعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص
میکرد - ازوست * * بیت *

* مژگان بهم نیاید دلدار بے نقاب است *

(که دست چپ بود) متوجه گردید - چون بهادر خان با طرف مخالف سازش داشت دیده و دانسته مطابق سنه (۱۱٦۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجري بضرب بندوق شهید ساخت و خود با هدایت محي الدین خان ساز صحبت کوک کرده غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای دور اندیشي مدارا مي نمود اما پس از وصول لشکر برایچوتي (۲) متصل کرپه حوصلها بتنگي گرائید - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورد کشید دران جنگ سردار مذکور بزخم تیر و او بگولهٔ تفنگ درگذشت و انعم ما قیل (۳) * * رباعي *

* هر کام که در جهان میسر گردد *
* هرگاه بپایان رسد ابتر گردد *
* دایم نبود هیچ مرادے بکمال *
* چون صفحه تمام شد ورق برگردد *

در حالت تحریر رنمست خان عرف منور خان برادر علاتی بهادر خان بفوجداری کرنول نامور و اوقات بسر میبرد - با راقم سطور آشنا شست *

* دلاور خان بهادر *

محمد نعیم هیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

---

(۲) در [بعضی نسخه] برانچوبي - یا رانچور باشد که جائے مشهور است
(۳) در [بعضی نسخه] و نعم ما قیل *

از رسیدن پادشاه ببرهانپور چون رعایا فریادی تظلم او بودند معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان جسته روز محاربه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجري بقتل رسید - جز صبایا اولاد نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان و عطای نقاره بلند آوازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیابت صوبه‌داری دکن بداؤد خان مقرر گردید او نایب حیدرآباد شد و در عهد محمد فرخ سیر (که حیدر علي خان (۲) دیوان دکن گشت) او را بفوجداری قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان آمده در جنگ با نظام الملک آصفجاه مطابق سنه (۱۱۳٦) هزار و یکصد و سي و شش هجري بقتل رسید - پسرانش الف خان و رندوله خان - اولین بفوجداری قمرنگر نامزد گردیده - و دومین جاگیر یافته همراه آصف جاه میگذرانید - هر دو در گذشتند و فوجداری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتی بدان کار مي پرداخت - شبی (که بر لشکر ناصر جنگ شهید کلاه پوشان پهلچري شبخون آوردند - و سلسلهٔ انضباط از دست رفت) شهید مذکور او را از خود تصور نموده بجانب مثلش

---

(۲) در [بعضی نسخه] حیدر قلي خان *

(٢)
و برار پایانگهات اصالة باو مفوض شد - در برهانپور بایزید خان همشیره زاده اش نائب بود - و هیرامن بکسریه صاحب اختیار و در برار همشیره زادهٔ دیگر (که علاول خان نام داشت) بنیابت مي پرداخت *

و چون امور سلطنت بقبضهٔ اقتدار محمد فرخ سیر در آمد سال اول بنظامت گجرات معین‌گردید - و چون صوبه داری دکن بحسین علي خان امیرالامرا قرار یافت او عزیمت آن آلکا نمود درین ضمن داؤد خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نربده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد صورت نبست - و بیرون بلدهٔ برهانپور سال سیوم با جمعیت قلیل بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را رانده صفها را برهم ساخت - دران آویز و ستیز مطابق سنه (١١٢٧) هزار و یکصد و بیست و هفت هجري بگولهٔ زنبورک کار او تمام شد لاولد بود - اما بهادر خان و سلیمان خان (که هر دو باهم برادر حقیقي بودند) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهي مي پرداختند - دومین سال پنجاه و یکم بمنصب دو هزاري رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان (که بهادر شاه بر تخت نشست)(٣) سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور نامور و سال دوم پس

---

(٢) در [اکثر نسخه] بازید خان (٣) در [بعضی نسخه] تخت سلطنت *

سرمایهٔ ناموری اندوخت - و باتفاق روح الله خان بمحاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره نامزد گشته سال سي و چهارم در مورچال بضرب بندوق (که از قلعه رسید) جان بحق تسلیم نمود - پسرش عمر خان - که آخر بخطاب رنمست خان چهرهٔ عزت برافروخته در رنمست پورهٔ اورنگ‌آباد سکونت داشت - بعد فوتش چند پسر ازو مانده بودند در حالت تحریر هیچکس نیست - اما داؤد خان بتعیناتی ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعهٔ چنچي (٢) و محاربات (که با مقاهیر رو داد) مصدر ترددات گردید - و سال چهل و سیوم بنیابت فوجداری کرناتک حیدر آباد (که اصالةً بذوالفقار خان مقرر بود) سرمایهٔ افتخار اندوخت - و سال چهل و پنجم فوجداری کرناتک بیجاپور اصالةً ضمیمه شد - سال چهل و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه‌داری حیدر آباد چهرهٔ عزت برافروخت - سال چهل و نهم (که پادشاه خود بر سر قلعهٔ واکنکیره شتافت) او حسب‌الطلب از چنچي آمده در گرفتن قلعهٔ مذکور خدمات شایسته و جرأتهای بجا بتقدیم رسانیده مورد عاطفت گشت - و پس از ارتحال خلدمکان در جنگ کام‌بخش با ذوالفقار خان شریک کرده بود - سال سیوم جلوس خلدمنزل بنیابت خان مزبور بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار پایانگهات معین گشت - و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهانپور

---

(٢) نسخهٔ [ب] خنجي - و در [بعضی نسخه] جنجي *

سیوا روانه شده بود) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعین نمود - خضر خان پس از ملحق شدن روزے ضیافت شیخ قرار داده اورا طلب داشت - شیخ مزبور چون متصل خیمه رسید خضرخان بنابر استقبال برآمد - شیخ (که از مضمر او آگاهي داشت) پیشدستي بکار برده او را از هم گذرانیده خود را در فوج رسانید - بهلول خان باستماع این معني فوجے بر سر دکنیان برده جنگ عظیم روداد آخر دکنیان دست توسل بوالی حیدرآباد دراز کرده بآن جانب رفتند - داؤد خان دران ایام در قلعهٔ نلدرک بود - خانجهان کوکه ناظم دکن باستمالت او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلدمکان نوکری پادشاهي نموده بمنصب چهار هزاري و خطاب خاني سربلند گردید - و برادران و اقربایش بمناصب درخور سرافرازي یافتند. و نلدرک در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبهٔ برار قرار گرفت *

سال بیست و ششم بعد ورود موکب سلطاني بدکن باتفاق سلیمان خان برادر و رنمست خان عم خود (که علي نام داشت و سال هفتم جلوس خلد مکان بنوکری پادشاهي و منصب هزار و پانصدي سرفرازي یافته رفته رفته بمنصب پنجهزاري و خطاب رنمست خان افتخار اندوخته بود) بدولت آستانبوس کامیاب گشت - و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدین به تنبیه فسادپژوهان مرهته رخصت پذیرفتند - رنمست خان بخطاب بهادر خان

والد او از ولایت توران آمده - موصی الیه بهمت بلند و ذهن عالي متصف - و بشعر و سخن مربوط - روزے چند بنیابت جد بزرگوار پرداخته پس ازان بحیدر علي خان (۲) نقش صحبت او درست نشسته فوجداری بیر داشت - و در گجرات از جانب خان مزبور حکومت بتیلاد (۳) میکرد - چندے پیش ازین حسب التجویز آصف جاه بعاملی اندور (که از محالات مشهورهٔ صوبهٔ بیدر است) نامزد گردید - درین اوقات از بے مددی روزگار و علت نزول ماء (که بے عینک تبئین اشیا محال است) خانه نشین شد - درین بیکاري و عطالت شوقے بکیمیا بهم رسانید - و اصطلاحات این فن از کتب معتبرهٔ قوم خوب ورزید - اما حاصل آنرا (که در خزانهٔ غیب است - نه در دکان عطار) امیدوار - ذلک فضل الله یوتیه من یشاء *

* داؤد خان *

و بهادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پنی - نامبرده ابتدا بشیوهٔ سوداگري بسر مي‌برد - پستر در سرکار حکام بیجاپور نوکر شده باستصواب بهلول خان عبدالکریم میانه برتبهٔ سرداري فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشي با بهلول خان شریک مصلحت بود - پس ازان خان مذکور اورا بظاهر جهت کمک شیخ منهاج (که باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب

---

(۲) در [بعض نسخه] بحیدر قلي خان (۳) نسخهٔ [ب] پتیلاد *

گردید - و پس‌ازان (که خان مشار الیه ملازمت پادشاهي دریافت) بعنایت والا سرمایهٔ اعزاز اندوخت - و چون توجه بحیدرآباد و استیصال کام بخش پیش‌نهاد عزیمت پادشاهي بود برخی اسامی محل در قلعهٔ رصینهٔ بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم بخان مذکور مفوض گشت - و چون خلد منزل ازان طرف رجعت فرموده علم‌معاودت بهندوستان برافراخت خان مذکور (که توطن‌گزین خجسته بنیاد بود) بقلعه داری قلعهٔ ارک آنجا (٢) سررشتهٔ فراغت و آسودگي بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلي خان از بنگاله بحضور رسید) ازانجا که دل بستهٔ آن دیار بود دل نهاد این کار نگردید - و بنابر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود که بار دیگر دیوانی دکن نامزد خان مذکور گشت *

چون نوبت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانی دکن بحیدر علي خان خراساني تعلق گرفت - پیش ازانکه او برسد آن مسافر عالم قدس بجوار ایزد بے همال پیوست - طرفے از فضل و کمال داشت - کتاب مستطاب مثنوی معنوي را تبرکا در مجلس او میخواندند - پسرش دیانت خان ثاني ست - که درین صحیفه احوال آن مرحوم جدا بخوک قلم میگذرد - از اولاد دختري (که نزد او محبوب تر بود) پسر صبیهٔ کلان سید امانت خان معروف بارجمند خان است - که پدرش سید اتائي ست میر احمد نام

---

(٢) نسخهٔ [ب] بقلعه داریٔ ارك آنجا *

مربع نشین مسند حکومت گشت - وچون در سال چهل و سیوم برادرش امانت خان ثاني متصدی بندر سورت ازین جهان فاني بنعیم جاویداني پیوست او بایالت بندر مسطور لوای کامراني افراخت - و بعنایت اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاری مهمات آن بندر در پیشگاه سلطنت درجهٔ استحسان نیافت - بسرگراني طلب حضور گردید و بهتر بتفویض دیوانی دکن آب رفته بجو آمد - بعد واقعهٔ ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته در اورنگ آباد گذاشت *

از اختیار و اعتبار دیوانان (۲) آنوقت چه توان گفت - نود و نه هزار دام بدستخط خود تنخواه میکردند - و بهرکه مي‌خواستند زیاده بران هم بدنعات تن مي‌نمودند - و چون تنخواه جاگیر بدون دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود ازانجا [که غیر خان فیروز جنگ (که در برار قیام داشت) عمده ترے در دکن نبود] هرگاه ضرورت میشد افراد تنخواهی تیول نزد او میرفت - و آن نوئین بلند مرتبه بهمین رجوع غیرمترقب بسند نمودہ دستخط میکرد - وپس ازان (که خلافت مرتبت بهادر شاه غازي پرتو وصول بر مرز و بوم دکن افکند) دیواني را بنام مرشدقلي‌خان مقرر نموده تا رسیدن او از بنگاله موسوي خان میرزا مهدي بنیابت دخیل کار

(۲) در [اکثر نسخه] دیوانیان *

مستقیم احوال ثابت اقوال بزرگ منش سنجیده خصال بود - و بصدق و راستي ممتاز - و بحزم و احتیاط امتیاز داشت - درحین حیات پدر بزرگوار بتعهد خانه مکان در بارگاه خلافت سعادت روشناسي اندوخت - و بگلگونهٔ کارداني و رشادت چهرهٔ روزگار خویش افروخت - دران هنگام (که والد ماجدش بتمشیت مهمات دیواني دکن مي‌پرداخت) مشارالیه به بیوتاتي بلدهٔ اورنگ آباد قیام مي‌ورزید - چون موکب عالمگیري ببلدهٔ مذکور سایهٔ وصول افکند باحداث شهر پناه آنجا (که دوره اش هزار ذرعه که دو کروه پادشاهي ست) امعهٔ ارشاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال فوج فیروزي تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام مطلوب خاطر پادشاهي بود مشار الیه بمیعاد چهار ماه بعهدهٔ خود گرفته بصرف سه لک روپیه بانجام آورد - و پس از فوت پدر ازانجا (که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحهٔ خاطر پادشاهي ارتسام داشت) آن شاه قدر شناس تفقد احوال هریک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور (که اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود) باضافهٔ نمایان مورد مراحم گردید - و چون برادر خردش میر حسین (که بیشتر مطرح انظار الطاف خسرواني بود) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او بدیانت خاني فرق عزت برافراخت - و در سال سي و چهارم بخدمت دیواني صوبجات دکن از انتقال منسوي خان میرزا معز

برادرش عبد المحسن خان عرف موچه میان (۲) (که آخر بخطاب ارثي سرافراز شده) بکار مزبور امتیاز یافته سالها راتق و فاتق مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبدالنبي خان کور اورا نظر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهته جنگ نموده خود را بکشتن داد - پسرش عبدالحلیم (۳) خان بجای پدر نشست مرهته غالب آمده نیمهٔ ملک متصرفه بعلت چوتهه گرفت - در حالت تحریر [که سنه (۱۱۹۳) یکهزار و یک صد و نود و سه هجري ست] حیدرعلي (۴) خان بر تعلقهٔ او دویده او را دستگیر نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه باو بود بقبضهٔ تصرف خود درآورد اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزادهٔ بهلول خان عبد الکریم است - که سال هفتم جلوس خلد مکان بفوج پادشاهي ملحق گشته بمنصب پنج هزاري و خطاب اخلاص خان سربلند گردید - سال یازدهم (که داؤد خان قریشي بتعاقب سیوا بهونسله گام همت برداشت) او با معدودے درهراولي بجنگ پیوست - و زخمي گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیري تا سال بیست و یکم حیات او مستفاد میشود *

* دیانت خان *

میر عبد القادر - مهین خلف امانت خان خوافي مست

---

(۲) نسخهٔ [ا] موجه میان (۳) نسخهٔ [ب] عبدالحکیم خان (۴) نسخهٔ [ب] نواب حیدر علي خان *

سال بیست و نهم خلدمکان بمحاصرهٔ بیجاپور پرداخت - سکندر عادل خان چار و ناچار بلدهٔ مذکور را حواله نموده ملازمت پادشاهي دریافت - او نیز شرف عتبه بوسي اندوخته بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب دلیر خان لوای مباهات بر افراشت و مدتها در تعیناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهي مي پرداخت و سال چهل و هشتم از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار درجهٔ بلند رتبگي پیمود - پس از ارتحال خلدمکان بظاهر توسل با محمد کام بخش جسته در تعلقهٔ فوجداری خود سانور و بنکاپور (که سرکارے ست از صوبهٔ بیجاپور) رفته فروکش نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان بفوجداري و جاگیرداری سرکار مذکور شادکامي اندوخت - و پس ازو پورش عبد المجید خان (که در صوبه‌داری ناصر جنگ شهید بخطاب سطوت جنگ نامور شده) بدان تعلقهٔ ارثي مي‌پرداخت - چون بر آلکای دکن مرهته تسلط یافت چندین پرگنه از تعلقهٔ مذکور در عوض چوتهه (۲) بدست او رفت - و قلیلے باقي ماند - درحالت تحریر پسرش عبد الحکیم خان بدان ارقات بسر مي برد - پسر دوم عبد الرحیم میانه عبد النبي خان است - که کرپه و غیره محالات صوبهٔ حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پسرش عبد النبي خان کور بتعلقهٔ مذکور سرافرازي یافت - پس ازو

(۲) در [بعضی نسخه] چوتهه *

مدار علیه دولت سکندر عادل خان با او طرح مصالحت انگیخته
در کنار بهیمره آمده و ازین طرف بهادر کوکلتاش شتافته باهم
ملاقات کردند - و صبیهٔ خواص خان با نصیري خان پسر کوکلتاش
مذکور منسوب شده هردو بجاهاي خود بر گردیدند) بهلول
خان از خواص خان نفاق در دل جا داده خواست او را در راه
دستگیر سازد - او ازین معني آگاهي یافته شباشب روانهٔ بیجاپور
گردید - پستر (که بهلول خان متصل بلدهٔ مذکور رسید) او سررشتهٔ
بزرگي از دست نداده باستقبال بر آمد - بهلول خان بتقریبی او را
نظربند ساخت - پس ازان دور دور او شد - و فیمابین دکنیان
و افاغنه نفاق برملا گشته کار بزد و خورد کشید - بعضے از دکنیان
بفوج پادشاهي ملحق گشتند - و اکثرے بوالي حیدرآباد رجوع
آوردند - باستماع خبر مقید گردیدن خواص خان بهادر کوکلتاش
بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراهم آورده بر اماکن متعلقهٔ
بیجاپور آمد - و فیمابین او و بهلول خان عبدالکریم کشش و کوشش
بسیار کرة بعد اولی بوقوع پیوست - سال بیستم چون کوکلتاش
طلب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضهٔ اقتدار دلیر خان در آمد
بمناسبت قومیت هر دو با یکدیگر همزبان شده قاصد حیدر آباد
گردیدند - و با دکنیان (که از جانب حاکم حیدرآباد آمده بودند)
محاربات سترگ رو داد - درین ضمن بهلول خان به‌بیماري
درگذشت - و پسرش عبد الرؤف بسرداري سر برافراخت - تا آنکه

ماند - هیچگاه سیلئ زمانه نخورد - و ذلت و خواري نکشید
پسرانش کمال الدین و فتح معمور - دومي در جنگ مورچال
بیجاپور بکار آمد *

* دلیر خان عبدالرؤف میانه *

نبیره زادهٔ بهلول خان میانه است - که در عهد جنت مکاني
بروزگار پادشاهي کامیاب شده بمنصب دو هزار و پانصدي هزار
سوار مرتقي گشت - سال دوم جلوس اعلی حضرت چون
خانجهان لودي متوهم شده راه فرار گزید او نیز با نظام الملک
دکني پیوسته نوکرئ او اختیار کرد - و چندے در مقابلهٔ افواج
پادشاهي ساحت کجروي پیمود - پستر با عادل خان بیجاپوري
توسل جسته چاکر او شد (۲) - سال هفتم در محاصرهٔ دولتاباد شوخیها
نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگي یافت
و پس از در گذشتن او پورش عبدالکریم بسرداري و خطاب بهلول
خان نام بر آورد - و چون والئ بیجاپور طفل بود و اختیار کارها
بدست دیگرے نامبرده باجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط
بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان (که میرزا راجه
جیسنگهه بتخریب ملک بیجاپور تعین گردید) نامبرده از سرداران
فوج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم (که
خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشي

---

(۲) نسخهٔ [ب] ملازم او شد *

خواست که اورا با خود همداستان ساخته علم خودسري برافرازد
دلیرخان سر ازان بپیچید - سرگراني طرفین بنا خوشي انجامید
دلیر خان برسم یلغر روانهٔ حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب
قطره نمود - چون عرضي دلیر خان از نظر پادشاهي گذشت (که
پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفاقت نموده احرام
حضور بستم) و متصل آن عرضي شاهزاده نیز رسید (که این
افغان پر شر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بمالش
او روانه شدم) بوصول این عرائض پادشاه را غریب اضطرابے
در گرفت - و مکرر بمتوضا شتافت - همت خان چون از سن صبا
تربیت یافتهٔ دوش و کنار پادشاهي بود و بسیار گستاخانه عرض
میکرد بپادشاه گفت - که ایفهمه ندارد - چرا حضرت اینقدر اضطراب
میفرمایند - پادشاه تند شده فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست
مشکل آنست که مبادا باهم ساخته باشند - و فوجے (که سردارش
دلیر خان باشد) درمقابل او غیر ازخود دیگرے را نمي‌بینم - پس
هرگاه مرا با او سروکار افتد (۲) جنگ دو سر دارد *

بالجمله خان مذکور قوي هیکل و بسیار زورمند بود - حکایتهای
غریب از قوت و اشتهای او اشتهار تمام دارد - و برالوس خود
بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه
و یاوري طالع از ابتدای عمر تا انتها اوج پیمای دولت و شوکت

---

(۲) در [بعضي نسخه] رفته *

آن‌دیار بآن سردار نامدار مفوض گشت - که تا تعین صوبه دار مهمات آنجا بصوابدید او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم با افواج حیدرآباد درآویخته پیکار سخت دست داد - خدمتگارے (که عقب فیل نشسته بود) بزخم بان جان در باخت - و آتش بان در گریبان خان مزبور افتاده از آب چهاگل فرو نشاند - و بسیارے از طرفین دران روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن تردد‌ش قلعهٔ منگل سربهه (۲) از تصرف سیوای بهونسله برآمد - و در سال بیست و ششم (که بلدهٔ اورنگ آباد مطرح الویهٔ عالمگیري بود) او را با سران دیگر بیساق بیجاپور تعین نموده تا رسیدن محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - دران ایام بیماری شدید کشیده در مبادی سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۴) یکهزار و نود و چهار بجاوید سرا شتافت *

اگرچه مشهور آنست (که خلد مکان بغضے آثار خود سري و سرکشي ازو تفرس نموده مسمومش فرمود) اما آنچه بتحقیق پیوسته این حرف پرتوے از فروغ راستي ندارد - بعضے ثقات برانند که برادر زاده اش بتبدیل حبّے (که معتاد داشت) کارش تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیرت و شجاعت (که سپاهگري هیچ یکے را بخاطر نمي آورد) از دلیر خان حساب برمیداشت - گویند هنگامے (که او با شاه عالم در دکن بود) شاهزاده

(۲) نسخهٔ [ب] منگل سرهته - و نسخهٔ [ج] منگل بیرهه *

پا بر جا (که ازان رستم زمان ظهور یافت) موجب تحسین و آفرین دوست و دشمن گردید *

گویند دران عرصهٔ کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و گیر گرم گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوي و چوگان دلیران بود * * بیت *

* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی *
* همه دشت پاشیده چوگان وگوی *

و پس ازان (که عرصه (۲) بر فوج پاشاهي تنگ گردید) ناچار بافزونی همت و درستیِ حواس راهے (که در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و اسپان جنگ کنان بدنبال بیجاپوریان طی نموده بودند) در سه هفته برفتار قهقري رجعت نمودند - وچون قلعهٔ سالهیر مضاف بگلانه بدست غنیم افتاده بود بانتزاع آن متوجه گشته هرچند سعي بکار برد سودمند نه‌افتاد - و جانگزائیِ آب و هوای آن ضلع بتضییع و هلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل مقصد برخاست - و در سال هیزدهم بآستانبوس خلافت چهرهٔ دولت افروخت - و از تغیر عابد خان بصوبه داریِ ملتان رخصت یافت - و در سال نوزدهم آن صوبه به تیول شاهزاده محمد اعظم شاه (۳) مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیده بیساق دکن مرخص گردید چون سال بیستم خانجهان بهادر ناظم دکن معاتب شد خبرداریِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] عرصهٔ فوج (۳) نسخهٔ [ب] معظم *

یافت که هر ساله دو لک روپیه پیشکش بسرکار والا عودی سازد و قلعهٔ مانک درگ را (که از حصون متینهٔ سرحد اوست) مسمار سازد *

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفت لک روپیه وجه پیشکش بوصول رسید و ایصال هشت لک روپیهٔ دیگر نیز در مدت دو ماه (۲) و بیست لک روپیهٔ باقي را بوعدهٔ سه سال قرار داد زمیندار را (که مریض و علیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود) با رام سنگهه کهین پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون کوکمب سنگهه زمیندار دیوگده (که پانزده لک روپیهٔ سنوات ماضي بر ذمهٔ او جمع بود) نیز سر بر خط ایلي و انقیاد گذاشت سه لک روپیه برسم جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرری هرساله بر وی معین نمود - دران اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب عادل شاه و تاخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکوز خاطر اسمت خود را در اورنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال [illegible] از سرحد دیوگده روانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامهای او در دیار دکن بر السنه و افواه وضیع و شریف دایر و سایر است و در جنگی (که خانجهان کوکلتاش را بهراولی دایر خان آنطرف آب بهیمره بعساکر بیجاپور واقع شد) تلاشهای نمایان و ثباتهای

---

(۲) نسخهٔ [ج] و ایصال هشت لک روپیه باقي را •

و کوشش کارطلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پورندهر (که بسیارے از اقربا و مردم کاری او دران محصور بودند) مسخر خواهد گشت - براجه طرح آشتي انداخته ملاقي گرديد - و آن قلعه را با قلاع ديگر پيشکش نمود - و چون دلير خان هنوز بپاى حصار اقامت داشت راجه سيوا را نزد خان مذکور فرستاد - و او بعد ملاقات دو صد اسپ با ساز طلا و يراق با ساز مرصع و دو تقوز از نفائس اقمشه اورا داده رخصت نمود - و پس از انصرام اين مهم در هراولى راجه بنهبت و تاراج ولايت بيجاپور پرداخته عادل شاهيه را مالشها بسزا داد - چون ازان کار وا پرداخت بنابر هنگامهٔ شاه عباس ثاني (که بعزم سپاه کشي و رزم آزمائي داعيهٔ فرستادن لشکر بسرحد هندوستان اظهار ميکرد) باکثر سران و سپهداران احکام طلب عز صدور يافت - و خان مذکور نيز در سال نهم حسب الطلب بر جناح سرعت و استعجال روانه گشت از دریای نربده گذشته بود که از نيرنگي تقدير حيات مستعار شاه [illegible]يران سپري گرديد - و نايرهٔ آشوب باطفا گرائيد - دلير خان بوصول يراليغ با جمعے از امراى پادشاهي که همراه داشت عطف عنان بجانب چانده و ديوگده نمود - مانجي ملار زميندار چانده بوسيلهٔ عجز و ابتهال بملاقات آمد - و از کار آگهي و معامله شناسي برسم جرمانه مبلغ يک کرور روپيه را از نقد و جنس متعهد شد و پنج لک روپيه بطريق شکرانه بخان مذکور متقبل گرديد - و تراز

استقلال در سرزمین دکن فرو برده بتاخت و تراتي غبار شورش برانگیخته بود) دستوري یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتزاع (۲) قلاع سیوا همت برگماشت و از قصبهٔ پونه بکشایش قلعهٔ پورندهر و رودرمال روانه گردید دلیر خان (که مقدمة الجیش فیروزي بود) از کتل (۳) سانور گذشته نزدیک بدان مکان در مدد نزول بود که ناگاه فوجے از اعادي نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحملهٔ بهادرانه تاب مقاومت نیاورده جنگے بگریز کرده بجانب کوهے (که آن هر دو قلعه بر فراز آن بود) کشید - دلیر خان جنگ کنان و خصم افگنان بران کوه برآمد - و بسیارے را طعمهٔ شمشیر گردانید و معمورهٔ (که در کمر کوه بود - و آنرا (۴) ماچي گویند) آتش زده بعزم محاصره پیش رفت *

چون مردم هر دو حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند خان مزبور پای همت (۵) نکشیده بیاوري شهامت و بسالت متصل حصن پورندهر رسیده عجالة مورچال بر بست - و چون چندے در محاصرهٔ هر دو حصار به نبرد آرائي و هنگامه افزائي گذشت یک برج قلعهٔ رودرمال بصدمات متواتر توپها انهدام یافت - دلیر خان مردم خود را تحریض بیورش نموده بر فراز آن برج بر آمد - محافظان بزینهار در آمدند - سیوا بر جهد

---

(۲) در [بعضے جا] پرندهر آمده - و در [بعضے نسخه] پرنداور (۳) در [بعضے نسخه] سالور (۴) نسخهٔ [ب] ماچي (۵) در [بعضے نسخه] کشیده ٥

صبح بمکانے آورده راه یورش نمود که خندق پرآب داشت
و صعوبت طریق و اجتماع مقهوران بیش از دیگر جوانب بود
بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بیکبار چندین هزار توپ
و تفنگ و دیگر ادوات آتشبازي رها کرده روی هوا را از ابر دود
تیره ساختند - و حقهای باروت از بالای برج و باره شراره ریز
و زمین و زمان از صوت توپها زلزله انگیز شد - دلیر خان از وفور
جلادت و تهور رخ تافتن ازان آشوب گاه تجویز ننموده فیل سواره
بآب خندق راند - همراهان چون چنین دلاوري از سردار مشاهده
نمودند عرق جرأت حرکت نموده دران رستخیز بلا (که پردلان
روزگار را قدم همت میلغزید) یورش کردند - و حربے صعب
در پیوست - اکثرے ازعساکراسلام را تن از آسیب زخم فگار و جمعے را
دران بذل کوشش نقد جان نثار شد - پنج تیر بدلیر خان رسید
و بسبب سلاح مجروح نشد - و تیر بسیار بر فیل مرکوبش و حوضهٔ آن
بند شد - خان دلاور با جوقے بپای حصار رسیده بدستیاری شجاعت
ببالای دیوار برآمد - و با اهل ضلال برزم و قتال درآویخت
و پس ازان از جانب دروازه و دیگر اطراف نیز مردم داخل
حصار شده لوای استیلا برافراشتند - کفار مغلوب رعب و هراس
گشته بدر فرار زدند - و بعد فوت میر جمله خان مشارالیه بحضور
آمده ناصیهٔ سعادت بر آستان خلافت نورآگین ساخت - و در سال
هفتم بهمراهی راجه جیسنگهه باستیصال سیوا بهونسله (که ریشهٔ

تمام حصار مقدور نبود) دلیر خان بصوابدید سپه سالار محاذی برجے از برجهای کلان مورچال بسته بلوازم قلعه کشائي همت بست و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر توپے (که ببرج و باره (۲) میرسید) از کمال استواری حصار جز گردے ازان بر نمي‌خاست و اثرے از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و هر زمینے بود تلب و خطرناک [که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکرهای عظیم هندوستان (که بعزیمت تسخیر آندیار رفته بودند) بخدعهٔ آن قوم غدار دستخوش هلاکت و پایمال خرابي شده کمے جان بسلامت ازان ورطه نیاورد] لاجرم سپه سالار بر یکے ازان دو دیوار یورش مقرر نمود - و دلیر خان را با برخے سران نبرد آئین بدان کار معین نمود #

اتفاقا یکے ازان قوم (که از مدتها در ممالک پادشاهي بسر برده و درینولا در آحاد لشکر منتظم بود) بمکراندوزي در مقام کینه‌توزي شد - و بصورت دولت خواهي اظهار نمود - که بر حقیقت این بوم و بر کماهي آگهي دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج فیروزي را بموضعے میبرم - که ازانجا یورش بآساني میسر آید و همان دم بمحصوران پیام فرستاد - که در فلان مکان (که اصعب جوانب آنحدود است) جمعیت و هجوم نموده مترصد باشید دلیر خان برهنموني آن نابکار شب راه پیمود - هنگام ظهور تباشیر

---

(۲) در [بعضے نسخه] بارهٔ قلعه #

زمین بدر رفت - و بعضے از مواضع پایاب غرقاب شد - و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند - بدین سبب سوار و پیادهٔ بسیار بلطمهٔ امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت - فتح خان پسر دلیرخان دران میان رخت حیات بسیلاب اجل داد - خان شهامت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید - و بکوشش دلیرانه اعادي را آوارهٔ دشت ادبار ساخته مجموع توپخانهٔ آنهارا بدست آورد - و پس از آوارگی شجاع بهراولی معظم خان در تسخیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سعیهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود - چون عساکر پادشاهي از دریای برهما پوتر (که از رود خانهای مشهور آن ولایت است) عبره نمود بپای شمله گدهه رسید - آن حصنے ست متین آسمان رفعت - محاصرهٔ آن از نیروی قدرت و طاقت ارباب همم عالیه افزون - و ساکنانش در سنگ باران حوادث از آسیب منجنیق فلک مصون - و از دو جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند - که از جانب جنوب بطول چهار کروه منتهي میشود بکوهے سر بچرخ دوار کشیده و از شمال تا سه کروه بدریای زخار مذکور رسیده - و آن هردو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند - و همه جا بتوپ و بادلیچ و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک اسامی جنگجو دران فضا بقدم ثبات در مقام مدافعت ایستاده - ازانجا (که محاصرهٔ

کشیدند - شیخ میر بکار آمد - و دلیرخان کوششهای مردانه و تلاشهای
دلیرانه کرده زخم (۲) تیرے بر دست خورد - درین اثنا عساکر دیگر
ضمیمه گردید - دارا شکوه جگر در باخته راه آوارگی سر کرد
و پس ازان بکمک معظم خان میر جمله (که در اخراج شجاع از ولایت
بنگاله مساعی جمیله بروی کار آورد) تعین گردید - و دران معرکه
(که آزمونگاه دلیری و دلاوری بود) بذات خود تلاشهای مردانه
بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رستم و اسفندیار است *

چون درشعبان دوم سال جلوس معظم خان از مخصوص‌آباد
بعزم عبور از مهاندی (که ازانجا دو کروه است - و از (۳) بکاله گهات
پایان تر گذر پایاب بهم رسیده بود) بر کنار آن ناله رسید فوج
مخالف (که آنطرف آب بتزک و استحکام توپخانه پرداخته مستعد
مدافعت بود) دست بانداختن توپ و تفنگ برکشود - نخست
دلیرخان بمیامن همت و جلادت با سران دیگر فیل سوار بآب
زده روان گردید - آنها درمیان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ
درگرفته آتش پیکار برافروختند - برخی از بسالت‌کیشان هدف
ناوک تقدیر گشتند - و بسیارے زخم برداشتند - و جمعے از صدمهٔ
پیکار برگردیدند - و چون هردو طرف گذر غرقاب بود درمیان
ناله از طرفین معبر چوبها بزمین فرو برده بودند - که نشان پایاب
باشد - درین وقت بسبب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده ریگ

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] تبرے (۳) نسخهٔ [ج] رکاله گهات *

ازینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع (که بمنصب سه هزاري فایز شده) در همان ایام هزارے دیگر نیز افزوده باشد *

و بالجمله دلیر خان بهمراهی شیخ میر بتعاقب دارا شکوه از ملتان دستوري یافت - و درجنگ اجمیر (که دارا شکوه سرتا سر دره دیوارے استوار برآورده سدے سدید و حائلے محکم در پیش رو داشت - و جا بجا توپ (۲) و تفنگ و سایر آلات نبرد و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت دیوار همت بمدافعت و محاربت مي‌گماشت) جنود عالمگیري را یورش بر مورچالش صورت نمي‌بست - تا آنکه نقش مراد از پردهٔ غیب بر صفحهٔ شهود جلوه‌گر گشت - که دارا شکوه برخے مردم را بمدافعت و ممانعت کمان راجه راجروپ بسمت کوکله پهاري فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند و با آنها بجنگ در آویختند - دلیر خان از دست راست توپخانه با فوج خود سوار شده لوای جرأت بجانب آن جسارت کیشان برافراخت - و بعد ازو شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده باز پیوست - هر دو سردار باتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان (که بهمان سمت بود) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمي پذیرفت - این دو تهمتن بقدم شجاعت و مردانگي داخل مورچال شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام

---

(۲) نسخهٔ [ب] توپ و تفنگ نصب کرده *

میرزا راجه جیسنگهه (که از پیشگاه خلافت اقبالمندي و کار فرمائی اشکر برای رزمش مفوض بود) بمقتضای حال از موافقت او خود را کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیرت زدگي دلیرخان را طلبیده در صلاح کار مشورت نمود - او موافقت و موافقت خود را مشروط برفتن شاهجهان پور (که آباد کردهٔ بهادر و وطن افاغنه است) نموده متعهد گردید - که درانجا سپاه از افغانان و غیر آن فراهم آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه قبول این کنکش کرد - راجه جیسنگه چون بدین معني آگاهي یافت و دانست (که دلیر خان از خامي و بے تجربگي سود خود را از زیان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است) بمقتضای دوستي و مودتے که با او داشت بابلاغ نصائح دوستانه و تذکار مقدمات عاقلانه خان مذکور را ازین ارادهٔ فاسد (که غیر از خانه خرابیِ او و قبیله اش حاصلے نداشت) باز آورد - و در عزیمت رو آوردن بعتبهٔ عالمگیري با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر سلیمان شکوه بنابر قرار داد مذکور عزم مراجعت بالهآباد نمود دلیرخان تمهیدے نموده با راجه جیسنگهه در همان منزل ماند و بدین جهت بندهای پادشاهي ترک همراهي گزیدند - و دلیر خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور و متهرا بتقبیل عتبهٔ عالمگیري چهرهٔ دولت بر افروخته باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار والا رتبه گشت

مخالف بودند) با هراول پادشاهي در آويختند - دليرخان (كه
در مقدمهٔ لشكر انتظام داشت) بزد و خورد درآمد - با آنكه چند
ضرب شمشير دران دار وگير باو رسيد چون مسلح و اوپچي بود آسيبي
بر نداشت - پس ازان (كه بطلب افواج حكم رفت) او نيز بشرف
حضور فايز گرديد - و در سال سي و يكم بنوازش نقاره مباهات
اندوخت - و در سلك همراهيان سليمان شكوه بمقابلهٔ شاهزاده
محمد شجاع (كه از خام خيالي و تباه انديشي سر از اطاعت پدر
والا قدر پيچيده پا از بنگاله پيش گذاشته دست تصرف بر اكثر
محال خالصه دراز ساخته بود) متسلك گرديد - و بعد از تقارب
فئتين در حوالي بنارس شجاع (كه همواره گرفتار مستلذات نفساني
و گران خواب بيخبري بود - و از تدبير كار و كذاش روزگار اصلا
آگهي نداشت) مغلوب رعب گشته رو بفرار گذاشت - و بے آنكه
دست و بازوئي بكارزار بركشايد طفلانه دست و پاي زده كشتي سوار
روي فرار بسوي پتنه گذاشت - و سليمان شكوه بهمعناني ظفر رهگراي
تعاقب گرديد - دليرخان در جلدوي اين فتح باضافهٔ هزاري هزار
سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت
و پس ازان (كه سليمان شكوه حسب الطلب جد بزرگوار و پدر
عالي مقدار از پتنه لواي معاودت افراخته بتعجيل تمامتر راهي
گشت) در نواحي موضع كره خبر هزيمت دارا شكوه و فرار او
بجانب لاهور شكيب رباي احوال و تفرقه پرداز جمعيتش گرديد

و دیوانی خود فرمود - درینولا نیز بعضی کارهای سرکار بدو نامزد است - مرد بارسے ست - خدا بیامرزد *

* دلیر خان داوزي * (۲)

جلال خان نام - برادر خرد بهادر خان روهیله است - چون در سال بیست و یکم مزاج اعلی حضرت از بهادر خان با وصف خدمات نمایان و تلاشهای شایان در یساق بلخ و بدخشان از جهت اهمال و تهاونے (که در تعاقب نذر محمد خان و اغماض و خودداري که در کمک سعید خان در جنگ هفت روزهٔ اوزبک سرزده) منحرف و منزجر گردید سرکار قنوج و سرکار کالپي (که در تیولش بود - و دوازده ماهه حاصل داشت ، در عوض مطالبهٔ سرکار والا (که قریب سي لک روپیه بود) ضبط شده فوجداری آن محال بجلال خان تفویض یافت - و از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هزار سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سرافراز گردید . و بتدریج پایهٔ اعتبار برافراخته در سال سیم بهمراهی معظم خان میر جمله تعین دکن گشت - که در رکاب ظفر انتساب شاهزاده محمد اورنگ زیب (۳) بتاخت و تالان ولایت عادل‌شاهیه پردازد *

روزے در اوان محاصرهٔ قلعهٔ کلیان شاهزاده خود ترتیب افواج داده بجنگ اعادي برآمد - پسران بهلول خان میانه (که هراول (۴)

---

(۲) یا داوًد زئي باشد (۳) نسخهٔ [ب] اورنگزیب بهادر (۴) در [بعضی نسخه] که در هراول *

و حذف دیگر بروی کار آمد) خان مذکور بمطالبۀ مال و عزل منصب و جاگیر معاتب گردید - و بتازگی بدستگیری امیر الامرا حسین علی خان ازان چار موجۀ بلا رخت سلامت بدامن دکن کشید - و در اورنگ‌آباد بحویلی سلطان محمود مشرف تالاب عنبری (که خلد مکان ببهره‌مند خان مرحوم داده بود) مدتے گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ خاندانش منظور داشته مراعات زبانی بسیار نمود - و قلعه داری ارک را (که بجز انزوا حاصلے نداشت) تفویض نمود - پانزده شانزده سال برین منوال بسر برد - الحال پسرے ازو مانده جا نشین اوست - و در قلعه (که ویرانۀ بیش نیست) می باشد خان موصی الیه درین حالت هم بسیار خوش طعام بود - پسر سیوم کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و ازو دخترے مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعقد ازدواج حسین علی خان درآمد - اما صبیۀ داراب خان مرحوم بعد ر لشکری (که از نبائر میرزا حیدر صفوي بود) نسبت شده - پسر کلانش عسکر علي خان از دیر باز قلعه دار دهرب دکن است - که در رصانت و متانت ثانی دولت‌آباد گفته اند - آصف جاه بمحض رعایت خاندانش چندے در حضور نگاهداشته متصدی جاگیرات

---

(۲) در [بعضی نسخه] وصف دیگر (۳) نسخه [ب] خان موادر (۴) نسخه [ج] هم خوش طعام بود (۵) نسخه [ب] دهرب *

خان مذکور هنگامے (که ساحت اجمیر مضرب خیام پادشاهی بود) بران مکان شورش نشان تاخته کهندیله (۲) و سانوله و سایر صنمکدهای آن نواحي را مسمار و منهدم ساخت - سه صد و چند (۳) کس از راجپوتیه پای جهالت استوار کرده یکے جان بدر نبرد

درهمین سال بیست و پنجم جمادی‌الاولی سنه (۱۰۹۰) هزار و نود هجري ودیعت حیات سپرد - سه پسر و یک دختر داشت نخستین محمد خلیل مخاطب بتربیت خان - که احوالش جدا سمت ترقیم یافته - دوم محمد تقي خان است - که با صبیهٔ بهره‌مند خان بخشي کدخدا شده - پسرش مشهور بمین - که بعد از فوت پدر خطاب محمد تقي خاني (۴) یافته - و در سال چهل و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده خلدمکان اورا بسیار دوست میداشت - در زمان خلدمنزل بخطاب جد مادري خود بهره‌مند خان ترقي پذیرفت - و در عهد جهاندار شاه چون امر وزارت بذو الفقار خان امیرالامرا برگردید و قبض و بسط سلطنت باختیار او تعلق گرفت خان مذکور بنابر قرابتے که داشت مرتقي مرتبهٔ پنجهزاري گشت - و بعضے کارهای وزارت بدو متعلق گردید - پس ازان (که ببد سودائی کهنه معامل فلک در چهار سوی روزگار دکان حکمرانیِ جهاندار شاه تخته گردید

(۲) نسخهٔ [ب] سانور (۳) نسخهٔ [ج] صد و چند کس (۴) نسخهٔ [ج] نقي *

* داراب خان *

پسر مختار خان سبزواري ست - برادر خرد شمس‌الدين مختار خان - هنگامے [كه پادشاهزادهٔ محمد اورنگ‌زيب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استيصال داراشكوه (كه بنابر انحراف مزاج اعلى حضرت از جادهٔ اعتدال رتق و فتق سلطنت بقبضهٔ اقتدار خود آوردهٔ بود) از دكن عزيمت مستقر الخلافه نمود] مشار اليه در زمرهٔ كمكيان دكن رخصت يافت - پس ازان (كه بمشاطگي اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزادهٔ گرديد) در اول وهله پيش از نخستين جلوس او را بخطاب خاني برنواخته پارسال فرمان تفويض قلعه داري احمد نگر سر بلند گردانيد - و در آخر سال دوم تغير شدهٔ بحضور رسيد - و در سال نهم از تغير فيض الله خان بخدمت قراول‌بيگي امتياز يافت - و پس ازان داروغگي بندوقخانهٔ خاصه نيز نامزد او شد - و در سال سيزدهم از تغير عبد الله خان بداروغگي غسل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغير روح الله خان بخدمت آخته بيگي عزت اندوخت - و بعد ازان بحكومت اجمير دستوري يافت - و در سال نوزدهم از انجا آمدهٔ احراز ملازمت نمود - و از تغير ملتفت خان بمير آتشي چهرهٔ افتخار بر افروخت - و بمير تزكي اول نيز قامت قابليت آراست - و در سال بيست و دوم با فوجے شايسته بمالش و تعريک راجپوتيهٔ كهنديله و بر انداختن بتخانهٔ آن مكان مرخص گرديد

اندوخت - و سال چهاردهم بمرحمت خلعت و اسپ و دیوانی صوبهٔ خجسته بنیاد و بالاگهات برار و ملک تلنگانه (که مفتوح گردیده بود) ناصیهٔ بخت را منور گردانید - سال هفدهم باضافهٔ پانصدي بین‌الاقران تفوق جست - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار ببلند رتبگي گرائید - سال بیست و یکم چون دیوانی صوبجات برای رایان مقرر گشت او احرام عتبهٔ خلافت بسته جبههٔ طالع را نورآگین‌ساخت - پس‌ازان (که پادشاهزاده مراد بخش باظهار نارضامندي نسبت برای رایان پرداخت) سال بیست و دوم نام‌برده بجای مشار الیه بدیوانی هر چهار صوبه علم افتخار برافراخت - سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقهٔ مذکور بحضور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزاده محمد مراد بخش تقرر پذیرفت - و پس ازان (که زمانه بکام هواخواهان عالمگیري شد) او بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ مي‌پرداخت - سال هشتم عالمگیري بدیوانی بیوتات قامت قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزدهم مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجري پیرایهٔ هستي را برکند - پسرانش دیوافکن و شیر افکن و رستم بخلاع ماتمي سرافراز شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصحیحه و خطاب معتمد خان چهرهٔ عزت برافروخت - و دوی دیگر نیز بمنصب در خور سرافرازي داشتند •

و در سال دهم بنظم صوبهٔ برار رخصت یافت - پس ازان باز بحکومت برهانپور مامور گردید - و در سال چهاردهم بملازمت پادشاهي استسعاد یافته بنظم صوبهٔ الهآباد دستوري یافت - تاریخ وفاتش معلوم نشده - حمید خان پسر او بجرأت و جسارت مفرط نام بر آورده همواره مصدر خدمات پادشاهي بود - سال بیست و پنجم عالمگیري درگذشت *

* دیانت خان حکیم جمالا کاشي *

سال اول جلوس فردوس آشیاني بخدمت دیواني سرکار ممتاز الزماني سرفرازي یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات دو صد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیواني صوبهٔ پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرتقي گشت - چون آثار دیانت و امانت او در کارها بر روی روز افتاده بود بنابران سال پنجم بخطاب دیانت خان و پستر باضافهٔ صد و پنجاه سوار و تقرر دیواني و امیني و فوجداري سرکار سهرند از تغیر رای کاسیداس نامور شد - سال نهم باضافهٔ دو صد سوار افتخار اندوخت و سال یازدهم پس ازان (که قلعهٔ قندهار داخل ملک پادشاهي شد - و پادشاهزاده محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفي دارای ایران دران حدود بکابل تعین یافت) او بدیواني فوج همراهي پادشاهزاده چهرهٔ عزت بر افروخت - سال دوازدهم بخدمت داغ و تصحیحهٔ منصبداران از تغیر عاقل خان عنایت الله سر بلندي

پرداختند - کار بر اهل حصار تنگ شد - زمیندار بوقت شب
رهگرای فرار گردید - خان مذکور بعد ازین فتح بجهت بند و بست
آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشهٔ فساد گمراهان
تیره درون چندے دیگر دران حدود توقف ورزیده و منکلي خان را
(که فوجداری پلاؤن بر وفق یرلیغ حضور بار تفویض یافته بود)
آنجا گذاشته به پتنه مراجعت نمود - و پس ازان بحضور رسیده
بهمراهی میرزا راجه جیسنگهه بجهت مالش سیوای بهونسله تعین
دکن شد - و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار
سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و در همان ایام
بتفویض صوبه داری خاندیس مورد عنایت شد - و فرمان رفت که
یکے از اقارب خویش را با جمعے در بلدهٔ برهانپور گذاشته خود
بمهم مرجوعه پردازد - خان شهامت نشان بعد تسخیر قلعهٔ رورمال (۲)
در اثنای محاصرهٔ حصار پرندهر بتجویز میرزا راجه با هفت
هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقهٔ سیوا شتافته مواضع
و قریات حوالی راجگدهه و مضافات کندانه را آتش زده بسیارے
از قصبات را پامال نهب و غارت ساخته بمعسکر فیروزي معاودت
نمود - و پستر بسرکردگی فوج برانغار میرزا راجه در تخریب ولایت
بیجاپور کوشیده آویزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود - و در
سال نهم از صوبه داری خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

---

(۲) در [بعضی نسخه] اورمال •

سرزمین باستظهار قلاع متین و صعوبت طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و فزونیٔ گریوه و کوه دم نخوت و استکبار زده خودسر میزیست) دریتولا بتازگي علم استبداد بدست جسارت افراخت و در ادای پیشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طبق ورود فرمان پادشاهي رو بتسخیر آن الکا آورد - و نخستین قلاعے (که بسرحد ملک پادشاهي پیوسته - و بپشت گرمیٔ آن دست تعرض ببرخے محالات سرکار والا دراز مینمود) بسعي فراوان برکشود - مرزبان (که آنجا مغلوب رعب و هراس گشته هرچند ضعیف نالي نمود که پیشکشے مقرر شود - و از سر تقصیراو در گذشته به پتنه معاودت نماید) داؤد خان آنرا نا شنیده انگاشته درسال چهارم با لشکرے آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بنزدیکی قلعۀ پلاؤن از طرفین مورچال قایم گردیده بازار کوشش و آویزش گرمي پذیرفت از پیشگاه سلطنت امان آن باطل پرست و تسلیم آن ولایت باو بداخلان ایمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن ضلالت کیش شقاوت پژوه فطري اصرار بر طریقۀ کفر نمود - داؤد خان بکارزار متواتر و نبردهای مردانه آن گروه ضاله را برداشته بحصار شهربند درآورد - با آنکه از کمال استواري کشایش آن بزودي در مرآت اندیشه چهره نمي نمود از تائید غیبي بهادران رخش شجاعت برانگیخته بر سر مقهوران (۲) بحصار شهربند رسیده بیورش و آویزش

(۲) نسخۀ [ج] در پي مقهوران ٭

بدار الخلافه بمساعدت بخت جبهه سای آستان خلافت گشت
و بعطای منصب چهار هزاری سه هزار سوار اسباب عزت و دولت
(۲)
شده در جنگ شجاع بسرداری فوج طرح دست راست مثل سائر
متعین بود - پس از هزیمت او بصوبت بنگاله همراهی معظم خان
میر جمله بتعاقب آن آوارهٔ دشت ادبار دستوری یافت - و بعد
از وصول به پتنه بر طبق فرمان پادشاهی بصوبه داری آنجا قیام
ورزید - و منصبش باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه افزایش پذیرفت
و چون معظم خان در استیصال شجاع از سمت مخصوص آن
بجانب اکبرنگر همت گماشته بود مشارالیه مامور شد که
با تابینان خود و کمکیان صوبه از راه کهک گذشته بر سر تانده
(که بنگاه مخالف است) رفته بدفع او بپردازد - تا از هر دو سو
کار بران مدبر تنگ گردد - خان مذکور برادرزادهٔ خود را بنیابت
در پتنه گذاشته با سایر متعینه راهی گردید - و بصدور ضمیمهٔ فوج
معظم خان شده بقطع و فصل آن مهم توجه مصروف داشت
و بعد اخراج شجاع از ممالک محروسهٔ پادشاهی داود خان از بنگاله
مراجعت نموده به پتنه آمد - و بتادیب متمردان حوالی پتنه
کمر عزیمت بربست - زمیندار پلاون (که بمسافت چهل کروه
جنوب رویهٔ پتنه واقع شده - و از بلدهٔ مذکور تا سرحد آن ولایت
بیست و پنج کروه است - و همواره زمیندار شقاوت آئین آن

---

(۲) نسخهٔ [ب] شد و در جنگ *

مذکور را با عساکر پادشاهي اتفاق افتاد) داد دليري و مردانگي
داده نقد جان برافشاند - شیخ داود در ملازمان شاهزادهٔ بلند اقبال
سلطان دارا شکوه ملتزم گشته بجوهر شجاعت و حسن اخلاق پایهٔ
قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفوجداری متهرا و مهابن
و چاپسر و دیگر برخے محال (که از انتقال سعدالله خان بتیول
شاهزاده مقرر شده بود) و خدمت راهداری مابین مستقر الخلافهٔ
اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد با دو هزار سوار تعین گردید
و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب
خاني سرافرازي یافت - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق
راو ستر سال هادا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد
و پس ازان (که دارا شکوه از مقابل عالمگیري فرار برگزید) اورا
برکنار دریای ستلج برگذر تلون (که معبر متعارف آن آب است)
گذاشت - و بستر آنروی آب بیاه را بقصد مدافعه استحکام داده
و آخرالامر دارا شکوه از همت باختگي از لاهور بجانب ملتان
رخت آوارگي بر بست - داود خان بموجب اشاره کشتیها را
سوخته و غرق نموده خود برخاسته باو پیوست - و همه جا راه
موافقت پیموده در نواحی بهکر جدا شده از راه جیسلمیر
بوطن خود حصار فیروزه شتافت - چون کار شناسي و سرکردگی او
شهرت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیري بارسال خلعت
عنایت مستمال گردید - بعد معاودت رایات پادشاهي از ملتان

سیزدهم دهم ربیع الاول سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک هجري ودیعت حیات سپرد *

آن امیر ستوده شیم از کبار فضلای زمانه بود - بنیک نفسي (۲) و نیک اندیشي مشهور - پس ازو تا حال از نوئینان باند مقدار کسے (که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد) در عرصهٔ روزگار نیامده - گویند چون بملازمت پادشاهي فایز گردید بجهت مباحثه و مناظرهٔ علمي بملا عبد الحکیم سیالکوتي (که بعلم و دانش از اساتذهٔ باستاني سبقت برد - و به ازو در هندوستان نشان ندهند و حواشي خرد پسند او بر جمیع کتب معتبره برهانے ست واضح) اشاره رفت - میان هر دو فاضل در واو عطف (ایاک نعبد و ایاک نستعین) گفتگوی طولاني واقع شد - و بزمانے دراز کشید - علامي سعد الله خان (که در علم علم بود) دمیز گشت - و آخر هر دو برابر ماندند - ازان روز منظور نظر پادشاهي گردیده برتبهٔ امارت برآمد - و آنچه گویند (خان مزبور در انجام عمر بعلم اهل فرنگ مائل گردید - و اکثرے از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود) نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد *

* داؤد خان قریشي *

پسر بهیکن خان است - از شیخ زاده‌ای حصار فیروزه - که نوکر عمده و معتبر خانجهان لودي بود - در جنگ دهولپور (که خان

(۲) نسخهٔ [ج] به نیک اندیشي مشهور *

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایستۀ الطاف پادشاهي مکرر ذهن‌نشین اعلی حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز او را منظور نظر تربیت ساخته بمنصب هزاري صد سوار مفتخر گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال در وجه انعام مشار الیه وا گذاکند - و پستر بافزایش منصب برنواخته در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخشیگریِ دوم از تغیر لشکر خان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافۀ پانصدي دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي ششصد سوار سرافراز گشت و در سال سي و یکم بمنصب سه هزاري هشت صد سوار سر برافراخته از تغیر اعتقاد خان بمعارج میر بخشیگري مرتقي شد و در همین سال استعفای خدمت مذکور نموده در دارالخلافۀ شاهجهان‌آباد منزوي شد - و در سال دوم جلوس عالمگیري از سر نو محفوف عواطف خسرواني گشته بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار پایۀ دولت برتر افراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمنصب والای پنجهزاري بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داري و حراست قلعۀ شاهجهان‌آباد دستوري یافت - و در سال دهم از تغیر محمد امین خان بخدمت جایلۀ میر بخشیگري فایز شده بعطای قلمدان مرصع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویۀ ظفر طراز عالمگیري بجانب مستقرالخلافه برافراخته گشت نظم دارالخلافه ضمیمۀ میر بخشیگري قرار یافته بکار مرجوع مرخص گردید - سال

اضطراب و اضطرار دارد - و دواب او از نایابی علف تلف گشته
دزدان نزدیکي کمک هند میرسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم ورزید
مخالف بے نیل مطلب برمي خیزد - معهذا آن گم کردهٔ راه عقل
و حمیت توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتي دولت
چندین سالهٔ خود را برباد داد *

* دانشمند خان *

ملا شفیعائي یزدي - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل
و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداولهٔ عقلیه
و نقلیه برای اکتساب روزي از وجه حلال مبلغی از تجار ایران
بعنوان مضاربت گرفته بهندوستان قسمت نشان (که دار الانتفاع
اصحاب آمال و ارباب اماني ست) آمده چندے در اردوی
پادشاهي بسر برد - و از مستقر الخلافهٔ اکبرآباد تا دار السلطنهٔ
لاهور و ازانجا تا کابل همراه بود - پس از معاودت موکب خسروي
از کابل بقصد انصراف وطن ببندر سورت رفت - ازانجا (که طالعش
رو ببیداري داشت - و بختش بر سر یاوري بود) مراتب دانش
و کمالات او معروض فردوس آشیاني گردید - از پیشگاه سلطنت
بمتصدیان مهمات بندر مذکور فرمان عزاصدار یافت - که اورا
بدرگاه معلی بفرستند - او بقلاوزی سعادت و رهبری اقبال از
سورت احرام حریم جهانباني بسته نهم ذی الحجه سال بیست و چهارم
بتقبیل آستان دولت ابواب بهروزي بر روی روزگار خود کشود *

نداشت - عار دوام نمک حرامي و بيغيرتي (كه تا دامن قيامت دست از گريبان روزگار او نخواهد برداشت) بر خود پسنديد نهم صفر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري با اسباب و همراهان بيرون آمد - و با علي قلي خان سماجت بسيار نمود كه تكليف ملازمت شاه نكند - و اگر ناگزير باشد در رخصت توقف رو ندهد - علي قلي خان متعهد هردو مطلب شده در باغ گنج علي خان مشهور بباغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان ساعت برفتن هندوستان مجاز گرديد - با يک جهان شرمساري و زيانكاري بهندوستان آمد - چون كافر نعمتي و ناسپاسي او جاي عذر خواهي نگذاشته بود در شفاعت بر روی خود بسته ديده با خاطر پراگندهٔ گوشهٔ خمول بر گزيد - تا بقيهٔ حيات مستعار باتمام رسانيد #

الحق در ناسرداري و كم همتي او حرفے نيست - كه چنين قلعهٔ استوار (كه پنج حصن حصين گرد هم دارد - با چهار هزار مرد شمشير زن و كماندار و سه هزار تفنگچي قدر انداز و دو ساله سامان قلعه‌داري از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و ساير لوازم آن) در ا محاصرهٔ دو ماه از نامردي و پست فطرتي پاي همت نيفشرده از دست داد - و زندگاني فاني را بر نيكنامي جاويداني ترجيح نهاد - با آنكه جمعے شبها از بيرون مكاتيب بر تيرها بسته درون قلعه مي انداختند - كه لشكر قزلباش بسبب فقدان كاه و غله نهايت

بخاطر نیاورده در جواب بنصیحت و موعظت پرداخت - لاجرم اثری نبخشید - و فایده نداد - اما از همه شادی خان اوزبک پیشقدم منهج نمکحرامی گشته با شاه راه پیغام و سخن وا کرد *

چون درین اثنا قلعهٔ بست از پردل خان گرفته اورا بخواری گرفتار ساختند دولت خان شقی که نداشت زهاده تر پای داده عبد اللطیف دیوان قندهار را برای گرفتن امان‌نامه (که سجل بدنامی او بود) همراه علی تای خان برادر رستم خان سپه سالار ایران (که از جانب شاه پیغام آورده بود - که پیش ازین در مقام ستیز و آویز نبوده در سفک دم و هتک حرمت خود و دیگران نکوشد) فرستاد - و خود از روی ظاهر مردم را برفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود - چون از همه تاب نبود بسود نه افتاد *

اگرچه میگویند (که آن بی همت اگر برهنمائی توفیق و پیشوائی عزیمت خود با جمعی بران معقل رزین و موئل متین برمی‌آمد تا رسیدن کمک آسیبی باو و رفقای او نمیرسید) اما نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با علامی فهامی سعدالله خان دوازدهم جمادی الاول بپای حصار رسید) مقدور و ممکن نبود - نعم آنچنان از غردلی پاس ناموس (که مردان سر در سرآن در بازند - و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند)

بمحاصرهٔ قندهار همت گماشت - قلعه دار هرچند بضبط مداخل
و مخارج پرداخته شرائط تیقظ و احتیاط مرعي داشت لیکن
از آسیمه سري بمرتبهٔ سررشتهٔ تدبیر از دستش رفت که باستحکام
برجهای قلیج خاني نپرداخت - چه قلیج خان از دور بیني
و احتیاط گزیني در ایام حکومت خود بر فراز کوه چهل زینه
(که از انجا توپ و تفنگ بحصار دولتاباد و مندو میرسد)
برجها ساخته بود - تفنگچیان قزلباش دران برجها جا گرفته آغاز
تفنگ اندازي نمودند - روزے شاه خود سوار شده تحریض
بر یورش نمود - و تا سه پاس آتش قتال مشتعل ساخت
معهذا کارے پیش نبرده برگردید - اما جمعے از بیجگري خاک

خان تاشکندي بصوبه‌داري تتهه رخصت یافت - و در سال نهم
بایسنقر جعلي را مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - آن فتنه اندیش
یکي از بے سر و پایان بود - که بخیال آنکه خود را بایسنقر (۲) که در
جنگ شهریار سردار لشکر آن تیره روزگار بود - و پس از دراز
بجانب قلعهٔ کولاس مضاف تلنگانه سرے کشیده باجل طبعي
درگذشت) شهرت داد - و ببلخ شتافت - نذر محمد خان والي
آنجا ارادهٔ خویشي نمود - چون دعوی او بصدق نپیوست وعدهٔ
بوقوع نیامد - بجانب ایران رفت - شاه صفي اگرچه بحضور
نطلبید اما لختے تواضع نمود - از انجا بسمت بغداد و روم آواره
شد - پس از دیرے کام و ناکام دست اجل گریبانش گرفته به تتهه
آورد - دولت خان او را مقید ساخته بحضور فرستاد - و بقتل
رسید - خان مذکور مدتها بحکومت آن دیار گذرانید - و در سال
بیستم بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار مباهات اندوخته
از تغیر سعید خان بهادر بایالت قندهار دستوري یافت - در آخر
همین سال بمنصب والای پنجهزاري ذات و سوار چهرهٔ بلندنامي
افروخت - ناگاه روزگار بدانجام بر سر بیمهري آمده اسباب خسران
و نکال او آماده ساخت #

در ذي الحجه سال بیست و دوم شاه عباس ثاني داراي ایران
در عین زمستان (که از کثرت برف کمک هندوستان متعذر است)

---

(۲) در [بعضی نسخه] که در روز جنگ #

بحضور حضرت مکانی میرفت نگاه گرمے میفرمود - بعد از فوت شیخ منظور عاطفت پادشاهي گشته بمنصبي درخور امتیاز یافت - چون در طالع عروجے داشت در کمتر زمانے بمزید قرب و خطاب خواص خان سرافراز گشت - و بداروغگي منصبداران جلو (که خانه زادان معتمد مي‌باشند - و این کار جز بیکے از معتبران نسزد) اختصاص گرفت - چون نوبت فرمانروائي باعلی حضرت رسید در سال (۲) جلوس بمنصب دو هزار و پانصدي ذات هزار و پانصد سوار سر برافراخت - چون خالي از کارطلبي و جلادت نبود (۳) در جنگ دهولپور با خانجهان لودي از پیش آهنگان و سبقت‌جویان سران جنود پادشاهي شده و داد شجاعت و دلیري داده در عرصهٔ مصاف زخمي افتاد - واین مردانگي و نیز دستیِ او دل نشین اعلی حضرت شده بیش از پیش در صدد تربیت او گشته پایهٔ اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار کام دل اندوخته مخاطب بدولت خان گردید - و در همین سال بهمراهي شاهزاده محمد شجاع بتسخیر قلعهٔ پرینده مامور شد چون از برهانپور پیشتر گذشت بتجویز مهابت خان سپه سالار با سه هزار سوار بجانب احمدنگر تعین یافت - که بمالش ساهو بهونسله و تاخت وطنش چهارکونده پردازد - و در سال هشتم محرم سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج از تغیر یوسف محمد

(۲) نسخهٔ [ج] درمبادیِ جلوس (۳) نسخهٔ [ب] ازاینجاکه خالي *

نمود) او را در فوج (که بتعاقب او تعین یافت) بر نوشتند
و اینها باجمیر رسیده متوقف بودند - درین ضمن جنت مکاني
بخلد خرامش نمود - و مواکب فردوس آشیاني بدار الخلافه
پیوست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار و خطاب دیندار خان
و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ ناصیهٔ بخت افروخته
بتفویض فوجداري میان دوآب کامراني اندوخت - سال هشتم
(که از دارالسلطنهٔ لاهور بجانب مستقرالخلافه معاودت پادشاهي
واقع شد - و اسلام خان با جمعے برای تنبیه مفسدان میان دوآب
رخصت یافت) مشارالیه نیز حسب الحکم همپائی او گزید - بستر
در همین سال بهمراهي شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که
بپیشگیري افواج متعینه بمالش ججهار سنگهه بندیله رایت
عزیمت افراشته بود) دستوري پذیرفت - و بعد چندے مطابق
سنه (١٠٤٥) هزار و چهل و پنج هجري بدار باقي پیوست *

(٢)

* دولت خان مئی *

مشهور بخواص خان - مئی شعبه ایست از طوائف بهتي - که
در صوبهٔ پنجاب برسم زمینداري و قطاع الطریقي میگذرانند
مشارالیه در اصل خدمتگار رومال بردار شیخ فرید مرتضی خان
بود - چون سر آغاز بهار شباب حسن نظر فریبی داشت هرگاه با شیخ

(٢) نسخهٔ [ج] مني - یا مئي باشد *

و چگونگی اوضاع او وقوفی تمام حاصل نموده آگاهي دهد - خان مذکور پس از وصول بخطهٔ برهانپور از کمال فراست و دانائي باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع وا رسیده بمبالغه بحضور نوشت - که توقع بغي و شورش ازین مرد محض توهم است در حقیقت او دل بای داده است - و مصدر امثال این امور نمیتواند شد - بے وسواس اورا طلب حضور نمایند - که احتمال آشوب و فتور ملکي اصلا نیست - اعلی حضرت را بنوشتهٔ او رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داری دکن معزول ساخته بنظم مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داری احمدنگر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافهٔ پانصدي ذات هفتصد سوار بر قدر و منزلتش افزودند - چون سال سیوم خطهٔ برهانپور مطرح رایات پادشاهي گردید خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار فرق افتخار بر افراخت - و در همین سال سنه (۱۰۴۰) هزار و چهلم هجري در احمدنگر جهان فاني را وداع نمود *

* دین دار خان بخاري *

سید بهوده نام - از قرابتیان مرتضی خان بخاري ست - سال هیزدهم جهانگیري بحکومت دهلي سر بر افراخت - و پس ازان (که مهابت خان مصدر گستاخي شده از پیشگاه (۲) سلطنت فرار

(۲) نسخهٔ [ب] خلافت *

* دیانت خان *

محمد حسین دشت بیاضی - دشت بیاض بلوکے سمت از بلوکات نهگانهٔ مضاف ولایت تهستان - مشار الیه از اعیان دیار خود است - و در تاریخ دانی یکتای روزگار بود - برهنمونی بخت اقبالمند در جنیر داخل ملازمان فردوس آشیانی گشته بقرب و اعتبار فرق عزت بر افراخت - و در روز جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاري ذات و هشت صد سوار و انعام هشت هزار روپیه کام دل اندوخت - چون از خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن بعد شنقار شدن جنت مکاني حرکاتے چند سر زد (که مشعر بے اخلاصي نسبت باعلی حضرت بل منافی راه و رسم دولت خواهي و نمک خوارگي بود) اعلی حضرت اگرچه باقتضای وقت فرمان بحالیِ صوبه‌داري و منصب و جاگیر بدستور سابق اصدار فرمود اما در امر او سخت تردد داشت - که او مالوه را از مظفر خان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران و سرداران کمکیِ دکن گرویده و ایل او یند - و نظام شاه بهاسب تسلیم او ولایات بالاگهات را باو موید و معاون - مبادا سرے ببغي و طغیان بر افرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را (که بمتانت عقل و رسائیِ فهم اتصاف داشت) بواقعه نویسیِ (۲) دکن مامور ساخته پنهاني اشاره رفت - که بر مخفیات ضمیر خانجهان

(۲) در [بعضے نسخه] بواقع نویسي *

برانگیخت] دریا خان از محال تیول خود بسرعت برق و باد بساهو رسیده مالشے بسزا داده ازان مملکت برآورد - و چون در سال سیوم بارادهٔ استیصال خانجهان لودي بلدهٔ برهانپور مورد موکب اعلی حضرت گردید دریا خان از تیول خود آمده شرف آستانبوس دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائي و هم الوسي بخاطر آورده فرار گزیده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان صاحب صوبهٔ دکن شکست خورده بدولتاباد شتافته اقامت ورزید دریا خان از کتل چالیس‌گانون بخاندیس آمده آتش نهب و غارت برافروخت - و بسبب تعین شدن عبد الله خان بتادیب او بدولتاباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان بارادهٔ شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمد و چون از تعاقب فوج پادشاهي مجال درنگ نداشت از انجا نیز راهي گشته وقتے (که بسرزمین بندیله رسید) بکرماجیت پسر راجه ججهار سنگهه (۲) خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول بود) درآویخت - و آن اجل رسیده از مستی نشهٔ بادهٔ حسابے ازو برنگرفته بے محابا تاخت - و دران زد و خورد تفنگے بدریا خان رسیده کارش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چهار صد افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل سر او را در برهانپور بدرگاه پادشاهي آوردند *

---

(۲) در [بعضے نسخه] جهجار سنگهه *

ملحق گردید - و ازانجا باتفاق در بنارس بموکب شاهي پیوست و قرار یافت که در سر زمین کنکیرا (که خالي از استحکام نیست) نالهٔ تونس (۲) را پیش داشته عرصهٔ مبارزت باید آراست - پس از تلاقي فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهي ظاهر گشت نوکران جدید دریا خان (که از سلوک او آزرده بودند) بے جنگ راه هزیمت سپردند - دریا خان (که سردار دست راست هراول بود) نیز خود را بگوشهٔ کشید - و پس ازان بر جنیر از بے حقیقتي از خدمت شاهزاده (۳) جدائي گزیده نزد خانجهان لودي (که صوبه دار دکن بود) شتافت - و باین بیوفائي اکتفا نکرده سلسله جنبان خیالهاي کاسد فاسد او گشت - و پس از جلوس بهزاران ضراعت و استکانت بملازمت رسیده بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبهٔ بنگاله مقرر گشته بهمراهي قاسم خان صاحب صوبهٔ آنجا تعین گردید - و بعد ازان پرگنهٔ بنادر (۴) و غیره در صوبهٔ خاندیس جاگیر یافته بیساق دکن مامور شد *

هنگامے [که ساهو بهونسله باشارهٔ نظام شاه (بنابر آنکه خانزمان صوبه دار خاندیس و غیره بانتزاع قلعهٔ بیر از تصرف سید کمال نظام شاهیه شتافته) در ولایت خاندیس گرد شورش

---

(۲) نسخهٔ [ج] تولش (۳) نسخهٔ [ب] از شاهزاده (۴) در [بعضے نسخه] تباور *

ابراهیم خان چون از شکست یافتن احمد بیگ خان
وپیوستن عبدالله خان و راجه بهیم آگهي یافت بتسویهٔ صفوف
پرداخته بمقابله آمد - چون همراهانش از صولت صدمات
بهادران جنگ جو عنان تماسک از دست داده گریز پا گشتند
ناچار با معدودے کشته گردید - شاهزاده بانعام یک لک روپیه
و چند زنجیر فیل از جملهٔ غنائم بنگاله دریا خان را مورد نوازش
فرمود - و چون از بنگاله برگذشته صوبهٔ بهار بتصرف شاهزاده
درآمد عبد الله خان با دریا خان برسم منقلا بالهآباد شتافته
اولین بظاهر آن بلده معسکر آراسته قلعه را گرد گرفت - و دومي
بمانکپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقا عبدالله خان او را
بکمک طلب داشت - دریا خان تساهل بکار برد - و فیما بین
غبار کدورت و نفاق برخاست - که درین ضمن مهابت خان
با سلطان پرویز بکنار گنگ پیوست - دریا خان نواره و توپخانه
از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام داده لشکر
پادشاهي را نگذارد که عبور نماید - عبدالله خان عمدا تقاعد ورزید
و بناخوشي همدیگر کار آقا برهم خورد - دریا خان (که ببدمستي
غرور فتوحات ادمان خمر علاوه داشت) شرائط حزم و هوشیاري
مرعي نداشته بضبط گذرها چنانچه باید نپرداخت - مهابت
خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دریا خان
بعبدالله خان و راجه بهیم (که در جونپور جمع شده بودند)

* دریا خان روهیله *

داؤد زئي [۲] - ابتدا ملازم مرتضی خان شیخ فرید بود - پس ازان در ایام شاهزادگي ببندگی اعلی حضرت سعادت اندوخت و در جنگ دهول پور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار ناصیهٔ بشجاعت بر آورده پایهٔ اعتبار بر افراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبهٔ بنگاله در مقابلهٔ شاهزاده بیک کروهی اکبرنگر در مقبرهٔ پسر خود محصور گردید از انجا (که نواره بدست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ بے کشتي میسر نمیشد) دریا خان با پانصد افغان برهنموني تیلیه راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده دوازده اسپ هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بممانعت در رسید - دریا خان پای ثبات ورزیده بجنگ پیوست - و عبد الله خان (که نیز میخواست از همان راه بگذرد) از مشاهدهٔ این حالت عنان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیگ خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهیم را تعین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان دو مرتبه چپقلش نموده مخالف را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بسبب پا پیادگي نتوانست تعاقب نمود *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] داوزئي *

لیکن از آشوب خاطر پسر جوانش را با برادر زاده بعبدالله خان سپرده - دیوانه را هوئے بس است - او از سفاکي آن دو بے گناه را بقتل آورد - و پس ازان (که سلطان پرویز و مهابت خان برین ماجرا مطلع شدند) بزمینداران بنگاله بتاکید برنگاشتند - که دست تعرض از دامن حالش کوتاه داشته روانهٔ این حدود نمایند چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکب سلطان پرویز پیوست دران اثنا فرمان جنت مکاني بمهابت خان رسید - که در زنده داشتن آن بے سعادت چه مصلحت است - باید که زود سر آن سرگشتهٔ بادیهٔ ضلالت را بدرگاه فرستد - مهابت خان کاربند حکم گشته همان ساعت سرش را از تن جدا ساخته روانه نمود * ع *

(٢)　　١٠٣٤

* شهید پاک شد داراب مسکین *

تاریخ است - گویند مهابت خان اول سرش را در خوانے پوشیده بنام تربز پیش خانخانان (که در قیدش بود) فرستاد - خانخانان دیده گفت بلے تربز شهیدي ست - داراب خان جوانے بخوبیها آراسته و سردار با وقار و مدبر شجاع بود - بهادري و تردد (که ازو در دکن شد) دران وقت از دیگرے نشده - اما نقش طالع او درست ننشست - از جانب شاهي مانده و از طرف پادشاهي رانده مآل کارش بخذلان و نکال انجامید *

(٢) نسخهٔ [ب] داراب خان مسکین - اما یقینا غلط است *

بکرماجیت را (که عمدهٔ دولت شاهي بود) با داراب خان در برابر لشکر پادشاهي گذاشت - اتفاقا در هنگام تلاقی فریقین تفنگے براجه رسیده در گذشت - و انتظام فوج برهم خورد - داراب‌خان نیارست پای همت افشرد - برگشته بشاهزاده پیوست *

و چون جناب شاهي باقتضای وقت از برهانپور خانخانان را بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان با اولاد و احفاد خانخاناني مقید گردید - و پس ازان (که ولایت بنگاله بحوزهٔ تصرف درآمده تسخیر بهار نصب العین شاهي شد) او را مجددا مشمول عواطف ساخته بحکومت بنگاله برنواخت و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادر زاده برسم یرغمال همراه گرفت - و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس (٢) بنارس از همان راه عازم دکن گردید منشور طلب بنام داراب خان رقم نمود که خود را بسرعت بگدهي (که دروازهٔ بنگاله است) رسانیده ملازمت دریابد - او از ناراستي صورت حال را طور دیگر دیده در جواب برنوشت - که زمینداران اینجا متفق گشته مرا در محاصره دارند - نمي‌توانم رسید - اگرچه نا سازي و تسلط بومیان هم واقعي بود اما او هم از رفاقت عمدا پهلو تهي‌ساخته بتقاعد خود را زبان‌زدهٔ بقیدت ساخت - شاهزاده بتقاضای وقت دست ازو برداشت

---

(٢) نسخهٔ [ب] توسن بنارس *

و سالما و غانما باردو معاودت نمود - پس ازان غنیم مداخل رسد غله را قسمی مسدود کرد که از عسرت و گرانی کار بصعوبت کشید ناچار از کریوهٔ روهنکهیره فرود آمده ببالاپور معسکر ازسمت چون تسلط و استیلای قزاقان دکن بجائی رسید (که قدم جرأت و بیباکي پیش نهاده از آب نربده گذشته بنهب و تاراج محالات مالوه پرداختند) شاهزادهٔ شاهجهان کرت ثاني دستوری دکن یافته سال شانزدهم ببلدهٔ برهانپور نزول فرمود - افواج قاهره را آبکذک در تاخت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهي ننمود - و کهرکی را (که اقامت جای ملک عنبر بود - و او دکروز پیشتر از رسیدن فوج با نظام الملک بقلعهٔ دولت آباد در خزیده) ویران و سه چراغ ساخت - ناچار ملک عنبر براه عجز و استکانت در آمده چهارده کرور دام از محالات متصلهٔ ملک قدیم پادشاهي و پنجاه لک روپیه

گفت - که هر دو پسر کار خوب کردند - و دوم خلف الصدق او جلال خان است - که ذکر او بزبان خامه گذشته است *

* داراب خان میرزا داراب *

پسر دوم خانخانان میرزا عبدالرحیم است - همواره بهمراهی پدر در جنگ و یورش کارهای نمایان می‌نمود - خصوص در جنگ کهرکي (که شهرهٔ آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان مصدر تردد عظیمه گشته باضافهٔ منصب سرافرازي یافت - چون در سال چهاردهم جهانگیري پیمانهٔ زندگی شاه نواز خان مالامال گردید او از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر بسرداری صوبهٔ برار و احمدنگر نام زد گردید - و در سال پانزدهم (که ملک عنبر حبشي از عهد و پیمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهي را بولایت دور دست کشمیر قابو انگاشته دست تصرف بحدود پادشاهي دراز ساخت) اکثر امرا تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان حارس احمدنگر متحصن گشت - داراب خان فوجها را ترتیب داده متوجه بالاگهاٹ گردید - برگیان عنبري بر دور او هر روز سایر و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ رو میداد - و هر مرتبه آن تیره بختان جمعے را بکشتن داده راه هزیمت مي‌سپردند *

روزے داراب خان جوانان خوش اسپه همراه گرفته بر بنگاه مخالف تاخت - و کارزار عظیم در پیوسته لوای فیروزي افراشت

بادشاهي خضاب كنند - و زعفران (كه بهتر از كشمير است) از خريدار بر سر مني (كه بوزن دو سير جهانگيري ست) چهار روپيه ميگيرد و عمدهٔ حاصل راجه بر جريمه است - كه باندک تقصيرے مبلغ كلي ميستاند - معهذا همگي مداخل او تخمينا يک لک روپيه خواهد بود - و آن ولايت بقدر تنخواه هزاري ذات و هزار سوار است - چون راجهٔ آنجا خالي از وجاهتے نبود حكم شد كه فرزندان خود را (كه در ايام جنگ به پناه زمينداران قرب جوار (۲) فرستاده) بحضور طلبد - تا از حبس موبد رهائي يافته بآسودگي روزگار بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گرديد دلاور خان پس از زمانے باجل طبعي درگذشت - جمال خان پسر كلانش در زمان فردوس آشياني بهمراهي مهابت خان تعين بود در محاصرهٔ دولت آباد روزے سر ديوان براى مقدمهٔ حرفهاى تند در ميان آمد - مهابت خان گفت - هركه در كار پادشاهي مساهله خواهد كرد پاپوش خواهد خورد - جمال خان شمشير علم نموده برسرش آمد - ميرزا جعفر نجم ثاني (كه عقب سر او نشسته بود) برجسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او (كه خرد سال بود) بيک جمدهر كار ميرزا تمام كرد - خان زمان تيز دستي نموده جمال خان را از پا انداخت - و بضرب ديگر كار پسرش بآخر رسانيد - گويند مهابت خان نشسته بود - همين قدر

---

(۲) در [بعضى نسخه] قرب و جوار *

چون آب بنهایت تندي و شورش میگذشت جاله بسیل فنا رفت (۲)
و شصت کس غریق بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن (۳)
آب هرتدبیرے که میکردند بجائے نمیرسید *

اتفاقا شبی - جلال خان پسر رشیدش برهنمونی زمیندارے از جائے (که مخالف را گمان گذشتن نبود) بسلامت گذشته برسر راجه رسیده کرنای فتح باذن آوازه ساخت - اکثرے علف تیغ خون آشام گشته بقیة السیف جان بتک پا بیرون بردند - یکے دران شورش براجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده بمندل (که حاکم نشین آن ملک است - و سه کروه مسافت داشت) درآمد - و راجه را همراه گرفته در سال پانزدهم بملازمت جنت‌مکاني در نزدیکی باره موله (که دروازهٔ کشمیرش مي نامند) سعادت اندوخت - و بگوناگون نوازش اختصاص یافته بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک سالهٔ ولایت مفتوحه در وجه انعامش مرحمت شد *

در کشتوار رسم نیست که راجه از زراعت خراج بگیرد - بر سر هر خانه هرساله شش سستي (که زرے ست مسکوک - که از حکام کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک روپیه است) مقرر دارد و در سواد معاملهٔ پانزده سستي را (که ده روپیه باشد) بیک مهر

---

(۲) نسخهٔ [ا] بسیل فنا (۳) نسخهٔ [ب] دوازده روز *

گردید - و هرچند بهادران دامن تجلد بر کمر سعي بر زدند (که ازان پل درگذرند) (۲) آنها نوعے بمدافعه و مقابله مي پرداختند که میسر نمي‌آمد - چون روزے چند کشید راجه از لابه گري و حیله سازي پیغام مصالحت در میان آورد - دلاورخان حرف او گوش نکرده اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار برد - تا روزے جمال خان پسر کلانش با جمعے بشنا ازان دریای زخار عبره نموده بجنگ در پیوست - مخالف تختهٔ پل را شکسته راه گریز سپرد دلاورخان باز پل را استحکام داده لشکر را گذرانید - و در بهدرکوت معسکر آراست - از آب مذکور تا دریای چناب (که اعتضاد قوي آنها بود) دو تیر انداز مسافت باشد - و کنار آن کوهے سخت رفیع دشوار عبور - بجهت آمد و رفت پیاده طنابهای سه ته تعبیه نموده و میان دو طناب چوبهای مقدار یک دست پهلوی یکدیگر مستحکم بسته یکسر طناب را بر قلهٔ کوه و سر دیگر را دران طرف آب مضبوط ساخته اند - و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها پا گذاشته طنابهای بالا را بهر دو دست گرفته ازفراز و نشیب مي رفته باشند - تا از آب بگذرند - و این را در اصطلاح مردم کوهستان (۳) زیبه گویند - آنها هرجا مظنهٔ بستن زیبه داشتند به بندوقچي و تیرانداز استحکام داده بودند دلاورخان جالها بر ساخته خواست جوانان را از آب بگذراند

---

(۲) با مقاتله باشد (۳) در [بعض نسخه] زیبه - یا زدنه باشد *

مراسم حق شناسي و قدردانی محفوف عواطف خسرواني شد
و در سال هشتم بهمراهی شاهزاده شاهجهان در مهم رانا تعين
گشت - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت
از تغیر احمد بیگ خان کابلي بصاحب صوبگی کشمیر مباهي
گردید - و از روی کار طلبي و زاد مردني در تسخیر ملکای کشتوار
(که از شهر کشمیر تا معمورهٔ آن شصت کروه مسافت است)
مساعی بهادرانه بکار برد ٭

تفصیلش برسم اجمال آنکه در سال چهاردهم جهانگیري دلاور
خان با ده هزار نفر از سوار و پیادهٔ جنگي عزیمت فتح آندیار (۲)
پیش نهاد همت ساخت ۰ و چون گریوه و کتل صعب المرور
واقع شده راه برآمد اسپ نبود بنابران اسپان سپاه را بکشمیر (۳)
برگردانیده معدودے را احتیاطا همراه گرفت - جوانان نبرد جو
پیاده بر فراز کوه برآمده منزل بمنزل جنگ کنان مي رفتند
بعد پیمودن نشیب و فراز بسیار و کوههای دشوار گذار بکنار
دریای مرب نایرهٔ قتال بین الفریقین ملتهب گردید - مرزبان آنجا (۴)
از کشته شدن علي چک (که بدعوی وراثت کشمیر در پناه او (۵)
شورش افزائي داشت) دل بای داده راه فرار پیش گرفت - و از
پل گذشته در بهدرکوت (که آن طرف آب واقع است) توقف

(۲) نسخهٔ [ب] عزیمت آن دیار (۳) نسخهٔ [ج] اسپان را بکشمیر (۴)
نسخهٔ [ا ب] مرزبانان آنجا (۵) در [اکثر نسخه] اعلی چک ٭

عرض اعتماد الدوله از حبس محظور رهائي يافت - سال هشتم
جلوس جنت مكاني بتفويض خدمت عرض مكرر سربلند گرديد
و سال يازدهم از خدمت مرقوم معزول شده بهمراهي پادشاهزاده
سلطان خرم بمهم دكن تعين گشت - ديگر احوال او معلوم نيست *

* دلاور خان كاكر *

ابراهيم نام داشت - ابتدا برفاقت ميرزا يوسف خان رضوي روزگار
ميگذرانيد - از ياوري بخت بيدار در معاملهٔ اكهيراج و ابهيراج
بحضور جنت مكاني در كتهرهٔ (۲) خاص و عام ترده نمايان كرده
زخمها برداشت - و اين خدمت باعث ترقي او گشته بمنصب
مناسب اختصاص يافت - و در مبادي جلوس جنت مكاني
بصوبه داري لاهور سر بر افراخته رخصت گرفت - بقصبهٔ پاني پت
رسيده بود كه بغي سلطان خسرو و آمدنش شنفته زن و زاد را
از آب جون گذرانيد - و خود بر جناح استعجال متوجه لاهور شده
و بيشتر از خسرو بحصار قلعهٔ لاهور در آمده باستحكام برج و باره
پرداخت - و چون خسرو بحوالي آن شهر پيوست ابواب و دروب
مسدود يافت - بلوازم محاصره و فراهم آوردن لشكر اشتغال نموده
و از درون و بيرون نايرهٔ قتال و جدال اشتعال پذيرفت - و چون
افواج پادشاهي در تعاقب بود بزودي تسخير شهر متعذر دانسته
دست از محاصره برداشت - دلاور خان بحسن خدمت و بتقديم

(۲) در [بعضي نسخه] كهتره *

کردند - اتفاقا خودش قایم ماند - اما دستار از سر او افتاد (۲) شاهزاده از روی تواضع خود برخاسته دست خانخانان گرفت و معذرت خواست که عالم نشه بوده - دولت خان دست دراز کرده دستار شاهزاده برداشته برسر خانخانان گذاشته بخانه اش آورد با آنکه این روایت مستبعد عقل مي نماید با نقل هم مطابقت نمیکند چه آنوقت دولت خان در رفاقت شاهزاده بود - نه بهمراهی خانخانان - کما لا یخفی علی اهل التتبع - از پسرانش محمود سودائي گشته کارش بدیوانگي کشید - از چاره گري لختے بهي پذیرفته بود - در سال چهل و ششم بیازش شکار برآمده از همراهان جدائي گزید - نزدیک قصبهٔ پال با کولیان درآویخته فرو شد - دیگر پیرای مخاطب بخانجهان لودي ست - و احوالش بشرح و بسط در سلک تحریر منخرط گشته *

* دیانت خان قاسم بیگ *

از امرای عهد جنت مکاني ست - در مزاج پادشاه راهے بروشناسي و حاضرباشي داشت - بعد ازانکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت گرفت او چون حرفهای نا لایق نسبت بموصی الیه در حضور پادشاه برزبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته اورا حوالهٔ آصف خان ابو الحسن نمود - که در قلعهٔ گوالیار (که تعلق بخان مزبور داشت) محبوس سازد - پس از چندے حسب

---

(۲) نسخهٔ [ب] ازسر افتاد *

و مردانه از لشکر برآمد - اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان جهت ابرای ذمهٔ خود بر سر دروازهٔ شهباز خان تا شام نشست شهباز خان برآمده میرزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه داد روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود شهباز خان اسپ و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید همیشه پیش میرفته باشید *

گویند وقتی (که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده آمد) روزے در مجلسے (که خانخانان هم نشسته بود) تقریبا شیخ گفت - که شمشیر هندي در کتب مینویسند - ما ندیده‌ایم دولت خان کنایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندي این است - اگر برسرت زنم تا دبر رسد - خانخانان دست او را گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان بالحاح و ابرام بخانهٔ شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته در آغوش کشید - و فیل و خلعت داده گفت - که هرگز کنایه در خاطرم نبود *

غریب تر آنکه در ذخیرة الخوانین آورده - که چون شاهزاده دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش برنائي بیکے از خلوتیان اوباش منش اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بیاید نوعے بپهلو تکانش دهد که از قلعهٔ برهانپور (که مشرف بدریای تپتي ست) پائین افتد - چنانچه روزے این سلوک را با خانخانان

آسیر روانهٔ حضور شد دولت خان را بکمک میرزا شاه رخ (که بپاسبانیِ آن مرز و بوم نگهداشته بود) گذاشت - آخر سال چهل و پنج سنه (۱۰۰۹) هزار و نهم هجري بآزار قولنج در احمد نگر بساط هستي در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجعان روزگار بود - عرش آشیاني از جرأت و جسارت او همیشه توهم داشته - گویند چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیر خان سور از عالم رفت حکایات غریب ازو نقل کرده اند *

گویند شهباز خان کنبو چون در سنه (۹۸٦) نهصد و هشتاد و شش سال بیست و چهارم بتادیب رانا تعین شد نهایت توره و ضابطه بکار میبرد - خود با چند پرستارے پیش پیش میرفت همه منصبداران و نوکران همراه قور مي‌آمدند - و یساولان بمرتبهٔ اهتمام مي‌نمودند که گوش اسپ کسے از دیگرے سبقت نمیکرد - روزے خانخانان (که نیز کمکي بود) همراه او اسپ سواره میرفت - دولت خان (که از فوج برآمده راهے مي پیمود - و بمنع یساولان ممنوع نمیشد) باشارهٔ شهباز خان (که سبکسریها بسیار داشت) عبدل خان (۲) برادرش اسپ را مهمیز زده چوبے بر پوز اسپ دولت خان زد - او شمشیر بر آورده چنان بر ساغریِ اسپش زد که بزمین افتاد - شهباز خان بلشکریان گفت بگیرید - گویند دزان روز دولت خان طرفه تیز دستیها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

---

(۲) در [بعضی نسخه] عبدل خان *

سرکشان پی سپر لشکر تاراج گردید - روز دوم او نیز مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري رخت هستي بعالم عقبی بست - چون کار طلبي با بیغرضي و مزاج داني فراهم داشت عرش آشیاني از فوت او تاسف نموده بتسلی مادرش بر زبان آورد که او در تمام عمر سه سال از ما جدائي گزیده - و از تو چندین سال پس مفارقت او بر ما دشوار تر باشد *

* دولت خان لودي *

شاهو خیل (۲) است - ابتدا ملازم خان اعظم میرزا عزیز کوکه بود - چون از کندآوري و کار آگهي فراوان بهره داشت در هنگامی (که همشیرهٔ میرزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خلف الصدق بیرام خان خانخانان منسوب گردید) خان اعظم اورا بمیرزا سپرد - که اگر عزم بلند داري و خطاب پدر میخواهي این مرد را عزیز نگهدار دولت خان مدتها بهمراهی میرزا عبدالرحیم میرزا خان کارهای شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات (که در جلدوی آن میرزا بخطاب خانخاناني فایز گشته) شریک غالب بود - در یورش تتهه و یماق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور السنه و افواه - بمنصب هزاري داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده سلطان دانیال بخواهش تمام نوکر خود ساخته بمنصب دو هزاري سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادای تهنیت فتح

---

(۲) نسخهٔ [ج] شاهو خیلي ست •

والا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار رنتهپور در تیول او قرار یافته بایالت صوبهٔ اجمیر چهرهٔ اعتبار افروخت - چندے درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان و دلدهیٔ زیردستان جوهر نیکوبندگي بر روی کار آورد - تا آنکه سال بیست و پنجم اوچلا پسر بابهدهر و موهن و سور داس و تلوکسي برادر زادهای راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبهٔ لوني (۲) (که وطن اینها بود) رسیده شیوهٔ بے راه روي پیش گرفتند دستم خان مراعات الوس کچهواهه منظور داشته بلوازم اندرزگوئي پرداخت - ومدارای او بر سرکشیٔ آن بد نهادان درشتي طلب افزود درین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را به بیم و امید سرحساب سازد - و الا بجزای کردار رساند - خان مذکور از عجولي سررشتهٔ تدبیر گسیخته بے آنکه لشکر فراهم شود بر سر آنها (۳) رفته بجنگ پیش آمد - هر سه برادر زادهای راجه بهارامل پی سپر راه عدم گشتند - اوچلا (که سر حلقهٔ فتنه سازان بود) در پناه مزرعهٔ جواري کمین فرصت داشت - دفعةً دستم خان گویان بمعرکهٔ آویزش قدم نهاده خان مذکور را زخم کاری برچهه رسانید - او با وجود چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بدحالي بزمین آمد - مردم بر اسپ سوار کردند - تا جنگ باقي بود دلدهیٔ مردم میکرد - تا آنکه بقیهٔ بد نهادان رو بفرار آوردند - و بنگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بوني (۳) نسخهٔ [ب] برسر بنگاه آنها ٭

بر صفحهٔ تصویر نگاشته در دوازده جلد قرار داد - هر جلدے مشتمل بر یکصد ورق - و هر ورقے یک ذراع - و آن محتوي بر دو مجلس تصویر - بر صدر هر مجلس حالاتے و واقعاتے (که بآن صفحه متعلق است) بعبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاءالله منشي قزویني مرقوم گشته - پنجاه کس از مصوران بهزاد قلم اول باهتمام نادر الملک همایون شاهي میر سید علي (٢) خدامي (٣) تبریزي و آخر بسرکاري خواجه عبدالصمد شیرازي صورت گري نموده - الحق کتابے شده از مخترعات عرش‌آشیاني که نظیر آن هیچ دیده ندیده و عدیل آن در سرکار هیچ پادشاهے نبوده - بالفعل در کتاب خانهٔ پادشاهي موجود است *

* دستم خان *

پسر رستم ترکستاني از امراى سه هزاري اکبري ست - مادرش بیبي بختیه بیگي (٤) با ماهم انگه جهت‌مند بود - در محل پادشاهي آمد و رفت داشت - او در خدمت عرش آشیاني تربیت یافته سال نهم همراه میر معزالملک بتعاقب عبد الله خان ازبک تعین شده سال هفدهم در کومکیان خان اعظم کوکه تعینات گجرات گشته در جنگ محمد حسین میرزا کوششهاى بجا نموده علم [illegible]ري افراخت - پس ازان حسب الحکم همراه خان اعظم بملازمت

---

(٢) [در] نسخهٔ [ج] جداني یا جذامي باشد (٣) در [بعض نسخه] ترمذي
(٤) در [بعض نسخه] بخته بیگي *

از فرط وفاکیشي و خداوند پرستي وقت مردن وصیت نمود - که بپای سگ پادشاهي (که (۲) سابقا گنبذے برسر آن بنا نموده) مدفون سازند چه در سوابق ایام سگے از کمال وفاداري پیوسته بر آستان عرش آشیاني متوطن بود - پادشاه هم گاهے بتفقد احوال او مي پرداخت - چون آن سگ بدست اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تاسف فرمود - و دربارخان عمارتے احداث نموده آن سگ را دران گنبذ مدفون ساخت - و خود هم حسب وصیت در همان گنبذ مدفون گردید ॰

سبحان الله تا چه مرتبه دنیاداري ست - و انهماک دران و چه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات و احیان (که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه باید ساخت) ذکر سگ پادشاهي و رعایت دنیا پرستي بخاطر گذرانیدن - اگر بتکلف است ای وای که حشر او با سگ نمایند و اگر اعتقادے ست معاذالله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمت حق وسیع ॰

عرش آشیاني اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهے شعر (۳) گفتے - و علم تاریخ ورزیده بود - خصوص قصص هند که نیک میدانست - و شوقے بقصهٔ امیر حمزه (که سه صد و شصت داستان است) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه خ [illegible] میگفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از اول تا آخر

---

(۲) نسخهٔ [ب] که در سابق (۳) نسخهٔ [ج] شعر موزون گفتے ॰